

به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود



فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی
شماره ۵۰-۴۹، پائیز- زمستان ۱۳۸۹ هـ ش

ویژه‌نامه تاگور و بنگال

ویژه‌نامه بزرگداشت ۱۵۰ سالگی زادروز رابیندرنات تاگور

تهیه و انتشار قند پارسی کوششی است
به قصد ارائه آرای استادان و
پژوهشگران هند و ایران و دیگر
پارسی‌زبانان در معرفی و نقد آثار
نگاشته شده به زبان فاخر فارسی از
گذشته تاکنون و شرح احوال ادیبان و
فرهیبختگان و دیگر پدیدآورندگان
این آثار، به‌ویژه در هند.

آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها ضرورتاً بیانگر رأی و نظر رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نیست.
شورای نویسندگان در ویرایش مقالات آزاد است.
همه حقوق این فصلنامه محفوظ است و نقل و اقتباس مطالب آن با ذکر مأخذ آزاد است.

مرکز تحقیقات فارسی
رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
دهلی‌نو



فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شماره ۵۰-۴۹، پائیز-زمستان ۱۳۸۹ هـ ش

ویژه‌نامه تاگور و بنگال

ویژه‌نامه بزرگداشت ۱۵۰ سالگی زادروزِ رابیندرا نات تاگور

صاحب امتیاز

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دهلی‌نو

مدیر مسئول: کریم نجفی برزگر

سردبیر و ویراستار: علی رضا قزوه

مشاوران علمی این شماره

سید امیر حسن عابدی، شریف حسین قاسمی، مهدی خواجه‌پیری، چندر شیکهر،

سید حسن عباس و بهروز ایمانی



خوشنویسی عنوان: کاوه اخوین

طراحی جلد: مجید احمدی و عایشه فوزیه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: عبدالرحمن قریشی و علی رضا خان

چاپ و صحافی: الفا آرت، نوئیدا، یو.پی.



نشانی: شماره ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن: ۴-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار: ۲۳۳۸۷۵۴۷

ichdelhi@gmail.com

newdelhi@icro.ir

<http://fa.newdelhi.icro.ir>

فهرست مطالب

۹	علی‌رضا قزوه	مردی از جنسِ غزل (سخنِ سردبیر)
۱۵	ترجمه: سهیل اسماعیلی	گفتگوهای تاگور
۲۸	ترجمه: فتح‌الله مجتبابی	چیترا
۳۵	شریف حسین قاسمی	زندگی‌نامهٔ اجمالی تاگور
۴۴	کریم نجفی برزگر	رایبندرا نات تاگور و رشدِ اندیشه‌هایِ توحیدی در هند
۵۳	عبدالغفور روان‌فرهادی	تاگور
۶۸	ترجمه: سروش حبیبی	مقدمهٔ آندره ژید به کتابِ گیتانُجلی تاگور
۸۳	مرتضی مدرسی چهاردهی	گفتگوی شریعت سنگلجی و تاگور
۸۹	عبدالخالق رشید	قندِ پارسی و بنگاله
۱۰۳	رضا مصطفوی سبزواری	تاگور در ایران
۱۱۶	سید حسن عباس	تاگور و روزنامه‌نگاری
۱۲۱	پروین‌دخت مشهور	مولوی و تاگور
۱۴۷	مهرداد شکوهی، ترجمه: اعظم هدایتی	کتابخانه‌های بنگال
۱۵۵	جلیل تجلیل	فردوسی و تاگور دو حکیم جهانی
۱۵۹	رادها کریشنان، ترجمه: امیر فریدون گرگانی	رایبندرا نات تاگور
۱۷۰	عباس کی‌مش	تاگور و تصوّف اسلامی ایرانی
۱۸۷	عطا کریم برق	نفوذِ فارسی در موسیقیِ بنگالی
۱۹۶	محمد گلین	تاگور و ایران
۲۰۳	ابراهیم پورداوود	رایبندرا نات تاگور

۲۱۷	حافظ محمد طاهر علی	سهم هندوان در گسترش ادبیات فارسی در بنگاله
۲۲۶	ترجمه: غلام عباس ذوالفقاری	شش نامه از تاگور
۲۳۵	مولوی عبدالغفور نساخ، ترجمه: محمد وحید دستگردی	میراث فارسی بر احجار بنگال
۲۴۶	صادق رضا زاده شفق، ترجمه: سید نقی عباس «کیفی»	رایبندرا نات تاگور و ذهن ایرانی
۲۵۲	محمد امین «عامر»	تاگور: میراث فرهنگی مشترک هند و ایران
۲۶۰	اصغر آشنا گهر	تاگور - خدا، حقیقت و عشق در اشعار رابی
۲۸۲	محمد صادق ضیایی	مسافرت تاریخی تاگور، شاعر و فیلسوف هندی به ایران
۲۸۴	عفت نقابی	مقایسه اشعار سهراب سپهری با اشعار رابیندرا نات تاگور براساس رویکرد نقد ادبی طبیعت‌گرا
۲۹۶	هیرن می بنرجی، ترجمه: خان محمد صادق جونیوری	سفیر روحانی هند
۳۰۳	فاطمه رادان	جامعه در نگاه تاگور
۳۰۸	ترجمه: ع. پاشائی	شعرهایی از تاگور
۳۱۰	ترجمه: صفدر تقی‌زاده	ترانه‌های کوتاه و اشیاء کوچک
۳۲۳	سید نقی عباس «کیفی»	تاگور و سرود ملی هند
۳۲۶	سونیتی گمار چترجی، ترجمه: جاوید اختر	مرد کامل تاگور و ایران
۳۳۲	کلیم اصغر	ابوالبرکات منیر لاهوری مثنوی مظهر گل (در صفت بنگاله)
۳۴۵	راجیسوار میترا، ترجمه و تلخیص: فرحت‌آمیز	رایبندرا نات تاگور و موسیقی ایران
۳۴۹	سید انور حسن زاهدی	تاگور: مروارید نایاب بنگاله
۳۵۶	شفقت شکیب	شعر تاگور درباره ایران
۳۵۸	نیاز احمد خان	سرودهای عرفانی باولهای بنگاله

۳۶۸	سید غلام نبی احمد	تاریخ و تحول چاپخانه فارسی در بنگال
۳۷۶	محمد منصور عالم	مسائل مطالعات فارسی در کلکته و اقدامات لازم برای حل آن
۳۸۱	بهرام طوسی	نیاز دنیای پر آشوب امروز به درک بهتر اندیشه‌های والای رابیندرا نات تاگور
۳۹۵	ذاکره شریف قاسمی	تاگور و سیستم تحصیلات نوین
۴۰۰	غلام سرور	مولانا روم و تاگور
۴۰۷	صوفیه شیرین	تاگور و فلسفه تعلیم
۴۱۰	محمد اسلام	تاگور و فن نقاشی
۴۱۴	همایون کبیر	شاعر بزرگ، تاگور
۴۲۱	محمد کلیم سهرامی	آثار فارسی سده هفتم در بنگال
۴۲۴	عمر کمال الدین کاکوروی	قاضی محمد صادق اختر، سخنور برجسته از سرزمین بنگاله
۴۴۰	علیم اشرف خان	چارلز استیوارت و تاریخ بنگاله
۴۵۰	سید احسان علی شاه	تاگور و دانشگاه ویشو بهارتی
	ترجمه: خان محمد صادق جونپوری	
۴۵۵	شهناز پروین	مروزی بر احوال و آثار رابیندرا نات تاگور
۴۵۸	زهرا شعربافچی زاده	میراث تاگور: سرود ملی هندوستان
۴۶۸	محمد عرفان	از حافظ تا تاگور
۴۹۱	سعیده امان	مقام زن در آثار تاگور
۴۹۴	نورالهدی	فلسفه بنیادی گیتانجلی
۵۰۰	شهناز آرا بیگم	شرح حال و آثار رابیندرا نات تاگور
۵۱۰	محمد نورالهدی	نفوذ فارسی در زبان و ادبیات بنگالی
۵۲۱	کلثوم ابوالبشر	پیوند زبان فارسی و بنگالی
۵۳۹	زینت کیفی	نگاهی به زندگانی رابیندرا نات تاگور و آثار وی
۵۵۱	خان محمد صادق جونپوری	سیری در آثار ادبی تاگور

۵۶۲	محمد کامگار پارسی	شاعر آسمانی و عارف ربّانی هند در ایران
۵۷۴	لیلا هاشمیان، رضوان صفایی صابر	رایبندرا نات تاگور، شاعر ستایشگر خداوند
۵۸۵	ک.ام. یوسف، ترجمه و تلخیص: اویس احمد	مقدمه باتلر بیتس بر گیتانجلی
۵۸۹	ترجمه: عبدالمحمد آیتی	مجموعه: داستانی از رایبندرا نات تاگور
۵۹۵	عودیتی بَنرجی، ترجمه: شمیم‌الحق صدیقی	بیداری زنان: قضاوت افسانه‌ای تاگور
۵۹۹	راجندر کُمار	داستان‌های کوتاه تاگور
۶۱۰	محمد تقی ملک‌الشعرای بهار	ای تاگور!
۶۱۲	رشید یاسمی	بدین قصیده فرستم ترا درود و سلام
۶۱۴	محمد بهرامی اصل	همچون غزلی بر لب «تاگور» گذشتی
۶۱۵	سعیده حسینیجانی میاندهی	کتابنامه تاگور به فارسی در بازار کتاب ایران
۶۲۶	محمد رضا قزوه	فهرست بخشی از مقالات درج شده در نشریات و مجلات ایران درباره تاگور

مردی از جنسِ غزل

سخنِ سردبیر

بین ایرانیان و هندیان در گسترهٔ تاریخ و ادب همواره رفاقت و صمیمیتی عمیق و دیرینه برقرار بوده است. علم و دانش و هنر با نام این دو ملت بزرگ گره خورده است و در روزگار حاضر اگر هند را همچنان با ادیان و شگفتی‌هایش می‌شناسند، ایران را نیز با شعر و عرفانش بزرگ و عزیز می‌دارند. اگرچه هر کدام از این دو ملت و این دو تمدن در طول قرون همواره بزرگان و پهلوانانی در عرصه‌های مختلف علوم و فنون و هنرهای مختلفی چون معماری، نگارگری، شعر، موسیقی و... داشته‌اند و تا هنوز دارند و تا هنوز فکر ایرانی و هندی در جهان به‌هوشمندی و توانایی شهره و مثال زدنی است. شاید بسیاری از عمارت‌های زیبا و شگفت این دو سرزمین نتیجه همکاری و همیاری این دو فکر و فرهنگ بوده باشد. گذشتهٔ زیبای این دو ملت لبریز از داستان‌ها و اساطیر شیرین مشترک و سرشار از کتاب‌ها و نوشته‌های چاپ شده و چاپ نشده است. روزی همایون به‌دربار ایران می‌رفت و روزی از دربار ایران امیری و وزیری و دانشمند و ادیبی روانه دیار هند می‌شد که هند کعبهٔ آمال بود و ایران بوستان و گلستان فضل و ادب و هنر و همواره هند و ایران ییلاق و قشلاق متفکران و هنرمندان و اهل فضیلت و بزرگی بود و چه زیباتر بود همدلی‌ها و همکاری‌ها و هم‌بانی‌ها و این همه می‌توانست بسیار تا بسیار پررنگ‌تر و شگفت‌تر از این نیز باشد اگر استعمار نبود و اگر استعمارگران نبودند و اگر و اگرهای دیگر.

از عهد سلاطین مسلمان هند و دورهٔ سلطنت تا آخرین روزهای حضور سلاطین مغول و نواب اوده و حیدرآباد و مرشدآباد و رامپور و دیگر جای‌ها، همواره این ایرانیان بودند که با اندیشه و فکر و قلم و هنر خود در کنار هندیان حضوری ستودنی داشتند.

چه بسیار بناهای تا هنوز آباد که محصول این همیاری و همکاری و صمیمیت و یگانگی بوده است. آن همه کتاب‌های خطی ارزشمند و تا هنوز منتشر نشده در هند که محصول فکر اندیشمندان توانای ایرانی و هندی بوده است. آن همه خدمات بی‌شائبه و صادقانه هندوان به فرهنگ ایرانی و مسلمانی، و کافی ست تا تنها یک پهلوان عرصه نشر و فرهنگ - منشی نولکشور - را مثال آوریم تا خدمت بی‌ریا و راستین هندوان را تعریفی بایسته و درست کرده باشیم.

عبدالرحیم خان خان‌خانان‌ها و ابوالفتح گیلانی‌ها در سرزمین هند کم نبودند. ابوالفتح همان کسی است که پادشاه مقتدری چون اکبر بر مرگش چنین با حسرت و غن سخن می‌گفت که اگر تمام خزائن هند را در برابر حیات ابوالفتح گیلانی از من می‌گرفتند و او را به من می‌دادند مطمئن بودم که نه تنها مغبون نمی‌شدم، بلکه سود هم می‌بردم. اندیشه و فکر یعنی این و اگر هند به جایی رسید چنین اندیشه‌ای بر آن حاکم بود.

اگر از تساهل‌ها و تسامح‌های کوچک بگذریم این داد و گرفت‌ها و این ارتباط‌های دو سویه و صمیمی همواره جریان داشته است و در طول تاریخ رشته‌های مودت و دوستی دو ملت ایران همواره محکم و استوار باقی مانده است. حتی علی‌رغم پاره کردن این طناب از سوی متخاصمان به فرهنگ ما و هند، همواره ما و هندوان یاد گرفته‌ایم که باید این طناب را محکم‌تر از قبل گره بزنیم و به هم نزدیکتر شویم.

امروز در سرزمین هند میر سید علی همدانی یک چلچراغ درخشان است. یک نام آفتابی و بزرگ که کشمیریان به نامش سوگند می‌خورند و برایش تا هنوز صلوات می‌فرستند و در خانقاهش برای شادی روحش صلوات می‌فرستند و جایش را در تاقچه دلشان کنار قرآن و سجاده قرار داده‌اند و تا هنوز برایش دعا می‌کنند و از روحش استمداد می‌طلبند.

تا هنوز در فاطمان بنارس و در ساحل گنگ، نام شیخ علی حزین لاهیجی شعله‌ای روشن و تابناک است. تا هنوز به زیارتش می‌روند و شعرش را می‌خوانند و عاشوراها در کنار مزارش بر سینه و سر می‌کوبند.

تا هنوز در سرزمین آگرا و کمی آنسوتر از بنای تاج محل، جواهری نایاب چون قاضی نورالله شوشتری شهید ثالث وجود دارد که مزارش ملجأ و پناهگاه دلشکستگان

عاشق است. این بار که به زیارت مزارش رفته بودم با مردی هندوستانی از سرزمین گجرات همکلام شدم که از احمدآباد تا مزار قاضی را تنها به نیت زیارت قبر این بزرگمرد به آگرا آمده بود.

تا هنوز در بنگال و در اجمیر و در سرینگر و دهلی و در ده‌ها جای دیگر بزرگمردانی از اهل فقاقت و دیانت و عرفان و علم و ادب ایران چون چلچراغ‌های درخشان می‌درخشند و مردم خوب و مهربان هند که هر کدام‌شان عارفانی را می‌مانند چون پروانه بر گرد این چلچراغ‌ها می‌چرخند و از آنها با عظمت و بزرگی یاد می‌کنند: از جنس این چلچراغ‌ها که گفتم یکی هم در بنگال است. در کلکته، در شانتی نیکتن.

او نه تنها در آنجا و هر جای هند، بل در دل و جان بسیاری از مردم اهل فرهنگ و ادب ایران نیز چون شعله‌ای فروزان می‌درخشد. او کسی نیست جز رابیندرا نات تاگور.

اگر هنوز قایق رانان کشمیر با یاد میر سید علی همدانی پارو می‌زنند و برای نامش صلوات می‌فرستند از آن روست که این مرد بزرگ اتصال به سرچشمه داشت و اتصال به دریای معرفت و توحید و مردم این بزرگان را واسطه فیض رحمت حق می‌دانند. از جمع بزرگانی که اهل معرفت و فرهنگ ایران نامش را با سلام و صلوات بر زبان می‌برند یکی هم همین رابیندرا نات تاگور است. مردی که از چشمانش مهربانی و شیدایی و شور و شعر می‌بارد. مردی موحد و خدایی.

هرچند او هندو باشد، هندوی موحد و خداشناسی است. اهل توحید است و اهل رهایی و نجات، بل خود نجات دهنده است در جاهایی و گاهی.

ما اگر تاگور را دوست داریم نه از آن روی است که او جایزه نوبل گرفت که از جمع نوبل بگیران سیاستمدار، ایرانیان نیز کسی را دارند، که ایرانیان خود در شعر و عرفان، ستارگان بزرگی داشته‌اند که نوبل با همه بزرگی‌اش برای آنان کوچک است. فردوسی طوسی و حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و مولانای بلخی از این شمار بزرگان‌اند.

و هند نیز چه بسیار بزرگانی را در دامن خود پروراند که نوبل برای آنان کوچک بود از این شمار بزرگان امیرخسرو دهلوی و حسن دهلوی و ابوالفیض فیضی و غنی کشمیری و بیدل دهلوی و غالب دهلوی را باید نام برد که هر کدام ستارگانی بی‌بدیل بودند.

ایران اگر به‌تاگور احترام می‌گذارد به‌خاطر عظمت روح و آزادی و مردم‌داری و اتصال این بزرگ‌مرد به‌خداوند است که او در نگاه ادیبان و عارفان ما یک اهلِ توحید و یک عارف عاشق متصل به‌عالم ملکوتی بود.

او از نسل وارستگان و پاکانی بود که با نیایش و عبادت و ریاضت و سیر و سلوک همراه شده بود. نه از آن دست سیر و سلوک‌هایی که خلق خدا را فراموش می‌کنند و در گوشه خانقاه تنها به‌خود می‌پردازند. خانقاه تاگور و پدر و پدران‌ش همین مردمان ساده و فقیر هند و جهان بودند.

اگر ما تاگور را دوست داریم و او را تا هنوز در کتابخانه‌ها مان در شمار خواندنی‌ترین کتابها قرار داده‌ایم و هر ساله کتابش را با ترجمه این و آن نشر می‌کنیم و نامش را عزیز می‌شماریم از آن روست که او تشنه و گرسنه مقام دنیوی و پول و مادیات نبود که با پول جایزه نوبل مدرسه و دانشگاه خود را وسعت داد تا جوانان و کودکان هند به‌معرفت و علم مسلح شوند.

که القاب سیر و آقایی انگلیسی‌ها را با کشتار سیک‌ها در امریتسر توسط انگلیسی‌ها جلوی‌شان پرت کرد و گفت ارزانی خودتان و در نمایشنامه قربانی خود نوشت:

”زمانی فرا رسیده که نشان‌های افتخار با تحقیر و تخفیف مایه ننگ می‌شوند. من به‌سهم خود می‌خواهم که بدون هیچ نوع امتیازی در کنار هم وطنانی باشم که بی‌اهمیت خوانده شده‌اند...”

که روزی بر علیه نازی‌ها و حزب هیتلر و موسولینی شورید اگرچه دعوت موسولینی را نیز پذیرفته بود، اما به‌نیت معرفی هند و دیدار با بزرگان اندیشه و فکر و فرهنگ جهان با آن حال فرتوت و با آن دشواری‌های راه سفیر فرهنگ هندوستان در جهان شد و یک تنه به‌اندازه سفیران چند کشور به‌معرفی مردمی پرداخت که از حیث آزادی و مهربانی و ذکاوت و هوش و هنر و تمدن در شمار سرآمدان جهان بودند.

تاگور بر مزار حافظ اشک ریخت. شاید به یاد پدرش افتاده بود که در هنگامه سپردن ودیعت جان به جانان از او خواسته بود تا بالای سرش غزلی از حافظ را برای او بخواند. تاگور در حرمت نهادن جماعت هند به فرهنگ و عرفان ما ایرانیان سنگ تمام گذاشت و ایرانیان نیز با همه توان خویش قدر این بزرگمرد را دانستند. شاعران بزرگ و آزاده‌ای که هرگز قد خود را در برابر سلاطین خم نکردند در برابر سلطان عشق و مهربانی - تاگور - سر تعظیم فرود آوردند و چقدر شعر و ترانه و سرود که با یاد این مرد آسمانی سرودند.

ایرانیان برای تاگور جشن هفتاد سالگی‌اش را با حضور خودش و با شکوهی خاص برپا داشتند و از پس مرگش بارها و بارها به مناسبت‌های مختلف و با بهانه‌هایی چون «یکصد سالگی» و «یکصد و بیست و پنج سالگی» و... با شکوه‌ترین مراسم‌ها را برگزار کردند. هر سال کتابها و مقاله‌های فراوانی به یاد این فرزانه عاشق نوشتند و نشر کردند و تا هنوز چلچراغ نام این بزرگمرد در ایران می‌درخشد و آزادگان و عارفان تا هنوز به یادش سلام و صلواتی می‌فرستند و برای آمرزش روحش فاتحه می‌خوانند. ما اگر تاگور را بزرگ می‌داریم از این روست. او حتی وقتی از سفرهای ایران به دیار خود برگشت و در مطبوعات انگلیسی‌ها مقالاتی را در کینه ورزی بر ضد ایران دید در برابر آنان ایستاد و با مقالات روشنگر خود از وحدت و فرهنگ و هویت مشترک ایران و هند دفاع کرد.

ما اگر تاگور را دوست داریم به خاطر احترام او به انسان‌های پابره‌نه و ضعیف نگاه داشته شده و شوریدن بر ضد سنت‌های اشرافی و اشرافیگری است. تاگور اگرچه خود از طبقه‌ای پایین نبود اما همه این بزرگی‌های ظاهری را به دور ریخت و در روزگاری که در هند به زنان بیوه کمترین اهمیتی داده نمی‌شد بیشترین حمایت را در شعرها و داستان‌ها و نمایشنامه‌هایش از آنان کرد و این تنها در حرف نبود که او حتی فرزند خود را تشویق کرد که با بیوه زنی ازدواج کند تا مردم هند بدانند که اینها نیز انسان‌اند.

ما و تمام مردم آزاده جهان اگر تاگور را دوست داریم از این روست که او انسانیت را پاس داشت.

آنچه در این شماره از قند پارسی در دسترس شماست انتخاب بایسته‌ای است از مطالب نوشته شده توسط بزرگان و شاعران و اهل فکر و اندیشه ایران و هند و دیگر فارسی‌زبانان. بیش از نیمی از این مقالات را استادان و پژوهشگران هند و ایران به‌تازگی و به‌یاد «یکصد و پنجاه سالگی» این بزرگمرد نوشته‌اند و برخی از این مطالب نیز پیشتر توسط بزرگانی نوشته شده بود که حیف بود از کنار آنان بگذریم، که بی‌گمان بازخوانی آن نوشتارها در کنار دیگر مطالب این ویژه‌نامه بر حسن و ملاحظت آن خواهد افزود و آن خاطرات خوش را دیگر بار برایمان زنده خواهد کرد.

بخشی از مقالات و مطالب نیز دربارهٔ سرزمین بنگال و فرهنگ و نقش و نگارها و ویژگی‌های زبانی و فرهنگی آن است. بی‌گمان نام تاگور با نام فرهنگ بنگال گره خورده است و شناخت تاگور بدون شناخت محیط فرهنگی بنگال کمی تا قسمتی دشوار می‌نماید.

بار دیگر سپاس و شکر، خدای را که به‌ما توفیق داد تا شماره‌ای دیگر از قند پارسی را تقدیم‌تان کنیم. این دسته گل زیبا با هفتاد شاخه گل رنگارنگ را تقدیم می‌کنیم به‌مهربانی‌های مردی که عاشق فرهنگ ایران بود. مردی که خود را از ما می‌دانست و با خواندن غزل‌های حافظ و مولانا اشک از دیدگانش جاری می‌شد.

مردی که مرگ را شادمانی و عروسی دانست و در روز مرگش با لبخندی به‌وصال محبوب رسید.

حالا هند و ایران دو ملت آزاد و رهايند. با اقتدار فرهنگی والا و حافظ‌ها و تاگورها به‌ما آموخته‌اند که با هم باشیم و قدردان یکدیگر و در کنار هم به‌روزهای آفتابی تری فکر کنیم.

این ویژه‌نامه را با همهٔ مهربانی تقدیم آستان تو می‌کنیم.
رابیندرانات تاگور عزیز...

۲۴ اسفندماه ۱۳۸۹ - دهلی‌نو

علی‌رضا قزوه

گفتگوهای تاگور

گفتگوهای تاگور با آلبرت انیشتن، رومن رولان و اچ.ج. ولز

ترجمه: سهیل اسماعیلی*

تاگور تقریباً با تمامی اندیشمندان، روشنفکران و هنرمندان روزگار خود نظیر آنری برگسون، جورج برنارد شاو، توماس مان و رابرت فراست ارتباط نزدیکی پیدا کرد. خوشبختانه برخی از این مصاحبه‌ها، یا بهتر بتوان گفت تبادل آراء در موضوعات مورد علاقه طرفین، ضبط و منتشر شدند. سه گفتگویی که در اینجا منتشر می‌شود در خلال سفر تاگور به دور دنیا در سال ۱۹۳۰ م انجام شده‌اند.

ملاقات با اچ. جی. ولز در ژوئن سال ۱۹۳۰ م در ژنو رخ داد و توسط دکتر ساذین قوس (Sudhin Ghose) و آمیا چاکراواری (Amiya Chakravarty)، ضبط گردید.

تاگور و انیشتن به واسطه دوستی مشترک به نام دکتر مندل (Mendel) با یکدیگر دیدار کردند. تاگور در ۱۴ جولای سال ۱۹۳۰ م در اقامتگاه انیشتن در کاپوت (Kaputh) در حومه برلین با او ملاقات کرد و انیشتن در خانه مندل به بازدید تاگور رفت. هر دو گفتگو توسط ویراستار حاضر ضبط شدند.

تماس تاگور با رولان به سال ۱۹۱۹ م باز می‌گردد، هنگامی که رولان در نوشته‌ای تاگور را به واسطه نکوهش ملی‌گرایی کوتاه‌بینانه مورد تمجید قرار داد. تاگور به درخواست رولان بیانیه استقلال روح (La Déclaration pour l'indépendance de l'esprit) را که احتمالاً اولین تلاش سازمان یافته برای بسیج تفکر روشنفکری بر علیه

* مترجم ایرانی.

جنگ است، امضاء نمود. اولین ملاقات آنها در آوریل سال ۱۹۲۱ م در پاریس انجام شد. گفتگویی که در اینجا می‌آید، در آگوست سال ۱۹۳۰ م در ژنو انجام شده است. بجز گفتگوی ۱۴ جولای با انیشتن که در مذهب انسان (The Religion of Man) جورج الن و آنوین، لندن (George Allen & Unwin)، Ltd. در ضمیمه در صفحات ۲۲۲-۲۲۵ چاپ شده است، بقیه گفتگوها در آسیا (Asia) (شماره مارس سال ۱۹۳۷ م) در صفحات ۱۵۴-۱۵۱ چاپ شده‌اند.

۱. گفتگوی تاگور و انیشتن

تاگور: امروز با آقای مندل (Mendel) در مورد کشفیات جدیدی در ریاضیات صحبت می‌کردم که براساس آنها بخت در قلمرو اتمهای ریز نقش دارد. به این ترتیب نمایش حیات سرنوشت از پیش تعیین شده‌ای ندارد.

انیشتن: حقایقی که علم را به این دیدگاه سوق می‌دهند، علیت را منتفی نمی‌کنند.

تاگور: شاید، اما به نظر می‌رسد اندیشه علیت در اجزاء نیست، بلکه نیروهای دیگری به همراه آنها عالم بسامانی را می‌سازند.

انیشتن: ما در سطح بالاتر تلاش می‌کنیم بفهمیم این نظم چگونه است. نظم در جایی که اجزاء بزرگ ترکیب شده و حیات را هدایت می‌کنند وجود دارد، اما چنین نظمی در اجزاء ریز قابل درک نیست.

تاگور: بنابراین دوگانگی در اعماق حیات وجود دارد، یعنی تناقض بین کشش آزاد و اراده سائق که آن را متأثر می‌کند و طرح منظمی از چیزها را به وجود می‌آورد.

انیشتن: فیزیک نوین آنها را متناقض نمی‌داند. ابرها از دور پیوسته به نظر می‌رسند، اما اگر از نزدیک آنها را ببینید، به صورت قطرات نامنظم آب نمودار خواهند شد.

تاگور: مشابه این در روانشناسی وجود دارد. احساسات و امیال ما سرکش هستند، اما شخصیت ما این اجزاء را سرکوب کرده به صورت یک کلیت هماهنگ درمی‌آورد.

آیا مشابه این در دنیای فیزیکی اتفاق می‌افتد؟ آیا اجزاء نافرمانند و کشش فردی پویایی دارند؟ و آیا در دنیای فیزیکی اصلی وجود دارد که بر آنها غالب باشد و آنها را در یک سازمان منظم قرار دهد؟

انِشْتَن: حتّی اجزاء هم بدون نظم آماری نیستند. اجزاء رادیوم همیشه نظم خاص خود را حفظ می‌کنند، الان و درآینده، همان‌طور که همیشه کرده‌اند. بنابراین نوعی نظم آماری در اجزاء وجود دارد.

تاگور: در غیر این صورت نمایش حیات بسیار بی‌هدف می‌بود. این هماهنگی پیوسته بخت و اراده است که آن را همیشه تازه و زنده نگه می‌دارد.

انِشْتَن: من معتقدم که هر آنچه انجام می‌دهیم و برای هرچه زندگی می‌کنیم علت خود را دارد. البتّه خوب است که نمی‌توانیم آن را تشخیص دهیم.

تاگور: اعمال انسانی دارای یک جزء کشسانی هستند و نیز مقداری آزادی به‌صورت محدود برای ابراز شخصیت‌مان. این درست مثل سیستم موسیقی در هند می‌ماند که همانند موسیقی غربی خیلی ثابت نیست. آهنگسازان ما چارچوب ثابت خاصی را عرضه می‌کنند، یعنی سیستمی از ملودی و تنظیمات آهنگین، و نوازنده می‌تواند در محدوده خاصی بداهه نوازی کند. نوازنده باید با اصول آن ملودی خاص کاملاً هماهنگ باشد. بدین ترتیب او می‌تواند در قالب مقرّرات از پیش تعیین شده به‌حسن و موسیقایی خود بیان خودجوشی دهد. ما آهنگساز را از جهت نبوغش در آفرینش بنیان و روساختی از ملودیاها تحسین می‌کنیم، امّا انتظار ما از نوازنده داشتن مهارت در خلق تغییراتی برای تزیین و آرایش آنها است. ما در آفرینش از قانون اصلی حیات تبعیت می‌کنیم، امّا اگر خود را کاملاً از آن جدا ننماییم، می‌توانیم در محدوده شخصیت‌مان آزادی کافی برای خود - بیانگری داشته باشیم.

انِشْتَن: این تنها هنگامی امکان‌پذیر است که یک سنّت هنری قوی در موسیقی برای هدایت ذهن مردم وجود داشته باشد. در اروپا، موسیقی از هنر و احساس عامّه پسند فاصله زیادی گرفته و تبدیل به‌چیزی مثل یک هنر مکتوم با قواعد و سنّتهای خودش شده است.

تاگور: شما مجبورید کاملاً مطیع چنین موسیقی پیچیده‌ای باشید. در هند میزان آزادی یک خواننده خلّاقیت فردی اوست. اگر او در تعبیر اصول کلی ملودی که در دست دارد خلّاق باشد، می‌تواند آواز آهنگساز را چنان بخواند که انگار ساخته خود اوست.

انیشتن: درک کامل اندیشه بزرگی که در موسیقی اصلی وجود دارد نیازمند توانایی هنری بسیار بالایی است تا فرد بتواند در آن تغییر ایجاد کند. در کشور ما تغییرات اغلب از پیش تعیین شده‌اند.

تاگور: اگر ما بتوانیم در اجرای خود از قانون خوب بودن تبعیت کنیم آنگاه در خود - بیانگريمان آزادی واقعی داریم. اصل اجرا وجود دارد، اما شخصیتی که آن را تحقیق می‌بخشد و نیز فردیت، آفرینش خودمان است. در موسیقی ما دوگانگی آزادی و ترتیب از پیش تعیین شده قرار دارد.

انیشتن: آیا کلمات یک آواز هم آزاد هستند؟ منظورم این است که آیا خواننده در اضافه کردن کلمات خود به آوازی که خواند آزاد است؟

تاگور: بله، ما در بنگال نوعی آواز به نام کیرتان (Kirtan) داریم که به خواننده آزادی بیان تفسیرهای معترضه را می‌دهد، یعنی عباراتی که در آواز اصلی وجود ندارند. این موضوع شور بسیاری برمی‌انگیزد چرا که شنونده مرتباً با احساسات خودجوش و زیبای خواننده به‌وجود می‌آید.

انیشتن: آیا ساختار وزنی انعطاف‌ناپذیر است؟

تاگور: بله تا اندازه‌ای ما نمی‌توانیم از حدود قواعد شعری عدول کنیم، خواننده باید در تمام تغییراتش ضرب‌آهنگ و زمان را که ثابت هستند، حفظ نماید. شما در موسیقی غربی در مورد زمان آزادی نسبی دارید اما نه در ملودی.

انیشتن: آیا می‌توان موسیقی هندی را بدون کلمات خواند؟ آیا می‌توان آوازی را بدون کلمات فهمید؟

تاگور: بله، ما آوازهایی با کلمات بدون معنی داریم که در آنها اصوات تنها را منتقل می‌کنند. در شمال هند، موسیقی هنر مستقلی است و مانند موسیقی بنگال تعبیر کلمات و افکار نمی‌باشد. این گونه موسیقی بسیار ظریف و پیچیده و خود دنیای کاملی از ملودیه‌ها است.

انیشتن: بولی قرنیک چیست؟

تاگور: از وسایل موسیقی استفاده می‌شود، اما نه برای هارمونی، بلکه برای نگه داشتن زمان و نیز افزایش حجم و عمق. آیا ملودی در موسیقی شما به واسطهٔ تحمیل هارمونی لطمه دیده است؟

تاگور: توجه به این نکته جالب است که هند احتمالاً اولین انسان با تفکر بین‌المللی را در قرن نوزدهم عرضه کرده. منظورم راجا رام موهن روی (Raja Rammohun Roy) است، کسی که به حقیقت عشق می‌ورزید.

انیشن: بعضی اوقات بسیار لطمه می‌بیند. بعضی اوقات هارمونی ملودی را یکجا می‌بلعد.

تاگور: ملودی و هارمونی مانند خطها و رنگهای یک تصویر هستند. یک نقاشی خطی ساده می‌تواند کاملاً زیبا باشد؛ ارائه رنگ ممکن است آن را مبهم و بی‌اهمیت

کند. در عین حال رنگ می‌تواند با امتزاجش با خطوط، تصویر بسیار خوبی خلق نماید اما تا جایی که ارزشها را در خود پنهان نکند و از بین نبرد.

انیشن: قیاس جالبی است؛ خط از رنگ بسیار قدیمی‌تر است. به نظر می‌رسد که ملودی شما ساختاری بسیار غنی‌تر از ملودی ما داشته باشد. موسیقی ژاپنی هم به نظر چنین است.

تاگور: تحلیل تأثیر موسیقی شرقی و غربی بر ذهن بسیار مشکل است. موسیقی غربی مرا بسیار تحت تأثیر قرار می‌دهد. به نظر من این موسیقی عالی است. از نظر ساختار گسترده و از نظر تصنیف با شکوه می‌باشد. موسیقی خودمان با جذبۀ غنایی اساسی خود مرا بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد. موسیقی غربی روحیه حماسی دارد؛ پیشینه آن وسیع و ساختارش گوتیک است.

انیشن: این سؤال است که غربیها به درستی نمی‌توانند پاسخ دهند. ما خیلی به موسیقی خودمان عادت کرده‌ایم.

تاگور: پیانو به گونه‌ای مرا سر در گم می‌کند. ویولون بسیار بیشتر مایهٔ لذت من است. انیشن: مطالعهٔ تأثیرات موسیقی اروپایی بر یک نفر هندی که در جوانی خود مرکز آن را نشنیده، جالب است.

تاگور: زمانی از یک موسیقی‌دان انگلیسی خواستم تا یک قطعه موسیقی کلاسیک را برایم تحلیل کند و توضیح دهد که چه عناصری باعث زیبایی یک قطعه می‌شود. انیشتن: مشکل اینجا است که موسیقی واقعاً خوب را، چه شرقی و چه غربی، نمی‌توان تحلیل کرد.

تاگور: بله، و آنچه شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چیزی ورای او است. انیشتن: چنین عدم قطعیتی در همهٔ امور بنیادین، در حیات و واکنش‌مان به‌هنر، چه در شرق و چه در غرب، وجود دارد. حتی گل قرمزی که من روی میز شما می‌بینم ممکن است در نظر من و شما یکی نباشد. تاگور: و با این وجود رویه توافق بین آنها همیشه در جریان است، رویه یکی شدن سلیقه فردی با معیاری جهانی.

۲. گفتگوی تاگور و رومن رولان

تاگور: فکر می‌کنید احتمال دارد ژنو نقش مهمی را در دنیای روابط بین‌الملل ایفا کند؟ رولان: ممکن است، اما امور بسیاری هم به‌مسائلی بستگی دارند که تحت کنترل ژنو نیست.

تاگور: به‌نظر من جامعهٔ ملل تنها یکی از نیروهای دخیل در روابط بین‌الملل است. در حال حاضر اصلاً نمی‌توان گفت این مجمع در اصلاح چنین روابطی بیشترین تأثیر را دارد و معلوم نیست که بتواند در آینده به‌قدرتی برای ایجاد هماهنگی بیشتر در دنیای سیاست تبدیل شود. من به‌گروه‌ها و نهادهای مختلف بین‌المللی و افرادی که در اینجا کار می‌کنند، ایمان دارم و امیدم این است که بتوانند نهایتاً در ژنو یک کانون حقیقی برای فعالیت‌های بین‌المللی ایجاد کنند تا سیاست‌های آینده را شکل دهد.

رولان: می‌بینم که چشم بسیاری از مردم به‌پیامی از شرق است. آنها فکر می‌کنند - و باید اضافه کنم به‌درستی - که هند کشوری است که در عصر حاضر می‌تواند چنین پیامی را به‌دنیا بدهد.

تاگور: توجه به این نکته جالب است که هند احتمالاً اولین انسان با تفکر بین‌المللی را در قرن نوزدهم عرضه کرده. منظورم راجا رام موهن روی (Raja Rammohun Roy) است، کسی که به حقیقت عشق می‌ورزید. او از یک خانواده سنتی برهمن بود، اما خود را از همه بندهای خرافات و ظاهر رها نمود. او می‌خواست بودیسم را درک کند؛ به تبّت رفت؛ عبری، یونانی، عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسه آموخت؛ مسافرت‌های زیادی در اروپا کرد و در بریستون درگذشت. حقیقت معنوی برای او به روحانیت محصور در عبادتگاه‌های فرقه‌ای ختم نمی‌شد و فکر نمی‌کرد بتوان آن را توسط مردمی که حق حرفه‌ای موعظه دارند به صورت عقیده بر مردم تحمیل نمود. او دریافت که نوعی وحدت روحانی انسانها را به یکدیگر متصل کرده است و هدف دین این است که در روابط انسانی، و تلاشها و توفیقات بشری به آن وحدت بنیادین دست یابد.

رولان: روحیه تحمل دینی در هند همیشه مرا شگفت زده کرده است چون به هیچ چیز که ما در غرب می‌شناسیم شباهت ندارد. ماهیت جهانی مذهب شما و روحیه ترکیبی تمدّتان این را ممکن ساخته است. هند به همه نوع آیین و باور مذهبی اجازه شکوفایی در کنار بقیه را داده است.

تاگور: شاید این نقطه ضعف ما نیز باشد. درست به خاطر همین روحیه بی‌تمیز تحمل است که انواع کیش‌ها و خامی‌های مذهبی در هند جولان داده‌اند و به این ترتیب شناخت مبنای حقیقی آیین معنوی‌مان را مشکل ساخته‌اند. به عنوان مثال قربانی کردن حیوانات ارتباطی با مذهب ما ندارد، اما بسیاری از مردم آن را به واسطه سنت مقدّس می‌دانند. انحرافات دینی را در هر کشوری می‌توان دید. امروز تلاش ما در هند کنار گذاشتن آنها و تقویت عقاید مهم‌تری است که میراث معنوی حقیقی ما هستند.

رولان: در نوشته‌های مقدّس مسیحی نیز درونمایه قربانی کردن حیوانات غالب است. این بابهای ابتدایی را در نظر بگیرید: خداوند هابیل را ارجع قرار داد چرا که او گوسفندی برای قربانی تقدیم داشته بود.

تاگور: هرگز نتوانسته‌ام خدای عهد عتیق را دوست داشته باشم.

رولان: ... تأکید در جای درست خود صورت نگرفته است و نگرش آن در حالت کلی تر روحانی نیست.

تاگور: همیشه باید بر «حالت کلی تر» تأکید کنیم. حقیقت نمی تواند در مواجهه با شر مطلق شکبیا باشد. حقیقت مانند نور خورشید است که حیات ذرات شر را غیرممکن می سازد. در واقع، زندگی مذهبی هندی از نداشتن یکی از خصایص مذهب خلاق یعنی روحیه سالم ناشکیبایی در رنج است. حتی اقبال عمومی به خدانشناسی ممکن است برای هند امروز فایده بخش باشد، گرچه هند هرگز آن را به صورت آیین همیشگی خود نخواهد پذیرفت. خدانشناسی همه گیاهان هرز مضر در جنگل را از بین خواهد برد، و درختان بلند دست نخورده باقی می مانند. در حال حاضر، حتی هدیه انکار از طرف غرب برای بخش بزرگی از مردم هند با ارزش است.

رولان: معتقدم منطق گرایی علمی به حل مسئله هند کمک خواهد کرد.

تاگور: می دانم که هند هرگز نمی تواند به ثبات فکری محض اعتقاد بیشتری داشته باشد؛ توازن و هماهنگی احیاء خواهند شد. به همین دلیل است که نوسان به یک سمت می تواند ما را در رسیدن به تعادل اصلی زندگی معنویمان یاری کند. علم باید به کمک ما بیاید تا در پایان توسط ما جنبه انسانی پیدا کند.

رولان: احتمالاً علم بین المللی ترین عنصر دنیای نوین است. منظورم روحیه همکاری در تحقیقات علمی می باشد. اما امروز سیاستمداران گاهای سمی در اختیار دارند. باعث تأسف است که دانشمندان در خدمت قدرتهای نظامی هستند که به پیشرفت اندیشه و فرهنگ بشری کوچکترین علاقه ای ندارند... مشکل امروز بیشتر برخورد بین طبقاتی در پیکره یک ملت است تا خصومت بین ملتها. البته این موضوع به هیچ وجه آفت ملی گرایی ستیزه جویانه و روحیه جنگ طلبی را توجیه یا کم نمی کند.

تاگور: کلمات بیش از حد آگاهانه هستند، اما خطوط نه. عقاید شکل و رنگ خود را دارند و منتظر تبلور خود در هنر تصویری می مانند. الان نقاشی مرا شیفته خود کرده است. بامداد من با شعر و آواز شروع شد؛ اکنون در غروب زندگییم ذهنم از رنگها و اشکال پر شده است.

۳. گفتگو تاگور و اچ.جی. ولز

تاگور: در تمدن جدید تمایلی برای یک شکلی وجود دارد. کلکته، بمبئی، هنگ کنگ و دیگر شهرها کمابیش همانندند و نقابهای بزرگی بر چهره دارند که نمودار کشور خاصی نیست.

ولز: فکر نمی‌کنید حقیقت این امر نمایانگر آن باشد که ما در حال رسیدن به نظم انسانی نوینی هستیم که از منطقه‌ای بودن امتناع می‌کند؟

تاگور: لازم نیست از نظر قیافه‌شناسی هم مثل هم باشیم. ذهن می‌تواند جهانی باشد. لازم نیست فردیت قربانی شود.

ولز: ما اکنون به فکر یک تمدن بشری هستیم که بر مبنای آن فردیت‌ها بخت زیادی برای تجلّی دارند. فردیتی که اکنون می‌شناسیم از این حقیقت لطمه خورده که تمدن بجای تبدیل به یک گل جهانی به واحدهای مجزایی تقسیم شده است. در ظاهر این سرنوشت بشر بوده است.

تاگور: من معتقدم که تمدن بشری می‌تواند با اخوت و همکاری تمدن‌های مختلف دنیا پیوند بهتری یابد. به نظر شما روندی به سوی ایجاد یک زبان مشترک برای بشر وجود دارد؟

ولز: احتمالاً چه بخواهیم و چه نخواهیم زبان مشترکی به بشر تحمیل خواهد شد. پیش از این هم گروهی از اشخاص خوش فکر زبان جدیدی درست کرده‌اند. اکنون ضرورت، ما را مجاب به پذیرش زبان مشترکی می‌کند.

تاگور: تقریباً موافقم. دوره لهجه‌هایی که برد ده کیلومتری دارند کم‌کم به سر می‌آید. ارتباطات سریع زبان مشترکی ایجاد می‌کنند. اما این به معنی نفی زبانهای محلی نیست. اکنون به موازات وحدت ذهنی بشر شاهد گسترش خودآگاهی ملی هستیم که منجر به شکل‌گیری یا بهتر بگوییم تجدید حیات زبانهای ملی در همه جا می‌شود. با توجه به این به نظرتان نمی‌آید که در آمریکا با وجود تماس مداوم این کشور و انگلیس، زبان انگلیس متمایل به تغییر و اصلاح قطعی‌ای است؟

ولز: شک دارم الان این‌طور باشد. چهل سال پیش این‌گونه بود، اما هرچه می‌گذرد در ادبیات و گفتار معمول تمیز بین انگلیسی بریتانیایی و امریکایی مشکل‌تر می‌شود.

به نظر می‌رسد که واکنش بیشتری در جهت عکس وجود داشته باشد. امروز ما در حال پیچیده‌تر کردن و کامل نمودن روشهای فیزیکی انتقال کلمات هستیم. ترجمه زحمت دارد. اشعار شما را در نظر بگیریم؛ آیا با ترجمه، قسمت زیادی از آن از دست نمی‌رود؟ اگر روشی برای تفهیم آنها به همه مردم و به صورت همزمان وجود داشت، عالی می‌شد.

تاگور: موسیقی ملّتهای مختلف بنیاد روانشناختی مشترکی دارد. اما این بدان معنا نیست که موسیقی ملّی نباید وجود داشته باشد. از نظر من همین استدلال در مورد ادبیات نیز صادق است.

ولز: موسیقی بدون اینکه دستخوش تغییر شود از کشوری به کشور دیگر می‌رود - از پورسل (Purcell) گرفته تا باخ، پس از آن برامس و آنگاه موسیقی روسی و سپس موسیقی شرقی. موسیقی بیش از هر چیز دیگری در این دنیا بین‌المللی است.

تاگور: می‌خواهم چیزی را اضافه کنم. من بیش از سیصد قطعه موسیقی تصنیف کرده‌ام. هیچ‌کدام از آنها در غرب قابل اجرا نبوده‌اند. چرا که نمی‌توان آنها را دقیقاً با شیوه نت‌نویسی شما ارائه داد. حتی با وجود این امکان نیز ممکن است قطعات مورد نظر برای مردم شما خیلی قابل درک نباشد.

ولز: ممکن است غرب به موسیقی شما هم عادت کند.

تاگور: به نظر می‌رسد نتها و ملودیهای خاصی که ما را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد، شنوندگان غربی را کاملاً گیج می‌کند. اما همان‌طور که شما می‌گویید شاید آشنایی بیشتر با آنها به تدریج باعث درک بیشترشان در غرب شود.

ولز: احتمال دارد بیان هنری درآینده کاملاً با آنچه امروز می‌بینیم تفاوت پیدا کند و واسطه هنری برای همه یکسان و قابل درک شود. رادیو را در نظر بگیرید که دنیا را به هم پیوند می‌دهد و اینکه نمی‌توانیم جلوی اختراعات بیشتر را بگیریم. شاید درآینده، پس از اینکه سر و صداها بر سر استفاده از زبانهای محلّی و ملّی در رادیو خوابید و کشفیات علمی جدیدی هم انجام شد، با یکدیگر با واسطه مشترکی صحبت کنیم. چیزی که الان خوابش را هم نمی‌بینیم.

تاگور: باید روانشناسی مورد نیاز این عصر را به وجود آوریم. باید افراد را با ضروریات و شرایط جدید تمدن همگام کنیم.

ولز: همگامی، همگامی‌های وحشتناک!

تاگور: به نظر شما مشکلات نژادی اساسی است؟

ولز: نه، نژادهای جدید به صورت نوسانات دائمی پشت سر هم می‌آیند. امتزاج نژادی از دوره‌های اولیه تاریخ وجود داشته است. هند بهترین نمونه می‌باشد. به عنوان مثال

در بنگال، با وجود نظام طبقاتی و دیگر موانع امتزاج عجیب نژادها رخ داده است.

تاگور: و مسئله غرور نژادی هم بوده است. آیا غرب می‌تواند شرق را کاملاً به رسمیت

بشناسد؟ اگر پذیرش متقابل امکان‌پذیر نباشد، آنگاه باید بر حال کشوری که از

پذیرش فرهنگ دیگری سر باز زند تأسف خورد. مطالعه‌ی زبانی نمی‌رساند، گرچه

اشخاصی چون دکتر هاس (Haas) و آنری ماتیس (Henri Matisse) هم وجود

دارند که فکر می‌کنند ذهن شرقی نباید ورای کشورهای شرقی برود و در این

صورت همه چیز رضایت‌بخش خواهد بود.

ولز: امیدوارم شما موافق نباشید. من هم نیستم.

تاگور: جای تأسف دارد اگر قوم یا ملتی داعیه جانبداری الهی داشته باشد و گمان کند

در برنامه آفرینش بر دیگران ارجحیت ذاتی دارد.

ولز: برتری غرب احتمالاً فقط به چند سده اخیر محدود می‌شود. قبل از جنگ لپانتو

(Lepanto) ترک‌ها بر غرب غالب بودند. سفر دریایی کلمب برای اجتناب از ترک‌ها

انجام شد. نویسندگان دوره الیزابتی و حتی اسلاف آنها مسحور ثروت و معیارهای

بالای مادی در شرق بودند. تاریخ استیلای غرب در حقیقت بسیار کوتاه بوده است.

تاگور: احتمالاً علم فیزیکی غرب نوزدهم روحیه برتری نژادی را در غرب به وجود

آورده است. شاید هنگامی که شرق آن را کسب کند، جریان عوض شود و مسیر

طبیعی خود را پیش بگیرد.

ولز: علم نوین دقیقاً اروپایی نیست. یک سری اتفاقات و شرایط عجیب برخی از

کشورهای شرقی را از اجرای کشفیات انسان‌گرایان دیگر نقاط دنیا باز داشت. این

کشورها خود قبل از آن علوم بسیاری را به وجود آورده و گسترش داده بودند.

غرب نیز این علوم را از آنها گرفته و کمال بیشتری به آن داده بود. امروزه در دنیای علم، نامهای ژاپنی، چینی و هندی در حال کسب معروفیت شایسته خود هستند.

تاگور: هند در شرایط بدی بوده است.

ولز: هندی‌ها طبیعتاً از ادبیات دست سوم و سیستم ضعیف آموزشی که مکالی (Macaulay) بر هند تحمیل کرد، منزجو بودند. به نظر من اکنون وضعیت در حال تغییر است. اما مطمئن باشید وضع ما انگلیسی‌ها هم بهتر نبود. ما، اگر نه بدتر، دست کم به همان بدی یک هندی عادی آموزش می‌دیدیم.

تاگور: مشکل ما اینجاست که ارتباط ما با تمدن بزرگ غرب طبیعی نبوده است. ژاپن مقدار بیشتری از تمدن غرب را جذب کرده چرا که در پذیرش آن با توجه به نیازهایش مختار بوده است.

ولز: داستان بدی است چرا که فرصت‌های بسیار خوبی برای شناخت یکدیگر داشته‌ایم.

تاگور: مجراهای آموزشی مبدل به بسترهای خشکی شده‌اند و جریان منابع ما مرتباً به جهات دیگر تغییر مسیر داده‌اند.

ولز: من هم متعلق به نژادی تحت سلطه‌ام. مالیات سنگینی می‌پردازم. مجبورم برای هوانوردی نظامی و ماشین سیاسی دولت مرتب چک بکشم. می‌بینید که ما از پلیدی‌های مشترکی در رنج هستیم. البته در هند، سنت مقام بازی غیرطبیعی‌تر بوده و مدت زیادی ادامه داشته است. مغول‌ها هم که قبل از انگلیسی‌ها آمده بودند، به نظر به همان اندازه ما کور عمل کردند.

تاگور: اما تفاوتی هست. دولت مغول اصلاً از نظر علمی کارآمد و فنی نبود. مغول‌ها پول می‌خواستند و تا زمانی که می‌توانستند در رفاه زندگی کنند، با جوامع روستایی در حال رشد کاری نداشتند. فرمانروایان مسلمان هم اهل امر و نهی نبودند و آموزش دهندگان و روستاییان را وادار به انجام کاری نمی‌کردند. به این ترتیب الان سیستم‌های آموزشی سنتی هند کاملاً بی‌سر و سامانند و تلاش‌های بومی در آموزش منوط به تأیید دولتی است.

ولز: تأیید، توسط دولت یعنی خداحافظی با آموزش.

تاگور: اغلب از من در مورد برنامه‌هایم می‌پرسند. جواب من این است که طرحی ندارم. کشور من مثل هر جای دیگری قانون خود را خواهد ساخت. یعنی از یک مرحله آزمایشی عبور می‌کند و احتمالاً چیزی می‌شود کاملاً متفاوت از آنچه من و شما انتظار داریم.

چیترا*

ترجمه: فتح الله مجتبایی*

رابیندرانات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) شاعر و نویسنده بزرگ هندی است که در سال ۱۹۱۳ م برنده جایزه ادبی نوبل شناخته شد. وی به زبان انگلیسی نیز آثاری باقی گذاشته و بسیاری از نوشته‌های خود را شخصاً به آن زبان درآورده است.

تاگور نه تنها در شعر و ادب، بلکه در موسیقی و نقاشی استاد و در فلسفه نیز صاحب نظر بود. یکی از خصوصیات او عشق مفرطی بود که به سرزمین خود داشت. ملت هند هرگز خدمات اجتماعی و فرهنگی. او را از یاد نخواهد برد.

وی در سال ۱۹۱۵ م از دولت انگلستان درجه لردی گرفت ولی چندی بعد، یعنی در ۱۹۱۹ م به علت تعدیاتی که مأمورین و عمال انگلیسی نسبت به مردم هند روا می‌داشتند، از آن مقام صرف نظر کرد.

نمایشنامه‌ای که اکنون به نام «چیترا» از نظر شما می‌گذرد، در سال ۱۹۱۶ م به وسیله نویسنده آن، از زبان بنگالی به انگلیسی درآمد و در بهار همان سال سه بار پی‌درپی در انگلستان به چاپ رسید.

اصل داستان به یکی از داستان‌های «مهابهارتا» (کتاب افسانه‌های هند قدیم) بستگی دارد ولی در اینجا، فکر و قلم تاگور، رنگ دیگری به آن داده است. «ف.م».

صحنه اول

چیترا: آیا خدای پنج پیکان، پروردگار عشق تویی؟

♦ نام یکی از نمایشنامه‌های تاگور است.

* استاد و پژوهشگر ایرانی. راین سابق فرهنگی ایران در هندوستان.

مادانا: نخستین کسی که در قلب آفریننده بزرگ پای به هستی نهاد من بودم و منم آن کسی که جان و زندگی مردان و زنان را در بندهای رنج و شادی اسیر می‌سازد. چیترا: من از آن رنج‌ها با خبرم و آن بندها را نیک می‌شناسم - و تو کیستی؟ ای خداوند من؟

وازانتا: من وازانتا - دوست او - خداوند فصول: اگر مرگ و زوال را من در پی نبودم و همواره بر آنها شبیخون نمی‌زدم، دنیا را به استخوان فرو می‌خوردند. من جوانی جاودانم^۱.

*

چیترا: به تو تعظیم می‌کنم، وازانتا، ای خداوندگار. مادانا: و اما تمنای تو چیست، ای بیگانه زیبا؟ و چرا جوانی شاداب خویش را با عذاب ریاضت پژمرده می‌سازی؟ پرستش عشق را اینچنین فدیة پسندیده نیست. بگو تو کیستی و چه حاجت داری؟

چیترا: من چیترا؟ دختر خاندان شاهی مانیپور هستم. پروردگار شیوا به نیای تاجدارم سلسله‌ای پیوسته، از فرزندان ذکور وعده فرموده بود. ولی با وجود این قول و فرمان خدایی وی، در دگرگون ساختن شعله حیاتی که در زهدان مادرم به وجود آمده بود، بی‌اثر ماند - من اگرچه زن هستم، طبیعتم از آغاز مستحکم و تغییر ناپذیر بود.

مادانا: آری، می‌دانم و از همین‌روست که پدرت، ترا همچون پسر خودش پرورش می‌دهد و تاکنون طریق به‌کاربردن تیر و کمان و شیوه ملک‌داری را به تو آموخته است.

چیترا: آری، و به همین سبب به لباس مردان درآمده و از کنج خلوت زنان بیرون جسته‌ام. من از افسون‌هایی که زنان بهر صید دل‌ها به کار می‌برند، بی‌خبرم. بازوانم برای خم کردن کمان قدرت کامل دارند، ولی هرگز از کوپید (Cupid) کمانداری نیاموخته‌ام و آیین نظربازی را نمی‌دانم.

۱. مجله سخن، شماره ۵۳، ص ۵۱۴.

مادانا: ای دختر زیبا، این هنر را به‌منت استاد نیازی نیست. چشم، نیاموخته کار خود را می‌کند و نیک می‌داند که چگونه و قلب چه کسی را نشانه گیرد.

چیترا: روزی تنها، به‌عزم شکار راه جنگل را درپیش گرفتم و تفریح‌کنان به‌کنار رود پورنا رسیدم. آنجا، اسب خود را به‌درختی بسته، در پی ردپای گوزنی به‌درون بیشه‌ای انبوه قدم نهادم. راهی باریک و پرخم و پیچ در پیشم بود که از میان سایه روشن شاخه‌های درهم رفته می‌گذشت. برگ‌ها و شاخه‌ها با صدای زنجره‌ها به‌نرمی می‌لرزید. ناگاه من خود را در برابر مردی دیدم که در راه، بر روی برگ‌های خشک خوابیده بود. با خشونت او را گفتم که از سر راه من برخیزد، ولی اعتنایی نکرد و از جای نجنبید. با گوشه کمان خویش، به‌تحقیر و ریشخند، به‌پهلوی او زدم. ناگهان چون شعله‌ای که از توده خاکستر برخیزد، با قامتی کشیده و بلند از جا جست. خنده‌ای مسخره‌آمیز بر لبانش گذشت. شاید به‌ظاهر کودکانه من می‌خندید. آن روز، برای اولین بار در زندگی، زن بودن خود را احساس کردم و دانستم که در مقابلم مردی ایستاده است.

مادانا: در چنین لحظات فرخنده و مبارک است که به‌مردان و زنان این درس بزرگ را می‌آموزم تا خود را بشناسند. پس از آنچه شد؟

چیترا: با وحشت و تعجب از او پرسیدم "تو کیستی؟"

گفت: "من آرجونا هستم. مردی از خاندان بزرگ کورو."

من مانند مجسمه‌ای خشک در جای خود ایستادم و فراموش کردم که او را تعظیم و تکریم کنم. آیا حقیقت آرجونا، یکتا بت بزرگ رؤیاهای من است؟ آری، سال‌ها پیش از این شنیده بودم که وی چگونه نذر و عهد کرده است که بیست سال در تجرد و تنهایی به‌سربرد.

بارها آرزویی خام در دلم شعله کشیده بود که نیزه در نیزه آرجونا افکنم و در نبردی تن‌به‌تن، زور بازو و مهارت و چالاکی خود را بر او عیان سازم؟ ای دل!

*

دیوانه! آن دلیری‌ها و گستاخی‌های تو، اکنون به‌کجا گریخته است اگر می‌توانستم جوانی خود و همه آرزوهای بسته به‌آن را با مشتی خاک سرد، که در زیر قدم آرجونا است، تعویض کنم، به‌سعادت بی‌بزرگ نائل می‌شدم. نمی‌دانم در آن هنگام که او در میان درختان از نظر دور می‌شد من در چه گردابی از اوهام و خیالات غوطه‌ور بودم. ای زن دیوانه! نه او را سلامی گفتم، نه با وی سخنی در میان نهادی و نه پوزشی خواستی. ساکت و مبهوت، همچون وحشیان در جای خود ایستادی و او با استهزاء و تحقیر از تو دور شد.

روز دیگر لباس مردانه را به‌کناری افکندم؛ الگو بر دست و خلخال بر پای نهاده حلقه‌ای زرین بر کمر بستم و پیراهنی از حریر ارغوانی تن‌پوش ساختم. لباس تازه و نامأنوس بر شرم و خجالت می‌افزود، ولی من به‌جستجوی مطلوب خویش شتافتم و آرجونا را در معبد شیوا، تنها یافتم.

مادانا: داستان را تا به‌آخر به‌من بازگو: من خدایی هستم که در دل‌ها زاییده شده‌ام از اسرار و موازین طپش‌های قلب و هیجانات روح آگاهم.

چیترا: خوب به‌خاطر ندارم که چه گفتم و چه شنیدم. از من مخواه که حقایق را به‌تو بازگویم. شرم همچون صاعقه بر من فرود آمد. اما نتوانست زبون و درهم شکسته‌ام سازد. طبیعتی بس استوار و مردانه دارم. هنگامی که به‌خانه باز می‌گشتم، گفته‌های آخرینش مانند سوزنی گداخته در گوشتم فرو می‌رفت. گفته بود: ”با خدایان عهد کرده‌ام که مجرد و منزوی زندگی کنم و شایسته شوهری تو نیستم.“

آه از عهد و پیمان مردان. تو ای خدای عشق، زاهدان و عاقلان بسیاری را می‌شناسی که حاصل یک عمر زهد و تقوای خود را، یکباره در قدوم زنی نثار کرده‌اند.

من کمان خود را درهم شکستم و تیرها را یک بیک در آتش افکندم. در بازوان نرم و نیرومند خود به‌چشم حقارت نگریستم و از کشیدن زه کمان شرم‌منده و بیزار گشتم.

ای عشق، ای خداوند عشق. تو غرور و نخوت عبثی را که من از نیروی مردانه خویش داشتم به خاک کشیدی و آنچه را که از مردی و دلاوری آموخته بودم در زیر پای خود نابود ساختی. پس اینک مرا درسی بیاموز. نیروی ضعیفان را به من عطا کن و سلاح دست‌های بی‌سلاح را در اختیارم بگذار.

مادانا: من تو را یاری می‌کنم. آرجونایی را که بر دنیا پیروز شده اسیر تو می‌سازم تا جزای این سرکشی و تمرّد را در چنگال تو ببیند.

چیترا: اگر فرصت بیشتری می‌داشت قلب او را به تدریج تسخیر می‌کردم و به یاری خدایانم نیازی نبود. همچون دوستی یکدل با او می‌ماندم. اسبان خشمگین گردونه‌اش را می‌راندم. به هنگام صید و شکار به خدمتش کمر می‌بستم. شبانگاه بر گرد خیمه‌اش پاسبانی می‌کردم. در همه کارهای پهلوانی از نجات و دستگیری نیازمندان و حفظ ضعیفان و بسط عدل و داد با وی معاونت می‌نمودم. بی‌شک عاقبت روزی می‌رسید که با حیرت در من بنگرد و بگوید، این پسرک کیست؟

”آیا یکی از بندگان پیشین من است که همچون عمل خیر تا به امروز از من جدا نشده؟“^۱

*

ای خداوند عشق، من از آن زنان نیستم که حرمان را در تنهایی و خاموشی پرورش دهم و شب‌ها با اشک سیرابش سازم و روزها با لبخندی صبورانه پنهانش کنم. شکوفه آرزوی من تا به یار و بر نرسد پژمرده نخواهد گشت. اما عمری رنج و مشقت باید تا کسی خود را آنچنان‌که هست بشناساند و چنان‌که باید، مورد تکریم و ستایش قرار گیرد و از همین‌روست که به درگاه شما آمده‌ام. ای عشقی که عالم را مسخر خود ساخته‌ای و تو، ای وازالتا، ای خداوند فصل‌ها، این ناموزونی بزرگ و این سادگی زشت و ناهنجار را از جسم من برگیرید و برای یک‌روز، فقط یک‌روز کوتاه، مرا جمالی بی‌مثال ارزانی دارید - زیبا چون شکوفه عشقی که ناگهانی در قلبم شکفته شد.

۱. مجله سخن، شماره ۵۳، ص ۵۱۶.

فقط یکروز کمال حسن را بهمن عطا کنید. روزهای دیگر را خودم بهعهده خواهم گرفت.

مادانا: ای زن، دعای تو را پذیرفتم.

وازالتا: نه برای مدت کوتاه یکروز، بلکه تا یکسال تمام فریبندگی و دلربایی گل‌های بهاری پیکر تو را در آغوش خواهد گرفت.

صحنه دوم

آرجونا: نمی‌دانم آنچه در کنار دریاچه دیدم خوابی بود یا حقیقتی داشت! در سایه‌های غروب در چمنزار سبز نشسته در اندیشه گذشته بودم که ناگاه از میان تاریکی درختان شکل کامل زنی مظهر زیبایی و جمال، آهسته بیرون آمد و بر لب آب، روی تخته سنگی سپید بایستاد. با خود گفتم شاید قلب زمین در زیر پاهای برهنه و سپیدش به‌طپش درآید و شاید حجاب لطیفی که تنش را پنهان داشته است از وجد و شوق بهوای عطرآگین تبدیل شود - همان‌گونه که تیرگی‌های طلا رنگ صبحدم در قلّه‌های پربرف کوه‌های خاوری، از میان می‌رود.

او بر آئینه تابناک دریاچه خم شد و عکس چهره خویش را در آن دید. ناگاه از ترس و تعجب بر خود لرزید، سپس آرام بر جای ایستاد. لبخندی زد و بازوی چپ را حرکتی داد و گیسوان را در پیش پای بر زمین ریخت. آنگاه سینه را برهنه ساخت و به‌بازوان زیبا و هوس‌انگیز خوش نظری افکند. سر را به‌پایین خم کرد و در آب به‌بهار جوانی و آب و رنگ رخسار خود خیره شد. حیرتی آمیخته با سرور بر جبینش سایه افکند. هرگاه غنچه نیلوفر سفید دریایی نیز، سحرگاهان که دیده می‌گشاید، سر را خم کند و عکس خویش را در آب ببیند، به‌همین‌گونه از جمال خود، تمام مدت روز را در حیرت خواهد بود. ولی لحظه‌ای بعد تبسم پیشین چهره‌اش را ترک گفت و سایه اندوهی در نگاهش خزید. گیسوان را باز، برچید و سینه و بازوان برهنه را پوشیده ساخت. آهی کشید و همچون غروب زیبایی که در تیرگی شب نهان شود، از نظر دور شد. گویی کمال شوق چون جرقه‌ای در نهاد من برقی زد و باز خاموش شد... اما این کیست که در را به‌جلو می‌راند؟

(در این هنگام چیترا در لباس زنانه وارد می‌شود) اوه، این اوست. ای قلب من، آرام باش. (خطاب به چیترا) بانوی من، مهراس. من سربازی بیش نیستم.

چیترا: تو میهمان عزیز منی. من تنها در این معبد زندگی می‌کنم و نمی‌دانم که در این مکان چگونه از تو پذیرایی کنم.

آرجونا: ای بانوی عزیز، بزرگترین شادمانی من، در تماشای جمال توست. اما اگر تعبیر ناروایی در میان نیاید. از تو سؤالی دارم.

زندگی نامه اجمالی تاگور

شریف حسین قاسمی*

زندگی فعال رابیندرا نات تاگور به عنوان شاعر شروع شد و به افق های ادیب قدرتمند، معلم، نقاش، مصلح اجتماعی و فیلسوف دوره خود عروج کرد. خود تاگور باری درباره زندگی خود اظهار نظر کرد:

”من یک نفر کمرو بودم. از جوانی در کنج خلوت بزرگ شدم و با این وجود سرنوشت من از هر فرصت برای کشیدن من به شهرت پرشلوغ استفاده می کند. اکثر می خواهم به آن عصر بی صدا تعلق می داشتم. چون هنرمندان در کار خود سرخوشی داشتند و فراموش می کردند اسم خود را جایی چاپ کنند. با المناکی احساس نادانی می کنم چون جمع بزرگی روبه روی من است و در جشن گرفتن بعضی دوره خاص زندگی من در نوعی از سنت گردهمایی حریصانه شرکت می کنند که در نظرم بیشتر بی حقیقت است.“

زندگی پرماجرای رابیندرا نات تاگور مانند تنوع در آثار او رنگارنگ و جذاب بوده است. او تنها شاعر، نول نویس، درام نویس، سراینده نغمه ها و نقاش نبود، او نتوانست تحصیلات رسمی خود را به تکمیل برساند ولی آموزگار برجسته عصر خود شد. به عنوان قسمتی از تجربیات تحصیلات ضد استمرار، رابیندرا نات تاگور دو درسگاه بی سابقه پاتاباوانا و شکشاساترا و سپس هم دانشگاه بین المللی وشوابارتی در شانتی نکیتن را احداث کرد. در اینجا سعی بر این است که بعضی پیش آمدهای زندگی او تاریخ وار بیان شود:

* استاد بازنشسته فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

- ۱۸۶۱ م: رابیندرا نات تاگور چهاردهمین فرزند والدین خود مهارشی دینپندرا نات تاگور و سرادا دیوی در جورا سانکو واقع در کولکته در هفتم مه ماه دیده به جهان گشود.
- ۱۸۶۳ م: پدر تاگور هفت ایگر زمین بایر را از اقطاعدار رایپور، بیربھوم، بنگال غربی خرید که بعداً موسوم به «شانتی نکیتن» شد.
- ۱۸۷۳ م: همراه با پدر خود به کوه‌های همالیای غربی مسافرت کرد. در راه به کوه‌های دلهوزی رفت، رابیندرا نات اولین مرتبه با مهارشی دینپندرا نات تاگور در شانتی نکیتن اقامت کرد. در اینجاست که او اولین درام خود پرتوی راجر پراجی «شکست پرتوی راج» نوشت. متأسفانه اکنون رونویسی از این اثر وجود ندارد.
- ۱۸۷۴ م: شعرش «ابی‌لاشا» اولین مرتبه در تتوابو دینی پتْرِیکا چاپ شد.
- ۱۸۷۵ م: مادرش فوت کرد. شعر میهن دوستانه خود «هند میلار اپوهار» (تحفه هند و میلا) در هند میلا (جشن هند) می‌خواند که اولین روبه‌رویی او با مردم بود.
- ۱۸۷۸ م: با برادر بزرگش ستیندر نات تاگور در احمدآباد، قبل از عزیمت خود به کالج دانشگاه لندن برای مطالعات قانون اقامت می‌کند.
- ۱۸۷۹ م: اولین بازدید از لندن.
- ۱۸۸۰ م: بدون تکمیل تحصیلات رسمی به هند مراجعت کرد. اولین کتابش «سند با سنگیت» (ترانه‌های عصر) چاپ شد.
- ۱۸۸۱ م: اولین درام با موسیقی خود را می‌نویسد.
- ۱۸۸۳ م: با مری نالینی دیوی ازدواج می‌کند.
- ۱۸۸۴ م: همسر برادرش کادامیری دیوی خودکشی کرد.
- ۱۸۸۶ م: اولین فرزند مادهوری لُتا متولد شد.
- ۱۸۸۸ م: پسر بزرگش راتندرا نات متولد شد.
- ۱۸۹۰ م: برای اداره اقطاع تاگور در سیلیدا (حالا در بنگلادش) منصوب شد.
- ۱۸۹۱ م: دختر دیگرش رینوکا بدنیا آمد.
- ۱۸۹۲ م: از تحصیلات در زبان مادری به جای انگلیسی وکالت کرد. او از سیستم رایج تحصیلات انگلیسی در هند در مقاله‌ای «شیکشا هیرفیر» (غرایت در تحصیلات) انتقاد می‌نماید.

- ۱۸۹۴ م: تولد کوچکترین دختر به‌نام میرا، معاون رئیس اکادمی ادبیات بنگالی انتخاب شد و دبیر سادانا ژرنال جدید خانواده تاگور شد.
- ۱۸۹۵ م: فروشگاه‌های بنام «سوادیشی» در کولکته برای پیشبرد کالاها و تجارت محلی در میان جوانان بنگال و کارخانه جُت در کشتیا شهرکده‌ای در پهلوی اقطاع خود در بنگال شرقی باز می‌کند.
- ۱۸۹۶ م: تولد کوچکترین پسرش سمیندرا نات.
- ۱۸۹۸ م: لایحه اغتشاس به تصویب رسید. بال گنگا دهر تلک توقیف شد. تاگور مقاله خود «کانتا روده» (خفه شده) را در اجلاسیه همگانی در کولکته خواند.
- ۱۸۹۹ م: همراه با همسر و بچه‌ها به شانتی نکیتن منتقل شد.
- ۱۹۰۱ م: مجله ماهیانه بانکم چاندر چاتوپادیا به نام «بنگا درشن» را احیا می‌نماید. مدرسه‌ای برای بچه‌ها موسوم به بَراهْمچاریا آشرم در شانتی نکیتن به‌نمونه مدرسه قدیمی هند در جنگل با تصویب از پدر خود احداث می‌نماید. شعرهایی به‌نام «نایی‌ویدیا» می‌سراید.
- ۱۹۰۲ م: همسرش مری‌نالینی درگذشت.
- ۱۹۰۳ م: دختر دومش فوت کرد.
- ۱۹۰۳-۴ م: شروع به علاقه‌مندی شدیدی به مسائل سیاسی کشور کرد و مقاله پُربار «سوادیشی سباح» (کشور و جامعه ما، ۱۹۰۴ م) نوشت.
- ۱۹۰۵ م: پدرش دینندر نات تاگور به سن ۸۸ سالگی در گذشت. سوادیشی آندولن (نهضت آزادی) در اعتراض علیه پیشنهاد لرد کرزن برای تقسیم بنگال را به‌راه می‌اندازد. تاگور سیاست عدم همکاری سازنده علیه حکومت بریتانیا وکالت می‌کند.
- ۱۹۰۷ م: کوچکترین پسرش سمیندر نات درگذشت. تاگور در مورد سوی استفاده سیاسی از اختلاف هندو و مسلمان سرخورده، از سوادیشی آندولن عقب می‌کشد.
- ۱۹۰۸ م: ریاست اجلاسیه کنگره ناحیه‌ای بنگال را در پائنا، بنگال شرقی به‌عهده گرفت و به‌بنگالی سخنرانی کرد و روایت سخنرانی به‌انگلیسی در این جلسه‌ها را شکست.
- ۱۹۱۰ م: گیتانجلی به‌بنگالی چاپ شد.

- ۱۹۱۲ م: با نقاش انگلیسی ویلیام روتنس تین در انگلیس ملاقات کرد. روتنس تین مسئول ترتیباتی برای چاپ گیتانجلی به انگلیسی با مقدمه از دبلیو.بی. بیتس از طرف انجمن هند، لندن بود. از آمریکا اولین مرتبه دیدن کرد.
- ۱۹۱۳ م: گیتانجلی، کریسنت مون، دی گاردنر و چیترا از طرف ماکملن، لندن چاپ گردید. جئزه نوبل برای ادبیات به او اعطا شد. او اولین آسیایی بود که نابل به این جایزه آمد.
- ۱۹۱۴ م: رتبه سلحشوری را دریافت کرده و اولین مرتبه در شانتی نکیتن، با گاندی ملاقات کرد. در دهکده سورول نزدیک شانتی نکیتن اقامت کرد و نول خود «غاری بیرا» (خانه و دنیا) را نوشت.
- ۱۹۱۶ م: از طریق چین و ژاپن به آمریکا مسافرت کرد و درباره ناسیونالیسم سخنرانی‌ها ایراد نمود.
- ۱۹۱۸ م: سنگ بنای وشوابارتی، دانشگاه بین‌المللی گذاشته شد.
- ۱۹۱۹ م: رتبه سلحشوری را در اعتراض علیه قتل عام جلیان والا باغ که در آنجا مجمع غیرمسلح توسط بریگیدیر ژنرال رگینال دیامیر به طور ظالمانه تیرباران شد و در حدود ۱۰۰۰ نفر کشته و بیشتر از ۱۵۰۰ نفر زخمی شدند.
- ۱۹۲۰ م: عازم انگلستان شد تا آنجا سخنرانی‌ها عرضه کند و پول برای وشوابارتی به دست آورد. دوران این مسافرت او از فرانسه، هلند و آمریکا دیدن کرد.
- ۱۹۲۱ م: از انگلستان، فرانسه، سوئیس، آلمان، سوئد، اتریش و چکاسلواکی دیدن کرد.
- ۱۹۲۲ م: در ۶ فوریه اینستیتوی بازسازی روستایی در شری نکیتن با همکاری از رائندر نات تاگور، لیونارد المهرست و ویلیام پیرسن احداث کرد.
- ۱۹۲۳ م: از چین و ژاپن دیدن کرد. بلافاصله بعد از مراجعت، با کشتی به آمریکای جنوبی به‌ویژه به پرو رفت. به هر صورت او مریض شد و در بوینوس آیرس ماند و مهمان وکتوریا اوکامپو بود. در آنجا مشغول هنر پیوستن الفاظ محو شده اتفاقی در نوشته‌های خود شد که بالاخره نقاشی او را به وجود آورد.
- ۱۹۲۴-۵ م: شور و مشورت سیاسی با گاندی درباره نهضت چرخه شروع کرد که انتقاد دامنه‌داری از مردمان مثل پرافولا چندرا ری و دیگران را برای عدم شرکت در آن

دعوت کرد. او طی مقاله‌ای به‌عنوان «سوراج سادن» (نایل آمدن به‌سوراج) پاسخ آن داد و گفت که تمرین چرخه به‌عنوان وسیله‌ای برای نایل آمدن به‌سوراج معنی‌ای ندارد.

۱۹۲۵ م: مهاتما گاندی از شانتی نکیتن دیدن کرد. تاگور تقاضا برای شرکت در نهضت سیاسی او را رد کرد.

۱۹۲۶ م: به‌عنوان مهمان موسولینی به‌ایتالیا می‌رود. این انتخاب مسافرت او را دیگران درست تلقی نمی‌کردند. موسولینی به‌او گفت: «من قدردان آثار ایتالیایی شما هستم. هر کتاب شما را که به‌ایتالیایی ترجمه شده، خوانده‌ام».

او هم به‌سوئیس (در اینجا با رومن رولاند ملاقات کرد)، اتریش، انگلیس، نروژ، سوئد، دانمارک، چک‌اسلواکی، بلغارستان، یونان و مصر مسافرت کرد.

۱۹۲۷ م: تئاتر بوجا را در کولکته به‌صحنه گذاشت و نقش راهب بودایی را بازی کرد. به‌آسیای جنوب شرقی شامل میانمار، سنگاپور، جاوا، بالی، مالایا و سیام مسافرت کرد.

۱۹۲۸ م: نقاشی را شروع کرد.

۱۹۳۰ م: یازدهمین مرتبه به‌خارج مسافرت می‌کند. سخنرانی‌های هیبارت در اکسفورد ارائه نمود (بعداً به‌شکل کتاب «مذهب انسان» چاپ شد). نمایش نقاشی‌هایش در فرانسه اولین مرتبه و سپس در انگلیس، آلمان، سوئیس و آمریکا هم برگزار گردید.

۱۹۳۱ م: نامه‌هایش در روسیه به‌چاپ رسید.

۱۹۳۲ م: او در رأس اجلاس‌یهایی در اعتراض از پیش‌آمد تیرباران در اردوی توفیق شدگان محلی قرارگرفت و «حملة مرتب آدم‌کش در سایه تاریکی به‌زندانیان بی‌دفاع را که به‌سیستم زندانی شدن وحشیانه به‌سر می‌برند، مورد اعتراض قرار داد». تاگور آخرین مسافرت خارجی به‌ایران و عراق را به‌عمل آورد.

۱۹۳۷ م: تالار مطالعات چین یا چیناباون، در شانتی نکیتن افتتاح شد. تاگور به‌طور جدی مریض شد.

۱۹۳۸ م: نمایش گاهی از نقّاشی او در لندن برگزار گردید.
 ۱۹۴۰ م: دانشگاه اکسفورد در جلسه تقسیم اسناد در شانتی نکیتن به او دکترای افتخاری اعطا کرد. تاگور نامه‌ای به گاندی نوشت و تقاضا کرد که مسئولیت اداره و شوابارتی را به عهده گیرد.
 ۱۹۴۱ م: آخرین سخنرانی او «بحران در تمدن» که اوج جنگ دوم جهانی نوشته شد، در هشتادمین زادروز او در شانتی نکیتن خوانده شد. شدیداً مریض شد. او را در ۲۵ ژوئیه از شانتی نکیتن به کولکته بردند. تاگور در روز هفتم اوت در هشتاد سالگی درگذشت.

جایزه نوبل و گیتانجلی تاگور

رابیندرا نات تاگور در ۱۹۱۰ م مجموعه‌ای از شعر خود به زبان بنگالی به نام «گیتانجلی» را چاپ کرد. تا آن هنگام او خود را به عنوان شاعر، مقاله‌نگار، نول‌نویس، نویسنده داستان‌های کوتاه، آهنگ‌ساز شعرهای گوناگون و معلم منفرد با مدرسه تجربه‌ای برای بچه‌ها در شانتی نکیتن معرفی کرده بود.

تاگور پیش از این که «گیتانجلی» چاپ شود، دوچار چند فاجعه شخصی شده بود. تاگور مادر خود سرّلا دیوی (۱۸۷۵ م)، کادامبری زن محترم برادر (۱۸۸۴ م)، همسر خود مری نالینی (۱۹۰۲ م)، دختر دوم رینوکا (۱۹۰۳ م)، پدر خود دیندرا نات (۱۹۰۵ م) و کوچکترین پسر سمیندرا نات را در ظرف مدت کوتاه سی و دو سال از دست داد. این تجربه با مرگ حساسیت‌های او را تیز کرد، انگیزه‌ای را به او بخشید که زندگی را با حقایق متضاد مسرت و آشفته‌گی مورد بررسی قرار دهد.

در آغاز ۱۹۱۲ م، تاگور شدیداً مریض شد بازدید طرح‌ریزی شده از لندن را لغو ساخت. او به منزل خانوادگی خود در سیلیده (حالا در بنگلادش) در کنار رودخانه پدما برای تغییر آب و هوا منتقل شد. در اینجا بعضی از شعرهای خود را از بنگالی به انگلیسی ترجمه کرد. بعد از این که بهبود یافت، او در مه‌ماه ۱۹۱۲ م با کشتی به لندن رفت. او هدف خاصی نه داشت. فقط با ذهن شاعر پیاده رو به آن کشور رفت و این اساساً به توصیه دکترش بوده است. دوران مسافرت طولانی کشتی به لندن، او تجربیات

خود با ترجمه را ادامه داد. وی آرزو داشت با افق وسیع‌تر و دورتر تماس برقرار کند. قبل از ۱۹۱۶ م تاگور تنها چندتا شعر خود را به‌انگلیسی ترجمه کرده بود. ویلیام روتینس تین که با رابیندرا نات تاگور از وقتی آشنا بود که دوران ۱۱-۱۹۱۰ م از هند دیدن نمود، تاگور و شعر او را به‌حلقه دوستان برجسته خود شامل دبلیو.بی. ییش، توماس الترچ موری (۱۹۴۶-۱۸۷۰ م)، ارنست رینر (۱۹۴۶-۱۸۵۹ م)، لدزا پوند (۱۹۷۲-۱۸۸۵ م)، می سنکلیر دیامیری امیلیا سینت کلیر (۱۹۴۶-۱۸۶۳ م)، استوپ فورد براک (۱۹۱۶-۱۸۳۲ م) معرفی کرد. اینها بلافاصله تحت تأثیر تصوّر روحانی و شکوه بلاغی شعر تاگور قرار گرفتند. ییتس برای تغییرات معمولی در ترجمه نثری شعرهای «گیتانجلی» را پیشنهاد کرد. درباره دلکشی «گیتانجلی» سخن گفته، ییتس در مقدمه آن نگاشت:

”این تراجم نثری خون مرا به‌جوش آورده که چیزی دیگر تا سال‌ها باعث آن نشده بود. من نسخه خطی این تراجم را تا روزها با خود می‌برم، در قطارهای راه آهن، یا روی بام‌های او منی اتوبوس و در ریستوران‌ها می‌خواندم. اکثراً خواندن این تراجم را وقتی به‌پایان می‌رساندم که فکر می‌کردم یک نفر غریب متوجه خواهد شد که من چطور شدیداً تحت تأثیر آن قرار گرفته‌ام.“

«گیتانجلی» به‌زبان بنگالی یکصد و هشتاد و سه شعر دارد. ترجمه انگلیسی آن حامل یکصد و سه شعر از انتخابات ده چاپ از «گیتانجلی» به‌بنگالی است. این نتیجه مساعی روتینس تین بود که انجمن هند لندن این تراجم را به‌شکل کتابی درآورد. هفتصد و پنجاه نسخه از آن چاپ شد که دویست و پنجاه از آن‌ها برای فروش بود. این کتاب در لندن مورد استقبال گرمی قرار گرفت. ماکملن پریس لندن فرصتی برای به‌دست آوردن حقوق چاپ آن را گرفت و سپس ده چاپ از این کتاب را در ظرف نه ماه از مارس تا نوامبر ۱۹۱۳ م منتشر کرد. «گیتانجلی» به‌بنگالی بدون اهدا به‌کسی چاپ شد ولی رابیندرا نات تاگور اولین مجموعه شعر خود به‌انگلیسی را به‌روتینس تین تقدیم نمود و آن در اثر دوستی آنها بود که تا درگذشت شاعر در ۱۹۴۱ م ادامه داشت.

تاگور انگلیس را در اکتبر ۱۹۱۲ م برای آمریکا ترک گفت. تا آن وقت «گیتانجلی» او به‌انگلیسی چاپ نشده بود. او در سپتامبر ۱۹۱۳ م به‌هند برگشت. ازرا پاوند و

هاریتمونری (۱۹۳۶-۱۸۶۰ م) اولین مرتبه شش شعر تاگور را در مجله مؤقر آمریکایی به نام پویتری با یادداشتی از پاؤند در دسامبر ۱۹۱۲ م چاپ کردند. بررسی‌های شگفت‌آور درباره «گیتانجلی» فوری بعد از انتشار آن در بعضی روزنامه‌های برجسته و مجله‌های ادبی شامل دی تائمز، مانچستر گارجین، لتریری سپلمنت و دی نیشن چاپ گردید. ادیب برتانیایی تومس استرج موری به‌عنوان عضو انجمن شاهی ادبیات بریتانیا اسم رابیندرا نات تاگور را برای جایزه نوبل برای ادبیات به‌آکادمی سوئد توصیه کرد و نود و هفت عضو دیگر انجمن دست جمعی اسم نول‌نگار تومس هاردی را برای این جایزه پیشنهاد کردند. در ایندا تاگور برای این جایزه از طرف رئیس اکادمی هارالد هیجاری مورد اعتراض شدیدی قرار گرفت. اعضای فعال اکادمی مثل پرهال استورم، اسانیس هانرک ویلهام تتجر (که بنگالی می‌دانست) و کارل گوستاف درنرون هیدن استام که با نبوغ ادبی تاگور آشنایی داشت، به‌طور صمیمی از تاگور حمایت کردند. اسم تاگور برای این جایزه بنابر حمایت بیست و هشت توصیه صورت نهایی گرفت و آن براساس این بود که:

”شعرش فوق‌العاده حسّاس، تازه و زیبا بود، با هنرمندی ماهرانه با اندیشه شعری ارائه شده و به‌زبان انگلیسی خود او ترجمه شده، این تراجم قسمتی از ادبیات غرب بود.“

مخابره سیمی از کمیته نوبل در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۳ م به‌کلکته رسید و این خبر به‌تاگور در شانتی نکیتن از طریق تلگراف‌های متعدد رسانده شد. یادداشت‌ها حاکی است که تمام شانتی نکیتن به‌مناسبت این موفقیت شاعر جشن گرفت. بعضی دانشجویان نظر داشتند که تاگور برای نجابت حسابی خود این جایزه را گرفته است. دیگران می‌گفتند که جایزه نوبل تنها برای نول‌های برجسته که تاگور نوشته است، به‌شانتی نکیتن آمده است.

در میان این طوفان مسرت بی‌سابقه، جشن بزرگی به‌این مناسبت در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۳ م در شانتی نکیتن برگزار گردید. این جشن به‌افتخار تاگور به‌ریاست علوم‌دان جگدیش چندرا بوس (۱۸۵۸-۱۹۳۷ م) که دوست تاگور بود، برگزار شد. قطار راه آهن ویژه‌ای با پانصد نفر هواخواه پرحرارت از کلکته به‌بول‌پور رسید. تاگور به‌جلسه‌گاه

آورده شد. او در آنجا بعضی از منتقدین خود را که شخصاً از او در اوقات مختلف در گذشته انتقاد کرده بودند، دید. این افراد حالا برای عرض تبریک به او جمع آمده بودند زیرا که شاعر در خارج از کشور هم شناخته شده بود. سخنرانی تاگور که در آن به معترضین به الفاظ نامناسبی اشاره شده بود، حتی بعضی از هواخواهان حقیقی او را ناخرسند ساخت. او گفته بود:

”من تنها این پیاله را تا لب‌های خود می‌برم، و نمی‌توانم آن را با خوشحالی قلبی بنوشم.“

تاگور در شبانه‌ای مورد توجه و ستایش قرار گرفت که او را وادار کرد به روتنس تین در سال ۱۹۱۳ م بنویسد:

”این تقریباً همان قدر بد است که جعبه کوچکی تین به دم سگی ببندند و برایش دشوار شود بدون ایجاد غوغا و توجه مردمان در سراسر راه حرکت کند.“

تاگور نتوانست برای دریافت جایزه نوبل به عنوان اولین برنده آسیائی این جایزه به سوئد برود. تلگرافی از او در مراسم ستی اعطای جایزه نوبل خوانده شد که در آن تاگور نوشته بود:

”من می‌خواهم خدمت آکادمی سوئد قدردانی تشکرآمیز خود را برای آن تفاهم گسترده‌ای ابراز نمایم که دور را نزدیک و غریبی را برادر ساخته است.“

مدال و سند نوبل به لرد کار میکایل (۱۸۵۹-۱۹۲۶ م) استاندار بنگال فرستاده شد. او اینها را در مراسمی در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۴ م در قصر استاندار در کلکته به شاعر تقدیم نمود.

«گیتانجلی» و جایزه نوبل تاگور را به صحنه جهانی ارتفاع داد و او را به منصب پرشکوه ”وشوا کوی“ یعنی شاعر جهان که می‌تواند زندگی را ماورای هرگونه مرزها جشن گیرد، عروج داد.

رابیندرا نات تاگور در همین ضمن گفته بود:

”من دعوتی برای این جشن جهانی دارم و بنابراین زندگی من احساس خرسندگی و خوشبختی می‌کند. چشم‌هایم دیده‌اند و گوش‌هایم شنیده‌اند.“

رابیندرا نات تاگور و رشد اندیشه‌های توحیدی در هند

کریم نجفی برزگر*

با ورود اسلام به سرزمین هند تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وسیعی در این خطه وسیع ایجاد گردید و ظهور شخصیت‌های بزرگ عرفانی همچون علی بن عثمان هجویری و خواجه معین‌الدین چشتی و نیز بروز اندیشه‌های مشاهیر بزرگ فرهنگی و ادبی ایران زمین نظیر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، حکیم ابوالقاسم فردوسی، ابوریحان بیرونی، حافظ و سعدی شیرازی تأثیرات شگرفی را در عرصه‌های عرفانی و ادبی در این سرزمین پدید آورد.

نگاهی به‌مبانی اندیشه‌های دینی در سرزمین هند بویژه در کتب مقدس آن از جمله وداها و اوپانیشادها نشان‌دهنده گرایش‌های توحیدی در آموزه‌های آن بوده که زمینه‌های ترویج اسلام را که منادی توحید و یکتاپرستی بوده در سرزمین هند تسهیل نموده است.^۱ فیلسوف بزرگ علامه طباطبایی درباره کتاب مقدس اوپانیشادها و جایگاه توحید در این کتاب چنین اظهار نموده است:

”یک باحث ناقد وقتی که اوپانیشادها را مطالعه می‌کند. تمام این رسائل، عالم الوهیت در شئون مربوط به آن از قبیل اسماء و صفات و افعال و... را طوری توصیف می‌کند که امور جسمانی و مادی را آن طور توصیف می‌کند... ولیکن در جاهایی از آن تصریح شده به‌اینکه عالم الوهی ذاتی است مطلقه و متعالی از

* رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو و عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور، ایران.
۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به «سیری در تاریخ اندیشه دینی هند»، پروفیسور علی محمد نقوی، ج ۱، ص ۴۰۷-۳۱۹.

اینکه حدّ و تعریفی آن را محدود کند؛ ذاتی است که دارای اسمای حسنا و صفات علیا از قبیل علم و قدرت و حیات می‌باشد؛ ذاتی است که منزّه از صفات نقص و عوارض ماده و جسم، لیسَ کَمِثْلِه شَیْء؛ و تصریح می‌کند به اینکه او متعالی و دارای ذاتی یگانه است که نه از چیزی زاده شده و نه چیزی از او زاده شده است و او را همانند و مثلی نیست؛ و تصریح می‌کند به اینکه حق آن است که غیر او عبادت نشود و با قربانی به غیر او تقرّب جسته نشود. او یگانه بدون شریک و سزاوار عبادت است. کسی که با تأمل عمیق در بخش اوپانیساد ودای هندی دقت کند و همه اطراف سخنان این بخش را پاییده، برخی را با برخی دیگر تفسیر کند، خواهد دید که هدفی جز توحید خالص و یگانه پرستی ندارد^۱.

بنابر این در روند رشد اندیشه‌های عرفانی و ادبی در هند نه تنها شخصیت‌های بزرگ مسلمان همچون امیر حسن سجزی ملقب به «سعدی هند» تحت تأثیر اندیشه‌های عرفا و ادبای بزرگ سرزمین ایران قرار گرفتند، بلکه تعداد قابل توجهی از شخصیت‌های بزرگ هندو از جمله دیندرا نات تاگور و فرزندش رابیندرا نات تاگور نیز تحت تأثیر حافظ و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بودند.

ولادت رابیندرا نات تاگور در سال ۱۸۶۱ م زمانی پدید آمد که سرزمین هند حدود شصت سال تحت اشغال انگلیس‌ها قرار گرفته بود، قرنی که یک حرکت بزرگ اصلاحی دینی و اجتماعی و فکری بنام «برهمو سماج» به معنای «جامعه خدایی» توسط راجا رام موهان رای^۲ که از شخصیت‌های مصلح اجتماعی تأسیس گردید که مدت پنجاه سال نیرومندترین سازمان هندوهای روشنفکر و اصلاحی محسوب می‌شد.^۳

راجا رام موهان رای به عنوان یک مصلح اجتماعی با احاطه به زبانهای بنگالی، هندی، سانسکریت، انگلیسی، فارسی و عربی مطالعات عمیقی در ارتباط با اسلام،

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۲۹۱.

2. Raja Ram Mohan Roy.

3. B.M. Shanker: Apostle of Indian Awakening, p.2; J.N. Farquhar: Modern Religious Movement in India, p.29.

مسیحیت و یهودیت نمود و کتابهایی نیز در این حوزه‌ها به‌رشته تحریر درآورد که «تحفه‌الموحدین» و روزنامه فارسی «حبل‌المتین» از جمله آثار فارسی اوست.

راجا رام موهان رای با ترجمه کتابهای مقدس وداها و آپانیشادها که مبنای اصلی آنها توحید خالص است، آگاهی از متون اصلی و واقعی هندوئیسم و نیز خرافه‌زدایی از آن را برای مردم ضروری دانست.

راجا موهان رای اعتقاد به‌مذهبی داشت که پایه‌های آن براساس اعتقاد به‌خدای واحد بود و لذا بت‌پرستی و برخی مظاهر و تشریفات خرافه‌پرستی را از خود دور کرد و در زمینه اصلاحات اجتماعی از جمله حمایت از حقوق زنان و نیز منسوخ نمودن سنت قدیمی «ستی»^۱ اقدام جدی نمود.

راجا رام موهان رای با این رویکرد فکری اصلاحات قابل توجهی را در جامعه خود ایجاد نمود و شخصیت دبندرا نات تاگور پدر رابیندرا نات تاگور را نیز تحت تأثیر خود قرار داد تا جایی که او از پیروان مکتب فکری راجا رام موهان رای شد.

دبندرا نات تاگور که از حامیان جدی مکتب اصلاحی «برهمو سماج» بود عمیقاً تحت تأثیر ادب و عرفان حافظ شیرازی قرار گرفت و خود نیز از شکرشکنان اشعار فارسی و عرفانی لسان‌الغیب گردید و این تأثیرپذیری در اشعار بنگالی او کاملاً آشکار است. ارادت او به‌حافظ شیرازی به‌گونه‌ای بود که هر پگاهش را با خواندن صفحه‌ای از اوپانیشادها که روح توحید در آن تبلور داشت و نیز غزلی از حافظ آغاز می‌کرده است. در این فضای معنوی رابیندرا نات تاگور جوان در سالهای سازنده کودکی، نوجوانی و جوانی‌اش در لحظه‌های ملکوتی سحرگاهان محضر پدر را چه در حال عبادت و چه در حال مصاحبت و تلمذ از او درک نموده و در چنین موقعیتی شاکله وجودی‌اش ساخته شد و خود نیز از مریدان حافظ شیرازی گردید. اندیشه‌های توحیدی تاگور نه تنها تمام شئون زندگی شخصی و اجتماعی او بلکه حیات پس از مرگ او را نیز در بر گرفت.^۲

۱. ستی (Sati): مراسم ستی هندوها که زن پس از درگذشت شوهر در آتش سوزانده می‌شد.

۲. دکتر پروین‌دخت مشهور، تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور، نشر جلیل، مشهد، ۱۳۸۲، ص ۱۵۵.

تاگور در نیایش‌های خود به‌طور واضح در تبیین نگرش‌های توحیدی‌اش اظهار می‌دارد که خدا از ما جدا نیست، این‌گونه نیست که او را صرفاً بتوان در عبادتگاه‌ها یافت، بلکه او را می‌توان در وجود خود و تمام زمین که عبادتگاه ازلی و ابدی انسان است یافت.

وی اظهار می‌دارد:

”ای خدا تو در آتش نیز تبلور داری و در آب نیز وجود داری و بر همه چیز احاطه داری و من در مقابل چنین خدایی سرسجده فرود می‌آورم“.^۱

و نیز می‌گوید:

”تو در آسمان هستی، تو در آشیانه‌ها هستی، تو همه جا هستی“.^۲

این رویکرد توحیدی در برخی از اشعار بابا طاهر نیز دیده می‌شود که می‌گوید:

به‌صحرا بنگرم صحرا تو بینم به‌دریا بنگرم دریا تو بینم
به‌هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تو بینم^۳

تاگور در بخش دیگری از اثر خود دربارهٔ حقیقت توحید که همان عشق الهی است

اظهار می‌دارد:

”زندگی من استعاره‌ای از عشق است، این دنیا فانی است ولی عشق همیشگی است، همه چیز از بین خواهد رفت بجز عشق که به‌صورت اصلی خود باقی خواهد ماند و وجود انسان را برای رسیدن به‌معشوق صیقل خواهد داد“.

جلال‌الدین محمد بلخی نیز که پیش کسوت چنین نگاهی به‌عشق است چنین

می‌گوید:

عشق جوشد بحر را مانند دیگ	عشق ساید کوه را مانند ریگ
عشق بشکافد فلک را صد شکاف	عشق لرزاند زمین را از گزاف
هر که را جامه ز عشقی چاک شد	او ز حرص و جمله عیبی پاک شد
شاد باش ای عشق خوش سودای ما	ای طیب جمله علّت‌های ما

۱. گیتانجلی، ترانه شماره ۱۱.

۲. همان، ترانه شماره ۷-۶.

۳. دیوان بابا طاهر.

ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما^۱
تاگور همچون مولانا جلال‌الدین بلخی خود را از هرگونه تعلق و وابستگی دور

تاگور در آخرین لحظات حیات
خود از بستگانش درخواست نمود
که غزلی از حافظ را برایش بخوانند
که پس از استماع آخرین بیت از
ابیات زیر که حکایت از عشق الهی
است به وصال معشوق رسید.

می‌کند و اظهار می‌دارد که من به یک چیز
ایمان دارم و آن این است که خداوند در آن
لحظه‌ای که مرا آفرید خود را از آن من
ساخت و همواره دست اندرکار است، چنانکه
هستی مرا در تجارب زندگی می‌گسترده و
با نیروها و زیبایی‌های گوناگون این جهان را
درهم می‌پیچد و براین اساس همه هستی من
از ضمانت جاودانه برخوردار شده است.^۲

این همان فکر و اندیشه مولانا بلخی است که در ترسیم قطع تمام تعلقات و وصل
به وجود بی پایان الهی چنین می‌گوید:

نه از شرقیم، نه غربیم، نه بریم، نه بحریم
نه از خاکم، نه از آبم، نه از بادم، نه از آتش
نه از هندم، نه از چینم، نه از بلغار و سقسنیم
نه از دنیا، نه از عقبی، نه از جنت، نه از دوزخ
نه از آدم، نه از حوا، نه از فردوس و رضوانم
نه تن باشد، نه جان باشد که من جانان جانانم

تاگور در سخن دیگری می‌گوید:

”سماع و سجاده و تسبیح را کنار بگذار!

چه کسی را در آن کنج معبد در و پنجره بسته، ستایش می‌کنی؟

چشمان خود بگشای و خداوند را در برابر خود بنگر.

او همان جاست که زارع شخم می‌زند و سنگ شکن سنگ را خرد می‌کند.

خداوند در آفتاب و در باران با ایشان است و لباسش خاک آلوده شده!

تو نیز لباس از تن بدر آر و چون او به کشت زارهای خاک آلوده رو!

۱. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۲-۲۴.

۲. تاگور، گیتانجلی، ترجمه دکتر روان فرهادی، ص ۲۶.

رهایی؟ کجایی؟ رهایی؟

مولای ما خود زنجیرهای خلقت را با خوشحالی بر دوش می‌کشد و تا ابد همراه ماست.
از تفکر و تعمق بیرون آی و عطر و گل به کناری نه چه عیب آنکه جامه ات کهنه و لکه
دار شود! پیش رو، دوش به دوش او

و در رنجها و زحمت تأمل کن تا او را ببینی!^۱

تاگور عقیده دارد که آفرینش و طبیعت برای ما بیگانه نیست، بلکه به فرمان
آفریدگار ما را در آغوش می‌پرورد. مرگ آغاز زندگانی نوین است، که وصال فرخنده‌تر
خواهد بود. او می‌گوید:

”ندانستم کدام لمحّه بود که به‌آستان این زندگی پا گذاشتم. آن ذات ماورای فهم
من، بی‌نام و بی‌صورت مانند مادرم مرا در آغوش خود گرفت.“

شد گشوده چون سحرگه بر چمن چشمان من بیکس و تنها نبودم، بود آن جانان من
آنکه بی‌نام و نشان و صورت و پیکر بود با محبت در بغل پرورد جسم و جان من

*

بعد از آنکه گشت شادی‌ها بکام زندگی دیده خود را بیندم من بشام زندگی
خوش بود آن مرگ چون او پرورد جان مرا همچنانکه خوش پیرویده تمام زندگی^۲
تاگور حقیقت توحید را اخلاص و تسلیم در برابر خالق هستی می‌داند و چنین
می‌گوید:

”می‌دانم آن دم می‌رسد که زندگانی از من وداع گوید. در آن زمان چون سدّ
زندگانی بشکند در روشنایی مرگ، جهان ترا با گنج‌های بی‌نیاز و بی‌دریغ آن
خواهم یافت، که در آنجا پایین‌ترین مسند آن، عالی‌تر از همه مقامات جهان
است، از همه آنچه در زندگانی انباشتن، اخلاص بکار خواهد آمد.“

نازم آندم را که سدّ زندگی بشکند، بینم رخ فرخندگی
ذرّه ای زان نور و گنج بی‌نیاز بهتر از عیش است و صد عمر دراز^۳

۱. رایبندراتات تاگور، سروده‌های جاودانی، ترجمه: گ.ل. نیکو، چاپخانه راستی، تهران، ۱۳۴۰، ص ۷۷-۷۶.

۲. تاگور، سرود نیایش «گیتانجلی»، ترجمه منظوم با مراجعه به متن بنگالی، دکتر عبدالغفور روان فرهادی، کابل، ۱۳۵۴، ص ۹۵.

۳. سرود نیایش «گیتانجلی»، همان، ص ۹۲.

در نگاه تاگور مرگ رهایی جان، مقام والای تسلیم و دروازه حریم وصل است:

ای کمال واپسین زندگانی، مرگ من
چشم بر راه تویم، چیزی بگو در گوش من
ای تو انجام همه ساعات عیش و نوش من
بهر تو کردم تحمل، زحمت و رنج و محن
هرچه هستم، هر چه دارم، پیشکش بهرت شود
هم مراد عشق من آخر به پیشت می‌رسد
جان من جان تو گردد، زان نگاه واپسین^۱

بنابراین احیاء اندیشه‌های توحیدی نه تنها در عرصه ساختار وجودی انسان بلکه در عرصه نظام اجتماعی برای تحقق عدالت و کمالات جامع بشری ضرورت دارد هدفی که انبیاء و کتب مقدس الهی بیانگر آن بوده‌اند.^۲

قابل ذکر است که بین تاگور و مهاتما گاندی سه ملاقات به‌وقوع پیوست. ملاقات اوّل در دهم مارس ۱۹۱۵ م بود که گاندی به ملاقات تاگور در شانتی نیکیتان رفت و شش روز مهمان او بود و ملاقات دوم گاندی با تاگور در سال ۱۹۲۵ م تحقق یافت و ملاقات سوّم تاگور با گاندی هنگامی بود که گاندی در سال ۱۹۳۲ م به‌جهت جنبش سیاسی اجتماعی علیه استعمار به‌زندان رفته بود و تاگور به‌دیدار او شتافت.

رابیندرا نات تاگور و مهاتما گاندی اگرچه در ظاهر هردو در دو عرصه به‌ظاهر جدا از یکدیگر برای نجات انسان‌های عصر خود گام‌های بلندی برداشتند اما حرکت مصلحانه آنها به‌مثابه دو رُخ سکه‌ای بوده که به‌جامعه هند هویت و ارزش داد، حرکت سیاسی گاندی که جامعه هند را از یوغ استعمار و سلطه بیگانگان رهانید و حرکت فکری و معنوی تاگور که جامعه را به‌سوی نگرش توحیدی سوق داد.

این نگرش توحیدی تاگور در ارتباطات او با دیگر جوامع انسانی نیز تأثیرگذار بود و لذا هنگامی که او در سال ۱۹۲۴ م به‌همراه نندلال بوس نقّاش و نیز کشیشی بنام

۱. سرود نیایش «گیتانجلی»، همان، ص ۹۱.

۲. در حدیثی پیامبر اکرم (ص) هدف رسالت خود را اتمام کمالات و مکارم اخلاقی معرفی نموده است (بعث لَأَتِمَّ مَکَارِمَ الْاِخْلَاقِ) و در آیه‌ای هدف از ارسال رسل تحقق عدالت اجتماعی عنوان شده است: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. (سوره حدید، آیه ۲۵)

موهن سین که از دانشمندان برجسته سانسکریت و مطالعات تطبیقی مذاهب بود به کشورهای برمه، چین و ژاپن مسافرت کرد وحدت فرهنگهای آسیایی را تبلیغ کرد.^۱ همان اندیشه‌ای که علامه اقبال لاهوری در اندیشه‌های اصلاحی اجتماعی خود به دنبال آن بود و وحدت و یکپارچگی ملت‌های آسیایی از اشعار او موج می‌زد. نهر و می‌نویسد:

”گاندی و تاگور هر دو کاملاً متفاوت از یکدیگر ولی باز هم مخصوص هند و هردو در سلسله مردان بزرگ سرزمین هند هستند که هر کدام دارای یک ویژگی اخلاقی و انسانی که در کنار یکدیگر مجموعه محاسن را تشکیل داده‌اند و من فکر کردم مگر از جمله افراد بزرگ جهان امروز گاندی و تاگور جایگاه رفیع انسانی دارند و خوشبختی من این است که به هردو وابستگی دارم.“

تاگور به جهت عشق وافر و بی‌لشانه‌ای که به لسان‌الغیب حافظ شیرازی و فرهنگ و مشاهیر ایرانی^۲ داشت در سال ۱۹۳۲ م سفری به ایران کرد.^۳ او مشتاقانه خود را به شیراز رساند و بر سر تربت حافظ که زیارتگاه زندان جهان است به احترام ایستاد. پیشنهاد شد فالی بزند. تاگور دیوان را گرفت و بوسید و بر دیده گذاشت و خود آن را گشود در این حال برآستی مشهود بود که تاگور در عالم دیگر سیر می‌کند و از خود بی‌خود است و هنگامی که غزل حافظ را برای او با سماع خواندند گوش فرا داده مسحور می‌شود و حالت خلسه و صعودی به‌وی دست می‌دهد و مرتب اشک ریخته از دیدگان نافذش به محاسن سفیدش فرو می‌ریخت تا غزل تمام شد اما تاگور هنوز می‌گریست. لحظه‌ای بعد برخاست و چند نفس عمیق کشید و به‌قدم زدن پرداخت و حالتی روحانی یافته بود که غیرقابل توصیف بود.^۴

۱. دورنمای هند، مقاله: سوگا تابوس، تاگور و دوره او: تصوّر آسیا، ص ۹۲.

۲. تاگور در مسافرتی که به ایران کرد در آنجا با شعرا و دانشمندان ایرانی از جمله ملک‌الشعراء بهار و استاد پورداوود و سعید نفیسی دیدار داشت.

۳. ایندو ایرانیکا، مقاله: استاد کریم برق، انتشارات انجمن آسیایی بنگال، ۱۹۶۱ م، ص ۱۱.

۴. تاگور، نیایش «گیتانجلی»، ترجمه دکتر مقتدری، ص ۱۲-۱۰.

او عقیده داشت که مرزهای جغرافیایی در جهان مدرن اهمیت خود را از دست داده‌اند و مردم جهان به یکدیگر نزدیکتر شده‌اند و باید این حقیقت را بشناسند و بفهمند که خمیرمایه این نزدیکی و تقارب باید براساس محبت و عشق باشد.^۱

تاگور اظهار داشت:

”من در محیط آرزو برای توسعه روح انسان بزرگ شده‌ام. ما در منزل خود، خواهان آزادی قدرت در زبان خود، آزادی فکر در ادبیات خود، آزادی روح در عقاید مذهبی و آزادی ذهن در محیط اجتماعی خود بوده‌ایم. اینگونه فرصت مرا اعتماد در قدرت تحصیلات بخشید که عنصری همراه با زندگی است و تنها آن می‌تواند ما را آزادی حقیقی بدهد، رفیع‌ترین چیزی که برای انسان می‌خواهند، آزادی اشتراک اخلاقی و معنوی در جهان انسانی است.“^۲

بر این اساس اندیشه معنوی تاگور بزرگترین میراث ارزشمندی است که از ارتباطات دیرینه دو سرزمین ایران و هند به دست آمده است، ارتباطاتی که به قول جواهر لعل نهرو قدیم‌ترین ارتباطات در بین ملل جهان بوده است.

تاگور در آخرین لحظات حیات خود از بستگانش درخواست نمود که غزلی از حافظ را برایش بخوانند که پس از استماع آخرین بیت از ابیات زیر که حکایت از عشق الهی است به وصال معشوق رسید.

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم	جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها
به می سجاده رنگین کن، گرت پیر مغان گوید	که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل	کجا دانند حال ما، سبکباران ساحل‌ها
همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آخر	نهان کی ماند آن رازی، کزو سازند محفل‌ها
حضوری گر همی خواهی، ازو غافل مشو حافظ	متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و أهملها ^۳

۱. دورنمای هند، مقاله تان چونگ، پلی زرین مابین تمدنهای بزرگ هند و چین، ص ۹۶.

۲. تاگور، مقاله: از ایده‌آل‌های تحصیلات، مجله سه ماهی ویشوا بهارتی، آوریل، ژوئیه، ص ۷۴-۷۳.

۳. تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور، ص ۱۵۶.

تاگور

عبدالغفور روان فرهادی*

بتاریخ ۷ می ۱۸۶۱ م، در خانواده‌ای از اشراف توانگر و سرشناس از هندوان برهمنی بنگال را بندرا ناتھ تاگور^۱ در کلکته به جهان آمد.

کودکی و نوجوانی

صد سال پیش از اینکه او در محیط بنگال نفوذ کرده در محاربات منظم غلبه یافته بودند. بنگال نخستین قطعه بزرگ هند بود که زیر تسلط کمپانی هند شرقی آمده بود شاید چون نفوس زیاد داشت در آن هزاران روستایی، شهرنشین، کسبه و ماهیگران به دشواری زندگی می‌کردند. بنگالیان، مانند امروز، مردمان لطیف، ظریف، متواضع و فکور بودند. از زندگی سپاه و سلحشوری کناره می‌گرفتند و برای آن مستعد نبودند و بیشتر به امور ذهنی، فکری و روحانی می‌پرداختند. هنرمندترین مردم هند بودند، چنانچه موسیقی هند در سرزمین ایشان آهنگ روح‌پرور داشت و سرودهای عامیانه از زیباترین سروده‌های جهان بود و می‌باشد.

بنگالی پیشرفته‌ترین زبان از نظر فرهنگ باستانی هند بود که میراث ادبیات عظیم سانسکریت در آن تجلی می‌کرد. رامایانا و مهابهاراتا، دیگر آثار عمده سانسکریت، همه توسط دانشمندان و شعرای متقدم در زبان بنگالی ترجمه شده بود. تعداد مردم ادیب و

* نویسنده‌ای افغانستانی مقیم برکلی، آمریکا.

۱. در اصل کلمه «تاگور» (Tagore) شکل ماده کلمه تهاگر (Thakur) می‌باشد که به معنی «مالک» است و «را بندرا» معنی «خورشید» را دارد.

باسواد در بنگال پیش از هر قطعه هند بود. ادب بنگالی، در جمله ادب دیگر زبانهای هند صد سال پیش عالی‌ترین پایه را داشت.

بنگالی پیشرفته‌ترین زبان از نظر فرهنگ باستانی هند بود که میراث ادبیات عظیم سانسکریت در آن تجلی می‌کرد.

اهل ادب در بنگال آن زمان، حتی از دانش و هنر غرب فیض برده بودند. شعرهای تمثیلی، رُمان‌های انگلیسی به هر سو خوانده و ترجمه می‌گردید. انگلیسی‌دانان در بنگال زیاد بودند. آثار

فرانسوی و آلمانی و یا دیگر زبان‌های غرب از روی ترجمه انگلیسی آن شناخته می‌شد. پدر تاگور مرد دانشمند صاحب‌دل و آزاد از تنگ نظری و تعصب و مبری از تمثال‌پرستی عامیانه هندوان بود، وی یکی از دوستان و پیروان رام موهن رای مؤسس طریق یکتاپرستی «براهمو سماج» است.

از خانواده او شعرا و نویسندگان برآمده بودند و در وطن دوستی مشهور بود. تاگور در خاطرات کودکی خود می‌نویسد که پدرش چنان به فرهنگ کشور خود علاقه داشت که اگر کسی از همزبانان هموطن به‌وی نامه به‌زبان انگلیسی می‌نوشت، آن نامه را به‌نویسنده‌اش پس می‌فرستاد!

تاگور در آغوش خانواده فضل و دانش و یکتاپرستی زندگی کرد. نخستین شعر خود را در ۸ سالگی سرود. «مرغ خانه در فقس می‌زیست و مرغ آزاد در جنگل...» گرچه مکتب و مدرسه را دوست نمی‌داشت، عاشق شعر و ادب بود. در سال ۱۸۷۵ م مجموعه اشعار «گل‌های خودرو» را تألیف کرد و هنوز ۱۴ ساله بود.

علاوه به‌زبان شیرین و ادب‌پرور بنگالی زبان‌های سانسکریت، هندی و انگلیسی را آموخت. پس از مسافرت اوّل به انگلستان (۸۹-۱۸۷۸ م) به بنگال عودت نمود. از همان زمان، در جراید ادبی بنگال به‌نوشتن پرداخت. او را در انگلستان تحصیلات حقوق و قانون جلب نکرده بود. وی همیشه به‌حال مردم و فرهنگ مردم می‌اندیشید. در (۶۶ سالگی می‌خواست توسط یک «گاو گادی» (گاری که با گاو کشیده می‌شود) از کلکته تا کراچی و پیشاور برای شناختن زندگانی مردم شبه قاره مسافرت کند، مگر پدرش او را از این اقدام جسورانه باز داشت.

در همان اوقات بود که طی مقاله‌ای بر استعمارگران انگلیسی حمله کرد که به مقصد انباشتن پول از راه تجارت افیون کسی را بر مردم چین مسلط ساخته بودند (روشنفکران بریتانیا نیز بر چنین جهات استعمار از نظر بشردوستی خورده‌گیری می‌کردند).

در سال ۱۸۸۳ م هنگامی که ۲۲ ساله بود، با دختری از هموطنانش که ۱۹ ساله بود ازدواج کرد و با وی به انگلستان مسافرت نمود. در همین سال، مجموعه مقالات وی به صورت کتاب به چاپ رسید. در آن از عشق، مقام آدمی و حقوق آدمی سخن می‌راند. در همین سال، نمایشنامه‌ای را بر صحنه تمثیل آورد و نقش اول را خود ایفا کرد. در سالهای بعد، اشعار و کتب متعدّد او راجع به دین و فلسفه و شرح متن‌های مقدّس هندوان «اوپانیشاد» نشر شد و در سنین چهل سالگی و سالهای بعد راجع به مسائل اجتماعی، تربیت، درام‌نویسی و شعر، آثاری نگاشت. در سی و هشت سالگی (۱۸۹۹ م) به امر پدر برای واریسی امور املاک خانواده سه سال در روستا زیست و در این سال‌ها فرهنگ روستاییان را شناخت. اشعار و داستان‌های کوتاه نوشت. در ۱۹۰۲ م همسر جوانش از جهان رفت و بعد از درگذشت وی در سال‌های بعد از پنج فرزند تاگور دو فرزند نیز از جهان رفتند و تاگور از این ناحیه سخت اندوهگین بود.

در سال ۱۹۰۵ م جنبش وطنخواهانه سوادیشی^۱ در بنگال جریان داشت تاگور چندی وارد تظاهرات آزادی‌طلبان گردید و در جمع کردن اعانه برای آنها تلاش کرد. در سالهای بعد، حرکات مسلحانه در بنگال ظهور نمود که تاگور در آن شامل نگردید. در همین سال ۱۹۰۵ م پدرش از دنیا رفت در سال ۱۹۰۷ م دور از شهرها در بولپور کناره گرفت. در آن خطّه با صفا در یک آشرام یعنی عبادتگاه در آغوش طبیعت که در زمان جدّ او در سال ۱۸۶۳ م تأسیس شده بود و پدرش در ۱۹۰۱ م مدرسه‌ای بر آن افزوده بود عزلت گزین شد. در این دوره کناره‌گیری مهم‌ترین آثار خود را نگاشته است. توجّه او فراتر از کشورش به سوی همه جهان مبذول شد.

در سال ۱۹۰۹ م (۴۸ سالگی) اولین کتاب عمده فلسفی او تحت عنوان «سادهانا» یعنی «تحقیق» به چاپ رسید و کتابی تحت عنوان «دهرما» درباره فلسفه و اخلاق نشر کرد.

۱. سوادیشی (Swadeshi): مردمان هند جنبش نهضت ترک گفتن استعمال اشیای خارجی را آغاز نمودند.

از روی آن اشعار که تا سن ۴۵ و ۵۰ سالگی به چاپ رسانید، در محیط بنگال معلوم شد که او بزرگترین شاعر در زمان خود است و نیز دانسته شد که هرگز کسی در زمان پیشین در زبان بنگالی به پایۀ شاعری او نرسیده است. دوستان و مخلصان اصرار کردند که وی اشعار خود را به انگلیسی ترجمه کند.

گیتانجلی

در این سال‌ها بود (۱۹۱۱-۱۹۰۵ م) که تعدادی از اشعار خود را بنام گیتانجلی سرود هدیه و نیایش، به زبان بنگالی را داخل آن مجموعه کرد. بعداً از آن مجموعه و نیز از دفتر دیگری بنام «نیوی دیا»^۱ و «کهی یا»^۲ و بعضی اشعاری که در مجلات چاپ شده بود ۱۰۳ قطعه از گزیده اشعار خود را در سال ۱۹۱۱ م به زبان انگلیسی ترجمه نمود و همین ترجمۀ انگلیسی بود که سبب شهرت او در سرتاسر جهان گردید.

به یکی از خویشاوندان خود نوشته بود که (لندن ۱۹۱۲ م) باری در زمان بیماری خود را ناتوان و بیچاره چون کودکی می‌یافت که به محبت مادر نیازمند گردد. پس دست به دامان نیایش زد و چون در آن لمحۀ آن شاعر پنجاه ساله دماغ شعر گفتن نداشت، آنچه را موجود بود به دست گرفته به ترجمۀ آن از بنگالی به انگلیسی پرداخته:

”خود را نیازمند دیدم تا به وسیلۀ زبان دیگری، آن احساساتی را باز دریابم که در ایام گذشته مرا سرشار و شادمانی ساخته بود.“

می‌نویسد که این ترجمه چند کتابچه را در برگرفته بود و آن را طی سومین سفر به بریتانیا (۱۹۱۲ م) به یک دوست انگلیسی به نام روتن ستین، هنرمند نقاش، داد و در منزل او به دوستان صاحب نظرش قرائت کرد. روتن ستین مقدمۀ آن مجموعه را به ویلیام ییتز^۳ داد که مرد صاحب دل و دوستدار مشرق بود. ییتز در مقدمه چاپ اوّل کتاب در سپتامبر ۱۹۱۲ م می‌نگارد:

۱. نیوی دیا (Naivedia): پیشکش.

۲. کهی یا (Kheya): عبور از رودخانه.

۳. ویلیام ییتز (W.B. Yeats): شاعر ایرلندی نژاد انگلستان.

”نسخه قلمی این ترجمه‌ها را چند روزی در انگلستان با خود داشتیم و آن را در قطار آهن و اتوبوس و رستوران می‌خواندم، بارها ناگزیر شدم آن را ببندم تا بیگانه‌ای نبیند چسان خواندن آن مرا به‌شور می‌آورد. دوستان هندی من می‌گویند این اشعار در نظم زبان اصلی بنگالی، چنان موزون و نغز است که در ترجمه نمی‌آید. مگر من از روی ترجمه به‌نثر انگلیسی مطلب آن را چنان می‌یابم که در همه زندگانی آرزو آن را به‌دل داشتم...”

مهم‌ترین نتیجه نثر این مجموعه به‌زبان انگلیسی همان بود که ناگهان هندیان غیربنگالی بلکه جهان غرب آن را کشف کرد و چنان دلبسته آن شدند که به‌تاگور جایزه نوبل داده شد (۱۹۱۳ م). وی نخستین آسیایی و نخستین تیره پوست بود که این جایزه را به‌دست آورد. در آن زمان بسیاری از استعمارچیان از این خبر به‌کراهت استقبال کردند، مگر انسان دوستانی چون ییتز شادمان بودند.

تاگور مبلغ جایزه را (که ۸۰۰۰ پوند بود) صرف هوسرانی و تجمل ننمود، بلکه برای توسعه مدرسه «شانتی نکیتن» خرج کرد.

غرب (آن غرب مسلط و فایق بر جهان، نه تنها در زمینه نظامی و نیروی صنعتی و تفوق استعماری، بلکه دارای ادب درخشان و فرهنگ پهناور) به‌این اعتراف می‌کرد که یک شاعر آسیایی آن هم از کشور تحت استعمار می‌باشد که اکثر روشنفکران جهان پیشرفته، آن را منحصر به‌سخنوران آبی چشم اروپا و آمریکا می‌پنداشتند و حتی شرقیان هم تصور نمی‌کردند جز نژاد عالی اروپانشین کسی شایسته چنین جایزه باشد.

تاگور در سراسر جهان شناخته شد و بعد از نشر ترجمه انگلیسی گیتانجلی دوباره به‌خارج از هند سفر کرد.

او را به‌هاروارد در آمریکا دعوت کردند و بیانات او راجع به‌آدمی، پروردگار و طبیعت به‌زبان انگلیسی تحت همان عنوان «سادهانا» نشر شد (۱۹۱۳ م).

متن انگلیسی سادهانا بیرون از بنگال، دانشمندان خطّه پهناور هند را متوجه ساخت که تاگور، آن شاعر دل آگاه، افکار والای فلسفی نیز دارد. چند بار به‌اروپا سفر کرد، آمریکا و ژاپن را دید و در هر جا روشنفکران دورانیش موجودیت و شخصیت او را،

نشانه حق آزاد شدن هند شمردند. وی به جایی رسید که تا آن زمان، هیچ هندی (بجز بودا) نرسیده بود، یعنی شخصیتی جهانی شد.

دیگر آثار و دوره سالمندی

در سال ۱۹۱۵ م، رُمانی تحت عنوان «خانه و جهان» نوشت که در آن ضمن حکایتی پندار و کردار دو جوان وطنخواه بهم مقایسه شده: از یکی سرشار احساسات و سختگیر وطن پرستی از روی تعصب و دیگر آنکه می گوید گرچه حق و حقیقت بزرگتر از وطن است، اما وطن باید آزاد شود.

در همین سال گاندی از شانتی نیکیان دیدن کرد. با وجود وطنخواهی تاگور برتانویان شهرت او را در جهان و طرفداری روشنفکران روشندل بریتانیایی را از وی دیده، لقب اشرفی «نایت هود» را (با درنظر گرفتن آنکه جایزه نوبل را گرفته بود) به او دادند و آن وقت آن را پذیرفت.

در سال ۱۹۱۶ م به ژاپن مسافرت کرد و مجذوب زیبایی آن شد. در سال ۱۹۱۷ م کانگرس ملی هند، در کلکته تشکیل جلسه داد، تاگور دعای خود را که به قلم خود نگاشته بود به زبان بنگالی سرود:

خداوندا! زندگی را تو به ما بخشوده ای؛

چنانکه این شرف را با همه نیرو و اراده خود سرفراز داریم؛

عزت ما بسته به عزت تست؛

چون، خود خواهی، بر نهاد ما غلبه کند به نام تو در برابر آن قیام می کنیم؛

چنان کنی که در این راه پایدار باشیم و با نیرو رنج را تحمل کنیم؛

برای حق، برای خیر و برای آنچه در آدمی جاودان است...

در سال ۱۹۱۹ م خاطرات خود را به زبان بنگالی نشر کرد، در این سال، چون در جلیانوالا باغ (واقع امریتسر) پلیس بریتانیایی، بر اجتماع مردمان بی دفاع آتش کرد، و عده زیادی را کشت. تاگور، نشان «نایت هود» بریتانیایی را، به پیوست یک نامه که در ساعت ۴ صبح، ۳ می ۱۹۱۹ م نوشته بود، به نایب السلطنه انگلیس اعاده کرد و به وی نوشت:

«این نشان سرافرازی اکنون نشان ننگ شده است...»

در ۱۹۲۱ م یعنی در ۶۰ سالگی، در نزدیکی همان آشرم در بولپور، دانشگاه شانتی نیکیتان را به نام «ویشو بهارتی» تأسیس کرد، که دانشجویان از هر کشور و هر نژاد، در زیر سایه جانبخش درختان بنگال، روی چمن نشسته، درحالی که مرغکان آن دیار بر درختان می سرودند، با سینه های فراخ و چشمان بینا و فارغ از تاریکی تعصب، به مطالعه فلسفه ها و ادیان آدمیان و پندارهای شرقیان و غربان و تاریخ هنر سرزمین های جهان می پرداختند.

ویشو بهارتی مصداق این مقوله شاعرانه سانسکریت شد:

«آنجا که همه گیتی یک آشیان می شود».

تاگور ارشاد می کرد:

«آن ملت دارای فرهنگ عالی می باشد که تعصب و تنگ نظری را دور داشته فرهنگ خود را یکجا با فرهنگ همسایگان، و فرهنگ همه بشریت پرورش دهد، زیر آنچه مبنی بر پایه تعصب و تنگ نظری باشد، فرهنگ نیست و موجب تباهی است، و آن فرهنگ که مبنی بر اخوت بشری و وسعت نظر باشد، فرهنگ حقیقی و موجب آرامی و صلح و سلام است».

بنابراین تاگور، نام این مدرسه بین المللی را «شانتی نیکیتن» یعنی جایگاه آرامش (دارالسلام) گذاشته بود. آن مدرسه اکنون برپاست و تا امروز هزاران پیر و جوان، از هر گوشه جهان آنجا می آیند.

تاگور در کودکی پابند مکتب نبود. درین زمان سالمندی، خواست، همانند زمان استادان و مرشدان هند باستان، مدرسه ای بسازد که با محیط طبیعی موافق باشد. نقاشان، سرایندگان، اهل ادب از هر نقطه زمین به آنجا سفر کرد، و یک روز یا یک ماه یک سال، یا چند سال، آنجا زندگی می کنند، و زیر سایه همان درختان که تاگور ارشاد کرده بود آرام می گیرند و به همان فریادهای مرغکان که تاگور دوست می داشت گوش می دهند و تفکر می کنند.

بعدها، در این مدرسه، تدریس رقص و موسیقی و نقاشی، علاوه بر زبان ها و حکمت و هنر، افزوده بود.

در سال ۱۹۲۵ م «کنگره فلسفی هند» تشکیل گردید، و رئیس نخستین جلسه آن تاگور بود. وی این ریاست جلسه افتتاحیه را در اثر خواهش رادها کریشنان (۱۸۸۸-۱۹۷۵ م) و دوستانش پذیرفت. اصلاً از اهل مدراس بوده و در جوانی ترجمه گیتانجلی و سادھانا را به انگلیسی خوانده و شیفته تاگور شده بود. در سال ۱۹۱۷ م مقالاتی بر فلسفه تاگور به انگلیسی نشر کرده و در سال ۱۹۱۸ م از آن کتابی به انگلیسی ساخته بود. رادها کریشنان بعد از آنکه در سال ۱۹۲۱ م به تدریس فلسفه در شهر کلکته پرداخته بود. بدیدار تاگور بیشتر نایل شد. تاگور او را دوست می داشت. (آن وقت هیچ کس نمی دانست این فیلسوف جوان مدراسی، در سالخوردگی، رئیس جمهور هند مستقل خواهد شد!)

تاگور، چنانکه در کتاب «وحدت خلاق» که به زبان انگلیسی (در ۱۹۲۲ م نشر شده) شرح می دهد، معتقد به نزدیکی و تفاهم شرق و غرب بود. در کتاب «دین آدمی» که آن هم به زبان انگلیسی در سال ۱۹۳۱ م نشر شده است، از پندارهای هند باستانی و دانشمندان غرب و تاریخ ادیان و زبان شناسی سخن می گوید، و گویا به زبان انگلیسی شرح می دهد که تکوین عقاید دینی خود او چه سان صورت پذیر شده است.

کتاب دیگر او تحت عنوان «آدمی» حاوی یادداشت های درسی او در دانشگاه آندرا می باشد.

در سال ۱۹۲۲ م نمایشنامه «مکتادھارا» یعنی «رود بار آزاد» را نشر کرد که در آن آسیب پندار و کردار تبعیض طلبان بیان گردیده است. در سال ۱۹۲۳ م نمایشنامه «بهار» را نشر کرد، که تقبیح جنبش های سیاسی استبداد طلب، و نظام های سلطه جو و بی اعتنا به حقوق افراد بود. تاگور صاحب چندین مجموعه شعر گردید و اشعاری هم دارد که در مجله ها به چاپ رسیده اما در مجموعه ای گرد نیامده است. اکثر اشعار او از بنگالی به هیچ زبان ترجمه نشده است.

چنانکه گفتم «نی وی دیا» (Naivedia) به فلسفه هند باستانی و اوپانیشاد ارتباط دارد. مجموعه «کھی یا» (Kheya) یعنی گذر از رودخانه (درباره آدمی و تکامل وی)،

گیتانجلی (سرود نیایش)، همان سه مجموعه‌اند که خود ۱۰۳ قطعه گیتانجلی انگلیسی را از آن گزیده است به عبارت دیگر گیتانجلی بنگالی، که حاوی ۱۵۷ قطعه شعر

می‌باشد، همه در گیتانجلی انگلیسی نیامده است فقط نیمی از اشعار گیتانجلی انگلیسی ترجمه اشعار گیتانجلی است.

تاگور، چنانکه در کتاب «وحدتِ خَلْق» که به زبان انگلیسی (در ۱۹۲۲ م نشر شده) شرح می‌دهد، معتقد به نزدیکی و تفاهم شرق و غرب بود.

و در گیتانجلی انگلیسی چنان اشعاری آمده است که در زبان بنگالی در دو مجموعه دیگر یا در مجلات ادبی آمده و شامل گیتانجلی بنگالی نیست.

دو مجموعه دیگر تاگور «گیتی میله» (Gitimalya)

یعنی حمایل سرود و «گیتالی» (Gitali) یعنی «سرودها»

هر دو پیرو گیتانجلی بوده در ردیف آن واقع می‌شود چند مجموعه شعر دیگر «ات سرگه» (Utsarga) یعنی هدیه و «به‌له‌که» (Balaka) این همه از ۱۹۱۲ م و پورالی و ماهوا (۱۹۳۰ م) همه به زبان بنگالی بود، برای شناسائی پندار فلسفی و ماهیت اشعار وی منابع عمده می‌باشند.

هندشناس فقید فرانسوی لوئی روند (Renou) که استاد سوربون بود، مجموعه‌های اشعار تاگور را که در غرب ترجمه و شناخته شده است به چند دسته تقسیم می‌کند:

- احساسات خالص «سونار تاری» یعنی کشتی زرین (در ستایش کردار نیک) - زبانی - حاصل کشت. عشق: باغبان.

- یکتاپرستی: گیتانجلی - سبد میوه.

- اشعار تعلیمی و اندز تقلید اشعار عامیانه و درویشانه.

- تئاتر: (این نمایشنامه‌ها در آغاز به طرز شکسپیر بوده است اما نمایشنامه‌های بعد از آثار کالی داس - سخنور قدیم هند را به خاطر می‌دهد و جهان دیگری را نشان می‌دهد.

- درباره کودکان: «هلال».

- درباره یکتاپرستی: «فراری».

- داستان‌های قدیم.

- ترجمه اشعار صوفیانه کبیر از زبان هندی به بنگالی.
 - درام‌های تاگور در حقیقت حکایه‌های شعری است: انتقام طبیعت «پارسا» یا «مرتاض» (اندرین باره که رستگاری آدمی در قبول طبیعت است و نه در ترک طبیعت، در زیستن است به پاکیزگی و از روی راستی و نه دوری از آفرینش).
 - آبشار (منفعت ملی و برادری آدمیان).
 - راجا (ارتباط بین معبود و روح آدمی).
 - داک گهر (پستخانه) - افسانه کودکی بیمار که به جهان می‌نگرد و چشم به راه پاسخ‌نامه‌ای است که به راجا نوشته است جواب نامه راجه نمی‌آید. مگر راجا خود به تغییر لباس، نزد کودک می‌رسد و کودک او را باز هم می‌شناسد.
 - در روستاهای تاگور «غرق» - «کوره» (= بهترین) - «خانه و جهان» قابل تذکر است.
 - در حکایت کابلی‌والا^۱، حالات یک پشتون (پتان به اصطلاح هند) را در بنگال ترسیم می‌کند که در معامله پول سختگیر است، مگر محبت به کودکی، او را به یاد کودکان و خانواده‌اش می‌اندازد، و عواطف انسانی او غلبه می‌کند.
- مشکل بزرگ این است که عناوین محتویات و سال نشر آثار او در زبان بنگالی و در ترجمه انگلیسی یکسان نمی‌باشد ترجمه‌های انگلیسی اکثر آثار (بجز گیتانجلی و یک دو مجموعه دیگر را) غیر از خود او دیگران کرده‌اند و خود ترجمه را واریسی نکرده است. اکنون مقایسه نشان می‌دهد اکثر این ترجمه‌های انگلیسی ناقص و سطحی بوده و متأسفانه اساس ترجمه از انگلیسی به زبان‌های دیگر قرار گرفته است. معلوم گردیده حتی آنچه را خود از بنگالی انگلیسی ترجمه کرده است برای فهم انگلیسی‌زبانان بسیار ساده ساخته است.
- فهرست کامل آثار تاگور با ذکر همه آنچه به انگلیسی، فرانسوی و چندین زبان دیگر جهان ترجمه شده است، کتاب ضخیمی خواهد شد (فهرست آثار مهم زبان بنگالی در کتاب «ناره وانه» که به زبان انگلیسی نوشته شده است، درج گردیده است و

۱. از این حکایت فیلمی هم ساخته شده است.

در فهرست اخیر به کتاب «نارائانی» اشاره کرده‌ایم. تعداد پارچه‌های - شاعری او به سه هزار می‌رسد که صد هزار سطر را فرا می‌گیرد در اکثر این اشعار حالات، پندار و دل و جان آدمی و احوال آفرینش و نیز ستایش ذات یکتا سروده شده است و آخرین سرود او از بامدار ۳۰ جولائی ۱۹۴۱ م (یعنی چند پیش از درگذشت او می‌باشد).

زیاده از صد داستان کوتاه و تعداد زیاد مقالات نوشته است خلاصه اینکه راست گفته‌اند که اگر بنگالیان را بپرسید «از همه ادب بنگال صرف نظر می‌کنید یا از تاگور؟» در پاسخ دادن دچار تردّد و دو دلی خواهند شد.

در موسیقی پهناور هند استاد و مؤلف بود. در آغاز کودکی، آموختن موسیقی را آغاز کرد و تا آخرین روزهای زندگی، به موسیقی سروکار داشت چنانکه سه هزار آهنگ تصنیف کرد و سرود و آهنگ ملی هند «جانا گانا مانا» یکی از آن می‌باشد.

نقاشی‌های او قابل توجه است. اگرچه در سالیان اخیر زندگانی (۶۸ سالگی) به این زمینه هنر بذل توجه کرد و نقاشی‌های او در هند و پاریس و نیویورک نمایش داده می‌شد و مجموعه رنگینی از آن در دهلی نیز چاپ شده است. گرچه شعر تاگور به زبان بنگالی است، اما تأثیر اشعار سانسکریت کلاسیک بر آن مشهود است، چنانکه مانند کالی داس (قرن ۴ م) آدمی را در آغوش طبیعت جا می‌دهد. در چنین اشعار آدمی با آفرینش یار و خویشاوند است. در عشق گرچه عشق بشری باشد شورش مهر حق غلبه دارد یعنی که محبت بشری رهبر محبت یزدانی است.

از حماسه‌های هندی «رامایانا» که به زبان سانسکریت است ارمان ادای وظیفه و فداکاری را گزیده است.

تأثیر ادب بنگالی بر شعر تاگور بیشتر است. در طرز ادای سخن پیرو بنکم چندر است (که ادب بنگالی را از بند و زنجیر قوافی و سجع پرستی کهنه آزاد کرده بود). در ترسیم طبیعت مانند بهاری لال است. به ادب عوام محبت بی دریغ دشت و اشعار - قصبه‌ها - امثال و حکم عوام و دیگر فولکلور را جمع‌آوری کرده است.

شصت و سومین جشن تولد او در پیکن و هفتاد و یکمین جشن تولد او در ایران برگزار شد درحالی که خود حاضر بود. با زعیم بزرگ هند گاندی بسیار دوست بود البته تاگور آزادی هند را در فضای همکاری بین ملت‌ها می‌خواست و از مجموع نظریات

گانندی، از جمله «عدم همکاری» و «نافرمانی مدّتی» طرفداری نمی‌کرد. (جریان تاریخ چنان شد که به‌کار افتادان پندارهای گانندی عملاً مؤثر ثابت گردید) در سالهای اخیر زندگی اشعار شورانگیز به‌طرفداری مظلومان و بیچارگان و بر ضد سیاست پیشگان ریاکار و متعبدان سروده است.

در سال ۱۹۳۷ م، پس از یک بیماری شدید، قلم برداشته اشعار با عظمت بر ضد نازیسم و فاشیسم سرود. ناتوانی و بی‌همتای دموکراسی‌های غربی آن وقت را (که مقابل هیتلر سرتسلیم فرود می‌آوردند) افشا کرده است. در آن زمان، اکثر مردم باسواد در آسیا به‌هیتلر و پندار او به‌نگاه قدردانی می‌دیدند، و مؤفّقیت‌های او را در ایجاد یک ملّت آهین می‌ستودند، مگر تاگور از نژادپرستی هیتلر سخت بیزار بود.

در سال ۱۹۳۷ م شعری در پشتیبانی حقوق سیاهان افریقا بر ضد استعمار سروده است: «ای افریقا، موج ناشکیبایی تو را از سینه شرق برکنده است!...» (سال پس از این شعر مردمان آسیا و افریقا در باندونگ متحد گردیدند و البته آن وقت یعنی در سال ۱۹۵۵ م تاگور در قید زندگانی نبود).

شعرهای اخیرِ زندگی او (بعضی از سال ۱۹۴۱ م است) بیانگر نومی‌اوست، زیرا شدّت محنت تلخ مصیبت‌زدگان تباهی جنگ عمومی، غلبه آن وقت نازیسم و فاشیسم در زمینه کشورگشایی و ناکامی همکاری بین‌المللی را شاهد گردید، و به‌آرزوی خود از این جهت واصل نشد.

در پایانِ زندگی، آنچه از او باقی ماند، مانند گنجینه سرشاری بود:

سی جلد شعر بنگالی (در حدود ۳۵۰۰ شعر و سرود)، سی جلد نثر، و پنجاه نمایشنامه و مهم‌تر از همه، صدها تصنیف موسیقی و سرود (که در دل و جان بنگالیان تا امروز حکمفرماست) و بسا اندیشه‌های والا و ترسیمات لطیف طبیعت و احوال آدمی که در نهاد مردمان صاحب‌دل جهان شکوفا ماند.

این بود چند کلمه درباره شعر تاگور. اما اگر بخواهیم پندار او را بیشتر بشناسیم، باید دریابیم که از زمان هند باستان تا زمان خودش، بروی چه پندارها و عقاید اثر گذاشته، و خودش هر کدام را چگونه ارزیابی کرده است.

سالیان واپسین زندگانی تاگور

تاگور، سالیان واپسین زندگانی را، در تفکر بر اوضاع جهان با نگرانی از ترقی فلسفه نازیزم و فاشیزم؛ و تحمل رنج بیماری سپری نمود. در سال ۱۹۳۷ م سخت بیمار شد. به تاریخ ۷ آگوست ۱۹۴۱ م، در شانتی نیکتان محفل باشکوهی برپا گردید. یونیورسیتیه اکسفورد لقب دکترای افتخاری را به تاگور تقدیم کرد. رادها کریشنان، فیلسوف هندی و سر موریس گایر از اکسفورد نمایندگی می‌کند. بیانات سر موریس گایر به زبان لاتینی بود. حضار از ترجمه انگلیسی آن که به ایشان توزیع و تقدیم شد، درباره تاگور این کلمات را دانستند:

”باید گفته شود که این مرد بالاتر از مأمن خیررسانی پناه‌گاهی نجسته است. از خاک و گرمای روزگار نیاندیشیده است. از رفتن میان مردمان در راه و بازار کناره نجسته و هرگاه کار ناصوابی واقع گردیده در برابر حکومت بریتانیا قیام کرده است. هرگاه لازم شده مردم خود را به اشتباه ایشان ملتفت گردانیده است. اینجا در برابر شما، شاعر و نویسنده‌ای با استعداد بی‌شمار، حاضر است. موسیقی‌دان نامدار در هنرش، فیلسوفی که آزمایش گفتار و کردار را گذرانده است، پشتیبان جدی و فداکار آزادی‌های عامه مردمان، کسی که با پاکیزگی زندگانی و سنجیه خویش مورد ستایش همه بشریت آمده است...”

تاگور به زبان انگلیسی جواب داد و اشاره به جنگ جهانی کرد. اظهار امید نمود که تمدن و فرهنگ بشریت تباہ نگردیده و گیتی به سوی هدف تفاهم میان مردمان متوجه باشد.

تاگور رنج بیماری را تحمل می‌کرد. وی می‌دانست که دم واپسین فرا رسیده است. می‌گفت:

”آرزو مندم چون برگ زرد خزانی یا چون درخت کهنسال فرسود به آهستگی برافتم و بی‌آنکه غوغایی برافکنده باشم. بتاريخ ۳۰ جولای ۱۹۴۱ م عمل جراحی بروی صورت گرفت. روزهای بعد چهره‌اش اندکی روشن‌تر بود، هفتم آگوست چشمان سیاه خود را گشوده به حاضران نگاهی افکند یعنی که «خدا حافظ!»

دختران و زنان مخلص وی در کناره‌ای زمزمه‌های «براهمو سماج» را می‌سرودند. به آرامی افتاده بود. در سیمایش آرامش و سکون فرمانروا بود... شال سپیدی بروی گسترده... یکی از دختران گلبرگ‌های گل‌هایی را که دوست داشت به‌پایش ریخت. یک پندت از مخلصان او ادعیه سانسکریت را می‌خواند. در این حال سرتاسر بنگال مردان و زنان و کودکان در وقت کار یا تفریح سرودهای تألیف کرده او را که در آن اثر راگ‌های هندوستانی یا نشیده‌های ملاحان بنگالی، یا نواهای دوستداران ویشنو یا فریادهای موزون درویشان ساده‌گرای بائول طنین انداز بود، می‌خوانند و بسی از ایشان آگاه نبود که «گورو دیو»، در آن لمحّه، چشمان خود را بست، چنانکه دیگر هرگز نگشاید...

*

همچنان‌که برخی از عرفا سلاطین بی‌کلاهی بودند. همچنان تاگور نخستین سفیر مردم هند در کشورهای جهان بود. آثار با عظمت و ساده او اعتبار نمایش بود. پیش از آنکه زعمای هند مانند رادها کریشنان و نهرو و ذاکر حسین سفیر بفرستند: مردم هند اعجازی کرده با وجود قید اسارت بیگانه این سفیر را به جهان فرستاده بودند. آندره ژید که یکی از بزرگترین نویسندگان فرانسه و جهان امروز بود، خودش قلم برداشت، و گیتانجلی را ترجمه کرد و در مقدمه آن نوشت:

“آنچه در گیتانجلی تحسین می‌کنم، نخست کوچک بودن آن است. آنچه در گیتانجلی تحسین می‌کنم این است که از اساطیر دینی هند مبری است. آنچه در گیتانجلی تحسین می‌کنم، این است که برای خواندن آن هیچ آمادگی نیاز نیست. مه‌بهاراتا ۲۱۴۸۷۷ بیت دارد و رامایانا ۴۸ هزار بیت. پس ازین دو کتاب چه راحت و فرحت می‌آرد، اکنون از روی تاگور، هند را آفرین می‌گویم؛...”

واقعاً عده‌ای از صاحب‌دلان غرب، از روی سخن تاگور، دلبسته هند و دلبسته همه شرق شدند اینکه امروز، در سراسر جهان، مردمان هر رنگ هر دین، ذکر خیر تاگور را می‌کند دلیل این است که در این جهان بیهوده زندگی نکرده است و مرگ او زوال آثار او نبوده است.

در اینجا شایسته است، ترجمه نامه معروف ۲۵ فوریه ۱۹۱۴ م تاگور را که در جواب پرسنده‌ای درباره عقاید دینی خود از شانتی نکیتان نوشته بود، خاطر نشان کنم:

”... من به هیچ دین مربوط نیستم. به مذهب خاصی پابندی ندارم. بر یک چیز یقین دارم آن اینکه، خداوند، در آن دم که مرا آفرید، خویشتن را از آن من ساخت. خداوند، پیوسته دست اندرکار است، چنانکه هستی مرا در تجارب زندگانی می‌گسترده و بانبروها و زیبایی‌های گوناگون این جهان، درهم می‌پیچد، همه هستی من از ضمانت جاودان عشق برخوردار شده است...”

در نگاه خود او، مرگ او وصلت او بود که:

خانه خود ترک می‌گوید عروس جان من تا که در تنهایی شب، تا خداوندش رسد

مقدمهٔ آندره ژید به کتاب گیتانجلی تاگور

آندره ژید ♦

ترجمه: سروش حبیبی *

کتاب کلان حجم هند باستان به قدری فراوانند که حتی اگر وقت برای خواندن آنها می‌داشتم جرأت کافی برای رفتن به سوی این خرمن را در خود نمی‌دیدم، عرصهٔ ادبی که به قول پل دو سنت ویکتور (Pul de Saint Victor) نظم‌گریزی قرار حاکم آن است. همین پل دو سنت ویکتور جای دیگر می‌گوید: میان روح اروپایی و روح هندی صد میلیون ایزد هول‌انگیز حایل است.

آنچه در گیتانجلی می‌ستایم پیش از همه چیز کم حجمی آن است، آنچه این اثر را در نظرم سزاوار تحسین می‌کند این است که از اساطیر دست و پاگیر در آن اثری نیست و خواننده برای خواندن آن نیازی به آمادگی پیشین ندارد. بی‌شک مایلیم دریابیم که خویشاوندی این کتاب با سنت‌های هند باستان از کجاست، اما بیش از آن مایلیم بدانیم که این کتاب از چه راه با ما اروپاییان امروزیین سخن می‌گوید.

هرچند که دربارهٔ این کتاب به جز تحسین در دل ندارم. سخنم را با ذکر عیب مهم آن آغاز می‌کنم و آن این است که گرچه کوچک است بد به نظم آمده است. منظورم از این گفته آن نیست که با نظام عروضی غربی و با اوزان و میزان‌های ما سازگاری ندارد، خیر! اما عبارتی کوتاه در پایان کتاب خود در این باره هشدار می‌دهد. گیتانجلی مجموعه‌ای است مرقع، پدیدآمده از قطعه‌ها و اشعاری ناهمگن.

♦ نویسنده و منتقد فرانسوی.

* مترجم ایرانی.

اشعار گرد آمده در این کتاب، ابتدا به زبان بنگالی در سه کتاب جدا چاپ شده بود: نایودیا (Naivedya) کی یا (Kheya) و گیتانجلی، که نام خود را بر سر این گل ریشه نهاد. اشعار دیگری نیز، که جای جای در مجله‌ها چاپ شده بودند در این مجموعه راه یافته و در آن پراکنده‌اند و پنداری کاری جز به هم زدن نظم سلسله اشعار و پریشان روح حاکم بر آن ندارند.

به این ترتیب برای افشای ناهمگنی گیتانجلی نیازی به آن عبارت در پایان کتاب نبود. زیرا این ناهمگنی بسیار آشکار است، و ابتدا چنان چشمگیر، که ذوق می‌زند. اما شاید بتوان گفت که به تدریج خوشایند می‌شود.

بله، جالب است که می‌بینم شاعر، پنداری احساس تهیدستی کرده است. در پنجاه و چهار سالگی، که آوازه‌اش در کرانه‌های گنگ آسمان گیر بود، به اصرار بعضی از دوستان بر آن شد که ترجمه‌ای از اشعارش را به زبان انگلیسی ارمغان اروپاییان کند و دید که اشعار همساز به قدر کفایت ندارد که بتواند به راحتی یک جلد را پر کند.

به راستی آیا جالب نیست که شط فراگیر هند عظیم، یک بار هم که شده ناچار باشد سه چهار و پنج بار خود را بفشارد تا جام کوچکی را که ناشر انگلیسی نزدش آورده است پر کند؟

بعد از دویست و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و هشت بیت «مهابهاراتا» و چهل و هشت هزار بیت «رامایانا» عاقبت یک نفس راحت!

وای که چقدر از هند سپاسگزارم که عاقبت به لطف رابیندرا نات تاگور به عوض افراط در سخن‌آوری راه گزیده‌گویی را برگزیده است و چه بهره‌مند می‌شویم ما، از این مبادله اطناب با کیفیت و کلانی حجم با ایجاز و تراکم معنی! زیرا هر یک از صد و سه شعر کوچکی که این مجموعه را پدید آورده‌اند از حیث گرانی معنی سزاوار تحسین‌اند.

*

از گونه گونگی این اشعار بعد از این سخن خواهم گفت. اما از آنجا که میل دارم هرچه بیشتر از این نقص بکاهم و کم‌کم عناصر افزوده را کنار بگذارم و به زودی جز اصل کتاب و از مغز نغز آن سخن نگویم، اول چند کلمه‌ای از دیگر نوشته‌های تاگور می‌گویم.

از زمان انتشار گیتانُجلی به بعد دو کتاب شعر دیگر از او منتشر شده است: یکی به نام «هلال» (The Crescent Moon) که مجموعه‌ای است از قطعات کودکانه یا قطعاتی که مربوط به کودکانند. سه قطعه از این اشعار را در گیتانُجلی باز می‌یابیم، که از بهترین قطعات هلال نیستند ولی این اواخر بیش از دیگران نقل شده‌اند. (قطعه‌های شماره ۶۰ و ۶۱ و ۶۲)

کتاب دیگر عنوان «باغبان» (The Gardener) دارد و در نوامبر گذشته منتشر شده است و سلسله اشعاری است که اگر نگوئیم اشعار جوانی تاگورند دست کم پیش از گیتانُجلی سروده شده‌اند و چنانکه در مقدمه آن آمده است بسیار پیش از آن. این مجموعه بسیار ناهمسان است و میان اشعار کمتر دل‌انگیز آن چند شعر عاشقانه می‌درخشد - که نه عشقی عرفانی، مانند زیباترین اشعار گیتانُجلی - بلکه می‌خواهم بگویم سرود عشقی انسانی و جسمانی است، گیرم با ژرفایی عرفانی و این کیفیت آنها چنان برجسته است که نمی‌توانم از لذت نقل‌شان برای شما چشم‌پوشم.

دست‌هایش را می‌فشارم و تنگ در آغوشش می‌گیرم

می‌خواهم بازوانم را از زیبایی‌اش پر کنم و لبخندش را با بوسه به تاراج برم و نگاه‌هایش را با چشمانم بنوشم.

اما دریغ، اینها همه کو؟ مگر قفل قصر لاجوردین آسمان شکستنی است؟

می‌کوشم که زیبایی را در آغوش بفشارم، اما جز باد به‌دست ندارم و جز تن در آغوش خود نمی‌یابم.

پریشان و خسته باز می‌افتم

تن کجا می‌تواند به‌گلی نزدیک شود که تنها جان به‌آن دست دارد؟

اشعار دیگری از این کتاب، که بسیار بیشترند، از اینها سخت ممتازند، و رنگ و بویی دیگر دارند، اشعاری آشکارا طویل‌تر، که به‌جای آنکه احساس عاطفی را به‌صراحت وصف کنند آن را از ما دور می‌کنند تا بر صحنه‌ای که آن احساس به‌صورت داستانکی اجرا می‌شود، و حتی گاهی طی مکالمه‌ای، بر تخت افتخارش بنشانند. بعضی از اشعار گیتانُجلی، که بی‌شک به‌دلپذیری دیگران نیستند، از این چشمه جاری‌اند - و باید بگویم که اغلب چنگی به‌دل من نمی‌زنند. این‌گونه محسوس کردن فرزانی یا

هیجان به صورت حکایت اخلاقی همیشه به نتیجه مطلوب نمی‌رسد. بعضی از این اشعار، افسوس، در ذهن من با حکایت‌های شمیت کشیش متداعی است.

آخرین اشعار گیتانجلی همه در ستایش مرگ سروده شده‌اند. گمان نمی‌کنم که در هیچ ادبیاتی نغمه‌هایی شکوهمندتر و زیباتر از اینها دیده باشم.

مثلاً قطعه‌های ۵۰ و ۳۱ از این شمارند و نیز قطعه‌ای مرموز که در آن صحبت از جنگاورانی است با پیکان و برگستوان، و قطعه‌ای نابجاست که معلوم نیست به چه علت به این مجموعه راه یافته است. (لابد برای افزودن بر حجم آن) و اگر حذف می‌شد من افسوسی نمی‌خوردم. به عکس از دو حکایت زیبای زیر دل نمی‌کنم: (اشعار شماره ۵۰ و ۷۸)

وقتی جهان آفرینش هنوز جوان بود و ستارگان همه با جلال آغازین خود می‌درخشیدند، خدایان در آسمان گردآمدند و سرود ستایش خلقت را سرودند:

“ای صورت کمال، ای شادی ناب!”

اما یکی از خدایان ناگهان فریاد برآورد که: پنداری جایی در این رشته پیوسته نور گسستگی افتاده و یکی از ستارگان گم شده است.

تار زرین چنگ‌شان گسست و سرودشان خاموش شد و آنها از وحشت گریستند، نوحه‌خوانان، که: “دریغا این ستاره گم گشته، که به یقین زیباترین ستارگان بوده است، دیهیم جلال گنبد افلاک!”

از آن روز خدایان پیوسته آن را می‌جویند و ناله حرمان از این خدا به آن ساری است و همه دل‌ها را خونین می‌دارد:

“دنیا به یقین با این ستاره، تنها مایه شادی خود را از دست داده است.”

در عین حال اما، ستارگان در سکوت ژرف شبانه می‌خندند و در گوش هم می‌گویند:

“این جست و جو چه بیجاست! کمال بی‌خدشه در سراسر افلاک نمایان است!”

شرک نهفته در این شعر، در ذوق می‌زند - و تنها مورد شرک در گیتانجلی است - اما این شرک ظاهری است و بی‌شک برای کسانی که بند زیبای ریگ‌ودا، را

به یاد می‌آورند (ریگ ودا کهن‌ترین کتاب هند باستان و مربوط به زمانی است که زبان هند هنوز سانسکریت نبود) تعجب‌آور نیست. آن بند این است:

”کیست که این چیزها را بداند؟ کیست که بتواند از آنها سخن گوید؟ آفریدگان از کجایند؟ این عالم چیست؟ خدایان نیز زاده «اویند»! ولی کیست که بداند که «او» چگونه در وجود آمده است؟“

و این هم حکایت دوم:

در روستا به گدایی رفته بودم، بر هر دری کوبان، که از دور ارابه زرین تو ظاهر شده همچون خوابی شکوهمند، و من سراپا ستایش حیران مانده بودم که کیست این نادیهم بر سر شاهان جهان؟

امیدهایم فزونی گرفتند و در دل گفتم:

”روزگار سیاهم به سرآمد، و آماده شدم که صدقه‌های شاهوار نامنتظری بگیرم و خواسته‌های فراوانی را که همه جا در خاک راه پراکنده می‌شد برچینم.“

ارابه‌ات برابر من ایستاد. نگاهت بر من افتاد و تو خندان فرود آمدی. احساس کردم که عاقبت فرشته بخت بر سرم بال گسترده است. آن وقت تو ناگهان دست پیش آوردی و گفتی: ”نیازی به من بده!“

وای، چه بازی شاهانه‌ای بود! دست پیش گدایی دراز کردن و از او نیاز خواستن! خجل شدم و پریشان ماندم. سرانجام از کیسه در یوزگی‌ام یک دانه گندم برداشتم و به تو دادم.

واحیرتا که شب چون کیسه‌ام را خالی کردم میان دانه‌های حقیرم دانه گندم زرین یافتم. به تلخی گریستم در دل گریان که واحسرتا، فریاد از کرمم، که یک دانه گندم بیش نبود! چه می‌شد که تمام کیسه‌ام را نثارت کرده بودم!

این شعر از سوی دیگر از شمار سلسله اشعاری است - که من به زودی از آنها سخن خواهم گفت - و می‌توان آنها را از گیتانجلی جدا کرد، همچنان که می‌توان سلسله اشعار «بازگشت» (Heimkehr) یا «میان پرده غنایی» (Lyrisches Iniermezzo) را از «کتاب ترانه‌های» (Buch der Lieder) هاینه منتزع ساخت، و با رغبت عنوان اندکی کهنه شده شعر موسه (Mussei) «امید خدا» یا مناسب‌تر از آن «انتظار خدا» را بر آن نهاد.

به نظر می‌رسد که تاگور یکی از دو نمایشنامه خود را به صورت شعر یا ترانه درآورده باشد. نخستین این نمایشنامه‌ها که از آثار جوانی اوست از «مهابهاراتا» در ذهن‌اش انگیزته شده است و دومی، که اینجا مورد نظر ماست و به نظر من منشاء الهامش با این سلسله اشعار یکی است ظاهراً بسیار امروزی است. عنوان آن «پستخانه» (The Post Office) است. در این شعر حال طفل بیماری وصف می‌شود که در بیم و امید، به انتظار رسیدن نامه‌ای از شاه زنده است. پشت پنجره اتاقش نشسته است و رهگذران را می‌خواند و رهگذران می‌ایستند و با او حرف می‌زنند، ابتدا با اکراه، اما گفت‌وگوی کودکانه به زودی، و البته بی‌آنکه خود آگاه باشند، از دل مشغولی‌ها آزادشان می‌کند و آنها با دلی آسوده به راه خود می‌روند. نامه‌ای که طفل انتظارش را دارد و به اشتیاق آن زنده است، هرگز نمی‌رسد. عاقبت چون طفل نفس‌های آخر را می‌کشد شاه خود به نزد او می‌آید. نمی‌گوید که کیست، اما طفل در صفای دل خود او را باز می‌شناسد.

انسان این شعر کوتاه را با شوق، در حاشیه این نمایشنامه، در خیال می‌آورد. چه شیرین است انتظار در کمین، کنار راهی، که تاریکی به دنبال روشنی در آن شتابان است و باران در پی تابستان. پیک‌های نیک پی از افلاک خبرها دارند و به من درودگویان، به راه خود می‌شتابند. دلم از شادی در سینه بی‌تابی می‌کند و نفس نسیم جان‌بخش است! از سحر تا شام در آستان خانه می‌مانم و می‌دانم که عاقبت لحظه نیکبختی خواهد رسید و من بینا خواهم شد.

بر بوی آن لحظه می‌خندم و ترانه می‌خوانم به تنهایی، در انتظار آن لحظه نسیم مشکین است و برای من نویدها دارد.

در رشته اشعاری که این شعر جز آن است همه اشکال انتظار، یا بهتر است بگویم همه شیوه‌های آن وصف شده‌اند و بعضی بندها، با نوایی چنان دلچسب مرتعشند که دل مرا گاه با شمیم بعضی نغمه‌های شومان معطر می‌کنند و گاه با آریایی از کانتایی از باخ: (اشعار ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۰ از این شمارند).

گاهی مثل این است که انتظار، انتظار دلدادہ‌ای است اما بعد دوباره رنگ عرفانی می‌گیرد و به سرگشتگی می‌ماند (مثل شعر ۴۱).

در بعضی از این اشعار یک ضمیر مؤنث ناگهان به ما هشدار می‌دهد که زنی است که سخن می‌گوید، اما از آنجا که هیچ نشانی از آغاز با انجام سخنش خبر نمی‌دهد - و در زبان انگلیسی جنس، یعنی زنی یا مردی متکلم مدتی طولانی‌تر و پی‌گیرتر از فرانسه، که مطابقت‌های دستوری بیشتر است - ممکن است پوشیده بماند - مترجم گاهی بلا تکلیف می‌ماند. ولی در حقیقت روح است که ترانه خوان است و از بند جنس آزاد.

سحر بود که از صدای خش خشی لطیف دانستم که به‌زودی به‌کشتی خواهیم نشست، تو و من تنها، و هیچ تنابنده‌ای در دنیا، هرگز چیزی از این سلوک بی‌پایان و از هدف آزاد ما نخواهد دانست.

بر این اقیانوس بی‌کران، اشعار من، دیده‌دل به‌لبخند بی‌صدای تو دوخته، خواهند بالید و به‌بلندی نغمه‌هایی تعالی خواهند یافت به‌آزادی موج و از بند کلمات آزاد. آیا وقت آن هنوز نرسیده است، اینجا در انتظار چه مانده‌ایم، نگاه کن که شب بر ساحل فرو نشسته است و در پرتو رو به‌زوال غروب مرغ دریایی به‌آشیانه خود باز می‌پرد.

آیا وقت آن نیست که شراع برافرازیم و زورق ما با واپسین پرتو شامگاه در پشت پرده شب ناپدید شود؟

زیرا می‌دانید که سفری که صحبت آن است سلوکی عارفانه است یا شاید از آن‌گونه، که این سخن را بر زبان بودلر گذاشت:

ای مرگ، این ناخدای پیر، وقت آن رسیده است، که شراع برافرازیم!
و با احساسی، که البته با احساس بودلر شباهت بسیار ندارد، شگفت‌انگیزترین و زیباترین اشعار را از دل تاگور شکوفانیده است که به‌زودی خواهد آمد.

و به‌این ترتیب ما عنقریب به‌قلب کتاب می‌رسیم. به‌قدری قطعه‌ها و اشعار پیرامونی را کنار زدیم که جز اشعار وداع با زندگی و البته اشعار عرفانی، چیزی در برابر خویش ندارم.

با این همه پیش از پرداختن به این اشعار می‌خواهم دو سرود را که نثار نور کرده است در برابرتان نهم که چنان زیبايند که فراموش ناشدنی. اینها در کتاب از هم دور افتاده‌اند اما چنین می‌نماید که باید در کنار هم‌شان نهاد.

روشنی! روشنی کجاست؟ ای کاش با پرتو سرخ رنگ هوس جان گیرد و برفروزد! اینک چراغ، اما فریاد، رقص شعله کجاست - دریغا، ای دل، این است سرنوشت تو؟ وای، که مرگ برای تو صد بار شیرین‌تر از این زندگی است.

فلاکت بر درت می‌کوبد. پیام آورده است که ارباب بیدار است و تو را به‌هماغوشی می‌خواند، از ورای ظلمت شب.

آسمان را برگرفته است و باران بند نمی‌آید. نمی‌دانم چیست که در من سر می‌کشد، نمی‌دانم از من چه می‌خواهد.

پرتو آبی آذرخشی بر دیده من پرده‌ای سیاه‌تر می‌اندازد و دلم کورمالان کوره راهی را می‌جوید که نغمه شب مرا به‌سوی آن می‌خواند.

روشنی، آه روشنی کجاست؟ ای کاش با آتش سرخ هوس جان گیرد و برفروزد. می‌غرد و باد صفیرکشان در فضا فرا می‌جهد. شب روی به‌قیر شسته است. مخواه که ساعت‌ها در تاریکی جاری باشند. شعله چراغ عشق را با زندگی رقصان دار.

*

روشنی، ای فروغ من، که جهان را سرشار می‌داری! ای بوسه دیدگان، ای شیرینی‌بخش دل، ای نور!

وای که روشنی در کانون زندگی‌ام می‌رقصد. ای دوست، عشق من زیر مهر نور ترانه خوان است. آسمان‌ها آغوش می‌گشایند، باد فرا می‌جهد، خنده‌ای جهان را سیر کرده است.

بر اقیانوس نور دلدار من پروانه‌وار بال می‌زند. تارک امواج نور از سوسن و یاسمن درخشان است.

نور، ای دوست، بر سینه ابرها غبار طلا می‌پاشد و گوهر بسیار می‌افشاند. موج شادی، ای عشق من، برگ برگ جنگل را به‌رقص می‌انگیزد، سروری بی‌پایان، شط آسمان کرانه‌ها را غرقه ساخته و سیل شادی همه جا جاری است. البته این دو

قطعه قرینه یکدیگرند و می‌شود گفت که طبیعی است که جای آنها را به هم نزدیک بدانیم، اما نه، جای درست آنها همان است که در کتاب است! اولی سرشار از اضطراب است، میان اشعاری که روح نگران و مترصد و از ایشان بی‌تابی را وصف می‌کند، که خدا را در این سوی ظواهر می‌جوید و به این معنی هنوز به پیوند کامل با ذات او دست نیافته است، حال آنکه دومی سرود پیروزی جان سرشار از وجد است و از خدا لبریز.

راز این شادی از زندگی مرتعش چیست که همچون انگبینی جاری و چون آب درخشان است آفتاب‌وار می‌درخشد و گرما می‌بخشد؟ چیست این حقیقی که غذای جان است و در عین حال سرمستش می‌دارد؟ آیا میوه حکمت برهمنان است؟ آیین ویشنوست؟ نه! راز این شادی، عشق به این حکمت است. عشق به این آیین است، زیرا چنانکه در مقدمه کتابی که درس‌هایش در آن گردآمده‌اند می‌گوید: برای غریبان که متون مقدس هند را می‌آموزند اهمیت‌شان حیاتی است.

آنچه تحسین مرا برمی‌انگیزد، آنچه دلم را از اشک و خنده لبریز می‌کند روح‌افزایی سوزان از اشتیاق این شعر است که تعلیمات برهمایی را - که ممکن بود خود بنیاد یا زیاده ذهنی شمرده شود - به صورت چیزی از شوق مرتعش و در تپش درمی‌آورد، مانند شرح شهود مسیح در گفته‌های پاسکال.

ای کاش که همه الحان وجد در برترین سرود من درهم آمیزند - وجدی که با آن زمین عصا به جان خود را در سیل سبزینه بیرون می‌ریزد، وجدی که بر عرصه فراخ‌گیتی توأمان مرگ و زندگی را در رقص می‌دارد، وجدی که توفان را می‌خروشانند - و آن وقت خنده‌ای هرچه را که زنده است بیدار می‌کند و تکان می‌دهد، وجدی که خاموش، در جام سرخ نیلوفرین درد آرمیده است و عاقبت وجدی که آنچه دارد بر خاک می‌افشانند و با چنان بی‌خودی که خود از آن بی‌خبر است.

این شادی، خود به خود از احساس زندگی عالم وجود، از احساس شرکت در این بزم افلاکی زاده می‌شود.

همان شط زندگی که شب و روز در عروق من جاری است دنیا را نیز سیر می‌کند و با تپشی آهنگی رقصان است.

همین زندگی است که وجد خود را از زیر فرش خاک به صورت شاخه‌های بی‌شمار سبزینه بیرون می‌فشاند و به صورت امواج آتشین برگ و گل می‌شکوفاند. همین زندگی است که جذر و مدّ اقیانوس زادن و مرگ گهواره‌وار آن را می‌جنبانند.

من اندام‌های خود را با این زندگی جهانگیر سرفراز می‌بینم و به‌خود می‌بالم زیرا تپش عالمگیر زندگی قرن‌ها را در همین لحظه در خون خود رقصان می‌یابم. اینجا را بیش از همه چیزی شبیه به حکمت وحدت وجود می‌بینم. همان احساسی که بیان دل‌انگیز آن را در تک‌سرایی اوایل بخش دوم فاوست می‌خوانیم: زندگی با شوری تازه می‌تپد، تا به پارسایی بر صبح اثیرین سلام گوید. تو نیز ای خاک، امشب به‌قرار گذشته‌ات با طراوتی تازه در پای من می‌تپی و هم‌اکنون داری مرا با شوری شدید فرا می‌گیری. تصمیمی توانمند در من برمی‌انگیزی تا تلاش خود را به‌سوی والاترین زندگی همچنان ادامه دهم. وانگهی، خود فاوست، در پایان این تک‌سرایی، آشناری از کوه فرو غلتان را تماشاکنان می‌گوید:

از فرودی فرو می‌ریزد و هر لحظه به‌هزاران و هزاران شاخه پراکنده می‌شود و کف بر کف می‌افشاند و خروش خود را به‌هوا می‌فرستد و رنگین کمان بی‌قرار، با رنگ‌های گوناگونش چه شاهوار از این غوغا زاده می‌شود و خم می‌پذیرد، با عمری متغیر و بی‌قرار، گاهی به‌پاکی رسم شده و گاه در هوا محو گشته، و غبار پر طراوت آب را به‌اطراف گستران. اینجاست آبگینه توان آدمی. در آن بیندیش تا روشن‌تر دریابی! این پرتو رنگین نمودار زندگی است.

و این پرتو رنگین، می‌شود گفت همان است که در حکمت هند «مایا» نام دارد. اما وجدی را که تاگور می‌سراید در فراسوی مایا می‌یابد و مادام که خدای خود را در این سوی بازتاب رنگین و پرده‌نایابدار پدیده‌ها می‌جست جانش تشنه می‌ماند. روزی که نیلوفر آبی شکفت، روح من افسوس، در پی ماجرا می‌شتافت و من بی‌خبر ماندم و سبد گلم خالی بود و گل وا نهاده ماند.

اما گاهی اندوهی بر دلم بار می‌شد و من از خواب خود بر می‌جستم و بقایای دل‌آویز عطری شگفت را در باد جنوب می‌شنیدم. این شیرینی نامشخص دلم را از خواهش خون می‌کرد، گفתי نفس سوزان تابستان را در آن باز می‌شناختم که به‌سوی کمال در تلاش تعالی بود. من آن وقت نمی‌دانستم که به‌آن چنین نزدیکم، که از من است و این شیرینی کامل در اعماق دل خوردم شکوفا شده است.

حتی اگر صلاحیت بیشتری می‌داشتم نمی‌کوشیدم هر قدر به‌اختصار، اندیشه‌ی تاگور را شرح دهم. خاصه آنکه تاگور خود مدّعی است که هیچ‌گونه تغییری در حکمت نهفته در اوپانیشادها نیاورده و در این عرصه نوآوری نکرده است. از این گذشته تحسین من نسبت به حکمت او نیست بلکه در جهت هیجانی است که او را شعله‌ور می‌دارد و بیان هنرمندانه و دل‌انگیز اوست در شرح آن.

تاگور می‌داند که خدا به‌او نیازمند است او خود را در کنار «نی» ای می‌نهد که خدا در دست دارد و با نفس خود به‌آن جان می‌دهد. به‌خدا می‌گوید: «تو شاعری که مرا می‌سرایی!» یا، او را «بزرگ شاعر وجود» می‌خواند، بزرگ شاعری که او، و انسان، شعر زنده‌ی اویند. می‌گوید: «ای کاش بتوانم زندگی خود را به‌صورت چیزی ساده و راست درآورم، همچون نیی که تو آن را با دمت جان بخشی».

از طریق آفرینش و از طریق آفریده‌ی خویش است که خدا به‌خدایی خود آگاه است. اینکه او، تاگور آگاهی خدا باشد، اینکه او آگاهی خداست اندیشه‌ای است که کامل‌ترین اشعار او (۶۱ و ۶۵) را جان می‌بخشد.

اشعاری که مایا را تعریف می‌کنند و شرح می‌دهند، اشعاری که در آنها مایا گشاده می‌شود تا مغز حکمت را نمایان سازد نیز در غایت کمال‌اند. (۷۱ و ۶۸)

در تعالیم تاگور که به‌تازگی به‌صورت کتابی با عنوان ساده‌انا (Sadhana) منتشر شده است بخش‌هایی چند هست که ممکن است توضیحی برای این اشعار دربرداشته باشد. مثلاً در اواخر فصل «تحقق در عشق» می‌خوانیم:

به‌راستی آیا شگفت‌انگیز نیست که طبیعت در عین حال شامل دو جلوه‌ی متضادّ «بند» و «آزادی» باشد؟

طبیعت از یک طرف کار و تلاش است و از سوی دیگر آسودگی و فراغت.
 صورت ظاهر آن تلاش بی‌وقفه است و جلوه درونی آن صلح و سکوت.
 آیا این معنی کلیدی نیست برای تعبیر این شعر عجیب؟
 تو آسمانی و نیز آشیان.
 ای تویی که خوبی از تو مایه دارد! اینجا در آشیان رنگ‌ها و آواها و بوهای خوش،
 عشق تو است که جان در خود می‌گیرد.
 بین که صبح فرا می‌رسد، سبدي طلا در دست، و گل ریشه‌ای که جهان را بی‌صدا
 با آن می‌آراید از خوبی و زیبایی لبریز است.
 و بین که شب از کوره راه‌های ناگشوده، بر چراگاه‌های خلوتی که گله‌ها خالی‌شان
 کرده‌اند گسترده می‌شود و در صراحی زرینش شراب صلح می‌آورد، شرابی که از
 اقیانوس خاموش، از کرانه باختر برگرفته.
 اما آنجا، جایی که آسمان بال‌های بی‌کران خود را می‌گشاید تا روح در آن برخیزد
 و اوج گیرد، آنجا تختپایه عصمت و کمال جلال است. آنجا دیگر نه روز هست نه
 شب، نه شکل هست نه رنگ و نه کلمات.
 همه اشعاری که از آنها سخن گفتم هنوز از احساس این دوگانگی برانگیخته
 شده‌اند و قطعه زیبای زیر از ساده‌ها این دوگانگی را به‌سادگی بیان می‌کند:
 مثلاً گل را تماشا کنید، با همه دلاویزی با بی‌صبری در انتظار است که خدمتی
 بزرگ بکند. شکل و رنگش برای این منظور سازگارند. باید میوه پدید آورد و گرنه دوام
 زندگی گیاه زایل می‌شود و به‌زودی زمین شکل بیابان می‌گیرد، شکل و عطر آن جز
 دلیلی بر این مدعا نیست. همین که با پای‌مردی زنبور عسل بارور شد موسم میوه
 فرا می‌رسد و گلبرگ‌های لطیف آن می‌ریزد و لزوم قهار صرفه‌جویی نیرو مجبورش
 می‌کند که به تعطیل عطرافشانی تسلیم شود. دیگر هیچ فراغتی برایش نمی‌ماند که زیبایی
 خود را پیش آفتاب در جلوه آورد. او دیگر در بند فرزند خویش است.
 از بیرون که نگاه می‌کنی ضرورت، یگانه عامل طبیعت است. ضرورت است که در
 همه کار نیروی محرک است، ضرورت است که غنچه را گل می‌کند و به‌حکم آن است

که از گل میوه می‌زاید و میوه تخم خود را در خاک می‌افشاند و تخم زنده می‌شود و می‌روید و باز می‌بالد. ضرورت است که زنجیر پیوسته زندگی را می‌بافد. اما همین گل با دل آدمی سخن می‌گوید. در این عرصه دیگر جایی برای فایده عملی آن نیست. اینجا گل بی‌چون و چرا نماد فراغت و آرامش می‌شود. همین چیزی که تلاش بی‌پایان طبیعت را بر ما ظاهر می‌سازد بیان کامل صلح و زیبایی است. و تمایزی را که شوپنهاور میان «سبب» و «اتحاد با خدا» قایل شده است اینجا باز می‌یابیم. البته وقوف به این دوگانگی پایدار خود کم نیست، اما تاگور مدعی است که در ورای مایا به این سعادت والا دست یافته است زیرا در جای دیگر در سادها‌نا می‌گوید:

”... این جلوه زندگی ما که با بی‌نهایت رویاروی است، هدفش نه به‌ناز و نعمت که به‌وجد و آزادی نظر دارد. اینجا سلطنت احتیاج و قید لزوم پایان می‌یابد. آنجا کار آدمی نه مالکیت، بلکه بودن است، اما چه بودن؟ یکی بودن با برهما، زیرا آیین بی‌انتهای آئین وحدت است. به این سبب در اوپانیشادها آمده است: ”آن کس که خدا را درک کند به حقیقت دست می‌یابد، حقیقی می‌شود.“ اینجا جایگاه «شدن» است و نه دیگر جایگاه مالکیت معنای کلمات، همین که آنها را شناختی بر بزرگی آنها نمی‌افزاید بلکه چون آنها را شناختی کلمات حقیقی می‌شوند زیرا با ایده یگانه‌اند. هرچند که جهان غرب کسی را معلّم و پیشوای خود شناخته است که با جسارت یگانگی خود را با «پدر» اعلام کرد و پیروان خود را فراخواند که بکوشند، همچون پدر آسمانی خود کامل باشند، پیروانش هرگز نتوانسته‌اند این فکر یگانگی با بی‌کران را هضم کنند و آن را بپذیرند. هرگونه ادّعای انسان را به کمال الهی کفر شمرده‌اند و حال آنکه مسیح، و شاید حتّی عرفای مسیحی، هرگز این اندیشه را محکوم نکرده و کفر نمی‌دانسته‌اند، اما ظاهراً این محکومیت در مسیحیت غربی بسیار مردم پسند است.“

به‌عکس اندیشه رسیدن به مقام خدایی در دل هندوان نفوذ بسیار دارد. ریشی (Rishi)، سراینده سرود دل‌انگیز ریگ‌ودا، که یک بند آن را در آغاز این گفتار خواندم،

نام پراجاپاتی (Prajapati) را پای آن نهاده است و نام خدای تازه‌ای را که خود به‌او متوسل می‌شود، یعنی پراجاپاتی یا «خداوندگار آفریدگان» را بر خود می‌گذارد.

رابیندرا نات تاگور جای دیگر از ساده‌ها می‌گوید:

”هنگامی که دریافت این کمال وحدت فقط ذهنی نیست، وقتی وجود ما را به‌نور خود روشن می‌کند، و ما را به‌آگاهی به‌کل راهبر است، آن وقت شادی نورافشان می‌شود و عشق بر همه چیز بال می‌گسترده.“

و همین فنای در برهماست که در این شعر گیتانجلی سروده شده است:

من خود را به‌صورت تکه ابری درنظر می‌آورم که در آسمان خزان سرگردان است
بی‌حاصل. ای خورشید من، ای تا ابد با جلال تابان! ذات مه آلود من هنوز به‌لقای تو
صفا نیافته و من با نور تو یگانه و در آن فانی نگشته‌ام. و ماه‌ها و سال‌ها را در فراق تو
می‌شمارم.

اگر چنین می‌خواهی و این‌گونه مقدر کرده‌ای ناپایداری گذاری مرا در دست‌گیر و
آن را به‌رنگ‌های خود بیارای تا قلب سیاهم به‌کیمیای زرین گردد و کوب هدایت را
بر فراز یاد شهوات پی‌گیرد و به‌صورت کرامات گوناگون گسترش یابد.

و آنگاه باز اگر خواست آن است که به‌این بازی شبگیر پایان بخشی، ذوب خواهم
شد و در تاریکی روی خواهم پوشید، یا در خنده سپید صبح، در طراوت این صفای زلال.
و آنگاه در «طراوت این صفای زلال» همزمان با «من» غم‌ها و نگرانی‌ها و
عشق‌هایش نیز پایان خواهند یافت.

در انتظاری بی‌امید «او» را در همه کنج و کنار خانه‌ام می‌جویم و نمی‌یابم.
خانه‌ام کوچک است و آنگه یک‌بار از آن بیرون رفت دیگر هرگز باز یافتنی نیست.
اما بارگاه تو، ای خداوندگار من، بس عظیم است و در جست و جوی او به‌رواق
آن رسیدم.

زیر گنبد آسمان، این رواق بلند زرینه عزوبت، می‌ایستم و نگاهم را سرشار از
خواهش به‌چهره تو بالا می‌برم.

من به‌کران ابدیت رسیده‌ام، به‌جایی که از آن هرگز هیچ‌چیز یاوه نمی‌شود،
هیچ‌امیدی، هیچ‌سعادت، هیچ‌خاطره‌ صورتی، در ورای پرده اشک به‌ابهام دیده.

وای، زندگی خالی مرا در این اقیانوس غسل ده، آن را در دل این دریای غنا فروبر،
تا مگر این نوازش گم کرده را عاقبت در سراسر جهان دوباره احساس کنم.
آخرین اشعار گیتانُجلی همه در ستایشِ مرگ سروده شده‌اند. گمان نمی‌کنم که در
هیچ ادبیاتی نغمه‌هایی شکوهمندتر و زیباتر از اینها دیده باشم.

گفتگوی شریعت سنگلجی و تاگور*

مرتضیٰ مدرسی چهاردهی*

شریعت: می‌خواهم بپرسم که به عقیده شما چه چیز بیشتر سعادت مادی و معنوی می‌دهد و سعادت عمومی بشر چیست؟

تاگور: البته من در این موضوع و مسأله مهمّ عقیده‌یی دارم که شاید مطابق و موافق با نتایج تحقیقات و تجربیات شما نباشد، ولی چون پرسیده‌اید عرض می‌کنم. انسان از یک ابدیت که نمی‌دانیم چیست و کاری به‌ماهیت آن نداریم و فکری در آن خصوص نمی‌کنیم به‌این دنیا آمده است این دنیا برای انسان به‌منزله یک مزار یا یک معبد است و انسان زایری است که باید بیاید در حول آن طواف کند و از آن بگذرد. علت غایی خلقت بشر در واقع همین است که این مسافرت و این زیارت را طی کند. توقف او در این مزار موقتی است و باید از آن بگذرد بهائم و حیوانات هم به‌این دنیا می‌آیند و می‌روند ولی فرق آنها با انسان این است که بهائم فقط برای خوردن و خوابیدن می‌آیند و می‌روند، جز خوردن و خوابیدن جویای چیزی نیستند، ولی انسان که بالاتر از بهائم است مانند هر انسانی نه هر موجودی که از پشت آدم باشد بلکه انسانی تکه قوه تعقل و تفکر داشته و لااقل این قوا بیش از بهائم در او باشد سعادت این انسان آن است که نسبت به فکر بشریت خیری از او صادر شود که بشریت را به‌الوهیت نزدیک سازد، خدمت کند، هرطور که از دستش برمی‌آید خدمت کند هرکس در هر

● مجله وحید، دی ۱۳۵۲ ه‍.ش، شماره ۱۲۱، ص ۳۲-۱۰۲۶.

* محقق ایرانی.

علمی و هر رشته‌یی که وارد است فایده‌یی برساند. الهی در الوهیت، طبیعی در علم خود، نقّاش با نقّاشی خود، شاعر با اشعار خود، موسیقی‌دان با زیر و بم آلات موسیقی و بالاخره هرکس با هر وسیله‌ای که می‌تواند خدمت و کمکی به بشریت کند که او را به مقصد و مقصود او برساند.

مقصد و مقصود همه یکی است همه به یک سمت متوجّه هستند، وقتی که ما از بشریت حرف می‌زنیم کاری به افراد و مسالک مختلف نداریم، بشریت را به معنی کلی می‌گوییم.

وقتی که من به اروپا رفتم، دیدم که عظمت علوم آن انسان را می‌گیرد اروپایی‌ها در یک جنبه خیلی ترقّی کرده‌اند که متأسّفانه جنبه مادی است ولی در جنبه روحانی و معنوی متأسّفانه ترقّیاتی نکرده‌اند، و شرق در این قسمت از غرب بزرگتر و جلوتر است، به هر حال خدمت می‌کنند و برای بشریت فوائد بسیار دارند.

در بین ملل اشخاصی هستند که مقام عالی‌تری نسبت به دیگران دارند، برای هدایت بشر آمده‌اند خدمت خود را به وسیله هدایت انجام می‌دهند.

جنبه رسالت و تبلیغات و روحانیت دارند. ندایی به آنها می‌رسد، به حکم آن ندا بشر را به مبدأ واحدی که برای همه یکی است می‌خوانند - مقصودم روحانیت و رسالت واقعی است که عواطف بشر را نسبت به نوع خود زیاد می‌کند و همه را متوجّه مبدأ واحدی می‌سازد که برای همه یکی است متّها اسامی مختلف دارد و هرکس آن را به اسمی می‌نامد راه این مبدأ را باید انبیاء و رسل و کسانی که ندای آسمانی بر آنها می‌رسد نشان دهند. من خود را از آن دسته می‌دانم من عالم طبیعی‌دان یا دانشمند فلکی و ریاضی نیستم، من رسالتی برای خود دارم و ندایی به من می‌رسد.

من خود و هموطنان خویش را دعوت به سعادت می‌کنم. مختصر خدمتی از این راه انجام می‌دهم زائری هستم که در این مزار آمده‌ام و در توقّف موقّتی عهده‌دار

خدمتی هستم، و مردم را هدایت می‌کنم حاصل آن‌که سعادت بشر، سعادت فردی نیست بلکه سعادت عمومی در این است که هرکس به‌سهم خود مطابق قوه و استعداد و ظرفیت خود به‌بشریت خدمت کند و او را به‌کمال برساند و هرکس استعدادی که دارد به‌نحو اکمل و اتم بروز دهد.^۱

شریعت: بسیار خوب، این سخن حق است و صوفی گفته است: تقریباً تحقیقی که بزرگان در خصوص سعادت می‌کنند، همین رسیدن به‌کمالات است، ولی می‌خواهم بپرسم که...

تاگور: اجازه بدهید، در راه نیل به‌این مقصود موانع و مشکلات است که انسان را از راه باز می‌دارد. شهوات انسانی یکی از این موانع است. جهالت مانع دیگری است. البته در همه افراد و اشخاص جنبه روحانی و معنوی نیست. بر اغلب مردم حیوانیت و شهوات‌رانی غلبه دارد، باید افرادی که به‌مقام عقل رسیده‌اند. برای رفع این موانع کمک کنند، ممکن است این موانع و زیاده‌روی در اصول مادی این سعادت را متزلزل کند، وظیفه آن اشخاص و صاحبان آن ندا و شنوندگان آن ندا این است که این موانع را بردارند، تبلیغ کنند، وظیفه خود را از این راه انجام دهند.

شریعت: این مطلب صحیح است و اشکالی در آن نیست، ولی ما می‌دانیم که یک راه کمال و سعادت حقیقی برای بشریت هست، و آن رسیدن به‌کمال لایق است، چنان‌که همه متوجه کمالی هستند که به‌سوی آن می‌روند، و آن کمال همان است که خداوند در قرآن ما می‌فرماید:

يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَمُلَاقِيهِ ۚ^۲

یعنی: «ای انسان! تو به‌سوی خدا می‌شتابی و او را دیدار خواهی کرد». به‌عبارت دیگر، انسان سفر الی الله و یا به‌تعبیر واضح‌تر به‌سوی کمال دارد. در این سفر

۱. وحید، شماره ۱۲۱، ص ۱۰۲۸.

۲. انشقاق (۸۴)، آیه ۶.

بشر باید، یک سلسله دستوراتی داشته باشد، من^۱ می‌دانم موانع این راه چیست، ولی می‌خواهم بدانم که چه چیزها ما را به این راه می‌رساند؟ مکمل یا منقص ما چیست؟ مبعده یا مقرب کدام است؟ این دستور از کجا است؟ از چه کسی این دستور را بگیریم، کدام دستور را ترجیح دهیم و یقین کنیم که ما را به راه خلاف وارد نمی‌کند و از طریق سعادت حقیقی منحرف نمی‌سازد؟ کدام فیلسوف، کدام دانشمند کدام نبی، این راه را بهتر و صحیح‌تر نشان داده است؟

تاگور: (لحظه‌یی تأمل کرده، دست به ریش کشیده، انگشت بالای لب گذاشت): البته این ندای آسمانی از آغاز تاریخ تاکنون برای خیلی اشخاص آمده، و همه این بزرگان مؤظف بوده‌اند که این وظیفه را انجام دهند و این موانع را بردارند، پس می‌توان گفت که همه شنوندگان این ندا در یک مرتبه هستند. هرکس به‌زایران مزار انسانیت و عابدان معبد بشریت خدمتی کند، خوب است. هر راهی که برای این خدمت باشد پسندیده است، انبیاء و رسل همه یک وظیفه داشته‌اند، و دستور همه خوب است. من هم در این مرتبه خدمتی می‌کنم، باید به‌وسیله حقیقت و کفّ نفس و محبت این خدمت و وظیفه را به‌انجام رسانید. شخصی که این وظیفه را دارد، باید بیشتر محبت کند، باید به‌آنها بدهد و از آنها بگیرد. نمی‌شود گفت که یک راه بهتر و یک راه بدتر است.

من مثلاً طرق مختلفی برای خدمت به‌بشریت دارم، من از خاندان قدیمی بزرگی هستم. همه مکنت خود را صرف این راه می‌کنم. در وطن خود مدرسه‌یی تأسیس کردم و تربیت می‌کنم.^۲ همه فلاسفه و علماء خدمت به‌بشریت می‌کنند. اشعار مرا در همه دنیا می‌خوانند، هرکس آنها را بخواند البته عواطف قلبی او و حبّ او زیاد می‌شود. من به‌همه جا سفر می‌کنم، نطق می‌کنم، سعی می‌کنم که از راه تهییج عواطف بشری، وظیفه خود را انجام دهم، امیدوارم به‌وسیله این فداکاری بتوانم عواطف خوب بشر را به‌جوش آورم.

۱. وحید، شماره ۱۲۱، ص ۱۰۲۹.

۲. همان، ص ۱۰۳۰.

شریعت: جواب مطلب من داده نشد! گویا نتوانسته‌ام مقصود خود را بفهمانم. خوب دقت کنید شکی نیست که راه حقیقت و راه کمال و راه نجات یک راه بیشتر نیست. از طرف دیگر که سادات و بزرگان بشر - چه انبیاء و رسل و چه فلاسفه و دانشمندان هرکدام این راه را به‌قسمی دیگر و از طریقی نشان دادند و دستوراتی که متناسب به‌انبیاء است، اختلاف بسیار دارد، فلاسفه هرکدام چیزی می‌گویند. فلسفه مشاء یک دستور دارد، دستور اشراق طور دیگر است. عرفاء راه دیگری نشان می‌دهند، تورات یک طریقه می‌گوید، انجیل صورت دیگری دارد، دستور محمد بن عبدالله غیر از همه اینها است.

خوب که دقت کنیم می‌بینیم که هزارها راه و هزارها حرف مختلف است. ما طلب حقیقت و جویای راه نجات و سعادت و کمال هستیم. می‌خواهیم راهی را انتخاب کنیم، در بین این همه راه گیج می‌شویم، هریک از این بزرگان یا به‌قول شما شنوندگان ندای آسمانی یک راه نشان می‌دهند.

فلان فیلسوف می‌گوید، آن راه بد است، و این راه خوب، دیگری می‌گوید: هردو بد است، راه من خوب است. فلان پیغمبر می‌گوید: از این راه بروید. کلام متناسب به پیغمبر دیگر به‌ما می‌فهماند که باید راه دیگری را در پیش گرفت. پس کدام یک را باید قبول کرد؟^۱ و قدم در کدام راه باید گذاشت؟ که ما را زودتر به مقصود برساند؟!

فیلسوف هندی می‌گوید: قتل حیوانات و خوردن گوشت آنها بد است. باید از کشتن و خوردن آنها، احتراز کنی، تا به این کمال و سعادت برسی. می‌آییم به اروپا، فیلسوف اروپائی می‌گوید: کشتن و خوردن حیوانات لازم است، باید بکشی و بخوری تا به این سعادت برسی. اسلام می‌گوید: فلان چیز حلال است، دیانت دیگر می‌گوید بد است. پس ما حرف کدام را قبول کنیم و در این طرق گوناگون کدام طریق را برگزینیم، و میزان تشخیص بین این طرق چیست؟!

۱. وحید، شماره ۱۲۱ ص ۱۰۳۱.

تاگور: اولاً میزان تشخیص عقل هرکس است، ثانیاً طریق بسته به این است که شخص در کجا متولد شده باشد؟ و تربیت شده چه محیطی باشد؟ مملکت ایران مسلمان است، در هندوستان دین دیگری دارند، این به مقتضای تولد است، از طرف دیگر باید دید که چه فلسفه‌یی را خوانده‌اند! من وقتی متولد شدم، بودایی بودم، به دین پدرانم باقیماندم. هرکس به دین پدران خود به عقیده ایشان است، پس تعیین طریق بسته به این اصل کلی است که انسان در کجا متولد شده باشد و چه محیطی داشته باشد. اما این طریق برای من اهمیتی ندارد، من شاعرم طریق شاعر عشق است، هرکس که عشق داشته باشد خوب است، عاشق به هر راهی که رود خوب است شاعر با عشق خود به مردم خدمت می‌کند. من هم شاعرم!

شریعت: تاکنون بحث ما عقلی و فلسفی بود، بر روی مبانی عقلی سخن می‌گفتیم، اکنون شما مطلب را از مجرای برهانی^۱ و عقلی خارج کرده روی عشق آورید. عشق طوری است وراء طور عقل، خوب است که صحبت‌ها بر روی مبانی برهان و استدلال باشد.

تاگور: متأسفانه بسیار خسته شده‌ام و به علاوه ساعت ده به دیگری وقت داده‌ام، از شما معذرت می‌خواهم!

نویسنده معروف آقای حسین قلی مستعان که شاهد و حاضر در این مباحثه فلسفی بوده است و مصاحبه فوق را به خامه شیوای خود به رشته تحریر درآورده است در پایان مقاله خود چنین نوشت:

صحبت به همین جا خاتمه یافت. آقای تاگور با نهایت مهربانی با سیمای گشاده از همه وداع کرده، به رسم خود با یکایک حاضرین دست داده از اتاق بیرون رفت. من بی‌اندازه متأسف شدم که صحبت قبل از تمام شدن قطع شد و مؤفق نشدم ببینم که پایان این بحث شیرین به کجا می‌رسد.

۱. وحید، شماره ۱۲۱، ص ۱۰۳۲.

قندِ پارسی و بنگاله

عبدالخالق رشید*

ادب دری - فارسی از آوانی که هنگامه آن از عصر شکوفایی غزنویان به این دیار رسید، از همان زمان تاکنون زبان فارسی و ادب پروبار آن در دیار خوبان و سبزان هندوستان از پرورش بازمانده است، روابط مداوم اقتصادی، فرهنگی سبب شده است که این دو فرهنگ باستانی (آریانی- ایرانی و هندی) همیشه در حلقه مشترک فرهنگی و معنوی نگه داشته شوند.

در شبه قاره و هند، بنگال نیز یکی از مناطقی بوده که درازنای تاریخ جای اش را در زبان و ادب فارسی یافته، شاعران متعدّد این زبان از خراسان، فارس و ماوراءالنهر در مواقع مختلف توانسته اند که بنگال را نه تنها به حیث یک واژه قافیه و ردیف به کار برند، بلکه این واژه را فرهنگیان زبده زبان فارسی در سراسر سرزمین هند به حیث واژه ای که بیانگر و انعکاس دهنده فرهنگ و احساسات ماندگار مردم که خود ایجادگران فرهنگ و تاریخ کهن جامعه انسانی بودند هم یادآوری کرده است و هم درخور توجه آنها قرار گرفته است. در این رابطه به نظر من این نکته بسیار قابل غور و یادآوری بوده که بنگال و زیبایی بنگال، و تخیل واژه بنگال، جادو و جادوگری بنگال، سیاهی بنگال، سبزه بنگال، نغمه های بنگال همه از جمع مفاهیمی اند که بدون مبالغه ایجادیات زبان فارسی دری و دیگر زبانهای این خطّه مانند اردو و پشتو را نیز در همه ادوار تاریخی رنگینی داده است. بجاست که شاعران نازک خیال و باریک بین زبان فارسی چون حافظ شیرازی و شاعر سده یازدهم هجری زبان پشتو عبدالحمید ماشوخیل سرزمین بنگال و

* رایزن فرهنگی جمهوری افغانستان و استاد فارسی دانشگاه کابل، کابل.

بنگاله را به‌حیث سرزمین مستقل و دارای هویت فرهنگی جداگانه در مجاورت با دیگر مناطق هند یادکرده است. چنانکه حافظ می‌گوید:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند فارسی که به‌بنگاله می‌رود

آری، بنگال و بنگاله سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌های شیرین، سرزمین زبان و ادبیات پر بار و شکوهمند، سرزمین موسیقی و آهنگ‌های بول‌های صلحجو و سرگردان و بالاخره سرزمین رقص و حرکت و دیگر هنرها در شبه قاره هند بوده است، ادبیاتی که نه تنها بیانگر و تشریح‌کننده زیبایی‌ها بوده بلکه بیانگر حماسه‌ها و هنگامه‌ها و معنویت‌های انسانی در این سرزمین بوده است، سرزمین مردان بزرگ، سرزمین مورد توجه کشورگشایان دنیا و منطقه‌ای که به‌نوبه خود اینجا پرورش یافته و شعله‌های هنر و علوم را از اینجا به‌سرزمین‌ها و مردمان دیگر رسانیده‌اند. سرزمینی که موج‌های نرم و گرم کشتی فرهنگ پر بار زبان فارسی را بخاطر رهنمای مادی و معنوی‌اش از آن خود کرده و برای آن در قلب گرم و نرم و احساس شورانگیز بنگالی‌اش جا داده است. نغمه‌های پر بار مولانای بلخ، سنایی، حافظ و سعدی در سراسر بنگال (شرقی و غربی) که در آن مردمان با عقاید مختلف زندگی داشتند و دارند ورد زبان شماری زیادی از نخبگان این سرزمین شده و با درنظر داشت مضمون معنوی آن آثار و کارکردهای ایجاد را در زبان بنگاله طوری تحت تأثیرشان قرار داده است که در نتیجه از برکت معنوی این نغمه‌های جاویدان نغمه‌های خودشان به‌شهرت جهانی رسیده‌اند.

بنگال سرزمین زمزمه‌های بول‌ها است که شور و مستی معنوی این سرودها در پرورش ایمان و عقیده مردمان هند جایگاه درخور اهمیت یافته است. بول‌های زنده دل ستاره‌های معنوی بودند که پیام راستی و حقانیت را به‌انسانهای علاقه‌مند در نغمه‌های صمیمی سرگردان‌شان می‌رساند و حقانیت را بدون درنظر داشت حالات و طبیعت حکمرانان بیان می‌داشتند.

همین هنگامه‌های سرشار بودند که زیر لوای آن شرایط آموختن و تدریس ارزشهای زبان فارسی که تا اوایل قرن بیستم در شبه قاره هند از هر لحاظ هنگامه‌ساز بود مهیا کرد. مردان قلم به‌آثار معتبر و شاهکارهای جاویدان زبان فارسی رو آوردند و در سرزمین بنگال برای سالیان متمادی رونق دادند و نقل میدان اهل حال و قال در این دیار گردید.

همان‌طوری که زبان فارسی تا اوایل قرن نوزدهم اهمیت‌اش را در بنگاله ننگه داشته بود همین بود که در اکثر آثار زبان بنگالی واژه‌های فارسی جایگاه داشت و اکثر

نویسندگان زبان بنگالی یا زبان فارسی را یاد داشتند و یا اینکه واژه‌های آن را در آثارشان به‌کار می‌بردند. چنانکه نویسنده زبان بنگالی (پیری چاند متر) در آثار خود چون (الاگهرردولال) و (الالی بنگالا) واژه‌های فارسی را به‌وفور به‌کاربرده است.

قاضی نذراالاسلام شاعر مسلمان زبان بنگالی از جمله مردان دیگر این سرزمین است که در زیر سایه زبان فارسی قد برافراشت و نامدار زمانه خود گردید.

انگلیس‌ها با آن که زبان خود را جانشین

زبان فارسی کردند لیکن نویسندگان بنگالی به‌خاطر آن اثرپذیری که از زبان فارسی گرفته بودند و مناسبات که با مسلمانان در بنگال داشتند زبان فارسی را فراموش نکردند و واژه‌ها و تأثیرپذیری را در آثارشان جا دادند. بی‌جا نخواهند بود که در این مقاله نامهای شماری از این دانشمندان را یادآور شویم که آنها کارهای ادبی ارزشمندی را انجام داده‌اند.

ارجمند علی چودهری: یکی از این قماش از نویسندگان بنگاله بود که در سال ۱۸۹۱ م ناولی در زبان بنگالی به‌نام «پریم درپن» نوشت، موضوع این داستان عشق یک پسر مسلمان به یک دختر هندی است، به‌نظر دانشمندان ادبیات بنگالی اگرچه داستان از لحاظ هنری دارای اهمیت زیاد نبوده لیکن از لحاظ تاریخی دارای اهمیت فراوان می‌باشد. در این ناول شمار زیادی از ساختارها و واژه‌های زبان فارسی و عربی را مشاهده کرده می‌توانیم.

مزمّل حق: نویسنده دیگری بنگالی است که در انکشاف نثر بنگالی سهم با سزای گرفت همین نویسنده بود که علاوه بر زبان بنگالی زبان فارسی را نیز می‌دانست. ایشان شماری از آثاری فارسی را به‌زبان بنگالی ترجمه کرده است. ایشان بود که بخشی از «شاهنامه فردوسی» را به‌زبان بنگالی ترجمه کرده و برای بار اول ایشان این اثر گرانبهای حماسی زبان فارسی را به‌خوانندگان و علاقه‌مندان بنگالی‌شان معرفی کرده است و از جمله آثار شاهکاری این نویسنده به‌شمار آمده است.

پندت ریاض الدین مشهدی: نویسنده دیگری از زبان بنگالی است که بین سالهای ۱۸۵۹ و ۱۹۱۹ م زیسته است ایشان آثاری را به نامهای «فتح شام»، «مرغ آتش» و «شنگشکارک» نوشته است که شنگشکارک اش درباره فرزند و مبارز شرق و جهان اسلام علامه سید جمال الدین افغانی بوده شنگشکارک واژه بنگالی بوده که معنی آن مصلح قوم می باشد.

سید جمال الدین افغانی: برای همه روشنفکران و نویسندگان هندی و خصوصاً زبان بنگالی چهره آشنایی بود، زمانی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به هندوستان سفر نمود به شهر کلکته هم رفت و در آنجا با مردمان این دیار مباحثات و مناظرات انجام داد درباره خصلت استثمار انگلیسی و درباره سرنوشت هندوستان آینده با روشنفکران این سرزمین مذاکرات و تبادل نظر نمود، یکی از آثاری که در هندوستان نوشت و به نام نیچریه معروف است در همین ایام در میان روشنفکران و مردمان بنگال نهایت معروف گشت، طوری که انگلیس ها نیز نشر آن ممنوع اعلام کردند ولی با آن همه در بنگال این اثر گرانبهای سید جمال الدین افغانی ضمیمه آثار دیگر تعلیمات اسلامی نشر و پخش می گردید و به مردم و علاقه مندان سید می رسید. از آنجایی که در آغاز قرن نوزدهم تمایلات عیسوی شدن و عیسوی کردن در هندوستان رو به افزایش بود همین امر باعث گردیده بود که شماری از علمای بنگالی متوجه این روند در بنگاله شوند، ایشان در همین موقع به نشر و پخش آثار سید می پرداختند که بخش اول نیچریه را بار اول در سال ۱۸۸۷ م و قسمت دوم آن را در سال ۱۸۸۸ م به نام «اسلامی تتو» در ضمیمه آثار دیگر نشر کردند.

قاضی نذراالاسلام: شاعر مسلمان زبان بنگالی از جمله مردان دیگر این سرزمین است که در زیر سایه زبان فارسی قد برافراشت و نامدار زمانه خود گردید. ایشان نیز مانند اکثر شاعران بنگالی با زبان و نخبگان زبان فارسی آشنا بود و بالاخره به مرتبه ای رسید که کلامش زبانزد مردم بنگال گردید و از محبوبیت بی حدی در میان مردم زبان بنگالی برخوردار شد. وی از جمله بزرگترین شاعران بنگال بوده که علاوه بر شعر و شاعری در ایجاد نهضت های روشنگرانه هندوستان سعی کرد. در سال ۱۹۴۱ م دچار

مریضی فلج گردید ولی باز هم صدای رسا و شعر استوار ایشان از هنگامه و محبوبیت بی‌همتا باز نماند.

گریشن چندر: نویسنده دیگر زبان بنگالی بود که بخش‌های از دیوان حافظ، گلستان سعدی، منطق‌الطیر و مثنوی معنوی را ترجمه و به‌بنگله‌گویان پیام و معنی آثار این نخبگان فارسی را رسانید. به‌نظر شماری از ادب‌شناسان هند این‌گونه ترجمه‌ها باعث گردید که شاهکارهای زبان فارسی در بنگال به‌خوبی معرفی شود.

اکبرالدین دانشمند: نویسنده دیگر بنگالی بود که بهره‌ای از زبان فارسی داشت. ایشان نمایشنامه نادر شاه را نوشته است که در آن نادر شاه را سهواً افغان معرفی کرده است، نمایشنامه درباره پادشاه شدن نادر شاه و رسیدن ایشان به‌دهلی و کارهای دردآور ایشان سخن می‌گوید.

با تذکار بالا در مجموع باید یادآور شد که تأثیر زبان و ادب فارسی بر زبان و ادبیات بنگاله ثمره پربار فرهنگ فارسی دری بوده که توسط نخبگان این فرهنگ از طریق شمال هندوستان به‌این سرزمین رسیده بود که بعدها نیز این اثرپذیری نه تنها بر آثار نویسندگان مسلمان باقیمانده، بل در آثار نویسندگان غیرمسلمان نیز نقش خود را گذاشت. خانواده تاگور و خود او نیز از جمع هواداران زبان فارسی و آثار کلاسیک این زبان خصوصاً حافظ بود که در نوشته‌های خود و خانواده‌اش نمایان است. حافظ بدون شک بر آثار و افکار رابیندرا نات تاگور اثر گذاشته است و این ارزشی است که برای تاگور از علاقه‌مندی پدر دانشمنداش به میراث مانده بود. علاوه بر آن نویسنده دانشمند ایران دکتر پروین‌دخت مشهور در صفحه ۲۰۰ کتاب خود (تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور، چاپ سال ۱۳۸۳ ه.ش) درباره «رند حافظ و باول تاگور» توضیح تا حدی خوبی دارد که برای من این بخش آن قابل اهمیت است. این خانم دانشمند می‌نویسد:

”برجسته‌ترین وجه اشتراک رند و باول در ملازمت آنها با عشق و آن را اساس هستی دانستن است. تلازم عشق و رندی، چنان جدی است که برخی از محققان، رندی را یکسره عاشقی دانسته‌اند و رند را (عاشق). و به‌عبارت دیگر: همان سان که فیلسوف، اهل عقل است و فیلسوفی نیست که عاقل (عقل‌گرا) = خردگرا) نباشد، رند اهل عشق است و رندی نیست که عاشق نباشد - باول

تاگور، نیز، عشق را مهم‌ترین هدف زیستن و زیباترین بهانه‌ای هستی می‌داند. در سراسر ترانه‌های و سرودهای باولی «بحر عشق» را در جوش و خروش می‌بینیم.

**گریشن چندر نویسندهٔ دیگر زبان
بنگالی بود که بخش‌های از دیوان
حافظ، گلستان سعدی، منطق‌الطیر
و مثنوی معنوی را ترجمه و
به‌بنگله‌گویان پیام و معنی آثار این
نخبگان فارسی را رسانید.**

نکته‌ای بسیار مهم دیگر که حافظ به آن پرداخته و از اصول انکارناشدنی تفکر تاگور، نیز می‌باشد، همسازی ناهم‌سازها، یعنی آشتی دادن آنهایی است که از نظر دیگران، متضاد و نامتجانس شناخته شده‌اند...» (ص ۲۰۲)

فکر می‌کنم مشابهتی که در این رابطه باید در نظر گرفته شود آن تنها همان بار معنوی

مسأله است، در غیر آن مشابهت دیگری دربارهٔ معنی غریبی

دارد زیرا که تاگور هندو در بسا موارد خاصاً در اشاراتی که دربارهٔ وحدت دارد آن را در سایهٔ مذهب خود بیان داشته تنها در بعضی جاها می‌توان تاگور را شاگرد حافظ و مولانا دریافت و آنهم نه به‌صورت دوامدار و مسلسل، روی همین اصل اگر محیط به‌خصوص بنگال را در ایجادیات تاگور در نظر بگیریم ما خود می‌دانیم که در آنجا نکته‌ها و مفاهیمی دیده می‌شوند که مولانا و دیگر سروران تصوف فارسی نیز به آن بخوبی واقف بودند. بیایید ترجمه‌ای اولین شعر گیتانجلی را باهم یکجا بخوانیم:

بی‌کران، از لطف خویشم، ساغر تن را، چنانکه خواستی
بارها، با دست خود، کردی تهی باز پر کردی ز آب زندگی

*

من چون «نی» بودم بدست، سرو را تا به‌صد کوه و چمن بردی مرا
در نی من، چون دمیدی بارها هر زمان آهنگ نو شد در صدا

*

دست جاوید تو بر دل چون رسد دل، از آن سرشار شادی می‌شود
در تپش، زنجیرها را بگسلد آنچه نتوان گفت، گفتارش شود!

*

عمرها شد آنکه بخشش می‌دهی در دو دستم، جای باشد اندکی،
 می کنی تدبیری و گنجد همی، گرچه می‌ریزی در آن نعمت بسی
 دانشمند ارجمند افغان و مترجم گیتانجلی دکتر روان فرهادی این شعرِ تاگور را
 اوّل به‌نثر ساده و بعداً مقارنه آن را چنین می‌نویسد:
 ”مطلب از نی آدمی است. همچنان ساغر نازک، نشانه آدمی است.“
 می‌گوید:

با تماس جاویدان دستان تو، دلم از خوشنودی از حدود و قیود خود فراتر رفته،
 سخنان نگفتنی می‌گوید. این دمیدن در نی من - این ریختن زندگی در ساغر،
 این عطای نعمت‌ها و هدیه‌ها به‌دستان من و گنجایش بی‌کران این نی، گنجایش
 این ساغر و این دو دست، تجدید پی هم زندگانی من است، و از لطف این
 مهربانی تو، به‌سوی سرمنزل خرسندی و کمال می‌روم.
 مقارنه: از این اشعار علاوه بر بیت‌های آغازِ مثنوی دربارهٔ نی، این بیت دیوان
 کبیر مولانا را نیز بخاطر ما می‌دهد: عاشقان نالان چونای و عشق همچون نای
 زن - تا چها درمی‌دمد این عشق در سرنای تو.
 و این بیت او:

دلم را نالۂ سرنای باید که از سرنای بوی یار آید

و نیز این بیت مولانا:

سرنای توام، مرا تو می‌گوی: من در تو فرو دمم، تو مخروش!^۱

به‌هرصورت چیزی که دربارهٔ اثرگذاری فارسی دری بر ادبیات زبان بنگالی و
 در نتیجه بر روند فکری شاعر نامدار این زبان تاگور و آثار او در بسا موارد اشکار است
 آن رابطهٔ تاگور با فرهنگ دری فارسی و در مجموع با کشورهای افغانستان و ایران و
 فرهنگ این خطّه در همهٔ آثارش به‌پیمانهٔ وسیع قابل مکث بوده، داستان کوتاه معروف
 کابلی‌والایش در ذات خود بیانگر رابطه و احساس عمیق این ستایشگر بنگالی با یک
 مرد افغان تبار که از سالیان متمادی چهره‌ای آشنای برای وی و برای محیط‌اش بود و

۱. سرود نیایش؛ گیتانجلی، ترجمهٔ دری، دهلی، چاپ دوم ۱۳۷۷، ص ۷۰.

است می‌باشد. همین احساس قوی این مرد با فرهنگ افغانی و ایرانی بود که در اواخر ۱۹۲۹ م شاه آزادی دوست افغان با وساطت مجتبی علی یکی از معلمین مکتب حبیبیه از

خانوادهٔ تاگور و خود او نیز از جمع هواداران زبان فارسی و آثار کلاسیک این زبان خصوصاً حافظ بود که در نوشته‌های خود و خانواده‌اش نمایان است.

وی دعوت به‌عمل آورد که متأسفانه اغتشاش داخلی درگرفت و شاه امان الله کشور را ترک گفت و تاگور نتوانست افغانستان این سرزمین کابلی‌والای عزیزاش را از نزدیک ببیند.

تقریباً هفت سال بعد سفرش به‌ایران نیز روی همین انگیزهٔ فارسی دوستی او بود. تاگور با زبان فارسی علاقهٔ خاصی داشت، وقتی اساس دانشگاه

شانتی نیکتان را در بنگال گذاشت معلمین زبان فارسی را از افغانستان و ایران دعوت نمودند که باید در این دانشگاه زبان فارسی را تدریس کند نویسنده توانای آن زمان زبان فارسی پورداود نیز به‌دعوت تاگور به‌شانتی نکتان آمد و درینجا سلسلهٔ تدریس و تحقیق خود را ادامه داد و شماری از اشعار تاگور را به‌همکاری دوستان و استادان زبان فارسی نیز ترجمه کرد.

یکی از آثار ماندگار تاگور همان اثر معروف‌اش گیتانُجلی است که امروز به‌اکثر زبان‌های زنده و مهم جهان ترجمه شده، ترجمه‌های فارسی این اثر نیز امروز در کشورهای فارسی زبان معروف بوده خصوصاً ترجمه که از ایشان در افغانستان توسط نویسندگان و زبان‌شناس افغان آقای دکتر روان فرهادی صورت گرفته است از جمع خوبترین ترجمه‌های این شاهکار بزرگ زبان بنگالی به‌شمار می‌آید. این اثر تاکنون چندین بار در افغانستان و خارج به‌چاپ رسیده است و از بهترین ترجمه‌های این اثر جاویدان و برندهٔ اولین جایزهٔ نوبل در آسیا به‌شمار می‌رود.

یکی از رازهایی که ممکن است برای دوستان هندی و محققان تاگور هنوز هم معلوم نباشد آن مسأله شناخت تاگور در بیرون از هند است. این مرد بزرگوار ادب و فرهنگ هند از همهٔ اول‌تر در افغانستان و بعد در ایران از شاعران بزرگ به‌شمار آمد. اولین ترجمه پشتوی یکی از اشعارش در نشریه طلوع افغان که از قندهار در سال ۱۳۱۲ خورشیدی به‌نشر می‌رسید توجه خوانندگان افغانی را بخود جلب نمود که بعداً

این سلسله در نشرات دیگر نیز ادامه یافت. چند بیت این اولین ترجمه پشتوی تاگور این بود:

آه، مادر وطن،
در راه عشق تو من به قربانی خون خود آمده‌ام،
من راز کامیابی زندگی خو را درین می‌بینم،
که خود را نثار قدمهای پاک تو کنم...

*

جوش محبت تو از چشمان اشک‌های صاف را جاری می‌سازد،
صدای غم آلود محبت تو از نغمه‌های دردمندم آشکاراست،

*

مادر وطن!
تو برای ما از جان مان دوست داشتنی‌تریدی...
من می‌دانم که بازوی من توانمندی ندارد،
لیکن محبت تو برایم یک جوش فوق‌العاده‌ای را می‌بخشد.
و آن نشاندگی این است که بر مطلب و مقصود خود نایل خواهم آمد...^۱
در پایان می‌خواهم چند نمونه‌ای از ترجمه دری- فارسی این شاهکار جهانی را
با اصل انگلیسی آن در خدمت دوستان و خوانندگان این مقاله قرار دهم:

25

در شب درماندگی و خستگی
غالب آمد خواب سنگین بر سرم
هرچه خواهم چشم بکشایم چه شود؟
بهتر است آنکه روم در خواب خوش
در پناه مهر بی‌پایان تو
جان خسته کی توان بیدار بود!
چون پرستند با همه درماندگی

۱. طلوع افغان، شماره ۱۹، ماه اسد سال ۱۳۱۲ خورشیدی، ص ۸.

آنچنانکه باید و شاید ترا؟
 بهتر است آنکه روم در خواب خوش
 در پناه مهر بی پایان تو
 روز چون درمانده گردد - شامگه
 پرده شب را برویش می کشی
 تاکه آرامد همه تاریک شب
 در سپیده خوش گشاید چشم خود
 در پناه مهر بی پایان تو

In the night of weariness let me give myself
 up to sleep without struggle, resting my
 trust upon thee
 Let me not force my flagging spirit into a
 poor preparation for thy worship.
 It is thou who drawest the veil of night upon
 the tired eyes of the day to renew its sight in
 A fresher gladness of awakening.

29

نام من از بهر من زندان شده
 درمیانش جان من گریان شده!
 می فرازم هر دمی دیوار آن
 از عروجش آسمان حیران شده
 سایه پهنش فتاده بر سرم:
 اصل من از چشم من پنهان شده!
 سربلندی می کنم از رفعتش
 در پی تحکیم آنم صبح و شام
 تا نیفتد رخنه ای در عظمتش
 از اساسش تا حصار و کاخ و بام
 زندگی شد بندگی از بهر نام
 اصل من از چشم من پنهان شده!

He whom I enclose with my name is weeping
in this dungeon. I m ever busy building this
wall all around; and as this wall goes up into
the sky day by day I lose sight of my true
being in its dark shadow.

I take pride in this great wall, and I plaster
it with dust and sand lest a least hole should
be left in this name; and for all the care I
take I lose sight of my true being.

37

چون ندیدم راه دیگر بیشتر
چون رسیده جمله نیرویم بسر
*

می نماید توشه و زادم دگر
لاجرم گفتم: بیایان سفر!!
باید رفتن به کنج ظلمتی
در خموشی - تاکه جویم خلوتی!
*

لیک دانستم نمی خواهی چنان
کرده ای جولانگه من بی کران
کهنه ار شد بر زبان یک داستان
صد سرود نو شد از دل بر زبان!
گم شد ار راهی نمایان شد دگر
صد جهان زیباتر و فرخنده تر!!

thought that my voyage had come to its
end at last limit of my power, - that the
path before me was closed, that provisions
were exhausted and the time come to take
shelter in a silent obscurity.
But I find that thy will knows no end in me.

And when old words die out on the tongue,
new melodies break forth from the heart; and
where the old tracks are lost, new country is
revealed with its wonders.

49

آمدی از تخت خود پایین شدی،
آمدی، تا کلبه من آمدی!
من به کنج انکسار و عاجزی،
می‌سرودم نغمه درویشی‌ام
گوش تو از روی مهر آن را شنید
آمدی از تخت خود پایین شدی
آمدی تا کلبه من آمدی
دانم آنکه در حضورت هر زمان
زبده استادان موسیقی همی
خوش سراید نغمه‌های پرشکوه
از من نوکار نوپرداز لیک
با دل آسایی، بخواهی بشنوی
ناله خیزان نغمه‌ای بیچارگی
آنکه از لطف تو درآمیخته‌ست
با شکوه نغمه دربار تو
تحفه بگرفتی برای من گلی
آمدی از تخت خود پایین شدی
آمدی تا کلبه من آمدی.

You came down from your throne and stood
at my cottage door.
I was singing all alone in a corner, and the
melody caught your ear. You came down and
stood at my cottage door.
Masters are many in your hall, and songs are

sung there at all hours. But the simple carol of
this novice struck at your love. One plaintive
little strain mingled with the great music of
the world, and with the flower for a prize you
came down and stopped at my cottage door.

65

شده لبریز عشق تو، حیات من درین دنیا
درین جامم تو خود ریزی، تو خود نوشی می خود را
*

نظرداری، بهسوی خلقت خود از در چشمم
که تایینی، در آن خود را، که هستی خالق والا
*

هر آن نغمه که خود سازی و بنوازی، بساز خود
بهسمعت می رسد از گوش من، آن نغمه زیبا
*

ز گفتارم، جهان تو، سرود جانفزا گردد
پسندی آن سرودی را که گردد در جهان پیدا
ز مهر بی دریغ خود، شوی پیوست جان من
جمال بی کران خود ببینی در من شید!!

What divine drink wouldst thou have, my
God, from this overflowing cup of my life?
My poet, is it thy delight to see thy creation
through my eyes and to stand at the portals
of my ears silently to listen to thine own eternal
harmony?
The world is weaving words in my mind
and thy joy is adding music to them. Thou
givest thyself to me in love and then feelest
thine own entire sweetness in me.

منابع و مأخذ

۱. بنگالی ادب به زبان اردو، چاپ هند...
۲. حافظ دیوان.
۳. دکتر پروین دخت مشهور، تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور، چاپ مشهد، سال ۱۳۸۳ ه.ش.
۴. سرود نیایش گیتانجلی ترجمه روان فرهادی، دهلی، چاپ دوم ۱۳۷۷.
۵. طلوع افغان، قندهار، سال ۱۳۲۱ خورشیدی.
۶. گیتانجلی به زبان انگلیسی چاپ دهلی، سال ۱۹۹۹ م.
۷. مولانا: مثنوی معنوی (چاپ نهم، نیکلسون، ۱۳۶۲ ه.ش).
8. Shaif Husain Qasemi, *A History of Indo-Persian Literature* (1220-1274 A.H./ 1806-1857 A.D.), Department of Persian, University of Delhi, Delhi, 2008.

تاگور در ایران*

رضا مصطفوی سبزواری*

ای هستی هستی من، تا ابد خواهم کوشید که تن خویش را پاک نگاهدارم
زیرا می‌دانم که تماس زندگی بخش تو بر یک یک اعضای پیکرم هست. تا ابد
خواهم کوشید که همه ناراستی‌ها را از اندیشه خود دور سازم زیرا می‌دانم که تو آن نور
حقیقی هستی که فروغ ادراک را در من به تابندگی وا داشتی.
تا ابد خواهم کوشید که همه بدی‌ها را از قلب خویش بیرون رانم و گل محبت را
شکوفان نگاهدارم.

زیرا می‌دانم که تو در درون عبادتگاه دل من مکان داری و این غایت آمال من است که
ترا در کردار خویش نشان دهم، زیرا می‌دانم این قدرت توست که به من توان عمل می‌دهد^۱.
اندیشمندان و نوابغ علم و هنر به‌جامعه خاصی تعلق ندارند و از این جهت ما
رابیندرا نات تاگور (Rabindranath Tagore) (متولد هفتم ماه مه ۱۸۶۱ م، وفات هفتم
اوت ۱۹۴۱ م) شاعر غزل‌سرا و گرانمایه و حکمت شعار و فیلسوف خداپرست و
بلندنظر و سخن‌سرای نامدار و نویسنده توانا و داستان‌نویس و درام‌نویس ماهر و نقاش
چیره‌دست و موسیقی‌دان هنرمند و با ذوق هند را به‌همان اندازه متعلق به‌خود می‌دانیم
که متفکران و شاعران و دانشمندان خود را وابسته به‌سراسر جهان می‌شماریم.

● موضوع سخنرانی نگارنده در سیزدهمین اجلاس انجمن استادان فارسی هند بود که بنا به دعوت آن انجمن در
روز ۲۳-۲۵ فوریه ۱۹۹۱ م در دانشگاه شانتی‌نکیتن «سرزمین تاگور» برگزار گردید.
* استاد فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.
۱. سرود چهارم گیتانجلی.

تاگور برای ما مظهر یک جهاد معنوی و آرمان مقدس به‌شمار می‌رود که برای ایجاد تفاهم در میان ملت‌های جهان و ارج نهادن به ارزش‌های راستین بشری و مقام «انسان» گام‌های استوار و مؤثری برداشت. انس خانواده دانشور و هنرور تاگور و به‌ویژه پدر او با فرهنگ و عرفان ایران و به‌خصوص اشعار حافظ سبب گردید تا سروده‌ها و نوشته‌های تاگور پیوندی ناگسستنی با فلسفه و ادب ایران نیاید. گفته‌اند پدر تاگور روز را با قرائت قطعه‌هایی از کتاب مقدس «اوپانیشادها» و غزلیاتی از حافظ شروع می‌کرد و به‌دلیل تقوی و پارسایی‌اش به «مهارشی» ملقب گردیده بود.^۱

تلاش‌های مداوم و پُرتمر در پیشبرد هدف‌های آموزش و پرورش هند و نوجویی و بهره‌گیری او از روش‌های نو در این راه و همگانی کردن تعلیم و تربیت و مبارزه با اختلافات طبقاتی و نژادی در مرکز بزرگ علمی و تربیتی‌اش یعنی همین «شانتی نیکیتن»^۲ که به‌همت او سامان یافت و به‌بار نشست، در تاریخ تعلیم و تربیت جهان همواره به‌یادها خواهد ماند و خواهد درخشید.^۳

تاگور آرزو داشت روزی نابرابری‌های اجتماعی و تبعیض‌های فاحش در جوامع بشری از میان برخیزد و برابری و تساوی حقوق کامل میان انسان‌ها برقرار گردد. خطابه‌ای را که تاگور تحت عنوان «تغییرات در روش آموزش و پرورش» به‌سال ۱۸۹۲ م به‌زبان بنگالی ایراد کرد تأثیر بسیار زیادی در تعلیم و تربیت هند بزرگ داشت که بی‌شک بعضی از مسائل زیر بنایی کنونی در طرح آموزش و پرورش فعلی هند برگرفته از پیشنهادهای اوست. این خطابه پیش از مرگ او در سال ۱۹۴۷ م به‌زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید.

«حقیقت و زیبایی و نیکی» نزد تاگور ارزشی عالی دارد اما «مذهب» پایگاهی والاتر و مقامی رفیع‌تر دارد و در ایجاد تفاهم و دوستی و حسن همکاری و تعاون و اخلاق در میان ملت‌ها نقشی حسّاس و حیاتی ایفا می‌کند. او می‌گوید همه انسان‌ها

۱. شخصیت و نبوغ تاگور از همایون کبیر، ترجمه آقای محمود تفضلی.

۲. شانتی نیکیتان (Santiniketan): نام که تاگور به‌این سرزمین داده در لغت به‌معنی رامشگاه است و ویشوابهارتی (Visva Bharati) که نام دانشگاه او است در سانسکرت «همه هند» معنی می‌دهد.

۳. مدرسه‌ای که او بنیاد نهاد در سال ۱۹۲۲ م تبدیل به‌دانشگاه گردید.

فرزندان خدایند. این فرزندان خدا را نباید کشت و خون به ناحق نباید ریخت باید به شخصیت «انسان» شکفتگی آن توجه کامل مبذول داشت. ارزش انسان به اصالت و اعتقاد او بستگی دارد. آشنایی عمیق تاگور با ادبیات و فلسفه و عرفان ایران در لابلای اشعار و نوشته‌ها و آثارش کاملاً پیداست مثلاً اندرزها و اندیشه‌های تاگور در همین موارد اخیر چقدر به افکار حکیم ناصر خسرو نزدیک است:

خلق همه یکسره نهال خدای‌اند	هیچ نه بر کن تو زین نهال و نه بشکن
دست خداوند باغ و خلق درازست	بر حسک ^۱ و خار همچو بر گل و سوسن
خون به ناحق، نهال کندن اویست	دل ز نهال خدای کندن بر کن
گر نپسندی همی که خونت بریزند	خون دگر کس چرا کنی توبه گردن؟
شد گل رویت چو کاه و تو به حریمی	راست همی کن نگارخانه و گلشن
معدن علم است دل چرا بنشاندی	جور و جفا را در این مبارک معدن؟
چون نبوده دلت نرم سود ندارد	با دل چون سنگ پیرهن خز ادا کن
جهلت را دور کن ز عقلت از یراک	سور بناشد نکو به برزن شیون ^۲

تاگور مرگ را فقط یک تغییر وضعیت ظاهری تلقی می‌کند و از آنجا که تجدید حیات در طبیعت نیز امری عادی است، مرگ را برای انسان به منزله دیگرگونی و تحوّل حیات و تبعیت از قانون طبیعی جهان و طبیعت می‌شمارد. در منظومه مشهور خود «چیترا» می‌گوید:

”بر من مسلّم است که این حیات که عشق او را به مرحله کمال نرسانده به تمامی معدوم نمی‌شود. نیک می‌دانم که گل‌هایی که پژمرده می‌گردند و رودهایی که در بیابان‌ها در دل خاک فرو می‌روند به تمامی از میان نمی‌روند. بر من واضح است که هرچه در این جهان حیات و جنبش ندارد و یا بسیار با تأنی حرکت می‌کند به تمامی نابود نمی‌گردد. می‌دانم که رویاهای من که هنوز به واقعی تعبیر نشده و آهنگ‌هایی که هنوز نساخته‌ام هنوز به پرده ساز نوآویخته‌اند و به دیار عدم نخواهند رفت.“

۱. حسک: خار حسک.

۲. دیوان ناصر خسرو به تصحیح مجتبی مینوی و دکتر محقق، ص ۱۷۰.

اندیشه‌های تاگور در این منظومه یادآور بیان نیکوی عارف ما مولوی است:^۱

وز نما مُردم و نامی شدم	از جمادی مُردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم	مُردم از حیوانی و آدم شدم
تا برآرم از ملایک بال و پر	جمله دیگر بمیرم از بشر
کلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ^۲	وز ملک هم بایدم جستن ز جو

اشتراک مضامین فکری مختصر به موارد یادشده نیست که سراسر ادبیات پهناور و غنی فارسی مملو ز آن‌گونه مضامینی است که با اندیشه‌های تاگور شباهت فراوان دارد و به حقیقت پیوستگی فرهنگی و ارتباط تام تمدن هند و ایران سبب گردیده تا تجلیات مشترک عرفانی و اخلاقی این دو فرهنگ کهن سال را در متون ادب فارسی و هندی به صورت‌های گوناگون مشاهده کنیم: مثلاً اندیشه‌های فلسفی تاگور که در کتاب «سادهانا»^۳ بیان گردیده شباهت کاملی به افکار مولوی در مثنوی مولوی دارد. سادهانا که یکی از پیچیده‌ترین آثار تاگور محسوب می‌گردد در رساندن اندیشه‌های آدمی به سوی کمال و بلوغ آن نقش سازنده‌ای دارد. این کتاب هشت فصل دارد و مسائلی همچون: انسان و هستی، روح و وجدان، مشکل انسان، ذات و مطالعه آن در عشق و عمل، جمال و عالم سرمدی مورد بحث و مداقه قرار گرفته است.

این مسائل همان‌هاست که بسیاری از فلاسفه ایران مانند ملا صدرا و دیگران در باره آنها بحث‌های دقیقی دارند و مولوی نیز در مثنوی به توضیح و تحلیل آنها می‌پردازد. مثلاً علت وجود شر و زشتی را که یکی از مضامین سادهاناست، هم صدا با تاگور که شر را در زندگی اجتناب ناپذیر می‌داند، چنین باز می‌نماید:

کرد نقّاشی دو گونه نقّش‌ها	نقش‌های صاف و نقّش بی‌صفا
نقش یوسف کرد و حور خوش سرشت	نقش ابلیسان و عفریتان زشت
هر دو گونه نقّش ز استادی اوست	زشتی او نیست آن را دی اوست
زشت را در غایت زشتی کند	جمله زشتی‌ها به‌گردش بر تند

۱. مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون، دفتر سوم، ص ۲۲۲.

۲. قرآن مجید، سوره قصص ۸۸، یعنی: هر چیزی به جز ذات پاک الهی نابود است.

۳. سادهانا (Sadhana): در سانسکریت به معنی راه و روش و نظام است.

خوب را در غایت خوبی کشد حس عالم چاشنی از وی چشد
تا کمال دانشش پیدا شود منکر استادیش رسوا شود
ور نداند زشت کردن ناقص است زین سبب خلّاق گبر و مخلص است
پس از این رو کفر و ایمان شاهدند بر خداوندیش و هر دو ساجدند^۱
تاگور می‌گوید:

انس خانواده دانشور و هنرور تاگور
و به‌ویژه پدر او با فرهنگ و عرفان
ایران و به‌خصوص اشعار حافظ
سبب گردید تا سروده‌ها و نوشته‌های
تاگور پیوندی ناگسستنی با فلسفه و
ادب ایران نیاید.

بزرگ‌ترین مشکل آدمی در جهان وجود
شر و زشتی است و آدمی در این جهان
خاکی همواره بارنج و غم اندوه قرین
خواهد بود و اینها جزء لاینفک جهان و
زندگی است آنکه درباره وجود شر در
زندگی می‌ماند که از وجود «نقص» در
حیات سخن بگوید. بی‌شک زندگی بدون
نقص نیست و باید آن را به‌همین صورت پذیرفت.

مولوی نیز همچون تاگور منکر وجود شر نیست و اعتقاد دارد هیچ‌چیز بد نیست و
این انسان‌هايند که چیزی را بد یا خوب می‌دانند. کفر برای انسان آفت و زیان محسوب
می‌گردد، اما خداوند در آن حکمتی نهفته دارد و هر کاری از انسان سرزند آفرینش او
اقتضای آن را می‌کند^۲ مولانا شاخه نبات را مثال می‌زند که در وسط آن چوبی نهفته
دارد^۳ درحالی‌که وجود چوب در میانه نبات ضرورت دارد. به‌گمان او در زندگی «بد»
وجود ندارد و بدی‌ها مانند همان چوب وجودی ضروری دارد. جسم و جان هیچ‌کدام
بد نیست و نقشی از هنرمندی استاد ازل را می‌نماید.

عیب باشد، کو نبیند جز که عیب عیب کی بیند روان پاک غیب؟
عیب شد نسبت به‌مخلوق جهول نی به‌نسبت با خداوند قبول

۱. مثنوی معنوی، چاپ کلاله خاور، دفتر دوم، ص ۱۱۸.

۲. رک: ساده‌نا.

۳. در قدیم قنادها برای ساختن شاخه نبات چوبی در شکر گذاخته فرو می‌بردند. بلورهای نبات در اطراف چوب
سرد می‌شد و تشکیل شاخه نبات می‌داد.

کفر هم نسبت به خالق حکمت است چون به ما نسبت کنی، کفر آفت است در ترازو هردو را یکسان کشند زانکه آن هردو چو جسم و جان خوشند^۱

تأثیر اندیشه‌های مذهبی تاگور در روش‌های سیاسی‌اش در سرودی که برای کنگره ملی هند ساخت و سرود ملی هند گردید، آشکار است. تاگور این سرود را با نیایش پروردگار آغاز می‌کند و او را (ارابه ران ابدی) می‌نامد. پیام این مرد جهانی در این سرود، جهانی است و تمام مردم را در قرون و اعصار دربرمی‌گیرد.

آثار تاگور نسبتاً زیاد است و کمتر شاعر و نویسنده‌ای از جهت تعدد آثار به اندازه او شهرت دارد. این آثار شامل بیش از هزار قطعه شعر و دو هزار ترانه و تعداد کثیری داستان‌های کوتاه و بلند، نمایش‌نامه، رمان، درام خطابه و مقاله‌های در زمینه‌های تعلیم و تربیت، اصلاحات اجتماعی و مسائل اخلاقی و غیره است که همه از لحاظ کیفیت نیز ارزش والایی دارد. اما چنانکه اشارت گردید چون آثارش به زبان بنگالی است که یا به زبان‌های دیگر ترجمه نشده و یا ترجمه‌های نارسایی دارد، بدان‌گونه که درخور و شایسته مقام تاگور باشد شهرت جهانی نیافته است. نقاشی را نیز از سن هفتاد سالگی شروع کرد و در مدت زمانی حدود ده سال نزدیک به سه هزار تابلو آفرید که گفته‌اند بعضی از آنها نظیر ندارد.

اما با وجود همه هنرهای یادشده، باید تاگور^۲ را یک شاعر دانست. شاعری هم‌پایه و هم‌تراز ویکتور هوگو (م: ۱۸۸۵ م) او خود می‌گوید:

در این هنگام که به‌شامگاه زندگی رسیده‌ام و به‌گذشته خود به‌دقت می‌نگرم
متوجه می‌شوم که آنچه درباره آن مرا یقین حاصل است این است که شاعر
هستم... ادعا نمی‌کنم که عالم ربّانی هستم، ادعا نمی‌کنم که رهبر سیاسی
هستم، ادعا نمی‌کنم که عالم اخلاق با پیشوای دینی هستم، ولی می‌گویم که
شاعرم...

۱. مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون، بیت ۱۹۹۵ به بعد.

۲. نقل از مجله دانشکده ادبیات تهران، دی‌ماه ۱۳۴۰ ه.ش، ص ۱۲.

استاد فقید ابرهیم پورداوود استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ضمن نقل خاطراتش با تاگور می‌نویسد^۱:

تاگور در طی صحبت چندین بار به من گفت: گمان می‌کنم که در تهران کسی مرا نشناخت زیرا چیزی از من به فارسی گردانیده نشد که مرا بشناساند. چون این سخن را دو سه بار از او شنیدم گفتم این کار را من در اینجا با همراهی یکی از استادان انجام می‌دهم. با یکی از استادان آنجا به نام ضیاءالدین که از فارسی هم بهره‌ای داشت صد بند^۲ از اشعار تاگور را از بنگالی برگرداندیم.

اما به‌خلاف آن روز، امروز تاگور در ایران ناشناخته نیست و او را به‌عنوان سرآمد شاعران بنگالی و یکی از مشهورترین شاعران هند می‌شناسیم. گرچه ترجمه آثار و اشعار او به زبان فارسی دشواری‌هایی دارد، ولی آثار نسبتاً زیادی از او به فارسی ترجمه شده است. دشواری کار بدان جهت است که اصل آثار تاگور به زبان بنگالی بوده که بعضی را خود تاگور و پاره‌ای را دیگران به زبان انگلیسی یا زبان دیگری برگردانیده‌اند و با توجه به این که لطایف و ظرافت‌های شعری به‌هنگام ترجمه از میان می‌رود و ذوق و سلیقه مترجمان نیز آنها را از صورت نخستین دور می‌کند. برگردان آنها از زبان‌های دیگر به زبان فارسی با صورت اصلی آنها فاصله زیادی خواهد داشت و به‌گفته استادان شعرشناس هندی اشعار او مملو از ابداعات وزن و قافیه و ظرافت‌های سجع و نازک‌پردازی‌های رنگین شعری است که قابل برگردان نیست^۳. ولی با این همه علاقه ایرانیان به تربت اندیشه آفرین و فرهنگ دیرپا و بارور هند و مقام و شخصیت تاگور سبب گردیده تا تعداد نسبتاً زیادی از آثار او را به فارسی برگردانند که از آن جمله می‌توان ترجمه‌های زیر را یاد کرد:

۱. رابیندرا نات تاگور به‌قلم آقای ابرهیم‌پور داوود، مجله دانشکده ادبیات، دی‌ماه ۱۳۴۰ ه.ش.
۲. چاپ مجلد این کتاب در مراسم جشن تاگور از طرف دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، چاپ و توزیع گردیده است.
۳. به‌نقل از گفتار ویلیام باتلر پیر، تاگور اندیشه و هنر او، ص ۲۵۹.

گیتانجلی^۱ مجموعه اشعار تاگور و سروده‌های عارفانه و جاودانه اوست که جلوه‌گاه اندیشه‌های فلسفی ملت هند را می‌نمایاند. پرستش خدا و ستایش انسان و مقام والای او از دیدگاه ادیان و مذاهب و فلسفه بیان گردیده و در بردارنده پیام‌های صداقت‌آمیزی است که در کوره راه‌های تاریک زندگی و جوامع پرمخاطره انسان‌ها همچون خورشیدی تابناک فرار راه انسان‌های آشفته و دربند و سرگردان نور می‌افشاند و همواره آرام‌بخش آلام آنهاست این کتاب که نخستین برنده جایزه نوبل (سال ۱۹۱۳ م) در مشرق زمین نیز هست به‌وسیله آقای حسن شهباز از متن انگلیسی که به‌وسیله خود شاعر انجام گرفت به‌فارسی ترجمه گردید و با تیراژ پنج هزار نسخه از سوی انتشارات علمی در زمستان ۱۳۶۳ ه‍.ش در تهران چاپ و منتشر شد.

قربانی شامل نمایش‌نامه‌های قربانی، پستخانه، مرتاض، مالینی، شاه و ملکه مجموعاً در یک مجلد با ترجمه فریدون گرگانی یک‌بار به‌سال ۱۳۴۰ ه‍.ش و بار دوم به‌سال ۱۳۵۹ ه‍.ش از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب به‌شماره ۱۱۴ در تهران انتشار یافته است.

هجده مقاله از تاگور با عنوان‌های: دگرگونی‌های طبیعت، اجتماع و حکومت، مسأله تربیت، بالاخره چه؟ سخنرانی ریاست، شرق و غرب، دانشگاه هندو، در شرف حرکت، اراده خداوند اجرا می‌شود، مرکز فرهنگ هند وحدت تربیت، ندای حقیقت، تلاش برای استقلال، آموزشگاه یک شاعر، شهر و دهکده، همکاری، عصر بحران تمدن در کتابی با عنوان «مرد جهانی» وسیله دکتر علاءالدین بازارگادی به‌فارسی ترجمه گردید و در شهریورماه ۱۳۴۳ ه‍.ش از سوی دانشگاه تهران به‌شماره ۹۱۹ چاپ و منتشر شد. آثار دیگری که از تاگور به‌فارسی برگردانیده شده عبارت است از:

۱. Gitanjali اصل این مقاله‌ها وسیله انجمنی از دانشمندان جهان به‌سال ۱۹۶۱ به‌مناسبت صدمین سال‌روز تولد تاگور از میان مقاله‌های او انتخاب گردید و به‌زبان‌های گوناگون جهان نیز ترجمه شد.

صدبند تاگور^۱؛ این کتاب صد قطعه از اشعار تاگور را در بردارد که خود شاعر آنها را از میان اشعارش برگزید و ظاهراً نخستین ترجمه آثار او به زبان فارسی محسوب می‌گردد. آئین‌نامه زردشت^۲؛ باغبان عشق^۳؛ ترانه‌های مادر و رؤیای کودک^۴؛ چیترا^۵؛ سبد میوه^۶؛ بحران تمدن^۷؛ آخرین خطابه تاگور به مناسبت هشتادمین سال تولدش بود که خود او نوشت و در روز ۱۲ آوریل ۱۹۴۱ م با حضور خودش قرائت گردید. در این خطابه علل جنگ را تجزیه و تحلیل کرد و برای صلح پیشنهادهایی به جهانیان عرضه داشت. این خطابه از جهت نشر از شاهکارهای تاگور به‌شمار می‌رود و با عنوان «مذهب بشر» چاپ و منتشر گردید. سروده‌های جاویدانی^۸؛ کشتی شکسته^۹؛ هلال ماه نو^{۱۰}؛ زردشت که بود و چه کرد؟^{۱۱}.

تاگور به ایران عشق می‌ورزید. از سفرهایش به ایران خاطرات خوشی داشت. همواره به دفاع از ایران می‌پرداخت. در ایام سفر او به ایران انگلیسی‌ها با ایران رابطه خوبی نداشتند و در بعضی روزنامه‌های آن روزهای هند که البته زیر نظر انگلیسی‌ها انتشار می‌یافت، مطالب نادرست و غرض‌آلودی درباره ایران به چاپ می‌رسید. نقش تاگور در این میان بسیار حساس و سازنده و به موقع بود. او با ایراد سخنرانی‌ها و نوشتن مقاله‌هایی، نوشته‌ها و مطالب نادرست روزنامه‌های انگلیسی‌ها را درباره ایران از

۱. ترجمه ضیاءالدین بهروش، کلکته، ۱۹۳۵ م، نیز به‌دستکاری استاد پورداوود، دانشگاه تهران به‌شماره ۷۰۵ در سال ۱۳۴۰ ه.ش.
۲. ترجمه عبدالحسین سپنتا، چاپ دوم ۱۳۱۲ ه.ش، تهران.
۳. ترجمه ف.ک. خطیر ۱۳۲۱ ه.ش، تهران.
۴. ترجمه ناصر ایران‌دوست، ۱۳۴۲ ه.ش، مشهد.
۵. ترجمه دکتر فتح الله مجتبائی، مطبوعات نیل، ۱۳۳۴ ه.ش، تهران.
۶. ترجمه ناصر ایران‌دوست ۱۳۳۴، تهران.
۷. ترجمه محمود تفضلی.
۸. ترجمه گ.ل. تیکو ۱۳۴۰ ه.ش، تهران.
۹. ترجمه عبدالمجید آیتی، انتشارات سازمان جیبی، به‌شماره ۱۷۳ در سال ۱۳۴۴ ه.ش، تهران.
۱۰. ترجمه محمد مهریار، دانشکده ادبیات اصفهان، ۱۳۴۱ ه.ش.
۱۱. ترجمه عبدالحسین سپنتا، ایران لیگ (Iran League)، بمبئی، سال اول ۱۹۳۰ م.

ذهن مردم می‌زدود و غرض ورزی‌های آنان را آشکار می‌ساخت، اصولاً باید گفت سال‌های نخستین دههٔ اوّل قرن بیستم آشفته‌گی‌های خاصی داشت عملیات تروریستی اوج می‌گرفت و گروهی از ملّی‌گرایان بر آن بودند تا از طریق قتل‌های سیاسی به استقلال و آزادی برسند. رسالت انسانی و قدرت اندیشه و عظمت روحانی تاگور در این فضای پر از خصومت و خشونت و دشمنی تجلّی بیشتری داشت و مبارزه‌های او در این میان به‌عنوان یک مصلح بزرگ اجتماعی در پاسداری افکار و اندیشه‌های بشر خواهانه‌اش نقشی حیاتی داشت. مقالات تاگور مشحون از تلاش‌ها و فعّالیّت‌ها و اندیشه‌های مردی جهانی است که می‌خواهد در بعضی

خطابه‌ای را که تاگور تحت عنوان «تغییرات در روش آموزش و پرورش» به‌سال ۱۸۹۲ م به‌زبان بنگالی ایراد کرد تأثیر بسیار زیادی در تعلیم و تربیت هند بزرگ داشت که بی‌شک بعضی از مسائل زیر بنایی کنونی در طرح آموزش و پرورش فعلی هند برگرفته از پیشنهادهای اوست.

اندیشه‌های قرون وسطایی ملّتی تحوّل‌ی ایجاد کند. اوهام و خرافات را از ذهن آنها بزداید و سوزاندن همسر را پس از مرگ شوهر معصیتی بزرگ شمرد و با تعصّبات غیر انسانی به‌مبارزه برخیزد^۱ مبارزه‌های تاگور برای استقلال و آزادی و اعمال اندیشه‌های آزادی خواهانه و احساسات وطن‌پرستانه او هرگز به‌سستی نگراید. وقتی از انقلاب و کشتار پنجاب در شهر امریتسر (Amritsar) آگاه شد، لقب افتخار^۲ پادشاه انگلیسی را پس‌داد و در نامه‌ای به‌نایب‌السلطنه وقت چنین نوشت:

”زمانی فرارسیده است که نشان‌های افتخار با تحقیر و تخفیف مایهٔ ننگ می‌شوند. من به‌سهم خود می‌خواهم که بدون هیچ‌نوع امتیازی در کنار هم‌وطنانی باشم که بی‌اهمیت خوانده شده‌اند و نسبت به‌آنان با چنان خشونت

۱. گیتانجلی، ص ۳۱-۳۰.

۲. تاگور از سوی پادشاه انگلیس که امپراطور هند نیز بود به «سر» ملقب گردیده بود.

و پستی‌ای که شایسته انسانی نیست رفتار می‌شود و این قبیل علل و موجبات است که متأسفانه مرا بر آن می‌دارد تا از جناب شما درخواست کنم مرا از لقبی که افتخار آن از طرف اعلیٰ حضرت پادشاه توسط نایب‌السلطنه قبلی من به‌داده شده بود معاف بدارند^۱.

اینها در بیداری هم‌وطنانش سخت مؤثر بود و روحی نو همراه با افکاری تازه در آنان دمید. علاقه و عنایت تاگور به ایران از خطابه خوش‌آمدی که در نهم ژانویه ۱۹۳۳ م برای استاد پوردادود با خط سرخ نوشت^۲ آشکار است. ترجمه‌نامه او چنین است:

”آقای پوردادود! به شما که پیک ایران بزرگ به مملکت هند هستید خوش‌آمد می‌گویم به گواهی صفحات تاریخ هندوستان، ما مردم ایران و هند وسیله هنر و ادبیات و فلسفه پیوسته در ارتباط بوده و همیشه پیوند برادری داشته‌ایم در آن روزگاران طلایی با وجود بعد مسافت و سایر مسافت و سایر مشکلات موجود میان ما روابط معنوی برقرار بود. در قرون اخیر روابط ما قطع شد و گرد و غباری صفای دوستی فیما بین را مکدر کرد. ولی هنوز یادگار دوستی دیرین در دل‌های ما برقرار است و در این زمان که بیداری آسیا شروع شده بار دیگر به کشف علائق دیرین مؤفق می‌شویم و خاکسترهای فراموشی را از دوران دوستی می‌زداییم. شما با خبر بیداری آسیا به هند آمده‌اید تا بار دیگر چراغ‌های خود را روشن کنیم و کعبه تمدن هند و ایران را مجاور یکدیگر قرار دهیم و با سرودها و نواهای مشترک بار دیگر طینتی در آسیا بیندازیم و جان‌ها و دل‌ها را به جستجوی حقیقت وا داریم“^۳.

ایران تاگور را هرگز از یاد نخواهد برد. دانشگاه تهران صدمین سال تولد او را در روزهای اول و دوم دی‌ماه ۱۳۴۰ هـ.ش جشن گرفت و نیز به نمایندگان خود مأموریت داد

۱. نمایش‌نامه قربانی، ص ۱۷.

۲. خط سرخ در فرهنگ هندوان نشان نیک‌بختی و فرخندگی است.

۳. رابیندرا نات تاگور، ۹ ژنویه ۱۹۳۳ م.

تا در مراسمی که به‌همین مناسبت از یازدهم تا هجدهم نوامبر ۱۹۶۱ م در دهلی برگزار می‌گردید شرکت جویند. علاوه بر سخنرانی‌هایی که در مورد بزرگداشت تاگور ایراد گردید، کمیسیون دانشگاه تصمیم گرفت لوحه‌ای به‌یاد سفر تاگور به‌ایران در یکی از اماکن فرهنگی نصب شود و دبیرستانی نیز به‌یاد و نام او نامگذاری گردد. کمیسیون همچنین ترجمه و چاپ برخی از آثار او را به‌زبان فارسی توصیه کرد و یک شماره از مجله دانشکده ادبیات را به‌نام او انتشار داد.

دائرةالمعارف‌های فارسی ضمن شرح زندگی‌نامه و آثار تاگور از او با حرمت یاد کرده‌اند و لغت‌نامه دهخدا او را «دانشمند بزرگ» نامیده^۱ و استاد علّامه محمد قزوینی محقق ژرف‌نگر ما در وفیات معاصران نام تاگور را به‌عنوان یکی از مردان بزرگ تاریخ معاصر به‌ثبت رسانیده^۲ است.

عشق و علاقه و پیوند استوار او با فرهنگ و عرفان و ادب ایران او را دوبار به‌این سرزمین کشاند. نخستین آن ساعت پنج بعدازظهر پنجشنبه هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۱ هـ (یازدهم آوریل ۱۹۳۲ م) بود که دین شاه جی جی بابائی ایرانی رئیس انجمن زردشتیان هندو نیز عروس تاگور پراتما دیوی (Pratima Devi) او را همراهی می‌کردند. وزیر فرهنگ به‌همراه گروهی از دانشمندان ایرانی از تاگور استقبال کردند. توقف آنان در باغ نیرالدوله (انجمن ادبی) بود. تهران هفتادمین سال تولّد تاگور را جشن گرفت و او پس از اقامتی کوتاه در تهران و سفری به‌شیراز، روز یکشنبه ۲۵ اردیبهشت‌ماه آن سال با همراهان خود از راه همدان و کرمانشاه به‌طرف بین‌النهرین حرکت کرد. تاگور در این سفر تنها تقاضایش دعوت از یک استاد ایران بود تا تدریس «فرهنگ و ادب فارسی» را در دانشگاهی که او تأسیس کرده بود، به‌عهده گیرد.^۳

۱. رک: دائرةالمعارف فارسی غلام‌حسین مصاحب و لغت‌نامه دهخدا.

۲. مجله یادگار، سال چهارم، شماره سوم، آذرماه ۱۳۲۵ هـ، ص ۱۰.

۳. در پی همین تقاضا بود که پو داوود استاد دانشگاه تهران برای این مهم انتخاب و برای حدود دو سال (از دسامبر ۱۹۳۲ تا مارس ۱۹۳۴) رهسپار آن سامان گردید.

سفر دوم تاگور به ایران دو سال بعد و به سال ۱۳۱۳ ه‍.ش اتفاق افتاد که برای شرکت در جشن هزاره فردوسی و مجامع ادبی به ایران سفرها در استواری پیوندهای فرهنگی و تحکیم علائق و دوستی دیرینه میان ملّت‌های هند و ایران بسیار مؤثر افتاد. نام بلند آوازه رابیندرانات خورشید کلکته همچون خورشید جهان تاب نام او بر^۱ تارک آسمان فرهنگ و ادب هند و جهان خواهد درخشید و ایران سرزمین فرهنگ و عرفان و ادب نیز او را به خود هم متعلّق می‌داند و نام او را بر «جریده عالم شرق» ثبت خواهد کرد.

واپسین سخن را نیز با وصیت تاگور در آخرین رساله‌اش به پایان می‌برم:

«اکنون من مرتکب این گناه نمی‌شود که اعتقادم را نسبت به انسان از دست بدهم و شکست کنونی بشریت را به عنوان شکست نهایی بپذیرم. من به آینده می‌نگرم و زمانی را به نظر می‌آورم که این فاجعه عظیم پایان می‌پذیرد و تاریخ بشری ورق می‌خورد و آسمان دوباره سبک می‌گردد و از شهوات تهی می‌شود. شاید سپیده این صبح روشن فردا از افق این سو، و از «شرق» برخیزد که خورشید نیز از آنجا می‌دمد و در آن موقع انسان شکست نایافته، از نور^۲ پیروزی‌های تازه خود را با وجود تمام موانع و مشکلات طرح خواهد کرد تا میراث از دست رفته‌اش را دوباره به چنگ آورد»^۳.

۱. رابیندرانات به معنی ایزد آفتاب است.

۲. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۲، سال نهم، ص ۹۲.

۳. رک: رساله بحران تمدن.

تاگور و روزنامه‌نگاری

سید حسن عباس*

از رابیندر نات تاگور به‌عنوان نابغه یاد می‌شود. او در شعرگویی و نثرنویسی یکسان قدرت داشت. منظومه معروف وی «گیتانجلی» جایزه نوبل و شهرت جهانی را کسب کرده و به‌زبان‌های گوناگون دنیا برگردانده شده است. نوشته‌های وی در مجله‌ها و روزنامه‌های بنگالی به‌چاپ می‌رسید و خوانندگان را به‌وجد می‌آورد. در ابتدای سن شعور با ذوق فراوان کار نویسندگی را آغاز کرده و گفته می‌شود که در سن دوازده سالگی به‌روزنامه‌نگاری وابسته گردید و شعرهایش در روزنامه‌های مؤقر و مجله‌های وزین آن روزگار از جمله: در «بهارتی» و «امرت بازار پتریکا»، چاپ می‌شد. همچنین در مجله‌های «پرابهاش» و «بیچترا» مقاله‌ها و منظومه‌های تاگور انتشار می‌یافت.

او مدیر یک ماهنامه به‌نام «بالک» بود. نندنی دیوی زن برادرش، سردبیر آن بود. پس از انتشار یک سال متوقف شد و به‌مجله «بهارتی» ضمیمه گردید. در آن زمان سردبیر «بهارتی» خواهرش سورنا کُماری دیوی بود. چون تاگور خود نویسنده و شاعر بود لذا نمی‌توانست با ماهنامه خود «بالک» به‌طور شایسته و بایسته همکاری کند و از عهده مسائل آن مانند کار توسعه و گسترش مجله به‌خوبی برآید. او استعفا کرد و در استعفانامه خود به‌صراحت گفت که او یک نویسنده است و با هنر و کار مدیریت به‌خوبی آشنا نیست، و لیاقت کافی در تداوم آن مجله را در خود نمی‌بیند، لذا از خوانندگان گرامی خواست تا او را از کار و مسئولیت مدیریت معاف دارند.

* رئیس گروه فارسی دانشگاه هندویی بنارس، وارانسی، هند.

در اوقات مختلف در میان سردبیران مجله بهارتی، افرادی مانند دولی چندر نات تاگور، سورنا کُماری دیوی و خود رابیندرا نات تاگور بودند که آن را در صف یک مجله تاریخ‌ساز در زبان و ادب بنگله درآوردند و مجله

تاگور در زندگانی‌نامه خود می‌نویسد که چون من به‌کوه هیمالیا رفته بودم. آنجا هر روز تا نصف شب نغمه‌های برهمو سماج و اشعار حافظ را با ذوق و شوق فراوان می‌خواندم.

مزبور شهرت به‌سزایی کسب نمود. اما نظرات تاگور درباره یک مجله یا روزنامه خوب بسیار ارزشمند است. او می‌گفت که روزنامه‌نویسان مخصوصاً سردبیران مجله و روزنامه‌ها خود به‌عنوان ناخدای کشتی بدانند که اگر ناخدا، غافل از کیفیات دریا باشد، کشتی را نمی‌تواند، با حفاظت به‌ساحل برساند. همچنین سردبیر باید

از هر مسئله که درپیش توسعه و گسترش یک مجله یا روزنامه باشد، آگاهی تمام داشته باشد و در تدارک آن کوشا باشد. صابر باشد و از دیگران نوشته‌های خوب و مناسب وقت به‌دست بیاورد. همواره فعالیت داشته باشد و در او قوه تمیز خوب و بد باشد.

تاگور غیر از مجله‌ها که نام آن ذکر شد، سردبیر مجله «ساده‌نا» هم بود. این مجله در ماه یک‌بار منتشر می‌شد. پیش از او سریندر نات پسر برادرش، سردبیر آن بود و به‌مدت سه سال کار سردبیری را انجام داد. سپس در سال چهارم آن مجله، تاگور سردبیر شد. وی می‌گوید:

”بیشتر نوشته‌های مجله، از آن من بود و نوشته‌های دیگران را نیز ویراستاری می‌کردم.“

او در توسعه ادب و فرهنگ جامعه خود بسیار سعی کرد و نوشته‌هایش چه در شعر و چه در نثر از حیث ادبی و انتقادی در درجه عالی قرار دارند. او شاعر و نویسنده ماهر و مورد قبول مردم جامعه بود لذا خوانندگان مجله او، با علاقه فراوان نوشته‌هایش را می‌خواندند و برای آن انتظار هم می‌کشیدند. تاگور از روزنامه‌نگاری، خدمات بزرگی به‌زبان و ادبیات بنگالی انجام داد و همین‌طور از طریق ادب به‌روزنامه‌نگاری توسعه و گسترش داد. سهم او در روزنامه‌نگاری به‌زبان بنگله بسیار با ارزش و باعث قدردانی است.

خانوادهٔ تاگور به زبان فارسی هم علاقهٔ فراوان داشت. نامناسب نیست که اینجا در این مورد مقالهٔ بسیار جالب و خواندنی پروفیسور حافظ محمد طاهر علی، استاد بازنشستهٔ دانشگاه وشوا بهارتی شانتی نکیتن را یادآور بشویم. اگرچه مقالهٔ ایشان راجع به «سهم هندوان در گسترش ادبیات فارسی در بنگاله» است اما بخشی از آن زبان و ادب فارسی در خانوادهٔ تاگور اختصاص دارد. او می‌نویسد:

”خانوادهٔ رابیندرا نات تاگور به ادبیات فارسی تعلق خصوصی داشت. پرنس دوارکا نات تاگور که جد رابیندرا نات تاگور بود، روزنامه‌ای اجرا کرده بود بنام «بنگادوت». این روزنامه دارای یک صفحهٔ فارسی هم بود و در آن صفحه دستور و فرمانهای دولت انگلیسی و اعلام استخدام و غیر آن چاپ می‌شد. پدر رابیندرا نات تاگور که پیرو مذهب برهمو سماج بود و با راجا رام موهن رای بیعت کرده بود، حافظ شیرازی را خیلی دوست می‌داشت. تاگور در زندگانی‌نامهٔ خود می‌نویسد که چون من به کوه هیمالیا رفته بودم. آنجا هر روز تا نصف شب نغمه‌های برهمو سماج و اشعار حافظ را با ذوق و شوق فراوان می‌خواندم. باید یادآوری شود که در این سفر رابیندرا نات تاگور همراه پدر خود بود و امکان قوی دارد که از زبان پدرش اشعار حافظ را شنیده تا تأثر پذیرفته باشد. پدرش دیبندرا نات تاگور دیوان حافظ را کاملاً یاد گرفته بود و به این سبب او را حافظ حافظ می‌گفتند. او طی صحبت با دوستان یا در نامه‌های خود از اشعار حافظ به مناسب و موقع و محل به خوبی استفاده می‌کرد. این یک نکته‌ای بجاست که دیبندرا نات تاگور به حافظ چنان عشق می‌ورزیده که حتی به وقت عبادت هم حافظ را فراموش نکرده و در حین عبادت با او پانیشاد، اشعار حافظ هم می‌سروده. روی آن زنگ (bell) که دیبندرا نات تاگور به وقت عبادت می‌زد، این شعر حافظ نوشته شده بود:

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها

این زنگ در موزهٔ تاگور در شانتی نکیتن هنوز نگهداری می‌شود. یک بار دیبندرا نات به بنارس سفر کرد. راجع به این سفر می‌نویسد:

من یک قایق اجاره کرده و به‌سوی بنارس روانه شدم. ناگاه جزر و مد در رود گنگا آغاز شد و امواج مد و جزر قایق را این طرف و آن طرف تکان می‌داد. من به‌خدا رجوع کردم و به‌سوی آسمان نگاه کرده گفتم:

کشتی شکستگانیم ای بادِ شرطه برخیز باشد که باز بینیم آن یارِ آشنا را
باری زندگیش از این حادثه سلامت ماند. او به‌این اشاره کرده می‌نویسد:
”آن روز زندگانی من سلامت ماند اما رهن دهر نمی‌خواهد... اگر امروز نمی‌دزد، فردا خواهد دزد.“

و پس از آن به‌این شعر حافظ استشهد می‌کند:

رهن دهر نخفته‌ست مشو ایمن از او اگر امروز نبرده است که فردا ببرد
این هم گفته می‌شود که هنگام مرگ از پیروان خود خواهش کرد که اولین غزل دیوان حافظ که با این مطلع آغاز می‌شود:
الا یا ایها السَّاقی ادرکاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
پیش او بخوانند.

”پسر نامدار او را بپندرا نات تاگور نیاز به‌معرفی ندارد. او اولین کسی در آسیا بود که به‌گرفتن جایزه نوبل نایل شد. او نه فقط یکی از شامخ‌ترین شاعران جهانی بوده، بلکه از حیث داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس و مصوّر و موسیقی و ماهر آموزش و فرهنگ هم شهرت جهانی دارد. گرچه تاگور، با حافظ و رومی به‌وساطت پدر خود آشنایی داشت و خیلی تأثیرپذیرفته بود. بدین سبب فارسی را بسیار دوست می‌داشت. اگر کلام تاگور را با دقت بررسی می‌کنیم این نکته روشن می‌شود که محتوای کلام تاگور به‌کلام حافظ و رومی مشابهت و مماثلت بسیار دارد. آقای روان فرهادی مقاله‌ای نوشته‌اند راجع به‌تاگور و مولانا جلال‌الدین رومی و در این مقاله نظرات عرفانی این هردو شاعر بزرگ را نشان داده‌اند. ضمناً ذکر می‌شود که روان فرهادی گیتانجلی را هم به‌زبان فارسی ترجمه کرده‌اند. به‌دلیل فارسی دوستی تاگور او به‌سعی بسیار رشته زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه وشوا بهارتی شانتی نکیتن تأسیس نمود. دولت ایران آقای پورداد را برای یک مدت کوتاه در این رشته [به‌عنوان استاد اعزامی]

فرستاده بود. ضیاءالدین امریتسری که آن وقت به‌این رشته وابسته بودند، این فرصت را غنیمت شمردند و با همکاری آقای پورداود صد نظمِ تاگور را به‌زبان فارسی ترجمه کردند که به‌نام «صد بند تاگور» از دانشگاه وِشوا بهارتی چاپ شده است.^۱

۱. مجله بیاض، دهلی، سال ۲۹، شماره ۱، ۲۰۰۹ م، ص ۱۶-۱۴.

مولوی و تاگور

پروین دخت مشهور*

فروغ تابناک اندیشه مولوی ابرمرد عرفان اسلامی نه تنها روزگار و سرزمین خویش را روشنایی بخشیده، بلکه ابعاد زمان و مکان را درنوردیده و از پس حصار قرون، در کلام اخلاف او نیز تجلی کرده است.

یکی از وارثان روحانی و برحق مولوی، «رابیندرانات تاگور»، شاعر، متفکر و پیامبر صلح معاصر است که با وجود فاصله زمانی هفتصدساله و تفاوت دین و سرزمین، همان نوای مهجوری و مشتاقی را سرمی‌دهد که سینه‌های شرحه‌شرحه از فراق نی مولانا، دریافته‌اند. این معارفه روحانی ثابت می‌کند که:

جان گرگان و سگان هریک جداست متحد، جان‌های شیران خداست^۱
در شرح حال تاگور می‌خوانیم که او و پدرش با تصوّف و عرفان اسلامی، انس و الفت داشته‌اند.

با مطالعه آثار و سروده‌های تاگور این انس و الفت ملموس‌تر و قطعی‌تر می‌شود. برجستگی مضامینی چون «عشق»، «خاموشی»، «موسیقی»، «نوای نی»، «مرگ جسم»، «جبر و اختیار» و «بی‌تعلقی» در آثار هردو و با نگرش بسیار همانند، بر تأثیر بی‌تردید تفکر مولوی بر «تاگور» صحّه می‌گذارد.

بحث و تأملی درخور و ارائه شواهدی چند برای هریک از مضامین فوق، بی‌گمان خواننده را با نگارنده، هم‌نظر و موافق خواهد نمود.

* استاد و پژوهشگر ایرانی.

۱. مولوی، مثنوی، تصحیح دکتر استعلامی، دفتر چهارم، ص ۲۸.

عشق از دیدگاه مولانا و تاگور

یکی از پرکاربردترین خطوط اشتراک بین این دو بزرگمرد، توجه به «عشق» می باشد و این که هر دو تن عشق را «مغز کاینات» می دانند:

مولوی و تاگور هردو، بی زبانی و خاموشی را بهترین شیوه ارتباط با معشوق می دانند و شگفت این که هردوی آنها، خالق این همه سخن هستند...

”سراسر شش دفتر مثنوی، کمندی است برای گرفتن و سپردن تو به دست عشق...“^۱.
مولوی عشق را، خمیرمایه هستی و دلیل حرکت عالم می داند و قدرت عشق را توفنده و جوشنده می شمرد:

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ
عشق بشکافد فلک را، صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گزاف^۲

تاگور هم، برپایی جهان، سرماییه هستی، دلیل بودن، و راز بقا را، «عشق» می شناسد. در «گیتانجلی» می گوید:

”دنیای من از شعله عشق برپاست“

او معتقد است که: همه جهان گذران است و تنها عشق جاودانه می ماند و همه چیز فرسوده و مستهلک می گردد، جز عشق که همواره تازه، نو و پابرجاست. مولوی و تاگور، معشوق ازلی و ابدی را ذات حق می دانند و عشق های مجازی را، به این اعتبار که بازتابی از عشق راستین می باشند و سرانجام، عاشق را به عشق پروردگار، رهنمون می گردند، قابل توجه و عنایت می شمردند.

مولوی می فرماید:

عاشقی گر زین سر و گر زان سراسر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است^۳
و در جای دیگر:

عاشق آن وهم اگر صادق بود آن مجاز او حقیقت کش بود^۴

۱. م. ا. به آذین، بر دریا کنار مثنوی، ص ۳۵.

۲. مولوی، مثنوی، دکتر استعلامی، دفتر پنجم، ص ۱۳۳.

۳. همان، دفتر اول، ص ۱۴.

۴. همان، دفتر اول، ص ۱۳۳.

تاگور هم در این خصوص می‌گوید:

”در دیده عاشق شوریده و مهجور و نیز در شیرینی شب وصالش، همان عشق دیرینه توست که در جامه جدیدی تجلی کرده است“^۱.

مولوی می‌گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد بوالعجب! من عاشق این هردو ضد^۲
و با شوقی آتشین، برای نشان دادن رضای خود و جلب خرسندی و رضای حق،
رنج و درد را استقبال می‌کند:

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خشنودی شاه فرد خویش^۳

تاگور هم، چون مولوی از درد و رنج عشق، لذت می‌برد و می‌گوید:

”آری، پروردگار عشق به‌ما لذت درد ارزانی فرموده و شب وصال ما، پیرایش دیگری نمی‌خواهد!“^۴.

آگاهان می‌دانند که اشتیاق به‌درد و بی‌پروایی در سختی‌ها و مشقات راه عشق،
از جلوه‌های عرفان و سیر و سلوک و اساس رهروی در عشق حق می‌باشد. هرکس که
این راه را انتخاب می‌کند، باید بداند و بپذیرد که:
راهی است راه عشق که هیچ‌ش کناره نیست

آن‌جا جز آن‌که جان بسپارند، چاره نیست^۵

تاگور هم، چون مولوی و دیگر عرفای ما، منظور از خلقت انسان را، تحمل بار
عشق الهی، می‌داند و با دیدگاهی عارفانه، در یکی از قطعه‌های گیتانجلی، نیاز معشوق
را به‌عاشق چنین می‌سراید:

اگر چه سرور این آسمان هستی

اگر جان شیدای من نبود

۱. نغمه‌های تاگور، ص ۱۲۶.

۲. مولوی، مثنوی، دکتر استعلامی، دفتر اول، ص ۸۹.

۳. همان.

۴. نغمه‌های تاگور، ص ۱۲۲.

۵. دیوان حافظ، ص ۵۲.

جولانگاه عشق تو کجا بود؟

او در همین قطعه می‌گوید:

بدون داشتن عشق من

عشقت را با چه درمی‌آمیختی؟

و اگر من نبودم

تجلیگاه تو کجا بود؟^۱

مگر نه این‌که عارفان ما نیز، هریک به‌زبانی همین باور را تکرار کرده‌اند؟

شیخ نجم‌الدین، در کتاب مرصادالعباد می‌گوید:

”بار نیاز عاشقی عاشق، معشوق تواند کشید، چنان‌که معشوق را ناگزیر از عاشق

است، عاشق را هم ناگزیر از معشوق باشد، خواست معشوق، عاشق را پیش از

خواست عاشق بود، معشوق را زیرا که عاشق پیش از وجود خویش معشوق را

میرد نبود، اما معشوق، پیش از وجود عاشق، بر او عاشق بود...“^۲

ناگذران بودن معشوق از عاشق، به‌ویژه وقتی که ذات حق باشد، نکته‌ای ظریف، حسّاس و پرمخاطره و شطح‌آمیز جلوه می‌کند. اما حقیقت این است که رابطه عاشقانه تعارف‌پذیر نبوده و تکلف برنمی‌تابد؛ زیرا بین عاشق و معشوق دویی وجود ندارد و هرچه هست پیوستن است و یکی‌شدن.

تفاوت فرهنگ و محیط نشوونمای دو شاعر موجب شده است تا در توصیف معشوق و جلوه‌های آن، تفاوت‌هایی دیده شود. عمده‌ترین این تفاوت‌ها، این است که شاعران ما و ازجمله مولوی، معشوق و معبود را در قالب زن مورد وصف و ستایش قرار دهند ولی معشوق تاگور و دیگر شاعران سرزمین هند، به‌ویژه در منطقه بنگال و در ادبیات بنگالی در قالب و هیأت مردانه، تجسّم یابد. پیداست که این امر، تفاوت‌های دیگری را نیز که لازمه ویژگی‌های زن و مرد می‌باشد، به‌دنبال می‌آورد. در قطعه زیر زن

۱. نیایش تاگور، ترجمه دکتر مقتدری، ص ۷.

۲. نجم‌الدین رازی، مرصادالعباد، به‌اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۴ ه.ش،

عاشق برای جلب توجه و رضایت معشوق که در هیأت شاهزاده، از جلو خانه‌اش گذر می‌کند، با مادرش رایزنی می‌کند:

مادر! شاهزاده ما،

امروز از جلو خانه می‌گذرد!

چگونه امروز به کارهای خانه خواهم پرداخت؟

مادر به من بگو، امروز چه باید کرد؟

سر و گیسوان خود را چگونه آرایش دهم و

چه زینتی بر خود بندم،

چه جامه و با چه رنگی دربر کنم؟

و به کدام طرز بپوشم؟

تاگور در موسیقی هند نیز، تحول ایجاد کرده است. بدین معنی که با تلفیق موسیقی قدیم و جدید و سرودن غزلیاتی به شیوه نو، موسیقی هند را دگرگونی بخشیده است.

همان‌طور که در سرگذشت رادها و کریشنا و قصه دلدادگی‌شان می‌خوانیم، معشوق یعنی کریشنا مرد است و عاشق، رادها زن می‌باشد. این عاشق و معشوق مقدس و اساطیری سابقه‌ای بسیار دیرین دارند و در مه‌بهارات راجع به آن بسیار سخن گفته شده است. معشوق واقع شدن مرد و عاشق بودن زن، در روند اجتماعی، زندگی خانوادگی و رابطه زن و شوهر میان هندوان تأثیر و تأثر بسیار ایجاد کرده است.

مهم‌ترین و بارزترین جلوه آن، احترام زیاد و توأم با عشق و اطاعت زنان هند، نسبت به شوهران‌شان می‌باشد. این امر، از دو دیدگاه و به صورت علت و معلولی، قابل بررسی می‌باشد. نخست آن‌که عشق و سرسپردگی زنان هند را در مقابل شوهران، متأثر از عشق و عبودیت رادها نسبت به کریشنا بدانیم. تحلیل دوم عکس برداشت نخستین است. یعنی، با توجه به احترام و سروری شوهران هند و پذیرش تعبّدگونه زنان و نظر به این‌که در جامعه هند، صادق‌ترین و خدایی‌ترین محبت‌ها، عشقی است که زنان نسبت به شوهران خویش دارند، نتیجه می‌گیریم که، انتخاب معشوق در قالب مرد، و عاشق در قالب زن، برای نشان دادن نهایت عشق و اخلاص از نوع رابطه زن و شوهر در جامعه هند، اقتباس شده است.

پی‌آمد دیگر تفاوت جنسی عاشق و معشوق، تفاوت و دگرگونی در مظاهر و نشانه‌ها می‌باشد. توضیح بیش‌تر این‌که، با معشوق قرارگرفتن مرد در ادبیات و عرفان

هند، ابزار و نمادهای مورد وصف و تمجید هم دگرگون می‌شود و به‌جای شرح و ستایش زیبایی‌ها و دلبری‌های زنانه، که آیات و نشانه‌های خاص خود را دارد، از خنجر، حمایل گل، گردونه، ارابه، قایق، نی‌هودج، و... که به‌مردان و به‌ویژه به‌کریشنا تعلق دارد، گفت‌وگو و توصیف می‌شود.

در ابیات زیر که از سروده‌های تاگور انتخاب شده است، مصداق این دگرگونی را ملاحظه می‌کنیم:

”در راه دهکده، از خانه‌ای به‌خانه‌ای به‌گدایی می‌رفتم که ارابه تو مانند رؤیایی باشکوه، از دور هویدا گشت. و من در حیرتم که این شاه‌شاهان کیست؟“^۱
و در جای دیگر می‌گوید:
”... زمین لرزید و دیوارها تکان خورد و چرتمان را پاره‌کرد و خوابمان را پریشان ساخت. برخی گفتند که صدای چرخ ارابه می‌آید.“^۲

خاموشی

مولوی و تاگور هردو، بی‌زبانی و خاموشی را بهترین شیوه ارتباط با معشوق می‌دانند و شگفت این‌که هردوی آن‌ها، خالق این همه سخن هستند...

واژه‌های «خاموش، خمُش، خموش و خاموش»، در دیوان شمس آن‌قدر تکرار می‌شوند که برخی از صاحب‌نظران پنداشته‌اند که این واژه، نام شعری یا تخلص مولاناست. دکتر زرین‌کوب در توجیه این امر می‌گوید:

”جای تعجب نیست که در بازگشت به‌قونیه آن را که در وجود وی سخن می‌گفت، شمس تبریز بشناسد و در مقابل گفتار او که در «نی» وجود وی می‌دمیده، خویشتن را، «خاموش»، «خموش» و «بی‌زبان» بیابد، چرا که کلام وی در پایان واقعه ظهور و غیبت شمس، چیز دیگر بود“^۳.

۱. نیایش تاگور، ترجمه دکتر مقتدری، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، چاپ دوم، ۱۳۶۳ هـ.ش، ص ۲۸۹.

در مثنوی نیز، مولوی بارها، بی‌اعتباری و نارسایی زبان را در شرح مکنونات دل و نیز بی‌اعتنایی خویش را به «گفت» و «صوت»، ابراز کرده است. او عظمت عشق را بالاتر از آن می‌داند که به تفسیر زبان گنجد:

گرچه تفسیر زبان، روشن‌گر است لیک عشق بی‌زبان، روشن‌تر است^۱

در داستان طوطی و بازرگان، قافیه‌اندیشی خود را مطلوب یار نمی‌بیند:

قافیه‌اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من^۲

و حرف را خار دیوار رزان و حجاب دانسته و سر آن دارد که عالم سخن را برهم زده و بی‌واسطه، به یار پردازد:

حرف چه بود، تا تو اندیشی از آن حرف چه بود، خار دیوار رزان

حرف و صوت و گفت را برهم زنم تا که بی‌این هر سه، با تو دم زنم^۳

نگارنده معتقد است که آنی که در وجود مولوی سخن می‌گوید و او را بی‌سخن پُرسخن کرده است، نه به‌زعم استاد زرین‌کوب، شمس است و نه به‌گمان برخی: حسام‌الدین چلپی، شمس و حسام‌الدین، تنها وسیله و واسطه‌ای برای غلیان شور و شوق این عاشق سرمدی هستند و آن که فرمان و تلقین سخن می‌کند، معشوق ازلی می‌باشد. خود، در بیت زیر، این نکته را روشن کرده و توضیح می‌دهد که آنچه می‌گوید تلقین یار بوده و در مقابل دستور او، فرمان‌شکنی، روا نمی‌دارد:

ای آن که اندر جان من، تلقین شعرم می‌کنی

گر دم زنم، خامش کنم، ترسم که فرمان بشکنم^۴

و شاهی دیگر بر اثبات الهام‌گیری غیبی او، بیت زیر می‌باشد:

تو مپندار که من شعر به‌خود می‌گویم تا که هشیارم و بیدار، یکی دم نزنم^۵

۱. مولوی، مثنوی، دکتر استعلامی، دفتر اول، ص ۱۴.

۲. همان، دفتر اول، ص ۸۷.

۳. همان.

۴. مولوی، غزلیات شمس تبریزی، با مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، ص ۳۵۱.

۵. همان، ص ۳۳۸.

تاگور نیز، در جستجوی زبان دل است. او هم چون مولوی کلامی را می‌جوید که با گوش جان قابل شنیدن باشد، نه با گوش سر:

”سرودی را که با گوش نمی‌شنوم،
در جایی که همان سرود ناشنیده جاویدان
درخروش است،
همان ساز دل را همراه می‌برم
و در آن بزم بی‌پایان، آهنگ دیرین را خواهم
نواخت...“^۱

و نیز می‌گوید:

تاگور، اشعاری محکم بر ضد حزب
نازی و اعمال ضد انسانی رهبران
این حزب می‌سراید. او، با بیان
انزجارش از هرگونه نژادپرستی و
اسارت رنگ، شاعران و نویسندگان
دیگر را هم، بیدار و هشیار می‌کند.

”خواست مولای من است که دیگر کلماتی
با صوت بلند و آهنگ جلی از من برنیاید از این پس به‌ذکر خفی می‌پردازم“.^۲

و در جای دیگر، مولوی‌وار، سخن دل را که عاری از آرایش و پیرایش است - مایه وحدت عاشق و معشوق دانسته و کلام مزین ظاهر را، برهم زنده وحدت و یگانگی می‌داند:

”نغمه (دل) من از هرگونه پیرایش و آرایش بری گشته،
و از غرور لباس آراسته و پرشائبه، عاری است
چه پیرایش و زیورآلات، یگانگی و وحدت ما را به‌هم می‌زند
و در میان من و تو، جدایی می‌افکند
و آهنگ جلاجل آن‌ها نخواهد گذارد، زمزمه‌های تو را به‌گوش جان بشنوم“.^۳

نی در کلام مولانا و تاگور

نی مولوی و «نی‌نامه‌اش» شهرت جهانگیر دارد و بر زبان خاص و عام جاری می‌شود. بسیاری از مولوی‌شناسان، منظور از نی را «مرد کامل، روح انسان، نفس ناطقه» و... دانسته‌اند. اما حقیقت این است که نی مولانا، بیش و پیش از همه این تعبیرات، خود

۱. نغمه‌های تاگور، ص ۱۰۵.

۲. نیایش تاگور، ترجمه مقتدری، ص ۱۵۱.

۳. همان، ص ۵۶.

اوست که از جدایی‌ها، شکوه دارد. او می‌داند که از عالم الهی و سیمرخ قاف ازل که جایگاه اصلی اوست دور افتاده و این دوری دردآورترین جدایی ممکن است. بعد از آن، جدایی آفریدگان خدا، به‌ویژه انسان‌ها که به‌یک حقیقت کامل و یک وجود مطلق تعلق دارند، او را نالان می‌نماید. برای مولانا، این جدایی‌ها که نزول از عالم علوی و دور شدن از جانِ جان است، شکایت‌بار است. تاگور هم، بارها از نی و نوای محزون و سوزناکش، سخن می‌گوید و حتی گاهی آن را درست به‌همان منظور و مقصودی، مدنظر دارد که مولانا داشته است؛ مولانا در اولین بیت نی‌نامه می‌گوید:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند^۱

و تاگور همین برداشت را چنین بیان می‌کند:

”دل ناامیدم مانند نی‌ای میان تهی، نفیر شکایت از درد خود را، به‌آهنگ موسیقی حکایت می‌کند...“^۲

و در سروده دیگری می‌گوید:

”از راز سربسته‌ای که در دل من نهفته بود،

تنهایی من از آن آگاه بود!

آن راز در دلم پنهان مانده بود،

و با کسی آن را بازگو نمی‌کرد

جز آن که با زبان نی آن را می‌سرودم

ستاره‌های آسمان را می‌شمردم و شب به‌پایان رسید!

هیچ‌کس در پیرامون من نبود.

و تنها با ناله‌های شکایت‌آمیز آن بود که شب را به‌سحر رسانیدم“^۳.

در خصوص این وجه اشتراک مولوی و تاگور، نکته‌ای گفتنی و قابل بحث وجود دارد و آن، این‌که درست است که مولوی و تاگور از نی گاهی بسیار همانند، سخن می‌گویند؛ اما در این‌که حدیث نی تاگور صرفاً تأثیری از نی مولانا باشد، جای تردید است.

۱. مولوی، مثنوی، دکتر استعلامی، دفتر اول، ص ۹.

۲. نیایش تاگور، ترجمه دکتر مقتدری، ص ۱۶۰.

۳. نغمه‌های جاویدان، ص ۲۲.

در آیین هند و جامعه هندوستان، نی و نی‌نوازی سابقه‌ای اساطیری دارد. کریشنا مشهورترین قهرمان اساطیری هند و تجلی مستقیم ویشنو است که در عصر حماسی هندوستان، یعنی زمانی که از محل سکونت اولیه‌شان در شمال‌غربی جلوتر نرفته بودند، زندگی می‌کرده است. این قهرمان مقدس به‌صورت چوپانی نی‌نواز، در آثار و باور هندوان، معرفی شده است. در مقدمه «بهگود گیتا» در بخش «شخصیت داستانی کریشنا» کریشنا، چنین معرفی می‌شود:

”کرشن، در این وقت جوانی زیبا و برومند شده است. دخترهای گویی عاشق او بودند، و آزادانه محبت و عشق خود را به‌آنها نشان می‌داد. و بالاخره با هفت یا هشت‌تن از آنها، ازدواج کرد. اما نخستین همسر محبوبش «رادها» است. در این دوره حیات با موهای بلند و نی‌لبک در دست، نشان شده است.”^۱

بنابراین قدمت افسانه‌ای و اعتقادی و نیز بنا به‌رواج و تداول‌سازی‌های سنتی، به‌خصوص نی در هندوستان و توجه عمومی به‌این ساز که هم زهر است و هم تریاق، به‌نظر می‌رسد که در این مورد، تاگور از مولانا یا شخص دیگری، جز وطن و هم‌وطنانش تأثیر پذیرفته باشد. حضور تاریخی و اساطیری نی، و آن هم با رنگ مذهبی در هند، قدیمی‌تر از هرجای دیگر دنیا می‌باشد و روشن و بدیهی می‌نماید که تاگور، از نی چون «ارابه، گردونه، حمایل، خنجر» و دیگر مظاهر اعتقادی هندوان در آثارش استفاده کرده باشد. با کمی جرأت و واقع‌بینی و با رواداشتن تأملی همه‌جانبه در این امر، پُر بی‌جا نخواهد بود اگر فرضیه‌ای مبنی برعکس مطلب طرح نماییم؛ یعنی با توجه به‌آشنایی مولوی با هند و هندوان، که در موارد مختلف و به‌صورت‌های گوناگون، در مثنوی، نشان داده شده است به‌این بیندیشیم که مولانا نی را با حفظ وجه روحانی آن، از هندوان برگرفته و با اندیشه‌های عرفانی اسلامی خویش، نمودی تازه بخشیده است. فرضیه دیگر وقوع این احتمال است که آشنایی شاعران و صاحب‌دلان مشرق‌زمین به‌ویژه کسانی چون مولوی و تاگور- با نی که یک ساز دیرپای سنتی با اصالتی شرقی می‌باشد، آنها را جداگانه و به‌صورت تواردی تحت‌تأثیر قرار داده باشد و آنها نوای

۱. بهگودگیتا (سرود الهی)، ترجمه منسوب به‌داراشکوه، تصحیح و مقدمه سید محمد رضا جلالی نائینی، ص ۳۰.

حزین و رازآلود آن را موافق اسرار نگفتنی خویش یافته و در اشعار و آثار خود منعکس کرده باشند.

تاگور چون مولوی، نه تنها از مرگ نمی‌ترسد، بلکه با شادمانی و مسرت، انتظارش را می‌کشد. در یک قطعه بسیار زیبا و مؤثر، شب مرگ را، شب عروسی خود که بهترین و با شکوه‌ترین شب زندگی‌اش می‌باشد، تصویر می‌کند

البته در این موارد، لازم به یادآوری است که نی مانند دیگر مضامین، در اندیشه سخته و خداجوی مولانا، چهره و جلوه دیگر می‌یابد.

موسیقی

عنایت به موسیقی، از دیگر وجوه اشتراک مولوی و تاگور است. مولوی شیفته

موسیقی بوده و نوای ساز با جانش عجین گشته است. دیوان غزلیات شمس، موسیقی صرف و بسیار آهنگین می‌باشد و خواننده را رقصان و چرخان به سیر افلاک می‌برد. مجالس رقص و سماع مولوی و یارانش شهره عام و خاص بوده است. سلطان ولد، در مثنوی ولدنامه می‌گوید:

روز و شب در سماع، رقصان شد بر زمین همچو چرخ گردان شد
یک نفس بی‌سماع و رقص نبود روز و شب لحظه‌ای نمی‌آسود^۱

پیروان و دوستداران مولوی نیز، شیفته رقص و سماع بودند و جنازه صلاح‌الدین زرکوب را با سماع تشییع نمودند. هنوز هم همه‌ساله، پیروان طریقت مولویه، این سنت را برپا می‌دارند.

تاگور هم، به موسیقی عشق می‌ورزد و خود کارشناس و استاد موسیقی است. او در اکثر اشعارش به نغمه‌های ملکوتی و روح‌پرور ساز اشاره می‌کند و معبود ازلی را، «استاد بزرگ موسیقی» و خود را سراینده تسلیم و منقاد می‌خواند که برای معشوق مطلق می‌نوازد و می‌سراید. در اکثر قریب به اتفاق اشعار «گیتانجلی»، سخن از «نغمه، ساز، نواختن، آهنگ و نوا» گفته شده است. و در تمامی این موارد، سراینده یعنی

۱. سلطان ولد، مثنوی ولدنامه، تصحیح جلال همایی، ص ۵۶.

شاعرِ یکتاپرست و نیایشگر هندی از جان و دل آماده نغمه‌سرایی و نوازندگی برای معشوق است. او همواره رخصت می‌خواهد تا به‌دربار شاه بی‌همتایش باریابد و نغمه‌های عاشقانه و توحیدیش را تقدیمش کند.

”در گوشه‌ای از رواق و تالارت خزیده و منزل گزیده و به‌خدمت آماده‌ام تا نغمه‌هایت را بسرایم!

پروردگارا، هنگامی که در دل شب، وقت پرستش و عبادت پنهانی تو در پرستش‌گاه تاریک فرامی‌رسد، فرمانم ده تا برای نغمه‌سرایی در پیشگاهت بپاخیزم.

در هوای بامدادان که چنگ به‌نوا درمی‌آید، مرا نیز بار ده تا در حضورت باشم و مفتخر و سرافراز گردم.^۱

در قطعه دیگر، تاگور معرفت خویش را از عالم هستی و پی‌بردن به‌راز و رمزهای نامکشوف را نتیجه نغمه‌ها و نواهایش می‌داند. او تمام عمرش را با موسیقی دمساز بوده و با شور و حال درون و نوای سازش، یار را جسته است:

”پیوسته، در سرتاسر حیات خود، در جستجوی تو، در نغمه و سرایش بوده‌ام. نغمه‌هایم مرا از دری به‌در دیگر راهنمایی کرده‌اند.

و به‌مدد همان نغمه‌ها بوده است که اطراف خویش را کاوش و جهان هستی را یافته و احساس کرده‌ام.

هر درسی که آموخته‌ام، همواره الهام‌بخش ترانه‌ها و نواهایم بوده‌اند،

و هر راه پنهان و پوشیده‌ای را که آموخته‌ام، از سروده‌هایم بوده است.

و هم آن‌ها بوده‌اند که منظر بسیاری از ستارگان را در افق قلبم نمودار ساخته‌اند.^۲

تاگور در موسیقی هند نیز، تحول ایجاد کرده است. بدین معنی که با تلفیق موسیقی قدیم و جدید و سرودن غزلیاتی به‌شیوه نو، موسیقی هند را دگرگونی بخشیده است. سرود ملی هند، با نام آهنگ «جانا، گانا، مانا»، از سروده‌های او می‌باشد. سروده‌های

۱. نیایش تاگور، ترجمه دکتر مقتدری، ص ۱۹.

۲. همان.

تاگور در هند، محبوبیت عام یافته؛ همان‌طور که بسیاری از سرودها و تصنیف‌های میهن ما که بر دل‌ها می‌نشیند، از اشعار مولانا است. نوای موسیقی، در گوش جان مولانا، ندای عشق الهی و قصه سوز و ساز عاشق را، تکرار می‌کند:

نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند^۱
 «تاگور» هم در قطعه «آفرینش جهان» می‌گوید:
 «نغمه‌هایم، بازی‌هایی است که از زخم دل برمی‌خیزد،
 این بازی‌ها و زخم‌ها را پایانی نیست...»^۲

در قطعه «دولت گم‌گشته»، تاگور به نغمه‌های موسیقی عالم خلقت اشاره می‌کند و به این ترتیب، همانندی عارفانه دیگری را بین خویش، مولانا و سایر عرفای اسلامی، اثبات می‌نماید.

عارفان اسلامی بر این اعتقادند که «روح» در عالم ذر، با الحان موسیقی و نغمه‌های داوودی «بحرالست»، مانوس بوده است. بنابراین این کشش انسان به موسیقی و وجد و شوری که در اثر شنیدن نوای ساز و یا صوت خوش، به او دست می‌دهد، به همان انس و الفت دیرینه مربوط می‌شود. توجه به نغمه‌های روحانی عالم امر، در سخن تاگور، چنین جلوه کرده است:

«روزی که پروردگار، آفرینش را به پایان رسانید،
 چه نقش و نگارها و چه زیبایی‌ها که در عالم خلقت وجود داشته است
 چه نغمه‌های جان‌بخش و دل‌ربا که به گوش هوش می‌رسیده،
 و چه آهنگهای روح‌نواز که در فضای بی‌کران بلند بوده است...»^۳
 نغمه‌ها و نوای روحانی ازلی، در همه مخلوقات خدا تأثیر نموده و آنها را نغمه‌سرا و نواخوان حق کرده و به رقص و سماع، وا داشته است.

۱. مولوی، تصحیح دکتر استعلامی، دفتر اول، ص ۹.

۲. نغمه‌های تاگور، ص ۴۹.

۳. همان.

«تاگور» چون مولانا، همه ذرات عالم را از عشق معبود، در رقص می‌بیند و

می‌گوید:

”در جایی که آب روان، دور زده و در گردش
است،

در همان‌جا، شعاع خورشید در رقص
است...!

برگ سبز و خرّم درختان چون زنگوله
گوسفندان در ترنّم است،
این ترنّم برای توست،

این ترنّم چنان سرودی است که مردم را از خانه‌ها بیرون می‌کشد...^۱

مولوی هم برآن است که عشق و نیروی شگرف آن، زاینده رقص و سماع می‌باشد:

”جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمده و چالاک شد“^۲

”... و سپس این ساز خاموش را در پای همان ذات لایزل می‌اندازم...“

مولوی، هم، پیشتر از او، گفته است:

من هم رباب عشقم و عشقم ربابی است آن زخمه‌های رحمت رحمانم آزرست^۳

و وقتی دیگر فرموده است:

چو در بزم آیم به وقت نشاط بود ساقی و مطرب و ساغر او^۴

مولانا، مطرب را قصّه‌گوی دل عاشقان می‌داند و از او می‌خواهد که با هنر بی‌بدیل

موسیقی، اسرار عشق و نکته‌های باریک‌تر از مو بازگوید:

مطربا! اسرار ما را بازگو قصّه‌های جان‌فزا را بازگو

ما دهان بر بسته‌ایم امروز از او بازگو؛ آن ماجرا را بازگو^۵

۱. نغمه‌های تاگور، ص ۴۹.

۲. مولوی، مثنوی، تصحیح دکتر استعلامی، دفتر اول، ص ۱۰.

۳. دیوان غزلیات شمس، ص ۲۰۴.

۴. همان اثر، ص ۲۰۴.

۵. همان اثر، ص ۶۲۷.

و نیز برای مطربان که پیک عشقاند و دست و پایشان موقوف عشق است، دعا می‌کند:

خدایا مطربان را انگبین ده! برای ضرب دستی راستین ده!
 چو دست و پای وقف عشق کردند تو هم‌شان دست و پای آهنین ده!^۱
 ماحصل کلام این‌که، مولوی و تاگور، موسیقی الهی و رقص سماع را، نتیجه
 بی‌قراری جان عاشقان می‌دانند. مولوی در این خصوص می‌فرماید:
 سماع از بهر جان بی‌قرار است سبک برجه، چه جای انتظار است^۲
 و هر دو برآنند که نوای ساز، نوای عشق حق است و شرح درد فراق و بیان شوق
 وصال و رخت‌افکندن به‌عالم علوی که موطن جاودانه روح و قرارگاه خاصان
 می‌باشد...

دو نکته گفتنی دیگر در مورد موسیقی هند، به‌نظر می‌رسد که بهتر است به‌عنوان
 سخن آخر در این بخش بیان شود.

اول این که موسیقی هند، ذاتاً، نوعی بسیار خاص و اثری می‌باشد که به‌شدت،
 انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نوای سازهای هند - به‌ویژه سازهای سنتی - به‌گونه‌ای
 است که تا اعماق وجود، رسوخ کرده و تارهای روح را می‌لرزاند و جسم و جان
 شنونده را می‌گدازد. سوزشی که در موسیقی هند وجود دارد، بی‌همتا و بی‌سابقه
 می‌باشد و به‌حقیقت، گویی «از جدایی‌ها شکایت می‌کند...» نکته دیگر، میزان نمود و
 حضور موسیقی در زندگی مردم هند است. در مقام مقایسه، به‌جرات می‌توان ادعا کرد
 که در هیچ سرزمینی، زندگی - و حتی مرگ مردم - چنین با موسیقی نیامیخته است.
 کسانی که به‌هند سفر کرده‌اند و با مردم آرام و مهربان این دیار نشست و برخاست
 داشته‌اند و یا توفیق مطالعه در آداب و رسوم و سنت‌های آنان را یافته‌اند، این سخن را
 تأیید خواهند کرد. در هند، همه‌جا و همیشه، موسیقی، حضور دارد: در تولد، ازدواج،
 عبادت و تمام ابعاد دیگر زندگی... هر برنامه‌ای با موسیقی همراه است و موسیقی

۱. دیوان غزلیات شمس، ص ۲۰۴.

۲. همان اثر، ص ۱۸۲.

با جان مردم این سامان عجین گشته است. در عبادتگاه‌های هندوستان، چه معبد سیک‌ها و چه معبد هندوها، نیایش، با موسیقی توأم بوده و سرایندگان نیایش‌گر برای معبود ازلی که به‌قول دیگر «استاد موسیقی» و سراینده توانا و ناپیداست، می‌نوازند و می‌سرایند.

مراسم مرگ هندوان نیز - برخلاف بیشتر مردم دنیا - با موسیقی و نوای سوزناک و ملکوتی آن، رنگی الهی و آسمانی به‌خود می‌گیرد. گویی با نوای شورانگیز ساز، عروج جان «مرغ باغ ملکوت» را به‌کرّ و بیان عالم لاهوت، بشارت می‌دهند...

انسان‌دوستی و تسامح

نکته مهمّ و قابل تأمل دیگر، تلاقی اندیشهٔ تاگور و مولانا، در عشق ورزیدن و حرمت به‌انسان‌ها و بندگان خداست؛ زیرا آنها جلوه پروردگارند و شایسته عشق و عنایت... گذشتن از حجاب‌های فرقه‌ای، نژادی، ملیتی و طبقاتی که ماحصل رسیدن به یک بینش وسیع جهانی و نگرشی والا و خداگونه می‌باشد، از جلوه ممتاز و مشترک مولانا و تاگور است که بر همین اصل، یعنی اصل مهرورزی به‌خلق خدا، استوار گردیده است.

مولوی، فقیه، مفتی و مجتهد حنفی، به‌درجه‌ای از کمال و تحوّل می‌رسد که به‌قول استاد همایی:

”هر دو شخصیت طریقتی و شریعتی او مبدّل به‌حقیقت صرف می‌شود“^۱.

و او را:

”نمی‌توان نماینده دانشی ویژه و محدود به‌شمار آورد“^۲.

وسعت بصیرت و ژرف‌نگری او، او را از مذهب فراتر برده و موجب می‌شود که به‌فقه جمودی و فرعیات و حشویات تفرقه‌افکن، اعتنایی ننماید و به‌پیروان همهٔ مذاهب، به‌دیده محبّت و احترام بنگرد و بدون تعصّب خشک و بدور از تزید،

۱. همایی، جلال‌الدین، مولوی‌نامه، چاپ هفتم، ۱۳۶۹ ه‍.ش، ج ۱، ص ۲۱.

۲. وزین بور، نادر، آفتاب معنوی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ ه‍.ش، ص ۱۷ پیشگفتار.

با مکرمت و بزرگواری، از همه فرقه‌ها، اندیشه‌های متعالی و مفید را برگزیند، نتیجه این تسامح مثبت و الهی ارج نهادن به شرافت انسانی و نثار مهر و آشتی بر همه مردم جهان است. مردمی که بی‌گمان - به تعبیر ناصر خسرو - «نهال خدایند» و زنهار که نباید شکسته و برکنده شوند.

پاداش چنین بینشی، سوگ بشریت است بر فقدان او... و این که هنوز، ندای او از ورای باورهای زمان، طنین‌افکن است و نامش زنده و با ذکر خیر توأم می‌باشد و اندیشه‌اش راهگشا و راهنمای همه آزادگان و وارستگان جهان می‌باشد.

تاگور هم یکی از همین آزادگان و یکی از فرزندان خلف مولوی است، که گرچه خود هندو مذهب است، مسلمانان را صمیمانه دوست می‌دارد و به همه انسان‌ها، عشق می‌ورزد. برای تاگور، نیز، شناخت ذات حق و درک حضور او، در همه حال و در همه جا، شهود او در دلها، اصل است و مسجد و کلیسا و کنشت و معبد، تنها بهانه و وسیله‌اند...

تاگور، این ندادهنده مهر و آشتی، روزی، در پاسخ سؤال کسی که از او راجع به عقاید دینی‌اش پرسیده بود، نوشت:

«... من مربوط به هیچ دینی نیستم. به مذهب خاصی تعلق ندارم، به یک چیز ایمان دارم و آن این که خداوند در آن دم که مرا آفرید، خود را از آن من ساخت. خداوند پیوسته دست‌اندر کار است، چنان‌که هستی مرا در تجارب زندگی می‌گسترده و با نیروها و زیبایی‌های گوناگون این جهان در هم می‌پیچد، همه هستی من از ضمانت جاویدان برخوردار شده است...»^۱

بدیهی است که منظور از این سخنان، هرگز نمی‌تواند بی‌دینی و بی‌اعتقادی باشد، بلکه برعکس، این سخنان، نشانه نهایت دین و اعتقاد و عصاره توحید است. نمایانگر حضور و ثبوت خدایی باقی و رحمان و رحیم می‌باشد که به بندگانش مهر دارد.

این سخنان یادآور تفکر مولانا است که روزی گفته است:

«من با هفتاد و سه فرقه یکی‌ام»

۱. تاگور، گیتانجلی، ترجمه دکتر روان فرهادی، ص ۲۶، مقدمه.

پیداست که این سخن هم، نه تنها نشانه سستی اعتقاد نیست، بلکه گواه موحد بودن حقیقی و رسیدن به مقامی است که در حوصله همگان نگنجد. مولوی بی‌رنگ است و بی‌رنگی را اصل می‌داند و می‌گوید اگر بندگان خدا همدلی ندارند، نتیجه اسارت رنگ است:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسیقی با موسیقی در جنگ شد^۱
 مولانا می‌داند و می‌گوید که ذات حق، حقیقت محض است و ندای حق برای همه خداجویان، سر داده می‌شود و همه شیفتگان حق، از هر قوم و نژاد و فرقه، می‌توانند آن را به‌گوش جان بشنوند و به‌چشم سر ببینند و از این فراتر، این ندای آسمانی، بر چوب و سنگ هم تأثیر می‌گذارد:

آن ندایی کاصل هر بانگ و نداست خود ندا آن است و این باقی صداست
 تُرک و کُرد و پارسی‌گوی و عرب فهم کرده آن ندا، بی‌گوش و لب
 خود، چه جای ترک و تاجیک است و زنگ فهم کردند آن ندا را چوب و سنگ^۲
 از این سو، تاگور را می‌بینیم که چون خلیفه‌ای برحق، پرچم انسان‌دوستی، یگانگی و بی‌رنگی را به‌اهتزاز درمی‌آورد. در روزگاری که جنون نژادپرستی هیتلر، دنیا را به‌خاک و خون می‌کشد و بسیاری از مردم تحصیل‌کرده دنیا، این کشتار و ویران‌گری را با عنوان‌های فریبنده توجیه و تفسیر می‌کنند و هیتلر و حزبش را به‌دلیل قدرتش، می‌ستایند. تاگور، اشعاری محکم بر ضد حزب نازی و اعمال ضد انسانی رهبران این حزب می‌سراید. او، با بیان انزجارش از هرگونه نژادپرستی و اسارت رنگ، شاعران و نویسندگان دیگر را هم، بیدار و هشیار می‌کند. با بررسی وقایع و آثار اهل قلم آن روزگار، می‌بینیم که اقدام تاگور، موجی از پیروی و همراهی قلم به‌دستان دیگر جهان را در پی می‌آورد و اندک‌اندک بر جمع روشنفکران و مصلحان واقع‌بین که کشتار فجیع و دیوانگی‌های هیتلر را تقبیح می‌کنند، افزوده می‌شود. پیداست که تاگور در این جریان، از فضل تقدیمی احترام برانگیز برخوردار است. به‌حقیقت، تاگور مایه سربلندی دنیای

۱. مثنوی، همان، ص ۱۲۰.

۲. همان، ص ۱۰۴.

انسانیت است. اشعار مؤثر او در حمایت از سیاهان آفریقا، برهان قاطعی بر آزادگی و بشردوستی اوست.

در سروده زیر، که به وسیله «اوروبیندو بوس» (Aurobindo Bose) یکی از شاگردان شایسته تاگور، از بنگالی به انگلیسی ترجمه شده و بنده آن را از انگلیسی به فارسی برگردانده‌ام، عشق او به انسانیت و حرمت او را به برابری حقوق انسان‌ها می‌درخشد.

”در سواحل بهارات

آن‌جا که مردمان از هر نژادی گرد آمده‌اند،

آه که روح من بیدار شو!

در این‌جا با بازوان از هم گشوده، ایستاده،

به‌خدای انسانیت درود می‌فرستم،

و با سرودی شکوهمند، او را ستایش می‌کنم،

با ندای آن ناشناس،

مردم چون جویبارانی سرشار،

به‌دریای «بهارات» می‌پیوندند

آریایی‌ها، غیرآریایی‌ها

دراویدها و پتانها و مغول‌ها

همه، یک‌تن می‌شوند.

امروزه، غرب دروازه‌هایش را گشوده،

و از آن‌جا هدایایی می‌رسد.

دادن و ستدن،

در سواحل بهارات

جایی که مردم از هر نژادی گرد آمده‌اند،

به‌همه، خوش آمد گفته می‌شود...“

«تاگور» چون «مولوی» از تعصبات نژادی، نسبی، مذهبی، و قیود سنت‌های پوسیده،

بیزار است. او همواره صلاهی رهایی از این زنجیرهای اسارت و حجاب‌های کاذب را

سرمی‌دهد؛ و به‌همین منظور، در بولپور هندوستان دانشگاه معروفش را تأسیس می‌کند

و آن را مرکز افکار صلح‌جویانه و دوستی بین‌الملل و عام، قرار می‌دهد. تا دانشجویان،

از هر نژاد و مذهب و ملیت، آسوده‌خاطر و در نهایت یکرنگی، امنیت و تفاهم، در کنار هم تحصیل نمایند. نام «شاتتی نیکیتان» نامی بامسما، پرمعنی و یادگاری خجسته از بنیان‌گذار صفایشه‌اش، تاگور، می‌باشد.

جبر و اختیار

شواهدی در آثار تاگور وجود داد که نشان می‌دهد تفاهم‌های دیگری، نیز بین مولوی و تاگور وجود دارد که برخی بسیار قابل عنایت می‌باشند. یکی از این توافقات، مسئله جبر و اختیار است. تفسیر انقلابی و مقبول مولوی، از «جف‌القلم بما هو کائن» که نفی‌کننده جبر مطلق است، از جمله مواردی می‌باشد که تاگور با آن موافقت دارد.

مولوی، بر آن است که منظور از «جف‌القلم...» تصریح این نکته می‌باشد که نتیجه خوبی، خوبی و نتیجه بدی، بدی است و نباید پنداشته شود که خوبی‌ها و بدی‌ها، هم‌ارزش تلقی شده و نتیجه کار، جبراً و قهراً یکسان خواهد بود:

کژروی، جف‌القلم، کژ آیدت راستی آری، سعادت زایدت
ظلم آری، مُدبری جف‌القلم عدل آری، بر خوری جف‌القلم^۱

مولوی، دست بر نکته‌ای حساس می‌گذارد و می‌پرسد: آیا این شایسته عظمت و رأفت باری تعالی است که با حکم سابق معذور شده و بگوید: با صدور حکم اولیه، چاره کار، از دستش به‌در رفته و با این عذر که دیگر نمی‌تواند روی حکم پیشین حکمی صادر کند، بنده‌اش را از درگاه براند؟

تو روا داری، روا باشد که حق هم‌چو معزول آید از حکم سبق؟
که ز دست من برون رفتست کار پیش من چندین میا، چندین مزار^۲
و سپس، از قول حضرت حق، می‌گوید:

بلکه معنی آن بود جف‌القلم نیست یکسان پیش من، عدل و ستم^۳

۱. مولوی، مثنوی، تصحیح دکتر استعلامی، دفتر پنجم، ص ۹۰۵.

۲. مثنوی، دفتر پنجم، ص ۹۰۶.

۳. همان.

این برداشت و تفسیر، بدیع، پویا و امیدبخش بوده، یأس و نومیدی، تنبلی و فرار از مسئولیت را رد می‌کند و می‌تواند شالوده تحول انسان، در جهتی سازنده باشد، و همچون نردبانی برای صعود به قله معرفت حق محسوب می‌شود. مولوی در موارد متعددی، این نگرش خود را ابراز نموده و در این خصوص، الهام‌بخش خلف خویش، تاگور، نیز بوده است. تاگور هم، در اختیار را بر بندگان خدا نمی‌بندد و محکوم‌کردن بندگان را به سرنوشتی جبری، درخور شفقت و رحمت بی‌کران الهی نمی‌داند. این تفکر مثبت، در همه سخنرانی‌ها، مقاله‌ها و اشعار تاگور جلوه‌گر می‌باشد. در قطعه «خواب غفلت»، نیروی شگرف دانش و فضیلت و امکان آزادی عمل را، مورد تأکید می‌دهد. او معتقد است که سیلاب علم و فضیلت، می‌تواند و باید منهدم‌کننده عادات پوسیده و قیود و خرافات دست و پاگیر باشد و این خود، نشانه ایمان او به اختیار و نظرش به چشم‌انداز روشن و پرامید آزادی است. به نغمه‌های امیدبخش او، گوش می‌دهیم:

”در آن جا که دل از بیم و هراس، آزاد است.

و به آسمان بلند سرکشیده،

در آن جا که سیل دانش و فضیلت را سدی در برابر نیست،

در آن جا که باورها و دیوارها، این جهان را محصور نمی‌کند،

در آن جا که سخن از سرچشمه سرشار دل برمی‌آید،

و آزادی، چون رود عظیمی، در هر سرزمینی روان است

و می‌تواند به اشکال گوناگون، توسن مقصود را به سرمنزل رساند،

در آن جا عادات و آداب پوسیده، در سیلاب علم و فضیلت، راه خود را گم می‌کنند...”^۱

تاگور، با این باور که نیروی اراده و دانش، سرنوشت‌ساز است، دعا می‌کند که هموطنانش، نیز این باور را دریابند و از خواب غفلت، بیدار شوند.

مرگ از دیدگاه مولوی و تاگور

مولوی، مرگ تن را، رسیدن به زندگی حقیقی و روحانی می‌داند. و براساس همین نگرش، از یاران می‌خواهد تا تابوتش را با جشن و سرور و ساز و نوا، بدرقه نمایند. ابیات زیر، حسب حال مولوی است:

۱. نغمه‌های تاگور، ص ۱۱۳.

بهروز مرگ چو تابوت من روان باشد گمان مبر که مرا درد این جهان
 جنازه‌ام چو بینی، مگو فراق، فراق! مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
 دنیا، برای مولوی غربت‌کده‌ای پوشالی، گذران و ناخوشایند است که او در آن،
 احساس بیگانگی و ناهمگونی می‌کند. شکایت نی از نیستان بریده و طوطی از
 هندوستان جدا شده، شکایت و حکایت خود مولانا است که بی‌تاب و بی‌قرار، مشتاق و
 مهجور، حدیث دوری از اصل و بازجویی وصل را تفریر و تکرار می‌کند. او، صمیمانه
 بر این باور است که:

هر که او از همزبانی شد جدا بی‌زبان شد، گرچه دارد صد نوا^۱
 بنابراین، شوق پرواز و رؤیای پیوستن و این که به‌هوای سر کویش، پروبال بزند،
 تمام وجودش را سرشار نموده است.
 او، بهتر از هر کسی می‌داند که به‌این خاکدان فرودین، تعلق ندارد و بنابر همین
 باور، با اطمینان می‌گوید:

ما شاهباز قدسیم، از لامکان رسیده بهر شکار غیبی، در قالب آرمیده^۲

*

جان که از عالم علوی است، یقین می‌دانم رخت خود، باز برآیم که همان‌جا فکنم^۳
 و آن‌گاه مستانه، کوس حرکت می‌زند:
 سوی آن سلطان خوبان، الرّحیل سوی آن خورشید تابان الرّحیل
 کاروانی بس گران، آهنگ کرد هین، سبک‌تر، ای گرانان، الرّحیل
 سوی اصل خویش، یعنی بحر جان جمع یاران، همچو باران، الرّحیل^۴
 استقبال از مرگ جسم، در میان عاشقان حق، پیشینه‌دار است و از مولوی شروع
 شده و یا با لبخندی که آیت خرسندی خاطرشان بوده، جسم خاکی را تسلیم مرگ کرده
 و روحشان را به‌عالم برین، عروج داده‌اند.

۱. مولوی، مثنوی، تصحیح دکتر استعلامی، دفتر اول، ص ۱۰.

۲. دیوان شمس، ص ۶۷۵.

۳. همان، ص ۳۳۸.

۴. همان، ص ۳۶۷.

شهیدانی چون حسین بن منصور حلاج که سردار، از ملازمتش، سرافرازی جاوید یافته است شهاب‌الدین سهروردی، عین‌القضات همدانی و... را می‌بینیم که سر از پا نشناخته و مشتاق به‌پیشباز مرگی پیش‌رس و مطلوب رفته‌اند.

تلقی شیرین و عاشقانه مولوی از مرگ اگرچه از نوع مرگ سرخ حلاجی نیست ویژگی و برجستگی خاص خود را دارد که نمود آن را با همانندی‌های محسوس و ملموس در دیدگاه‌های تاگور می‌یابیم. مرگ جسم را فرجام نیک‌دانستن، سبک‌باری را که لازمه سبک‌سیری و تیزپروازی روح است برگزیدن، آرزو و انتظار وصال را داشتن و مرگ جسم و پیوستن روح را با نوای ساز و موسیقی جشن گرفتن، عصارهٔ بینش و نگرش مولانا نسبت به مرگ می‌باشد که در سخنان آسمانی‌اش مکرر و با جلوه‌های مختلف منعکس شده است و نیز تأثیر بازتاب همین مضامین در کلام تاگور، با وضوح و روشنی تمام نقش بسته است.

تاگور چون مولوی، نه تنها از مرگ نمی‌ترسد، بلکه با شادمانی و مسرت، انتظارش را می‌کشد. در یک قطعه بسیار زیبا و مؤثر، شب مرگ را، شب عروسی خود که بهترین و باشکوه‌ترین شب زندگی‌اش می‌باشد، تصویر می‌کند، او هم‌چون مولانا، مرگ را عین وصال دانسته و شیرینی و شورانگیزی آن را چنین بیان می‌کند:

”ای مرگ! ای فرجامین نتیجه و مرحلهٔ زندگی

ای مرگ من بیا و با من به‌راز و نیاز پرداز،

چه روزها که در امیدت به‌سر آورده

و چه روزگاران درازی که چشم به‌راحت نشسته‌ام

چه‌بسا خوشی‌ها و آلام حیات را که به‌خاطر تو تحمل کرده‌ام.

همهٔ هستی و دارایی و امیدها و سراسر عشق من، همواره در منتهای اختفا به‌سوی تو سیر می‌کرده‌اند.

برای آخرین بار، نظری به‌سویم فکن که جانم برای همیشه از آن تو خواهد بود. گل‌ها آراسته شده و گردن‌بند گل برای داماد مهیاست.

عروس، پس از جشن، خانهٔ خود را رها می‌کند

و در تنهایی و انزوای شب، به پروردگار خود می‌پیوندند^۱.

تاگور مرگ را پرنور و پربرکت می‌داند و به‌همین سبب و به‌پشتوانهٔ همین سرانجام نیک، با چشمی باز و دیدی مثبت به‌جهان و هرچه در اوست، می‌نگرد و در همهٔ پدیده‌های آفرینش، لطف و عظمت می‌بیند:

”هردم که به‌پایان لحظات حیات خود می‌اندیشم، دیوارهٔ زمان و حصار عمرم شکاف می‌پذیرد.

و من به‌برکت نور مرگ، جهان را با همهٔ گنجینه‌های پراکنده و گسترده‌اش می‌نگرم...
و در پست‌ترین مقام و کوچک‌ترین موجودات، عظمت و لطف، درک می‌کنم.^۲
شاعر وارستهٔ هند، با دلی پرامید و گرم به‌کرم و شفقت پروردگار، سفر آخرت را آغاز می‌کند و راهی که پیش‌رو دارد، زیبا و پرجاذبه می‌بیند:

”آی یاران! در این هنگام فراق، برایم توفیق و سعادت طلب کنید. روشنایی سپیده‌دم، آسمان را منور ساخته و راهی که در پیش رویم خفته، بس زیبا و فریباست...“^۳
و در ادامهٔ همین قطعه می‌گوید:

من این سفر خود را،
با دستانی تهی و قلبی پرامید و انتظار،
آغاز می‌کنم و بدان دیار رخت برمی‌بندم.^۴
و بار دیگر، در قطعه‌ای به‌نام «سرای عمر» می‌سراید:

”برای گذشتن از این دروازه، این همه بیم و هراس، از بهر چیست؟
پیروز باد آن زندگی مجهول
هرقدر که در این جهان، نیرو و امید داری،
به‌همان اندازه، از آخرت در هراسی،
پیروز باد آن زندگی پس از مرگ
در کلبه‌ای که از دیده و شنیدهٔ خویش ساخته‌ام،

۱. نیایش تاگور، ص ۴-۱۵۳.

۲. همان، ص ۱۵۶.

۳. همان.

۴. نیایش تاگور، ص ۴-۱۵۳.

روزهایم در خنده و گریه به سر آمد
آمدن و رفتن ما، فقط در این دنیا است
جاوید باد آن زندگی پس از مرگ
چون مرگ را از خود بیگانه دانستی، زندگی را بر خود حرام کردی
در این سرای که از دیوارهای چند روزه عمر محصور است، این همه مال و منال انباشته
است پس آن سرای جاویدان را چگونه تهی پنداری؟
جاوید باد آن زندگی پس از مرگ!^۱

می‌بینیم که تاگور، چون مولوی به سیر تکاملی حیات، ایمان دارد و تردیدی ندارد
که دنیای پس از مرگ، کامل‌تر و متعالی‌تر از این دنیای سست‌بنیاد خواهد بود. قرن‌ها،
پیش از او، پیشرو آگاه‌اش، سیر فرازین مراحل زندگی را چنین باز نموده است:
از جمادی مردم و نامی شدم از نما مردم، ز حیوان سر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم، کی ز مُردن کم شدم؟
حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملایک بال و پر
بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید، آن شوم^۲
مولوی و تاگور نه تنها سرای آخرت را تهی نمی‌پندارند، بلکه آن را، سرایی آبادان
و آراسته می‌دانند که عاشقان آگاه را، به خود می‌خواند تا یک زندگی پایدار، عالی و
کاملاً دگرگون با آنچه که تاکنون دیده‌اند، آغاز نمایند. شمس‌الدین افلاکی، آخرین
سروده مولوی را که در بستر مرگ گفته شده چنین ثبت کرده است:

رو سر بنه به‌بالین، تنها مرا رها کن	ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
ماییم و موج سودا، شب تا به‌روز تنها	خواهی بیا بیخشا، خواهی برو جفا کن
بر شاه خوب‌رویان، واجب وفا نباشد	ای زردروی عاشق، تو صبر کن، وفا کن
خیره‌کشی است ما را؛ دارد دلی چو خارا	بکشد، کسی نگوید، تدبیر خون‌بها کن
دردی است غیر مردن، آن را دوا نباشد	پس من چگونه گویم، این درد را دوا کن
در خواب، دوش پیری در کوی عشق، دیدم	با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

۱. نیایش تاگور، ص ۴-۱۵۳.

۲. مثنوی، دفتر سوم، ص ۱۸۰.

می‌بینیم که مولوی از اشارات غیبی و دعوتی آسمانی سخن می‌گوید که او را به‌کوی عشق فرامی‌خواند...

تاگور هم، براساس عقیده خویش دربارهٔ مرگ، سرودهٔ زیر را تنظیم کرده است و چون مولوی از یاران خواسته تا در ماتمش، آن را با چنگ و رباب بسرایند. یاران و دوستداران تاگور، وصیتش را ارجمند دانسته و خواهش‌اش را پاس داشته‌اند و اکنون نیز، همه‌ساله در مراسم سالگرد وی، این سروده را می‌نوازند و می‌خوانند:

دریای صلح و آرامش در پیش روست،

ای ناوبان! قایق را به‌آب انداز

تو همیشه همسفرم خواهی بود

رشته‌های علقهٔ ناپایدار دنیا، از هم می‌گسلد

شاید که جهان پهناور و کائنات لایتناهی مرا در آغوش گیرد

و من، بی‌بیم و بی‌هراس، مرگ و نیستی را از صمیم قلب پذیرفته،

و به‌استقبال عقبای عظیم و آخرت نامعلوم بروم^۱

بنا به‌آنچه گفتیم و شواهدی که آورده شد «مرگ» کالبد خاکی، نه برای مولوی و نه برای تاگور تأسف و تأثری دارد. بل، بر هر دوی آن‌ها مبارک و گواراست.

۱. نیایش تاگور، ص ۱۶۰.

کتیبه‌های بنگال

♦ مهرداد شکوهی

ترجمه: اعظم هدایتی*

بیشتر مورّخانی که در تاریخ سلطان‌نشین بنگال پژوهش می‌کنند بیش از اشارات پراکنده تاریخی، خود را ناگزیر به بهره‌گیری از کتیبه‌ها و سکه‌ها می‌یابند. علت آن است که اغلب نوشته‌های تاریخی سلطان‌نشین بنگال از بین رفته و آنچه باقی‌مانده و به‌ویژه آنچه را که مورّخان دهلی آنها را نگاشته‌اند، اغلب ناقص، نادرست و یک جانبه‌اند. در مواردی به دلیل اشتباهات نگارشی در نسخه‌های خطّی، حتّی شکل درست نام‌های سلاطین را فقط می‌توان از روی کتیبه‌ها و سکه‌های آنان دریافت.

از سوی دیگر، کتیبه‌های اسلامی بنگال جزو بهترین مکتوبات هند هستند. از اواسط قرن نوزدهم میلادی علاقه به کتیبه‌ها ایجاد شد و تاکنون، چند صد نمونه یافته و خوانده شده و به‌صورت مقاله‌های کوتاه در ۱۵۰ سال اخیر منتشر شده‌اند. چند کوشش نه چندان مؤثر هم انجام شد تا فهرست مشترکی از این کتیبه‌ها را گردآورند و اکنون پروفیسور عبدالکریم موفّق به‌انجام آن شده است. پیش از این، ج.هورویتز (J.Horovitz) فهرستی از کتیبه‌های منتشر شده اسلامی هند را در مجلّه EIM 1909-1910 منتشر کرد و سپس ای.اچ. دی. کتابشناسی کتیبه‌های اسلامی بنگال را در مجلّه JASB 1957 به‌چاپ رساند.

♦ پژوهشگر ایرانی

* ترجمه از متن انگلیسی.

شمس‌الدین احمد نیز کتاب کتیبه‌های بنگال (ج ۴، رجشای، ۱۹۶۰ م) را منتشر کرد که شامل متون و ترجمه آنها بود و البته هنوز تعدادی کتیبه بدان راه نیافته بود، زیرا نویسنده آن را به‌دست نیاورده بود و یا در سالهای بعد به‌دست آمده بودند.

عبدالکریم نه تنها کتیبه‌های بیشتری را به‌کار پیشینیان وارد کرده، بلکه در شرح و وصف و مسائل تاریخی آن به‌شدت کوشیده است. این کتاب، دستنامه مهمی برای مورخان و پژوهشگران شده را نیز به‌دست داده است که بنگلادش و ایالت فعلی بنگال غربی (هند) را می‌پوشاند. در این مرز، نه تنها کتیبه‌های بنگال، بلکه کتیبه‌های سلاطین دهلی، شرقی‌ها، سوری‌ها (آل سوری). مغولان هند و حتی دوره پس از مغولان تا سال ۱۳۰۰ هـ/ ۱۸۸۲ م آمده‌اند، البته پس از مغولان کتیبه‌های کمی به‌دست داده شده و بعضی از آنان نیز به سلاطین بنگال مرتبط هستند و بقیه را شامل نمی‌شود. شاید بهتر باشد بحث درباره مناطق واقعی نفوذ سلاطین بنگال را به‌مورخان بعدی واگذاریم.

عبدالکریم به‌روش‌های کتیبه‌خوانی توجه چندانی ندارد و در جاهایی که مشکوک است، به‌سبک خط و نگارش توجه نمی‌کند. او همه عبارت‌های قرآنی، مذهبی و غیرتاریخی را از متن کتیبه‌ها حذف کرده است. خطاطان مشهور، نمونه خطوط جالبی دارند و می‌توان از سبک خطشان برای تاریخگذاری کتیبه‌های بدون تاریخ بهره برد. نمونه آن سنگ بنای مسجدی است که اکنون در موزه هند در کلکته نگهداری می‌شود، اما در اصل از کالنا (Kalna) در ناحیه بردوان (Burdwan) بنگال است. این کتیبه، اول بار در EIM (۱۹۳۳-۱۹۳۴ م، ش ۱) معرفی شده و مربوط به‌زمان سلطان ناصرالدین حسین شاه است. سپس خود پروفیسور عبدالکریم در مقاله‌ای در JASB (س ۱۹۶۸، ص ۲۱۹-۲۲۸) آن را به‌سلطان باربک شاه نسبت می‌دهد (ظاهراً به‌دلیل آزمون مجدد او با روش دوده اندودی به‌آن نتیجه رسیده است).

کتیبه‌های باربک شاه و دیگر سلاطین قرن ۱۵ م/نهم هجری بنگال به‌طور معمول خوش خط و به‌خط ثلث هستند که با خط ثلث جهان عرب، ایران و ماوراءالنهر تفاوت دارد و در قرن ۱۴ م/۸ هجری به‌وسیله سلطان‌های دهلی رشد یافته‌اند. در قرن ۱۵ م/۹ هجری این خط ثلث محلی به‌طور گسترده‌ای در شرق و غرب هند گسترش یافت؛ هرچند که سبک ثلث بنگالی، آشکارا با سبک گجراتی و راجستانی تفاوت دارد. درباره

کتیبه مورد بحث باید گفت که سبک خط آن با سبک خط ثلث بنگالی قرن ۱۵ م/۹ هجری متفاوت است و به نظر می‌رسد که خطاطی کوشیده است تا خط کهن‌تری را

تقلید کند. ضیاءالدین دسائی در JASB (ج ۲۳، ۱ (۱۹۷۸)، ص ۱۷-۱۱) تاریخی را برای کتیبه حدس می‌زند و آن را متعلق به اورنگ‌زیب می‌داند و عبارت پادشاه غازی را از القاب او می‌شمارد. عبدالکریم در این گنجینه قرائتش از باریک شاه را تأکید و حدس‌های دسائی را رد می‌کند.

کتیبه‌های اسلامی بنگال
جزو بهترین مکتوبات هند
هستند.

یکی دیگر از کاستی‌های کتاب، حذف بی‌مورد تعداد بسیاری از کتیبه‌هایی است که بیشتر در A.R.I.E. گزارش شده بود و ظاهراً مورد قبول عبدالکریم نیست. از آنجا که او گه‌گاه به A.R.I.E. (شاید به‌طور غیرمستقیم) اشاره می‌کند نمی‌توان گفت که در دسترس او نبوده است، اما نام آن در کتابشناسی دیده نمی‌شود و اشاره مستقیمی هم به‌استفاده از آن وجود ندارد. نتیجه‌گیری اینکه همه خطوط گزارش شده در A.R.I.E. که در متون دیگر نیامده‌اند. در این کتاب هم نیامده‌اند. در پایین سیاهه‌ای از کتیبه‌های از قلم افتاده داده می‌شود و هدف فقط روزآمد کردن این گنجینه است. البته همه کتیبه‌های از قلم افتاده در اینجا نیامده:

جای کتیبه

بانگیا سهیتیا، موزه پریشاد، کلکته

شرح کتیبه

گزارش ساختمان باغ یا مزار (روضه) تو
یک خان (نامش پاک شده)

کتیبه کنده شده در بری درگاه،

حضرت پندوا، استان مالدا

گزارش ساخت مسجدی در زمان

سلطان غیاث‌الدین اعظم شاه

دروازه جنوبی مزار شاه اسمعیل غازی

در گره منداران

گزارش ساخت دروازه توسط شاهزاده

مبارک در زمان سلطنت سلطان حسین شاه

کتیبه بالای در چپ مسجد منگلباری،

مالدا (درباره کتیبه بالای در راست

گزارش ساخت مسجد در زمان سلطان

حسین شاه

بنگرید به: عبدالکریم (۱۳۵: ۴۳)

بر توپ جهانگشا در توپخانه،
مرشدآباد

مسجد حجله، استان میدناپور زمان
شاهجهان و تاریخ آمار و انجام کار

کتیبه کنده شده در مسجد شیعه،
روبه روی بنای نوآبی، مرشدآباد

مسجد جامع بردوان

بری مسجد در استان ساوگرام بیربھوم

بری مسجد در استان ساوگرام

مسجد شاهجهان در محلّه بگنی پارا

مسجد گلاب باغ، مرشدآباد

که از بنگلادش نگهداری شده
است ...

مسجد شاهپور، استان مالدا

دروازه اصلی مرکز اعظم النساء مرشدآباد

سنگ گور اعظم النساء، مرشدآباد

اشاره به ساخت توپ جهانگشا در زمان
اسلام خان حاکم شاهجهان در بنگال

گزارش ساخت مسجد توسط تاج خان

گزارش ساخت مسجدی به دست مراد
در زمان اورنگزیب

گزارش ساخت مسجد در زمان
اورنگزیب

گزارش ساخت مسجد به دست سید بهار
پسر پسر حسن پسر شاه سید حسین از
نوادگان شاه سید رحمان در زمان
سلطنت اورنگزیب

شامل متنی دینی و تاریخ

گزارش ساخت مسجد به دست عالم
خان در زمان فرخ سیر

اشاره به ساخت مسجد در کنار مزار
محمد زمان بیگ

گزارش ساخت مسجد به دست نورالدین
حسنی ...

گزارش ساخت مسجد به دست قاسم
با هزینه ۷۰۰۰ روپیه

گزارش مرگ نواب اعظم النساء

گزارش دوزبانه فارسی و انگلیسی از

نسب اعظم النساء، دو متن انگلیسی زمان
۵ سال پیش از تاریخ فارسی است

گزارش فارسی ساخت مسجد به دست
کسی به نام تبسم در زمان پادشاهی
محمد شاه

تاریخ مرگ نواب

گزارش ساخت مسجد به دست محبت
جنگ غازی

گزارش ساخت مسجد به دست محمد
بندهو در زمان پادشاهی محمد شاه

گزارش ساخت مسجد به دست شفیع الله
اشاره به ساخت مسجد

گزارش ساخت مسجد به دست
عبدالرحمن

گزارش ساخت مسجد به دست شاه قلی،
ماده تاریخ به وسیله محمد امیر ساخته
شده است

شامل متن دینی و تاریخ

گزارش ساخت مسجد به دست پیروی
مهتر

گزارش ساخت مسجد در ماه ذی حجه
۱۱۹۲ هـ به دست شاه نثار علی

گزارش ساخت مسجد به دست عبدالله

گزارش ساخت مسجد به دست خرم

مسجد مخروبه واقع در جنوب غربی
ایستگاه راه آهن مرشدآباد

مقبره نواب شجاع الدوله، مرشدآباد

مسجد روشن باغ، مرشدآباد

مسجد محله رتن پور، مرشدآباد

مسجد ناحیه آومرائو گنج، مرشدآباد

مسجد متیجحل کی، مرشدآباد

مسجد محله یناماتیپور، مرشدآباد

مسجد شاه قلی، راجه بازار، مرشدآباد

مسجد نزدیک زندان قدیم، مرشدآباد

مسجد پیروقای، محله بنسگله، مرشدآباد

مسجد شیعه گورستان نوابی، مرشدآباد

مسجد ناحیه قلندر باغ، مرشدآباد

مسجد جامع سکراء استان بیربھوم

- مسجد ...
پیری مسجد در سلار، استان مرشدآباد
- گزارش ساخت مسجد که در ۱۲۲۱
به دست باب الله آغاز و در ۱۲۲۳
به دست عنایت الله انجام یافت
گزارش ...
- مسجد موتی خان، ایستگاه راه آهن
سلداه، کلکته
- گزارش ساخت مسجد به دست
پیروی در تاریخ
- کتیبه کنده در مقبره بردوان
- مسجد سده سیزدهم/نوزدهم در شاهپور،
استان مالدا
- گزارش ساخت مسجد به دست امامی
بیگم
- مسجد در مهاپور استان هوگلی
- گزارش منظوم فارسی ساخت مسجد
به دست محمد و عبدالکریم که شاعر است
- مسجد در جاده گلاب باغ، مرشدآباد
- گزارش ساخت مسجد به دست پیر علی
- مسجد مسلمان پارا، کلکته
- گزارش ساخت مسجد به دست
فیض الله
- مسجد سلطان احمد، کلکته
- تاریخ ساخت
- مسجد محله سولی پارا مالدا
- گزارش ساخت مسجد به دست
- مسجد میرچک در ناحیه میرچک در
شهر مالدا
- گزارش ساخت مسجد به دست شیخ
خیرالله و نام تعدادی از شیوخ محلی
- مسجد تیپو سلطان، کلکته
- گزارش ساخت مسجد به دست محمد
پسر تیپو سلطان
- مسجد سلدانه، منشی بازار، کلکته، کنپیه
سمت چپ رواق میانی
- تاریخ مرگ منشی بوعلی بنیانگذار
مسجد، و نیز مدرسه و مسکین خانه که

به‌دست مادرش به‌پایان رسید

مسجد وفتیه در محلّه راگونتا گنج،
جنگی‌پور
گزارش ساخت مسجد که به‌دست
صادر علی آغاز و پس از مرگش
به‌دست منیرالنساء به‌پایان رسید

مسجد خانقاه نزدیک مزار مخدوم شاه
حسینی، دربارا، استان برهوم
گزارش ساخت مسجد به‌دست مهر علی
در زمانی که او نماینده (معین)
حافظالنساء بود

کهن از مسجد در منگلباری، بنگال غربی،
نگهداری شده در آرشیو ASI
گزارش منظوم فارسی ساخت مسجد
به‌دست خانمی به‌نام بهیگا

مسجد محلّه قطب‌پور، مرشدآباد
گزارش منظوم فارسی ساخت مسجد
به‌دست داراب علی خان و ولایت که
شاعر آن است

مسجد غوثی، کلکته
گزارش ساخت مسجد به‌دست شاه
غوثی پسر شیخ خدابخش اوستا کار، و
نیز متن وقف‌نامه مسجد

ورودی مزار مخدوم زکی‌الدین صاحب،
مخدوم‌نگر
گزارش ساخت مزار به‌دست اصغر

مسجد ناخدا، راه کمربندی، کلکته
گورسنگ شاه صوفی رحمت علی،
روشن باغ، مرشدآباد
تاریخ بنای مسجد
اشاره به‌تاریخ مرگ صوفی

نظر می‌آید که بیشتر کتیبه‌های حذف شده متعلّق به‌دوره مغولان هند و پس از
ایشان... کتیبه‌های پیش از ایشان، کتیبه سلطان غیاث‌الدین اعظم شاه (۱۴۴۰-۱۳۸۹ م/
۸۴۴-۷۹۲ ه) غالب است. با توجّه به‌سلطنت طولانی وی. گزارش‌های تاریخی درباره
او اندک و... اندوا، فقط یک کتیبه دیگر از آن دوران پیدا شده است (عبدالکریم ۱:
۲۰) از دیگر... بنگال خبری نداریم؛ هرچند او بناهای زیادی در مکه و مدینه به‌پا کرد.

... کره مندران در استان هوگلی، تعداد زیادی کتیبه از زمان سلطنت حسین شاه داریم. ... گزارش از شاهزاده مبارک از رجال دربار و شاید حاکم ناحیه است. اتفاقاً، این کتیبه از ... هوگلی منتشر شده در A.R.I.E. است که عبدالکریم یادداشتی بر آن ندارد.

فردوسی و تاگور دو حکیم جهانی

جلیل تجلیل*

در مراسم یاد کرد و بزرگداشت «تاگور» که اینک در سیزدهمین کنگره استادان فارسی هند همراه بزرگداشت تاگور و اقامتگاه آن شاعر و حکیم عالیقدر برگزار می‌شود، نمی‌توان یاد شاعر جهانی و بزرگ دیگر، فردی که آرمان شعری او تربیت انسان‌های بزرگ را هدف قرار داده است را از یاد برد. به‌ویژه که امسال سال جهانی بزرگداشت فردوسی است و ما در دانشگاه تهران مراسم بزرگداشت این گوینده حکیم را با حضور استادان فارسی زبان جهان برگزار کردیم.

نخستین همانندی این دو شاعر جهانی این که هردو خود را متعلق به تمام جهان می‌دانند و با پیام تربیت اخلاقی که می‌دهند این است که هردو کمال انسانی همه آدمیان را در نظر دارند.

در واقع بزرگ‌ترین قدرت تاگور در احساس او نسبت به وحدت زندگی است. در نظر وی هیچ‌گونه انشعاب آرمان‌ها یا فرهنگ‌ها نباید باعث تقسیم نیروی یگانه‌پرستی و وحدت گرامی انسان‌ها گردد^۱ و این گرایش به وحدت انسان‌ها است که دنیا او را به عنوان یک غزل‌سرای لیریک شناخته است.

هدف شاعران وحدت دوست به‌طور مختصر در سرود اوپانیشاد در سطور زیر ذکر می‌شود:

* استاد دانشگاه تهران.

۱. رک: دکتر بازارگادی، مرد جهان‌تاگور، ص ۱۱.

کسانی که روحی آرام دارند در تمامیت وجود دارند می‌شود وجود خود را هرچیز و هر جا در اتحاد با روحی که در همه حاضر جا است آشکار می‌سازند.^۱ و از ویژگی‌های علمی و تربیتی تاگور آیینی است که او با سبک خاص خود در تربیت و تعلیم جوانان اتخاذ کرده است و اینک ما با توجه به تقارن این مراسم با سال فردوسی نکاتی از اثر این نامدار بزرگ را نیز یاد می‌آوریم:

فردوسی کالای دانش را مهین گنجور زندگی می‌داند گنجوری گوهرین که هیچ دشمنی را بدو راه نیست و از دزد و اهریمن ایمن است و این مایه آرامش روح انسانی است:

به فرمود تا جامه و سیم و زر	بیاورد گنجور و جای گهر
به دانا سپردند و دانا بگفت	که من گوهری دارم اندر نهفت
که یابند از او چیز و بی دشمنت	نه چون خواسته جفت اهریمنت
به شب پاسبانان نخواهند مزد	به راهی که باشم نترسم ز دزد
که دانش به شب پاسبان من است	خرد تاج بیدار جان من است

نکته دیگر در روش تربیت انسان پرورش جسم و تن اوست و راه تندرستی را از خوراک اندک می‌شمرد:

بدو گفت هر کس که افزون خورد	چو برخوان نشیند خورش نشمرد
نباشد فراوان تنش تندرست	بزرگ آن که او تندرستی بجست

(ج ۵، ص ۶۹)

فردوسی دل‌بستگی به سرای سپنج را سودمند نمی‌داند و رضا به قضای الهی را مایه آرامش و رهایی از سوک و غم می‌داند و جهان را عبرت‌سرای برای انسان:

چنین گفت بهرام نیکو سخن	که با مردگان آشنایی مکن...
به تو داد یک روز نوبت پدر	سزد گر ترا نوبت آید به سر
چنین است رازش نیاید پدید	نیابی به خیره چه جویی کلید
در بسته را کس نداند گشاد	درین رنج عمر تو گردد بباد
دل اندر سرای سپنجی میند	سپنجی مباشد بسی سودمند

(ج ۲، ص ۹۷)

۱. رک: دکتر بازارگادی، مرد جهان‌تاگور، ص ۱۱.

بینش و عبرتی چنین آدمی را از رنجش جهان می‌رهاند و او را آرام و تسکین جان می‌بخشد:

تو رفتی و گیتی بماند دراز کسی آشکارا نداند ز راز
جهان سر به سر حکمت و عبرت است چرا بهره‌ما از او غفلت است
تو چنگ فزونی زدی در جهان گذشتند از تو بسی هم‌رهان^۱
(ج ۲، ص ۱۷۱)

نکته دیگری که از شعر فردوسی در این انجمن گرامی یاد می‌کنم یکی از جنبه‌های ادبی شعر اوست و آن گوش‌نوازی و آهنگینی حماسه شاهنامه است.

می‌دانیم که قالب شعری فردوسی بحر مقارب و مثنوی است. مقارب مثنی محذوف یا مقصور، لکن موسیقی درونی و نوازش درون آهنگی آن چیزی است که در این مجلس گرامی یاد می‌کنم و آن اینکه به تناسب پیام و محتوا رسیم زیرا ایقاع در شعر فردوسی فرق می‌کند:

چرا که موسیقی حماسه‌ها گاه ملال‌انگیز است و گاه خشم‌آلود و بدین اساس موسیقی شعری او یا متناوب و کشیده است یا مقطع و بریده، به عنوان نمونه در رستم و سهراب آنجا که کاووس بر رستم خشم می‌گیرد، کلمات با آهنگی کوتاه و به صورتی تند القا می‌شود بدین ابیات بنگرید:

یکی بانگ بر زد به گویا ز نخست پس آنگاه شرم از دو دیده بشست
که رستم که باشد که فرمان من کند پست و پیچید ز پیمان من
اگر تیغ بودی کنونی پیش من سرش کندی چون ترنجی ز تن
بگیرش بسر زنده بردار کن و زو نیز بگشای با من سخن

اما آنجا که رستم با وقار و کشیده در توصیف سرنوشت ملال‌انگیز و اندوهگین سرد و مرگبار و شکایت‌آمیز مرگ رستم را می‌سراید آهنگ درون چکامه‌ای او کشیده و سنگین و متناوب و غمگین است:

سیه داغ دل، شاه با های و هوی سوی باغ ایرج نهادند روی
فریدون سر شاه‌پور جوان بیامد به‌بر برگرفته نوان

۱. ارجاع‌ها به شاهنامه چاپ ژول مول سازمان کتاب‌های جیبی است.

همی ریخت اشک و همی خست روی همی کند روی و همی کند موی
چنانکه در شعرهای تاگور نیز موسیقی به شکلی هوشمندانه وجود دارد و همراه
با غم و شادی مردم موسیقی نیز متفاوت می شود.

رایبندرا نات تاگور

رادها کریشنان ♦

ترجمه: امیر فریدون گرگانی*

افتخار شگرف آثار بزرگ ادبی در پایدارتر بودن آنها از قدرت شاهان و دودمان‌های فرمانرواست. نیروی روح آدمی از پایداری اعتقادات و سلسله پادشاهان والاتر است و تاریخ بر این امر گواهی دارد. آفرینندگان آن هم دیگر وجود ندارند ولی شعرهای آنان همچنان باقی است. شکوه و جلال روم از میان رفت اما غزل‌های ویرزیل همچنان تازه و با نشاط است. رؤیای کالی داس با شور و هیجان زنده خود که از احساس شدید علایق انسانی سرچشمه گرفته هنوز ما را متأثر می‌سازد. سرزمین اُجین که وجود کالی داس آن را زینت بخشید یادگارهای خود را بدو سپرد. فرمانروایان قرون وسطی فراموش گشتند، ولی ترانه‌های دانتِه هنوز گوش جهانیان را می‌نوازد. تا آن زمان که زبان انگلیسی باقی بماند عصر الیزابت به نام شکسپیر شناخته خواهد شد. وقتی که رهبران و خداوندان ما به‌دست فراموشی سپرده شوند، شعر موزون تاگور ما را مسحور خواهد ساخت. تاگور هندی است اما ارزش آثارش در مشخصات قومی و ملی او نیست بلکه عناصر کلی آثار اوست که جهانیان می‌پسندند. تاگور به‌شیرینی حیات و ارزش تمدن افزوده است.

♦ سرواپالی رادا کریشنان: محقق، پژوهشگر، سیاستمدار و دومین رئیس جمهور هند (۵ سپتامبر ۱۸۸۸ - ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ م). روز تولد ایشان «روز معلم» نامیده شده است و مراسم این روز در هند هر سال برگزار می‌شود.
* مترجم ایرانی.

تأکید در معنویات

سرود تاگور در این روزگار متغیر برای بسیاری از هندوان پرشور و آرامی‌بخش است. آنگاه که ما در زیر بار آرزوهای برنیامده ناتوان می‌شویم و پیروزی‌های علم و اصول سازمان چشم‌مان را خیره می‌سازد، آنگاه که زمام عقل و نیروی هدایت خویش را از دست می‌دهیم، تاگور دل‌هایمان را از امید سرشار و ذهنمان را از شهادت لبریز می‌کند. او به‌ما نشان می‌دهد که با وجود سرشکستگی سرافکننده نیستیم و ارزش موقّیّت با میزان ثروت و قدرت سنجیده نمی‌شود. مظهر حقیقی تمدّن در وقار روحانی و در تحمّل شداید است. ثروت و قدرت به‌حیات وابسته است ولی از خود آن نیست. امور معنوی به‌فرد تعلّق دارد و دانش و اصول اداری را بر آن دسترسی نیست.

رابیندرا نات از نظر اصراری که در تفوّق ارزش‌های روحانی دارد و آن ارزش‌ها را پایه اصلی زندگانی خوب و نظم اجتماعی می‌داند هم‌عقیده متفکّرین دیرین هند است. تاگور پیام ابدی هندوستان را که کهنسال ولی همچنان تازه است به‌گوش می‌رساند. با وجود کامیابی‌ها و ناکامی‌ها و پستی و بلندی‌های تاریخ، هندوستان روح اصیل خود را زنده نگاه داشته است.

نفس را نباید با بدن و هوش اشتباه کرد. چیزی عمیق‌تر از بدن و عقل و شعور وجود دارد و آن نفس حقیقی است که باز است. خوبی‌ها و حقیقت و زیبایی یکی است. رسیدن بدین هدف و موجود زنده‌ای از آن ساختن نیت مذهب است. خویشتن را با پاکدامنی و عشق و نیرو برای تأیید آنچه مورد اعتقاد است تربیت کردن هدف علم‌الاخلاق است. ولی غرق شدن در هستی آن وجود ابدی کمال مطلوب طبیعت پارسای ماست. تنها موقّیّت در مسائل و مشکلات فنی برای شخص کافی نیست، باید به‌عظمت روح نیز دست یافت.

آنگاه که شب هنگام ستارگان آسمان را که در نگهبانی ابدی‌اند می‌نگریم از دوری‌شان احساس بیم و از پایداری‌شان احساس فنا و از عظمت‌شان احساس حقارت می‌کنیم. دل از طپش می‌ایستد و دم بر نمی‌آید و سراسر وجود را رعشه‌ای فرا می‌گیرد. هیجانات و دلبستگی‌های حقیر ما به‌طور تأثرانگیزی کوچک و پست به‌نظر می‌آیند. همین آشوب، همین سخته در دم کشیدن، به‌هنگام شنیدن شعری بزرگ نیز بر ما

مستولی می‌شود و نیز آنگاه که در روح انسانی خیره می‌شویم آن را در خود احساس می‌کنیم. فلسفه یا مذهب، هنر یا ادبیات سبب اعتلای بیداری معنوی است. ولی چون ما این جنبه زندگانی را به بی‌اعتنایی گرفته‌ایم علی‌رغم پیشرفت‌های علمی و فکری امروز به بی‌ثباتی و مبارزه و هرج و مرج گرفتاریم. در مدتی بیش از سه قرن اختراعات و کشفیات علمی سبب افزایش خوشبختی گردید. قحطی تقریباً از میان رفت. به تعداد جمعیت افزوده شد، و حوادث تأسفانگیز زندگانی چون طاعون و امراض مسری تحت نظارت درآمد. از آنجا که حس اعتماد و ایمنی در اجتماع به وجود آمد روح تجسس و اکتشاف که عامل اصلی موفقیت علم و فن است وسعت یافت و به هدف‌های ژرف‌تری در زندگانی متوجه شد. اما افسانه و رمز جهان به غارت رفت. دنیای تازه‌ای از سختی و شقاوت و از علم و کارهای بزرگ به وجود آمد. به محبت و زیبایی و نیکبختی که برای رشد روح این‌قدر ضروری است لطمه زد. فکر جدید فریفته خدا شناسی و شکاکتی شد. در کشمکش میان خدا شناسان و شکاکان که به وجود چیزی در ورای عالم تردید ایمان دارند و معنویون مؤمن که زنده‌ترین حقیقت را در ورای عالم می‌دانند، رابیندرا نات از دسته دوم به‌شمار می‌رود.

داستانی از ملاقات یک فیلسوف هندی و سقراط روایت می‌کنند. این داستان را افلاطون و کزنفون نقل نکرده‌اند بلکه آن را از آریستوسنس در سه قرن پیش از میلاد می‌شنویم. وی روایت می‌کند که سقراط به اجنّی هندی گفت که کار ما تحقیق در حیات بشر است. فیلسوف هندی تبسمی کرد و گفت انسان بدون غور در نکات ربّانی قادر به فهم امور انسانی نخواهد بود. همه عقاید مغرب زمین، بشر را در اصل موجودی عقلانی می‌دانند یعنی مخلوقی که قادر است با منطق فکر کند و از روی اصول سودمندی که پیدا می‌کند اندیشه خود را به‌کاربرد. در مشرق زمین ادراک معنوی و شفقت بر نیروی تفکر و تعقل برتری دارد. در میان هزاران نفر که سخن می‌گویند یکی می‌اندیشد و از میان هزاران نفر که می‌اندیشند یکی درک می‌کند. آنچه موجب مزیت شخص می‌شود، قابلیت ادراک اوست.

رشد جسمانی و کفایت عقلانی موجبات رفاه ما را فراهم نمی‌آورد. اگر ما دارای محصولات فراوان و وسائل حمل و نقل کافی بودیم و هریک از ما صاحب هواپیما و

دستگاه رادیوی شخصی می‌بود، اگر همه امراض قلع و قمع می‌شد و کارگران از منافع دسترنج خود سهم و پاداشی می‌بردند و مردم با شادابی به‌پیری می‌رسیدند باز هم دارای آرمان‌های برنیامده و آرزوهای ناشکیبایی می‌بودیم. تنها نان و تنها دانش برای زندگانی بشر کافی نیست. اگر جهان را به‌بهترین وجهی که ادعای علوم جدید است می‌شناختیم و از آن بنایی عظیم می‌ساختیم و کوشش‌های گوناگون افراد انسانی را در آن جایگزین می‌ساختیم و به‌این نحو از هرگونه مردم، از زنان ظرف‌شوی و خدمتکارانی که در طبقات پایین آن بنا کار می‌کنند گرفته تا زنان خوش‌لباسی که در طبقات بالای آن به‌آرایش صورت خود مشغولند می‌داشتیم و حتی اگر موفق می‌شدیم که دسته‌ای از مردم را به‌صورت انبوهی از مورچگان درآوریم با وجود همه آنها باز هم کام‌هایی برنیامده و جهان‌هایی پراشتیاق برای شناختن ذات احدیت وجود می‌داشت. در این نظم جهان باز هم کودکان به‌گریستن و خندیدن، زنان به‌عشق‌ورزیدن و رنج بردن و مردان به‌مبارزه و کشمکش ادامه می‌دادند. بزرگی واقعیت بشر در شکست‌ها و تکاپوهای او در جهانی نامفهوم و آمیخته با هراسی مبهم نهفته است. بشر مخلوقی است با دو حالت که هم سیرت جهان‌های دیده و هم سیرت جهان‌های نادیده را در خود دارد. با اینکه خود بخشی از نظم طبیعت است لکن مرکزی روحی در خویشتن دارد. این نکته مانع از آن است که او فقط از اینکه موجودی طبیعی است. راضی باشد. وی براستی «مخلوق مرز دو جهان» است که میل حیوانی و جذبه روحانی دارد. انسانی که حیات را سراسر به‌امیال حیوانی بسپارد روی آسایش نمی‌بیند. بشر در تکاپوی روزانه‌اش جایی زمین را شخم می‌زند و یا بر کشوری حکومت می‌کند یا در پی ثروت و یا خواهان قدرت است. در چنین حالاتی بشر «خویشتن» نیست. با چنین فعالیت‌ها امور را تحت اداره خود درمی‌آورد. پول درآوردن و پرستاری از خانواده نیرو و وقتش را می‌گیرد. دیگر برای چیزهای ابدی و نامرئی فرصتی نمی‌ماند. معه‌دا حوادثی که حس پنهانی و احساس تردید را برمی‌انگیزد روی می‌دهد و فراغت خاطر اذهان سطحی را مختل می‌سازد. آنگه که در اندوه مرک و یا در رنج ناامیدی است و یا آنگاه که در امانت خیانت و به‌عشق بی‌حرمتی شده و زندگانی بی‌لطف و بی‌معنی گردیده، در آن هنگام

بشر دست به سوی آسمان برمی آورد و می خواهد بداند آیا در ورای ابرهای تیره وجودی هست که بدو پاسخ گوید؟

**تاگور پیام ابدی هندوستان
را که کهنسال ولی همچنان
تازه است به گوش می رساند.**

در این لحظه است که او در عزلت خویش و در جهان عمیق و سنگین خویشتن با ذات اعلی برخورد می کند. این جهانی از روشنایی و عشق است که زبانی جز سکوت ندارد. این جهانی از شادی است که خود را در اشکال بی شماری جلوه می دهد.

شعری که حکایت از تجارب انسانی کند و از سطح ظاهر زندگی مشخص باشد فقط در انزوا سراییده می شود. وقتی که از ذات خود دور شویم از تنها حقیقتی که در دسترس است دور شده ایم. بشر در مذهب و در عشق «خویشتن» را پیدا می کند. این دو چیز کاملاً از خود و صمیمی و عجیب و مقدس است. اگر اجتماعی بخواهد حتی این پناهگاه باطنی را مورد هجوم قرار دهد زندگانی ارزش خود را از دست می دهد. بشر ممکن است دارایی خود را با دیگران قسمت کند ولی روحش را نمی تواند تقسیم کند. ما امروز چنان بی نوا شده ایم که حتی گنجینه های روحمان را نمی شناسیم. در شتاب و هیاهوی زندگانی هشیارانه خویش توجهی به عوامل نامحسوس وجود خود نداریم. آنگاه که ناگهان در خود لرزه هایی که احساسات مان را آشفته می سازد و ما را به لحظات بینش می رساند احساس می کنیم از راز هستی ما پرده می افتد. با کمک آنهاست که حقیقت چیزها را درک می کنیم.

بشر تنها با ذهن آرام می تواند معنی زندگانی را درک کند. راست بودن با «خویشتن» شرط صداقت معنوی است. باید نوری که زوایای پنهان روح را روشن کند در آن بتابانیم. ادعاهای و مشاغل، موانعی است که ما را از حقیقت دور می کند. ما با آنچه داریم بیشتر آشناییم تا با آنچه هستیم. ما از تنها بودن با خویشتن و از روبه رو نشستن با تنهایی بیمناکیم. می کوشیم تا حقیقت را با مخدرات و مستی و هیجان و کار خود پنهان داریم. حواس را با زحمت می توان تمرکز داد و سبب اعتلای زندگانی درونی شد و حیات را از پوشش های خارجی بدن و فکر و عقل تجرید کرد. آنگاه جان درون را می بینیم و به آرامش روح می رسیم. کشف اصلیت اساس حیات روحانی است.

تا آن زمان که در حیات ظاهر به‌سربرده و به‌زرفنای درون خود پی نبرده‌ایم معنی زندگانی و یا اسرار جان را درک نخواهیم کرد. آن‌انکه در ظاهر به‌سر می‌برند و به‌حیات روح ایمان ندارند می‌پندارند که با پذیرفتن ظاهر ایمان وظیفه خود را در قبال دین انجام داده‌اند. چنین تعلق روحانی با حقیقت حیات مذهبی که مبنایش صمیمیت اعلی است سازگار نیست. زندگانی بدون فکر مستقل وجود معنوی را آرامی نمی‌دهد. فقدان اعتماد روحانی ما را مجبور می‌کند که آنچه دیگران درباره حقیقت مذهبی می‌گویند بپذیریم. ولی چون شخص در آزادی روح خویش در جستجوی حقیقت بود و در خود مرکزی به‌وجود آورد آنگاه نیرو و ثبات کافی می‌یابد و می‌تواند با آنچه پیش می‌آید روبه‌رو شود. در آن هنگام است که می‌تواند. صلح و صفا و نیروی خویش را حتی وقتی با حالات مخالف روبه‌رو می‌شود حفظ کند. آرامی مطلق روح هدف‌نهایی جستجوهای بشر است و این امر برای کسی امکان‌پذیر است که به‌روح آفریننده ایمان داشته باشد و بدین‌گونه خود را از امیال ناچیز آزاد کند. طبیعی است که مذهب و مقررات چه به‌صورت اصول دین و چه به‌صورت مراسم دینی تقریباً برای او ارزشی ندارند.

شوق به‌زیستن

ولی به‌سر بردن در قلمرو روح به‌آن معنی نیست که باید حقایق را نادیده گیریم. وسوسه‌ای عادی که متفکران هندی اغلب بیش از یک‌بار قربانی آن شده‌اند این است که روح تنها چیز مبهم است و زندگانی و هم ناچیزی بیش نیست و کوشش در بهتر ساختن زندگانی ظاهری بشر و اجتماع جنون محض است. به‌کرات عقیده دانشمندی که خود را از هر کوششی بدور داشته است ستوده‌اند و ما بدین نتیجه رسیده‌ایم که هندوستان تبدیل به‌صحنه فرهنگ مردم مرده‌ای که در جهان اشباح راه می‌روند شده است. کسی که خود را از فعالیت‌های جهانی بدور می‌دارد و رنج‌های آن را احساس نمی‌کند را نمی‌توان دانشمند خواند. پرهیزکاری در خلاء محال است. رؤیای معنوی به‌طور عادی نیروی تازه و ابدی در جهان هستی ایجاد می‌کند. مرد روحانی از حقایق جهان نمی‌گریزد، بلکه در آن کار می‌کند و می‌کوشد تا حالات مادی و معنوی بهتری را

بیافریند. زیرا که حیات معنوی از حیات طبیعی سرچشمه می‌گیرد. رابیندرا نات چون شاعر است جهان پیدا را برای شرح جهان ناپیدا به کار می‌برد. وی فنا را با نور ابدی لمس کرده است و جهان مادی با سیر روح او شفافیت می‌یابد.

جهان دام و خوشی‌های آن دانه نیست. بلکه همه فرصت‌هایی برای ترقی نفس و راهی برای ادراک است. این نیز عقیده بزرگی است که دانشمندان اوپانیشادها و مؤلفان گیتا به میراث گذارده‌اند. ایشان از زندگانی لذت می‌بردند. حال که خداوند قید آفرینش را پذیرفته است چرا ما بسته به زنجیر اسارت این جهان نباشیم؟ حال که در این جامه گرم گوشتی به سر می‌بریم چرا شکایت کنیم؟ روابط انسان‌ها سرچشمه زندگانی روحانی است. خدا سلطانی در آسمان نیست بلکه در وجود همه و در میان همه و در همه جاست. او را در ثبات واقعی نیایش خود پرستش می‌کنیم و هرگاه که عشق‌مان حقیقی بود بدو عشق می‌ورزیم. او را در زن خوب احساس می‌کنیم و در مرد حقیقی می‌شناسیم. تاگور در نطق خود درباره مذهب بشر که در سال ۱۹۳۱ م ایراد کرد از ما خواست تا ذات اعلی را که در دل‌های ما خانه دارد بشناسیم.

بزرگان جهان در این باره کار کرده‌اند و به رنج‌های آن حساس بوده‌اند. وقتی که بودا «میتری» را به موعظه می‌گوید و یا گیتا «سنها» را به همه تعلیم می‌دهد مقصودشان آن است که فقط از راه محبت می‌توان دیگران را فهمید. جهان را پلید دانستن و زندگانی را وهم خواندن ناسپاسی محض است. تاگور در نمایشنامه سانیاسی^۱ یا «مرتاض» خود نشان می‌دهد که چگونه طبیعت خشمگین از مرتاضی که می‌خواست طبیعت را با بریدن رشته‌های علائق و محبت منکوب کند انتقام کشید. این مرتاض کوشید تا دانش حقیقی جهان را با قطع ارتباط کردن با آن دریابد. دختر کوچکی او را از عالم تجربه خارج کرد و به صحنه زندگانی بازآورد. هیچ زهدی نمی‌تواند دوست داشتن زیبایی جاندار را منع کند و یا با آن برابر شود. بدین گونه کشمکش‌های درونی آن مرتاض در برابر جذبه زیبایی سقوط کرد و زندگانی که با هیاهو او را می‌خواند

۱. رجوع شود به کتاب «قربانی» و چهار نمایشنامه دیگر از رابیندرا نات تاگور ترجمه اف. گرکانی از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مجبورش. ساخت که درهای انزوا را بگشاید. این مرتاض درک کرد که "بزرگ را باید در کوچک یافت و نامحدود در میان اشکال محدود است و آزادی ابدی روح در عشق

تاگور در سراسر عمر، قهرمان
فرد و کشمکش‌هایش بر ضد
ظلمی که انسان را خرد
می‌کند بوده است.

است". پس ما باید بهشت را به‌زمین آوریم و ابدیت را در مساحتی بگنجانیم و خدا را در این جهان بشناسیم. مرتاضان همچون شاخه‌های بریده گل در گلدان‌ها هستند. ایشان به‌سبب تفکرشان تا مدتی زیبا هستند ولی چون از خوراک‌های زمین تغذیه نمی‌کنند بزودی پژمرده می‌شوند. بشر برای

نیرومندی و ریشه گرفتن باید رضا دهد که با حیات تغذیه شود. ریاضیات هر چقدر هم برای رشد شخص واجب باشد باز نباید با امتناع تغذیه یعنی وسیله‌ای که رشد و نمو از آن نیرو می‌گیرد و حتی با رایحه عطرها گران‌بها مخالفتی ندارند.

اگر بیاندیشیم که خداوند از رنج و اندوه و یا از درد و روزه‌های ما لذت می‌برد فکر ابلهانه‌ای کرده‌ایم. زندگانی هدیه بزرگی است و کسانی که آن را دوست نمی‌دارند شایسته آن نیستند. می‌توان گفت خداوند کسانی را که از زندگی بیشتر از همه لذت می‌برند بیشتر دوست می‌دارد. آنان که روح خود را به‌بطالت سپرده و نام آن را صفا گذارده‌اند نمی‌توانند از تاگور برای کردارشان امید حمایت داشته باشند.

شخص برای دور افکندن زندگانی احتیاجی به‌صومعه رفتن و یا مرتاض شدن ندارد. بسیاری از ما زندگانی را با پیروی از مقررات بدور افکنده‌ایم. تاگور در تفسیر نبات اصلی هندو در پذیرش درونی و وفادار ماندن به‌حیات اسرار می‌ورزد. باید با زندگانی چون ماجرای روبه‌رو شویم و از امکانات آن به‌خوبی لذت ببریم.

مذهب به‌زبان‌های مختلفی با ما سخن می‌گوید و چهره‌های گوناگون دارد. ولی در عین حال آوازی حقیقی از آن به‌گوش می‌رسد. آن سرود رحمت و مهربانی، شفقت و عشق توام با شکیبایی است. همه باید بدین سرود گوش فرا دهیم. طبیعی است که شخص حساس بالاجبار از نظمی اجتماعی که در پایان یک عصر و آغاز عصر دیگر است به‌خشم می‌آید. می‌گوییم که در روسیه و یا اسپانیا انقلاب است ولی ما نیز در کشور خود انقلابی داریم. ما نیز گیوتین و قربانی داریم. درحالی‌که بسیاری از

قربانی‌های ما که رنج برده‌اند هنوز سر به‌شانه دارند. ما فقط اشباحی رونده و گوینده شده‌ایم. رنگ پریدگی بی‌روح و عمیق نبودن خود را با بزرک و تظاهر می‌پوشانیم. زندگانی ما، ما را به‌یاد مجسمه‌هایی که لباس به‌آنها پوشانیده و در پشت مغازه‌های «چورنگی»^۱ گذارده‌اند می‌اندازد.

عمیق‌ترین هیجان احساسات ما را مقررات اجتماع خوار کرده است. فقر و جهل مخوفی را که بسیاری از مردم در آن به‌سر می‌برند نیز باید بدین دو افزود. اگر این مردم اندکی حساس باشند در زیر آن حالا بالاجبار شب‌های پرآشوب و دردناک و روزهای یکنواخت و سراسر کشمکش خواهند داشت. آنگاه که فکر تیره خودکشی از مخیله گيجشان گذشت به‌سقف خیره شده سیگار می‌کشند. رابیندرا نات تاگور با نظریات شایع که خدمات اجتماعی را منحصر به پیوستن به‌گروهی برای منع استعمال دخانیات و ازدیاد نفوس می‌داند موافق نیست. این نظریات مردم را و می‌دارد تا در شدت هستی به‌سربزند.

تاگور به‌عنوان یک شاعر مقررات را دست و پا گیر می‌داند و معتقد است که فرد باید زندگانی را به‌راه و شیوه خویش به‌سربرد. تاگور در سراسر عمر، قهرمان فرد و کشمکش‌هایش بر ضد ظلمی که انسان را خرد می‌کند بوده است. سرنوشت کسی که بر ضد مقررات قیام کند دشنام و انتقاد و زجر و انزوای اجباری است. تاگور شاعر اندوه و رنج است. تاگور تماشاگر نتیجه کوشش‌های مردان و تلخی زندگانی آنان که در سایه‌ها فرو رفته، و نگران زندگانی تنها و پایمال شده زنان است و کسی چون او عمیقانه متأثر نشده است.

مقدس‌ترین روابط انسانی عشق است. کتب مقدس هرچه می‌خواهند بگویند، ولی رفتار ما خلاف اخلاق است چون ما زیبایی‌های خویشتن داری و کف نفس را فقط از جنس مخالف خواهانیم. تا آن زمان که با زنان ما چون بردگان رفتار می‌شود و ایشان ملعبه مردان خودخواه هستند نظم اجتماعی پیوسته فاسد خواهد ماند. اعتقاد بدین‌که خصایل نیکوی زن باید فقط عفت و اطاعت از مرد باشد عذرهایی سست و بی‌دوان

۱. چورنگی: خیابانی است در کلکته. (مترجم)

برای ظلم مردان است. خصایل نیکو برای زن و مرد یکی است. راستی اینکه گروهی در میان ما با خونسردی به هرزگی و فساد مشغول‌اند و بدون توجه زنان را وسیله‌ای برای اطفای شهواتشان به کار می‌برند، تأسفانگیز است. ایشان حیواناتی به صورت آدمی و بنده حواس خویش‌اند.^۱

جسم نیایش‌گاه جان و دستگاهی برای رشد روحانیت است. اگر تن و یا هر عضو آن را ناشایسته و شرم‌آور بدانیم گناهی از روی خدانشناسی کرده‌ایم و اگر رفتارمان با جسم پست و سبک باشد به همان نسبت نیز دور از تقوی است. به هم آمیختن جسمانی، بدون عشق، چکیده فحش است. این نکته چه در ازدواج و چه در غیر آن صادق است. زنی که بدن خویش را فقط برای ایفای وظیفه زناشویی در اختیار شوهری که دوست ندارد می‌گذارد به همان اندازه شوهری که در حقوق بی‌مورد خود اصرار می‌ورزد خویشتن را در کمال سنگدلی به دست تباهی سپرده است.

عشق چیزی روحانی و عارفانه است. به وجدان و ذوق زیبا مربوط می‌شود و از قوانین و مقررات به دور است. زیستن در زناشویی بدون عشق چون رنج بردگی است. پیروی از روحانیون دانشمند و یا مقررات اجتماعی به جای اطاعت از ضمیر باطن که درمان قطعی رنج‌های حیات است، نوعی سهل‌انگاری و تبلی است. همان‌طور که زیبایی از هماهنگی عالی‌تر و حقیقت از توافق برتر است عشق نیز از قانون بالاتر است. عشق آتشی است که همه چیز را پاک می‌کند.

تاگور در نمایشنامه «ساتی» زنی بنام «اوما» را وصف می‌کند. اوما از مردی که دوست نمی‌داشت به رغم اصرار دیگران و با اینکه آن مرد شوهرش است دور می‌شود. آنکه که رشته ازدواج خود را که بنابر اصول مذهب انجام شده بود با جیراجی می‌برد و مرد دیگری را می‌پذیرد از خود چنین دفاع کرده می‌گوید «بدن من پس از آنکه عشق گرفت تسلیم شد» و چون مادرش می‌گوید «با دست‌های پلیدت مرا لمس مکن» وی می‌گوید «من چون تو پاکم» فصاحت و شکیبایی مؤقرانه او پدرش را به شدت متأثر می‌سازد و می‌گوید «فرزند عزیزم نزد من آی، قوانین دست‌پرورده انسان یاوه محض

۱. سخن، شماره ۱۵۵، ص ۵-۱۱.

است و چون ترشّحی می‌ماند که به‌صخرهٔ مشیت الهی پاشیده شود. حامیان و واضعان قانون درک نمی‌کنند که زنان نیز روح و شوق و ادراک دارند و می‌خواهند که شخص دیگر نیز در آرزوها و رؤیاهایشان شریک شود. زن و مرد به‌هنگام هدیه دادن، قدرت، مقام و ثروت خویش را عرضه نمی‌دارند بلکه ناتوانی و تمایلات و احتیاجات قلبی خود را نثار می‌کنند. دیگر وارد سرزمینی می‌شوند که ساخته دست آدمی نیست بلکه بنایش از عشق دل‌های آنان است. اتحاد ایشان مقدّس است اگرچه می‌شود آن را نپسندید.

نتیجه

در سراسر آثار تاگور سه نکته بسیار جلب توجه می‌کند. اوّل نهایی بودن ارزش‌های روحانی که باید آن را در صداقت و تربیت حیات درون به‌دست آورد. دوم بیهودگی نفی و انکار نفس و احتیاج به‌زندگانی مقدّس و کامل. سوم تأکید در رفتار آمیخته با دلسوزی و محبّت نسبت به‌همه، حتّی به‌زیردستان و گم‌گشتگان. اینکه رهبران هندی در این ارزش‌های حقیقی زندگانی اصرار می‌ورزند و آن‌هم در زمانی که بسیاری از چیزهای کهن خراب و هزاران چیز تازه پدید آمده است جای بسی خوشوقتی است.

تاگور و تصوّف اسلامی ایرانی

عبّاس کی منش*

چکیده

در این گفتار نخست به شرح احوال و افکار و آثار تاگور پرداخته، آنگاه محیط اجتماعی او را در کارگاه پژوهش مورد بررسی قرار می‌دهیم و تحولات فکری مردم شبه قاره را که مایه پیدایش نحله‌های مختلف مذهبی و اعتقادی شده است، از نظر می‌گذرانیم و در این رهگذر اشارت می‌کنیم که تصوّف اسلامی ایران به‌همّت منصور حلّاج بدان سرزمین پهناور راه یافته و در ساخت و پرداخت آیین برهمنی مؤثر آمده و به‌گونه‌ای دلپذیر طراز تعلیم آن آیین معرفت‌آموز گشته است و تاگور - نابغه بزرگ شرق - استغنا و وارستگی صوفیان ایرانی را چاشنی معانی رقیق و مضامین دقیق آثار خود ساخته است.

واژه‌های کلیدی: عرفان اسلامی، براهمو ساماج، مرگ ارادی، وحدت^۱.

مقدمه

در سرزمین پهناور باستانی هند، مردانی با اندیشه‌های گرانقدر بشری برپا خاسته‌اند که کمتر کسی توان دستیابی به‌مقام آنان را داشته است. هند و تفکرات انسانی مردم آن و تمدن دیرپایش جز آن است که برخی می‌اندیشند. سرزمینی است که هرگز دنیای مادی و مظاهر اندوهبار آن با همه ریاکاری و دغلبازی و

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ایران.

۱. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۰۸.

دروغزنی و خونریزی و خونخوارگی نتوانسته است جای مکارم اخلاقی و عظمت فکری و بی‌پیرایگی انسان را در آن سامان بگیرد. در چنین سرزمینی است که تاگور، شاعر، فیلسوف، موسیقی‌دان و نقّاش چشم به جهان گشوده است.

تاگور و تصوّف اسلامی

رابیندرا نات تاگور (Rabindra Nath Tagore) در بامداد روز هفتم ماه مه ۱۸۶۱ م در بنگال - یکی از پیشرفته‌ترین ایالت‌های هند در خاندانی مهاراجه دیده جهان را به‌دیدارش روشن داشت و در نیمروز هفتم ماه اوت ۱۹۴۱ م پس از هشتاد سال و سه ماه زندگی، در همان زادگاه خود و خانه دیرین نیاکان «جوراسانکو» (Jorasanko)^۱ آفتاب عمرش غروب کرد، اما این غروب خود طلوعی تازه بود. تاگور را می‌توان در ردیف گوته (Goethe) (۱۷۴۹-۱۸۳۲ م) و ویکتور هوگو (Victor Hugo) (۱۸۰۲-۱۸۸۵ م) از بزرگترین سخنگویان چند قرن گذشته جهان به‌شمار آورد.

او از کودکی شعر می‌سرود و جز به شعر به‌چیز دیگر دل ننهاده و از همین راه هنر سخن‌سرایی است که نام و آوازه‌اش از مرز و بوم شبه قاره گذشته به‌سراسر جهان رسیده است.

نه تنها بنگاله و همه هندوستان، ادبیات خود را مدیون این شاعر و نویسنده^۲ چیره‌دست است، بلکه ادبیات انگلیسی نیز تحت تأثیر مضامین دلپذیر وی جانی نو یافت و با جهانی از اندیشه و فلسفه تازه آشنا گشت و از شیوه فکری او تأثیری ژرف پذیرفت.

در ادبیات فارسی معاصر ایران نیز برخی از سخنوران به‌سبب مطالعه در آثار تاگور و تصوّف و فلسفه نحله‌های مختلف هندی و تصوّف اسلامی و اشراقی ایران راهی نو

۱. پورداد، ابراهیم، صدبند تاگور، ۱۳۴۰ ه‍.ش، ص ۱.

۲. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۰۹.

یافتند و بدین ترتیب وجوه اشتراکی با تاگور پیدا کردند که در بخش پایانی این مقاله بدان اشارت رفته است.

تاگور شخصیت ممتازی است که نهال آزادی و رستگاری هند از گفتارهای شورانگیز او بالیدن گرفته است. سرودهای دلکش وی در سراسر کشور پهناور هند بر سر زبانهاست؛ که از آن جمله است سرود ملی هند.^۱

مادر هند در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم دو نابغه در آغوش خود پرورانیده است که هر یک در رستگاری آن سرزمین دانایی و خرد، به‌جان و دل کوشیده‌اند: یکی از آن شخصیت‌ها مهاتما گاندی (Mahatma Gandhi) (۱۸۶۹-۱۹۴۸ م) است و آن دیگر تاگور.

تاگور در بیستم سپتامبر ۱۸۷۷ م برای تحصیل حقوق عازم لندن گردید. اما این علم هرگز نتوانست روح نوجو و فیاض وی را قانع کند. هنوز سالی از اقامتش در آن سامان نگذشته بود که به‌زادگاه خویش بازگشت و در نهضت پر دامنه‌ای که در همه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و فلسفی در این کشور، روی داده بود، نقش حساسی بر عهده گرفت. به‌ویژه در بنگال که کاسه عصیان‌ش لبریز شده بود.^۲

تاگور در سال ۱۸۸۴ م طی یک ماجرای پرشور عاشقانه ازدواج کرد و در گوشه آرامی از املاک وسیع پدر زندگی نشاط‌آوری را آغاز نمود و در آرامش و تنهایی مطلق به‌تفکر و تحریر و سرودن ترانه‌های جاویدان خود پرداخت و در ایجاد^۳ مکتب تربیتی تازه‌ای که مبتنی بر سنن ارزنده ملت هند بود، مطالعه دراز دامنی را پی گرفت.^۴

در این زمان مدرسه نمونه‌ای به‌نام «سنگر صلح» با هزینه خود تأسیس کرد و زبده عقاید تربیتی خود را که براساس اندیشه‌های مذهبی و سنتی هند بود، در آن به‌کار بست. این آزمون متضمن نتایج درخشانی برای وی بود. مدرسه مذکور بعدها به‌عنوان یک کانون آموزش جهانی شناخته شد و مرکز مهم تربیت و ارشاد جوانان هندی به‌شمار آمد.

۱. حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، ۱۳۳۷ ه.ش، ص ۴۰۳.

۲. جودیت براون، گاندی زندانی امید، ۱۳۷۲ ه.ش، ص ۶۳۲.

۳. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۰.

۴. پورداد، ابراهیم، صدبند تاگور، ص ۱۲.

تاگور در همان حال که با آثار شاعران بزرگ انگلیس مانند شلی (Shelley) و کیتس (Keats) دلبستگی یافت، به اصول تعلیم کهن و مکتب‌های فلسفی هند روی آورد و در مطالعه آثار شاعران گذشته بنگالی کمرهمت بر میان بست و از زندگی مردم عادی و دردها و رنج‌های ایشان تأثیراتی ژرف پذیرفت و با گرسنگی و فقر و بیماری‌های خانه برانداز در سراسر هند آشنایی پیدا کرد، به سرودن شعر به زبان بنگالی پرداخت و نخستین دیوان خود را به نام تجسم اندیشه‌ها (Manasi) در سال ۱۸۹۰ م انتشار داد. از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۵ م به نشر روزنامه ادبی بنگالی «سادهانا» (Sadhana) اشتغال ورزید و در همین دوره یک سلسله آثار نمایشی به زبان بنگالی و انگلیسی نوشت و انتشار داد. از آن جمله است: چیترانگادا (Chitranguda)، قربانی (Sacrifice)، شاه و ملکه (King and Queen)، مالینی (Malini)، و افزون بر اینها دو دیوان نیز به نام چیترا (Chitra) و زورق طلایی (Sonartari) که اوراق زرّین ادبیّات جهان را شکل داده‌اند، بر قلم راند.

چیترا از لطیف‌ترین و زیباترین اشعار غنایی است که بعضی از قطعه‌های آن از شاهکارهای زیبای شعر تغزلی عالم به‌شمار می‌آید و همچنین رمان «گورا» (Gora) (۱۹۱۰ م) از بهترین رمان‌های اوست که در آن با شیوه‌ای هنرمندانه و با قدرتی شگفت‌آور کشمکش‌های داخلی اعضای خانواده‌های سرمایه‌دار کلکته را وصف کرده^۱، و نشان داده است که چگونه افراد خانواده‌ها به انحراف کشیده می‌شوند. بعضی طرفدار مذهب کهن می‌گردند و دسته‌ای هواخواه آیین رایج و تحوّل یافته برهمایی و عده‌ای نیز از همه چیز می‌گسلند.

موضوع رمان پرارزش دیگر تاگور به نام «وطن و جهان» (Ohare Bahire) که در سال ۱۹۱۶ م انتشار یافت، تحریم کالای انگلیسی بود و آن نوشته‌ای است دل‌انگیز با روح متعالی و برخوردار از انتقادات سخت اجتماعی و سیاسی. نوشته‌های ارزنده تاگور شامل آثار شاعرانه و آثار نمایشی اوست که سبک فکر و شیوه نگارش او را در میان سخنوران گیتی مشخص و ممتاز می‌کند. تاگور مانند شیخ

۱. دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۱.

سعدی شیرازی سرایش شعر غنایی را تا هنگام مرگ ادامه داد و به نشر حدود یکصد اثر در تلاش ایستاد.

گیتانجلی (Gitanjali) (۱۹۰۹ م) را در آغاز به زبان بنگالی سرود و بعد به انگلیسی درآورد و با انتشار این اثر بزرگترین شاعر زمان خود در همه جهان شناخته شد و به سبب ارزش معنوی و احساس ژرف انسانی که در این دیوان نهفته است، در سال ۱۹۱۳ م به دریافت جایزه ادبی «نوبل» نایل آمد و به عنوان نخستین هنرمند آسیا این جایزه را به خود اختصاص داد.

عشق ناپیدا کرانه تاگور به انسان و اشیاء و معرفتش به ارواح آدمی و عقیده مذهبی او که نوعی عرفان وحدت وجودی است، همه به گونه‌ای با شکوه در منظومه‌های پراحساس و خیال‌انگیز وی در این دیوان پرتوافکن است و اهل تحقیق گیتانجلی را در زمره شاهکارهای ادبیات جهان نام برده‌اند، همان‌گونه که می‌توان مثنوی معنوی مولوی را در عرفان حماسی ایران بر پیشانی ادبیات جهان در تجلی دید.^۱

تاگور در برابر توجه به عالم درون به‌دنیای کار و کوشش نیز نگرشی عملی دارد. این نوع بینش او با دستورهای آسمانی اسلام بسیار نزدیک است و شاید بتوان آن را با آیه شریفه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲ انطباق داد، زیرا تاگور در این^۳ اثر معتقد است که کار به‌انسان اصالت و نجابت می‌بخشد و آدمی را به‌آفریدگار نزدیک می‌کند و این اندیشه یادآور روح عرفان جلال‌الدین محمد بلخی رومی است که به‌فراوانی از آن آیه شریفه متأثر است.

تاگور تنها شاعری غزل‌سرا نیست، بلکه سخنوری است مدیحه‌سرا و حماسه‌سرا و افزون بر آن نویسنده‌ای است میهن‌پرست با استعدادی سرشار از ذوق و هنر همراه همه فضایل اخلاقی که کودکان را با جهانی از معارف بشری آشنا می‌کند. او شعر می‌سراید و در کنار اندیشه‌های فلسفی استوار، طبع بذله‌گو و طنزآمیزش نیز در آینه اندیشه و

۱. خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات جهان، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۳۴۳.

۲. نجم (۵۳)، آیه ۳۹.

۳. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۲.

سخنش تجلّی می‌کند. نمایشنامه‌هایش صحنه‌هایی دارد دلپذیر با الفاظی خوش آهنگ و موسیقی مطبوع برای خوش داشتن اوقات انسان‌های خسته از هیاهوی جهان مادی. وی به موسیقی و نقّاشی الفتی دارد ژرف. او موسیقی را زبان روح می‌داند و نقّاشی را وسیله نزدیکی به عالم طبیعت می‌انگارد. او اساس مذهب را بر پایه نیکی و زیبایی نهاده است و تمدّن واقعی را در تحمّل سختی‌ها و متانت روح می‌داند. ناگفته نگذاریم که این تفکّر با اندیشه اسلامی عارفان ایرانی پیوندی دارد استوار، با رشته‌ای گره در گره از ابریشم خیال.

تاگور ملت واقعی هند را می‌شناسد و به ترسیم چهره آنان می‌پردازد، رخساره زرد و نحیف زنان، شکم‌های آماس کرده کودکان و دستان پینه بسته دهقانان که هیچگاه لذّت سیر شدن از طعام را احساس نکرده‌اند، در آثارش جلوه‌ای دارد خاصّ و رنگی دارد به‌رنگ فقر تیره و آهنگی دارد غم‌آلود.

او در اشعار خود به ترسیم سیمای واقعی ملت هند می‌پردازد و شعر او مرثیه مرگ کودکان گرسنه و ترانه‌هایش نمایشگر اندوه زنان رنج‌دیده دهقانی است.

در سال ۱۹۱۱ م که برای معالجه مجدد به انگلستان مسافرت کرد، ترجمه انگلیسی اشعار او به نام آواهایی از قربانی، چستیان جالی و مرگ امید، مورد استقبال کم‌نظیری در آن کشور قرار گرفت و بر روی هم جوامع انگلیسی زبان، یک شاعر بزرگ، از تبار مشرق را مورد تجلیل شایسته خود قرار دادند و به‌ناگزیر به تحسینش زبان گشودند.^۲

شخصیت تاگور در آثار او کاملاً متجلّی است. او به‌عنوان یک هنرمند متعهد رسالت خود را می‌شناخت و پیوسته در مبارزه با ظلم و شقاوت بود و پس از مرگ همسر و دختر و پسر کوچکش در سال ۱۹۱۰ م برای فراموشی غم به مسافرت پرداخت و از همه کشورهای اروپایی، آسیایی و آمریکایی از جمله چین، ژاپن اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و ایران دیدن کرد و با فرهیختگان دیدار.

۱. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۳.

۲. پورداد، ابراهیم، صدبند تاگور، ص ۱۸.

تاگور در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۱۱ ه‍.ش مطابق یازده آوریل ۱۹۳۲ م به دعوت دولت ایران با دینشاه ایرانی به ایران آمد و جشن هفتادمین سال ولادت او در تهران برگزار شد.^۱

این نابغه بزرگ شرق در هنگام اقامت در تهران از دولت ایران خواست که استادی را برای تدریس زبان پارسی به هند گسیل دارد و دولت ایران نیز استاد ابراهیم پورداوود را از دانشگاه تهران در دسامبر ۱۹۳۲ م به آن کشور فرستاد تا به تدریس در دانشگاه شانتی نیکتان بپردازد.^۲

تاگور در ایران مورد استقبال گرم دولت و ملت ایران قرار گرفت و بسیاری از رجال علم و ادب در تحلیل افکار بلند او به نظم و نثر سخنها آراستند.

استاد ملک‌الشعراى بهار بزرگترین چامه سرای دوره مشروطه و معاصر ایران یک مثنوی در بحر سریع مسدّس (مفتعلن مفتعلن فاعلن) در ستایش او به نظم کشیده است و آن را «هدیه تاگور» نام داده و به عنوان دعوتنامه به بنگاله روان داشته است که به سبب اهمیت موضوع نگارنده نخستین بیت آن منظومه را زینت افزای این مقاله می‌کند:

دست خدای احد لم یزل ساخت یکی چنگ به روز ازل^۳

استاد ابراهیم پورداوود می‌نویسد:

تاگور در طی صحبت چندین بار به من گفت: گمان می‌کنم که در تهران کسی مرا نشناخت، زیرا که چیزی از من به فارسی گردانیده نشده است تا مرا بشناساند. چون این سخن را دو سه بار از او شنیدم، گفتم: این کار را من در هند به همراهی یکی از استادان انجام می‌دهم... بدین روی با استاد ضیاءالدین که از فارسی هم بهره داشت، «صد بند» از اشعار تاگور را از بنگالی به فارسی گردانیدم.^۴

۱. روان فرهادی، عبدالغفور، سرود نیایش، ۱۳۵۴ ه‍.ش، ص ۲.

۲. پورداوود، ابراهیم، صدبند تاگور، ص ۶.

۳. بهار، ملک‌الشعرا، دیوان، ۱۳۴۵ ه‍.ش، ج ۲، ص ۱۵۷؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۴.

۴. پورداوود، ابراهیم، صدبند تاگور، ص ۲۰.

از آن پس آثاری از تاگور به زبان فارسی ترجمه گردید که از آن جمله است: آیین‌نامه زردشت، باغبان عشق، ترانه‌های مادر و رؤیاهای کودک، چیترا، سبد میوه، سروده‌های جاودانی، قربانی، پستخانه، مرتاض، مالینی، شاه و ملکه، کشتی شکسته، مرد جهانی، هلال ماه نو، نیلوفر عشق، و نغمه‌های تاگور.^۱

تاگور در سال ۱۹۱۵ م از سوی دولت انگلستان به دریافت لقب «سر» (Sir) نایل آمد، لیکن در سال ۱۹۱۹ م هنگامی که انقلاب پنجاب به گونه‌ای بی‌رحمانه بر اثر فشار شدید انگلیسیها سرکوب شد، این لقب را ردّ کرد و نوشت که این لقب مایه ننگ من است.^۲

اما درباره فضای فکری تاگور باید گفت که فلسفه برهمایی، یگانه آیین بشری است که مؤسّس و موجدی برای آن نداشته‌اند و می‌توان آن را نوعی فرهنگ مذهبی توأم با اساطیر و فلسفه نژاد آریا دانست.

اساس فلسفه برهمایی یکی وداهاست شامل چهار کتاب که همه نشانه تراوش فکر و صورتگریهای خامه عارفان بزرگ و دانشمندانی است که در کهن‌ترین روزگاران در سرزمین هند سرود انسان‌سازی را زمزمه می‌کردند.

مهمترین قسمت ودا، ریگ وداست که یکی از مهمترین کتب مذهبی و فلسفی جهان به‌شمار می‌آید.

در وداها یگانگی پروردگار تعلیم داده شده است. خدایی که در وداها معرفی^۳ گردیده «براهما» نام دارد و سه مظهر تجلّی از آن اوست:

۱. برهما یا برهمن که مظهر قوّه خلاقه یا عقل کلّ است.

۲. ویشنو که مظهر قوّه حیات و نشاط و برکت است.

۳. شیوا که مظهر قوّه قهّاریت و رحمانیت ذات مطلق است.^۴

۱. خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات جهان، ص ۳۴۴.

۲. محیط طباطبایی، رابیندرا نات تاگور، ۱۳۱۱ ه.ش، ص ۴۲.

۳. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۵.

۴. میر غیاث‌الدین علی قزوینی، مه‌بهارات، ۱۳۵۸ ه.ش، ص ۳.

آیین دیگری که ژرف‌ترین تأثیر را در بیشترین گروه انسانها در هندوستان داشته، دین بودایی است.

ظهور بودا یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ جهان است، در جهت ارتقای اندیشه انسانی. به‌همین جهت کیش بودایی را، همسنگ دیگر ادیان جهان همچون اسلام، مسیحیت، هندویی و یهودیت دانسته‌اند و مطالعه آن را نه تنها از دیدگاه تاریخ ادیان، بلکه از جهت تفاهم ملل و شناسایی ادراک‌های مشترک بشری مفید شمرده‌اند.^۱

کیش بودایی یا «آیین رهایی» در سده ششم پیش از میلاد مسیح در هند ظهور کرد سپس از راه بلخ و قندهار به‌اقصى نقاط ایران باستان و آسیای میانه، عراق، فلسطین، مصر، یونان و سرانجام اروپا راه جست و از راه تبت به‌چین، مغولستان، کره، ژاپن، برمه و ویتنام رسید و نفوذی یافت غیرقابل انکار.

مفهوم بودا، انسان کامل یا وجود «عارف بیدار روشنی یافته»، در هر فرهنگ و دینی، با فرهنگهای بومی و ادیان محلی درآمیخت و رنگ اندیشه مردم آن سامان یافت. چه، ایرانیان کیش مانوی را تحت تأثیر آموزه‌های بودا پدید آوردند. مسلمانان نیز تعلیمات بودایی را به‌انواع گوناگون با باورها و اندیشه‌های خود درآمیختند. گاهی بعضی از آداب و مراسم و تعلیمات بودایی را در قالب تصوّف پذیرا شدند. حتی او را آدم ابوالبشر خواندند و جزیه سرانديپ را که معبد دندان بودا و مرکز کیش بودایی است، مهبط آدم و قدمگاه بودا را، قدمگاه آدم شمرند. خلاصه آنکه پیرایه‌ها و افسانه‌های دیگر به‌بودا بریستند. تا از او - براساس سنت^۲ فکری خود پیامبری الهی بسازند. گاهی او را ادریس نبی دانستند، و زمانی خضر و با توصیه «مرگ پیش از مرگ» گفته‌اند:

بمیر ای دوست! پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که «ادریس» از چنین مردن، بهشتی گشت پیش از ما^۳

۱. امین، سید حسن، بازتاب اسطوره بودا در ایران و اسلام، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۳.

۲. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۶.

۳. سنایی، دیوان، ۱۹۳۳-۱۹۲۵ م، ص ۵۲.

جلال‌الدین بلخی رومی در معنی «موتوا قبل أن تموتوا» می‌فرماید:
 مرگ پیش از مرگ امن است ای فتی این چنین فرمود ما را مصطفیٰ
 گفت: موتوا کلکم من قبل ان یأتی الموت تموتوا بالفتن^۱
 این مضامین درباره مرگ ارادی، به گفته عبدالرزاق کاشانی از سخنان افلاطون
 یونانی است که وی به زبان تازی نقل کرده است: «مُتْ بِالْإِرَادَةِ، تَحِیْ بِالطَّبِیْعَةِ»^۲.
 مرگ ارادی در نزد مسلمانان، همان نیروانای مقبول بودائیان است که شوپنهاور
 (۱۸۶۰-۱۷۸۸ م) آن را به همین لفظ در زبان آلمانی به کار گرفته است. مسلمانان هم
 مرگ را به ارادی و اضطراری تقسیم کرده و مرگ ارادی را نیز چند نوع دانسته‌اند،
 چنانکه حاج ملا هادی سبزواری گفته است:

ای که انواع مرگ پرسیدی	ایزد، انواع زندگیّت دهداد
اضطراری موت معلوم است	اختیاری او، چهار اقتاد
موت ایض که هست جوع و عطش	در ریاضات با شروط رشاد
موت اخضر مرقع اندوزی	در زنی چون دراعه زهاد
موت اسود که شد بلای سیاه	احتمال ملامت است و عناد
موت احمر که رنگ خون آرد	باشد اینجا خلاف نفس و جهاد ^۳

غرض آن است که گفته آید وجوه اشتراکی میان تفکر عرفای اسلامی و آیین
 بودایی به نظر می‌آید که نشانه خویشاوندی فکری ایرانی و هندی است. چه، ملاحظه
 می‌شود که «موت ارادی» را که صوفیان اسلامی توصیه کرده‌اند، به «آیین رهایی بودا»
 شباهت بسیار دارد.

تأثیر تصوّف اسلامی ایران را بر آیین‌های باستانی هند می‌توان بازتاب سایه همّت
 منصور حلّاج، صوفی معروف ایرانی مقتول به سال ۳۰۹ ه.ق. دانست که به هند هجرت
 نموده و مریدان فراوان پیدا کرده است و پس از او نیز شاید از اندیشه علی بن عثمان

۱. مولوی، مثنوی، ۱۹۳۳-۱۹۲۵ م، ج ۴، ب ۲۱۱۷.

۲. کاشانی، اصطلاحات عرفا، ۱۳۱۴ ه.ش، ص ۱۲۴.

۳. حاج ملا هادی سبزواری، دیوان، ۱۳۷۲ ه.ش، ص ۴۷۹؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران،
 شماره ۱۵۳، ص ۱۱۷.

جلابی هجویری غزنوی (ف: ۴۶۵ ه‍.ق) از عارفان و نویسندگان سده پنجم هجری صاحب کتاب کشف‌المحجوب رنگ گرفته باشد.

از اقبال مردم شبه قاره به هجویری این بس که تربت او را صاحبان ادیان مختلف در لاهور به نام «داتا گنج بخش» هنوز متبرک می‌دانند و همچنین این اندیشه را می‌توان از تأثیر نفس خواجه معین‌الدین چشتی خراسانی (م: ۶۶۳ ه‍.ق) شکل گرفته دانست، به دلیل اینکه مرقد او در اجمیر تا امروز زیارتگاه مسلمانان و غیرمسلمانان شبه قاره است. دیگر از عرفای اسلامی که هندوان را بدو احترامی ستایش‌آمیز است، نظام‌الدین اولیاء از مشاهیر صوفیه هند است در سده هفتم و هشتم هجری (۷۲۵-۶۳۸ ه‍.ق) که نفوذ معنوی وی سبب شد که زندگانی‌اش به افسانه نزدیک آید. چه، برخی نوشته‌اند که شبی در نتیجه تغییر حالتی روی به ملازمت شیخ فریدالدین عطار نهاد و به مرتبه کمال رسید. سپس به دهلی بازگشت و به تربیت سالکان همت گماشت. ملازمت نظام‌الدین اولیا شیخ عطار را مقرون به صحت نتوان دانست، زیرا عطار به اغلب احتمال در سال ۶۲۷ ه‍.ق به قتل رسیده یا وفات یافته است، درحالی‌که نظام‌الدین هنوز در کتم عدم بوده است.

یکی دیگر از این ناموران امیر خسرو دهلوی (و: تپپالی [هند] ۶۵۱ - ف: دهلی ۷۲۵ ه‍.ق) است که در حلقه ارادت نظام‌الدین درآمد و در دو منظومه وسط‌الحیوة^۱ و غرةالکمال و نیز در منظومه تحفة‌الصغر اشعار ستایش‌آمیزی در مدح مرشد خود نظام‌الدین اولیا سروده است. مریدانش وی را «سلطان‌الاولیاء» و «محبوب الله» نامیده‌اند. مزارش در غیاث‌پور نزدیک دهلی زیارتگاه رندان جهان گردیده است.

امیر خسرو دهلوی که از مریدان بنام نظام‌الدین به‌شمار می‌آید، در تلفیق موسیقی خراسان و هند آن چنان مهارت نشان داد که موسیقی سماع طرز هندی «قوالی» آن مطلوب پیروان همه ادیان هندی گشت.

در ادوار دیگر نیز یکی از صاحب‌دلان هندو به نام «رام آناند» (۱۳۷۰-۱۳۳۰ م) در برابر امتیاز طبقاتی و تبعیض میان اقوام هندی قیام کرد و از ادای بیشتر رسوم دینی

۱. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۸.

هندو سرباز زد و به کار گرفتن زبان سانسکریت را به عنوان زبان دینی، آزاد تشخیص داد و از مذهب هندو تنها جنانا (دانایی) یوگا (اندیشمندی) و بهکتی (پارسایی) را پذیرفت و آن هم مبرّا از فلسفه بافیهای برخاسته از حکمت یونانی.

یکی از شاگردان وی، پسر خوانده یک بافنده مسلمان بنارس به نام «کبیر» که در سده پانزدهم مسیحی می‌زیست، تحت تأثیر صوفیان مسلمان به تعلیم یگانه‌پرستی در هند کمر همّت بر میان بسته، مردم را از پرستش صور و اشکال منع می‌کرد و می‌گفت: روشنایی در همه جهان فروزان است. مگر دیده نابینایان آن را نتواند دید. او با پرداختن به حرفه بافندگی که شغل پدر خوانده‌اش بود، گذران زندگی می‌کرد و از این راه میان زندگانی دنیوی و روحانی توازنی برقرار ساخته بود، قابل پذیرش نحله‌ها و طریقت‌های مختلف.

مردانش اعم از مسلمان و هندو، وی را چنان عزیز می‌داشتند که پس از وفاتش، مسلمانان دفن او را درخواست کردند و هندوان، سوختن جسدش را. و شاید عرفی شیرازی که در قرن شانزدهم میلادی (و: شیراز ۹۶۳ ه‍.ق/۱۵۵۵، ف: لاهور ۹۹۹ ه‍.ق/۱۵۹۰ م) می‌زیست و بیشتر عمرش را در شبه قاره گذرانیده و از مبانی تصوّف نیز رهتوشه‌ای برداشته بود، با نگرش بدین واقعه گفته باشد:

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به‌زمزم شوید و هندو بسوزاند^۱

درباره این صوفی آورده‌اند که هر دو فرقه (مسلمان و هندو) در تابوت او جز دسته گلی نیافتند، که نیمی از آن را مسلمانان دفن کردند و نیمه دیگر را هندوان سوختند^۲. نه تنها سیک‌های پنجاب، بلکه تاگور نیز او را گرامی تشخیص داده است. چه، تاگور مجموعه غرلیات او را که از زبان هندی ترجمه شده به زبان بنگالی و انگلیسی انتشار داده است.

۱. عرفی، دیوان، ۱۳۵۵ ه‍.ش، ص ۲۳۶؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۱۹.

۲. تاگور، گیتانجلی، ۱۳۵۴ ه‍.ش، ص ۱۵.

بابا نانک (۱۵۳۸-۱۶۶۹ م) بنیانگذار مذهب سیک‌ها، از معتقدان «کبیر» بود. او عشق پارسامنشانه را مهمترین راه رستگاری بشر می‌شمرد و حرمت گورو (Guru) یعنی وجود مرشد را در طریقت شرط مهم سلوک صوفیانه می‌دانست.

او خود پنجابی بود، لیکن در لاهور می‌زیست. نکته اینکه آن قسمت اعظمی از متون دینی سیک‌ها که در زمان او تدوین گردیده است به‌تصوف اسلامی بسیار نزدیک است. این صاحب‌دلان همگی مورد ارادت و محبت تاگوراند و او احوال و آثار فکری همه این بزرگان را در مطالعه آورده است.

کشیتی موهن سن دانشمند برجسته معاصر هندو عقیده دارد که تصوف اسلامی در عرفان هندوان تأثیری داشته است ژرف.

پس از اینکه تصوف اسلامی با عرفان هندی در پهنه شمال هند همخانه گشت، عده‌ای از صوفیان مسلمان، به‌عقاید پارسایان پاکدل هندو از روی علاقه‌مندی و تفاهم نگرستند. ذکر این بیان مختصر درباره تصوف اسلامی در هند شمالی از آن روی است که گفته آید این فضای فکری از دو جهت بر اندیشه تاگور اثر نهاده است: نخست از حیث تأثیر عمومی آن بر پندار هندوان، یعنی تأثیر بر محیط فرهنگی تاگور و هموطنانش از راه تحوّل افکار دانشمندان و صوفیان هندو، آن هم به‌ویژه در بنگال، زیرا که خواندن و نوشتن هندوان و مسلمانان در این ناحیه به یک خط بوده^۱ است. ثانیاً از راه ظهور درویشان ساده‌گرای بنگالی به نام بائول که هندو یا مسلمان بوده‌اند. بر روی هم این پیوند فکری میان آنان احساس می‌شده است.

صحبت این طایفه بر تاگور تأثیری داشته است شگفت‌آور و معجزه‌آسا.^۲

از قرن هجدهم میلادی به بعد، به‌ویژه از شروع قرن بیستم یک زندگی پر جنب و جوش سیاسی که متضمن مقاومت و مخالفت با نفوذ بیگانگان بود، در هند به راه افتاد و نبرد مهیجی میان سلطه بریتانیا و استقلال‌طلبی هند آغاز گشت و سرانجام هندوستان به هدف خود رسید. یعنی هند با همّت پیشوایان فکری و فداکاری مردم در به دست

۱. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۲۰.

۲. روان فرهادی، گیتانجلی، ۱۳۵۴ ه.ش، ص ۱۵.

آوردن آزادی و استقلال نائل آمد، درحالی که مبنای کهن این حسّ ملیّت جنبه سیاسی نداشت، زیرا هندیان تقریباً از یاد برده بودند که به روزگاران پیش شاهانی از نژادشان در دهلی حکمفرمایی کرده اند.

مبدأ همه این نهضت ها کم و بیش به رام موهان روی (Ram Mohan Roy) (و. ۱۱۸۵ هـ ق/ ۱۷۷۲ م - ف: ۱۲۴۸ هـ ق/ ۱۸۳۳ م) می رسد که تحت نفوذ شدید مسیحیت قرار گرفته بود و کیش هندی متّحی که امکان تعمیم داشت، به وجود آورده و آن را تبلیغ می کرد. در عین آنکه مذهب جدید موسوم به براهمو ساماج را در سال (۱۲۴۳ هـ ق/ ۱۸۲۸ م) ایجاد کرد، به اصلاحات اخلاقی، اجتماعی و سیاسی عظیمی دست زد و سرانجام آزادی مطبوعات را میسر ساخت.

رام موهان روی، با آنکه در محیط هندوها تربیت شده بود، از اساطیر هندی کراهت داشت و در شانزده سالگی کتابی علیه بت پرستی در تمام ادیان نوشت و مؤفّق شد قانونی را از مجلس انگلستان دالّ بر منع خودکشی زنی که بیوه شده باشد به تصویب برساند.

مکتب براهمو ساماج (Brahmo Samaj) در سال ۱۸۳۰ م به کوشش راجا رام موهن روی از روشنفکران و اصلاح طلبان بزرگ هندی شکل گرفت. نوشته اند هنگامی که رام موهن روی ایّام جوانی را سپری می کرد برادرش درگذشت و در^۱ وقت سوزانیدن جسد او، طبق سنت هندوها دید که زن برادر را به ناخواست و با کمال بی میلی او با جسد شوهرش می سوزانند. مشاهده این صحنه وحشتناک او را به کلی دگرگون ساخت و انقلابی عظیم در وی پدید آورد. او از همان زمان در صدد برآمد که اصلاحاتی در مذهب هندو به عمل آورد و از جمله برای لغو و ممنوع داشتن سوختن ساتی بکوشد^۲. زمانی برنیامد که لرد بنتینک (Bentink) فرمانروای انگلیسی را وادار کرد که در سال ۱۸۲۹ م رسماً سوختن ساتی را لغو کند. راجا رام موهن روی با تشکیل سازمان براهمو ساماج مؤفّق به انجام اصلاحاتی در مذهب هندو شد، امّا با وفاتش، سازمان

۱. دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۲۱.

۲. داراشکوه، محمّد، اوپانیشاد، ۱۳۳۵ ه ش، ص ۶۰۴.

مزبور از هم پاشید، تا آنکه یازده سال بعد از وفات او، دبندرا نات تاگور، پدر رابیندرا نات تاگور در صدد احیای آن برآمد و از این روی در سال ۱۸۴۵ م چهار جوان برهمین راه را برای تحصیل به بنارس فرستاد تا بیدها را در مطالعه آورند و پس از بازگشت آنان به بنگال و مذاکرات و گفتگوهای بسیار، اعلام داشت که بیدها و اوپانیشادها در نظر بنیان‌گذاران براهمو ساماج فاقد آن اعتباری است که قرآن در نزد مسلمانان دارد و انجیل در نظر مسیحیان براهمو ساماج تنها متونی را که منادی وحدت باشد می‌پذیرفت. پیروان براهمو ساماج تحت تأثیر و نفوذ اسلام و مسیحیت قرار گرفته‌اند، هرچند عدهٔ آنان اکنون در هند چندان زیاد نیست، لیکن اعتقادات رام موهن روی در رابیندرا نات تاگور تأثیری داشته است شگفت‌آور و در زمان ریاست کشاب چاندرا سن (Keshab Chandra Sen) سومین رئیس آیین براهمو ساماج که در سال ۱۸۸۵ م وفات یافت، کیش براهمو ساماج متمایل به تصوف شد و به انشعاب گرایید.^۱

دیری نپایید که نظریهٔ خداشناسی (تئوسوفی) که در سال ۱۸۷۵ م در آمریکا پیدا شده بود، در ادیار (Adayar) - حومه شهر مدرس - رواج گرفت.

تئوسوفی از دو کلمه یونانی تئوس به معنی خدا و سوفی به معنی خرد و معرفت^۲ ترکیب یافته است و صاحبان این آیین مذهبی معتقدند که بر مبنای شناسایی خدا از راه تجلی در طبیعت و تزکیه روح پیوند انسان را با خدا برقرار توانند ساخت.

کلودوسن مارتین گفته است که انسان از مرتبهٔ الوهیت به مرتبه طبیعت سقوط کرده می‌خواهد به حالت نخست برگردد و این نظریه شباهت بسیاری دارد به عقاید صوفیان اسلامی مانند شیخ اشراق و مولانا جلال‌الدین و حتی می‌توان گفت شاید برگرفته باشد از قرآن کریم. مثلاً این آیه شریفه که می‌فرماید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳ و یا احادیث و اخباری که از پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دینی باز مانده است. چه او معتقد است که

۱. داراشکوه، اوپانیشادها، ۱۳۳۵ ه‍.ش، ص ۴۹.

۲. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۲۲.

۳. بقره (۲)، آیه ۱۵۶.

روح با تأتّی به وسیله تغییرات پی در پی به عالم بالا میل خواهد کرد و طی این مرحله به نور الهی خواهد پیوست و به کشف و شهود نایل خواهد آمد.

مؤسّس این طریقه زنی بود پارسا، موسوم به بلاواتسکی (Blavatsky) از مردم روس که در سال ۱۸۳۱ م در سیبری متولّد شد و در ۱۸۹۱ م در لندن وفات کرد. در سنّ هجده سالگی ازدواج نمود، ولی سه ماه پس از عروسی از خانه شوهر فرار کرد و رهسپار تفلیس گشت و سپس به دیدار آسیای مرکزی و آمریکای جنوبی و آفریقا و هند شتافت. این زن اعلام داشت که از برخی دانشمندان بودایی، اسرار مهمّ دین آنان را فراگرفته است.

وی پس از مراجعت به اروپا توفیق یافت که عده‌ای را مؤمن به افکار خود کند و تحقیق این تفکر را در آن دید که جامعه تئوسوفی را بنیاد نهاد. زمانی برنیامد که این مهم را در سال ۱۸۷۵ م جامعه تحقیق پوشانید.^۱

پیش از این، گفته آمد که دبندرا نات (Debendra Nath) تاگور (۱۸۱۷-۱۹۰۵ م) مردی بود پارسا و حکیم و لقب مهاریشی داشت.^۲

وی آیین براهمو ساماج را در رجوع به معتقدات باستانی «اوپانیشاد» به درستی شناخته پیروی می‌کرد. از جمله برخی اشعار اوپانیشاد را که ناظر بر صفای طینت و بشردوستی است، برگزیده و در هنگام عبادت با هم مسلکان و یاران و خانواده خود^۳ می‌خوانده است. چنانکه در سرگذشت خود - که به زبان بنگالی نوشته است - می‌نگارد، زبان دری را می‌دانست و اکثر عقاید خود را از روی اشعار حافظ شرح می‌کرده است.^۴

وی اگرچه از پندار و عقاید صوفیان مسلمان آگاه بود و به آن اخلاص داشت، امّا نتوانسته بود خود را از بند عقل‌گرایی و ستایش تمدن فرنگی رهایی بخشد. خانه‌اش کانون هنر و فلسفه و ادب بود و به تعبیر درست‌تر خانه‌اش فرهنگسرای بود که در آن آزاد منشی و علاقه‌مندی به فرهنگ همه بشریت تبلیغ می‌شد. تاگور کودکی و جوانی

۱. پیرمیل، تاریخ هند، ۱۳۶۸ ه‍.ش، ص ۱۴۹.

۲. پورداد، صد بند تاگور، ۱۳۴۰ ه‍.ش، ص ۶.

۳. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۵۳، ص ۱۲۳.

۴. پورداد، صد بند تاگور، ۱۳۴۰ ه‍.ش، ص ۱۱.

خود را در چنین محفل فضیلتی گذرانید و با آداب ملل و نحل گوناگون آشنا گشت و با تصوّف ادیان مختلف اعم از بودایی، هندوی، زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلام پیوندی بنیادی یافت.

نتیجه

خلاصه سخن آنکه این نابغه بزرگ شرق - تاگور - از پدر محبت به فرهنگ شرقیان را آموخت و نیز رهایی از تعصب را در فراگرفتن آن و خود به معنویت ادیان گوناگون متخلّق شد، به ویژه روح تصوّف اسلامی که میراث درویشان بائول بدو بود، در شکل بخشیدن شخصیت جهانی او نقشی ایفا کرد تأمل برانگیز.

منابع و مأخذ

۱. کلام الله مجید.
۲. امین پروفیسور سید حسن، بازتاب اسطوره بودا در ایران و اسلام، انتشارات میرکسری، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
۳. بهار، ملک الشعراء، دیوان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵ ه.ش.
۴. پورداوود، ابراهیم، صدبند تاگور، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ه.ش.
۵. جودیت براون، گاندی زندانی امید، ترجمه محمد حسین آریا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ ه.ش.
۶. حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ه.ش.
۷. خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات جهان، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش.
۸. داراشکوه، محمد، اوپانیشاد، به کوشش دکتر تاراچند و دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی، ۱۳۵۶ ه.ش.
۹. روان فرهادی، دکتر عبدالغفور، سرود نیایش (گیتانُجلی)، کابل، ۱۳۵۴ ه.ش.
۱۰. سبزواری، حاج ملا هادی، دیوان، به کوشش پروفیسور سید حسن امین، ۱۳۷۲ ه.ش.
۱۱. محیط، طباطبایی، رابیند رانات تاگور، مطبعه تهران، ۱۳۱۱ ه.ش.
۱۲. میر غیاث الدین علی قزوینی، مهابهارات، به تصحیح دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی، طهوری، تهران، ۱۳۵۸ ه.ش.

نفوذِ فارسی در موسیقیِ بنگالی

عطا کریم برق*

منشی واجد علی کامل از اهالی هوگلی بود و در اوایل قرن نوزدهم میلادی می‌زیست و در تعریف علم موسیقی می‌گوید:

”مو به لغت یونانی به معنی آواز است و سیقی به معنی گره و چون موضوع این علم لحن است و لحن در حقیقت به آواز گره دادن است لهذا بدین اسم موسوم شده و موجد این «علم» حکیم فیثاغورث است“^۱.
و همچنین در بیان موسیقی اهل هند اظهار می‌دارد:

”حکمای هند موسیقی را سنگیت (Sangeet) گویند و به اعتقاد اهل هند واضع آن نارد (Narad) پسر برهماست و سمیسر یعنی مهادیو در این علم دخل و تصرفی کرده به آنچه موافق مذهب مهادیو است. آن را سمیسر مت (Samisar Mat) گویند و مت به معنی عقل باشد. بعد از آن بهرت که یکی از اعظم علماء و عبادۀ بوده در این علم خوض و تلاش کرده موافق فکر و قیاس خود چیزی افراط و تفریط و تقدیم و تأخیر به عمل آورده که قواعد منضبط او را بهرت مت (Bharat Mat) گویند. بعد از آن هنومان که یکی از اخصّ معتقدان راجا رام چندر بود تصرفات خود در این علم را به عمل آورده مذهب علیحده اختیار کرده. آن را هنومان مت (Hanuman Mat) نامند. بعد از آن کلناتھ که به عهد خود یکی از اعظم و اشهر عابدان بود، در این علم عبور تمام

* استاد بازنشسته فارسی بخش عربی و فارسی، دانشگاه کلکته، کلکته.

۱. حکیم منشی واجد علی، مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون، نولکشور، چاپ هفتم، ۱۹۱۳ م، ص ۲۱۱.

داشت، تصرفات خود نموده مذهب جداگانه ترتیب داده آن را کلناته مت (Kulnath Mat) نامند و دیگران نیز در این علم دخل و تصرف کرده‌اند، اما معتمد علیه همین چهار مذهب است و به‌قوانین جمله اساتذۀ هند هفت چیز اصول این علم باشد که به‌اصطلاح اهل هند آن را سبت ادھیا گویند. سبت به‌معنی هفت و ادھیا به‌معنی اصل و رکن باشد، و آن هفت رکن این است، اوّل سُر ادھیان (Sur Adhdhya) و آن فن سر و سرت و مورچھنا (Murchana) یعنی آهنگ و نغمه و آواز بود. دوّم راگ ادھیا (Rag Adhdhya) و آن معرفت راگ و راگنی و راگ‌پتر (Rag Patr) یعنی مقام و شعبه و گوشه بود. سوّم تال ادھیا (Tal Adhdhya) و آن فن بحور یعنی اوزان بود. چهارم نرت ادھیا (Nirt Adhdhya) و آن فن رقص بود. پنجم ارته ادھیا (Arth Adhdhya) و آن عبارت از فهمیدن معنی نغمه بود. ششم بهاد ادھیا (Bahad Adhdhya) و آن فن، و نمودن معنی به‌ایما و اشارت باشد. هفتم هست ادھیا (Hast Adhdhya) و آن فن، و نااختن ساز بود...^۱.

در هر حال قبل از ظهور مسلمین به‌بنگاله موسیقی این کشور جنبۀ مذهبی داشت و از هر حیث موسیقی هندی بود و با موسیقی اسلامی یا ایرانی علاقه‌ای نداشت، اما چون مسلمین به‌بنگاله سرازیر شدند موسیقی بنگالی تحت تأثیر موسیقی اسلامی درآمد و مسلمین در فنّ موسیقی کمال قدرت خودشان را نشان دادند و می‌توان گفت که موسیقی هندی تحت تأثیر موسیقی ایرانی و کشورهای دیگر، خیلی جلا یافت و پیشرفت کرد و جاذبیت و کشش آن بیشتر گردید.^۲

راجا تان‌سینگ والی گوالیار بنا به‌نوشتۀ حکیم منشی واجد علی مخترع آهنگ دھروباپد بوده و در زمان امپراطور جلال‌الدین محمد اکبر سور داس فرزند رام داس آهنگ دھروباپد و خیال را خیلی مرتّب ساخت و همچنین در عہد سلطنت آن امپراطور بزرگ تان‌سین کلانوت که از پیروان شیخ محمد غوث گوالیاری از موسیقی‌شناسان و

۱. حکیم منشی واجد علی، مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون، نول‌کشور، چاپ هفتم ۱۹۱۳ م، ص ۲۱۱.

2. *Amrita Bazar Patrika*; Annual Puja Number, 1956, p.187.

نوازندگان بزرگ هند به‌شمار می‌رفته "به‌آخر عمر به‌حضور اکبر بادشاه عزت و احترام تمام یافت".^۱ بعد از آن یکی از فرزندان او شاه صدا رنگ نامی یک آهنگ ایرانی به‌عنوان «قول کلوانه» بروش آهنگ هندی «دهروباپد» به‌آهنگ «خیال» آمیزش داد و به‌این نحو اصلاح بزرگی در فن موسیقی به‌عمل آورد و در قرن نوزدهم میلادی آهنگ‌های «خیال» و «تپ» به‌جای آهنگ «دهروباپد» در هندوستان و مخصوصاً در بنگاله رواج و شهرت پیدا کرد.^۲ آهنگ‌های «دهروباپد» و «خیال» که به‌دست نوازندگان و موسیقی‌دانان به‌قعر فراموشی رفته بود به‌دست راجا رام موهن رای دوباره به‌شکل اصلی آن درآمد. وی آهنگ‌های «دهروباپد» و خیال را به‌وسیله اشعار «برهمو سنگیت» (Brahmu Sangeet) به‌کاربرد و یک نفر مسلمان غلام عباس نامی سرودهای او را در محفل عباداتی برهمو سماج می‌خواند و با این نحو به‌قول بعضی راجا رام موهن رای راهنما و پیشرو موسیقی کلاسیکی در دوره جدید به‌شمار می‌رود.^۳

از مطالعاتی که در صد سال گذشته درباره موسیقی و شعر هنرهای زیبا و فرهنگ مشترک هندو و مسلمان در بنگاله به‌عمل آمد، معلوم می‌گردد در قرن هفدهم و هجدهم میلادی موسیقی بنگالی در تحت تأثیر موسیقی اسلامی و ایرانی درآمد و موسیقی بنگالی به‌سبک تازه‌ای به‌راه افتاد و استادان و نوازندگان بزرگ موسیقی در بنگاله به‌وجود آمدند و سپس موسیقی بنگالی به‌سبک جدید و عالی خیلی پیشرفت کرد.^۴

رام پرساد سین کوی رنجن

از اهالی کمپارهات (نزد هوگلی) بود. وی به‌سال ۱۷۱۸ م به‌دنیا آمد پس از تحصیلات به‌شعرگویی و موسیقی پرداخت، از موسیقی‌دانان و نوازندگان بزرگ بنگاله به‌شمار می‌رفت و به‌موسیقی بنگالی و سبک جدید آن دسترسی و قدرت داشت.^۵

۱. حکیم منشی واجد علی، مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون، چاپ هفتم، نول کشور، ۱۹۱۳ میلادی، ص ۲۱۶.

2. *Amrita Bazar Patrika*; Annual Puja Number, 1953, p.114.

3. *Ibid.*, 1956, p.187.

4. Edited by Atul Chandra Gupta: *Studies in the Bengali Renaissance*, p.308.

5. *Ibid.*, p.308.

رام نیدهی گپتا

معروف به نیدهی بابو به سال ۱۷۴۲ م در چانپتا (Chanpta) قدم به دنیا گذاشت و به سال ۱۸۳۹ م از این جهان برفت. در تاریخ ولادت و فوت او اختلاف است. وی از موسیقی دانان و نوازندگان معروف در عصر خود به شمار می‌رفت در موسیقی بنگالی به سبک جدیدی دسترسی داشت.^۱ وی در آهنگ «آخدائی» (موسیقی تالار باشگاه) قدرت و مهارت داشت و از استادان به شمار می‌رفت و به قول دکتر سوکمار سین موسیقی و آهنگ او به یک سبک تازه‌ای بین قدیم و جدید می‌باشد^۲ چنانکه پروفیسور دیش چندرا سین اظهار داشته، رام نیدهی گپتا از نوازندگان بزرگ بنگالی بود. وی به تحصیلات فارسی و بنگالی نایل گردید و با علم موسیقی علاقه‌مند شد.^۳ بعداً رام نیدهی برای تحصیل علم موسیقی مسافرتی به چپرا (Chapra) در ایالت بهار، کرد و در آنجا در خدمت یکی از موسیقی‌دانان مسلمان حاضر شد و از او موسیقی اسلامی یاد گرفت و به بنگاله برگشت و در موسیقی بنگالی یک راه جدیدی را باز کرد که مخصوص او بود. وی اشعار و آهنگ «خیال» و «تپ» را از چپرا با خود آورد و آن را با هم آمیزش داد و آهنگ‌های «تپ» و «خیال» را به شکل تازه‌ای درآورد و از آن به بعد اشعار و آهنگ «تپ» و «خیال» در قرن نوزدهم میلادی در محافل و خانواده‌های رجال خیلی مقبول و معروف گردید^۴ و به قول دکتر سوکمار سین کسی که آهنگ «تپ» را به موسیقی بنگالی رواج داد آن نیدهی بابو بود.^۵

مادهو خان (۱۸۶۸-۱۸۱۳ م)

از اهالی بنگاله وسطی بود و علم موسیقی را در بنگاله شرقی یاد گرفت و استادی و مهارت به دست آورد. وی بعضی آهنگ‌های تازه برای خود ایجاد کرد و آنها را به سبک

1. Edited by Atul Chandra Gupta: *Studies in the Bengali Renaissance*, (Jadavpur, 1958), p.30.
2. Dr. Sukumar Sen: *History of Bengali Literature*, p.174.
3. Dr. D.C. Sen: *History of Bengali Language and Literature*, p.629.
4. Ibid., p.634; Dr. J.C. Ghosh: *Bengali Literature*, pp.87, 133. Edited by Atul Chandra Gupta: *Studies in the Bengali Renaissance*.
5. Dr. Sukumar Sen: *History of Bengali Literature*, p.174.

موسیقی خوبی جلوه و ترقی داد و همچنین آهنگ‌های رقص دیهاتی و مذهبی را یکجا کرد و آن را به‌عنوان «دهپ» (Dhap) شهرت داد. این آهنگ او که تازه بود خیلی مقبول خاطرها افتاد و مخصوصاً زنان خواننده که آهنگ مذهبی را دوست داشتند، این آهنگ تازه را زیاد می‌خواندند و آن را شهرت می‌دادند.^۱

شری دهر کاتهاک

از معاصرین رام نیدهی گپتا بود و چون او سرودهای پوران را می‌خواند خود را به‌عنوان «کاتهاک» شهرت داد. وی از دانشمندان و موسیقی‌دانان بزرگ بنگاله بوده و در آهنگ‌های «تپ» و «تپ خیال» مهارت و قدرت کاملی داشته و می‌توان گفت که بعضی آهنگ و اشعار و غنای موسیقی او نسبت به‌رام نیدهی گپتا در هیچ‌حال کمتر نبوده است.^۲

داس رتهی رای

معروف به‌داسو رای به‌سال ۱۸۰۶ م به‌دنیا آمد و به‌سال ۱۸۵۷ م فوت کرد. آکا بایتی یکی از زنان خواننده معروف و مقبول به‌شمار می‌رفت و داس رتهی رای در تحت راهبری او به‌سرودن اشعار مشغول گردید. اما مدتی بعد از او بر کنار شد و یک دسته جمعی خود درست کرد و سرودن اشعار پنجالی دسته جمعی را آغاز کرد^۳ از این نظر او را می‌توان سرآمد خوانندگان سرود پنجالی قرار داد و اشعار او را می‌توان از هر حیث اشعار بنگالی گفت. وی در موسیقی بنگالی بسیاری از آهنگ‌های مانند «لوم» و «یمن» و «صورت» و «بهار» و «شهان» و غیر آن را اتخاذ کرد و بعداً بسیاری از موسیقی‌دانان و نوازندگان بزرگ بنگاله روش و سبک او را تتبع کردند.^۴

1. Dr. Sukumar Sen: *History of Bengali Literature*, (New Delhi, 1960), p.176.

2. Ibid, p.175.

3. Dr. Sukumar Sen: *History of Bengali Literature*, pp.175-176.

4. Edited by Atul Chandra Gupta: *Studies in the Bengali Renaissance*, (Jadavpur, 1958), pp.308/309.

ناتهو خان تپدار

و امام بندی (مادر رمضان میان) و رمضان میان و سرجین بائی از خوانندگان و نوازندگان معروف در بنگاله بودند. آهنگ‌های اینان بر طبق نمونه‌های تپ‌های گوناگون هند غربی و به سبک آنها بوده، اما چون اینان به بنگاله وارد شدند سبک و روش خودشان را به سبک تپ‌های جور به جور بنگالی عوض کردند.^۱

مehیش مکهرجی

از استادان بزرگ موسیقی بنگالی بود و متخصص آهنگ‌های «تپ» و «تپ خیال» به شمار می‌رفت. وی مسافرتی به گوالیار کرد و در آنجا تکنیک (اصطلاحات و اصول فنی) آهنگ‌های «تپ پنجابی» و «دهروباپد» و «خیال» گوالیاری را آموخت و همچنین در آهنگ‌های هند غربی که مشتمل بر آهنگ‌های نوازندگان بزرگ در هند غربی مانند «شوری» و «همدم» و «مست بلبل» و غیر آن استادی و مهارت به دست آورد و با این نحو مہیش مکهرجی سبک آهنگ‌های «تپ» و «تپ خیال» بنگالی را به کمال رسانید.^۲

چترنجن باغچی

یکی از نوازندگان موسیقی بنگالی بوده و به شاگردی مہیش مکهرجی و ناتهو خان تپدار آهنگ‌های «تپ» و «خیال» را یاد گرفته و شهرتی به سزا اندوخته و همچنین استاد نوازندگان شاسیکمار و هری داس مودک و جادو چندل و غیر آن در آهنگ‌های «تپ» و «خیال» مهارت و استادی خودشان را نشان دادند.^۳

رادها موهن سین

در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی بوده، زبان‌های سانسکریت و فارسی را خیلی عالی می‌دانسته و کتابی در علم موسیقی هندی و اسلامی به عنوان «سنگیت ترنگ» (Sangeet Tarang) به زبان بنگالی ترتیب داده.^۴

1. Ibid, p.311.

2. Ibid.

3. Edited by Atul Chandra Gupta: Studies in the Bengali Renaissance, (Jadavpur, 1958), pp.312, 313.

4. Ibid, p.307.

بادل خان

استاد نوازندگان بادل خان به سال ۱۸۳۳ م به جهان آمد و به سال ۱۹۳۶ م فوت کرد. وی از موسیقی دانان و نوازندگان بزرگ پنجاب بود و در موسیقی بنگال مهارت زبردستی به دست آورد. بادل خان به سال ۱۸۸۲ م از پنجاب به بنگاله مهاجرت کرد و آن را میهن خود قرار داد. در نظر وی آهنگ‌های موسیقی در بنگال مانند «تپ خیال نقشه» بسیار دلکش و شیرین و عالی می‌باشد و بنا به گفته او استعمال تارهای نوار و آلت‌های موسیقی در بنگاله به جای تارهای مو به طور رواج تازه‌ای آغاز گردیده و به عنوان «زمزمه» که صدای نرم‌تری می‌دهد شهرت دارد.^۱

در هر حال در دوره اسلامی رساله‌هایی که در علم و فن موسیقی و آهنگ به زبان بنگالی به ظهور رسیده، نویسندگان آن بیشتر مسلمان بودند. بعضی کتاب‌ها در موضوع موسیقی و آهنگ و ادبیات آن شهرت دارد بدین قرار می‌باشد:

ا) **راگ مالا:** در این کتاب به شرح موسیقی هند پرداخته شده است و اشعار علی میان و سید علاؤل و طاهر محمود به طور نمونه و مثال نقل شده است.^۲

ب) **تال‌نامه:** این کتاب در فن موسیقی به سال ۱۸۴۰ م نوشته شده و اشعار عین‌الدین و سید مرتضی و ناصرالدین و سید علاؤل و گائيجا و دویجا راگهونات و بهاوانند امین و هیرامنی و شعرای دیگر به طور نمونه و مثال در آن مندرج شده است.^۳

ج) **سریستی پاتان:** این کتاب در فن موسیقی و دارای شرح چگونگی موسیقی هندی است. این کتاب به دست سه نفر از سخنوران بنگالی یکی دنیش قاضی و دومی ناصر محمود و سومی بخش علی به ترتیب رسیده و اشعار آنان به طور نمونه و مثال آورده شده است.^۴

1. Ibid, p.311.

2. D.C. Sen: *History of Bengali Language & Literature*, (C.U. 2nd Ed., 1954), p.679.

3. Ibid, p.680.

4. Ibid.

- (د) **راگ‌نامه:** شیخ فیض الله در وسط قرن شانزدهم میلادی می‌زیست. وی این کتاب را دربارهٔ موسیقی کلاسیکی هند منظوم نموده. این اولین و بهترین و قدیم‌ترین کتاب موسیقی به‌زبان بنگالی به‌شمار می‌رود. تألیف این منظومه نشان می‌دهد که شیخ فیض الله در فن موسیقی چقدر قوی‌دست بوده است.^۱
- (ه) **دهیان مالا:** این منظومه در شرح چگونگی موسیقی و تألیف یکی از سخنوران مسلمان علی‌رضا نامی می‌باشد. در این کتاب به توضیح چهل و دو آهنگ (راگ و راگنی) بلند و نرم و موسم و ساعت مخصوص آن پرداخته شده و در هر جا اشعار مؤلف به‌طور نمونه و استشهاد آورده شده است.^۲
- (و) **راگ تالر پوتهی:** نویسندگان این منظومه دو نفراند، یکی جبین علی و دیگری رام تانو آچاریه. این کتاب راجع به فن موسیقی هندی است و در ضمن شرح آهنگ اشعار به‌طور نمونه نقل گردیده است.^۳
- (ز) **راگ تال:** یکی از سخنوران مسلمان که اسم او چنپا غازی بود این منظومه را در موضوع و آهنگ تدوین کرد.^۴
- (ح) **پد سنگرها:** این منظومه راجع به موسیقی و آهنگ است و اشعار لال بیگ و سخنوران دیگر به‌طور نمونه و مثال به‌کار رفته است.^۵
- (ط) **جویبا:** این منظومه کوچکی در شرح چگونگی موسیقی و آهنگ است و در حدود بیست سرود در آن مندرج می‌باشد. در روزهایی قبل اشعار این منظومه را در موقع برگزاری جشن عروسی در جامه مسلمین می‌خواندند.^۶
- ما می‌دانیم با سرازیر شدن مسلمانان در بنگاله، یک انقلاب بزرگی در زندگانی و معاشرت و جامعهٔ بنگاله به‌ظهور پیوست. چون مسلمانان زبان فارسی را با خود همراه

۱. دکتر انعام‌الحق: مسلم بنگالی ادب (اردو) چاپ پاکستان، ۱۹۵۷ م، ص ۳-۱۰۲.

2. D.C. Sen: *History of Bengali Language & Literature*, (C.U. 2nd Ed., 1954, p.680); Dr. Inmaul Haque: *Muslim Bengali Adab* (Urdu), Pakistan, 57, p.310.

3. Ibid, p.680.

4. Ibid, p.680.

5. Ibid, p.680.

6. Ibid, p.680.

آورده بودند، این زبان شیرین در همه جنبه زندگی بنگاله نفوذ و تأثیر پیدا کرد و نه تنها زبان بنگالی را تکان و سر و صورت بداد، بلکه سایر جنبه‌های زبان و فرهنگ و شعر و ادب و علوم و فنون را در تحت تأثیر و نفوذ خود گرفت، و همه آن را با شیرینی و لطافت و قشنگی خود آشنا ساخت، و زیبایی و رعنائی و تازگی جوانی به آنها بخشید. و همچنین احوال موسیقی بنگالی می‌باشد. چنانکه در بالا گذشت، آهنگ‌های موسیقی بنگال نه تنها از واژه‌های فارسی استفاده کرد، بلکه روحیه آن نیز از موسیقی ایرانی و اصطلاحات فارسی تأثیر عظیمی را قبول کرد، و جوان‌تر گردید. در عصر حاضر می‌بینیم که غزل‌های قاضی نذراالاسلام و «نذرل گیت» که بی‌اندازه نفوذ و تأثیر فارسی را دارا می‌باشد، در جامعه بنگالیان و در محافل شعر و رقص و سرود و ساز و آواز آنان اهمیت خاصی را دارا می‌باشد، و مقبول خاطرها گردیده است.

تاگور و ایران

محمد گلبن*

سرزمین پهناور هند شعرا و عرفای زیادی را در دامان خود پرورش داده است بسیاری از گویندگان نام‌آور آن با گویندگان فارسی زبان ما وجه اشتراک نزدیک دارند. در سرزمین هند زبان فارسی مقام والائی داشت.

گرچه هنوز هم در هند و پاکستان زبان و فرهنگ فارسی جای خاصی دارد، اما گویندگانی چون رابیندرانات تاگور آثار خود را به زبان انگلیسی خلق کردند. از گویندگان انگلیسی زبان مردم هند کمتر گوینده‌ای را سراغ داریم که آثارش در ایران به اندازه آثار تاگور به فارسی ترجمه شده باشد. تاگور شیفته ایران و فرهنگ ایران بود ظاهراً تاگور در جوانی به آموختن زبان فارسی پرداخته و به حافظ عشق می‌ورزیده است. حال تا چه اندازه او با زبان شیرین فارسی آشنایی داشته درست معلوم نیست.

تاگور قبل از آن که در سال ۱۳۱۱ شمسی برای نخستین مرتبه به ایران بیاید سفری به مصر رفته بود و ادبای ایران که با زبان عربی آشنایی داشتند از چگونگی سفر تاگور به مصر اطلاع داشتند. به همین علت ادبای ایران، دوست داشتند که تاگور که یک شاعر و هنرمند معروف هند است به ایران هم سفری بکند.

در سال ۱۳۱۰ شمسی وارد بندر بوشهر شد. تاگور قریب دو روز در بوشهر ماند و عازم شیراز شد. از طرف دولت ابوالحسن فروغی برادر محمد علی فروغی (ذکاءالملک) و از طرف انجمن ادبی ایران استاد ملک‌الشعراى بهار از تهران برای استقبال از تاگور به شیراز رفتند. در همان ایام که تاگور وارد ایران می‌شد. دولت ایران

* محقق و پژوهشگر ایرانی.

مایل بود که پارسیان مقیم هند هرچه بیشتر به سرزمین پدری رفت و آمد داشته باشند. ورود تاگور را زمان مناسبی برای ورود یک هیئت اقتصادی پارسیان یافتند و از یک هیئت اقتصادی پارسی دعوت رسمی به عمل آوردند.

ریاست این هیئت را «دین شاه ایرانی» به عهده داشت. این هیئت را یک نفر مترجم ایرانی که سال‌ها در هند تحصیل کرده بود همراهی می‌کرد. عبدالحسین سپنتا به عنوان مترجم با تاگور و همراهان او وارد ایران شد. این هیئت به همراه تاگور از بوشهر عازم شیراز شدند و نخست به بارگاه حافظ قدم گذاشتند. عبدالحسین سپنتا شرح دیدار تاگور را از بارگاه حافظ قلمی کرده است و آورده که تاگور چند تفأل از دیوان خواجه زد و من هر تفألی، که می‌آمد برای تاگور به انگلیسی ترجمه می‌کردم. سپنتا پس از شرح بازدید تاگور از شیراز مثنوی زیبایی ساخته که درجه ارادت تاگور را به حافظ و ایران در آن مثنوی نشان داده است.

تاگور و دو هیئت همراه او که یکی یک هیئت ادبی بود و دیگری یک هیئت اقتصادی از شیراز عازم اصفهان شدند. قرار بود چند روز در اصفهان توقف کنند و عازم تهران بشوند. اما جذابیت و زیبایی شهر اصفهان چنان تاگور را مسحور کرد که قریب ده روز در اصفهان ماند و باز دل از دیدار اصفهان برنمی‌کند.

”همراهان نزدیک تاگور عبارت بودند از عروش به نام پراتیما (Pratima) و منشی او چاکراورتی و دین شاه ایرانی رئیس انجمن زردشتیان ایران در بمبئی که با همسر و خواهر زنش همراه تاگور بود. اعتمادالدوله قره گزلو وزیر فرهنگ و معاونالدوله غفاری معاون وزارت امور خارجه و جمعی از اعضای انجمن ادبی ایران و نمایندگان مجلس شورای ملی در باغ نزهتیه در شهر ری از تاگور استقبال کردند. تاگور در ایام اقامتش در ایران دو سخنرانی ایراد کرد یکی در تالار مسعودیه و یکی در انجمن ادبی ایران خطابه‌های او را محسن اسدی ترجمه می‌کرد. تاگور در دو خطابه‌اش چند بار گفت من ایرانی هستم و نیاکانم از این سرزمین به هندوستان مهاجرت کردند و مسرورم که به وطن اجداد خود آمده‌ام و علّت این همه محبت به من همین وحدت نژادی و فرهنگی است و

سبب مسافرت من با وجود کهولت و ضعف مزاج و مشکلات سفر همین یگانگی و عواطفی است که من به ایران دارم. نه دیگر^۱.

جذّابیت و زیبایی شهر اصفهان
چنان تاگور را مسحور کرد که
قرب ده روز در اصفهان ماند و
باز دل از دیدار اصفهان
بر نمی‌کند.

تاگور و دو هیئت همراه او روز پنجشنبه هشتم اردیبهشت به تهران رسیدند و در نزدیکی تهران شعرا و ادبای بزرگ کشور از آنان استقبال گرمی به عمل آوردند. پس از ورود دو هیئت به تهران هیئت ادبی را انجمن ادبی ایران عهده‌دار پذیرایی شد و هیئت اقتصادی را مراکز اقتصادی. در حقیقت مهمان‌دار تاگور و هیئت همراه او

جنرال کنسول ایران جلال‌الدین کیهان بود که از بمبئی همراه هیئت به ایران آمده بود و تا زمان بازگشت همه جا همراه هیئت بود.

تاگور و همراهانش در این سفر قریب ۱۶ روز در ایران ماندند و چون تاگور باید به اروپا می‌رفت برای بازگشت به هند عازم بغداد شدند. هیئت همراه تاگور به اتفاق جنرال کنسول ایران از بغداد به هند رفتند و تاگور نیز عازم اروپا شد.

تاگور در سفر اوّل به ایران چند خطابه به زبان انگلیسی ایراد کرده متن ترجمه خطابه‌های او در روزنامه ایران و اطلاعات به چاپ رسیده است.

مردم تهران از صنوف مختلف مقدم تاگور را گرامی می‌داشتند و در هر محفل و مجلسی که از این هنرمند و شاعری هند دعوت به عمل می‌آمد شرکت می‌کردند.

پس از بازگشت تاگور به هند دولت ایران استاد «پورداد» زنده‌کننده کتب و فرهنگ زردشتیان را مأمور کرد که به هند برود و کار تدریس زبان پهلوی را در آن کشور دنبال کند. استاد پورداد قبلاً مدّتی را در هند زیسته بود و با خوی و خصلت مردم شریف هند آشنایی داشت. تاگور در این سفر که به ایران آمد نمی‌دانست که ادبای ایران تا چه اندازه با آثار او آشنایی دارند. زیرا هنوز در آن ایام زبان انگلیسی این همه در کشور ما رایج نبود و ترجمه آثار بزرگان بیگانه را ایرانیان از عربی و فرانسه به فارسی ترجمه

۱. صدیق اعلم، سالنامه دنیا، سال ۲۱، ص ۲۰۰.

می‌کردند. استاد محیط طباطبائی در خطابه‌ای که در انجمن ادبی ایران و هند درباره‌ی خاطراتش از تاگور ایراد کرده است آورده که آثار تاگور را برای نخستین بار در ایران

تاگور در دو خطابه‌اش چند بار گفت من ایرانی هستم و نیاکانم از این سرزمین به هندوستان مهاجرت کردند و مسرورم که به وطن اجداد خود آمده‌ام.

بزرگ علوی از زبان آلمانی و فرانسه ترجمه کرده و در روزنامه‌های رشت به چاپ رسانیده است. در اولین سفر تاگور به ایران، ادبای کشور این مهم را به نظر تاگور نرسانیده بودند.

در اولین سفر تاگور به ایران شعرا و ادبای نام‌آوری با قلم توانای خود تاگور را ستودند. بعضی از اهل قلم مقالاتی در بزرگداشت و مقام

والای او نوشتند و برخی از گویندگان بزرگ مانند استاد دهخدا، ملک‌الشعراى بهار، استاد رشید یاسمی، عبدالحسین سپنتا و دیگران قطعات منظومی در بزرگداشت او سرودند که چند بیت از منظومه هریک را در زیر مطالعه می‌فرمایید.

استاد بهار یک مثنوی نسبتاً طولانی به عنوان «هدیه تاگور» ساخت که در دیوان او جلد دوم که به کوشش چهارزاد بهار منتشر شده در ص ۱۸۲ تا ۱۸۵ آمده است. چند بیت آن را در زیر مطالعه فرمایند:

دست خدای احد لم یزل	ساخت یکی چنگ به روز ازل
باقته ابریشمش از زلف حور	بسته بر او پرده موزن نور
نغمه او رهبر آوارگان...	مویه او چاره بیچارگان...
تا که در این عصر نوین بی‌درنگ	در بر «تاگور» نهادند چنگ
ذات قدیمی پی بست و گشاد	قوس هنر در کف «تاگور» نهاد
چونکه بزد چنگ بر آهنگ راست	نغمه اصلی ز دل چنگ خاست
نالۀ غشاق برآمد ز چنگ...	پر شد از او هند و عراق و فرنگ...
طبع تو چنگ است و خرد زخمه‌اش	شعر بلند ازلی نغمه‌اش
سال تو هفتاد و خیالت نو است	زان که ز یزدان به دلت پرتو است
هر که ز یزدان به دلش نور تافت	در دو جهان دولت جاوید یافت

سی صد و ده چون که گذشت از هزار گفته شد این شعر خوش آبدار
جانب بنگاله فرستادمش «هدیه تاگور» لقب دادمش
تا آخر که می فرماید:

ای قلمت هدیه پروردگار هدیه ایران بپذیر از بهار
مثنوی استاد بسیار زیباست و مجال سخن کوتاه والا همه آن را به خوانندگان گرامی
هدیه می داشتیم.

**آثار تاگور را برای نخستین بار در
ایران بزرگ علوی از زبان آلمانی
و فرانسه ترجمه کرده و در
روزنامه‌های رشت به چاپ رسانیده
است.**

زنده یاد رشید یاسمی استاد شریف دانشگاه
تهران قصیده زیبایی در تجلیل از مقام تاگور
دارد که چند بیت آن را در زیر مطالعه
می فرمایید.

تجلیل از تاگور

درد باد به آن شاعر بلند مقام کزو ببالد فخر و بدو بنازد نام
گزیده شعرا مفخر ادب تاگور که کشور سخن از وی گرفت نظم و قوام
یگانه مهر درخشان شرق کز نورش زدوده گشت جهان سخن ز رنگ ظلام
چو آفتاب ز آفاق شرق تابان شد وز او گرفت همه غرب روشنایی وام
ترانه‌های دل‌انگیز او بهر روزی هزار خاطر آشفته را کند آرام
به هیچ جای چنان قدر تو به‌شناسد که در قلمرو سعدی و کشور خیام
ز داروی سخت جان دردمند بشر نجات یابد از آسیب محنت ایام
به‌جشن هفتاد از عمر تو بیایستی که سوی هند از ایران به‌بستی احرام
چو راه دور مرا زین طواف دارد باز بدین قصیده فرستم تو را درود و سلام
دل «رشید» ز آثار فکر تو روشن بسان طبع تو شادان و خرم و پدram
و نیز دکتر لطف علی صورتگر شعر زیبایی خطاب به تاگور سرود و به او هدیه کرد
چند بیت آن را در زیر مطالعه بفرمایید:

نسیمی بجنبید از کوهسار ز صبح جوانی دل‌انگیزتر
بسان دل عاشقان بی‌قرار ز باز شکاری سبک خیزتر

سبک‌بال و دیوانه کردار و مست به‌گلشن فرودآمد از تیغ کوه
چمن دید از جور وی تنگدست نه در لاله رنگ و نه در گل شکوه

*

بپرسید از آن دل‌ربایان به‌راز که از چیست در این نهان‌خانه‌اید؟
رخ افروز باغید و با برگ و ساز در این گوشه تنگ بهر چه‌اید؟

*

برآشفست از آن گفته با گل نسیم که این ناپسند آید از دلبران
که خود وارهند از غم و ترس و بیم فراموش کننده اندِ دیگران

*

سخن گسترای که اشعار تو پیامی ز عشق و جوانی دهد
اثرهای طبع گهربار تو در خسته را شادمانی دهد

ابیاتی چند از سروده دکتر لطف علی صورتگر را ملاحظه فرمودید. اگر بخواهم از همهٔ آثاری که در بزرگداشت تاگور سروده و نوشته‌اند حتی خلاصه‌ای را نقل کنم خود رسالهٔ مطولی خواهد شد. بنابراین از پرداختن به آثار عبدالحسین سپنتا و دیگران درمی‌گذریم.

تاگور بعد از سفر اوّل که در سال ۱۳۱۱ ه‍.ش به ایران آمد. دولت ایران سال ۱۳۱۳ ه‍.ش را اختصاص به «هزارهٔ حکیم طوس» داده بود و از بیشتر بزرگان و دانشمندان آسیای اروپایی، آمریکایی دعوت به عمل آورده بود که در آن جشن شرکت جویند، از آن جمله باز تاگور یکی از مدعوین بود که به ایران آمد. دانشمندان ایران مقدم او را باز گرامی داشتند. او نیز در افتتاح آرامگاه حکیم طوس شرکت کرد. بزرگانی چون علامه علی اکبر دهخدا، دکتر ولی الله خان نصر، دکتر سیاسی و بزرگان دیگر کشور از او پذیرایی گرمی به عمل آوردند و او بعد از چندی به کشورش مراجعت کرد.

تاگور در اوّلین سفری که به ایران آمده بود به‌مرز هفتاد سالگی رسیده بود. در مزار حکیم طوس ۷۳ سال از روزگار عمرش می‌گذشت. تاگور بیش از هشتاد سال و چند ماه عمر نکرد و جان به‌جان آفرین تسلیم کرد. دولت هند در سال ۱۹۶۰ م مقدمهٔ جشن «۱۹۶۱ م جشن یکصدمین سال تاگور» را فراهم کرد و یکصدمین سال تولّد او را

برگزار کرد. علاوه بر هند در بیشتر کشورهای جهان به مناسبت یکصدمین سال تولد او جشن‌های مفصلی برگزار کردند. از جمله سفارت هند در ایران و دولت ایران جشن بزرگی در دانشگاه تهران به همین مناسبت برگزار کرد. از طرف شورای دانشگاه تهران چند تن از استادان برای شرکت در این جشن به هند رفتند. دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره دوم سال ۹، مجله خود را «شماره مخصوص تاگور» نام نهاد و منتشر کرد.

رابیندرا نات تاگور

ابراهیم پورداوود*

رابیندرا نات تاگور که از سخنسرایان نامور روزگار ماست، در بامداد روز هفتم ماه مه ۱۸۶۱ م چشم به جهان گشود و در نیمروز هفتم ماه اوت ۱۹۴۱ م، پس از هشتاد سال و سه ماه زندگی، در همان خانه دیرین نیاکان جوراسانکو (Jorasanko) که زاییده شده بود درگذشت.

درست است که تاگور فیلسوف و موسیقی دان و نقاش هم بود. اما بیش از هر چیز شاعر بود، او را باید در ردیف گوته (Goethe) (۱۷۴۹-۱۸۳۲ م) و ویکتور هوگو (Victor Hugo) (۱۸۰۲-۱۸۸۵ م) از بزرگان سخنگویان این چند قرن گذشته به شمار آورد. او در همان کودکی شعر می گفت و جز به شعر به چیز دیگری دل نداد و از همین شعر است که نام و آوازه وی از مرز و بوم میهنش گذشته به همه جای جهان رسید. نه تنها اکنون بنگاله ادبیات خود را مدیون این نویسنده چیره دست است، نهال آزادی و رستگاری هند هم از گفتارهای شورانگیز این مرد میهن دوست بالیدن گرفت. سروده های دلکش وی در سراسر کشور پهناور هند بر سر زبانهاست، از آنهاست سرود ملی آن سرزمین. مادر هند در هنگام این صد سال دو فرزند در آغوش خود پروراند که هریک در رستگاری آن به جان و دل کوشیدند: یکی مهاتما گاندی (Mahatma Gandhi) است و دیگری رابیندرا نات تاگور. اینان نخستین بار در دهم ماه مارس ۱۹۱۵ م در شانتی نیکتان (Shantiniketan) همدیگر را دیدند. شش روزی که در آنجا باهم بودند، یک دوستی پایداری میان آنان پدید آمد و تا پایان زندگی آنان استوار ماند. گرچه روش

* استاد و پژوهشگر ایرانی و نخستین استاد اعزامی از ایران به دانشگاه ویشوا بهارتی در زمان حیات تاگور.

آنان دربارهٔ رهایی میهن با همدیگر تفاوت داشت، اما راهی که هریک در پیش گرفته بودند، به‌همان مقصد گرایید. در ماه مه ۱۹۲۵ م باز مهاتما چند روزی را در شانتی نیکتان با تاگور گذرانید. در بیستم سپتامبر ۱۹۳۲ م که خبر «روزهٔ مرگ» در زندان یرودا (Yareveda) در شهر پونه (Pune) در هند پیچید و همهٔ مردم را نگران ساخت، از همان آغاز روزه از زندان پونه، در ساعت سه بامداد روز سه‌شنبه سوم اکتبر، گاندی نامه‌ای به‌تاگور نوشت:

«کنون آغاز آزمایش جانگداز من است، به‌این می‌ارزد که جان گرامی از برای رستگاری هند فدا شود. اگر بتوانید مرا در این کوشش به‌دعای خیر خود دریابید، نیازمند آنم. شما همیشه دوست وفاشناس من بودید، دوست پاک و بی‌آلایش که شما به‌هر آنچه می‌اندیشید، به‌آواز بلند می‌گفتید. اگر دلتان راه داد و این کوشش مرا پسندید، خواستار درود شما هستم. آن پشت و پناه من خواهد بود».

تاگور در پاسخ تلگرافی خود بدو نوشت:

«دنیای بدرد آزردهٔ ما و این مادر در این رنج بزرگ، با مهر و ستایش در پی شما خواهد بود».

پس از این تلگراف، تاگور نتوانست خودداری کند، ناگزیر در ۲۴ سپتامبر برای دیدن مهاتما به‌سوی پونه رفت. پس از بیست و شش روز «روزهٔ مرگ» درخواست‌های گاندی را دولت انگلیس پذیرفت. در آن هنگام که روزه شکسته می‌شد تاگور در زندان بر بالین گاندی بود. روزه‌دار فرسوده چنین گفت:

«روزه‌ای که بنام خدا آغاز شده، بنام خدا، با حضور گورودیو (Gurudev) شکسته می‌شود».

تاگور آزادی هند را ندیده از جهان درگذشت. گاندی پس از رسیدن به‌آرزوی دیرین خود به‌تیر نابه‌کاری از پای درآمد.

رابیندرا نات از یک خانوادهٔ آزاده و توانگر بود از نخستین طبقه که برهمین باشد به‌شمار می‌رفت. بنیادگذار این خاندان پنچامن کوشاری (Panchaman Kushari) نام داشت. او در پایان سدهٔ هفدهم میلادی، به‌سبب اختلاف دینی که با پیر علی مرزبان

جسور (Jessoor) (در بنگال جنوبی) به هم رسانید، به ناچار با عم خود سوک دیو (Sukh Dev) شهر خود را رها کرده به یک دهکده ماهیگیران که گوویندپور (Govindpur) خوانده می شد، پناه

بردند. مردم این دهکده، درکنار رود گنگ، از طبقه پست به شمار می رفتند، به رسم و عادت آن روزگاران با مردم طبقه بالاتر از خود آمیزش نداشتند، در شگفت بودند که چگونه یک خانواده برهمین در دهکده آنان جای گزیده است. این است که آن خانواده را آنچنان که باید بزرگ و گرمی می داشتند و بودن آنان را در میان خود، مایه سرافرازی می دانستند و از برای ادب، پنچامن را «تهاکور»

در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ م خونریزی و کشتار سهمناکی که در جلیانوالا باغ (Jalianwala Bagh) در امرتسر (در پنجاب) روی داد و صدها انسان بی گناه، به گناه میهن دوستی و آزادی خواهی به خاک و خون خفتند. تاگور از این پیش آمد از عنوان «سر» چشم پوشید و نشان را برای نائب السلطنه وقت لرد چلمس فورد (Chelmsford) پس فرستاده، نوشت: «آنچه روزی مایه سرافرازی است روزی هم فرارسد که مایه ننگ گردد...»

می خواندند. این عنوان که به معنی سر و سرور و خدایگان است، امروزه هم در هند زیانزد است و مردمان بزرگ از گروه برهمین چنین خوانده می شوند. همین عنوان تهاکور است که نزد انگلیسیانی که با آن خانواده سروکاری داشتند دگرگون شده و چون نتوانستند این واژه بیگانه را درست بر زبان رانند، تاگور (Tagore) گفتند و نام خانوادگی پنچامن گردید.

کار پنچامن تاگور رفته رفته بالا گرفت، آنچنانکه دهکده گوویندپور و دهکده های پیرامون آن در کرانه گنگ شهری بزرگ و آبادان گردید و بنام کلکته یک بندر بزرگ بازرگانی شد. پیشرفت کار خانواده تاگور بسته به پیشرفت کار انگلیسها و افزایش داد و ستد بازرگانی در کلکته بود. پنچامن تاگور به کشتی هایی که در آنجا لنگر انداخته بارگیری می کردند، آذوقه می داد و آنچه نیازمند بودند را فراهم می کرد، از این راه ثروت هنگفتی به هم رسانید و بخت این خاندان با دوارکانات (Dwarkanath) که پدر بزرگ رابیندرا نات باشد، به اوج ترقی رسید. دوارکانات در سال ۱۷۹۴ م زاییده شد، سیزده

ساله بود که پدرش از جهان درگذشت، این بچه بسیار زیبا و با هوش که ثروت کلانی از پدر به ارث برده بود، پس از رسیدن به سن جوانی بیش از پیش با کوشش خویش توانگر گردید و از بزرگان و آزادگان به شمار رفت، مردی بود بسیار دست باز و بخشنده، در رادی و جوانمردی و نیکوکاری نامبردار شد. همچنین مرد دیندار و پارسا بود و رهبری آیین راجه رام موهن روی (Raja Ram Mohan Roy) که پدر هند نوین شناخته شده با او بود.

دوارکانات دوبار به انگلستان رفت: نخست در سال ۱۸۴۲ م و دیگر در سال ۱۸۴۴ م، از این سفر به هند برگشت و در یکم ماه اوت ۱۸۴۶ م در پنجاه و دو سالگی در لندن درگذشت. او سه پسر از خود به جای گذاشت، بزرگترین پسرش که دبندرا نات (Debendranath) نام داشت در سال ۱۸۱۷ م زاییده شد و او پدر رابیندرا نات تاگور شاعر است او هم مرد دیندار و پارسا بود از این روست که او را مهارشی (Maha Rishi) می خواندند.^۱

مادر رابیندرا نات که سارادا دیوی (Sarada Devi) خوانده می شد، در هشتم ماه مارس ۱۸۷۵ م از جهان درگذشت، در آن هنگام آن کودک سیزده سال و ده ماه داشت. رابیندرا نات که چهاردهمین و پسین فرزند مهاریشی بود در میان خانواده خود «رابی» خوانده می شد، کودک خوشگل و تندرستی بود، یکی از خدمتگاران را به نگهبانی وی گماشته بودند. چون پدرش زمیندار (ملک) بزرگ بود و بسا در سفر می گذرانید، یکی از برادران بزرگترش او را سرپرستی می کرد. بسیاری از برادران وی چنانکه بسیاری از خاندان تاگور از هنروران و دانشمندان بودند: دویجندرا نات (Dwijendranath) بزرگترین برادر وی دانشمند بزرگی بود، از فلسفه و موسیقی و ریاضی و شعر و ادب بهره داشت و به هر کاری که دست می زد استعداد خاصی از خود بروز می داد، او در آغاز سال ۱۹۲۶ م درگذشت. برادر دومش ساتیندرا نات (Satyendranath) دانشمند سانسکریت دان بود و در بنگالی و انگلیسی چیره دست و به هر دو زبان نویسنده توانایی

۱. سرایندگان ودا (Veda) را ریشی (Rishi) خواند، دبندرا نات را چون بزرگ و رهبر دینی بود از برای احترام مهاریشی خواندند.

بود، همندرا نات (Hemendranath) سومین برادرش که نسبتاً زود مرد. در چهل سالگی، به‌ویژه از «رابی» پرستاری می‌کرد و می‌خواست که برادر کوچکترش و همهٔ بچگان دیگر پیش از زبان انگلیسی، زبان مادری خود، بنگالی را بیاموزند. پنجمین برادرش جویتیریندرا نات (Joytirindanath) هنرمندی بنام، شاعر و نویسنده و موسیقی‌دان و در میهن دوستی بسیار حسّاس شناخته شده بود، احساسات تند وی در برادر کوچکترش بی‌اثر نماند. جویتیریندرا نات در سال ۱۹۲۵ م درگذشت. این برادر در کودکی رایبندرا نات، یار و دوست و راهنمای وی بود. در میان خواهران وی به‌ویژه دو تن از آنان درخور یادآوری هستند: یکی سودامینی (Saudamini)، اوست که به‌ویژه پرستار «رابی» همچنین پدر سالخورده‌اش مهاریشی بود، خواهر دیگرش که پنجمین دختر مهاریشی باشد سَوَرَناکُماری (Swarnakumari) از موسیقی‌دان‌ها و نویسندگان بزرگ به‌شمار می‌رفت و به‌ویژه زنی است که در بیداری زنان بنگالی کوشید و دو تن از دختران وی هریک به‌نوبهٔ خود نویسنده و موسیقی‌دان و آزادیخواه بودند و در تاریخ زمان خود، دارای نام و نشانی شدند. در خاندان تاگور به‌این‌گونه دانشمندان و هنروران بسیار برمی‌خوریم، از آنانند دو تن از برادرزادگان دَیندرا نات: یکی ابانیندرا نات (Abaninandranath) و دیگری گجیندرا نات (Gagendranath)، نخستین در نقّاشی و دومی در فلسفه نامبردار بودند.

رایبندرا نات دانش و هنر چون فلسفه و شاعری و نویسندگی و موسیقی و نقّاشی را از خاندان خود به‌ارث برد. آنچه خوبان همه داشتند، او به‌تنهایی داشت، اما آنچنان‌که در آغاز گفتم پیش از هر چیز شاعر بود و نهاد او با این بخشایش ایزدی سرشته بود. او نخست از آموزگاری در خانه، خواندن و نوشتن آموخت. پس از چندی آرزو کرد که به‌دبستان برود برای اینکه می‌دید هر روز یک برادر بزرگتر و یک برادرزاده‌اش با کالسکه به‌دبستان می‌روند. چندین بار او را از دبیرستانی دیگر فرستادند، در هیچ‌جا آرام نگرفت و به‌هیچ‌درسی دل نداد، نزد این بچّه کنجکاو و تیزهوش که در هشت سالگی شعر می‌گفت. چهار دیوار دبستان یا دبیرستان تنگنایی بیش نبود، خود او بعدها مدرسه را «یک درهم آمیختگی از بیمارستان و زندان» خواند. مانند بسیاری از مردان بزرگ تاریخی جهان در کودکی پایبند مدرسه نبود سرزنش و سختگیری پدر و پرستار سودی

نبخشید. چون از یک خاندان دانش و هنر بود، بسیار چیزها از کسان نزدیک خود آموخت. خوش داشت آزادانه نگران شگفتی‌های طبیعت باشد، به‌خوبی از گفتارهای او هویدا است که دلدادۀ گردش روزگار است، شام و بامداد و ابرو باران و دریا و گیاه و خورشید و ماه و ستاره جز اینها، هریک به‌رنگی بازیگر پهنۀ زندگی اوست.

رابی دوازده ساله بود که پدرش او را با خود به‌هیمالایا برد. دیدن آن کوه سر برکشیده و با شکوه که زیارتگاه هندوان و جلوه‌گاه زیبایی طبیعت است، در جوان خردسال اثراتی به‌جای گذاشت و او را به‌آنچه دلش آرزو داشت رهنمون گردید. در این سفر سودمند که چهار ماه طول کشید در سر راه بسا شهرها و جاهای دیدنی، چشم و گوش او را باز کرد از آنهاست شهر امرتسر (Amritsar) و گنبد زرّین پرستشگاه سیک‌ها در آنجا. همچنین در سر راه به‌سرزمینی برخورد که بخش بزرگ زندگی وی در آنجا گذشت و آن سرزمینی که دانسته نشده در آن روزگاران چه نام داشت، امروزه دانشگاه تاگور را در بردارد.

از سالها پیش مهاریشی، تقریباً در یکصد میلی غربی کلکته، در شهر کوچکی که در سر راه آهن افتاده «بولپور» (Bolpur) دوستی داشت، در سفر به‌هیمالایا به‌آنجا فرود آمد. به‌نزدیکی آنجا سرزمینی بی‌بهره از گیاه که به‌سوی غرب کشیده شده افتاده است. آنجا که به‌کوپر می‌ماند، خاکش سرخ رنگ و هموار است، برخاستن و نشستن خورشید در آنجا جلوه‌ خاصی دارد. مهاریشی در آنجا از برای تفکر (Meditation) شبانه خود فرودآمده در زیر چند درخت به‌تفکر نشست، پس از برخاستن از تفکر با خود اندیشید که آن جایگاه برای این کار برازنده است. بی‌درنگ آن سرزمین را خریده در آنجا خانه و باغی ساخت و شانتی نیکتان نامید یعنی رامشگاه یا جایگاه سازش و آرامش. در اینجا نخستین باری است که «رابی» در طبیعت آزاد به‌آزمایش پرداخت و در اینجا چنانکه در جاهای دیگر پدر، پسر خود را یکسره به‌دست طبیعت رها نکرد، گاهی به‌او سانسکریت و ادبیات بنگالی و انگلیسی آموخت، پس از سر آوردن چند روزی در آن سرزمین به‌سوی هیمالایای غربی روان شدند و پس از برگشت از هیمالایا باز رابی به‌مدرسه (St. Xavier) رفت، از آن هم سودی برنگرفته بدرآمد تا اینکه در سال ۱۸۷۵ م که چهارده ساله بود دیگر نخواست به‌مدرسه برود. سارادا دیوی (Sarada Devi) مادر

«رابی» در هشتم ماه مارس ۱۸۷۵ م درگذشت. جویتیریندرا نات برادر کوچک خود «رابی» را به‌خانه خود برد و زن برادرش کادمباری (Kadambari) بجای مادر او را پرستاری کرد. این زن مهربان که در ماه آوریل ۱۸۸۴ م خودکشی کرد، در آن هنگام بیست و پنج ساله بود. کس ندانست سبب این خودکشی چه بود. این پیش آمد تلخ به «رابی» که چندی از مهربانی‌های او برخوردار بود بسیار گران آمد. ساتیندرا نات، برادر بزرگتر به‌پدر خود مهاریشی پیشنهاد کرد که رابی را برای تحصیل به انگلستان بفرستد.

در ماه سپتامبر ۱۸۷۸ م این دو برادر باهم به انگلستان رفتند. رابی بایستی در آنجا حقوق بیاموزد. پیدا است که این دانش بی‌جان و خشک با نهاد جوانی که گویی شاعر زاییده شده، سازگار نبود. در آنجا به موسیقی و شعر و ادب پرداخت، پس از هفده ماه با همان برادر، در ماه فوریه ۱۸۸۰ م به هند بازگشت، در سال ۱۸۸۳ م که راینندرا نات بیست و دو ساله بود پدرش دختری را از گروه (طبقه) برهمن برای وی خواستاری کرد این دختر به‌اوتارینی ری چودری (Bhavatarini Rai Chowdhry) نام داشت.

پس از زناشویی، شوهرش او را مری‌نالینی (Mrinalini) نالینی (Nalini) می‌نامید. در ۲۲ دسامبر ۱۹۰۱ م راینندرا نات به‌شانته نیکتان رفت و در آنجا مدرسه‌ای به‌نام «برهماچاریه اشرام» Brahamacharya Asrama بگشود که پنج شاگرد داشت، و یکی از آنان پسر بزرگتر خودش بود و به‌همین اندازه هم آموزگار داشت. هندوان پابند به‌آیین از این مدرسه خشنود نبودند زیرا در میان پنج آموزگاران، سه تن عیسوی و یکی از آنان انگلیسی بود.

در همان سال ۱۹۰۱ م که راینندرا نات تاگور در شانته نیکتان جای گزیده به‌کار اشرام سرگرم بود، چندین ماتم پی در پی بدو روی داد که یکسره او را افسرده و آزرده کرد: زنش مری‌نالینی سخت بیمار شد، ناچار او را به‌کلکته بردند و در ۲۳ نوامبر ۱۹۰۲ م در آنجا جان سپرد. این زن شکلیا و بردبار و نازنین در هنگام بیست سال با دلسوزی و مهر سرشار از شوهرش پرستاری کرد و پنج فرزند از برای او آورد: مادوری لاتا (Madhurilata) (دختر)؛ راتی (Rathi) = راتیندرا نات (Ratindranath) (پسر)؛ رنوکا (Renuka) (دختر)؛ میرا (Mira) (دختر)؛ سامیندرا (Samindra) = سامیندرا نات (پسر). چند ماهی پس از مرگ زنش، دومین دخترش رنوکا ناخوش شد، پدرش

او را بادو بچۀ یتیم دیگرش که میرا و سامیندرا باشند برگرفته به‌هزاری باغ (Hazaribagh) و از آنجا به‌المورا (Almora) به‌هیملایا رفت. در ماه سپتامبر ۱۹۰۳ م رنوکا نه ماه پس از مرگ مادرش، در سیزده سالگی درگذشت. مرگ این دختر گرامی، پدر را بسیار گران آمد. چهار ماه پس از این پیش‌آمد ناگوار، تاگور به‌ماتم دیگری دچار آمد و آن مرگ ساتیس روی (Satis Roy) بود که یک شاعر جوان و با هوشی بود او را تاگور مانند پسر خود دوست داشت و امید داشت که روزی در شانتی نیکتان یاور وی گردد. مرگ این جوان که ناگهان به‌ناخوشی، آبله از دست رفت بسیار دردناک آمد و چون بیماری وی مسری بود به‌ناچار مدرسه به‌شلیداه (Shelidah) انتقال یافت. چندی پس از آن، مهاریشی، پدرش در نهم ژانویه ۱۹۰۵ م در هشتاد و هشت سالگی زندگی را بدرود گفت. در نوامبر ۱۹۰۷ م داغ دیگری بروی داغ‌های وی نهاده شد، جوانترین پسرش سامیندرا مُرد، این فرزند زیبا و با استعداد که یادآور کودکی پدرش بود در سیزده سالگی از ناخوشی وبا در همان روزی که مادرش درگذشت (۲۳ نوامبر ۱۹۰۲ م) جان سپرد. داغ این پسر بسیار جانگداز گردید بسا از اشعار تاگور گویای همین سوز و گدازهاست. آری نردبان زندگی با پلّه‌های هستی و نیستی برافراشته است. ناگزیر برای گراییدن به‌پسین پایگاه، از همه آنها باید گذشت، از سه فرزند بجای مانده تاگور، دو دخترش شوی کرده هر یک به‌جایی سرو سامان گرفتند و بزرگترین پسرش راتیندرا نات از برای آموختن کشاورزی به‌آمریکا فرستاده شد.

در سال ۱۹۱۲ م راتیندرا نات تاگور خواست که از برای سومین بار به‌اروپا برود اما ناخوشی او را باز داشت، به‌ناچار سفر پس افتاد و به‌انتظار روز خوشتر به‌شلیداه در کنار رود پادما (Padma) رفت در اینجا است که بخشی از اشعار گیتانجلی (Gitanjali) را به‌زبان انگلیسی درآورد تا اینکه ۲۷ مارس ۱۹۱۲ م با پسرش راتیندرا نات و زن وی پراتیما (Pratima) به‌لندن رفت. در آنجا با چند تن از بزرگان دانش و هنر آشنا گردید و ترجمه گیتانجلی به‌چاپ رسیده در همه جا پذیرفته شد، اینچنین سراینده آن در انگلستان شناخته گردید.

تاگور در ماه اکتبر ۱۹۱۲ م با پسر و عروسش به‌آمریکا رفت و در ماه ژانویه ۱۹۱۳ م به‌لندن بازگشت و در ماه سپتامبر همان سال به‌هند بازگشت و در ماه نوامبر

همان سال ۱۹۱۳ م در شانتی نیکتان بدو خبر رسید که به‌جایزه نوبل (Nobel) برای گیتانجلی سرافراز شده است. از این زمان است که تاگور نام و آوازه جهانی یافته و این نخستین بار است که یک آسیایی به‌جایزه ادبی نوبل رسیده است.

در آغاز سال ۱۹۱۴ م مرزبان بنگال لرد میخائیل (Lord Car Michael) جایزه نوبل و گواهینامه و نشان فرهنگستان سوئد را در شانتی نیکتان به‌دست تاگور سپرد. او در ماه مه ۱۹۱۶ م که هنوز نخستین جنگ جهانی رو به‌پایان بود، با یک کشتی ژاپنی به ژاپن رفت و سه ماه در آنجا ماند. در ماه سپتامبر ۱۹۱۶ م برای دومین بار به آمریکا رفت و از آنجا در ماه ژانویه ۱۹۱۷ م به ژاپن بازگشت در ماه مارس ۱۹۱۷ م به هند برگشت. تاگور در سوم ماه ژوئن ۱۹۱۵ م از دولت انگلیس به‌عنوان «سر» (Sir) سرافراز آمد اما در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ م خونریزی و کشتار سهمناکی که در جلیانوالا باغ (Jalianwala Bagh) در امرتسر (در پنجاب) روی داد و صدها انسان بی‌گناه، به‌گناه میهن دوستی و آزادی خواهی به‌خاک و خون خفتند. تاگور از این پیش آمد از عنوان «سر» چشم پوشید و نشان را برای نائب‌السلطنه وقت لرد چلمس فورد (Chelmsford) پس فرستاده، نوشت: «آنچه روزی مایه سرافرازی است روزی هم فرارسد که مایه ننگ گردد...»

تاگور مردی بود جهان‌دیده و مردم‌شناس و بسیار آزموده و آگاه. سراسر کشور پهناور هند را در نور دیده و در هر شهری چندی مانده سخنرانی کرد، همچنین بسیاری از کشورهای آسیا و اروپا و آمریکا (شمالی و جنوبی) و آفریقا را دید و بسا هم در شهرهای گوناگون این سرزمین‌ها دوباره و سه باره گردش کرد. در میان این همه سفرها به‌یاد کردن برخی از آنها بسنده کردم.

چون گفتار شاعری، به‌زندگی وی بستگی دارد. به‌جا و سودمند است تا به‌هر اندازه که بتوانیم سرگذشت و پیش‌آمدهای خوب و بد زندگی او را بدانیم. چنانکه می‌دانیم دریافتن مطالب یک کتاب شیمی یا فیزیک و با هر کتاب علمی دیگر، پیوستگی به‌شناسایی زندگی نویسندگان آنها ندارد اما دیوان اشعاری در بسیاری از موارد نیازمند دانستن سیرت سراینده آن است. به‌درستی شرح حال شاعری، شرح و تفسیر گفتار اوست، چه بسا فراز و نشیب زندگی شاعری از اشعار او هویداست. تاگور از گویندگانی است

که در هنگام زندگی هشتاد ساله خود، سرد و گرم روزگار بسیار دیده، هزارها شعری که از خود به جای گذاشته هزار دستانی است نمودار هزار داستان زندگی.

تاگور پیر بود که پس از در نور دیدن بخش بزرگی از گیتی، به دعوت دولت ایران به کشور ما آمد. در یازده آوریل ۱۹۳۲ م رابیندرانات تاگور و دینشاه ایرانی (از ناموران پارسی که در ۱۳ آبان ۱۳۱۷ م درگذشت) به ایران آمدند. در دومین ماه بهار سال ۱۳۱۱ م خورشیدی در تهران بودند در این سفر عروزش پراتیما دیوی (Pratima Devi) نیز همراه او بود تا از پدر شوهرش پرستاری کند. جشن هفتادمین سال او در تهران گرفته شد. در برگشت به هند، از راه بغداد مهمان ملک فیصل بود، پس از این سفر دیری نپایید که خبر مرگ یگانه نوه اش نیتیندرا نات (Nitindranath) به او رسید. این جوان که برای تحصیل به آلمان رفته بود در هفتم ماه اوت ۱۹۳۲ م در آنجا دچار سل شده از پای درآمد. پیداست که چنین پیش آمد تلخی بسیار بدو گران آمد، چه نسل وی پس از مرگ این جوان بریده شد.

تاگور در هنگام اقامت خود در تهران از رضا شاه پهلوی خواست که کسی را از برای تدریس به دانشکده وی به هند بفرستند. من در آن سالها در آلمان به سر می بردم. از دولت ایران به من خبر رسید که مرا برای آنجا برگزیدند. در ۲۱ دسامبر ۱۹۳۲ م از برلین رهسپار هند شدم و در ۲۷ مارس ۱۹۳۴ م به آلمان بازگشتم. دانشکده شانتی نیکتان که ویسو بهارتی (Visva Bharti) (همه هند) خوانده شده امروزه از دانشگاه های دولتی هند است. در زمان خود تاگور گروهی از دانشمندان در آنجا گرد آمده به رایگان تدریس می کردند^۱. بسیاری از دانشمندان بزرگ خاورشناس اروپا در آنجا سخنرانی ها داشتند، از آنان است سیلوین لوی (Sylvain Levi) از پاریس در سال ۱۹۲۰ م، ویترنیتز (Winternitz) و لسنی (Lesny) از پراگ در سال ۱۹۲۱ م، کارلو فورمیچی (Carlo Formici) و جیوزپ توچی (Giusepp Tucci) از رم که در سال ۱۹۲۵ م از سوی موسولینی (Mussolini) به شانتی نیکتان آمدند و صدها جلد کتاب به زبان

۱. جایزه نوبل که دریافت کرد به مخارج دانشکده اش رفت و آنچه از فروش کتابهای گجراتی وی به دست می آمد به هزینه همانجا می رفت بیشتر هزینه آن بنگاه از اعانه هایی بود که از نظام حیدرآباد دکن و پارسیان و غیره می رسید.

ایتالیایی به کتابخانه آنجا هدیه دادند. خود تاگور در ۱۵ مه ۱۹۲۶ م به دعوت موسولینی به ایتالیا رفت. همچنین بسیاری از بزرگان هند در آنجا بودند، چنانکه جواهر لعل نهرو و زنش کامالا (Kamala) در ماه ژانویه ۱۹۳۴ م تاگور در آن زمان، میهن دوستی و جرأت این سیاستمدار نامور کنونی را بسیار ستود. در آن هنگام که من در آنجا بودم تاگور هنوز مرد کار و زنده دل بود او را گورو دیو^۱ (Gurudev) و یگانه پسرش راتیندرا نات (Ratindranath) را به رسم احترام بابو^۲ (Babu) می خواندیم. این پسر فرزند تنی نداشت دختر بچه‌ای را به فرزندی برگزیده بود او همین امسال از جهان درگذشت.

تاگور در طی صحبت چندین بار به من گفت:

”گمان می‌کنم که در تهران کسی مرا نشناخت، زیرا چیزی از من به فارسی گردانیده نشده که مرا بشناساند چون این سخن را دو سه بار از او شنیدم گفتم این کار را من در اینجا با همراهی یکی از استادان انجام می‌دهم، با یکی از استادان آنجا به نام ضیاءالدین که از فارسی هم بهره‌ای داشت صد بند از اشعار تاگور را از بنگالی به فارسی گردانیدیم“^۳.

تاگور بسیاری از اشعار خود را از بنگالی به انگلیسی درآورد و آن انگلیسی را آنچنان که دلش خواست نوشت. از این ترجمه که بگذریم ترجمه‌های دیگر اشعار او به هر زبانی که بوده باشد بیشترش از روی ترجمه انگلیسی وی انجام گرفته است و ناگزیر هرکس به ذوق و سلیقه خویش اشعاری را برگزیده به زبان خود درآورده است.

در نوروز سال ۱۳۱۱ م در شانتی نیکتان بودم، تاگور که از پیش‌آمد سال نو آگاه شده بود دستور داد که جشنی بپارایند. یکی از هنرمندان هند ماندلال بوس (Mandalal Bose) در زمینه تالار بزرگی، بروج دوازده‌گانه را در کمال زیبایی ترسیم کرد و در هر برجی چراغی (چراغواره) جای داد. در آن جشن خود تاگور و همه

۱. گورو (Guru) یعنی آموزگار روحانی یا پیشوا و دیو در سانسکریت به معنی خداوند است همان واژه است که

نزد ایرانیان معنی خوب خود را از دست داده، در دین زرتشتی گمراه کننده دانسته شده است.

۲. در بنگالی و هندوستانی بابو به معنی پدر است و عنوانی است که از برای احترام به کار می‌رود و به معنی سرور و مولا گرفته می‌شود.

۳. این کتاب در مراسم جشن تاگور از طرف دانشکده ادبیات چاپ و توزیع شد.

استادان و دانشجویان شرکت کردند. تبریک نامه‌ای که به‌دست خود تاگور به‌خط سرخ نوشته شده به‌من داده شد. خط سرخ نزد هندوان نشان فرخندگی و نیکبختی است. من آن روز که به‌مناسبت آغاز بهار چند شعری ساخته بودم، در آنجا خواندم. در آن روزگار هنوز از آستان جوانی چندان دور نشده بودم، گاهی احساسات درونی خود را با منظومه بروز می‌دادم. در آن اشعار از آزادی هند یاد کردم و از برخی خدایان هندو نام‌بردم. یکی از دوستان من در آنجا به‌نام «کریشنا کریپالانی» آن را به‌انگلیسی درآورد، تاگور از شنیدن آن اشعار از زبان یک ایرانی و اظهار علاقه و همدردی نسبت به‌هند، بسیار خشنود گردید. بدبختانه آن چند فرد شعر را در میان اوراق خود نیافتم تا در این گفتار بگنجانم (ترجمه انگلیسی آن هست).

تاگور در ماه سپتامبر ۱۹۴۰ م به‌پایان زندگی خود رسید به‌سوی همان کوهی که در آغاز جوانی با پدر خود به‌آنجا رفته بود. در کالیم‌پونگ (Kalimpong) در هیمالایای شرقی ناگهان در آنجا ناخوش شد، ناچار به‌کلکته برگشت. پس از دو ماه درمان در آنجا، بهبودی یافته به‌شانتی نیکتان رفت. در آنجا دیگر باره بیمار شده، در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۱ م او را به‌کلکته بردند. در آنجا پس از عمل جراحی در سی‌ام همان ماه حالش روز به‌روز بدتر شد و به‌بی‌هوشی افتاد تا در هفتم اوت در نیمروز در همان خان و مان دیرین نیاکان که چشم گشوده بود پس از هشتاد سال و سه ماه از زندگی چشم پوشید و آن در ماه باران و روز «پرمه» بود.^۱

جای سپاس است که روزگار امان داد و توانستم در هنگام جشن صدمین سال کسی که روزی در شانتی نیکتان از مهربانی‌های وی برخوردار بودم، این چند سطر را به‌یادگار بگذارم و از برهما و اهورا شادمانی روان او را پژوهش کنم.^۲

۱. در اشعار تاگور شماره باران طرف توجه بوده و بسا فصل باران یاد گردیده است. پرمه هنگامی است که دایره ماه پر است، به‌ویژه نزد هندوان شبهای «پرمه» (ایام البیض) شبهای پرستش و مقدس است. بسیاری از مطالب این گفتار از 1961, New Delhi. Tagore: A Life by Krishna Kripalani برداشته شده است و از Bulletin der indisch ژوئن-ژوئیه ۱۹۶۱ م شماره مخصوص تاگور Bonn.Botschaft و نگاه کنید به‌نمایشنامه تاگور ترجمه فریدون گرگانی، نگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲. تهران، آذرماه ۲۵۷۳ مادی = با آذر ۱۳۴۰ خورشیدی.

ترجمه نامه خوش آمد تاگور به آقای پورداوود

به شما که پیک ایران بزرگ به مملکت هند هستید خوش آمد می گویم. به گواهی صفحات تاریخ هندوستان، ما مردم ایران و هند به وسیله هنر و ادبیات و فلسفه پیوسته در ارتباط بوده و همیشه پیوند برادری داشته ایم. در آن روزگار طلایی با وجود بعد مسافت و سایر مشکلات موجود میان ما روابط معنوی بی قرار بود. در قرون اخیر روابط ما قطع شد و گرد و غباری صفای دوستی فی مابین را مکدر کرد. ولی هنوز یادگار دوستی دیرین در دل های ما برقرار است و در این زمان که بیداری آسیا شروع شده بار دیگر به کشف علائق دیرین مؤفق می شویم و خاکسترهای فراموشی را از دوران دوستی می زداییم. شما با خبر بیداری آسیا به هند آمده اید تا بار دیگر چراغ های خود را روشن کنیم و کعبه تمدن هند و ایران را مجاور یکدیگر قرار دهیم و با سرودها و نواهای مشترک بار دیگر طنینی در آسیا بیاندازیم و جان ها و دل ها را به جستجوی حقیقت وا داریم...

رایبندرات تاگور

۹ ژانویه ۱۹۳۳ م

ترجمه نامه استاد پورداوود به تاگور^۱

پس از بازگشت شما و دینشاه ایرانی از ایران. در ماه ژوئن گذشته نامه ای از دوستم دینشاه ایرانی داشتم که به من مژده مسافرت به هند داد. اندکی پس از آن، در ماه ژوئیه از دولت ایران خبر یافتم که در هنگام سفرتان به تهران تصمیم گرفته شده که یک کرسی از برای تدریس تمدن باستانی ایران در دانشگاه «ویسو بهارتی» ایجاد شود و مرا نخستین استاد آن کرسی برگزیدند. با اینکه در آن هنگام در برلین در کار تفسیر اوستا بودم و نمی خواستم آن کار با یک سفر دور و دراز بریده شود، اما این پیشنهاد آن چنان نبود که بتوانم از پذیرفتن آن خودداری کنم و از سعادت که به من روی آورده چشم پوشم. گذشته از اینکه از هند در دل داشتم که مرا به این سرزمین می خواند، آرزوی دیدار

۱. متن از پاسخ به انگلیسی است و در جواب تاگور در شانتی نیکتان خوانده شده است.

شاعر بزرگوار آن هم مرا به اینجا می کشید. این بود که به جان و دل رهسپار دیار هند شدم و امروزه زهی شادم که به چنین سعادت‌ی گراییدم.

در هنگام نخستین سفرم به هند که دو سال و نیم طول کشید (از نوامبر ۱۹۲۵ م تا ماه مه ۱۹۲۸ م) بخت یاری نکرد که به درک فیض حضور شاعر بزرگ شوق سرافراز آیم، همچنین در سال ۱۹۳۰ م در اروپا بودید به برلین نیامدید تا در آنجا، از دور یا نزدیک از فیض دیدار برخوردار شوم، در سال ۱۹۳۲ م که خبر مسافرت آن جناب را به ایران شنیدم، بسیار افسوس خوردم که باز از دیدار دانای هند بی بهره‌ام.

هیچ گمان نمی‌رفت که روزی پیش آید که در مرز و بوم هند در خان و مان خودتان آن هم در دانشگاهی که خودتان بنیاد نهاده‌اید، در یک مدت طولانی‌تر درک فیض حضور کنم و از این سفر چنین یادگار خوشی ببندوزم.

امیدوارم، در هنگام اقامتم در اینجا چیزی از تمدن دیرین ایران به گروهی از دانشجویان هندی بسپارم و خود مانند دانشجویی از خرمن فرهنگ هند توشه بگیرم آنچنان که از نخستین سفرم به هند، از پارسیان دانشمند پارسی در زمینه آیین مزدیسنا سود بردم و به آنچه در سال‌های بعد در اروپا آموخته بودم. به اندازه توانایی خود افزودم، آری. هند مانند ایران سرزمین فرهنگ کهنسال آریایی است. آنچه نزد ما از بیداد زمانه از دست رفته، در اینجا می‌توان باز یافت.

چیزی که هست پیش‌آمدهای زشت در هند و آسیب‌های اهریمنی در ایران. دو ملت ما را که هر دو وارث تمدن آریایی هستند، از همدیگر بیگانه ساخت.

قرن‌هاست که از همدیگر بی‌خبر ماندیم و رفتاری‌های گوناگون مجال نداد که خود را بشناسیم و به‌برادران و یاران دیرین خود ببندیشیم. امید است با یادآوری تمدن مشترک خود، خویشاوندی نزدیک خود را با همدیگر دریابیم و دیگر باره رشته گسسته دوستی را به هم بپیوندیم.

سهمِ هندوان در گسترش ادبیاتِ فارسی در بنگاله

حافظ محمد طاهر علی*

در تاریخ ادبیات فارسی ایالت بنگاله نقشی مهمی را ایفا کرده. نام بنگاله با نام حافظ شیرازی به این طور پیوسته شده که تا نام حافظ زنده است ذکر بنگاله هم خواهد رفت. آورده اند که حافظ این بیت را:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود این بحث باثلاثه غساله می رود
به خدمت سلطان غیاث الدین فرمانروای بنگاله اهدا نمود و به خصوص این شعر
درباره بنگاله سرود:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قندِ پارسی که به بنگاله می رود
این شعر حافظ نام بنگاله را در دنیای فارسی جاودان ساخت.
بنگاله در زمینه گسترش زبان و ادبیات فارسی یک تاریخ طولانی دارد. زمان ورود فارسی در بنگاله همزمان با ورود اسلام در این سرزمین است و از دوره اختیارالدین بن بختیار خلجی تا تسلط دولت انگلیسی، فارسی زبان رسمی بنگاله بوده. این زبان به سرعت رواج یافت و در محیط اجتماعی به این طور نفوذ کرد که در آن زمان هیچ خانه نبوده که در آن فارسی خوانده نشده. نه فقط مسلمانان بلکه هندوان بنگاله نیز فارسی را دوست می داشتند و یاد می گرفتند. نه تنها به این علت که فارسی، زبان رسمی این ایالت بود، بلکه مطالب اخلاقی و عرفانی شعر و ادب فارسی توجه هندوان بنگاله را به طرف خود جلب کرد. هندوان بنگاله اشعار حافظ، گلستان و بوستان سعدی و مثنوی مولانا جلال الدین رومی و غیره را همدوش مسلمانان با شوق و ذوق می خواندند و لذت

* استاد بازنشسته فارسی دانشگاه ویشو بهارتی، شانتی نکیتان.

می‌بردند. مطالعات ادبیات فارسی تأثیر عمیق در جامعه گذاشت و به این وسیله تحولی فوق‌العاده در محیط اجتماعی بنگاله به وجود آمد. وقتی بود که تحت تأثیر مطالعات

راجه رام موهن روی نه فقط از حیث مدیر مرآة الاخبار (قدیمی‌ترین خبرنامه فارسی) معروف است، بلکه از حیث یک مصلح و بانی مذهب «برهمو سماج» هم شهرت دارد.

فارسی هندوان بنگاله طرز و روش مسلمانان را اختیار کردند و لباس مانند مسلمانان می‌پوشیدند. هر مرد باسواد فارسی را بلد بوده. حتی کسی که درس فارسی نمی‌گرفت یک مرد شایسته و مهذب به‌شمار نمی‌آمد. دکتر چینموی دت راجع به‌اثر و نفوذ فارسی می‌نویسند:

”اصل زبان اسلامی که بنگالی را متأثر کرده و غنی‌تر ساخته

بدون تردید زبان فارسی بوده. ترک و افغانان یا فرمانروایان مغول که آداب و فرهنگ فارسی را بالعموم فرا گرفته بودند، زبان فارسی را زبان رسمی ساختند و به این‌طور رعایا را به این آداب و فرهنگ معتاد ساختند. فرهنگ فارسی نه فقط در مسلمانان نفوذ کرد بلکه در هندوان هم، به‌خصوص در هندوان طبقه بالا که هم زبان فارسی را اختیار کرده بودند و هم آداب و رسوم فارسی و آئین طبقه اشراف را. خانواده‌های باسواد و روشن فکر حداقل بدون یک کمی استعداد فارسی، تعلیم را نامکمل و غیرمؤثر می‌پنداشتند. نه فقط این بلکه برای گرفتن مقام بلند در جامعه تبخّر کامل در فارسی شرط اوّلین بوده.“

هندوان بنگاله نه فقط فارسی را یاد گرفتند و آداب و فرهنگ فارسی را فرا گرفتند، بلکه در گسترش زبان و ادبیات فارسی همچنان کارهای پرازش انجام داده‌اند که ستودنی است. بر محققان پوشیده نیست که نخستین خبرنامه فارسی بنام «مرآة الاخبار» در این سرزمین بنگاله انتشار یافت. این هفتگی بوده و شماره اوّل این خبرنامه بتاریخ ۲۰ آوریل ۱۸۲۲ م به‌منصه شهود آمده. اگر گفته شود که نه فقط در بنگاله یا در هند بلکه در سراسر جهان این اوّلین خبرنامه فارسی بود، شاید نادرست نباشد زیرا که در ایران نیز تا آن وقت هیچ خبرنامه‌ای اجرا نشده بود. راجه رام موهن روی مدیریت این خبرنامه را به‌عهده داشتند. آقای عطا کریم برق درباره این روزنامه این‌طور اظهار نظر می‌کنند:

«مرآة الاخبار» اولین خبرنامه به فارسی در هندوستان بوده و مقصود راجا رام موهن روی از چاپ این خبرنامه تعلیم و بیداری توده مردم بوده. خبرنامه فارسی «مرآة الاخبار» که راجا رام موهن روی آن را اداره و چاپ می کرد حتی به کابل و تهران و سمرقند و بخارا می رفت و به این نحو راجا رام موهن روی خدماتی بزرگ به زبان و فرهنگ فارسی و اسلامی به انجام رسانید.

«چون لرد هیستنگس (Lord Hastings) در اوّل ژانویه ماه ۱۸۲۳ م از شغل خود کنار کشید و آدم بجای او متصدی امور سلطنتی شد، و راجع به اجرای خبرنامه ها بتاريخ چهاردهم مارس ماه ۱۸۲۳ م انفاذ قانون کرد و آن در نظر راجا رام موهن روی بی احترامی و بی آبرویی به اخبارنویسی و مطبوعات بوده. در نتیجه آن او تنها اخبارنویس بود که عملاً اقدام کرد و خبرنامه «مرآة الاخبار» را تعطیل کرد. آخرین سرمقاله را رام موهن روی بتاريخ چهارم آوریل سال ۱۸۲۳ م به چاپ رسانید و در نوشتن آن شهامت و شجاعت خود را نشان داد».

بعضی گمان می کنند که اولین خبرنامه فارسی «حبل المتین» است که در کلکته چاپ می شد، اما این درست نیست. «حبل المتین» در سال ۱۳۱۱ هجری منتشر گردید چنانکه محمود نفیسی می نویسد:

«یکی دیگر روزنامه های منتشر شده در خارج ایران، روزنامه حبل المتین است. این روزنامه هفتگی در سال ۱۳۱۱ هجری در کلکته منتشر گردیده است».

۱۳۱۱ ه برابر ۱۸۹۴ م می باشد در حالی که مرآة الاخبار در سال ۱۸۲۲ م آغاز شد.

علاوه بر مرآة الاخبار خبرنامه های دیگر هم تحت مدیریت هندوان در کلکته منتشر می شد. خبرنامه ای هفتگی به نام «جام جهان نما» در کلکته هر هفته بروز چهارشنبه چاپ می شد. «جام جهان نما» نخستین خبرنامه ای بود که بتاريخ ۲۷ مارس سال ۱۸۲۲ م به زبان اردو انتشار یافت اما از ۱۶ مه سال ۱۸۲۲ م به زبان فارسی تبدیل شد. لاله سدا سکه مدیریت این خبرنامه را تا سال ۱۸۷۶ م بر عهده داشت.

خبرنامه ای دیگر که در کلکته چاپ می شد خبرنامه ای بود هفتگی به نام «شمس الاخبار» مدیر این خبرنامه ماتهورا موهن مترا و مدیر مطبع منی رام تهاکور بوده. به سال ۱۸۲۳ م آغاز شد و به سال ۱۸۲۷ م تعطیل گردید.

دکتر محمد امین راجع به این خبرنامه می‌نویسند:

«شمس‌الخبار هفتگی را ماتهورا موهن مترا در شهر کلکته به چاپ می‌رسانید،

زبان فارسی نه فقط در
جنبه اجتماعی بنگاله بلکه
در جنبه مذهبی هندوان
بنگاله هم نقش مهمی
گذاشت.

ماتهورا موهن مترا از اهالی کلکته بود، به زبان فارسی و اردو قدرت و مهارت داشت. وی در سال ۱۸۲۳ م خبرنامه‌ای هفتگی به عنوان «شمس‌الخبار» به فارسی و اردو اجرا کرد و خود مدیریت و انتشار آن را به عهده داشت. پس از چند سال خبرنامه در سال ۱۸۲۸ م تعطیل گردید اما بنا به نوشته محمد عتیق صدیقی خبرنامه «شمس‌الخبار» تحت مسئولیت یک

نفر دیگر به نام منی رام تهاکور اجرا و مجموعاً دوازده صفحه به چاپ می‌رسید.

راجه رام موهن روی نه فقط از حیث مدیر مرآة‌الخبار (قدیمی‌ترین خبرنامه فارسی) معروف است، بلکه از حیث یک مصلح و بانی مذهب «برهمو سماج» هم شهرت دارد. به منظور ترویج و تبلیغ نظرات خود به فارسی کتابی نوشت به نام «تحفة الموحّدين» متن این کتاب به زبان فارسی و مقدمه به زبان عربی می‌باشد. این کتابی است خیلی جالب و دلپذیر و پرارزش. در این کتاب راجه رام موهن روی درباره وحدانیت حق نظر خودش را ابراز نموده زیرا که او موحد بوده و چون در عربی و فارسی و دیگر علوم اسلامی مانند فلسفه اسلام و علم کلام و مسائل تصوف ید طولی و مهارت تامه داشت از این علوم خیلی استفاده برده. نه تنها راجه رام موهن روی بلکه دیگر مبلغان «برهمو سماج» هم از این زبان استفاده کردند.

کیش چندر سین که یکی از شامخ‌ترین مبلغان «برهمو سماج» بوده از دوست و هم مشرب خودش آقای گریش چندرا سین تقاضا نمود که کتابهای اخلاقی و عرفانی فارسی را به زبان بنگالی ترجمه کند تا در زمینه تبلیغات مذهب «برهمو سماج» ممد و معاون بشود. گریش چندرا سین که به زبان فارسی تبخّر کامل داشت به موجب این فرمان گلستان و بوستان سعدی، تذکرة‌الاولیا از خواجه فریدالدین عطار، دیوان حافظ و برخی از مکتوبات شیخ شرف‌الدین یحیی منیری و کتابهای دیگر را به زبان بنگالی ترجمه کرد و به چاپ رسانید. به این نحو زبان فارسی نه فقط در جنبه اجتماعی بنگاله

بلکه در جنبه مذهبی هندوان بنگاله هم نقش مهمی گذاشت و کسانی مانند گریش چندرا سین دارای این افتخار هم می‌باشد که پیش از مسلمانان بنگاله قرآن مجید را نخستین بار به زبان بنگالی ترجمه کرد و بر این سبب او را زبردست مولوی می‌گویند.

مهاراجه کلیان سینگ عاشق، پسر مهاراجه شتاب روی در اواخر قرن هجدهم میلادی تحت کمپانی هند شرقی سمت دیوانی و نظامت ایالت بیهار منصوب بود. پس از این به کلکته وارد شد و اینجا بیش از سی سال اقامت کرد چنانکه خودش می‌گوید:

مدّت سی سال شد هستم به کلکته مقیم تا که گویم ای عزیزان حال زار خویشتن

او یک شاعر و نویسنده بزرگ فارسی بود. طی اقامت در کلکته کارهای گرانمایه در نظم و نثر فارسی انجام داد. یکی از مثنوی‌های که در کلکته نوشت «تاریخ زیبا» است که دارای هشت هزار بیت می‌باشد. در تتمه این مثنوی عمر خودش را به این‌طور بیان می‌کند:

تمام این مثنوی شد در دو سه ماه شد آخر داستان الحمد لله

تمامی داستان چون کردم انشا نهادم نام او تاریخ زیبا

گذشت از عمرم اکنون شصت و شش سال بود ضعف و نقاهت عائد حال

این مثنوی بتاريخ ۲۵ ذی‌الحجه ۱۲۳۱ هجری قمری برابر ۱۸۱۵ م به مقام لورچست‌پور کلکته به اختتام رسید. از این رو سال ولادتش ۱۱۶۵ هجری قرار می‌گیرد اما دکتر منصور عالم به این تاریخ متفق نیستند و به‌طبق تحقیقاتش سال ولادتش ۱۱۶۲ هجری برابر ۱۷۴۹ م می‌باشد چنانکه از یک اقتباس عجائب‌الواردات تألیف مهاراجه کلیان سینگ هم برمی‌آید.

علاوه بر این او کتابهای زیادی به نثر و نظم فارسی تألیف کرد که بیشتر آنها در بحر فراموشی غرق شده. برخی از تألیفاتش به‌قرار ذیل می‌باشد:

خلاصه‌التواریخ، عجائب‌الواردات، مجموعه قصاید فارسی، عجائب‌البلدان،

تاریخ زیبا، جدیدالسير و غیره.

لاله کهیم نرائن رند از دهلی به کلکته آمده بود و کتابی مهمی به نام «فتوحات حیدری» تألیف کرد. او هم شاعر خوشگو بوده و به زبان فارسی وارد بود و شعر می‌سرود. همین‌طور جئی گوپال ترکالنکار (۱۸۷۶-۱۷۷۲ م) لغت‌نامه فارسی بنگالی تألیف کرد که خیلی پرارزش می‌باشد.

می‌گویند که جنم جئی مترا ارمان مؤلف «تذکره نسخه دلکشا» نه فقط به زبان اردو و فارسی مسلط بوده بلکه به زبان اردو و فارسی شعر هم می‌سروده. علاوه از این سخنورانی بودند که از نقاط و نواحی هندوستان به کلکته وارد شدند و اینجا اقامت گزیدند مانند لاله کهیم نرائن رند، شیو پردهان بهادر ثاقب و منشی دولت رام شوق و بهوری سینگ مشرب و غیره. مهاراجه شیو پردهان جئی گوپال سینگ بهادر ثاقب شاعر چیره‌دست بوده. اصلاً مولد و میهن وی کانپور بود و اما در کلکته زندگانی می‌کرد.

شاعر دیگر منشی دولت رام شرق نبیره راجه بهولا نات با دربار واجد علی شاه منسلک بود. چون واجد علی شاه بعد از معزول شدن به کلکته رسید او هم با همراهی شاه به کلکته آمد و اینجا سکونت اختیار کرد. در اردو و فارسی به دو زبان شعر می‌سرود.

نادم برادر خورد منشی میدو لال زار به لکهنو تعلق داشت. دوتا دیوان اردو و یک دیوان فارسی از او یادگار مانده. در رفاقت واجد علی شاه زندگانی کرد و در سال ۱۲۹۱ هجری در کلکته چشم از جهان فرو بست.

اجاگر چند الفت از متوسلین ناظم بنگاله بود. همین‌طور بهوری سینگ مشرب که میهنش اکبرآباد بود چندی در مرشدآباد، ایالت بنگاله به سربرد. این دو شعر ازوست:

ندیده‌ایم رخس آن‌قدر که روز جزا توان شناخت که این ظالم است قاتل ما
ز جنگ کردند ای ترک جنگجو! شادیم که گاه‌گاه شوی زین سبب مقابل ما

تعداد شعرا و نویسندگان هندو که در بنگاله می‌زیستند و به ادبیات فارسی خدمات مهمی انجام داده‌اند خیلی زیاد می‌باشد و اسامی آنان در صفحات تذکرها ثبت‌اند. ذکر همه این شاعران و نویسندگان برجسته اینجا ممکن نیست، لهذا صرف‌نظر می‌شود اما به نظر لازم می‌آید که حداقل تعلق خانواده تاگور را به ادبیات فارسی اینجا تذکر باید داد.

پدر تاگور (دینندرا نات تاگور)
دیوان حافظ را کاملاً یاد گرفته
بود و به این سبب او را حافظ
حافظ می‌گفتند.

خانوادهٔ رایبندرا نات تاگور به ادبیات فارسی تعلّق خصوصی داشت. پرنس دوارکا نات تاگور که جدّ رایبندرا نات تاگور بود روزنامه‌ای اجرا کرده بود به نام «بنگادوت». این روزنامه دارای یک صفحهٔ فارسی هم بود و در آن صفحه دستور و فرمانهای دولت انگلیسی و اعلام استخدام و غیر آن چاپ می‌شد. پدر رایبندرا نات تاگور که پیرو مذهب «برهمو سماج» بود و با راجه رام موهن روی بیعت کرده بود، حافظ شیرازی را خیلی دوست می‌داشت. وی در زندگینامهٔ خود می‌نویسد که چون من بر کوه همالیا رفته بودم آنجا هر روز تا نصف شب نغمه‌های «برهمو سماج» و اشعار حافظ را با ذوق و شوق فراوان می‌خواندم. باید یادآوری شود که در این سفر رایبندرا نات تاگور همراه پدر خود بود و امکان قوی دارد که از زبان پدرش اشعار حافظ را شنیده و تأثیر پذیرفته باشد. پدر تاگور (دیبندرا نات تاگور) دیوان حافظ را کاملاً یاد گرفته بود و به این سبب او را حافظ حافظ می‌گفتند. او طی صحبت با دوستان یا در نامه‌های خود از اشعار حافظ به مناسبت موقع و محلّ بخوبی استفاده می‌کرد. این یک نکته‌ای به‌جا است که دیبندرا نات تاگور به حافظ چنان عشق می‌ورزیده که حتّی به وقت عبادت هم حافظ را فراموش نکرده و در حین عبادت با اپانیشاد اشعار حافظ هم می‌سروده. روی آن زنگ (bell) که دیبندرا نات به وقت عبادت می‌زد این شعر حافظ نوشته است:

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم

جس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها

این زنگ در موزهٔ تاگور در شانتی نکیتن هنوز نگهداری می‌شود. یک بار دیبندرا نات به بنارس سفر کرد. راجع به این سفر می‌نویسد:

”من یک قایق اجاره کردم و به سوی بنارس روانه شدم. ناگاه جزر و مد رود گنگا آغاز شد و امواج مد و جزر قایق را اینطرف و آنطرف تکان می‌داد. من به خدا رجوع کردم و به سوی آسمان نگاه کرده گفتم:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم آن یار آشنا را

باری زندگیش از این حادثه سلامت ماند. او به این حادثه اشاره کرده می‌نویسد:

”آن روز زندگانی من سلامت ماند، اما رهن دهر نمی‌خواهد... اگر امروز نمی‌دزد، فردا خواهد دزدید.“

و پس از آن از این شعر حافظ استشهاد می‌کند:

رهن دهر نخفته‌ست مشو ایمن ازو اگر امروز نبرده‌ست که فردا ببرد
این هم گفته می‌شود که هنگام مرگ از پیروان خود خواهش کرد که اولین غزل
دیوان حافظ که با این مطلع آغاز می‌شود:
الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها
را پیش او بخوانند.

پسر نامدار او را باین‌درا نات تاگور نیاز به معرفی ندارد. او اولین کسی در آسیا بود که به گرفتن جائزه نوبل نایل شد. او نه فقط یکی از شامخ‌ترین شاعران جهان بوده بلکه از حیث داستان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی و مصوّر و موسیقی‌دان و ماهر آموزش و فرهنگ هم شهرت جهانی دارد. گرچه تاگور با حافظ و رومی به‌وساطت پدر خود آشنایی داشت و خیلی تأثر پذیرفته بود. بدین سبب فارسی را بسیار دوست می‌داشت. اگر کلام تاگور را به‌دقت بررسی کنیم این نکته روشن می‌شود که محتوای کلام تاگور به‌کلام حافظ و رومی مشابهت و مماثلت بسیار دارد. آقای روان فرهادی مقاله‌ای نوشته‌اند راجع به تاگور و مولانا جلال‌الدین رومی و در این مقابله نظرات عرفانی این هردو شاعر بزرگ را نشان داده‌اند. ضمناً ذکر می‌شود که روان فرهادی گیتانجلی را هم به‌زبان فارسی ترجمه کرده‌اند. دلیل فارسی دوستی تاگور این هم است که او به‌سعی بسیار رشته زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه ویشوابارتی، شانتی نکیتن تأسیس نمود. دولت ایران آقای پورداوود را برای یک مدت کوتاه در این رشته فرستاده بود. ضیاءالدین امریتسری که آن وقت از این رشته وابسته بودند، این فرصت را غنیمت شمردند و با همکاری آقای پورداوود صد نظم تاگور را به‌زبان فارسی ترجمه کردند که به‌نام «صدبند تاگور» از دانشگاه ویشوابارتی چاپ شده است. در این رشته آقای بکرماجیت حسرت آثار فارسی داراشکوه را مورد مطالعه خودش قرار دادند و کتابی تألیف کردند بنام «داراشکوه... زندگانی و آثار او». همین‌طور آقای نرود بوشن روی که وقتی ریاست رشته فارسی را به‌عهد داشتند یک تاریخ فارسی به‌نام «مخزن افغانی» را به‌زبان انگلیسی ترجمه کردند و این نیز ازین دانشگاه به‌چاپ رسیده است.

از سوی دیگر هندوان با قریحه و دوستداران فارسی مثل گریش چندر سین هم بودند که آثار منظوم و منثور فارسی را به بنگالی ترجمه کردند. تعداد این هندوان خیلی زیاد است و به خوف طولانی شدن از ذکر همه آنها فعلاً خودداری می‌شود الاً فقط اسامی چند تن که به قرار ذیل می‌باشند:

۱. چاندی چَرَن منشی که در سیرام‌پور کلکته سکونت داشت «طوطی‌نامه نخشی» را به نام «طوطا آتھاس» ترجمه کرد.
۲. دوارکا نات گوویندو «گل و صنوبر» را ترجمه نمود.
۳. دوارکا نات روی «بهار دانش» را ترجمه کرد.
۴. مهیش چندرا مترا و دوارکا نات روی «لیلی و مجنون» را ترجمه کرد.
۵. اوما چَرَن مترا و بران کریشنا مترا «گل بکاؤلی» را ترجمه کرد.
۶. کانتی چندر گهوش «رباعیات عمر خیّام» را ترجمه کرد.
۷. کانتی چندر گهوش «غزلیات حافظ» را ترجمه نمود.
۸. هندوان دیگر که «غزلیات حافظ» را به زبان بنگالی ترجمه کردند کسانی‌اند همانند کیشَب چندر سین.
۹. ستیندرا نات دت.
۱۰. گریش چندرا سین و...

حالا بدون اندیشه تردید می‌توان گفت که خدمات هندوان در گسترش ادبیات فارسی در بنگاله خیلی رفیع، پرارزش و دامنه‌دار است. فهرست این خدمات ارزنده این قدر طویل است که می‌توان در این مقاله کوچک به همه آنها پرداخت. هرچه گفته شد فقط مثنی نمونه است از خرواری:

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا...

شش نامه از تاگور

ترجمه: غلام عباس ذوالفقاری*

(۱) مراسم جمع‌آوری مال الاجاره که به پایان رسید، دوباره شروع به نوشتن کردم. در نوشتن غرق می‌شوم ماهی‌ای را مانم که به آب رسیده باشد. اینک که تنهایی این مکان به من پناه داده است، دیگر امور ناچیز زندگی مرا نمی‌آزارد و با فراغ بال آنانی را که به من بد کردند می‌توانم ببخشم.

حالا می‌فهمم که چرا تنهایی تو را می‌آزارد؛ خوشحال می‌شدم اگر می‌توانستم تو را در شادمانی خودم سهیم کنم، اما این تنها چیزی است که کسی نمی‌تواند به دیگری ارزانی دارد.

وقتی که جماعت کلکته را ترک می‌گویی و خود را در این گوشه خلوت می‌یابی؛ اول از آن خوشش نمی‌آید و حتی وقتی که به آن عادت کرده‌ای، باز بی‌قراری نهایی را در خود احساس می‌کنی، پس به من بگو چه باید می‌کردم، آن هنگام که زندگیم در کلکته به پوچی رسید. بدین سان است که متانت خود را از دست می‌دهم، و هر چیز کوچکی مرا آشفته می‌سازد و صادقانه نمی‌توانم کسی را ببخشایم.

افزون بر این، اینجا همه بی‌قرارند، اصلاً راتی (Rathy) و بقیه نمی‌توانند در اینجا تحصیلات درست و حسابی داشته باشند. به خاطر همه این دلایل است که باید این دوری را تحمل کنید. شاید بتوانم بعداً که وضعیتم بهتر شد، جای مناسب‌تری پیدا کنم، ولی هرگز نخواهم توانست تمام استعدادم را در کلکته به کار بندم.

* پژوهشگر و مترجم ایرانی.

الان آسمان را انبوهی از ابرها سیاه فام کرده‌اند و می‌خواهد باران ببارد. تمام پنجره‌های طبقه پایین را بسته‌ام و درحالی‌که دارم برای تو می‌نویسم، از بارش باران نیز لذت می‌برم. تو در آنجا نمی‌توانی این منظره را از پنجره اتاق طبقه اول ببینی. بارش ملایم باران تیره تابستان از نو رسیده بر دشت‌های سبز اطراف من بسیار زیباست.

دارم مقاله‌ای انتقادی درباره میگدوت (Meghdut) می‌نویسم. ای کاش می‌شد در این مقاله تیره بودن ژرف این روز سنگین تابستانی را توصیف کنم، یا می‌توانستم سرسبزی دشت‌های شلیدا (Shelida) را به شکلی ماندگار به‌خواننده‌ام انتقال دهم. در کتابهایم بسیاری چیزها را به‌شیوه‌های متفاوت بیان داشته‌ام، ولی کجا می‌توانم این نمایش پر جلوه ابرها، جنبش شاخه‌ها، بارش مستمر باران و این هم آغوشی سایه‌وار زمین و آسمان را بیابم.

چقدر طبیعی این روز بارانی بر فراز تنهایی دشت‌ها، زمین و آب و آسمان چنبره می‌زند. بعد از ظهر بی‌نور خورشید ماه ابری ژوئن، مرا فرا می‌گیرد و این در حالی است که من نمی‌توانم حتی اثری از آن را در نوشته‌هایم هویدا سازم. کس نخواهد دانست که من این واژه‌ها را در ذهن خود به‌هم تنیده‌ام یا کی و کجا، در این ساعات طولانی آسوده‌مند در این خانه تنها، باران بعد از رگبار بند آمده است، پس زمان آن فرا رسیده که این نامه را به‌اداره پست بفرستم.

شلیدا

ژوئن ۱۹۰۱ م

(۲) تازه از خانه جدید بلا (Bela) برگشته‌ام. بلا در اینجا کاملاً خوشحال است و این چیزی است که نمی‌شود از راه دور شرح داد. شکی نیست که شیوه جدید زندگی‌اش را دوست دارد. حالا دیگر نیاز چندانی هم به‌ما ندارد. به‌این نتیجه رسیده‌ام که هر دختری باید حداقل زمان کوتاهی را بعد از ازدواج دور از والدینش باشد و تمام وقت خود را با شوهرش بگذراند، حضور والدین باعث برهم خوردن یکپارچگی آنها می‌شود، چرا که عادت‌ها و سلايق خانواده همسر او

مثل عادات و سلايق خانواده خود او نيستند و قطعاً از لحاظ عقايد هم تفاوت خواهند داشت. دختری که نزديک خانواده خود زندگی می کند، نمی تواند به طور کامل هويت گذشته خویش را فراموش و در نتیجه با خانواده همسرش به طور کامل همزاد پنداری نماید. راستی چرا وقتی کسی دخترش را شوهر می دهد، باید سعی کند او را تحت نفوذ خود نگه دارد؟ در چنین مواقعی باید فقط به فکر خوشبختی دخترش باشد. چه سودی خواهد داشت که او خوشبختی و ناراحتی ما را بر مسایل خانواده همسرش بیفزاید؟

به خاطر داشته باش که بلا کاملاً خوشبخت است و سعی کن غم فراق او را به فراموشی بسپاری. به جلد می گویم که اگر نزد آنها بودیم، این خوشبختی را به یاد نمی آورد. مهر و محبت بین ما به خاطر دوری آنها همواره وجود خواهد داشت. آن هنگام در تعطیلات پوجا (Puja) که آنها برای دیدار ما می آیند یا ما به دیدن آنها می رویم، شادمانی و آفری نصیب مان خواهد شد.

اندکی دوری و هجران لازمه هر عشقی است. همیشه پیش هم بودن لطف چندانی ندارد و حتی برای رانی (Rani) بهتر است که بعد از ازدواجش به جای دورتری رود. البته تا چند سال نزد ما خواهند ماند، ولی بعد از آن به محض اینکه به اندازه کافی بزرگ شود، صلاحش این است که از پیش ما برود.

تحصیلات، سلیقه ها، رسوم زبان و حتی نوع تفکر ما با سایر خانواده های بنگال به این دلیل فرق دارد که جدایی دخترانمان از ما بعد از ازدواجشان امری ضروری است. در غیر این صورت نکات بسیار جزیی زندگی جدیدش باعث آزار او خواهد شد و به احترام و اتکای وی به همسرش لطمه می زند. اگر رانی از خانواده پدری خود نرود، تمام عیوب و ایرادهای وی رفع نخواهد شد، ولی اگر ارتباط نزدیکی [بعد از ازدواج] با ما داشته باشد، هرگز از عادات گذشته خویش دست بر نخواهد داشت.

خودت را در نظر بگیر. اگر من بعد از ازدواج با تو در فولتالا (Fultala) می ماندم، سرشت و رفتار تو غیر از این می بود. وقتی که مسأله فرزندان در میان است، باید

تمام عواطف و احساسات را کنار گذاشت. خدا آنها را برای خوشبختی ما به ما نداده، بلکه خوشی ما در گرو سلامتی و خوشبختی آنهاست.

تمام روز گذشته خاطرات بلا به یاد می‌آمد. با چه وسواسی او را با دستان خودم بزرگ کردم. چقدر شیطان بود. بالشش را بغل می‌گرفت، چقدر با دیدن بچه‌های همسن و سال خود به هیجان می‌آمد. چقدر حرص می‌زد، ولی با این وجود چقدر مهربان بود. چگونه او را با دستان خودم در خانه پارک استریت (Park Street) حمام می‌کردم و اینکه چطور خودم در دارجیلینگ (Darjeeling) به او شیر گرم می‌دادم. زمانی را به یاد می‌آورم که چگونه برای اولین بار عشق به او در دلم زبانه کشید، ولی او هیچ درباره اینها نمی‌داند و بهتر هم همین است. بگذار که او خویشتن را با خانه نوی خود وفق دهد و زندگی‌اش را صرف ایمان، مهربانی و کارهای خانواده‌اش کند. بگذار در قلب‌هایمان یاد او بماند.

امروز که به شانتی نیکیتان (Santiniketan) رسیدم، احساس آرامش کردم. نمی‌توان تصور کرد که چقدر لازم است گاهی آدم این‌طوری بیرون بزند. آسمان لایتناهی، نور و باد احاطه‌ام کرده‌اند و مانند همیشه دستان مادر ازلی از من نگهداری می‌کنند.

سانتی نیکیتان

جولای ۱۹۰۱ م

(۳) سانتی نیکیتان (Santiniketan)

بالپور، بنگال

اوّل مه ۱۹۱۴ م

استارج مور (Sturge Moore) عزیز،

مدرسه ما بسته است و بعد از مدّتی طولانی و پرکار امروز را فرصت دارم که آن‌طور که دوست دارم بگذرانم. کتاب «دریا مهربان» (The Sea is Kind) است شما را برداشتم و یکسره خواندم. تصویر آسمان درخشان تابستانی ما بادهای همیشه گرم که برگ‌های سبز تازه درختی را تکان می‌دهد که نامش به کار شما آید، مشکل است. این هوا به آب و هوای کشوری که شعرهای شما در آن نگاشته

شده‌اند، شباهتی ندارد. من آب و هوای کشور شما را در اشعارتان حس می‌کنم. در این اشعار خموشی آسمان شما، جمع و جور بودن ساختمان‌های شما و ذهن آگاه و فراگیری که سرنوشت را نادیده می‌گیرد، موج می‌زند. اینجا در شرق سکوت شفاف شب‌های تاریک ما، درخشش آفتاب سر ظهر که در فاصله آبی گون به‌مه شکننده‌ای بدل می‌شود، موسیقی حزن‌آلود زندگی که در بی‌کران شناور است، گویی در گوش ما راز عظیم هستی که قابل انتقال نمی‌باشد، نجوا می‌کند. به‌همان اندازه و شاید هم بیشتر، ادبیات شما برای ما عزیز است و این دلبستگی ناگستنی شما به‌زندگی و محدود بودن اهداف و اتکای شما به‌اشیای پیشروی حس واقعی‌تری را در ما برمی‌انگیزد که برای نیل به‌اهداف هنر و زندگی نیاز است. ادبیات هر کشوری تنها برای مصرف در آن کشور نیست. ارزش آن در این است که ادبیات برای سرزمین‌هایی که با آن بیگانه‌اند، لازم باشد. به‌عقیده من این خوش‌شانسی غرب است که روح شرق را از راه انجیل و تورات دریافته است. این بر غنای زندگی ما افزوده است، چراکه خلاف خلق و خوی شما است. در طی زمان شاید از بعضی تعالیم و آموزه‌های آن چشم پوشیده باشید، ولی کاری که می‌بایست انجام شود، شده و دوگانگی را که لازمه رشد زندگی است، برایتان به‌ارمغان آورده است. ادبیات غرب چنین کاری را با ما می‌کند و عناصری را در زندگی ما وارد می‌کند که یا جایگزین گرایشات ما می‌شود یا آنها را انکار می‌کند و این همان نیاز ماست تنها شیفته و مجذوب کردن ما کافی نیست؛ باید ما را به‌شگفتی وا دارد و احساسات ما را جریحه‌دار کند. لذا در نوشته‌هایمان تنها به‌دنبال هنری بودن آنها نیستیم، بلکه به‌دنبال شفافیت و نیرومندی هستیم. به‌همین دلیل است که بایرون (Byron) (۱۷۸۸-۱۸۲۴ م)، شاعر دوره رمانتیک تأثیر شگرفی بر جوانان نسل گذشته ما داشته است. شلی (Shelly) (۱۷۹۲-۱۸۲۲ م)، شاعر دوره رمانتیک به‌رغم آرمان‌گرایی مبهم خود، به‌خاطر تندی جزم اندیشانه‌اش که زاینده ایمان به‌زندگی است، در ما انقلابی ایجاد کرد. آنچه که در اینجا می‌گوییم، از دیدگاه فردی خارجی می‌باشد. ما ممکن است که قسمت اعظمی از عناصر ناب هنری شما را دریابیم، ولی هر آنچه که انسانی و عمیقاً حقیقت داشته باشد به‌زمان‌ها و سرزمین‌های دور

خواهد رسید. در ادبیات شما ما به دنبال سیلاب خروشان زندگی غرب هستیم، حتی اگر خرده‌های لحظات گذرا باشد. دارم آماده می‌شوم که به کوه‌ها بروم، تا تعطیلاتم را بگذرانم.

دوستدار همیشگی تو
رابیدرا نات تاگور

(۴) به رانو

شانتی نیکیتان

پانزدهم آوریل ۱۹۱۸ م

شاید در کتاب‌ها خوانده باشی که بعضی پرندگان در زمان‌های مشخصی آسیانه خود را ترک می‌گویند و به سوی دریا پر می‌کشند. من چنین پرنده‌ای را مانم. گاهی اوقات چیزی ورای اقیانوس مرا به خود می‌خواند و بال‌هایم خود به خود می‌گسترند. لذا در اوایل ماه مه بر کشتی سوار خواهم شد و از اقیانوس آرام گذر خواهم کرد. اگر مانعی پیش نیاید، رهسپار این سفر خواهم شد.

این روزها، در این دوره جنگ، راه دریا به غرب همیشه به ساحل ختم نمی‌شود، بلکه به قعر دریا منتهی می‌شود. راه‌های شرقی هنوز امن است، اما یک روز بادهای جنگ نیز در اینجا خواهند وزید. با این همه، فکر نکن که دعوت تو را به بنارس (Banaras) از یاد برده‌ام. مقدمات کار را آماده کن تا بعد از استرالیا، ژاپن، آمریکا و مکان‌های دیگر که در سر راه قرار دارند، دست آخر با آرامش پیش تو آیم. اما رژیم غذایی استان‌های غربی به مذاق من خوش نمی‌آید. مطمئنم که شما آشپز بسیار ماهری دارید، ولی می‌خواهم که با دستان خود برایم غذا آماده کنی، از غذای سبک با سبزی گرفته تا شیر برنج شیرین، وگرنه اعتراض می‌کنم. هنوز تصمیم قطعی نگرفته‌ام، ولی داشتم فکر می‌کردم که فوراً به استرالیا بروم، حتی قبل از آن که ناهارم را بخورم، مشکل اینجاست که شاید نتوانم به قولم عمل کنم، لذا فعلاً چیزی نمی‌گویم.

ولی فکر کنم که تو آشپزی بلد نباشی؟ درست می‌گویم؟ تو جز درس خواندن کار دیگری انجام نداده‌ای؟ خوب، یکسال وقت داری که در این مدت از مادرت این کار را فراگیری تا اینجا کافی است. در این خلال باید به کلکته بروم و چمدانم را ببندم. من دربار و بندیل بستن استادم، ولی فقط یک عیب دارم و آن این که غالباً چیزهای بسیار مهم را فراموش می‌کنم و وقتی به آنها نیاز مبرم دارم، تازه می‌فهمم که آنها را جا گذاشته‌ام. این باعث زحمت زیادی می‌شود، ولی کار بستن بار را آسان می‌کند. همیشه داخل چمدان‌هایم فضای کافی وجود دارد و به همین دلیل هم به شرکت‌های راه آهن و کشتی‌رانی به خاطر وزن کمتر پول کمتری می‌دهم.

گذشته از این اجناس غیرضروری بهتر از اجناس ضروری است، یعنی مجبور نیستم که چمدانم را باز کنم تا آنها را بیرون بیاورم لذا اسباب‌هایم همیشه بسته باقی می‌مانند و حتی اگر آنها را بدزدند یا کم شود مشکلی نیست.

با قطار ساعت سه راه می‌افتم، لذا چندان وقتی برای نوشتن ندارم. استعداد عجیبی در جا ماندن از قطار دارم، ولی امروز نباید تسلیم این استعداد شد. پس تنها دعای خیرم را به مناسبت حلول سال نو نثار می‌کنم و می‌روم تا بلیط بخرم.

(۵) به‌سی.اف. اندروز

کلکته

یازدهم ژوئیه ۱۹۱۵ م

روزگاران که در هند طبقات بالای اجتماع بر طبقات پایین حکومت می‌کردند، غل و زنجیر خود را داشتند، اروپا نیز استثمار آسیا و اروپا را حق بلامنازع خود می‌داند یا جای پای هند برهمایی گذاشته است. اگر اروپا تمام قاره‌ها را از سکنه خالی کند، این مشکل ساده‌تر خواهد شد، ولی تا وقتی که نژادهای دیگری وجود دارند، برای اروپا درک وظایف اخلاقی نسبت به این نژادها مشکل خواهد بود. خطر جدی آن است که اروپا با خود فریبی در این اندیشه است که با کمک به خود به آرمانهای بشر دوستانه یاری می‌رساند، چرا که انسان‌ها ذاتاً متفاوتند و آنچه برای مردم می‌پسندد، برای دیگرانی که از نژاد پست‌اند، نمی‌پسندد. لذا اروپا کم‌کم و

به‌طور نامحسوس ایمان خود به آرمان‌هایش را از دست می‌دهد و باعث تضعیف پشتوانه‌های اخلاقی خود می‌شود.

با این حال بهتر است که توضیح واضح‌تر ندهم و بگویم که این حقیقت را نیز درباره‌ی ما باید پذیرفت که ضعف خود امری ناپسند است، چرا که این خود خطری برای قوی‌ترها و مطمئن‌ترین انگیزه‌ی سقوط دیگران، یعنی همان قوی‌ترهاست. گسترش قدرت، وظیفه‌ی اخلاقی هر نژادی است، چرا که آنها را قادر می‌سازد موازنه‌ی قدرت جهانی را برهم زنند. بزرگ‌ترین ضرر ممکن را که می‌توان به انگلستان زد این است که اجازه می‌دهیم ما را حقیر شمارند، بر ما حکومت کنند و در عین حال احساس ترحم بر ما بکنند و در مورد ما داوری کنند.

آیا اروپا منشاء جنگ حاضر را خواهد شناخت و آیا خواهد دانست که دلیل واقعی این جنگ تردید آنها در باب آرمان‌هایشان است؛ یعنی همان آرمان‌هایی که در شکوه و بزرگی آنان مؤثر بود. گویی که نفتی را که روزگاری عامل روشن شدن چراغشان بود سوزانده‌اند. اینک به‌این نفت طوری بی‌اعتماد گشته‌اند که گویی از اوّل برای روشنایی لازم نبوده است.

(۶) شانتی نیکیتان

بیست و نهم نوامبر ۱۹۲۸ م

قبل از هر چیز باید بگویم که چایی که فرستادی عالی بود. اگر مدّت زیادی است که برایت نامه نوشته‌ام، به‌خاطر طبیعت من است. من مثل نقّاشی کردنم نامه می‌نویسم. یعنی وقتی که احساس می‌کنم باید بنویسم، هر چیزی که به‌ذهنم خطور می‌کند، می‌نویسم و این ربطی با زندگی روزمره‌ام ندارد. چنین امری نیز در مورد نقّاشی‌هایم صادق است. وقتی تصویری را در ذهنم مجسم می‌کنم، شاید آن تصویر هیچ شباهت یا ربطی به محیط اطرافم نداشته باشد. در درون ما همیشه فرابندی از آفرینش و ویرانی، حرکت و تعدیل درکار است. اینک ایده‌ای اینک تصویری به‌ذهن هجوم می‌آورد تا شکل‌های متنوعی به‌خود گیرد. درگذشته، ذهن من صدای آسمان و موسیقی باد را می‌شنید و واژه‌ها را از هوا می‌گرفت. اینک ذهن من

چشمانش را بر دنیای شکل‌ها و هجوم خط‌ها گشوده است. قلم من در پی پیروی از بازی این شکل‌هاست. نه احساسی، نه هیجانی، تنها توده‌ای از شکل‌ها! تعجب این‌جاست که این کار شعف و مستی شگرفی را در من برمی‌انگیزد. خط‌ها مرا در برگرفته‌اند و نمی‌توانم خود را از آنها رها سازم. آنها خود را هر دم به شکلی به من می‌نمایانند و پایانی بر رمز و راز آنها نیست. حالا می‌فهمم که ذهن هنرمند خالق [خدا] چگونه درکار است. آنکه نادیدنی است، از طریق خط‌ها در اشکالی که هر دم جلوه تازه‌ای می‌کند، خویشتن را به ما می‌نمایاند. از لحاظ حجم شاید این خطوط که در آن جلوه می‌کند، محدود باشد ولی از لحاظ تنوعش نامحدود است. پس به این نتیجه می‌رسیم که تنها از محدودیت است که بیانی کامل حاصل می‌شود. آن هنگام که آن وجود بی‌کران خود را در کرانه‌ها آشکار می‌کند، به کمال خود دست می‌یابد. لذتی که از تصاویر عاید ما می‌شود، شعف کرانه‌مند است؛ در محدودیت خطوط، آنچه را که باید ببینیم، به وضوح خواهیم دید. هر شیء را که می‌بینم، چه تکه سنگی یا یک الاغ، بوته خاری یا پیرزنی، به خود می‌گویم که اینها را آن‌گونه که هستند دیده‌ام و وقتی که چیزی را دقیق می‌بینم، آن وجود بی‌کران را حس می‌کنم و این باعث شعف من می‌شود. ولی این سبب نمی‌گردد که فراموش کنم چه قدر از چایی که فرستاده بودی، لذت برده‌ام.

میراثِ فارسی بر احجارِ بنگال

مولوی عبدالغفور نسّاخ

ترجمه: محمد وحید دستگردی*

تاریخ زبان ملل با سلسله‌هایی از حوادث تاریخی و مخصوصاً با روابط متغیر میان جامعه‌ها ارتباط پیدا می‌کند. ارتباط تجاری بنگال با ایران از زمان‌های پیش از اسلام آغاز گردیده است. فعالیت‌های بازرگانی ایرانیان تا بدان حد در بنگال توسعه پیدا کرد که ایشان جمعیت مهمّی در این شهر تشکیل دادند و آغاز فعالیت کردند.^۱ با آنکه محمد بختیار خلجی بنگال را فتح کرد و او مردی ترک بود، لیکن مدیران و قضات و فضایی که پس از فتح بنگال قدم در این خطّه نهادند ایرانیان بودند.^۲ در قرن سیزدهم که اسلام در بنگال برتری سیاسی پیدا کرد، فارسی زبان فرهنگ و ادب در مقرّ خلافت مغرب بود. بنگال نیز در کمک کردن به توسعه زبان فارسی سهمی به‌سزا داشت. اولین قاموس فارسی در این شبه‌قاره به‌نام «فرهنگ ابراهیمی» در بنگال نوشته آمد. این قاموس به‌نام «شرف‌نامه» شهرت دارد و وجه تسمیه آن مأخوذ از نام مخدوم شرف‌الدین یحیی منیری است که مؤلف اثر خود را به‌روح پاک او تقدیم کرده است. براساس شواهد مندرج در کتاب به‌نظر می‌رسد که این کتاب در زمان حکمرانی باریک شاه (۸۴-۱۴۵۹ م) نوشته شده است.^۳

* مترجم ایرانی.

۱. هادی حسن، تاریخ دریانوردی ایران، لندن، ص ۳۵.

۲. جوزجانی، طبقات ناصری، کابل، ۱۹۶۴ م، ص ۴۳۲.

۳. م. آ. رحیم. تاریخ اجتماعی بنگال، کراچی، ۱۹۶۴ م، ج ۱، ص ۱۲۰.

شرف‌نامه نه تنها نمودار پیشرفت زبان فارسی در بنگال بلکه در سراسر این شبه قاره می‌باشد. این کتاب همچنین حاوی اطلاعاتی در مورد فضلا و شعرای بنگال در زمان مؤلف می‌باشد.

حکمرانی مغولان باب جدیدی برای توسعه زبان و ادبیات فارسی در بنگال مفتوح کرد. علاوه بر کتبی که در مورد شعر و ادبیات و مطالعات اسلامی نوشته شد. کتبی نیز در مورد ادبیات تاریخی به زبان فارسی در بنگال تدوین گردید. صبح صادق به قلم محمد صادق، بهارستان غایی به قلم میرزانشان، تاریخ شاه شجاع به قلم میر محمد و فاتحه عبری به قلم شهاب الدین طالشی از جمله منابع تاریخی هستند که در این دوره در بنگال نوشته شده‌اند. حتی در طول حکومت کمپانی هند شرقی، غلام حسین طباطبائی تاریخی تحت عنوان سیرالمتأخرین نوشت. تاریخ بنگال به قلم سلیم الله، ریاض السلاطین به قلم غلام حسین سلیم در زمره آثاری هستند که در اواخر قرن هجدهم به زبان فارسی نوشته شده‌اند.^۱

علاقه مردم مسلمان بنگال به زبان فارسی آن قدر زیاد بود که وقتی در سال ۱۸۳۴ م زبان انگلیسی جایگزین زبان فارسی گردید مردم بنگال این تغییر و تحول را به آسانی نپذیرفتند و مسلمانان همچنان به سخن گفتن به زبان فارسی ادامه دادند. در سال ۱۸۸۷ م، عبدالعلی که مردی فاضل و از اهالی دهکده کوچک چتگانگ بود کتابی به زبان فارسی تحت عنوان «صحیفه الامال و مرآة الاحوال» نوشت. نویسنده در مقدمه این کتاب افول زبان فارسی که بنا به گفته وی، اهالی چتگانگ بدان همچون زبان مادری تکلم می‌کردند، اظهار تأثر و تأسف کرده است. وی به خاطر علاقه‌ای که به زبان فارسی داشت این کتاب را نوشت و در آن نصایح و پندهای نیکو به فرزند خود کرده است. وی معتقد است که دانستن زبان فارسی موجب رشد شخصیت می‌شود.^۲

در این مورد چنین می‌نویسد:

۱. م. آ. رحیم. تاریخ فرهنگی و اجتماعی بنگال، کراچی، ۱۹۶۶ م، ج ۲، ص ۳۰-۱۳.

۲. عبدالعلی، صحیفه الامال، کلکته ۱۸۸۸ م، ص ۷.

”زبان فارسی اگرچه در این ولا به دیار اسلام آباد به صفت عنقایی موصوف گردید، اما به اعتبار سابق الحال قبل سی سال زبانی بود که همچون زبان مادری مروّج بر اوج کمال - ای ریحان باغ زندگی - اگر من پیش تو رخت هستی بندم وصیت من به تو این است که به فارسی دانی متّصف طبع رجوع آوری.“

منظور من از نبشتن این مقاله تعقیب میراث فارسی بر احجار استوار و انهدام ناپذیر بنگال است. سنگ نبشته‌های بنگال نه تنها اهمیت تاریخی دارند بلکه از نقطه نظر اشکال ادبی و هنری نیز توجه طلبان زبان فارسی را به خود جلب می‌کند.

قدیم‌ترین کتیبه به زبان فارسی متعلّق به سال ۱۳۰۳ م/ ۷۰۳ هـ می‌باشد که در زمان شمس‌الدین فیروز شاه در بنگال نوشته شده است. این کتیبه مربوط به فتح سیلخت در زمان حکمرانی این پادشاه است. متن سنگ نبشته به شرح ذیل است^۱:

”به عظمت شیخ‌المشایخ مخدوم جلال مجرد بن محمد. اوّل فتح اسلام شهر عرصه سریهت به دست سکندر خان غازی در عهد سلطان فیروز شاه دلوی سال ثلث و سبعمائة این عمارت رکن‌خان که فتح کننده هشت کام‌هاریان وزیر و لشکر بوده. شهرها وقت فتح کامرو و کامتا و جازنگر واریشا لشکری کرده باشند جابه‌جا به دنبال پادشاه. سنه ثمان و عشر و تسعمائة.“

سنگ نبشته‌ای که در درگاه عطا شاه، دیناج‌پور، پیدا شده شامل نمونه جالبی از شعر و نثر فارسی است. این سنگ نبشته متعلّق به دوره سکندر شاه، سلطان مستقل بنگال (۷۹۲-۷۵۹ هـ) است که معاصر حافظ بوده است. پسرش غیاث‌الدین بوده که به اشتباه گفته‌اند وی حافظ را به بنگال دعوت کرده است. گفته می‌شود که مخاطب حافظ در اشعار ذیل سلطان غیاث‌الدین بوده است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند	زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین	غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود

۱. شمس‌الدین، سنگ نبشته‌های بنگال، ج ۴، ص ۲۵؛ به نظر می‌رسد که این سنگ نبشته ابتدا در سال ۷۰۳ هجری نوشته شده و مجدداً در سال ۹۱۸ هجری قالب‌ریزی شده است.

البته تحقیقات اخیر ثابت کرده است که حافظ در این اشعار، سلطان غیاث محمد، پسر عمادالدین احمد، از سلسله مظفریان در ایران را مخاطب قرار داده است.^۱ شاید

قدیم‌ترین کتیبه به زبان فارسی متعلق به سال ۱۳۰۳ م/ ۷۰۳ هـ می‌باشد که در زمان شمس‌الدین فیروز شاه در بنگال نوشته شده است. این کتیبه مربوط به فتح سیلپت در زمان حکمرانی این پادشاه است.

حافظ با ذکر نام بنگال در غزل خود می‌خواسته است ثابت کند که میان ایران و بنگال ارتباط نزدیکی تجاری در قرن چهاردهم مسیحی برقرار بوده است.

به هر حال، این سنگ نبشته اسکندر شاه از آن نقطه نظر مهم است که آن را می‌توان مدرک مسلم شعر و نثر فارسی در زمان

حافظ دانست. قسمتی از این سنگ نبشته نثر و قسمتی نظم است. سبک آن از نقطه نظر زبان‌شناسی بسیار آراسته و مزین به عبارات و اشعار عربی است. متن آن به شرح ذیل است:

درین گنبد که بنیاد عطایست عمارت خانه کونین بادا
ملائک بر ثباتش خوانده تا حشر بنینا فوقکم سبعا شدادا

به عنایت هفت ایوان بدیع که الذی خلق سبع سموات طباقا تقدست اسمائه به اتمام رسید. عمارت گنبد رفیع که نسخه‌ای است از تخمه سقف جلال - ولقد زیّنا السماء الدّیّا بمصابیح - در روضه متبرک قطب‌الولیا (الاولیاء) (وحیدالمحققین و سراج‌الحق و الشّرع و الدّین مولانا - عطا - اعطاءالله تعالی فضیلة فی الدّارین بالامر صاحب العهد و زمان (الزمان) باعث العدل و الاحسان - حامی البلاد و راعی العباد و السلطان - العادل العالم الاعظم ظل الله فی العالمین المخصوص بعنایت الرحمن ابوالمجاهد سکندر شاه بن الیاس شاه السلطان خلدالله ملکه.

پادشاه جهان سکندر شاه که به نامش در دعا سفتند
نورالله شانه خواندند خلدالله ملکه گفتند

۱. دکتر قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج ۱، طهران، ص ۲۱-۴۲۰؛ داستان ارتباط سلطان بنگال با حافظ را شبلی نعمانی نقل کرده و ادوارد برون هم این حکایت را در آثار خود آورده است. لکن منابع معتبری در دسترس ما نیست که صحت این داستان را تأیید کند.

فی تاریخ خمس و ستین و سبعمائه. عمل بنده درگاه غیاث زرین دست.
اولین شعر فارسی در آثار کتیبه‌ای بنگال متعلق به سال ۸۶۱ هجری است. این سنگ
نیشته در مسجد نارا یانندیا، در حومه داکا کشف گردید و شعر زیر بر آن منقور است:

بسم الله الرحمن الرحيم

لا اله الا الله محمد رسول الله

شد مزین به بانک حی فلاح مسجد این غریب لیل و صباح

مسمات بخت بینت دختر مرحمت

(در سنه ۸۶۱ هـ)

شعر دیگری که بر قبر خانجهان، باقرهات، خولنا (پاکستان شرقی) نوشته شده،
نمونه از «سبک» نگارش فارسی اعم از نظم و نثر در قرن پانزدهم در بنگال است. متن
فارسی این سنگ نیشته مشحون به عبارات عربی است:

هذا روضة مبارکه من رياض الجنة الحان الاعظم خانجهان عليه الرحمة و الرضوان

تحريراً فی ست و عشرين من ذوالحجه من ثلث و ستین و ثمانائة.

۱. یادآورد ای دوستان الموت حق الموت حق.

۲. خار است اندر بوستان الموت حق الموت حق.

۳. مرگست حضم محکم بی جمله جانان ذوالیقین.

۴. نی همچو دیگر دشمنان الموت حق الموت حق.

موضوع مهمی که باید مورد توجه قرارگیرد این است که آثار کتیبه‌ای مکشوف
مدلل می‌دارند که ایرانیانی که در بنگال رحل اقامت افکندند شهرها را به نام معروف
محلی خود نامگذاری کردند. دثوتالا، که محلی در ناحیه رنگپور است، تبریزآباد نامیده
شد و این نام را به احترام حضرت جلال شاه تبریزی که گفته می‌شد مدتی مقیم این
محل بوده است برگزیدند.^۱

۱. متن به زبان عربی و به شرح ذیل است:

قال النبی صلی الله علیه وسلم من بنی مسجداً فی الدنیا بنی الله تعالی له سبعین قمراً فی الجنة (بنی) المسجد بقصبة
المبارک تبریزآباد...

در اینجا سنگ نبشته‌ای به شعر وجود دارد که متعلق به زمان اکبر کبیر است و نمونه‌ای از صنعت شاعری در آن زمان است.

این سنگ در آرامگاه مرد شاعر و مقدسی به نام بهرام سقّای بخارایی در شهر بردوان، در بنگال غربی نصب شده است.

بهرام سقّا، که این سنگ نبشته به یاد او نوشته شده است، از ترکان چغتایی بخارا بوده و در زمان حکومت همایون بدین شبه قاره آمده بود. وی به قصد زیارت به مکه، مدینه و نجف سفر کرده بود. اکبر شاه به وی اعتقاد خاص داشته و او را پیوسته مشمول الطاف بی دریغ خود ساخته بود.

سنگ نبشته حاکی از آن است که مرگ بهرام سقّا در سال ۹۷۰ هـ (۶۳-۱۵۶۲ م) اتفاق افتاده است و متن به شرح زیر است^۱:

یا الله - یا فتّاح - یا الله - یا فتّاح - یا الله

۱. لا اله الا الله محمد رسول الله - حقّا
۲. زهی درویش عالم گشته بهرام که در عرفان دل او بود دریا
۳. ز عالم رفت در راه سرانندیب شد از ملک فنا بهرام دانا
۴. حساب سال فوت آن یگانه ز حق کردیم چون فتحی تمنا
۵. ندا آمد که تاریخ وفاتش بود: «درویش ما بهرام سقا»

[۹۷۰ هـ]

بهرام که بود شهره در سقّایی بی حلیه و زرق بود عالم علم دینی و دنیایی ناخوانده سبق در نهصد و هفتاد برفت از عالم در کشور هند زد خیمه خویش بر در یکتایی شد واصل حق گاهی اوقات برای تبیین ماده تاریخ مسجد عبارات استعاری به کار می‌رود. مسجد قطب شاهی در پاندوا در بنگال غربی که متعلق به دوره اکبر کبیر است می‌تواند در این مورد نمونه خوبی باشد، نبشته روی آن چنین است^۲:

بین نیک این مرغ دائم به صحرا و محتاج مگر سازد به منقار نسیم دین منظوم
رسیدش از کرم چون مستجاب این تاریخ به آمد مسجد بنیان حرج بر زیب از مخدوم

۱. مولوی عبدالولی، ج ۸، ۱۹۱۷ م، ص ۱۸۲-۱۱۷.

۲. شمس الدین، سنگ نبشته‌های بنگال، ج ۴، ص ۲۶۷.

بی‌مناسبت نیست اشعاری را که حاکی از تاریخ ساختمان مسجدی در هاجو، آسام است در اینجا ذکر کنیم. این مسجد را لطف الله شیرازی در طول حکومت شاهجهان در سال ۱۰۶۷ هـ (۱۶۵۷ م) بنا کرده است:

به عهد دولت سلطان عادل	شهنشاه جهان و خسرو دین
ابوالغازی شجاع‌الدین محمد	شه و شهزاده فرخنده آئین
چو لطف الله شیرازی بنا کرد	همایون مسجدی چون خلد رنگین
به دارالامن مشهور ممالک	شجاع آباد حفظ الله تأمین
به هنگامی که رایات عزیمت	به صوبه بنگ بود از عز و تمکین
مدام این خانه دین باد معمور	به حق و حرمت جنات سبعین
ز فیض نعمت الهی قوی باد	همیشه این مهین بنیاد سنگین
خرد چون سال تاریخ بنا جست	ندا آمد: جلی شد خانه دین

بر ضمائیر جویندگان اخبار پوشیده نماند که این مسجد اعظم در زمان حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی کمترین فدویان درگاه مرید و معتقد شاه نعمت الله لطف الله به اتمام رسید - فی شهر رمضان سنه ۱۰۶۷ هجری.

لطف الله شیرازی حاکم کامروپ بود مقر حکمرانی وی درگاهاتی بود. در اواخر سال ۱۶۵۷ م، جنگ داخلی کشور را مورد تهدید قرار داد. علت آن عزیمت شجاع از بنگال بود. در آن وقت میر لطف الله فرزندش را فرستاد که غافله را فرو نشاند. اما چون از عهده این کار برنیامد و برای آنکه از مهلکه جان بدر برد ناچار به داکا رفت.

سنگ نبشته مخدوم شاه در شهر راجشاهی از نقطه نظر تاریخ سیاسی و مذهبی زمان بسیار جالب توجه است علی قلی بیگ که این سنگ نبشته را نصب کرده به جای شاهجهان که امپراطور وقت بود خود را فرمانبردار شاه عباس صفوی قلمداد کرده است. دلیل این موضوع کاملاً روشن است. شاهجهان به جهات سیاسی نسبت به شیعیان التفاتی چندان نداشت در نتیجه اغلب بزرگان شیعه متفرق و در شهرهای بنگال مانند هوگلی، مرشدآباد و داکا ساکن شدند. علی قلی بیگ از جمله این بزرگان بود که در شهر راجشاهی اقامت گزید. متن سنگ نبشته به شرح زیر است:

۱. موفّق شد بنای گنبد سیّد سند مرحوم - مغفور - الواصل الى جوار الله شاه درویش - در سال هزار و چهل و پنج هجری نبوی سعادت توفیق مآب - زبده‌الائل.
۲. والاقران، علی قلی بیگ، غلام عالیحضرت رفیع منزلت، مقرب الحضرت العلیه العالیه، یوسف آقای خواجه‌سرای دستورالسلّاطین قانون‌الخواقین، ذریت سیّدالمرسلین، السلطان.
۳. بن السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان لشکرکش ایران، کلب آستان خیرالبشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله.
- شاه عباس الصفوی الحسینی رحمه‌الله و لقبه نقرة و سرورا. غرض نقشی است کز ما یادماند - که هستی را نمی‌بینم بقایی.
- اشعار سنگ نبشته خانه شاه جلال تبریزی در هادرات پاندنا در بنگال غربی از نقطه نظر زیبایی زبان قابل توجه است:

یا منعم - و تم - بسم الله الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - بالخیر - یا منتقم

جلال‌الدین شده تبریز مولد که در مدحش زبان‌ها شد گهرریز
برایش چاند خان کرد این عمارت که او از عرض اخلاص است لبریز
اگر پرسند که بُد جلوه فرما درین معمار مینا و صفا خیز
دهن شست و ستوده همچو ساحر پس آنگه با زبان معنی‌انگیز
جوابش در لباس سال و تاریخ بگو: «شاه جلال‌الدین تبریز»

(۱۰۸۴ هـ)

از مصرع آخر سال هزار و هشتاد و چهار برمی‌آید.
گاهی اوقات اشعاری از شعرای معروف ایران روی قبرهای بنگال نقر می‌شد.
به‌عنوان مثال شعر زیر در مقبره پری بی‌بی در داکا دیده می‌شود:
محمّد عربی کابروی هر دوسراسر است کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
سراینده این شعر هلالی چغتایی استرآبادی است که از شعرای معروف قرن پانزدهم بوده است. وی صاحب چندین منظومه است. مرحوم استاد سعید نفیسی دیوان او را چاپ کرده است. حسین بایقرا و میر علی شیرنوازی هراتی حامی و مشوّق او بوده‌اند.

این شاعر به فرمان عبیدالله خان ازبک حاکم وقت در اوائل سال ۹۳۶ هجری در هرات به قتل رسید.

سه بیت شعری که در مدح پیغمبر سروده به شرح زیر است:

محمّد عربی کابروی هر دوسراست کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
شنیده‌ام که تکلم نموده همچو مسیح بدین حدیث لب لعل روح‌پرور او
که من مدینه علمم علی در است مرا عجب خجسته حدیث است من سگ در او
از اشعار جالب توجه دیگر بیتی از یکی از غزلیات عبدالقدیر است که بر روی قبر
پری بی‌بی کنده شده و آن بیت چنین است:

غزل از عبدالقدیر:

یک نفر بسیار جالب توجه به شعر فارسی روی سنگ سیاهی به خط زیبای نسخ نقر شده است. در کتاب سنگ نبشته‌های مسلمانان بنگال چاپ مولوی شمس‌الدین احمد هیچ‌گونه اشاره به این سنگ نبشته نشده است. این سنگ نبشته اکنون در موزه ملی پاکستان در کراچی در معرض تماشای بازدیدکنندگان قرار دارد. سنگ نبشته مذکور خط نسخ زیبایی دارد. گچکاری‌های گل مانند فضای میان خطوط را پر کرده‌اند. اشعار این سنگ نبشته به شرح ذیل است.

احسنت ای شهنشاه آفاق رکن دین کو وارث ممالک سند است و هند و چین
شاهنشاهی که ملک به تأیید آسمان او را رسید از پدر و جدّ در زمین
و آراسته‌ست روی تمامی ملک را از حسن عهد خویش چو رخسار حور عین
در عهد ملک و سلطنت این چنین شهی دانا و هر زمان همی گوید آفرین
گشت این بلاد خیر که از کهن‌گین بود در طاق و پیل‌پایه فزون خلد آفرین

قرائت سطحی این اشعار حاوی اطلاعات تاریخی نیست. معلوم نیست که این سنگ نبشته به چه منظور فراهم آمده است. سازنده و تاریخ ساختمان آن نیز معلوم نیست. حتی نام امپراطوری که ممدوح شاعر است مجهول است. مهم‌تر از همه آنکه مبدأ این سنگ نبشته آن‌گونه که در موزه ملی پاکستان ضبط گردیده مشکوک است. در وهله اول باید ماهیت این سنگ نبشته را مورد تحقیق قرار دهیم. آیا مرثیه است یا تذکار؟ نفر مدیحه روی قبر ابداً مرسوم نیست. کتیبه‌های اسلامی بی‌شماری در این

شبه قاره در اختیار ماست که روی قبور نصب شده‌اند. این گونه کتیبه‌ها شکل و هیئت خاصی دارند بنابراین چنین احتمال می‌رود که سنگ نبشته فوق‌الذکر از محل اصلی خود برداشته شده و بعداً روی قبر پری بی‌بی نصب شده است، در اینجا سؤالی پیش می‌آید دال بر این که این سنگ نبشته به چه موضوعی اشارت دارد. برای پاسخ دادن به این سؤال باید متن آن را با دید انتقادی تجزیه و تحلیل کنیم این سنگ نبشته پر از استعاره است. آخرین بیت آن به حلّ این معماها کمک می‌کند.

بیت آخر سنگ نبشته حاکی از آن است که یکی از امپراتوران مغول کاخی یا قلعه‌ای بنا کرده و این کتیبه به عنوان تذکار و یادگار در آن کاخ نصب شده است. نام آن امپراتور چه بوده است؟ تجزیه و تحلیل بیت اوّل این کتیبه کلید حلّ این مسأله است. عبارت شهنشاه آفاق و رکن‌الدین در بیت اوّل و شهنشهی ملک او را رسید از پدر و جدّ در بیت دوّم و آراست است روی تمامی ملک را در بیت سوّم محقّقاً اشاره به عنوان رسمی امپراتور اورنگ‌زیب عالمگیر می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم عنوان تشریفاتی این امپراتور محی‌الدین محمد اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه غازی می‌باشد.

مشابه این نقرها در کتیبه‌های اسلامی وجود دارند. به هر حال، تجزیه و تحلیل متن کتیبه ثابت کرده که این سنگ نبشته بلا تأمل در عهد حکومت اورنگ‌زیب عالم، آخرین امپراتور بزرگ مغول فراهم آمده است. چگونگی کشف این در آرامگاه پری بی‌بی که در داخل قلعه لال باغ قرار دارد حاکی از آن است که این کتیبه را هنگامی که اورنگ‌زیب نایب‌السلطنه بنگال بوده و فرمان ساختمان قلعه مذکور را داده روی یکی از دروازه‌های اصلی آن نصب کرده‌اند، ساختمان قلعه در سال ۱۷۷۷ م شروع شد اما ساختمان آن به اتمام نرسید چون شاهزاده به جنگ بر علیه ماراساها فراخوانده شد. به نظر می‌رسد که قلعه لال باغ علاوه بر آنکه اقامتگاه خواب بود حکم زندان هم داشت که عده‌ای انگلیسی در آن تحت مراقبت بودند.

کتیبه جالب توجه دیگر کتیبه‌ای است که مربوط به فتح چتگانگ به وسیله اورنگ‌زیب است. این جنگ بر علیه نیروهای متفق پرتغالی‌ها و آراکان‌ها که قصد داشتند چتگانگ شهر ساحلی و تاریخی پاکستان شرقی را اشغال کنند در گرفت.

شایسته خان، نایب‌السلطنه بنگال، نقشه‌ای طرح کرد، فرماندهی قوی را به‌فرزند ارشد خود، بزرگ امید خان سپرد. بزرگ امید خان دشمن را به‌سختی شکست داد و شهر چتگانگ را تصرف کرد. امپراطور از این موفقیت بزرگ نظامی بی‌نهایت خرسند گردید و نام چتگانگ را به‌اسلام‌آباد تبدیل کرد. برای یادآوری این فتح بزرگ مسجدی روی تپه مرتفعی در داخل شهر باستانی چتگانگ بنا گردید و کتیبه‌ای به‌شعر فارسی و به‌خط زیبای نستعلیق در آن مسجد نصب گردید. این کتیبه شامل تاریخ ساختمان مسجد نیز می‌باشد. متن کتیبه چنین است.

خداوندی سلاطین قدر دیندار رواج دین پاک مصطفی کرد
 خرد گفتا بگو تاریخ تعمیر «بعالم کعبه ثانی بناکرد»
 (۱۰۷۸ هـ)

خلیل آسا همایون مسجدی ساخت که از وی رونق دین هدی کرد

نواب امیرالامراء مسجد بنا فرمود.

آنچه راجع به میراث ادبی فارسی روی احجار بنگال در بالا مذکور افتاد محققاً موجب خواهد شد که محققان و فضایی که بی‌گمان بیش از این بنده نگارنده صلاحیت دارند این آثار هنری و ادبی گران‌بها را که روی کتائب و سنگ نبشته‌ها بر جای‌مانده مورد تحقیق و تدقیق قرار دهند. آثار بسیاری از شعرا و هنرمندان فارسی روی کتائب شبه قاره هند و پاکستان نقر شده‌اند. باید مجدداً کوشش کنیم و موارث شکوهمند و درخشان گذشته پُر عظمت خود را مکشوف داریم.

رابیندرا نات تاگور و ذهن ایرانی*

صادق رضازاده شفق♦

ترجمه: سید نقی عباس «کیفی»*

مانند هر دانشجوی دیگر جهان متمدن من نیز در دوران تحصیلات خود در آلمان نام رابیندرا نات تاگور را شنیده بودم. آن سال ۱۹۲۶ م بود که تاگور به برلین آمد. من هم برای شنیدن سخنرانی وی رفتم. پس از سخنرانی، بانوان جوان دور تاگور برای دستخط گرفتن از وی جمع شدند و این‌طور است که من نتوانستم نزدیک وی شوم. بی‌دسترسی بودن وی تقصیر وی نبود. دوباره سال ۱۹۳۲ م بود که تاگور به دعوت وزارت تعلیم به ایران آمد. پس از ورود وی در ایران اینجانب از یک سخنرانی وی در انجمن ادبی تهران برخوردار شدم. این همان موقع بود که من برخی از شعرهای وی مانند «گیتانجلی»، «باغبان»، «ماه جوان» و چند اثر فلسفیان نظیر «میهن و جهان»، «ساده‌ها» و «خاطرات من» را خوانده بودم. در تهران تاگور در میان زائرین خود چنان محصور بود که فکر کردم آمدن من برای دیدار وی بی‌ثمر خواهد بود. اما این مایه خوشی اینجانب شد که وی خود خواهش کرد با من ملاقات کند و آقای دینشاه ایرانی^۱ که نماینده زرتشتی بود و تاگور را همراهی نیز می‌کرد، ملاقات ما را ترتیب داد و پس از ناهار ما در حضور آن شاعر فیلسوف هند و شخصیت بزرگ بودیم. پیشاپیش آن که

♦ ایندو ایرانیکا، ج ۱۴، ۱۹۶۱ م، شماره ۲، ص ۲۱-۱۷.

♦ رئیس اسبق بخش فلسفه دانشگاه تهران، ایران (م: ۱۳۵۰ ه.ش).

* دانشجوی پیش دکتر فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو (از متن انگلیسی).

۱. ۴ نوامبر ۱۸۸۱ - ۳ نوامبر ۱۹۳۸ م.

می‌دانستم تاكور در آن چند روز چگونه در هجوم پرسش‌های گونه‌گون بود ترجیح دادم بیشتر وی را گوش کنم. پس از چند اظهارات دلپذیر راجع به‌سخنرانی اینجانب که دربارهٔ آثار وی بود، پرسیدند که هیچ‌گاه در هند بودم یا نه، من به‌اثبات پاسخ دادم و به‌بیان چیزهایی که در خاطرم حفظ بود پرداختم. "ای شما حتماً خاطرات من را خوانده‌اید" وی با خوشحالی پرسید. گفتم بله، این همان هند هست که من دیده‌ام، وی خوشحال شد و سپس به‌اظهاراتی راجع به‌ایران و شرق پرداخت.

پس از چندی به‌نظم مناسب آمد که بعد از این همه گفتگو باید سؤالی پرسم، لذا از تاكور پرسیدم: "شما به‌یک فرهنگ یا تمدن بشری اعتقاد دارید یا آن را دو فرهنگ جدا - شرقی و غربی، بیگانه و آشتی ناپذیر می‌پندارید؟ وی بلافاصله اظهار نمود که فقط یک فرهنگ واحد بشری وجود دارد و نهاد اختلافات بر درجه‌بندی زمانی و انتقالی مستقر است. در پایان آن گفتگوی مهیج وی از من پرسید که من آخرین اثر وی «مذهب انسان» (چاپ ۱۹۳۱ م) را دیده‌ام یا نه و اگر درست یادم باشد قول اهدای کپی آن را نیز داده بود که شاید از یادش رفته باشد. یا غفلت من بود یا بخت نمی‌خواست که من این اثر ارزشمند را قبل از سخنرانی خود در اکتبر گذشته در احضار سفیر کبیر هند و انجمن هند و ایران، تهران به‌موقعه نود و یکم سالگرد گاندی^۱ به‌طور غیرمنتظره از طرف سفارت هدیه شود بینم و هنگامی من آن اثر را دریافت نمودم نمی‌دانستم که در جشن صد سالگی تاكور در هندوستان شرکت خواهم کرد. انگار به‌اظهاراتی چند راجع به‌این اثر گرانبها می‌پردازم.

تاكور موضوع اصلی این کتاب را «انسانیت خدا» یا «الوهیت انسان ابدی» انگاشته است. این روند انسان‌گرایی وی در سراسر اثر زیرنظر آشکار است اما نه به‌صورت

۱. زاده: ۲ اکتبر ۱۸۶۹ - درگذشت: ۳۰ ژانویه ۱۹۴۸ م (۱۰ مهر ۱۲۴۸ - ۹ بهمن ۱۳۲۶ ه.ش). رهبر سیاسی و معنوی هندی‌ها بود که ملت هند را در راه آزادی از استعمار امپراتوری بریتانیا رهبری کرد. او در طول زندگی‌اش استفاده از هر نوع ترور و خشونت برای رسیدن به‌مقاصد را رد می‌کرد. فلسفه بی‌خشونت گاندی که خود نام ساتیاگراها در سانسکریت به‌معنای تلاش و کوشش برای رسیدن به‌حقیقت؛ تحت‌اللفظی: محکم گرفتن حقیقت (روی بسیاری از جنبش‌های مقاومت بدون خشونت در سراسر جهان و تا امروز تأثیر گذاشته است. (ویکی‌پدیا)

تجسّم سطحی یا تصویر عادی یا سخن مبتدلی مانند بت پرستی که با ایده تفوّق خدا و حضور او در همه جا آشتی ناپذیر است. تفسیر این گونه انسان گرایی یعنی نظریه وجود

جوهر الهی در خود انسان در مثل معروف اسلامی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» قابل تعقیب است.

بازتاب ایده تحقّق حقّ در خود انسان در مثنوی «منطق الطیر» از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (۱۲۲۰-۱۱۴۵ م)، پیشرو شاعران بزرگ عرفانی ما که در قرن دوازدهم مسیحی می زیست، با تمام زیبایی به کار رفته است. تعدادی از

از تاگور پرسیدم: شما به یک فرهنگ یا تمدّن بشری اعتقاد دارید یا آن را دو فرهنگ جدا - شرقی و غربی، بیگانه و آشتی ناپذیر می پندارید؟ وی بلافاصله اظهار نمود که فقط یک فرهنگ واحد بشری وجود دارد و نهاد اختلافات بر درجه بندی زمانی و انتقالی مستقر است.

پرندگان که مشتاق دیدار پادشاه ایده آل خود بودند پیش رهبر خود حاضر می شوند تا او آنان را به حضور پادشاهشان ببرد. پس از بیان سختی و خطر سفر در راه معشوق، او برای رهنمایی آنان آماده می شود. پس از سفر خطرناک وادی تصفیه، تفکّر و تأمل، تسلیم و رضا، فقر و عشق و هلاکت بسیاری از آنان، بازماندگان که در تعداد فقط سی اند به هدف خود می رسند که به جز کشف جوهر حقّ در خود یا دیدن پادشاهشان سیمرخ در خودشان نبود. مولانا روم^۱، نماینده کلاسیک شعر عرفانی فارسی، همان ایده را این طور بازگو کرده که رفتن به مکّه برای حج یا پی تلاش معشوق حقیقی بی سود است چنانکه منزل ذات حق خود دل انسان است نه هیچ عمارت مادی. این حقیقت Tattwam Asi است.

تاگور مانند هر فیلسوف بزرگ ذهنی جانگرا یا روح گرا دارد. روح محترم وی در جهان ایده آل شعر وی زندگی می کند، پس وی را می توان ایده آلیست نیز گفت. در افکار تاگور می توان ترجیح دادن وی به نظریات شعر را جایگزین دلائل منطقی یا فلسفیانۀ یافت و همچنین سراسر زیست را همواره در حال تحرّک و رشد و ایجاد دید

۱. جلال الدین محمد بلخی (۳۰ سپتامبر ۱۲۰۷ - ۱۷ دسامبر ۱۲۷۳ م).

که بیش از نیاز جاندار بیولوژیکی به آن است و این بُن مایه‌ایی است که از زمان «اوپنیشاد» تا عصر ما به‌توسط بسیاری از رهبران اندیشه مانند رادا کرشنن^۱ مورد

دفاع قرار یافته است. هدف اصلی این تحرک حصول کمال یعنی پیوند انسان به ذات حق است:

Nara Narayana

طبق اصول صوفیای ما، روح فرد سیر تکامل خود را از اصل خود به‌شکل «قوس نزول» آغاز می‌کند و دوره‌های کمال را سر کرده مجاهده و

تاگور مانند هر فیلسوف بزرگ
ذهنی جانگرا یا روح‌گرا دارد.
روح محترم وی در جهان
ایده‌آل شعر وی زندگی می‌کند.

تلاش خود را به‌صورت «قوس صعود» دوباره در حصول منزل

روحانی خود ادامه می‌دهد. به‌اصطلاح Fichte^۲، ایده‌آلیست بزرگ آلمانی، به‌این طریق است که منازل Antithesis, Thesis و Synthesis مطرح می‌شود. ما می‌دانیم که ابیات آغازین مثنوی معنوی مولوی آهنگ پُرشور «نی» است حاوی حکایت برید از نیستان و شکایت جدایی روح حسرت از منزل روحانی خود. این جدایی روح فرد از روح جهان، آرمان ابدی «خودی» انسان حقیقی است برای پیوند نهایی. پس روح فرد همواره در حال مجاهده است برای آزادی و رهایی «Mukti» از بند خواهشات مادی برای اتحاد عرفانی و اثبات آن که بجز یک ذات ابدی چیزی نخواهد ماند. ظاهراً منطق و علوم در حصول پیوندی چنین با ذاتی که بیرون از حدود ادراک است، عاجزاند. تأکید علوم فقط بر بزرگی جهان دانسته شده است، اما این تأکید روح لامتناهی است که مساعی کشف جهان باقی و احساس ابدیت در عمق حقایق متحرک و تغییرپذیر داریم. کلید آن حالت عالی ذهن ناشی از اندیشه عقلانی نیست بلکه نظریه‌ای است که تاگور ادعای تجربه مستقیم آن را دارد. سرچشمه مذهب وی که مذهب انسان است همین اعتقاد است، اما ما نمی‌توانیم چنین حالتی را بدون طریق خاص روحانی تجربه کنیم که Samadhi یا به‌اصطلاح صوفیا «وجد» گفته می‌شود. این اصول غیرمنطقی یا فوق

۱. دکتر سرواپالی رادا کریشنن (۵ سپتامبر ۱۸۸۸ - ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ م).

۲. Johann Gottlieb Fichte (1762-1814).

خردگرایی در تمام تعالیم باطنی مشترک است. باری ما به منزل پیوند دست زدیم، ثنویت فیزیکی و متافیزیکی، فردی و جهانی همه ناپدید خواهد شد و آن «احد» که پس پرده‌های جهان حوادث نهان بود، آشکارا. در این مورد ابیاتی از خدانشناس و فیلسوف ایرانی الغزالی^۱ که در قرن یازدهم مسیحی می‌زیست، در زیر آورده می‌شود که شارح اتحاد اساسی «عالم‌الملک» و «عالم‌الملکوت» می‌باشد.

رق الزجاج و راقب الخمر فتشاتها و تشاکل الامر

فکانها خمر بلا قدح و کانها قدح بلا خمر

یعنی هردو جهان مانند جام و شراب با یکدیگر پیوسته‌اند. جام بگونه‌ای صاف و شفاف، و شراب چنان ناب و زلال است که تفریق جام و شراب از همدیگر ممکن نیست. گویی جامی هست بدون شراب یا شرابی بدون جام. در این مورد تاگور شاعر قدیم عرفانی کبیر^۲ را یادآوری می‌کند که گفته است:

«اگر گفتیم که حقیقت عالی در عرصه جان وجود دارد، ما جهان خارج و مادی

را شرمسار کردیم، نیز اگر گفتیم که آن فقط در بیرون هست، حقیقت را بیان

نکردیم».

این فقط به‌یمن ادغام در لامتناهی و تجربه مستقیمی که بیرون از مرزهای منطق می‌باشد ممکن است که ما آن هویت کیهانی را احساس کنیم. اما برای پیوند عرفانی، ما، چنانکه تاگور تکرار می‌کند، برای رها کردن خود دنیوی از بند خواهشات انسانی و کشتن آن در خود باید منزل مُکتی^۳ را دریابیم و در «اوپنیشاد» نیز آمده که *Ma Gridah* طمع به‌چیزی ندارد. این نکته به‌طور ویژه در عرفان ایرانی دیده می‌شود: «موتوا قبل ان تموتوا» (بمیرید قبل از آنکه شما را بمیرانند). پس اگر می‌خواهیم زنده باشیم باید بمیریم و کوچکترین معنی آن کشتن خود خواهی در خود است. مولانا، افتخار عالم یا عارف بودن را حتی محکوم خودپسندی شمرده و حکایت زیبای دستوردانی را بازگو می‌کند

۱. ابوحامد محمد بن محمد غزالی طوسی (۱۰۵۸ - ۱۹ دسامبر ۱۱۱۱ م.).

۲. عارف متصوف، شاعر و قدیس هند بود، ۱۳۹۸-۱۴۴۸ م.

۳. مُکتی (mukti): نجات روحانی.

که ظاهراً مبدأ آن هند است. دستوردان خودپسندی سوار قایقی بود. از قایقرانی فقیر پرسید که دستور خوانده است یا نه و هنگامی پاسخ منفی دریافت به سرزنش شدید او پرداخت که ناگهان طوفانی برپا شد و دستوردان حواس باخته از قایقران التماس کمک کرد. او پرسید: "تو شنا کردن بلدی؟" گفت: «نه»، "ای! پس اینجا دستوردانیت به دردی نمی خورد و باید بدانی که چگونه خواهید مرد. دریا هیچ گاه مرده را غرق نمی کند، آن زنده هست که در خطر می باشد. اگر مشخصات انسانی را از خود رها کرده بمیری، دریای اسرار به کمک تو خواهد پرداخت. پس، برای زیستن مانند انسان واقعی ما باید مثل حیوان بمیریم. برای خواندن کتاب زندگی، دستور مرگ را هم بدانیم و آن دستور ایثار است. در این مورد تاگور به حواله «اوپنیشاد» می گوید: "شخص را از خود رها کنید تا از مرگ در امان باشید". وی نیز بیانی از Lao-Tze^۱ را آورده که "بگذارید بمیریم تا در خطر نباشیم". ما می توانیم همین طور به مقایسه تصور ذهن عالی هندی و ایرانی بپردازیم اما باید توجه تان را سوی یک حقیقت مهم تر جلب نمایم.

پس از بررسی کتاب رابیندرا نات تاگور می توان متقاعد این حقیقت شد که اساس مذهب وی یا مذهب انسان، طبق او، بر دو اصول منحصر است. نخست این که اصول اساسی تمام ادیان بزرگ یکسان است. روحیه مذهب یعنی تحقق خدا در خود انسان بالاتر از تمام آداب و تشریفات است و مذهب افاقی است. تاگور بر آفاقیت مذهب بیشتر اصرار دارد. اصول دوم که بدون آن مذهب در زندگی ابرازی نخواهد داشت عمل و اخلاق است. روحیه اتحاد و آفاقیت مذهب برای بالابردن ما تا جهان شهرگرایی و محبت برای هر جاندار و صمیمیت برای بشریت است. تاگور این نظرات خود را به ویژه درباره مذهب زرتشت ارایه نموده که آفاقیت و اخلاقیات هر دو را باهم در آن کشف کرده است. انگار سخنانم را با بیت زیر تمام می کنم:

نمی خواهم که گردد ناخن من بند در جایی مگر گاهی که خاری را در آرم از کف پایی

۱. فیلسوف و صوفی چین باستان بود که در قرن ششم قبل از میلاد می زیست.

تاگور: میراث فرهنگی مشترک هند و ایران

محمد امین «عامر»*

هند و ایران دو کشور بزرگ جهان هستند که از زمان‌های قدیم یعنی از حدود دو هزار و پنج صد سال باهم دلبستگی و حسن تفاهم دارند. این دو مملکت عظیم با همکاری و اشتراک یکدیگر تمدن و فرهنگ گوناگون را که شناخت زندگانی متمدن می‌باشد نه فقط در قاره آسیا بلکه در تمام دنیا ترویج و فروغ دادند.^۱ خوشبختانه یک بطل جلیل و شخصیت ارجمند و برجسته هم با نام رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی از سرزمین بنگاله روید و میان هند و ایران باعث رابطه گردید. این شاعر آفاقی و نویسنده بزرگ که از افکار عالیه و تصوّرات گرانیامیه‌اش چنان کار مهمی و بزرگی انجام داد که هردو این مملکت عظیم از آغاز تا هنوز در یک زنجیر محکم و نیرومند پیوند داشته‌اند. پدر تاگور که دیوندرا +نات تاگور نام داشت یک پیشوای دینی و روحانی بود که به سبب آن در سراسر کشور هند به عنوان مهارشی (Maharishi) یعنی مرد دانا و بزرگ نامیده می‌شد. این مرد فرزانه که به تصوّف و روحانیت خیلی علاقه داشت و شعرهای حافظ و دیگر صوفیان ایران را با علاقه می‌خواند، نخستین شخص در خانواده تاگور بود که هند و ایران را به یکدیگر نزدیک‌تر گردانید. بدین وسیله رابیندرا نات تاگور هم با سخن‌سرایان و اهالی تصوّف ایران آشنا گردیده روابطی را میان دو کشور مزید استحکام بخشید.^۲

* معلّم فارسی هوره هات هائر سکندری اسکول، هوره (بنگال غربی هند).

۱. مجله «ایندو ایرانیکا» جلد ۱۴، شماره ۲، ص ۸، ماه ژوین ۱۹۶۱ م، کلکته.

۲. همان.

رابیندرا نات تاگور که از لحاظ میراث فرهنگی مشترک مایهٔ فخر ما هستند نماینده و ترجمان بشریت بودند. شعرهایش و نگارشاتش چنان اثرپذیری، زیبایش و دلکشی دارند که از شنیدن آن هرکس مسحور و مجنون می‌شد. یک دانشمند فارسی آقای پرفسور ضیاءالدین که در ایالت پنجاب می‌زیست و در دبستان تاگور در شانتی نکیتن درس می‌داد، سال‌ها در محبت تاگور گذاشت و از کلامش که پُرارزش و دردمند بود صد شعر را گزیده آن را از بنگالی به فارسی ترجمه نمود که این ترجمه اشعار تاگور در سراسر ایران میان دانشمندان فارسی پیچید و سبب معرفی‌اش در ایران گردید.^۱ تاگور که قبلاً میراث هندی بود بعداً بدین واسطه میراث مشترک هردو کشور گشت که در خور اعتنا می‌باشد.^۲

دانشجویان و دانشمندان فارسی و شخصیت‌های ارجمند ایران همه از کلام تاگور که عارفانه و متصوفانه بودند این قدر بهره بردند که بدون دیدار و ملاقات تاگور قرار نگرفتند. بالاخره آن وقت سعید و با برکت هم آمد که این میراث فرهنگی مشترک هردو کشور در ماه آوریل سال ۱۹۳۲ م مسافرت به ایران نمود.^۳ در ایران دانشجویان و دانشمندان فارسی تاگور را خیلی پذیرایی کردند و گل‌های عقیدت و قدر و منزلت بر وی نثار کردند.^۴ وقتی که تاگور به عمر ۷۰ رسید به مناسبت هفتادمین سالگرد تولدش در چند جا در ایران به سال ۱۹۳۱ م جشن پرشکوه برگزار شد. به همان مناسبت شاعر معروف ایران آقای رشید یاسمی قصیده‌ای مشتمل بر ۲۲ بیت، سرود.^۵ در آن قصیده وی تاگور را این قدر تعریف و توصیف کرد که بیرون از حد بیان می‌باشد. عظمت و بزرگی تاگور ذیلاً در روشنائی شعرهای یاسمی ملاحظه می‌شود. می‌گوید:

درو باد بر آن شاعر بلند مقام کزو ببالد فخر و بدو بنازد نام
گزیده شعراء مفخر ادب تاگور که کشور سخن از وی گرفت نظم و قوام

۱. مجلهٔ «ایندو ایرانیکا» جلد ۱۴، شماره ۲، ص ۸، ماه ژوین ۱۹۶۱ م، کلکته.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. دکتر محمد اسحق: سخنوران ایران و عصر حاضر، جلد ۱، ص ۹۲، دهلی، ۱۳۱۵ هجری.

یگانه مهر درخشان شرق کز نورش زدوده گشت جهان سخن ز زنگ ظلام
چو آفتاب ز آفاق شرق تابان شد وزو گرفته همه غرب روشنائی وام
ز گفته‌های دلاویز و نکته‌های لطیف همی‌رساند جهان را از آسمان پیغام
ترانه‌های دل‌انگیز او بهر روزی هزار خاطر آشفته را کند آرام
که هرچه گویی پند است و حکمت و اخلاق ز بهر صلح و صفا و ز بهر امن و سلام
ز داروی سخت جان دردمند بشر نجات یابد از آسیب محنت و آلام
به‌جشن هفتاد از عمر تو بیایستی که سوی هند از ایران بیستمی احرام
چو راه دور مرا زین طواف دارد باز بدین قصیده فرستم ترا درود و سلام
دل رشید ز آثار فکر روشن تو بسان طبع تو شادان و خرم و پدram^۱

قصیده فوق‌الذکر قسمتی از عمده و ادب عالیه می‌باشد که خیلی بی‌نظیر است و شور و نشاط بسیار دارد. این قصیده جوش و قوت بیان و اثرانگیزی را دارا است که بلاواسطه خویشی و همبستگی میان هند و ایران را به‌یاد می‌آورد. هرچه در قصیده راجع به شخصیت ارجمند تاگور و سخنسرایی‌اش شرح داده شد خلاصه آن در دو شعر اخیر این است که مناسب است که بنده از ایران به‌خاطر زیارت شاعر سفر بکنم آن‌طوری که مسلمانان به‌خاطر حج به‌مکه می‌روند.

همین‌طور ملک‌الشعراى بهار شاعر معروف ایران در عصر حاضر تاگور را میراث مشترک هند و ایران شمرده به‌مناسبت جشن سالگراه‌اش که در کلکته برگزار شده بود یک مثنوی مشتمل بر چهل بیت که خیلی سحرانگیز و پُر تأثیر می‌باشد سروده بود. عنوان مثنوی «ای تاگور» است. بهار تاگور را خطاب کرده می‌گوید:

دست خدای احد لم‌یزل ساخت یکی چنگ به‌روز ازل
بسته ابریشمش از زلف حور بسته بر او پرده موزون ز نور
نغمه او رهبر آوارگان مویه او چاره بیچارگان
نغمه این چنگ نوای خداست هرکه دهد گوش برای خداست
ای «تاگر» این چنگ که در دست توست بود به‌چنگ دگران از نخست
طبع تو چنگ است و خرد زخمه‌اش شعر بلندت ازلی نغمه‌اش

۱. دکتر محمد اسحق: سخنوران ایران و عصر حاضر، جلد ۱، ص ۵-۱۰۳.

سال تو هفتاد و خیالت نو است زانکه ز یزدان به دلت پرتو است
هرکه ز یزدان به دلش نور تافت در دو جهان دولت جاوید یافت
ای قلمت هدیۀ پروردگار هدیۀ ایران پیذیر از بهار^۱
از مثنوی فوق‌الذکر عظمت و بزرگی تاگور به زبان بهار هویداست که کلام
سحرانگیز تاگور چیست، نغمه‌ای است از طرف خدای لم‌یزل که هرکه به این نغمه
گوش دهد به رقص و طرب می‌آید. نغمۀ تاگور با فکر بلند و تصوّرات نو مرده را
زندگی می‌بخشد و طبیعت را فرحت و انبساط عطا می‌نماید. این مثنوی بهار که خیلی
پُرارزش و اهمیت است عظمت و بزرگی تاگور را به آسمان می‌رساند و گواهی می‌دهد
که هند و ایران به سبب این شاعر آفاقی مرصّع و آراسته به میراث تمدّن و فرهنگ
همچنان گام برمی‌دارند.

به علاوه دیگر دانشمندان ایرانی هم تاگور را در دل‌شان جا دادند و او را خیلی قدر
و منزلت بخشیدند. یک دانشمند فارسی جناب آقای محمّد کامگار پارسی رئیس خانۀ
فرهنگ در کلکته مقاله‌ای به عنوان «شاعر آسمانی و عارف ربّانی هند در ایران» نگاشت
که در مجلۀ ایندو ایرانیکا، کلکته چاپ شد.^۲

بنده می‌خواهم اقتباس از مقاله طولانی نقل بکنم که هر سطر آن به زبان نثر
به عظمت و بزرگی تاگور دال می‌باشد. می‌نویسد:

”هنوز منظره آن محفل روحانی از لوح ضمیرم محو نشده. در نیمۀ اردیبهشت
ماه ۱۳۱۱ هـ ش در باغ نیرالدوله خیابان دو شان تپه (ژاله امروز) تهران، مجلس
با شکوه و جلال آراسته بودند. بسیاری از بزرگان پایتخت و دانشمندان و
شاعران در آنجا گرد آمده بودند... جمعی کثیر که سراپا چشم و گوش شده
بودند به روی صندلی‌های خود در میان سبزه و گل نشسته بودند“.^۳

اقتباس بالا عکس مختصری راجع به شکوه و زیبایی محفل می‌باشد. بعد کامگار
تاگور را ترسیم کرده می‌نویسد:

۱. دکتر محمّد اسحق: سخنوران ایران و عصر حاضر، جلد ۱، ص ۱۰۳ و ۳۹۶.

۲. «ایندو ایرانیکا» جلد ۱۴، شماره ۲، ص ۱-۲.

۳. همان.

”مردی خوش اندام با ریش بلند کافورگون و سبلی صوفیانه و چشمان سیاه و درشت و فریبا که از سیه چشمان هندی حکایت می کرد با لباده ای آستین گشاد و کلاهی از مخمل بنفس که زلف بلند و سفید او را می پوشانید در برابر آن گروه بر روی صندلی مخمل که در میان گل و سبزه و در کنار درخت کاج قرار داشت آرمیده بود و ساقی وار همه را از باده سخنان دلنشین خود مست و مدهوش کرده بود. این مرد بزرگ و با وقار دکتر رابیندرا نات تاگور شاعر آسمانی و عارف ربّانی هندوستان بود که همچون فرشته ای در جامه آدمیان از آسمان فرود آمده با مردم سخن می گفت“^۱.

ملاحظه بشود اقتباس مزبور از عمده و بی نظیر مثال عظمت و بزرگی تاگور می باشد که از آن ظاهر می شود که تاگور چقدر در دل های دانشمندان ایرانی مقام ارجمند دارد. تاگور را به شاعر آسمانی و عارف ربّانی نیز به فرشته هم تشبیه دادن غلو نیست بلکه تاگور را مقام و منصب بلند بخشودن است. آقای کامگار در اخیر مقاله اش تاگور را هم پایه و هم سطح شاعران معروف فارسی ایران قرار داده می نویسد:

”دکتر تاگور هم مانند فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و عطار و سنایی متعلّق به تمام جهان و جهانیان می باشد و اختصاص به کشور هندوستان و بنگال غربی ندارد اگرچه افتخار امروز نصیب مردمان بنگاله است“^۲.

به علاوه مقاله نویسی جناب آقای محمّد کامگار پارسی حاوی چکامه ای است به شکل مسدّس که مشتمل بر ۱۹ بند است و درباره تاگور سروده است که دلیل بر میراث مشترک هردو کشور می باشد. فقط دو بند از چکامه را به تقدیم اکتفا می نمایم. کامگار می سراید:

مولد دکتر تاگور حکیم دانای راز به ملک ایران زمین آمده بروی فراز
خیز و بستان شتاب ای صنم دلنواز بساط عیش و طرب چنانکه باید بساز

۱. «ایندو ایرانیکا» جلد ۱۴، شماره ۲، ص ۶.

۲. همان.

تا بخورم با نشاط باده به آهنگ ساز

شادی میلاد آن سخنور کامگار^۱

خرّم و دلشاد باد شاعر هندوستان شاعر با نام و جاه حکیم با قدر و شان

سال و مه عمر او خدا کند بی کران همی زید تندرست همی زید شادمان

فروغ گفتش شود رهبر اهل جهان

نامش ماند همی بر ورق روزگار^۲

ملاحظه می شود که در بند اوّل کامگار حکمت و دانایی تاگور را بحث برده است وقتی که در بند دوّم تاگور را رهبر اهل جهان قرار داده راجع به درازی عمر و صحت و توانایی اش دعا گفته است. کامگار با جان و دل به تاگور شیفته است. همین شیفتگی و فریفتگی او را مجبور کرد که با شعرهای معتقدانه زیادی تاگور را پذیرایی کند. وی ۲۰ رباعی از سر عقیدت به خدمت تاگور تقدیم نموده است. عده ای از رباعی ها سطر زیر نقل می شود:

آمد از آسمان به روی زمین ملکی در لباس آدمیان

در پی دیدن بهشت برین همه جا بود روز و شب پویان

*

گشت تاگور ازین نوا شاعر غلغل اندر دل جهان افکند

برقی از نور باطن و ظاهر به رخ هفت آسمان افکند^۳

در رباعی اوّل کامگار تاگور را فرشته قرار داده در رباعی دوّم وی را به نور باطن و ظاهر تشبیه داده است که هفت آسمان از آن روشن و منور می باشد. تاگور میراث مشترک هند و ایران است به این امر اثبات می رسد، وقتی که در ماه نوامبر در سال ۱۹۳۱ م یعنی پیشتر از مسافرت تاگور در ایران در هردو کشور هفتادمین جشن سالگرد تاگور برگزار بود، به همان مناسبت دانشمندان، نویسندگان و شاعران هردو کشور راجع به تاگور مقاله ها نوشتند و نظم ها سرودند و آن همه را در کتابی که نام آن «کتاب طلایی

۱. «ایندو ایرانیکا» جلد ۱۴، شماره ۲، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۴-۱۳.

تاگور» (The Golden Book of Tagore) نامیده بودند گردآورده به خدمت تاگور تقدیم نمودند که این هدیه گران بها و میراث مشترک هند و ایران بود.^۱ این میراث مشترک هند و ایران در هر قلب ایرانی جا کرده بود و هرکسی در ایران می خواست که وی تاگور را احترام بگذارد و به او هدیه تبریک بدهد. یک نفر ایرانی که دکتر محمد تقی مقتدری نام داشت غزلی از تاگور را به فارسی ترجمه نموده و خوانندگان ایرانی را با افکار تاگور بیشتر آشنا گردانید. آن ترجمه فارسی کلام تاگور را ملاحظه کنید:

”پروردگارا دعایم به درگاه تو این است:

بی‌نواپی و تنگ‌چشمی را از دلم ریشه کن ساز و از بیخ و بن برکن.

اندکی نیرویم بخش تا بتوانم بار شادی‌ها و غم‌ها را تحمل کنم.

نیروی به من ارزانی فرما تا عشق خود را در خدمت و کمک ثمربخش سازم.

توانی به من عطا فرما که هیچ‌گاه چیزی از بی‌نواپی نستانم و در برابر زورمندی

گستاخ و مغرور زانوی دنائت خم نکنم.

قدرتی به من بخش تا روح خود را از تعلق به جیفه‌های ناچیز روزگار بی‌نیاز

کرده و از هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادش سازم

و نیروی به من ده تا قدرت و توان خود را از روی کمال عشق و نهایت محبت

تسلیم خواسته‌ها و رضای تو کنم.”^۲

به علاوه عالم ریاضی، منجم شهیر ایران و مدرس علم معقول در تهران آقای سید جلال‌الدین تهرانی به ملاقات دکتر رابیندرا نات تاگور شاعر و عارف بزرگ هندی این امر را به پایه استناد رسانید که تاگور میراث فرهنگی مشترک هردو کشور بود. این ملاقات خصوصی میان شخصیت‌های برجسته فوق‌الذکر که مشتمل بر مذاکره علمی، ادبی، روابطی و فرهنگی بود، رابطه را میان هند و ایران مزید استحکام بخشید. گزارشی راجع به ملاقات هردو با عکس ایشان در مجله «ارمغان» چاپ شده بود.^۳

۱. «ایندو ایرانیکا» جلد ۱۴، شماره ۲، ص ۳-۲۲.

۲. مجله «یغما» سال هفدهم، شماره پنجم، مردادماه ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۲۲، شماره مسلسل ۱۹۳، ایران.

۳. مجله «ارمغان» شماره دوم، سال سیزدهم، اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۱ ه.ش، ص ۱۰-۱۰۷، تهران.

علاوه بر دانشمندان فارسی در ایران، دانشمندان هندی هم از نگارشات خودشان راجع به‌رایندرا نات تاگور این دلیل را فراهم آوردند که تاگور میراث هندی هم بود. پرفسور آقای سید امیر حسن عابدی که یکی از برجسته‌ترین دانشمندان فارسی به‌شمار می‌روند مقاله‌ای به‌زبان انگلیسی به‌عنوان «تاگور در ایران» تحریر کردند که در مجله «ایندو ایرانیکا» چاپ شد.^۱ مورخ معروف در هند آقای جادونات سرکار هم مقاله‌ای با همان عنوان مذکور به‌رشته نگارش درآوردند که آن هم در همان مجله مزبور به‌زینت طبع آراسته گردید.^۲ یک دانشجوی فارسی در کلکته آقای اس.بی. رای هم راجع به‌تاگور مقاله‌ای به‌زبان انگلیسی نگاشته شرف افتخار دریافت نمودند و این گمان و فکر را تقویت بخشیدند که تاگور میراث هندی هم بود.^۳ همین‌طور با این نگارشات ارزشمند از طرف هردو دانشمندان فارسی راجع به‌تاگور به‌اثبات می‌رسد که تاگور میراث فرهنگی مشترک هند و ایران بود که در دل‌های اهالی هردو کشور جای گرفته بود و خیلی قدر و منزلت و توقیر و عزت مشاهده کرده بود.

دوستی هند و ایران زنده باد و روابط هند و ایران پاینده باد.

۱. «ایندو ایرانیکا» جلد ۲۷، شماره ۴-۱، ص ۲۵-۷.

۲. همان، جلد ۳۹، شماره ۴-۱، ص ۷۴-۸۴.

۳. همان، ص ۸۵-۷.

تاگور - خدا، حقیقت و عشق در اشعارِ رابی

اصغر آشناگهر*

هر کودکی

با این پیام

به جهان می‌آید

که خدا هنوز از انسان نومید نیست

(رابیندرا نات تاگور)

زندگی و آثار

رابیندرا نات تاگور شاعر بزرگ شبه جزیره، متفکر و نابغه هندی در بامداد هفتم ماه می سال ۱۸۶۱ م یعنی حدود ۶۰ سال پس از اشغال هندوستان توسط انگلیسی‌ها در شهر کلکته در خانواده‌ی مهاراجه‌ای ثروتمند متولد شد و در هفتم اوت ۱۹۴۱ م در شهر کلکته در ۸۰ سالگی درگذشت. او چهاردهمین و واپسین فرزند مهاریشی بود. وی را در میان خانواده رابی می‌خواندند. سیزده سال و ده ماه از زندگی‌اش گذشته بود که مادرش را از دست داد. از آنجا که پدرش زمیندار و پیوسته در سفر بود نگهداری وی بر گرده برادرانش افتاد.

وی در خانواده از کودکی با فلسفه و چهره‌پردازی و موسیقی و شعر و نویسندگی آشنا شد. خواندن و نوشتن را در خانه آموخت. «رابیندرا نات تاگور» اولین اشعار خود را در ۸ سالگی سرود و اولین کتابش که مجموعه‌ای از اشعارش بود توسط یکی از دوستانش به‌عنوان هدیه تولد در سن ۱۷ سالگی به‌چاپ رسید. مادر و برادر بزرگش از

* پژوهشگر ایرانی.

استعداد فهم زبان، فلسفه و منطق برخوردار بودند و مشوق او در دانش‌اندوزی بودند. هرچند وی را به‌آموزشگاه‌های گوناگون فرستادند ولی رابی با مدرسه خو نمی‌گرفت و از آن گریزان بود چنانکه در بزرگسالی مدرسه را آمیزه‌ای از بیمارستان و زندان خواند. هنگامی که دوازده ساله بود پدرش وی را با خود به‌هیمالیا برد. دیدار از طبیعت و نیایشگاه‌های هندوان اثر بسیاری در او گذارد. وی دانشگاه تاگور یا دانشگاه ویشو بهاراتی را در جایی که در این سفر دیده و پسندیده بود درآینده برپا داشت. این سرزمین را که خاکی سرخ داشت خریداری کرد و چندی پس از آن در آنجا خانه و باغی ساخت و آنجا را شانتی‌نیکتان (به‌معنای رامشگاه) نامید. او از این پس دلبستگی بسیاری به طبیعت پیدا کرد. پدرش به‌او سانسکریت و انگلیسی و ادب بنگالی می‌آموخت. تاگور در سال ۱۸۷۵ م هنگامی که چهارده ساله بود دیگر مدرسه را کنار گذاشت. مهاریشی به‌پیشنهاد ساتیندرا نات برادر دیگر تاگور (رابی) وی را برای دانش‌اندوزی به‌انگلستان فرستاد. در سپتامبر ۱۸۷۸ م رابی به‌همراه برادرش ساتیندرا نات به‌انگلستان رفت. او را در آغاز برای خواندن حقوق به‌آنجا فرستادند ولی رابی به‌موسیقی و شعر و ادب پرداخت و پس از یک سال به‌زادگاه خویش بازگشت. از این به‌بعد زندگی تاگور درکش و قوسی اعجاب‌آور درگیر شد. این جریان او را به‌متفکر بزرگ و ملی هندوستان مبدل کرد. او برای هند شعر می‌گفت، مقاله می‌نوشت، سیاست‌های انگلستان را نقد می‌کرد و دست به‌تحركات سیاسی می‌زد. بسیاری از نوشته‌هایش به‌دلیل دارا بودن چنین مضامین و ویژگی‌هایی به‌مکتوبات ملی هند تبدیل شده‌اند که از این دسته می‌توان به‌رساله «نهضت ملی» اشاره کرد که در سال ۱۹۰۴ م منتشر شد. در واقع کتاب شناخت‌نامه رابیندرا نات تاگور به‌تمام اینچنین ویژگی‌هایی که در این متفکر بزرگ هندی می‌توان سراغ گرفت پرداخته و تمام اندیشه‌ها و زوایای فکری او را کاویده است. نکته حائز اهمیت اینکه آثار «تاگور» ساده‌نویسی و قابل فهم بودن آنها برای عامه مردم است. نکته‌ای که برای منتقدان و مخاطبان روشنفکرش قابل پذیرش نبود. او اولین نویسنده هندی تبار است که از رئالیسم روان شناختی در خلق رمان‌های خود بهره برد. هم سرود ملی هند، با نام آهنگ «جانا، گانا، مانا»، و هم سرود ملی بنگلادش از تصنیفات تاگور است.

تاگور علاوه بر پدیدآوردن انواع آثار ادبی در زمینه نقّاشی و موسیقی و آهنگسازی و نمایشنامه‌های موزیکال و جز اینها نیز فعال بود. از او طرح‌ها و نقّاشی‌های بسیار و آوازهایی که خود برای آنها موسیقی تصنیف کرد، برجای مانده است.

تاگور در ۶۸ سالگی به‌آموختن نقّاشی پرداخت و نمایشگاه آثار نقّاشی او در مونیخ، پاریس، برلین، نیویورک و مسکو مورد توجه قرار گرفت. وی در آهنگ‌سازی نیز دست داشت و برای اغلب ترانه‌های خود آهنگ‌های جالبی ساخته است.

قابل ذکر اینکه مجموعه‌ای نادر از تابلوهای نقّاشی رابیندرا نات تاگور، شاعر بزرگ بنگال، در یک حراجی لندن به‌بهای بیش از یک و نیم میلیون پوند (حدود ۲/۲ میلیون دلار) به‌فروش رسید. به‌گفتهٔ مسئولان حراجی ساتبی «این مهم‌ترین مجموعه‌ای بوده که تاکنون از آثار تاگور در

یک حراجی بیش از قیمت تخمینی به‌فروش رفت. این ۱۲ تابلوی تاگور را بنیاد خیریه شهر تاریخی دارتینگتون به‌فروش رسانده، اما هویت خریداران آنها اعلام نشده است. به‌گفتهٔ مسئولان حراجی ساتبی تابلوهای نقّاشی تاگور در حراجی، تاگور در طول زندگی هشتاد ساله‌اش چند بار به‌انگلستان و دارتینگتون سفر کرده و مجموعهٔ بزرگی از نامه‌ها و عکس‌ها و اشیای دیگر متعلّق به تاگور در آرشیو شهر دارتینگتون نگهداری می‌شود. تاگور امروزه یک شاعر، نقّاش و سراینده‌ای بزرگ است که قدرت تخیل و بیانش اعجاز‌آمیز است. وی یک شخصیت ملی و مبارزه‌جو است که به‌دلیل محبّت و احترام به‌انسانیت در قلب همهٔ مردم جهان جا دارد.

در آغاز قرن نوزدهم مرد متفکّری به‌نام «راجا رام موهان روی» نهضت تازه‌ای در ادب و فلسفه بنیاد نهاد؛ نهضتی که عظمت آن را هیچ‌مرد متفکّر اروپایی نمی‌تواند دریابد و همین نهضت بود که صد سال بعد توانست هندی آزاد و مستقل به‌وجود آورد. پدر تاگور و تاگور از پیروان شایسته این نهضت عظیم بودند. او از محیط مدرسه و معلّمین خصوصی تنها توانست قواعد علوم و زبان را فراگیرد و تفکّرات تنهایی او وی را بر کرسی افتخار قرار داد، و بحث‌های پرشور مادر و برادر بزرگش پایهٔ فهم عمیق و جهان‌بینی شگفت‌آور تاگور شد تا بدانجا که نام وی را جاودان ساخت.

”همانند بسیاری دیگر، من عرق ریختن آموختم
 نه فهمیدم که مدرسه چیست و نه دانستم بازی چه معنایی دارد
 در سپیده دم آنها مرا از رختخواب بیرون کشیدند
 و در کنار پدر با کار بزرگ شدم“

تاگور کار ادبی خود را در سال ۱۸۷۶ م با سرودن اشعار «غنایی» آغاز کرد. وی در
 بیستم سپتامبر ۱۸۷۷ م برای تحصیل در رشته حقوق عازم لندن شد، اما رشته حقوق
 هرگز نمی‌توانست روح نوجو و تشنه وی را قانع کند، از این رو پس از یک سال
 به‌زادگاه خویش بازگشت و در نهضت پر دامنه‌ای که در تمام زمینه‌های زیست، اقتصاد،
 سیاست و فرهنگ و فلسفه در این کشور و خصوصاً در ایالت بنگال به‌حدّ عصیان
 رسیده بود نقش حسّاسی به‌عهده گرفت و دومین اثر خود را که حاوی افکار مختلف او
 بود، در قالب ترانه‌هایی لطیف و پرشور منتشر کرد.

در این اشعار، زیبایی، عظمت و روح مبارزه‌جویی همه یکجا گرد آمده و نمایشگر
 عالی‌ترین عواطف بشری و تلاش مقدّس انسان برای زیستن بود. در سال ۱۸۹۰ م
 هندوستان را به‌قصد بنگال شرقی بنگلادش امروزی ترک گفت و به‌جمع‌آوری داستان‌ها
 و اساطیر بومی بنگلادش پرداخت. او در خلال سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۰ م هفت جلد
 مجموعه اشعار به‌چاپ رسانید که اشعار «قایق طلایی» (Sonar Tari) و «کانیکا»
 (Khankia) در میان آنها است. «تاگور» از این دوره به‌عنوان پرکارترین دوره زندگی
 خود یاد می‌کند. آثار اولیه وی تقلیدی از شعرای بزرگ هندی بود که با مایه‌ای از
 فولکلور چاشنی خورده بود، لیکن در سال ۱۸۷۸ م منظومه‌های «ترانه‌های آفتاب» و
 «سرودهای شبانه» که حاوی ایده‌های انسانی و بزرگی بودند انتشار یافت. انتشار آنها در
 سراسر هندوستان وی را به‌عنوان یک شاعر بزرگ معرفی کرد. او برای اندیشه‌های خود
 قالبی از رمانتیسمی داشت که از فرهنگ و دانش و سرودهای جاویدان و با عظمت هند
 باستانی آکنده بود. تاگور در سال ۱۸۸۴ م طی یک ماجرای پرشور عاشقانه ازدواج کرد
 و در آرامش و تنهایی مطلق به‌تفکر و تحریر و سرودن ترانه‌های جاویدان و مطالعه
 برای ایجاد مکتب تربیتی نوین مبتنی بر سنن ارزنده ملت هند پرداخت.

در این زمان مدرسه نمونه‌ای به نام «سنگر صلح» با هزینه خود تأسیس کرد و اصول و عقاید تربیتی خود را در آنجا به کار بست که متضمن نتایج درخشانی برای وی بود؛ این مدرسه بعدها به صورت یک کانون آموزش جهانی شناخته شد. او در این دوران با زندگی مردم عادی، با دردها و رنج‌ها، با گرسنگی و فقر و مرض آشنا شد. او ملت واقعی هند را شناخت و به ترسیم چهره آنان پرداخت: رخساره زرد و نحیف زنان، شکم‌های آماس کرده کودکان، و دستهای پینه بسته مردان دهقانی که هیچ‌گاه شکم خود را سیر ندیده بودند. تاگور با مفهوم واقعی کار، آشنا شد و از آن پس قهرمانان او به جای روسپی‌های بزرگ کرده کاخهای اشرافی، که در قصرهای مجلل با استخرهایی از کاشی‌های چین و روم زندگی می‌کردند، به ترسیم سیمای واقعی ملت هند پرداخت. شعر او مرثیه مرگ کودکان گرسنه، و ترانه‌های او نمایشگر اندوه زنان رنج‌دیده دهقان بود. همان‌گونه که در آثار او آمده: ممکن از ناممکن می‌پرسد:

“خانه‌ات کجاست؟”

پاسخ می‌دهد: “در رؤیاهای یک ناتوان”.

و در قسمتی دیگر از اشعار خود می‌گوید:

“ای گروه کوچک آوارگان جهان

رد پاهاتان را

بر کلامم به جا بگذارید”.

رابیندرا نات به خواست پدر در هنگامی که بیست و دو ساله بود با دختری از گروه برهمنان به نام بهاواتارینی رای چودری (Bhavatarini Rai Chowdhry) پیمان زناشویی بست. رابیندرا نات پس از آن همسرش را مری‌نالینی (Mrinalini) می‌خواند. در سال ۱۹۰۱ م که سنگ بنای دانشگاهش را گذاشت همسرش مری‌نالینی سخت بیمار شد، وی را به کلکته بردند، ولی وی در ۲۳ نوامبر ۱۹۰۳ م درگذشت. از او پنج فرزند به جای ماند.

چندی پس از آن دومین دخترش رنوکا بیمار گشت و سرانجام در سپتامبر ۱۹۰۳ م نه ماه پس از مادر و در سیزده سالگی درگذشت. چندی پس از آن در پی مرگ یکی از شاگردانش با بیماری آبله روبه‌رو شد و چون این بیماری واگیر بود به‌ناچار آموزشگاه

را به جای دیگری به نام شلیدا برد. در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ م پدرش مهاریشی در هشتاد و هشت سالگی جان سپرد. در ۲۳ نوامبر ۱۹۰۷ م جوانترین پسرش سامیندرا مُرد و پدر را داغدار کرد، وی هنگام مرگ سیزده ساله بود. این رویدادهای تلخ بر شعرهای تاگور اثر بسیاری گذارد.

او بهترین آثار خود را در این دوران به وجود آورد، داستانهای هیجان‌انگیزی به رشته تحریر کشید و نمایشنامه‌های کم‌نظیری نگاشت که از میان آنها «باغبان و سنگ‌های گرسنه»، «امید دهقان»، «مہتاب درخشنده» را می‌توان نام برد. اما وقایع دردناک ناشی از این ضربه هولناک که به خانواده‌اش وارد شد روح حسّاس تاگور به چالش کشیده شد، تا جایی که کنترل اعصاب خود را تا حدی از دست داد.

در سال ۱۹۱۱ م، مجدداً برای معالجه به انگلستان رفت و در این سال ترجمه انگلیسی اشعار او به نام «آوازهایی از قربانی» و «مرگ امید» مورد استقبال کم‌نظیری قرار گرفت و جوامع انگلیسی زبان، یک شاعر بزرگ از مشرق زمین را مورد تجلیل شایسته‌ای قرار دادند. اشعار تاگور به اغلب زبان‌های اروپایی ترجمه شده و در سال ۱۹۱۳ م به عنوان اولین هنرمند از آسیا جایزه نوبل گرفت. تاگور در سال ۱۹۱۲ م در اندیشه افتاد تا شعرهای دفتر شعر پرآوازه خود گیتانُجلی (Gitanjali) را به انگلیسی برگرداند. وی در ۲۷ مارس همان سال با پسرش راتیندرا نات و همسر او به لندن رفت، در آنجا برگردان گیتانُجلی را به پایان رساند. این شعرها در انگلستان بسیار پذیرفته شد و با اقبال اهل ادب روبه‌رو گردید. وی در ماه اکتبر همان سال با پسر و همسرش به آمریکا رفت و در ژانویه ۱۹۱۳ م به لندن بازگشت و چندی پس از آن به زادگاهش بازگشت. در نوامبر همان سال در شانتی‌نیکتان آگاه شد که شعرهای گیتانُجلی برایش جایزه نوبل را به ارمغان آورده است. تاگور زین پس آوازه جهانی یافت. او نخستین آسیایی است که به جایزه نوبل دست یافت. تاگور به سال ۱۹۱۴ م جایزه نوبل و نشان فرهنگستان سوئد را از دست «لرد کار مایکل» مرزبان بنگال دریافت داشت.

در هنگام برپایی جنگ جهانی یکم در مه ۱۹۱۶ م به ژاپن رفت و پس از سه ماه، در ماه سپتامبر همان سال برای دومین بار به آمریکا رفت. در ژانویه ۱۹۱۷ م به ژاپن و از آنجا به هند بازگشت.

در ۳ ژوئن ۱۹۱۵ م دولت انگلستان بدو لقب شوالیه داد ولی پس از کشتار مردم پنجاب در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ م تاگور از لقب و نشان انگلیسی‌ها چشم پوشید و آن را برای فرماندار آن زمان هندوستان پس فرستاد.

تاگور آزاده یکی از فرزندان خلف مولوی است، که گرچه خود هندو مذهب است، مسلمانان را صمیمانه دوست می‌دارد و به همه انسانها، عشق می‌ورزد.

شخصیت تاگور کاملاً در آثار او متجلی است. او به‌عنوان یک هنرمند رسالت خود را می‌شناخت و همیشه آماده مبارزه با بیداد و ظلم و شقاوت بود و مبارزه پیگیر و بی‌امانی را علیه ناسیونالیسم آلمان و رژیم نازی آغاز نمود. تاگور پس از مرگ زن و فرزندان به مسافرت پرداخت و از کلیه کشورهای اروپایی، چین و آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی،

ایران، آمریکای جنوبی و کانادا دیدن کرد. در ۲۲ دسامبر ۱۹۰۱ م وی به‌شانته‌نیکتان رفت و در آنجا آموزشگاهی را به‌نام برهماچاریه آشرام گشود. این آموزشگاه در آغاز پنج شاگرد داشت که یکی از آنان بزرگ‌ترین پسر خود تاگور بود. همچنین آنجا پنج آموزگار نیز داشت. از آنجا که از میان آموزگاران پنج تن مسیحی بودند برپایی چنین جایی بر هندوان دیندار خوش نیامد. اما تاگور تا آخر عمرش به‌رتق و فتق امور آنجا مشغول شد و این در حالی بود که به‌عنوان یک متفکر هندی در تراز جهانی به‌اقصی نقاط دنیا سفر کرده و سخنرانی می‌کرد. او بارها از ایران، آمریکا، انگلیس، فرانسه، ژاپن و بسیاری کشورهای دیگر دیدار کرد. علاقه او به‌ایران بسیار زیاد بود چرا که به‌نظر او فرهنگ ایرانی و هندی ریشه‌ای مشترک دارند و شاید به‌همین دلیل بود که جشن هفتادمین سال تولدش در سال ۱۹۳۲ م در ایران برگزار شد. تاگور طی دو دیدارش از ایران از مزار سعدی، حافظ، فردوسی و دیگر نقاط ایران نیز بازدید کرد. تاگور در ۱۵ آوریل ۱۹۳۲ م به‌همراه عروسش پراتیما دیوی و دینشاه ایرانی (از پارسیان نامدار هند) به‌دعوت دولت ایران به‌ایران رفت. جشن هفتادمین زادروز او در تهران برپا گردید. در این هنگام از رضا پهلوی شاه آن زمان ایران خواست تا برای آموزش جوانان هندی استادی را به‌هندوستان به‌دانشگاه او بفرستد که او ابراهیم پورداوود را برگزید و به‌هندوستان فرستاد.

پس از آن وی از راه بغداد به هند بازگشت. در این هنگام بود که خبر درگذشت نوه‌اش نیندرانت را که در آلمان درس می‌خواند، شنید.

تاگور در ۱۵ مه ۱۹۲۶ م به دعوت بنیتو موسولینی به ایتالیا ره سپرد. در آن هنگام با جواهر لعل نهرو و همسرش دیدار کرد و میهن‌دوستی و آزادگی وی را ستود. تاگور در ۶۸ سالگی به آموختن نقاشی پرداخت و نمایشگاه آثار نقاشی او در مونیخ، پاریس، برلین، نیویورک و مسکو مورد توجه قرار گرفت. وی در آهنگ‌سازی نیز دست داشت و برای اغلب ترانه‌های خود آهنگ‌های جالبی ساخته است.

متد فلسفی این نابغه مبتنی بر درون بینی و اعتماد به تجلّی بارقه‌ای از نور خداوند در وجود انسان است و اندیشه‌های فلسفی او در پیدایش مکاتب فلسفی جدید تأثیری عظیم بخشیده است.

تاگور بیش از شصت جلد از آثار منظوم خود منتشر نمود و داستانهای بزرگ، مقالات، نمایشنامه‌های او به اغلب زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است. از آثار جاویدان او می‌توان کتابهای «سلطان قصر سیاه»، «میوه جمع کن»، «اشعار خیر»، «رشته‌های گسسته»، «نامه‌هایی به یک دوست»، «پیوند آدمی»، «مذهب بشر»، «شخصیت»، «نکاتی از بنگال»، «هدیه عاشق» و «چیترا» را نام برد.

تاگور و سیاست

رابیندرانت تاگور نه تنها نویسنده بزرگ ادبیات مدرن هندوستان و شاعر و رمان‌نویسی قهار، بلکه سردمداران دیرین و مدافعان سرسخت استقلال هندوستان نیز به‌شمار می‌آید. اهمیت و شهرت تاگور تا حدی بود که حتی انگلیسی‌های مستقر در هند نیز از او واهمه داشتند. شاید بتوان یکی از عوامل تأثیرگذار در پیروزی گاندی را تاگور و اندیشه‌هایش دانست. تاگور در سال ۱۹۳۲ در زندان با گاندی ملاقات کرد. این امتیازی بود که انگلیسی‌ها به هر کسی نمی‌دادند اما تاگور از آن برخوردار شد و در نهایت نیز دانشگاه آکسفورد به تاگور دکترای افتخاری داد و همچنین در سال ۱۹۳۴ م پذیرفت که با نهرو دیدار کند. یکی از پراهمیت‌ترین سخنرانی‌های تاگور با عنوان «بحران تمدن» در

جشن ۸۰ سالگی‌اش ایراد شد. دنباله تأثیر فکری این سخنرانی را در جهان می‌توان در تئوری جنگ تمدن‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها دید.

تاگور نخستین بار در ۱۰ مارس ۱۹۱۵ م با مهاتما گاندی در شانتی‌نیکتان دیدار کرد و گاندی شش روز مهمان تاگور بود. از این پس دوستی پایداری میان این دو پدید آمد. بار دوم در ماه می ۱۹۲۵ م گاندی باز چند روزی را در کنار تاگور گذراند. در هنگامی که در سال ۱۹۳۲ م گاندی برای پذیرش خواسته‌های هندیان از سوی انگلستان دست به‌روزه زد در آغاز کار، نامه‌ای به تاگور نوشت و در آن از او خواست تا برایش دعا کند. تاگور به دیدار او شتافت و پس از بیست و شش روز که انگلستان درخواست‌های او را پذیرفت وی درحالی‌که سر بر بالین تاگور داشت روزه خود را گشود.

تاگور با وجود ارتباط دوستانه‌اش با مهاتما گاندی، فاصله خودش را با حریم سیاست حفظ کرد. او تا دهه ۱۹۳۰ م در بسیاری از ایالات بنگلادش و هند سفر کرد. در سال‌های بعد به کشورهای مختلف جهان از آرژانتین تا ایران سفرهای بسیار کرد. بیشتر اشعار و نوشته‌های تاگور به فارسی برگردان شده است از جمله آثار وی که به فارسی منتشر شده است: گیتانجلی (که در سال ۱۹۱۳ م برنده جایزه نوبل گردید). «ویلیام باتلر ییتس» نویسنده و ادیب برجسته بریتانیایی درباره این اثر «تاگور» می‌نویسد:

”سادگی این اشعار مرا شگفت زده کرده است، موزون و گوش‌نواز، رنگ اشعارش به روح من آرامش می‌دهد و جهانی را به تصویر می‌کشد که تمام عمر رؤیایش را دیده‌ام.“

این شعار توجه ادیب دیگر انگلیسی «ازرا پاوند» و همچنین کمیته ادبی جایزه نوبل را به خود جلب کرد. از کتاب‌های معروف اوست:

۱. باغبان، ۲. چیدن میوه، ۳. میهن و جهان، ۴. فراری، ۵. ماه جوان، ۶. خاطرات من، ۷. مذهب بشر، ۸. غرق کشتی، ۹. نامه‌هایی به یک دوست، ۱۰. چیترا، ۱۱. گره‌های باز شده، ۱۲. مرکز تمدن هندی، ۱۳. گورا، ۱۴. مناظر بنگال، ۱۵. سنگ‌های گرسنه، ۱۶. گیتانجلی، ۱۷. دو خواهر، ۱۸. منظره‌ای از تاریخ هند، ۱۹. قربانی.

خدا، حقیقت و عشق در اشعار تاگور

رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) شاعر بزرگ هندوستان یکی از معدود هنرمندان مشرق زمین است که توانست از سد محدودیت‌های زبانی گذشته و شهرتی درخور آثار درخشان خود در میان مردم جهان پیدا کند. او که خود اکثر آثارش را از زبان بنگالی به انگلیسی برگرداند در سال ۱۹۱۳ م مؤفق شد جایزه نوبل ادبی را به خود اختصاص دهد. هرچند او در یک خانواده سنتی هندو به دنیا آمده بود اما همه قیدهای خرافه و قشری‌گرایی را گسست و به بررسی آیین‌ها و ادیان مختلف جهان و مطالعه عبری، یونانی، عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسه پرداخت و سفرهای گسترده در سراسر اروپا کرد و سرانجام در بریستول درگذشت. همه انسانها در قلب‌هایشان شعر دارند و برایشان ضروری است که تا حد امکان عواطف و احساسات خویش را بیان کنند. برای این کار باید وسیله‌ای سیال و انعطاف‌پذیر در اختیار داشته باشند که بتواند در هر نسل و دوره‌ای تجدید شود و از آن خودشان باشد. همه زبان‌های بزرگ دچار تغییر می‌شوند. آن زبان‌هایی که در برابر تغییر و پویایی مقاومت می‌کنند رو به زوال می‌روند و هرگز قادر نخواهند بود ثمرات بزرگی در اندیشه و ادبیات به بار آورند. همه حرکت‌های بزرگ انسانی مرتبط با اندیشه‌ها و آرمان‌های بزرگ است. او به تحقیق دریافته بود که رشته وحدتی معنوی کل بشریت را به هم پیوند می‌دهد و هدف دین آن است که انسانها را به آن وحدت و یگانگی بنیادین در روابط انسانی، برساند. وقایع زندگی و اندیشه «رام موهان روی» شایان توجه است از جمله تحصیل او در دانشگاهی اسلامی و علاقه‌مند شدن او به عرفان و تصوف اسلامی. در غرب از او با عنوان «صدای میراث معنوی هند» یاد می‌شد. تاگور در انواع مختلف ادبی از جمله نمایشنامه‌نویسی، داستان‌نویسی، مقاله‌نویسی و سفرنامه‌نویسی قلم زد اما مقدم بر هر چیز یک شاعر بود، شاعری با درکی پرتراوت از هستی. برای او هستی و وجود، خود بزرگترین شگفتی‌ها و حیرت‌ها است. «این که من هستم شگفتی و حیرت افزای مستمر زندگی است». «بنیادی‌ترین شوق و تمنای زندگی تمنای وجود داشتن است». در شعر و اندیشه تاگور احساس وحدت و همدلی با هستی و شور عشقی که در تار و پود عالم وجود سریان دارد برجسته است:

”برای ما والاترین هدف این جهان آن نیست که صرفاً در آن زندگی کنیم، آن را بشناسیم و از آن بهره بجوییم. بلکه خودمان را با وسعت بخشیدن به احساس همدلی و یگانگی مان با آن از عمق وجود بشناسیم و به کمال ره بجوییم. نه آنکه از عالم بیگانه شویم و بر آن چیرگی و سلطه یابیم بلکه درکی ژرف از آن پیدا کنیم و به وحدت و یگانگی با آن برسیم.“

به هر روی اندیشه‌ها و کردار او پس از وی هم منشأ اثر بود و در شکل‌گیری جریان برهما سماج در سال ۱۸۴۳ م توسط پدر رابیندرا نات و بالتبع در دنیای اندیشه و شعر رابیندرا نات نقشی مهم ایفا کرد. در مصاحبه‌ای با رومن رولان در سال ۱۹۳۰ م هنگامی که رولان از او دربارهٔ پیام بزرگی که غرب از شرق انتظار دارد به «رام موهان روی» اشاره می‌کند و می‌گوید:

”او انسانی با ذهن و اندیشه فراگیر و جهانی در قرن نوزدهم بود و دل مشغولی عمیق به حقیقت داشت. اشعار تاگور با وجود منش مدرن خود به شدت با سنت‌های فکری شرقی در ارتباطاند و از منبع سه تمدن بزرگ ژاپن، هند و ایران تغذیه می‌شوند.

خورشید هنگامی که از بحر باختران می‌گذرد

و اسپین درودش را به خاوران می‌فرستد. (شعر درود، نشانگر اصالت شرقی تاگور)
نکته مهم و قابل تأمل دیگر، تلاقی اندیشه تاگور و مولانا جلال‌الدین، در عشق ورزیدن و حرمت به انسانها و بندگان خداست؛ زیرا آنها جلوه پروردگارند و شایسته عشق و عنایت... و گذشتن از حجاب‌های فرقه‌ای، نژادی، ملیتی و طبقاتی که ماحصل رسیدن به یک بینش وسیع جهانی و نگرشی والا و خداگونه می‌باشد، از جلوه ممتاز و مشترک مولانا و تاگور است که بر همین اصل، یعنی اصل مهرورزی به خلق خدا، استوار گردیده است.

تاگور آزاده یکی از فرزندان خلف مولوی است، که گرچه خود هندو مذهب است، مسلمانان را صمیمانه دوست می‌دارد و به همه انسانها، عشق می‌ورزد. برای تاگور نیز، شناخت ذات حق و درک حضور او، در همه حال و در همه جا، شهود او در دلها، اصل است و مسجد و کلیسا و کنشت و معبد، تنها بهانه و وسیله‌اند... براستی، تاگور مایه

سربلندی دنیای انسانیت است. تاگور، این ندا دهنده مهر و آشتی، روزی در پاسخ سؤال کسی که از او راجع به عقاید دینی اش پرسیده بود، نوشت:

”من مربوط به هیچ دینی نیستم. به مذهب خاصی تعلق ندارم، به یک چیز ایمان دارم و آن این که خداوند در آن دم که مرا آفرید، خود را از آن من ساخت. خداوند پیوسته دست اندرکار است، چنان که هستی مرا در تجارب زندگی می گسترده و با نیروها و زیبایی های گوناگون این جهان درهم می پیچد، همه هستی من از ضمانت جاویدان برخوردار شده است“^۱.

بدیهی است که منظور از این سخنان، هرگز نمی تواند بی دینی و بی اعتقادی باشد، بلکه برعکس، این سخنان، نشانه نهایت دین و اعتقاد و عصا توحید است. نمایانگر حضور و ثبوت خدایی باقی، رحمن و رحیم می باشد که به بندگانش مهر دارد. شعرهایی که در ادامه می خوانید گزیده ای است از مجموعه اشعار وی پیرامون خدا، حقیقت و عشق که می طلبد منتقدان، ادیبان و اندیشمندان با غور در این آثار با ایدئولوژی اصلی «تاگور» که بر شناخت خدا از راه تهذیب نفس و خدمت به دیگران استوار بود آشنا و سادگی و در عین حال عمیق بودن آثارش را بجای خود تحسین نمایند.

خدا در اشعار تاگور

هر کودکی

با این پیام

به جهان می آید

که خدا

هنوز از انسان نومید نیست.

فروغ

خدا

فروغ چراغ انسان را

از ستارگان بزرگش دوست تر دارد.

۱. تاگور، گیتانجلی، ترجمه دکتر روان فرهادی، ص ۲۶، مقدمه.

دریافت

خدا خود را
در آفریدن
می‌یابد.

شکست

او جنگ ابزارهایش را خدای خویش کرده است
هنگامی که جنگ ابزارهایش پیروز شود
او خود شکست خورده است.

شرم خدا

کینه ورزیدند
کشتند
و مردمان آنان را ستودند.
خدا اما
شرمگنانه می‌شتابد
تا خاطره آن را در زیر چمن‌ها پنهان کند.

عظمت

خدای را
نیروی عظمتش
در نرمه نسیم‌ها است
نه در توفان

شفقت

خدا به‌انسان می‌گوید:
شفایت می‌دهم
چرا که آسیب می‌رسانم.
دوستت دارم
چرا که مکافات می‌کنم.

ارزش زندگی

زندگی
توانگریش را
به ثروت جهان و
ارزشش را
به دولت عشق می‌یابد.

بامداد

خدا را بامدادانش
شگفتی‌های نوآند.

دلخسته

خدا
نه از گل‌های کوچک
که از سرزمین‌های بزرگ
دلخسته می‌شود.

پیام

هر کودکی
با این پیام
به جهان می‌آید
که خدا
هنوز از انسان نومید نیست
رنج هست، مرگ هست، اندوه جدایی هست،
اما آرامش نیز هست، شادی هست، رقص هست،
خدا هست.
زندگی، همچون رودی بزرگ، جاودانه روان است.
زندگی همچون رودی بزرگ که به دریا می‌رود،
دامان خدا را می‌جوید.

خورشید هنوز طلوع می‌کند.
 فانوس ستارگان هنوز از سقف شب آویخته است:
 بهار مدام می‌خرامد و دامن سبزش را بر زمین می‌کشد:
 امواج دریا، آواز می‌خوانند،
 برمی‌خیزند و خود را در آغوش ساحل گم می‌کنند.
 گل‌ها باز می‌شوند و جلوه می‌کنند و می‌روند.
 نیستی نیست.
 هستی هست.
 پایان نیست.
 راه هست.
 تولد هر کودک، نشان آن است که:
 خدا هنوز از انسان ناامید نشده است.

کامکاران

آن‌گاه که کامکاران
 به‌عنایت خدایی
 می‌بالند
 خدا شرمگین می‌شود.

راز

راز آفرینش
 به‌تاریکای شب ماند
 بزرگ است این
 فریب‌های دانش اما
 مه بامدادی را ماند.

گذشته‌ام

خدا
 در تاریکای شامگاهی من

با گل‌هایی از گذشته‌ام
در سبزش
تر و تازه مانده
پیشم می‌آید.

خاموشی خدا
خاموشی خدا
اندیشه‌های انسان را
در سخن می‌شکفاند.

بوسه
خدا
ممتناهی را به عشق می‌بوسد
و انسان
ناممتناهی را
*

خدا خود را در آفریدن می‌یابد
*

معنای ما نه در جدایی آن از خدا و دیگران،
که در درک پیوسته یوگا یا یگانگی باید جستجو شود.
*

از تیرگی مؤقّر معبد
کودکان می‌گریزند تا در خاک بنشینند
خدا در بازی آنها می‌نگرد و کاهن را فراموش می‌کند.
*

اثبات
بت تو در خاک فروشکسته است
تا ثابت کند

که غبار خدا
بزرگ‌تر از بت تو است.

خدایا

خدایا!
آنان که همه چیز دارند
مگر تو را
به‌سخره می‌گیرند
آنان را
که هیچ ندارند
مگر تو را

چشم به‌راه گلها

خدا چشم به‌راه است
تا گل‌های خود را
چون هدیه‌هایی
از دست انسان باز گیرد.

دستان خدا

دست راست خدا آرام است،
دست چپ او اما
سهمگین است.

چشم به‌راه

خدا
چشم به‌راه انسان است
که کودکی‌اش را
در فرزاندگی باز یابد.

پاسخ

خدا

نه برای خورشید

و نه برای زمین،

بل که برای گل‌هایی که برای مان می‌فرستد

چشم به‌راه پاسخ است.

*

هدف واقعی پرستش و عبادت روزانه خداوند آن است که هر روز بیشتر در برابر او تسلیم شویم، همه موانع وصال را بر طرف سازیم و تعلق خاطر و دلمشغولی مان را نسبت به او در اخلاص و خدمت، در عشق و نیکوکاری وسعت بخشیم. این باید هدف کل زندگی ما باشد. در همه افکار و اعمالمان باید به‌نامتناهی نظر داشته باشیم.

مرگ

ای مرگ! ای فرجامین نتیجه و مرحله زندگی/ای مرگ من بیا و با من به‌راز و نیاز پرداز، چه روزها که در امیدت به‌سر آورده/و چه روزگاران درازی که چشم به‌راحت نشسته‌ام/چه بسا خوشی‌ها و آلام حیات را که به‌خاطر تو تحمل کرده‌ام./همه هستی و دارایی و امیدها و سراسر عشق من، همواره در منتهای اختفا به‌سوی تو سیر می‌کرده‌اند./ برای آخرین بار، نظری به‌سویم فکن که جانم برای همیشه از آن تو خواهد بود. گل‌ها آراسته شده و گردن‌بند گل برای داماد مه‌یاست./عروس، پس از جشن، خانه خود را رها می‌کند/ و در تنهایی و انزوای شب، به‌پروردگار خود می‌پیوندد^۱.

حقیقت در اشعار تاگور

آب درون ظرف، شفاف است؛ آب دریا اما تیره. حقیقت‌های کوچک کلماتی شفاف دارند، حقایق بزرگ اما سکوتی عظیم.

*

تعصب می‌کوشد حقیقت را در چنگال خود سالم نگه دارد
با فشاری که آن را خواهد کشت

*

۱. نیایش تاگور، ص ۴-۱۵۳.

آب سبو می درخشد و
 آب دریا تیره است
 حقیقت کوچک سخنانی دارد که روشن است و
 حقیقت بزرگ خاموشی بزرگ دارد
 *

حقیقت

سرورم
 بگذار به حقیقت زندگی کنم
 تا مرگ
 مرا حقیقتی شود

حقیقت بزرگ

آب سبو می درخشد و
 آب دریا تیره است.
 حقیقت کوچک سخنانی دارد که روشن است.
 حقیقت بزرگ خاموشی بزرگ دارد.

عشق در اشعار تاگور

جهان برای عشقش
 پرده عظمت از چهره بر می دارد
 کوچک می شود
 ما نا یکی ترانه
 ما نا یکی بوسه جاودانه

سخن

ای جهان
 چون درگذرم
 برایم این سخن را

در خاموشی ات نگه دار که:
عشق ورزیده‌ام.

شامگاه

به‌خورشید گفت:
”تو نامه عاشقانه‌ات را
برایم به‌ماه بفرست،
و من پاسخ‌هایم را با اشک
بر علف‌ها خواهم گذاشت.“

*

کسی که طالب انجام نیکی است، در را می‌کوبد؛
او که عاشق است، در را گشوده می‌یابد.

*

هدیهٔ عشق نمی‌تواند داده شود،
منتظر می‌ماند تا پذیرفته شود.

*

عشق معمایی جاودانه است، زیرا هیچ چیز آن را توضیح نمی‌دهد.

زیبا

ای زیبا، خود را در عشق بیاب
نه در چاپلوسی آینه

برکت عشق

ای عشق
آن‌گاه که چراغ سوزان درد
در دست گرفته می‌آیی
می‌توانم چهره‌ات را ببینم و تو را برکت بدانم.

دعای خیر

این دل کوچک را و این روان سپیدی را که زمین ما را از آسمان بوسه ربوده است، دعای خیر کن.

او آفتاب را و دیدار سیمای مادرش را دوست می‌دارد. نیاموخته است که خاک را خوار بشمرد و به‌زور عشق بورزد. او را به‌سینه‌ات بفشار و دعای خیرش کن. او به‌این دیار صد چار سو آمده است.

نمی‌دانم که از این میان تو را چه‌گونه برگزید، بر درِ تو آمد، و دستت را گرفت تا راهش را بپرسد.

او، خندان و گویان، در پی تو خواهد آمد، و در دلش هیچ شک نیست. اعتمادش را نگاه دار، راه راستش بنما و دعای خیرش کن.

دست بر سرش نه و دعا کن که اگر چند خیزاب‌های زیرین برمی‌آیند به‌تهدید، بادی از فراز برآید و بادبان‌های او پرباد کند و به‌لنگرگاه آرامش روانه‌اش سازد. در شتابت از یادش مبر، بگذار که به‌قلبیت درآید، و دعای خیرش کن.

منابع

۱. خانه و جهان؛ ترجمه زهرا نائل خانلری که در فهرست روزنامه گاردین (۱۰۰۰ رمان که هر شخص باید بخواند) و همچنین روزنامه دیلی تلگراف (۱۰۰ رمان که هر شخص باید بخواند) قرار دارد.
۲. رایبندرا نات تاگور؛ روزنامه شرق (در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۵ ه.ش).
۳. فرشاد قربانیور (در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۸۹ ه.ش). روح هند با هویت ایرانی. وب‌گاه فرهیختگان آن‌لاین.
۴. قطعات ادبی کشتی شکسته؛ ترجمه عبدالحمید آیتی.
۵. ماه نو و مرغان آواره؛ ترجمه ع. پاشایی.

فارسی و انگلیسی

۶. ابراهیم پورداوود، میترا مهرآبادی (مصحح)، مرتضی گرجی (به‌اهتمام «آناهیتا» مقالات ایران‌شناسی پورداوود). ناشر: دنیای کتاب (۱۱ اردیبهشت، ۱۳۸۷ ه.ش).
۷. ترجمه اشعار تاگور؛ علی‌رضا بهنام، ۱۳۸۷ ه.ش.
۸. چند نقاشی نادر از رایبندرا نات تاگور به‌فروش رفت. وب‌گاه بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۸۹ ه.ش).

۹. رابیندرا نات تاگور؛ روزنامه شرق (در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۵ ه.ش).
۱۰. زندگی‌نامه رابیندرا نات تاگور؛ انجمن ادبی شفیقی (در تاریخ ۱۹ ژانویه ۲۰۰۶).
۱۱. فرشاد قربانپور (در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۸۹). روح هند با هویت ایرانی. وب‌گاه فرهیختگان آن‌لاین.

12. Rabindranath Tagore, India, 2009.

13. <http://fa.wikipedia.org>

14. <http://www.shafighi.com>

مسافرت تاریخی تاگور، شاعر و فیلسوف هندی به ایران

محمد صادق ضیایی*

در سال ۱۳۱۱ شمسی، دولت ایران از رابیندرا نات تاگور، شاعر و فیلسوف مشهور هندی، دعوت کرد تا به ایران مسافرت نماید. تاگور با قبول این دعوت، روز بیست و پنجم فروردین ماه آن سال از راه بوشهر وارد ایران شد و تا هنگام مراجعت به هندوستان که قریب چهل روز طول کشید، مهمان دولت ایران بود. شرح این مسافرت تاریخی را دانشمند و استاد فقید دکتر عیسی صدیق در جلد دوم خاطرات زندگی خود که یادگار عمر نام دارد، نگاشته است.

بنابر نوشته وی، تاگور در مدت اقامت خود در ایران، از آثار تاریخی شهرهای اصفهان و شیراز بازدید کرد و چند سخنرانی در وزارت فرهنگ و انجمن ادبی ایران و کالج البرز ایراد نمود که بسیار مورد توجه و تحسین حضار واقع گردید. سپس به مناسبت هفتاد و دومین سال تولد وی، از طرف هیأت دولت و انجمن ادبی ایران به نحو شایسته‌یی از شخصیت جهانی و مقام علمی وی تجلیل شد. تاگور در سی‌ام اردیبهشت ماه ۱۳۱۱ هـ ش خاک ایران را به قصد هندوستان ترک کرد و در سال ۱۳۲۰ شمسی در هشتاد سالگی در زادگاه خود جهان را بدرود گفت.

در مدت اقامت تاگور در ایران، عده‌یی از علما و دانشمندان سرشناس ایرانی نیز با وی ملاقات کردند، از جمله‌ی علمای مزبور، یکی هم استاد فقید ابوعبدالله زنجانی، پدر نگارنده و مؤلف کتاب مشهور تاریخ القرآن بود. تاگور ضمن آشنایی با آن مرحوم،

* محقق و پژوهشگر ایرانی.

جمله حکمت‌آمیزی هم در چند سطر به زبان انگلیسی در دفتر یادبود ایشان نگاشته که ترجمه آن چنین است:

حکمت، حاصل پخته شدن عقل در عشق است.

رابیندرا نات تاگور؛ ۱۱ مه ۱۹۳۲ م.

خط و امضای تاگور در دفتر یادبود یک عالم ایرانی.

در یکی از مراسم تاگور با چهره‌های بزرگی چون رشید یاسمی، اقبال آشتیانی، سعید نفیسی، نصرالله فلسفی، ملک‌الشعراى بهار و علی دشتی عکس یادگاری دارد. این نکته را هم باید اضافه کرد که دو قطعه عکس جالب از مسافرت تاریخی تاگور به ایران هم در دست است که یکی عکس تاگور را با جمعی از استادان و دانشجویان مدرسه‌ی عالی حقوق و دومی عکس فیلسوف هندی را با عده‌ی از دانشمندان و نویسندگان مشهور معاصر ایرانی مانند عباس اقبال و ملک‌الشعراى بهار و علی دشتی و... نشان می‌داد. برابر توضیحات دکتر محمد حسن گنجی، استاد ممتاز دانشگاه تهران، از جمله‌ی افرادی که در آن عکس دیده می‌شوند، محسن اسدی بیرجندی است که در ایام توقف تاگور در ایران، در تمامی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های تاگور مترجم رسمی وی بوده است.

در خاتمه به مناسبت نامی که از استاد ملک‌الشعراى بهار به میان آمد، متذکر می‌گردد آقای سید ابوالفضائل مجتهدی که خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر داریم و مرد فاضل و دانشمندی هستند و پس از پیروزی انقلاب مدتی هم سفیرکبیر ایران در هندوستان بودند، چندی قبل پس از ملاحظه‌ی خط و امضای تاگور، یک بیت شعر ملک‌الشعرا دربارهی تاگور را به یاد آورده و قرائت کردند که با تشکر از ایشان به عنوان حسن ختام، پایان بخش این مختصر قرار می‌گیرد. ملک‌الشعرا در وصف تاگور چنین گفته است:

چشم من از دیدن او نور دید راضی‌ام از دیده که تاگور دید

مقایسه اشعار سهراب سپهری با اشعار رابیندرا نات تاگور براساس رویکرد نقد ادبی طبیعت‌گرا

عفت نقابی*

رابیندرا نات تاگور هنرمند بزرگ و نابغه هندی که نامی بسیار آشنا در بین شاعران معروف جهان برای خود کسب نموده است، اولین شخصیت برجسته آسیایی است که در سال ۱۹۱۳ م به سبب مجموعه این آثار و اشعارش به نام گیتانجلی برنده جایزه نوبل شده است.

اشعار بدیع و ژرف این حکیم و شاعر برجسته هندی که با طبیعت درآمیخته و عشق به طبیعت از اعماق وجود او چون چشمه‌ای جوشان سر برمی‌کشد و جهان احساسات بشری را سیراب می‌سازد بی‌اختیار یاد سهراب سپهری را در ذهن تداعی می‌نماید. با بررسی اشعار تاگور و سپهری درمی‌یابیم که عشق به طبیعت و جهان را دگرگونه دیدن یعنی آن‌طور که باید باشد نه از دیدگاه سود و زیان خویش، از ویژگی‌های مشترک افکار و اشعار این دو شاعر است.

حضور طبیعت در شعر تاگور زنده و پویا است به‌طوری که هربار که به آن می‌نگرد از رفتار پدیده‌های طبیعی درسی می‌گیرد و آن را در اختیار ما می‌نهد. او همه مظاهر طبیعت را همچون انسانی می‌بیند که به او درس می‌دهند به‌طوری که بهار را چون کودکی نقاش و حرکت را همچون فرد متفکر و شب را همچون انسان بزرگواری می‌یابد که کوچک‌ترین عمل درست شاگرد خویش را تشویق می‌کند و روشنایی ستاره را همچون عمل نیک کوچکی که برای زدودن ظلمت لازم است؛ مگر نه این که همین

* استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران و استاد اعزامی فارسی دانشگاه جواهرلعل نهر، دهلی‌نو.

روشنایی ستارگان با هم است که آسمان را روشن می‌کند و ظلمت را از گیتی می‌زداید.
آنجا که می‌گوید:

بهار چون کودکی

نقش می‌زند بر شن با گل‌ها

پاک‌شان می‌کند و از یاد می‌برد.

در کوهستان آرامش موج برمی‌دارد تا بلندای خودش را نظاره کند

در برکه حرکت آرام می‌گیرد تا در عمق خود اندیشه کند

برای تشویق یک ستارهٔ کمرو

شب بزرگوار تمام ستارگانش را روشن می‌کند.

ستاره می‌گوید:

بگذار چراغم را روشن کنم

و هرگز بحث نکنیم که آیا این

کمکی به زدودن ظلمت می‌کند یا نه

تاگور دربارهٔ دلبستگی خود به طبیعت می‌گوید:

بخش مهمی از سال‌های نخستین عمر من در تماشای جهان طبیعت گذشت
نگریستن به این جلوه‌های زیبای هستی به من شادی بخشید این عشق به طبیعت به حدی
در من عمیق بود که هر صبح‌گاهان که چشم از خواب می‌گشودم، یقین داشتم که
چیزهای تازه تولد یافته در طبیعت خواهم یافت تا محو زیبایی‌شان گردم و از دیدن‌شان
غرق لذت شوم چیزهای بدیع و نوآفریده که زیبایی و شکوه‌شان را پایانی نبود.

سپهری نیز از شاعران مشهور معاصر ایران است که همچون تاگور در هر دو هنر
نقاشی و شعر مهارت و شهرت دارد و بیش از هر شاعر دیگر به توصیف طبیعت
پرداخته است. او به یاری قریحهٔ تصویرگری تخیلات ظریف را با تعبیرات تازه، بدیع و
رنگارنگ درهم می‌آمیزد و خواننده را با خود به افق‌های دور و ناشناس می‌برد.

برجسته‌ترین شاخصه‌های شعر سپهری، تازگی، شفافیت و بلاغت ذهن و زبان،
طبیعت‌گرایی ژرف و عواطف و اندیشه‌های لطیف انسانی توأم با غنای عارفانه بر بستر
مدرنیسمی زنده و تپنده‌اند. ما در این مجال اندک برآنیم که نگاه این دو شاعر برجسته

هندی و ایرانی را به طبیعت با یکدیگر مقایسه نموده و وجوه تشابه و اختلافات نظرهای آن دو را دریابیم.

اولین ویژگی شعر سپهری در نگاه به طبیعت، نگاه تقدّس گونه‌ای به طبیعت است که قبل از آن شاید هیچ شاعری چنین نگاه و نگرش پرقداستی به آن نداشته است. از نظر او طبیعت و همهٔ اشیاء معنویت و قداست دارد. او در عمق اشیاء فرو می‌رود و به آنها زندگی معنوی می‌بخشد. برای سپهری تمام ذرات عالم می‌توانند دارای معنویت، روح، عاطفه و احساس باشند و همهٔ آنها او را به سوی نوعی وحدت می‌کشاند.^۱

آنجا که سپهری می‌گوید:

من مسلمانم

قبله‌ام یک گل سرخ

جانمازم چشمه

مهرم نور

دشت، سجادهٔ من

من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم

در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف

سنگ از پشت نمازم پیداست:

همه ذرات نمازم متبلور شده است

من نمازم را وقتی می‌خوانم

که اذانش را باد گفته باشد سر گلدستهٔ سرو

من نمازم را پی تکبیرة الاحرام علف می‌خوانم،

پی قد قامت موج

کعبه‌ام بر لب آب

کعبه‌ام زیر اقاقی‌هاست

کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ می‌رود شهر به شهر

حجر الاسود من روشنی باغچه است...

۱. زرّین کوب، ۱۳۵۸: ۱۲۰.

تاگور نیز در کشور خود برای شعرهای غنایی و سرودهایش در باب طبیعت، عشق و کودکی محبوبیت دارد. شب تاب یا شعرهای کوتاه تاگور اشراق‌هایی هستند از جنس بصیرت و زیبایی. این اشعار سرودهای نیایش‌اند برای عشق، زندگی، طبیعت و خدا. شب تاب کتابی است که چشم و دل و اندیشه را یکجا به ضیافتی با شکوه دعوت می‌کند چنان که تاگور خود می‌گوید خیالات من شب تابند، ذره‌های زنده روشنایی که در تاریکی می‌درخشند...

از وجوه مشترک افکار این دو شاعر برجسته می‌توان به روحیه پیامبر گونه آن‌ها اشاره کرد که پیام‌آور دوستی با طبیعت و هم‌زیستی مهرآمیز با آن، آشنایی با زبان طبیعت، توجه به قانون طبیعت، مقابله با سودجویان از طبیعت و بازگشت به طبیعت و آشتی دوباره با آن هستند. ما در این مقال به این مسائل در اشعار آن‌ها می‌پردازیم. اما قبل از این باید اشاره‌ای گذرا به نقد ادبی طبیعت محور داشته باشیم که به عنوان روش یا علم بررسی روابط متقابل میان ادبیات و محیط‌زیست پیرامون ما معرفی شده که به خوبی نگرش و رفتار بی‌رحمانه بشر را در اشعار و آثار ادبی هنرمندان از گذشته تا امروز کشف و بررسی می‌کند.

البته باید گفت که شعر طبیعت‌گرا موضوع تازه‌ای در ادبیات نیست اما نقد ادبی مبتنی بر طبیعت موضوعی است که به ما این امکان را می‌دهد که شعر را از زاویه دید جدیدی که در واقع همان چشم انداز طبیعت است بررسی کنیم. در این شیوه نقد ادبی، بشر قادر است که مسائل را از منظری زیست محور نگریسته و مورد مذاقه قرار دهد. انسان همواره با رفتار خشن و سودجویانه خود طبیعت را بی‌رحمانه مورد بهره‌کشی قرار داده است به طوری که گویی هدفی جز رام کردن عناصر طبیعت و تبدیل آن‌ها به چیزی مفید و دلخواه خود نداشته و در طی قرون متمادی همواره در پی آن بوده است که تمام هستی را به اسارت خود درآورد.

این موضوع اگرچه مسأله‌ای است که طی سال‌های اخیر (۱۹۹۶ م) و در پی بروز مخاطرات طبیعی و کنترل منابع طبیعی در جهان مطرح شده است اما بی‌رحمی بشر با طبیعت از نگاه تیزبین هنرمندان بسیاری از گذشته تا امروز به ویژه تاگور و سپهری دور نمانده است.

ما در این مقال اشعار این دو شاعر را براساس رویکرد نقد ادبی طبیعت‌گرا در چهار بخش آشنایی به زبان طبیعت، رعایت قانون طبیعت و دوستی با آن، مقابله با سودجویان طبیعت و نگرشی دوباره به طبیعت و آشتی با آن بررسی می‌کنیم.

آشنایی با زبان طبیعت

در نگاه تاگور همه مظاهر طبیعت زبان خاص خود را دارند و همچون انسان‌ها با همدیگر در گفت و گویند. البته همه قدرت آن را ندارند که این مسائل را دریابند مگر این‌که زبان طبیعت را بدانند و لازمه دانستن این زبان یکی بودن و همدلی با آن است تاگور که به این زبان آشناست می‌گوید:

ساحل در گوش دریا نجوا می‌کند
آنچه را که موج‌های سعی در گفتنش را دارند
برایم بنویس
دریا بارها و بارها آن را با کف‌هایش می‌نویسد
و با یاسی متلاطم نوشته‌ها را پاک می‌کند!
همچون درختی که برگ‌هایش را می‌ریزد
کلماتم را بر زمین ریخته‌ام
باشد که اندیشه‌های ناگفته‌ام
در سکوت تو بشکفد
ای آب رقصان
شن‌های راهت
آوازت را و رفتنت را می‌خواهند
آیا تو بار لنگی آن‌ها را بردوش می‌کشی؟

سپهری نیز به زبان طبیعت آشناست و به دلیل همدلی و ارتباطی عاشقانه و عارفانه با آن چیزهایی را می‌شنود و می‌بیند که دیگران قادر به دیدن و شنیدن آن نیستند؛ آنجا که می‌گوید:

من در این خانه به گمنامی نمناک علف نزدیکم
من صدای نفس باغچه را می‌شنوم
و صدای ظلمت را وقتی از برگی می‌ریزد

و صدای، سرفهٔ روشنی از پشت درخت
 عطسهٔ آب از هر رخنهٔ سنگ چکچک چلچله از سقف بهار
 و صدای صاف و باز و بسته شدن پنجره‌ی تنهایی...
 و صدای کفش ایمان را در کوچه‌ی شوق
 و صدای باران را روی پلک تر عشق...
 من به‌آغاز زمین نزدیکم
 نبض گل‌ها را می‌گیرم
 آشنا هستم با، سرنوشت تر آب، عادت سبز درخت... (صدای پای آب)

احترام به‌قانون طبیعت و دوستی با آن

سپهری در اشعارش همواره خود را دوست و فرزند طبیعت معرفی می‌کند خدای او
 خدایی است نزدیک به‌طبیعت، لای شب بوها، پای کاج، روی آگاهی آب و قانون گیاه
 و چنان با طبیعت یکی است که اگر سبزه‌ای را بکند خواهد مُرد آنجا که می‌گوید:
 می‌دانم سبزه‌ای را بکنم، خواهم مُرد
 او هم چنین به‌خودش یادآوری می‌کند که کاری نکند که به‌قانون زمین بر بخورد و
 در این باره می‌گوید:

یاد من باشد
 هر چه پروانه که می‌افتد در آب
 زود از آب درآرم
 یاد من باشد کاری نکنم
 که به‌قانون زمین بر بخورد (غربت)

او نه تنها خود به‌این قانون پایبند است که از دیگران نیز می‌خواهد که قانون
 طبیعت را رعایت کنند روی قانون چمن پا نگذارند و نخواهند که مگس و پلنگ که از
 دیدگاه آنها مضر و خطرناکند از بین بروند زیرا در نظام احسن و در طبیعت همه چیز
 بر مبنای حسابی است و به‌جای خویش نیکوست او در این باره می‌گوید:

رخت‌ها را بکنیم
 آب در یک قدمی است
 روشنی را بچشیم

شب یک دهکده را وزن کنیم، خواب یک آهو را
 گرمی لانه‌ی لک لک را ادراک کنیم
 روی قانون چمن پا نگذاریم
 در موستان گره ذایقه را باز کنیم
 ودهان را بگشاییم اگر ماه درآمد
 و نگوییم که شب چیز بدی است
 و نگوییم که شب تاب ندارد خبر از بینش باغ...
 و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت ببرد
 و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود
 و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت
 و اگر خنج نبود لطمه می‌خورد به‌قانون طبیعت
 و اگر مرگ نبود دست ما در پی چیزی می‌گشت
 و بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده‌ی پرواز دگرگون می‌شد
 و بدانیم که پیش از مرجان، خلأی بود در اندیشه‌ی دریاها... (صدای پای آب)
 تاگور در این باره اعتقاد دارد که باید از همه‌ی زیبایی‌های طبیعت بهره گرفت و
 زیبایی‌ها را همان‌گونه که هست بدون تلاش برای تملک آن‌ها، با روح و جان نوشید.
 او در این باره می‌گوید:
 نگاهت را پر کن از رنگ‌هایی که روی جویبار زیبایی
 زمزمه کنان موج می‌زند
 تلاش تو برای به‌چنگ آوردنشان بیهوده است
 آن چه تو با شور و اشتیاق به‌دنبالش هستی سایه‌ای بیش نیست
 آن چه تار آوای زندگیت را به‌لرزه درمی‌آورد
 موسیقی است
 شرابی که در محفل خدایان می‌نوشند
 قوام و غلظتی ندارد
 پیمانه‌ای ندارد
 آن چه به‌دنبالش هستی در نهرهای شتابان است
 در شکوفه‌های درختان

در لبخندی که در برق چشمانی سیاه می‌رقصد
 با آزادی از آن بهره بگیر و نشاط کن
 و در جای دیگر می‌گوید ای شب تار
 زیبایی تو را
 همچون زیبایی معشوقی
 که چراغ را خاموش کرده
 احساس می‌کنم

مقابله با سودجویان از طبیعت

بر مبنای نقد ادبی طبیعت محور فرهنگ و رفتار بشر برای اولین بار به‌دقت مورد سؤال قرار می‌گیرد و مباحث بی‌شماری بر محور طبیعت‌گرایی مطرح می‌شود که نگرش و موضوعات تعین‌کننده‌ای در ارتباط متقابل فرهنگ، طبیعت و انسان محسوب می‌شوند. نوع بشر فرهنگ بشری را اساساً دستاورد بزرگ و مهمی می‌شناسند اما در این نوع نقد ادبی با نگرش انتقادی در واقع همین فرهنگ بشری است که طبیعت را به‌طور گوناگون مورد حمله و تخریب قرار داده است. به‌گفته‌ی گلوت فلتی از پیشگامان نقد ادبی طبیعت‌گرا، فرهنگ یکی از دستاوردهای مهم و بزرگ ماست که آن را طی قرون بی‌شمار به‌دست آورده و شکل داده اما همین دستاوردهای بزرگ فرهنگی غالباً همچون یک غارتگر و همانند طفیلی از طبیعت ارتزاق کرده درحالی‌که هرگز نقش در جبران انرژی و مواهب نابود شده آن نداشته است.

رابیندرا نات تاگور و سهراب سپهری در میان خیل هنرمندان و شاعران در شمار اندک کسانی بوده‌اند که در کنار ستایش طبیعت به‌عنوان الهام ادبی و خلاقیت هنری به‌رفتار خشونت بار انسان در طبیعت توجه کرده و آن را به‌تصویر کشیده‌اند. سپهری بارها این مسأله را با مردم در میان گذاشته و آن‌ها آن را نپذیرفته‌اند او که درکنار این مردم احساس تنهایی می‌کند و از کارشان گله‌مند است، رفتن را بر ماندن درکنار این مردم ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

... باید امشب بروم

من که از بازترین پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم

حرفی از جنس زمان نشنیدم
 هیچ چشمی، عاشقانه به زمین خیره نبود
 کسی از دیدن یک باغچه مجذوب نشد
 هیچ کس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت...
 باید امشب چمدانی را که به اندازه‌ی پیراهن تنهایی من جا دارد، بردارم
 و به سمتی بروم
 که درختان حماسی پیداست... (سفر به فراسو)

اما تاگور در مقابل چنین افرادی که هر طور که خود می‌خواهند در صدد نابودی
 طبیعت هستند با تحکم می‌گوید که حق ندارند شکوفه‌ها را در فصل شکوفایی برابند
 و شاخه‌ها را بشکنند چرا که قادر به رویاندن و شکوفایی دیگر باره‌ی گل‌ها نیستند و
 تنها مادر طبیعت است که خود باید فرزندان خود را متولد کرده و پروراند. آنجا که
 می‌گوید:

نه این حق تو نیست که شکوفه‌ها را در فصل شکوفایی برایی؟
 جوانه‌ها را تکان دهی و بشکافی
 و شاخه‌ها را از میانه بشکنی
 زیرا این ورای قدرت توست که آن‌ها را دوباره برویانی و بشکوفانی
 با این همه دستان تو شکوفه‌ها را خاک می‌کند
 و گل برگ‌ها را به هزار تکه می‌درد و در غبار می‌پراکند.
 و در جایی دیگر می‌گوید:
 با پرپر کردن گل
 زیبایی‌اش را نمی‌توان دریافت

او به این مسأله نیز معتقد است که زیان رساندن به مظاهر طبیعی بی‌پاسخ نمی‌ماند
 انسان گمان می‌کند که چیدن گل‌ها حق اوست اما باید دانست که طبیعت نگرنده‌ای
 خاموش نیست و روزی از خود واکنشی خواهد داشت و این واکنش می‌تواند خار یک
 گل در دستان باشد و گاه بلایای طبیعی دیگر! آنجا که می‌گوید:
 گل را چیدم
 اما آه وقتی بر قلبم نهادم خارهایش مرا آزد

آنگاه که شب درآمد و روز رنگ باخت
دریافتم که گل پژمرده و مرد
اما درد من برجای همچنان باقی است.

نگرشی دوباره به طبیعت و آشتی با آن

بشر اغلب در پی آن است که از زاویه‌ی سود و زیان خود به جهان بنگرد و همواره از دیدن طبیعت، فارغ از سود و زیان خویش عاجز و ناتوان بوده است. اما در نقد ادبی طبیعت محور برای اولین بار شاید بشر کوشیده است تا هر چیز را از منظر طبیعت آنچنان که طبیعت می‌خواهد و فارغ از سود و زیان خویش بنگرد.

نگرش سودمحور بشر سبب شده که انسان نگرشی بر مبنای سلسله مراتب انواع به طبیعت داشته باشد که البته در این سلسله مراتب حیوانات اهلی بر حیوانات وحشی برتری مقام دارند زیرا انسان عینکی انسان مدارانه بر چشم دارد و از این رو حیوانات اهلی را بر وحشی برتری می‌دهد، اما در نگرش نقد ادبی طبیعت محور، مرغزارهای وحشی دست نخورده و بکر برای اولین بار در جای صحیح خود قرار می‌گیرند و انسان‌ها برای اولین بار درمی‌یابند که حیوانات وحشی یا به عبارتی بهتر حیوانات طبیعی شاید بهتر از حیوانات اهلی و حتی مفیدتر برای انسان‌ها باشند.

سهراب سپهری به این مسأله خوب واقف است و از انسان‌ها می‌خواهد که طبیعت را همان‌طور که هست بکر و طبیعی فارغ از سود و زیان خود دوست بدارند و برای این که عینک سود و زیان را از چشم بردارند باید چشم‌هایشان را بشویند و نگاهشان را عوض کنند و بهتر است به جای عینک سود و زیان عینک طبیعی را بر چشم‌ها بنهند تا این مسأله را دریابند آن‌جا که می‌گوید:

من نمی‌دانم

که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست

و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست

گل شیدر چه کم از لاله‌ی قرمز دارد

چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید

واژه‌ها را باید شست

واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد... (صدای پای آب)
او خواهان دوستی انسان با طبیعت است چون بر این باور است که: هر که در حافظهٔ چوب
نبیند باغی

صورتش در وزش بیشه‌ی شور ادبی خواهد ماند

هر که با مرغ هوا دوست شود

خوابش آرامترین خواب جهان خواهد بود

اودوای دردها و مرهم زخم‌های زندگی اجتماعی بشر امروز را در بازگشت و آشتی با طبیعت
می‌داند آرزومند بازگشت روزگاری است که انسان با طبیعت دوست بوده و با آن همزیستی
مهرآمیز داشته روزی که: دانش لب آب زندگی می‌کرد

انسان در سمت پرنده فکر می‌کرد

و با نبض درخت نبض او می‌زد...

تاگور نیز معتقد است که همه‌ی مظاهر طبیعت در جستجوی خدای خود هستند و
پس انسان نیز باید از این طلوع و غروب خورشید از زیبایی بهار و و شکوفایی گل‌ها
درس بگیرد و هنوز راه برگشت به طبیعت و دوستی با آن بر انسان بسته نیست و تولّد
هر کودک نشان‌گر آن است که خداوند هنوز به انسان امیدوار است آن‌جا که می‌گوید:

رنج هست، مرگ هست، اندوه جدایی هست،

اما آرامش نیز هست، شادی هست، رقص هست، خدا هست

زندگی همچون رودی بزرگ جاودان روان است

زندگی همچون رودی بزرگ که به دریا می‌رود دامن خدا را می‌جوید

خورشید هنوز طلوع می‌کند

فانوس ستارگان هنوز از سقف شب آویخته است

بهار مدام می‌خرامد و دامن سبزش را بر زمین می‌کشد: امواج دریا، آواز می‌خوانند، برمی‌خیزند

و خود را در آغوش ساحل گم می‌کنند

گل‌ها باز می‌شوند و جلوه می‌کنند و می‌روند

نیستی نیست

هستی هست

پایان نیست

راه هست

تولّد هر کودک نشان آن است که خدا هنوز از انسان ناامید نشده است.

اکنون زمان آن است که بشر دریابد که تمایزی میان او و طبیعت نیست و ادامه حیات بشر راهی جز حفظ طبیعت با تمام علف‌ها و ذرات ریز و به‌ظاهر ناچیز و بی‌ارزش ندارد تا بتواند همچون تاگور تنهایی و بی‌کسی ژرف طبیعت را بنگرد و در این تنهایی در آغوش طبیعت بی‌پناهی خود را به‌فراموشی سپارد تاگور در این باره می‌گوید: من کودکی تنها بودم دوستی نداشتم که با او همبازی شوم. اما در عوض این موهبت را داشتم که تمام آن جلوه‌های هستی را که در برابرم بود دوست و هم‌صحبت خود پندارم. با خود می‌پنداشتم که این دنیای بیرون از من هم، مانند کودکی تنها و به‌خود وا نهاده است. کودکی که کنار پنجره‌ی آسمان نشسته و به‌افق‌های ناپیدا می‌نگرد. تاگور با دوستی با این کودک (طبیعت) تنهایی‌هایش را به‌فراموشی می‌سپرد به‌امید آن‌که ما نیز تنهایی طبیعت را درک کنیم و تنهایی خود را با دوستی او به‌فراموشی سپاریم و مانند سپهری آنچنان با طبیعت درآمیזیم که اگر غنچه‌ای می‌شکفت با خبر شویم و با سپهری هم‌نوا شویم:

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ
کار ما شاید این است
که در افسون گل سرخ شناور باشیم

منابع و مأخذ

۱. تاگور، رابیندرا نات، طوطی هند سوی چمن (مسافر ایران)، ترجمه‌ی دکتر نیاز احمد خان، به‌اهتمام کتابستان، چندوازه مظفرپور، بهار، ۲۰۰۴ م.
۲. روزبه، محمد رضا، ابیات معاصر ایران، نشر روزگار، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ه.ش.
۳. زرین کوب، حمید، چشم انداز شعر نو فارسی، نشر توس، تهران، ۱۳۵۸ ه.ش.
۴. شمیسا، سیروس، نگاهی به‌سهراب سپهری، نشر مروارید، تهران، چاپ ششم ۱۳۷۴ ه.ش.
۵. مهندسان ایران، رابیندرا نات تاگور، طنین خوش آهنگ وجدان بشری، به‌نقل از سایت iran-eng.com
۶. عاطف راد، مهدی، جلوه‌هایی از شعر سهراب سپهری، بهار ۱۳۸۸ ه.ش، به‌نقل از سایت atefrad.org/ketab_khaneh/sepehri
۷. ویکتور، سروش فردریک، طبیعت و روی کردهای نوین در نقد ادبی، ترجمه‌ی میترا اسد نیا، روزنامه‌ی ایران، به‌نقل از سایت، www.aftabir.com

سفیر روحانی هند

هیرن می بنرجی ♦

خان محمد صادق جونپوری *

ترجمه انگلیسی گیتانجلی باعث انقلابی در زندگی تاگور شد و وی مؤفق شد بعضی از آثار خود را به انگلیسی ترجمه نماید. به کوشش یکی از دوستان انگلیسی به نام ویلیام استانن فرصتی پیش آمد تا اشعار تاگور در جمع شخصیت‌های معزز انگلیسی خوانده شود. این اشعار تاگور شنوندگان انگلیسی را چنان تحت تأثیر قرار داد که آنها حاضر شدند آثار او را خود به چاپ برسانند تا مردم غرب بهتر بتوانند تاگور را بشناسند. این ترجمه باعث انقلابی در دنیای ادبیات شد و سال بعد جایزه نوبل را از آن او نمود. دانشگاه کلکته نیز به پاس خدمات ارزنده مدرک دکترای افتخاری را به وی داد. حکومت بریتانیا در سالروز تولد شاهنشاه انگلیس او را به لقب «سر» مفتخر نمود.

تا این زمان تاگور ادیبی بود که شهرتش به بیرون از مرزهای هند نرسیده بود چرا که او آثار خود را به زبان بنگالی می نوشت که یک زبان محلی است. مسئله زبان او را از نظر مردم جهان پنهان نموده بود. با ترجمه گیتانجلی این مانع از راه برداشته شد و مردم غرب بزرگترین شخصیت ادبی جهان را در قالب رابندرنات تاگور کشف کردند.

در همان زمان به ذهن یکی از سیاستمداران برجسته هند رسید که اکنون که تاگور به عنوان یک شخصیت جهانی مطرح شده و خدمات ادبی او نیز بسیار است پس چرا از او به عنوان سفیر روحانی هند استفاده نکنیم. لازم به ذکر است که تا آن زمان هنوز

♦ پژوهشگر هندی.

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو.

مهاتما گاندی در افق سیاسی هند ظاهر نشده بود. بزرگترین شخصیت سیاسی آن زمان بال گنگا دهر تلک از ایالت مهاراشترا بود که به‌علت وطن دوستی و دانش خود مورد احترام مردم بود. تاگور نیز علاقه داشت که این نقش را به‌عهده بگیرد ولی در ابتدا او فکر می‌کرد که شاید گنگا تلک از او انتظار دارد تا سخنرانی‌های سیاسی نماید. ولی تلک این مسئله را واضح کرد که لزومی ندارد او سخنرانی سیاسی نماید. تاگور خود می‌گوید: لوک مانیه تلک توسط قاصدی برای من پنجاه هزار روپیه فرستاد و خواهش نمود که به‌سفرهای خارجی بروم. اگرچه هنوز نهضت عدم همکاری شروع نشده بود ولی تظاهرات سیاسی به‌شکل شعله درآمده بودند. تلک پیغام فرستاد که او اصلاً نمی‌خواهد که در سفرهای خارجی من مسائل سیاسی مطرح شود. کار مناسب من همین است که از طرف هند پیغامی را ببرم و من به‌همین وسیله می‌توانم به‌هند خدمت نمایم.

دوراندیشی لوک مانیه تلک درست بود و برای موفقیت مبارزات سیاسی هند تاگور با کناره کشی از سیاست بهتر می‌توانست مفید واقع شود. تلک می‌دانست که صدای او به‌عنوان سفیر روحانی هند در تمام دنیا شنیده خواهد شد و با معرفی وراثت فرهنگی هند به‌مردم کشورهای دیگر ما می‌توانیم حمایت آنها را جلب کنیم. در اصل این همان کاری بود که تاگور برای آن ساخته شده بود. تاگور سفر کردن را دوست داشت. در این سفرها او دوستان و طرفداران خود را به‌همراه خود می‌برد. علاوه بر این وی خاطرات این سفرها را در دفترچه‌ای یادداشت می‌کرد. به‌این ترتیب در هر سفر خارجی به‌تجربات دوستان جوان او اضافه می‌شد. با استفاده از این نامه‌ها و دفترچه‌ها ما می‌توانیم بفهمیم که در برخورد با مردم جدید و فرهنگ جدید ذهن تاگور چه عکس‌العملی نشان می‌داد.

بعد از انتشار ترجمه انگلیسی گیتانجلی و دریافت جایزه نوبل تاگور دعوت نامه‌های زیادی دریافت نمود و او مطابق این دعوت نامه‌ها به‌سفرهای خارجی می‌رفت. جنگ جهانی اول نیز در این راه حائل نشد. اگرچه ژاپن و آمریکا درگیر جنگ بودند ولی به‌علت دوری جغرافیایی میدان جنگ از دو کشور به‌فعالیتهای سیاسی و فرهنگی نیز توجه می‌شد.

در اوائل سال ۱۹۱۶ م تاگور از ژاپن و آمریکا دعوت‌نامه دریافت کرد. کاواگوچی شاعر ژاپنی دعوت کرده بود. تاگور در آمریکا نیز گمنام نبود. او قبل از انتشار گیتانجلی

برای ایرانیان تاگور فقط یک شاعر ممتاز نبود بلکه شاعری بود که متعلق به آنها است، چرا که او یک آسیایی بود. علاوه بر این آنها تاگور را از نژاد هند آریایی می‌دانستند. ایرانیها عقیده داشتند که تاگور با آنها نسبت فامیلی دارد.

در سال ۱۹۱۲ م به آمریکا سفر کرده بود ولی شهرتش از قبل به آنجا رسیده بود و دانشگاه‌های مختلف آمریکا نامه‌های متعددی برای ایراد سخنرانی دادند. در آن زمان در آبهای نزدیک اروپا زیردریایی‌های آلمانی و انگلیسی در حال جنگ بودند لذا برای سفر به آمریکا مسیر اروپا خطرناک بود و به جای آن باید از اوقیانوس آرام عبور

می‌کردند. در این سفر سی.اف. ایندريوز و یک دوست انگلیسی به نام ویلی پیرسن او را همراهی می‌کردند. در مسیر آمریکا تاگور در ژاپن توقف نمود و اول به اوساکا و سپس به توکیو رفت و مهمان نقاش مشهور تیک کن شد. بعد از استقبال و سخنرانی در توکیو وی برای چند روز به مناطق روستایی رفت تا با فرهنگ روستایی بهتر آشنا شود. تاگور بعد از سه ماه اقامت در ژاپن رهسپار آمریکا شد. سی.اف. ایندريوز به هند برگشت و تاگور همراه پیرسن و ویلی به طرف آمریکا حرکت کرد. در آمریکا میجر پوند برنامه خیلی فشرده‌ای برای سخنرانی‌های تاگور تدارک دیده بود. مطابق این برنامه بعد از یک توقف کوتاه سفرهای طولانی با قطار باید انجام می‌گرفت. ولی این سفرها تاگور را خیلی خسته نمود و او بقیه سفرها را لغو نمود. وی قبل از لغو سفر، به شهرهای سانفرانسیسکو، لوس آنجلس، شیکاگو، نیویورک و بوستن سفر کرده بود. در هنگام بازگشت به هند دوباره در ژاپن توقف نمود. این سفر از می ۱۹۱۶ م شروع و در مارس ۱۹۱۷ م تمام شد.

تاگور در آمریکا در موضوعات مختلفی سخنرانی نمود. او در مورد مدرسه شانتی نکیتن صحبت نمود، بحث هند را مطرح کرد، حتی این مسئله خالص روحانی را مطرح نمود که انسان به وسیله خلاقیت می‌تواند افق دید خود را وسیع نماید و تولد دوباره حاصل کند. سخنرانی‌های او در آمریکا به شکل کتابی به نام شخصیت چاپ شد.

سفر دیگر تاگور از می‌سال ۱۹۲۰ م شروع شد که تا جولای سال ۱۹۲۱ م ادامه داشت و شامل کشورهای آمریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، سوئد، استرالیا و کشورهای دیگر می‌شد. در این سفر پسر و عروسش او را همراهی می‌کردند. تاگور اوّل به انگلیس رفت. برخلاف استقبال سال ۱۹۱۲ م این بار استقبال خاصی صورت نگرفت. یک علّت آن پس دادن لقب «سر» در اعتراض به کشتار هندی‌ها به دست سربازان انگلیسی در باغ جلیانوالا^۱ بود. تاگور از انگلیس به فرانسه و از آنجا به آمریکا رفت. تاگور حدس می‌زد که در انگلیس استقبال خوبی از او نخواهد شد ولی اصلاً حدس نمی‌زد که در آمریکا چنین رفتاری با او صورت گیرد. این یک تجربه تلخ و منفی بود که دل او را به درد آورد. تاگور بعد از مراجعت از آمریکا بار دیگر به سفر اروپا رفت و به کشورهای فرانسه، آلمان، سوئد و استرالیا سفر نمود. در این کشورها استقبال خوبی از او نمودند. مردم دیوانه‌وار برای دیدار با او می‌آمدند و ازدهام مردم خیلی زیاد بود. کتابهای او نیز خیلی فروش رفت. این سفر از نظر دیگری نیز برای تاگور مهم بود. او در این سفرها با افرادی ملاقات نمود که قدردان فرهنگ و هنر بودند. در پاریس با پروفسور سلوان لیوی ملاقات نمود که کارشناس علوم هند به‌شمار می‌رفت. در همینجا او با نقّاش ماهر کامت دی نو دیدار کرد. علاوه بر این با رومایی دورال و فیلسوف هنری برگسال ملاقات نمود. در آلمان فیلسوف کاونت کیسرلینگ میزبان او بود. در سفر چکسلواکی با پروفسور لیز از دانشگاه چک ملاقات نمود. او در این سفر به سوئد نیز رفت، جایی که دعوت‌نامه جوایز نوبل را قبلاً دریافت نموده بود. در استاک هوم به پاس او یک عصرانه داده و پادشاه سوئد مهمان خصوصی و میزبان نویسنده سیلما لیگرلوف بود. این سفر چهارده ماه طول کشید و در سال ۱۹۲۱ م تمام شد.

سفر دیگر تاگور در مارس ۱۹۲۴ م شروع شد. این بار حکومت چین از او دعوت نموده بود و کھیتی موهن سین، نقّاش مشهور نند لال بوس و دوست انگلیسی همراه

۱. باغ جلیانوالا: در سیزده آوریل ۱۹۱۹ م، مردم امریتسر جلسه‌ای در مخالفت فرمان جنرال دایر مبنی بر عدم خروج مردم از خانه‌ها در باغ جلیانوالا برگزار کردند ولی فرمانده نظامی شهر درهای باغ را بست و به سربازان خود دستور داد که مردم بیگناه را به‌رگبار ببندند. هزاران نفر در این حادثه کشته شدند.

بودند. همه جا استقبال گرمی از او نمودند. چنین به نظر می‌رسید که مردم چین به‌اهمیتِ تاگور واقف بودند. آنها احساس می‌کردند که تاگور نماینده فرهنگ قدیمی

هند است و با سفر او این رابطه فرهنگی دوباره احیاء خواهد شد.

مردم چین به‌اهمیتِ تاگور واقف بودند. آنها احساس می‌کردند که تاگور نماینده فرهنگ قدیمی هند است و با سفر او این رابطه فرهنگی دوباره احیاء خواهد شد.

بعد از تکمیل سفر چین، تاگور دوباره به‌سفر ژاپن رفت. به‌نظر می‌رسد که رأی او در مورد این کشور این بار کمی تغییر کرده است. در سفر گذشته او تحت تأثیر فرهنگ روستایی قرار گرفته

بود. ولی این بار او با ژاپن جدید روبه‌رو شده بود و محسوس می‌شد که این کشور نیز نه صرف تحت تأثیر تکنولوژی بلکه وطن‌پرستی افراطی قرار گرفته است. تاگور از این بابت خیلی ناراحت شد. تاگور قبل از این در اروپا نیز وطن‌پرستی را در اروپا دیده بود. چند ماه بعد از مراجعت از ژاپن دعوت‌نامه‌ای از پرو دریافت نمود. پرو در سال ۱۸۲۴ م از اسپانیا جدا شده بود و به‌همین مناسبت جشن صدمین سال آزادی خود را برگزار می‌کرد. حکومت پرو از تاگور درخواست نمود که در این جشن آزادی شرکت کند. در سپتامبر ۱۹۲۴ م تاگور رهسپار سفر اروپا شد. سریندرا نات و پرتما دیوی تا فرانسه همراه تاگور بودند. در فرانسه آن دو پیاده شدند و تاگور با کشتی دیگر روانه شدند.

سفر بعدی تاگور به‌دعوت موسولینی بود. این سفر از می‌سال ۱۹۲۶ م شروع شد که دسامبر همان سال تمام شد. این بار همراه او افراد بیشتری بودند. پسر و عروس و دختر کوچک او همراه بودند. این افراد در نابلس پیاده شدند و از آنجا به‌وسیله قطار به‌روم رفتند و موسولینی با تاگور ملاقات کرد. سپس در روم با فیلسوف مشهور بندتو کروسی ملاقات نمود. در راه سوئیزرلند به‌تورین و میلان نیز رفتند. در اینجا با رومان رولان ملاقات نمود. سپس به‌همراه دوستان خود از راه زوریخ، وینا و پاریس وارد لندن شد. دوست او المهرست از او درخواست نمود که چند روزی در خانه روستایی او اقامت کند. بعد از استراحت کوتاه او به‌سفر خود ادامه داد. این بار نروژ در برنامه او شامل بود. آنجا او با اتین کونو ملاقات نمود. سپس به‌سوئد و دانمارک رفت و در آلمان از مونیخ و برلن دیدن نمود. سپس به‌اتریش رفت و از آنجا راهی جنوب شرق اروپا شد.

اولین توقف او در پایتخت مجارستان بود. در اینجا تاگور بیمار شد. بعد از بهبودی، به سفر خود به کشورهای حوزه بالکان ادامه داد.

مقصد بعدی وی بلغراد پایتخت یوگسلاوی بود. سپس به صوفیه رفت. پادشاه بلغراد استقبال خوبی از او نمود. از آنجا به بخارست و از آنجا به استانبول رفت. سپس از آتن و قاهره نیز دیدن نمود.

سفر بعدی تاگور به دعوت پروفیسور ای.ای. باکی به اندونزی انجام گرفت. این سفر از جولای ۱۹۷۷ م. شروع و در ماه اکتبر همان سال تمام شد. در این سفر وی اول به سنگاپور رفت و بعد راهی اندونزی شد، در جزایر سوماترا از آثار باقیمانده معبد بورابودر دیدن نمود. او در جاوا و جاکارتا اقامت نمود. سپس به بالی رفت. در بازگشت تاگور و همراهانش به بانکوک پایتخت تایلند رفتند. و در ۲۷ اکتبر ۱۸۹۷ م به هند بازگشتند.

دعوت نامه بعدی از کانادا بود. این سفر اهمیت خاصی داشت. تاکنون تاگور به عنوان یک شاعر و نویسنده به سفرهای خارجی می‌رفت ولی در این سفر به عنوان کارشناس تعلیم و تربیت از او دعوت کرده بودند. شورای ملی آموزش کانادا کنفرانسی را برگزار نموده بود. او در کانادا ده روز اقامت داشت. کنفرانس در ساحل غربی بود لذا تاگور و همراهانش در مارس ۱۸۹۴ م از اقیانوس آرام عبور نمودند. در بازگشت آنها در ژاپن توقف نمودند. دوستان او در ژاپن او را مجبور کردند که نوع جدیدی از شعر بگوید. در ژاپن رسم بر این است که مردم در دست خود یک بادبزنی کوچک دارند. مردم از تاگور درخواست نمودند که اشعاری روی این بادبزنها بنویسد و امضا کند. تاگور نظم‌های مختصری نوشت. این شعرها آن قدر زیاد شدند که به صورت کتابی درآمد. سفر بعدی تاگور از مارس ۱۹۳۰ م شروع شد و در سپتامبر همان سال تمام شد. در این سفر او علاوه بر آمریکا و بریتانیا از روس نیز دیدن نمود. این اولین سفر او به روس بود. در آن زمان کمونیست‌ها در روس حاکم بودند. این سفر از یک نظر دیگر نیز مهم بود. تاگور در سن ۶۰ سالگی وسیله جدید برای بیان احساسات خود یافته بود. آن وسیله نقاشی بود. در اصل او هنگام تصحیح مسودات خود به نقاشی علاقه‌مند شد. او در مضامین و اشعار خود وقتی جایی را خط می‌زد آن را با نوک قلم پر می‌کرد و به شکلی درمی‌آورد. او کم کم به این کار علاقه‌مند شد و شروع به نقاشی کرد.

تاگور تصمیم گرفت تابلوهای خود را در اروپا و آمریکا به‌نمایش بگذارد. این تابلوها در اروپا و آمریکا خیلی مؤفق بود و تأثیر خوبی بر مردم گذاشت. اهمیت دیگر این تابلوها این بود که ثابت می‌نمود در این مقطع سنی هم هنوز ذهن و بدن او توانایی انجام تجربه جدید را دارد. خصوصیت دیگر این سفر این بود که این بار او را برای سخنرانی در دانشگاه آکسفورد دعوت نمودند. در این جلسات معمولاً فیلسوفان سخنرانی می‌کردند و دست اندرکاران دانشگاه او را به‌عنوان فیلسوف قبول کردند. سخنرانی‌های تاگور در این دانشگاه به‌نام مذهب انسان چاپ شده است. این کتاب به‌ما کمک می‌کند تا نظریات او را در مورد خدا و فلسفه درک کنیم. سپس تاگور به‌پاریس رفت و تابلوهای او در اینجا نیز نمایش داده شدند و نمایش خیلی مؤفق بود. سپس او به‌برلین رفت و در اینجا نیز تابلوهای او به‌نمایش گذاشته شد. او از برلین به‌دانمارک رفت جایی که قرار بود در جمع دانش‌جویان سخنرانی نماید. سپس به‌ژنو رفت.

تاگور خاطرات خود را از سفر به‌روس به‌صورت کتابی درآورد که چاپ شده است بعضی از مطالب کتاب باعث تنقید مجامع هندی و بین‌المللی شد.

تاگور حالا ۷۰ ساله شده بود از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۰ م او نه بار به‌خارج هند سفر کرده بود. ولی حالا به‌سنی رسیده بود که نمی‌توانست مشکلات سفر را تحمل نماید ولی با این وجود باز هم حاضر بود به‌سفر برود. شاه ایران از او دعوت به‌عمل آورد و تاگور قبول نمود و با هواپیما به‌ایران رفت. اوّل از شیراز دیدن کرد، جایی که حافظ و سعدی دو شاعر بزرگ ایرانی مدفونند. سپس به‌تهران رفت و با رضا شاه ملاقات نمود. برای ایرانیان تاگور فقط یک شاعر ممتاز نبود بلکه شاعری بود که متعلق به‌آنها است، چرا که او یک آسیایی بود. علاوه بر این آنها تاگور را از نژاد هند آریایی می‌دانستند. ایرانیها عقیده داشتند که تاگور با آنها نسبت فامیلی دارد.

در همین سفر او به‌عراق رفت و از راه بغداد به‌هند بازگشت. بعد از آن تاگور فقط یک سفر خارجی کوتاه به‌سريلانکا داشت که در می سال ۱۸۷۴ م انجام گرفت و یک ماه طول کشید. سفر به‌کولومبیا آخرین سفر تاگور بود. او حالا ۷۳ ساله بود و بدن او تاب تحمل سختی‌های مسافرت را نداشت.

جامعه در نگاهِ تاگور

فاطمه رادان*

رابیندرا نات تاگور شاعر، فیلسوف، موسیقی‌دان و چهره‌پرداز اهل بنگال هند است که در ششم می سال ۱۸۶۱ م در کلکته هندوستان به دنیا آمد و در هفتم آگوست ۱۹۴۱ م درگذشت. تاگور از خاندان برهمنان هند بود. وی در سال ۱۹۱۲ م با ترجمه دفتر شعر پرآوازه خود به نام «گیتانجلی» به زبان انگلیسی جایزه نوبل را دریافت کرد.

تاگور خود می‌گوید:

در این هنگام که به‌شامگاه زندگی رسیده‌ام و به‌گذشته خود به‌دقت می‌نگرم متوجه می‌شوم که آنچه درباره آن مرا یقین حاصل است، این است که شاعر هستم... ادعا نمی‌کنم که عالم ربّانی هستم، ادعا نمی‌کنم که رهبر سیاسی هستم، ادعا نمی‌کنم که عالم اخلاق یا پیشوای دینی هستم، ولی می‌گویم که شاعرم^۱.

ایدئولوژی اصلی تاگور بر شناخت خدا از راه تهذیب نفس و خدمت به‌دیگران استوار بود و سادگی و در عین حال عمیق بودن آثارش از آن نشأت می‌گیرد. در عالم سیاست، او از حامیان گاندی و اندیشه استقلال هند بود^۲. وی آرزو داشت روزی نابرابری‌های اجتماعی و تبعیض‌های فاحش در جوامع بشری از میان برخیزد و برابری و تساوی حقوق کامل میان انسان‌ها برقرار گردد^۳.

* دانش آموخته جامعه‌شناسی دانشگاه همدر، دهلی‌نو.

۱. پورداد، ابراهیم، رابیندرا نات تاگور، مجله دانشکده ادبیات تهران، دی‌ماه ۱۳۴۰ ه.ش، ص ۱۲.

۲. رابیندرا نات تاگور، ترجمه فرهاد کاوه، روزنامه شرق، شماره ۸۲۸، تاریخ ۱۳۸۵/۵/۱۶ ه.ش.

۳. مصطفوی، رضا، تاگور در ایران، دانشگاه علامه طباطبائی، نشریه بیاض، سال ۱۰، شماره یک، سال ۱۹۹۰ م.

تاگور در مقاله‌ای تحت عنوان اجتماع و حکومت^۱ در کتاب مردجهانی^۲ به تکلیف پادشاه و اجتماع اشاره می‌کند. وی تکلیف پادشاه را جنگ، دفاع و دادگستری می‌داند. و انجام سایر امور کشور را تکلیف مردم و آنان را پایبند وظایف اجتماعی می‌داند. از این رو آبادانی و استقلال کشور هند را نتیجه فعالیت اعضای جامعه قلمداد می‌کند. نویسنده با تأکید بر حسن وظیفه‌شناسی مردم به مقایسه کشور انگلستان و هند می‌پردازد. وی معتقد است که در انگلستان همه امور توسط دولت انجام می‌شود. وجود انگلستان را تابع زنده بودن حکومت و وجود هند را تابع حفظ ادراک اجتماعی می‌داند. از نظر او آزادی اجتماعی در هند همان قدر اهمیت دارد که آزادی سیاسی در انگلستان. تاگور یکی از دلایل تغییرات جامعه هند را محدود شدن وظایف اجتماع به واسطه برقراری قوانین انعطاف ناپذیر انگلیسی‌ها برمی‌شمارد. به نظر وی خروج از کشور برای کسب معلومات و دارائی نه تنها اشکالی ندارد بلکه باعث شکوفایی استعدادهای نهفته و توسعه می‌شود. و ضروری است که اندوخته‌های خارج از کشور در وطن بکار گرفته شود. وی همچنین با نقد این نکته که کنگره استان‌ها^۳ برای فرستادن پیام به وطن از زبان بیگانه استفاده می‌کنند، در به‌کارگیری زبان بومی برای توده مردم تأکید می‌کند و با رد تشکیل جلسه کنگره به سبک انگلیسی، تشکیل اجتماع بزرگی مانند بازار مکاره هندی را پیشنهاد می‌کند که در این بازار جمعیت زیادی از اطراف کشور جمع می‌شوند و درحالی‌که محصولات کشاورزی هند به نمایش گذاشته می‌شود و به ادیبان و خوانندگان برتر جوایزی داده می‌شود، افکار دنیای بزرگ به درون و قلب مردم نفوذ می‌کند. وی تشکیل بازارهای مکاره به منظور نزدیکی بین هندوها و مسلمان‌ها و شناسائی احتیاجات حقیقی مردم توسط طبقه روشنفکر را عامل مهمی در پویائی جامعه می‌داند. همچنین

۱. این مقاله در سال ۱۹۰۴ م در یک جلسه عمومی در کلکته خوانده شد و همان سال در بانگادارشان انتشار

یافت و در سال ۱۹۰۵ م در کتاب اتاساکنی چاپ شد.

۲. تاگور، رابیندرا نات، مردجهانی، ترجمه دکتر علاءالدین بازارگادی، دانشگاه تهران، شهریور ۱۳۴۳ ه.ش.

۳. این کنگره در سال ۱۸۸۸ م در کلکته افتتاح شد و در جلسه سال ۱۹۰۸ م که خود تاگور ریاست آن را به عهده داشت، نطق خود را به زبان بنگالی ایراد کرد.

برقراری جشن و سرور، برای درک مذهب و لذت ادبی را از دیگر کارکردهای این بازارها می‌داند.

نویسنده مقاله در ادامه به‌چگونگی رابطه افراد جامعه با یکدیگر می‌پردازد. از نظر وی این رویه در هند و مشرق زمین وجود دارد که هر شخصی باید رابطه خود با همسایگان و دورترین خویشاوند خود را نیز حفظ کند. در چنین جوامعی انسان یک ماشین یا ابزار پیشرفت منافع دیگری محسوب نمی‌شود. رابطه قلبی افراد مبنای روابط آنان است و در این نوع رابطه، مسئولیت‌های اضافی بر عهده اعضای جامعه گذاشته می‌شود. وی خونگرمی هندی‌ها را علت رابطه نزدیک بین خویشاوند و بیگانه، طبقات عالی و پست، میزبان و مهمان در سرتاسر کشور هند می‌داند.

تاگور از اینکه ثروت مادی از مملکت خارج می‌شود، تأسف می‌خورد و از اینکه روح مملکت به‌سمت خارج از هند منحرف می‌شود، بیشتر تأسف می‌خورد و آن را بدتر از خروج ثروت به‌خارج می‌داند. ناکامی برنامه‌ها و اقدامات را ناشی از فقدان همفکری و همکاری بین اعضای جامعه تلقی می‌کند و تسلط مادی و معنوی دشمن بر همه امور را گوشزد می‌کند. و تنها راه مقابله با دشمن را اتحاد و ایستادگی توأم با انتخاب رهبری توانا ذکر می‌کند. از نظر وی تجلی وحدت اجتماع در رهبر جامعه موجب هوشیاری و مصونیت جامعه می‌شود. با وجود اجتماع زنده و هوشیار، هیچ رهبری نمی‌تواند به‌آن جامعه آسیب دائمی و جدی وارد کند.

نویسنده مقاله پرداخت اعانه با میل و رغبت به‌شکل یک عادت روزانه توسط اعضای جامعه به‌منظور مقابله با کمبود اعتبار را ضروری می‌داند. همان‌گونه که پرداخت اعانه‌های اختیاری باعث تأسیس خانقاه‌ها و معابد ثروتمند شده است.

رابیندرانات تاگور مخالف تجزیه بنگال^۱ بود و آن را موجب تضعیف آن استان می‌دانست. مقابله با نیروی خارجی را در پرتو بیداری بی‌خبران و تقویت وحدت مردم امکان‌پذیر می‌دید. وی به‌اختلاف بین مسلمانان و هندوها اشاره کرده و معتقد است که

۱. در سال ۱۹۰۵ م بنگال توسط لرد کرزن تجزیه شد و این اقدام منجر به‌قیام ملی گشت که تاگور از راهبران آن قیام بود.

اگر این نزاع‌ها ادامه یابد و برای برقراری صلح و حسن نیت، نظم و تربیتی برقرار نشود، این نزاع‌ها باعث تضعیف جامعه می‌شود. در هند همواره نیروی وحدت بخشی وجود داشته که در نامساعدترین وضعیت دلیل بقاء هند بوده و همین نیرو بین سنن کهنه و عصر جدید سازگاری شگفت‌آوری ایجاد کرده است.

نویسنده مقاله با اشاره به تاریخچه اختلاف جامعه هند و دنیای خارج، ورود آریائی‌ها به هند را اولین کشمکش بومیان هند با نیروهای خارجی می‌داند که در این کشمکش آریائی‌ها پیروز شدند و بومیان نه به سرزمین دیگر تبعید شدند و نه از بین رفتند بلکه با وجود اختلاف فاحش بین فرهنگ‌ها توانستند در سازمان اجتماعی آن روزگار مقام مشخصی پیدا کنند و موجب غناء و تنوع فرهنگ جامعه آریائی شدند.

در عصر بودا نیز آداب و رسوم و سنن بسیاری از سایر ملل که مجذوب آئین بودا شده بودند به سوی هند سرازیر شدند. این تعامل فرهنگی باعث غنی‌تر شدن فرهنگ هندی گردید. تهاجم مسلمانان به هندوستان نیز موجب سازگاری بین مسلمانان و هندیان شد. از نظر تاگور تجمع چهار مذهب بزرگ یعنی هندو، بودائی، اسلام و مسیحیت در هند، نمایشی از درهم آمیختگی عظیم اجتماعی است. وی معتقد است که اغتشاش و آشفتگی‌های عصر بودا احساس ترس از تغییر و تازگی در جامعه هندوی باقی گذاشت و تحت این شرایط، امکان ترقی و ایستادگی در مقابل نیروی خارجی از بین رفت. تفوق و برتری هند بر اثر مستولی شدن ترس بر جامعه هند از بین رفت و این جامعه دچار انجطاط گردید.

روح حقیقی جامعه هند از نظر تاگور در قدرت اصول برهمنی و دانش است از این رو تهذیب اجتماع، وظیفه برهمن است. به نظر وی هر ملتی جزئی از بشریت است و هر ملتی باید بتواند به این سوال پاسخ دهد: تو برای بشر چه داری و چه راه تازه‌ای برای سعادت او یافته‌ای؟

نویسنده این مقاله به یکی از ویژگی‌های مهم سرزمین هند در طول تاریخ اشاره می‌کند و اینکه هند هرگز چشم طمع به سرزمینی ندوخته و برای به دست آوردن غنائم بازرگانی کوششی نکرده است. در نتیجه برخی از کشورها مثل ژاپن، چین و تبت که اصرار بر بستن راه به روی اروپائیان دارند. همین کشورها، از هند به عنوان راهنمای

روحانی خود در وطنشان استقبال می‌کنند. از این رو افتخار حاصل از ریاضت عالی‌تر از شکوه سلطنت است.

تاگور دلیل سلطهٔ انگلیسی‌ها بر هند را ضعف و انحطاط مادی و معنوی هند برمی‌شمارد. نتایج حاصله از برتری نیروهای انگلیسی را آگاهی مردم هند از پیشینه و عظمت خود و ضعف جامعه هند آن روزگار می‌بیند. توجه به نیروهای نهانی و بیداری آن بهترین و صحیح‌ترین راه برای حفظ جامعه هند، مورد توجه وی قرار گرفته است.

او سستی و بی‌تفاوتی اعضای جامعه را عاملی برای اسارت توسط نیروهای انگلیسی به حساب می‌آورد. شیون و زاری را درمان درد نمی‌پندارد. همچنین با تقلید از انگلیسی‌ها مخالف است و تغییر ظاهری را خود فریبی می‌داند. تاگور تنها راه رهایی از تحقیر را تقویت اراده و نیروهای درونی، تربیت نفس خویش و به دست آوردن شخصیت حقیقی اعضای سرزمین هند ذکر می‌کند.

وحدت در تنوع پیدا می‌شود. تفاوت موجب نزاع نمی‌گردد. بیگانه را دشمن نمی‌داند. هیچ‌کس را از خود دور و یا نابود نمی‌کند. روش‌های مختلف را می‌پذیرد و بزرگی را هر کجا بیابد مورد قدردانی قرار می‌دهد. نویسنده اینان را اصول ایمان باطنی هند برمی‌شمارد. به خاطر داشتن امر الهی، اراده راسخ، پرهیز از تقلید دانش اروپایی و توجه به هنر، علم و معرفت هند را مورد تأکید قرار می‌دهد.

منابع

۱. پورداود، ابراهیم، *رابیندرا نات تاگور*، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، دی‌ماه ۱۳۴۰ ه.ش.
۲. تاگور، رابیندرا نات، *مردجهانی*، ترجمه دکتر علاءالدین بازارگادی، دانشگاه تهران، شهریور ۱۳۴۳ ه.ش.
۳. *رابیندرانات تاگور*، ترجمهٔ فرهاد کاوه، روزنامهٔ شرق، شمارهٔ ۸۲۸، تاریخ ۱۳۸۵/۵/۱۶ ه.ش.
۴. مصطفوی، رضا، *تاگور در ایران*، دانشگاه علامه طباطبائی، نشریهٔ بیاض، سال ۱۰، شمارهٔ یک، سال ۱۹۹۰ م.

شعرهایی از تاگور*

ترجمه: ع. پاشائی*

شعری از مجموعه «غزل‌واره‌ها»

ای استاد، نمی‌دانم چه‌طور آواز می‌خوانی.
من همیشه حیران و خاموش گوش می‌کنم.
نور موسیقی تو به‌جهان روشنی می‌بخشد.
دَم جان‌بخش موسیقی تو افلاک را سیر می‌کند.
رود مقدس موسیقی تو سنگ‌ها را درهم می‌شکند و خروشان می‌گذرد.
دلم آرزومند پیوستن به‌آواز توست.
اما سعی بی‌حاصلی می‌کند و صدایی از او در نمی‌آید.
من حرف می‌زنم اما حرفم آواز نمی‌شود، و من بیهوده فریاد می‌کشم.
آه، ای استاد، دلم را با دام بی‌پایان موسیقی‌ات گرفتار کرده‌ای.

شعری از مجموعه «باغبان»^۱

با کوزه پرآب به‌بغل از راه کنار رودخانه می‌گذشتی.
چرا تندرو به‌من برگشتی و از پشت پرده لرزانات نگاهم کردی؟
آن نگاه زودگذر از آن تاریکی به‌من افتاد، مثل نسیمی که روی موج‌ها
چین و شکن می‌اندازد و تا ساحل پُرسایه می‌رود.

♦ این دو شعر از کتاب «نیلوفر عشق» است.

* مترجم ایرانی.

۱. «باغبان» گزینه‌ای از اشعار تاگور است که خود شاعر آن را گردآوری کرده است. وی این مجموعه را به‌شاعر و نمایش‌نامه‌نویس ایرلندی، ویلیام باتلر ییتس، تقدیم کرده است - برگرفته از متن کتاب.

آن‌گاه به‌سوی من آمد، مثل آن پرنده شامگاهی
که شتابان از پنجره باز اتاق بی‌چراغ به‌پنجره دیگری پرواز می‌کند
و در شب ناپدید می‌شود.
تو پنهانی مثل ستاره‌ای پشت تپه‌ها و من رهگذری در راهم.
اما چرا تو موقعی که کوزه پرآب به‌بغل داشتی و از راه کنار رودخانه
می‌گذشتی یک لحظه ایستادی و به‌صورت‌م نگاه کردی؟

ترانه‌های کوتاه و اشیاء کوچک

ترجمه: صفدر تقی‌زاده*

رابیندرا نات تاگور گفته است «من در هیچ‌کاری، به پای شاعری‌ام نمی‌رسم». یعنی هرچند او رمان‌نویس، داستان کوتاه‌نویس و مقاله‌نویس هم بوده، به شعر و شاعری‌اش اهمیت بیشتری می‌داده است و هنرهای دیگر در برابر شعر، همه جنبه ثانوی داشته‌اند.

تاگور در کشور خود برای شعرهای لیریک (غنایی) و سرودهایش در باب طبیعت، عشق و کودکی و نیز برای ترانه‌هایی که برای آهنگ‌های موسیقی ساخته است محبوبیت بسیار دارد، اما در دنیای غرب او را شاعری عارف مسلک با گرایش به احساسات مذهبی می‌شناسند و تا سه دهه پس از گرفتن جایزه نوبل در ادبیات در سال ۱۹۱۳ م، در محافل و گروه‌های ادبی، بسیاری از شعرهای زیبا و ظریف او را به اشتباه شعرهایی با مایه عرفان شرقی می‌پنداشتند. ازرا پوند شاعر نوگرای امریکایی سخت تحت تأثیر شعرهای اولیه او بود و در آنها «یونان جدیدی» می‌دید. دبلیو.بی. ییتس، شاعر انگلیسی نیز مقدمه‌ای بر کتاب «گیتانجلی» او نوشت.

شعرهایی که ترجمه آنها را در اینجا می‌خوانید، برگرفته از کتابی است به نام «شعرهای تاگور» که شامل ۱۳۰ شعر و سرود و ترانه است و همه آنها را به استثناء ۱۲ شعر، خود او از زبان بنگالی به انگلیسی ترجمه کرده است. این ۱۲ شعر (از جمله ۵ شعر آخر ترجمه‌های فارسی) را دکتر آمیا چاکراواری به انگلیسی برگردانده است. نکته قابل توجه در ترجمه این شعرها، بنا به گفته ویراستار کتاب این است که تاگور در ترجمه بعضی از شعرها، گاهی ناگزیر شده برای سلاست و خوشخوانی ترجمه انگلیسی، تغییراتی در متن اصلی شعرها بدهد.

* مترجم ایرانی.

ترانه‌های کوتاه و اشیاء کوچک

ترانه‌های کوتاه و اشیاء کوچک
 امروز صبح به یادم می‌آیند.
 انگار در قایقی روی جویباری شناورم،
 و از میان هردو ساحل دنیا عبور می‌کنم.
 هر منظره کوچکی آهی می‌کشد و می‌گوید «من دارم می‌روم».
 درد و لذت دنیا، مثل برادر و خواهری،
 نگاه رقت بارشان را از دور
 به رویم می‌اندازند.
 عشق خانگی از گوشه کلبه‌اش
 سرک می‌کشد تا نگاه گذرایش را
 به من ببخشد.
 با چشم‌های مشتاق از میان دریچه قلبم
 به اعماق دل دنیا خیره می‌شوم،
 و احساس می‌کنم که دنیا با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش
 دوست داشتنی است.

آه ای مرد خدا، تلاش‌هایمان را حرمت ببخش

آه ای مرد خدا، تلاش‌هایمان را حرمت ببخش
 با نور هاله مقدست.
 در قلبمان بنشین،
 تصویر عظمت خود را در برابرمان بگیر.
 خطاهایمان را ببخش
 بخشودن را به ما بیاموز.
 میان این بردباری آرام، ما را رهنمون شو
 میان همه شادی‌ها و غم‌ها،
 با عشق به ما الهام ببخش
 تا بر غرور نفس خود فائق آییم،
 و بگذار ایثار ما در راه تو
 همه دشمنی‌ها را از ذهن‌ها بزدايد.

قلبم را در دنیا پرتاب کردم

قلبم را در دنیا پرتاب کردم
 تو آن را گرفتی.
 به دنبال شادی بودم، اندوه نصیبم کردی،
 به من اندوه بخشیدی و شادی را دریافتم.
 قلب من تکه تکه پخش شده بود
 تو تکه‌ها را در دست گرفتی و به نخ عشق کشیدی.
 رهایم کردی و از این در به آن در سرگردان شدم
 تا نشانم دهی که سرانجام چه قدر نزدیکی.
 عشق تو مرا غرق در تشویش عمیق کرد.
 وقتی سرم را بلند کردم دیدم که
 در آستانه درت ایستاده‌ام.

دلم چونان طاووسی در یک روز بارانی

دلم چونان طاووسی در یک روز بارانی،
 پرهایش را که آمیخته به رنگ‌های گرم و شاد اندیشه است
 می‌گستراند
 و با شور و شغف، در جستجوی تصویری در آسمان است،
 و آرزوی دیدن کسی را دارد که خود نمی‌شناسدش.
 دلم به رقص در آمده است.
 ابرها با سر و صدا از آسمانی به آسمان دیگر می‌گذرند -
 باران افق‌ها را می‌روید،
 کبوترها خاموش در آشیانه‌هایشان می‌لرزند،
 قورباغه‌ها در مزارع باتلاقی غور غور می‌کنند
 و ابرها می‌غرند.

پدر، چراغت را روشن کن

پدر، چراغت را روشن کن، برای ما که از تو
 بسیار دور افتاده‌ایم.

خانه ما میان ویرانه‌هایی است که
سایه‌های گرفته ترس، جن زده‌شان کرده است.
دل ما زیر بار یأس شکسته است و ما به تو بی حرمتی می‌کنیم،
وقتی در برابر هر لطف یا تهدیدی که مردانگی مان را
ریشخند می‌کند به خاک می‌افتیم،
زیرا بدینسان به وقار تو، در درون ما فرزندان
هتک حرمت می‌شود،
زیرا بدینسان ما چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم،
و با ترس شرم‌آور خود چنین وا نمود می‌کنیم
که دنیای یتیم شده ما کور و بی‌خداست.

شرمنده نباشید، برادرانم
شرمنده نباشید، برادرانم،
از این که با ردای سپید سادگی‌تان
در برابر متکبران و قدرتمندان بایستید.
بگذارید تاج افتخار شما فروتنی‌تان باشد،
آزادی‌تان، آزادی روح و روان.
سریر خدایی را روزانه بر عریانی وسیع فقرتان
بنا کنید، و بدانید که آن چه هیولاست بزرگ نیست
و تکبر دوامی ندارد.

در میان مرگ و اندوه
در میان مرگ و اندوه
آرامش
در قلب خانه باری تعالی خانه دارد.
جویبار زندگی پیوسته جاری است،
نور خورشید و نور ستارگان
لبخند هستی را با خود می‌برند
و فصل بهار ترانه‌هایش را.

موج‌ها برمی‌خیزند و فرو می‌افتند،
 درخت‌ها شکوفه می‌دهند و می‌پژمرند
 و دل من در آرزوی جایگاهش
 کنار پای بی‌نهایت است.

شب بر من فرا رسیده است
 شب بر من فرا رسیده است
 خواسته‌هایم که تمام روز بی‌هدف سرگردان بودند
 به‌دل‌م بازگشته‌اند، همچون زمزمه دریا
 در هوای غروبی آرام.
 یک چراغ تنهایی در خانه‌ام
 در دل تاریکی می‌سوزد.
 سکوت در خونم جاری است.
 چشم‌هایم را می‌بندم و در دلم می‌بینم
 زیبایی را که ورای همه شکل‌هاست.

تو را همچون می‌نامند
 تو را همچون می‌نامند. تا فردا صبر کن
 و ساکت باش.
 بر سرت خاک می‌پاشند. تا فردا صبر کن و ببین که
 حلقه‌های گل برایت می‌آورند.
 در جایگاه رفیع خود، جدا می‌نشینند. تا فردا صبر کن و ببین که
 پائین می‌آیند و سرخم می‌کنند.

بگذار آب و خاک
 بگذار آب و خاک،
 هوا و میوه‌های سرزمینم شیرین باشد،
 پروردگارا.
 بگذار خانه‌ها و بازارها، جنگل‌ها و

مزارع سرزمینم پر و پیمان باشد،
 پروردگارا.
 بگذار وعده‌ها و امیدواری‌ها، کردارها و
 گفتارهای سرزمینم راست و درست باشد،
 پروردگارا.
 بگذار زندگی‌ها و دل‌های پسران و
 دختران سرزمینم یکی باشد،
 پروردگارا.

ارباب ما یک کارگر است و ما با او کار می‌کنیم
 ارباب ما یک کارگر است و ما با او
 کار می‌کنیم.
 شادمانی‌اش شورانگیز است و ما همراه با خنده‌های او
 می‌خندیم.
 بر طبلش می‌کوبد و ما
 رژه می‌رویم.
 سازی زند و ما
 با ساز او می‌رقصیم.
 آهنگش آهنگ زندگی و مرگ است و ما
 شادی و اندوه خود را جمع می‌کنیم و با او همنوا می‌شویم.
 *

صدایش مثل غرش ابرهاست، و ما گذشتن از
 اقیانوس‌ها و تپه‌ها را آغاز می‌کنیم.

خستگی‌ام را ببخشای، پروردگارا
 خستگی‌ام را ببخشای، پروردگارا،
 اگر در راه زندگی
 تأخیری پیش آید و عقب بمانم.
 *

دل پریشانم را ببخشای
که می‌لرزد و درنگ می‌کند
در عرضه خدماتش.

*

شیفتگی مرا ببخشای
که ثروت خود را با گشاده دستی می‌بخشد
به جبران گذشته‌ای ناسودبخش.

*

این گل‌های رنگ پریده پیشکشی‌ام را
ببخشای
که در گرمای سوزانِ ساعت‌های نفس نفس زدن‌ها
پژمرده شده‌اند.

به جای آن که در خانه بنشینم و چشم انتظار آمدن تو باشم
به جای آن که در خانه بنشینم و چشم انتظار آمدن تو باشم،
به صحرا می‌روم،

زیرا گلبرگ‌ها از گل‌های پژمرده جدا می‌شوند و فرو می‌افتند
و زمان در پرواز است و به پایان خود نزدیک می‌شود.
باد برخاسته است و آب به تلاطم درآمده است.

*

شتاب کن و با چابکی طناب را قطع کن،
بگذار کشتی میانه رود حرکت کند و به پیش براند،
زیرا زمان در پرواز است و به پایان خود نزدیک می‌شود.

*

شب رنگ باخته است، ماه تنها
کشتی رؤیاهای خویش را به آسمان انداخته است.
راه آشنا نیست اما من اعتنایی نمی‌کنم.
ذهنم مجهز به بال‌های آزادی است
و می‌دانم که از تاریکی عبور خواهیم کرد.

فقط بگذار سفر خود را آغاز کنم،
زیرا زمان در پرواز است و به پایان خود نزدیک می‌شود.

صدای فلوت موسیقی روز تعطیل

صدای فلوت موسیقی روز تعطیل
در هوا شناور است.
زمان آن نیست که فقط بنشینم و به فکر فروروم.
شاخه‌های «شی‌اولی»
به‌شور فرا رسیدن موسم گل می‌لرزند،
شب‌نم‌ها روی بیشه‌زارها نشسته‌اند.

*

روی تارهای به‌هم بافته پریوارِ راهِ جنگل
روشنایی و سایه یکدیگر را حس می‌کنند.
سبزه بلند با گل‌های کاکل خود
موج خنده را به آسمان می‌فرستد،
و من به‌افق خیره می‌شوم، در جستجوی
آهنگ خویش.

این آدم دربندی که درون تو مدام غمگین است

این آدم دربندی که درون تو
مدام غمگین است و تشنه نور است، کیست؟
سازِ او خاموش است،
گرچه نفسِ زندگی، در هوای بیرون گسترده است
چشم‌هایش بینا نیست،
هرچند صبح آسمان را نورانی می‌کند.

پرنده‌ها از بیداری تازه جنگل آواز سرداده‌اند

نشاط زندگی تازه در رنگ گل‌ها آغاز شده،
شب در آن سوی دیوار رنگ باخته است،
با این همه چراغی که دود می‌کند همچنان در خانه می‌سوزد.

آه دریغا، چرا باید خانه تو و آسمان
این همه از هم جدا باشند.

نور صبحگاهی دردآلود

نور صبحگاهی دردآلود
از درد جدایی بی‌قرار است
شاعر، نی لبک را بردار!
حال که قصد جدایی داری
ترانهات را در این پاییز شبنم چکان
برای گل‌ها به‌جای بگذار.
چنین صبحی بار دیگر فرا می‌رسد
در مرز زرّین شرق
با گل‌های «کاندا» در کاکلش.
در راه سایه سار باغچه، غم‌زده با
بغ بغوی کبوترها.
دلپذیر با افسون دلتواز چمن سبزاسبز
بار دیگر تصویر این نور طلوع می‌کند
و گام‌هایش با خلخال ترانه‌های تو
جرینگ جرینگ راه می‌اندازد.
حال که قصد جدایی داری
ترانهات را برای گل‌ها به‌جای بگذار.

نگاهت را پر کن

نگاهت را پر کن از رنگ‌هایی که روی جویبار زیبایی،
زمزمه کنان موج می‌زند،
تلاش تو برای به‌چنگ آوردنشان بیهوده است.
آن چه تو با شور و اشتیاق به‌دنبالش هستی
سایه‌ای بیش نیست،
آن چه تار آوای زندگی‌ات را به‌لرزه درمی‌آورد

موسیقی است.
 شرابی که در محفل خدایان می‌نوشند
 قوام و غلظتی ندارد، پیمانه‌ای ندارد.
 آن چه به‌دنبالش هستی، در نهرهای شتابان است
 در شکوفه درختان،
 در لبخندی که در برق چشمانی سیاه می‌رقصد.
 با آزادی از آن بهره برگیر و نشاط کن.

در این لحظه احساس می‌کنم

در این لحظه احساس می‌کنم
 که وقت رفتنم دارد نزدیک می‌شود.
 با پرده سرخ غروب
 روز وداع را بپوشان
 بگذار این زمان، راحت و آرام باشد، ساکت باشد،
 اجازه مده هرگونه مراسم پر زرق و برق یادبود
 خلسه اندوه بیافریند.
 ای کاش درختان جنگل در آستانه دروازه وداع
 گلبانگ آرامش زمین را
 در خوشه شاخ و برگ‌های گنگ تکرار کنند.
 ای کاش رحمت بی‌کلام شب
 و روشنایی بخشاینده ستارگان هفتگانه فرا برسد.

خداوندا سرافرازم کن

خداوندا سرافرازم کن
 با دعوتی به‌انجام وظیفه‌ای نومیدانه،
 با غرور تحمل کردن رنج‌های جانکاه.
 خوابم مکن و مگذار با خستگی خواب‌های آشفته ببینم
 بلرزانم تا از میان این گرد و خاکی که
 در آن کز کرده‌ام به‌درآیم

از میان رسومی که افکارمان را به بند کشیده است
و سرنوشتمان را به بن بست رسانیده است
از میان بی عدالتی هایی که وقارمان را فرو شکسته
و به زیر چکمه های سنگین دیکتاتورها خمانده است
این شرمساری همیشگی و دیر پایمان را در هم شکن
و سرهامان را بلند کن
به سوی آسمان گسترده بی انتها
به سوی روشنایی بخشاینده
به سوی هوای آزادی.

نور خورشید داغ می تابد

نور خورشید داغ می تابد
در این نیمروز تنهایی.
به این صندلی خالی نگاه می کنم،
هیچ اثری از تسلیت در آن نیست.
واژه های نومیدی که قلبش را انباشته است
انگار ماتم زده برمی خیزند،
نوای تهی بودن
انباشته با ترخم
که نهانی ترین معنایش را نمی توان دریافت.
همچون سگی که به دنبال ارباب گمشده اش
با نگاهی غمگین به اطراف می نگرد،
قلبش با اندوهی کور، ماتم زده است،
نمی داند چه اتفاقی افتاده است و چرا،
همه جا را با نگاهی بی حاصل می کاود:

صدای صندلی انگار

حساس تر و مجروح تر از حتی درد اوست،
درد گنگش از تهی بودن

که اتاق را انباشته است
محروم از وجود آن یار عزیز.

آفتاب نخستین روز

آفتاب نخستین روز

پرسید

در تجلی تازه هستی -

تو کیستی،

پاسخی نیامد.

سال‌ها پی در پی گذشت

در آفتاب واپسین روز

واپسین پرسش بر زبان آمد

در ساحل غربی

در غروب خاموش -

تو کیستی

پاسخی نگرفت.

پیش رو، دریای آرامش گسترده است

پیش رو، دریای آرامش گسترده است.

آی سگان‌دار، کشتی را به آب ببنداز.

از این پس همیشه تو یار و یاورمان خواهی بود،

دست او را بگیر، او را در پناه خود نگه‌دار...

*

بخشنده آزادی، بخشودگی تو، رحمت تو

در این سفر ابدی

ثروتی بی‌کران است.

کاش این موانع دشوار برطرف شوند،

کاش این جهان پهناور او را در آغوش بگیرد،

و کاش او در دل نترس خود

آن ناشناخته بزرگ را بشناسد.

گفتگو با خداوند از تاگور

در رؤیاهایم دیدم که با خدا گفت‌وگو می‌کنم. خدا پرسید: پس تو می‌خواهی با من گفت‌وگو کنی؟ من در پاسخش گفتم: اگر وقت دارید. خدا خندید و گفت: وقت من بی‌نهایت است. در ذهنت چیست که می‌خواهی از من بپرسی؟ پرسیدم: چه چیز بشر شما را سخت متعجب می‌سازد؟ خدا پاسخ داد: کودکی‌شان. اینکه آنها از کودکی‌شان خسته می‌شوند، عجله دارند که بزرگ شوند و بعد دوباره پس از مدّت‌ها، آرزو می‌کنند که کودک باشند... اینکه آنها سلامتی خود را از دست می‌دهند تا پول به‌دست آورند و بعد پولشان را از دست می‌دهند تا دوباره سلامتی خود را به‌دست آورند. اینکه با اضطراب به‌آینده می‌نگرند و حال را فراموش کرده‌اند و بنابراین نه در حال زندگی می‌کنند و نه درآینده. اینکه آنها به‌گونه‌ای زندگی می‌کنند که گوئی هرگز نمی‌میرند و به‌گونه‌ای می‌میرند که گوئی هرگز زندگی نکرده‌اند. دستهای خدا دستانم را گرفت برای مدّتی سکوت کردیم و من دوباره پرسیدم به‌عنوان یک پدر می‌خواهی کدام درس‌های زندگی را فرزندانم بیاموزند؟ او گفت: بیاموزند که آنها نمی‌توانند کسی را وادار کنند که عاشقشان باشد، همه کاری که می‌توانند انجام دهند این است که اجازه دهند خودشان دوست داشته باشند. بیاموزند که درست نیست خودشان را با دیگران مقایسه کنند، بیاموزند که فقط چند ثانیه طول می‌کشد تا زخم‌های عمیقی در دل آنان که دوستشان داریم ایجاد کنیم اما سال‌ها طول می‌کشد تا آن زخم‌ها را التیام بخشیم. بیاموزند ثروتمند کسی نیست که بیشترین‌ها را دارد، بلکه کسی است که به‌کمترین‌ها نیاز دارد. بیاموزند که آدم‌هایی هستند که آنها را دوست دارند فقط نمی‌دانند که چگونه احساساتشان را نشان دهند، بیاموزند که دو نفر می‌توانند باهم به‌یک نقطه نگاه کنند و آن را متفاوت ببینند بیاموزند که کافی نیست فقط آنها دیگران را ببخشند، بلکه آنها باید خود را نیز ببخشند. من با خضوع گفتم: از شما به‌خاطر این گفت‌وگو متشکرم آیا چیز دیگری هست که دوست دارید فرزندانان بدانند؟ خداوند لبخند زد و گفت: فقط اینکه بدانند من اینجا هستم، همیشه.

تاگور و سرودِ ملیِ هند

سید نقی عباس «کیفی»*

مجلسِ مؤسسانِ هند در بیست و چهارم ژانویه ۱۹۵۰ م «جانا گانا مانا» را به عنوان «سرودِ ملیِ هند» انتخاب کرد. اشعارِ آهنگِ این سرود از ساخته‌های سال ۱۹۱۲ م رابیندرا نات تاگور شاعر فیلسوفِ هند است. مهاتما گاندی آن را سرودِ پارسا منشی یا وابسته به پرستش نامید، و نخستین بار در ژانویه ۱۹۱۲ م در مجلهٔ تات و ابودیهینی پاتریکا که سردبیری‌اش با تاگور بود انتشار یافت. در سال ۱۹۱۹ م تحت عنوان «آوازِ بامدادِ هند» به زبانِ انگلیسی ترجمه و منتشر شد. اولین دفعه که این سرود خوانده شد در جلسه سالانه ۲۷ دسامبر ۱۹۱۱ م حزبِ کنگرهٔ ملی بود که توجهٔ حضار را از هر حیث بخود جلب کرد.

متن سرودِ ملی که توسطِ نجیب الله خان سفیرِ کبیرِ اسبقِ افغانستان در هند به فارسی برگردانده شده است از نظر شما می‌گذرد:
افتخار بر تو باد! ای فرمانروایِ قلوبِ ما و سرنوشتِ هند!

پنجاب، سند، گجرات، مهاراشترا،

سرزمینِ دراوید، اوریس، بنگال، ویندیا، همالایا، جمنا

گنگ و امواجِ پایانِ نیافتنیِ اقیانوس

همه بنام تو برمی‌خیزند، جویایِ برکتِ تو هستند

و سرود ستایشِ تو را می‌سرایند.

افتخار بر تو باد! ای ربِّ النوعِ سرنوشتِ هند.

* دانشجوی پیشِ دکتری فارسی دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

پیروزی و ظفر و نصرت برای ابد از آن تو باد

*

ندای تو شب و روز در سراسر کشور بلند است.

و ما آوای رستگاری و نجات تو را به گوش می شنویم.

هندوها، بودائی‌ها، سیک‌ها، جین‌ها، پارسیان، مسلمانان و مسیحیان،

از خاور و باختر به پایتخت تو می آیند،

و سرود فداکاری خویش بر تو می خوانند.

اوه! افتخار بر تو باد

که قلوب ما را به هم متحد و سعادت را نصیبمان می سازی.

پیروزی و ظفر و نصرت برای ابد از آن تو باد.

*

ای گردنه سوار ابدی!

تو در طریق ناهموار و پر نشیب و فراز تاریخ بشر

همیشه با سربلندی پیش رفته‌ای

و صدای شیپور افتخارت در کلیه مراحل بلند بوده.

بلند بوده تا ناامیدان را دلداری دهی،

و فرزندان خود را در راه‌های پرخطر هدایت کنی.

افتخار بر تو باد! ای رب النوع سرنوشت دهند.

پیروزی و ظفر و نصرت برای ابد از آن تو باد.

*

مادام که شب بی پایان بال تاریک غم افزای خود گسترده،

و کشور هنوز بیمار و رنجور بود،

آغوش مادرانه تو آن را حراست می کرد.

چشمان بیدار تو بر چهره اش دوخته شده بود.

و تا زمانی که از کابوس ظلمانی و شیطانی، یعنی آنچه روحش را می فشرد،

نجات و رهایی نیافت دیده برنگرفت.

افتخار بر تو باد! ای ربّ النوع سرنوشت هند،
پیروزی و ظفر و نصرت برای ابد از آن تو باد.

*

سپیده دم پردهٔ ظلمت از دامن شب برمی‌گیرد
و آفتاب از خاور برمی‌آید.

پرندگان می‌خوانند و نسیم سحرگاهان حیات نوین به‌سوغات می‌آورد.
هند که از تماس اشعه طلایی عشق و محبت خورشید مام میهن بهره‌مند گردیده
دیده از خواب می‌گشاید و سر به پای تو می‌نهد
ای شاه پادشاهان،
پیروزی و ظفر و نصرت برای ابد از آن تو باد.

مردِ کاملِ تاگور و ایران*

سونیتی گُمار چترَجی♦

ترجمه: جاوید اختر*

رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) یکی از شخصیت‌های رفیع عصر حاضر بود. وی از بزرگترین انسان‌های زمان خویش، بلکه بزرگترین هر زمان بود. قریحه‌های گوناگون و فعالیت‌های رنگارنگش وی را به مرتبه «انسان کامل» (Purna Manava) نزدیک می‌رساند. هرچند وی خود را بیش از یک شاعر و آهنگساز نمی‌پنداشت و معمولاً به عنوان یک شاعر و نویسنده شناخته می‌شود، فی الواقع خیلی بزرگتر از یک شاعر یا دانشمند محض بود. وی بی‌تردید یک شاعر و نویسنده فوق‌العاده و یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخ ادبیات جهانی بود. قالبی در ادبیات نیست که وی در آن سهم یا اثری نداشته باشد. شعر وی تمام الهامی و رُمان‌های وی داعی و مظهر خلاقیت وی است و غلط نیست اگر بگوییم که افتخار وی خلق آثارِ مبهوت‌کننده در زمینه‌های گوناگون بود. بخش عمده آثار وی ارزش عالی‌ترین را دارد. جالب است که یک آمارگر برجسته هند سالیانی پیش از وفات شاعر آماری درباره آثار ادبی وی انجام داده بود و آن موقع آثار وی حاوی ۷۵۰۰۰ سطر در شعر و سه برابر آن در نثر بود. سرودهای وی (گذشته از متون غنایی دیگر) بیش از دو هزار است و به هر یک از آن آهنگ داده است. وی در شعرهای خود نه فقط با زندگانی، عشق، آرزو و آرمان بشری سروکار داشت،

♦ ایندو ایرانیکا، ۱۹۶۱ م، ج ۱۴، شماره ۲، ص ۵-۹.

♦ استاد ممتاز فیلسوف دانشگاه کلکته و عضو انجمن ایران کلکته.

* دانشجوی پیش‌دکتری فارسی دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

بلکه نشان‌های سری که ورای زندگانی هست یعنی حقیقت نادیده را نیز به‌ما نشان داده است و گذشته از همدردی وی برای بشریت و انترناسیونالیسم و یونیورسالیسم وی،

شاید همین نکته عالی‌ترین و چشمگیرترین ویژگی شعر وی است. وی نویسنده رُمان‌ها و داستان‌های کوتاه بود که آئینه مشاهده زیست وی است که با تمام وظیفه‌شناسی و دلسوزی بیان گردیده است. مقاله‌های وی بر مسائل زیست و ادبیات واکنش‌های رسیده وی را نشان می‌دهد.

تاگور یک سیاح بزرگ نیز بود که به‌پنج قاره جهان سفر نمود تا انسان‌های مختلف را در محیط آنان ملاقات کند و پیام دوستی و همکاری خود را به آنان برساند.

شعر آزاد و سخنان نیایشی او بخشنده خوشحالی و تسکین است. نوشته‌های وی هم دانشمندانه است و هم هنری و هم روحانی.

اما چنانکه گفته شد تنها ادبیات نشان دهنده شخصیت وی نیست. وی یک آهنگساز بود که در نزد موسیقی‌دانان و آهنگسازان هند و جهان جایگاه والایی دارد. وی نمایشنامه‌نویس بزرگی بود که نه فقط بعضی از بهترین نمایشنامه‌های اجتماعی و کمدی و تاریخی و عرفانی نوشته بلکه خود را به‌عنوان یک هنرپیشه تئاتر و تهیه‌کننده ذی‌قریحه نیز نشان داده است. در اواخر عمر وی در فن مصوری نیز دست آزمود و بی‌تردید می‌توان گفت که در میان هنرمندان جدید آن عصر با تشخیص خویش جایگاهی دارد. وی از حیث استاد آموزش به‌میدان عمل وارد شد و با پیروی ایده‌آل و شیوه و رسم مدرسه‌های خانقاهی هند قدیم، نظام باستانی مدرسه را در هوای باز شانتی نیکیتن دوباره زنده نمود. برداشت‌های آموزشی وی هند را انگیزه جدیدی داد و وی دانشگاه معروف بین‌المللی خود را بنیانگذاری نمود. آرزوی وی ترفیع دادن گروه‌های نادیده انگاشته مردم هند، وی را به‌تشکیل سازمان بازسازی روستایی (Institute of Rural Reconstruction) به‌شانتی نیکیتن راهنمایی کرد که به‌عنوان سازمان خواهری (Sister Institution) مدرسه وی در شانتی نیکیتن موجود هست. وی پشتیبان ستم دیدگان و زیرپا ماندگان بود و همین است که وی با دل و جان شامل جد و جهد آزادی خواهی هند شد و علیه سیاست و ترساندن مردم و سرکوبی بی‌رحمانه

که حامیان شدید امپریالیسم انگلیسی در هند آغاز کرده بودند، اعتراض مؤثری نمود. Manavikta یا ادراک وی به کشور یا ملّتی مخصوص نبود، بلکه همگانی بود و همین امر وی را یکی از بزرگترین انترناسیونالیستهای عصر می‌سازد.

همین‌طور تاگور یک سیاح بزرگ نیز بود که به‌پنج قارهٔ جهان سفر نمود تا انسان‌های مختلف را در محیط آنان ملاقات کند و پیام دوستی و همکاری خود را به آنان برساند. جایی که وی با بزرگترین‌های کشوری ارتباط داشت از کوچکترین‌ها هیچ‌گاه صرف‌نظر ننمود. وی مردی کامل شاذ و نادر بود و پس از شخصیت‌های بزرگ رنسانس (Renaissance) و قرنهای هجدهم و نوزدهم اروپا و شرق، به حساب می‌آید. هند و ایران دو کشور بزرگ آسیایند و ۲۵۰۰ سال پیش هند و ایران مانند خواهرهای دوقلوئی بودند. این دو کشور همراه با چین فرهنگهای با آرمان و نظریه‌های اصلی و طریقه‌های مخصوص زندگانی تمدنی را تشکیل دادند که نه صرف آسیا بلکه سراسر جهان را تحت تأثیر عمیق خود گذاشتند. عارفان هندوستان باستان (ریشی‌های ویدا) و ایران (زرتشت) بعضی از مؤثرترین، سرزنده‌ترین و مهم‌ترین چهره‌های صداقت و حقیقت را آشکار کردند. ویدانتای هند و تصوّف ایران یا عرفان اسلامی در تلاش جامعهٔ بشری به‌سوی ایده‌آل‌ها و حقیقت که ورای زندگانی است، بزرگترین سهم را داشته است.

پس از این که در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی ترکان افغانستان و آسیای مرکزی شمال هند را مسخّر کردند، تصوّف به‌عنوان یک نظام کامل از ایران به‌هند آمد و در زمانهٔ تشکیل آن براساس اسلام عربی و عرفان یونان و ویدانتای هند در شکل‌گیری آن کمک کردند، منصور حلّاج^۱ هنگام بازدید خود از هند در قرن دهم میلادی آن را در تماس با فکر هندی آورد. تصوّف یک صحنهٔ مشترک شد که طالبان حق از یک‌سو در ایران اسلامی و آسیای مرکزی و از سوی دیگر در هندوستان می‌توانستند آن را به‌کاربرند و اذهان یکدیگر را غنی کنند. «مجمع‌البحرین» از آثار فارسی داراشکوه^۲ پسر

۱. ۳۰۹-۲۴۴/هـ ۹۲۲-۸۵۸ م.

۲. ۲۰ مارس ۱۶۱۵ - ۳۰ آگوست ۱۶۵۹ م.

شاهجهان^۱ و نبیره بزرگ اکبر اعظم^۲ همراه با متن سانسکرت آن به نام «سمدرا سنگما» در جدّ و جهد عالی روحانی، این گونه همکاری و مصاحبت هند و ایران را نشان می‌دهد. تاریخ باید حتماً به‌طور کامل بررسی شود که آغاز آن به‌نخستین عهد روابط هند و ایران برمی‌گردد، چون دو قسمت بلافصل دسته آریایی یا هند و ایرانی گروه زبان و فرهنگ هند اروپای فوراً پس از انفصال خود طی آخرین قرن‌های هزاره دوم قبل از میلاد مسیح در ایران و در هند آغاز ماجراجوی در زمینه این ادراک روحانی کردند.

این امر باعث خوشحالی است که طی این قرن در سلسله دوستی روحانی که ایران و هند را به هم بسته است رابیندرا نات تاگور یک حلقه زرّین را اضافه نموده است. پدر او دیویندرا نات تاگور که راهنمای مذهبی بود و در هند با عنوان «مهاریشی» (یا مرشد بزرگ) تمجید و تکریم می‌شد، دل باخته روحانی تصوّف ایرانی بود و شعر حافظ و عارفان دیگر ایرانی را می‌خواند. این‌طور است که غیرمستقیماً برخی از اندیشه‌های عارفان ایرانی به رابیندرا نات رسید. او در سروده‌های خود به‌ارزیابی حسرت‌آمیزانه فرهنگ پرآوازه ایرانیان پرداخته است و با بازدید از ایران در ۱۹۳۲ م وی توانست آنچه را که از زمانه دراز آرزو داشت دریابد.

تنها شاعری یا نویسنده‌ای که به‌شدّت ملّت‌گرا است می‌تواند در واقع بین‌المللی باشد. رابیندرا نات شاعری است که بزرگ‌ترین نماینده روحیه هندی بوده است نیز گوینده‌ای است دارای جذابیت برای سراسر بشریت. وی را در ایران قدردانی کرده‌اند و در آن کشور عظیم بیشتر قدردانی و درک خواهد شد. اگر پیامی که او در شعر و نثر چنین نیرومند و زیبا ارائه نموده است، پیش ایرانیان به‌زبان شیرین‌شان آورده شود. ترجمه‌هایی از نوشته‌های او به‌زبان ایران قبلاً نیز انجام داده شده است و در واقع پس از دریافت جایزه نوبل در ۱۹۱۲ م رابیندرا نات در اغلب زبان‌های پیشرفته جهان ترجمه شده است اما بیشتر ترجمه‌های وی فقط به‌طور غیرمستقیم یعنی به‌وسیله ترجمه یا نقل در انگلیسی توسط خود شاعر یا توسط دیگران که او و آثارش را به‌طور شخصی

۱. ۵ ژانویه ۱۵۹۲ - ۲۲ ژانویه ۱۶۶۶ م.

۲. ۱۰۱۴-۹۶۳ هـ/ ۱۶۰۵-۱۵۵۶ م.

می‌دانستند، به‌مَلّت‌هایی مختلف رسیده است. با این همه تا آنجا که مربوط به فارسی است این امری است خوشایند که یک انتخاب صد منظومه توسط دوست من روانشاد پرفسور ضیاءالدین دانشمندی از پنجاب که به‌عنوان معلّمی در مدرسهٔ تاگور در شانتی نیکیتن زندگی می‌کرد و سالیانی با شاعر وابستگی نزدیکی داشته است، مستقیماً از اصل بنگالی به فارسی برگردانده شده است. این ترجمهٔ فارسی امتیاز دارد که توسط دانشمند و انسان‌گرای بزرگ ایران امروز پرفسور پوردادود، در زمانی که او استاد مهمان از طرف دولت ایران در دانشگاه رابیندرا نات تاگور بود، بررسی شده است و تأیید خود شاعر را نیز به‌همراه دارد.

در این سال بزرگداشت صد سالگی زادروز شاعر و روز سعید تولّد او ترجمهٔ تازهٔ انتخابی از منظومه‌های رابیندرا نات توسط سری گرداری لعل تیکو از سفارتخانهٔ هند در تهران، به‌فرهیختگان و دانشجویان فارسی اهدا می‌شود. اینجانب طی یک بازدید خیلی کوتاه از ایران و تهران که در اوائل آوریل امسال (۱۹۶۱ م) انجام دادم، افتخار ملاقات با سری تیکو و قدردانی لیاقت بزرگ در فارسی و حسّ عالی شاعرانه و تیزهوشی و کمال وجدان ادبی وی، را داشتم. من از شنیدن این خیلی خوشحال شدم که او تصمیم داشت تا ترجمه‌های خود از تاگور را به‌طور یک بزرگداشت به‌روحیهٔ دوستی و تفاهم هند و ایران عرضه کند و من درخواست وی برای کمک در این امر را با مسرّت قبول کردم و خصوصی‌ترین، زیباترین و نیز مهم‌ترین منظومه‌های تاگور را به‌او پیشنهاد کردم و آن را همراه او در اصل بنگالی خواندم. آن را وی به فارسی برگردانده و شامل کتاب خود کرده است. من مطمئن هستم که کوشش‌های تیکو با قدردانی تمام مورد قبول واقع خواهد یافت. سفر من به تهران مرا توفیق داد تا با بعضی از استادان ایرانی و دیگران که شرف دیدار رابیندرا نات را داشتند، تماس بگیرم درحالی که آنان سرشار از خاطرات احترام‌آمیز بودند. در دانشگاه تهران من امتیاز سخنرانی در موضوع Iranianism را داشتم. Iranianism به‌طوری که توسط اسلام و تصوّف غنی شده است کاملاً هماهنگ است با Indianism ما یعنی طریقهٔ تفکّر و رفتار هندی، Bharatdharma یا تهنّد که مبلّغان بزرگی مانند سوامی ویویکانند، رابیندرا نات تاگور، موهن داس کرم چند گاندی و سرو پلّی رادا کرشنن را در سالهای اخیر معرفی کرده است.

Iranianism و Indianism یا تفرّس و تهنّد می‌تواند موجب تفاهم، صلح و هماهنگی بین ملّتها شود. روح پاک رابیندرا نات تاگور برای فلاح انسانیّت این امر باید توسط هند و ایران میان ملّتهای دیگر واقعیّت یابد درحالی‌که همراه با یکدیگر دست به‌دست هم داده در جستجوی حق و صداقت جلو می‌روند.

ابوالبرکات منیر لاهوری مثنوی مظهرِ گل (در صفتِ بنگاله)

کلیم اصغر*

هند، این سرزمین راز و رمزها جایگاه شگفت‌انگیزی است که با آثار ادب فارسی نیز بازی‌ها کرده است. می‌گویند در هند درختی هست که هرکس از میوه آن بخورد نه پیر می‌شود و نه می‌میرد. سرچشمه بسیاری از امثال و سخنان حکمت‌آمیز، هند است دروازه‌های همیشه باز این سرزمین به‌روی کاروان قند پارسی هر زمان قافله‌ای پُر بار از کالای پر حلاوت سخن را پذیرفته و به تعبیر حافظ طوطیان نیز شکر شکن شده‌اند.

ادب فارسی از این سرزمین پُر راز و رمز ارمغان‌های بسیار دارد. چه طاووس‌های رنگینی که از دیار هند آمده و بر صفحه صفحه شعر فارسی جلوه‌گری می‌کنند و چه شگفت‌انگیز حقایقی که در پیکر فیل تجسم یافته و در قلمرو زبان فارسی به تماشا گذاشته شده است. هر رؤیای شیرین خطّه هندوستان را به‌خاطر می‌آورد.

شاعران فارسی زبانان چه ایرانی و چه هندی در سرودهای خود، هند بالخصوص بنگال را از دید خودشان تعریف و توصیف نموده‌اند و به آب و هوا و به گل و درخت‌ها و زیبایی آن خطّه عشق ورزیده‌اند و آن را موضوع شاعری خود قرار داده‌اند. حتی مثنوی‌های طویل را به این خطّه اختصاص داده‌اند.

یکی از شاعران معروف ادب فارسی که به شهر ادب‌پرور لاهور نسبت دارد، ابوالبرکات متخلص به «منیر» است. منیر نه فقط شاعر است بلکه نویسنده بزرگ قرن یازدهم هم هست. وی روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان المبارک در سال ۱۰۱۹ ق/

* استادیار بخش فارسی جامعه ملّیه اسلامیّه، دهلی‌نو.

۱۶۱۰ م در لاهور متولد شد.^۱ اسم پدر وی ملا عبدالجلیل ابن ابواسحق لاهوری بوده، عبدالجلیل وابسته به دربار اکبر شاه بود و وی از خوش‌نویسان معروف آن زمان به‌شمار می‌رفت. اکبر شاه عبدالجلیل را به‌کتابت اکبرنامه مأمور کرد. بنابر نوشته خوشگو:

جناب خان آرزو در
حقّ او می‌فرماید که
بعد از فیضی فیاضی
مثل او، در هندوستان
معنی‌دانی برنخاسته.

”عبدالجلیل، سودی میرزا منیر دو پسر رشید دیگر داشته، یکی ابوالفیض نام که فیض تخلص می‌کرد و فیضیا مشهور بود و نستعلیق خوب می‌نوشت و سخن نیک می‌فهمید و خوب می‌گفت: اما چندان شهرت نیافته، به‌وضع درویشانه می‌گذرانید. در سال هزار و هفتاد هجری به‌بقای ابدی فیض شد. دویم

ابوالفتح ضمیر تخلص که برادر خورد و شاگرد میرزا منیر است. آغاز جوانی سفر بنگاله گزیده بود. در همان سرزمین فرورفت“^۲.

بالجمله ابوالبرکات میرزا منیر در پنج سالگی به‌ختم قرآن مجید مستعد شد. چون به‌چهارده سالگی رسید به‌تبع دیوان فلکی، سنایی و انوری مشغول شد و به‌طرز ایشان گفتگو می‌کرد. منیر در عهد شاهجهان (حک: ۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق) به‌اکبرآباد رفت و به‌دیار میرزا وصی ملقب به‌سیف خان پیوست. منیر تا وقتی که با سیف خان بود زندگی خوبی داشت. اما در سال ۱۰۴۹ هجری سیف خان از دارفانی به‌طرف عالم جاودانی کوچ کرد. پس از وفات او منیر در راج محل اقامت گزید و دوباره به‌بنگال رفت و از بنگال مراجعت کرد به‌اله‌آباد آمد. منیر بیشتر ایام زندگی را در شهرهای دهلی، اکبرآباد، جونپور و بنگال می‌گذرانید منیر یکی از تواناترین شاعران و نویسندگان سده یازدهم ه‍.ق به‌شمار می‌رود. تذکره‌نگاران، محققان و منتقدان درباره‌ شعر و انشای وی نظریات خوبی دارند. بندر ابن داس خوشگو در سفینه خوشگو می‌نویسد:

۱. خوشگو، بندر ابن داس، سفینه خوشگو، دفتر دوم، ص ۶۹۲.

۲. همان.

”شاعر معنی‌دان، خوش‌خیال، بلندتلاش، ایهام‌بند، استعاره‌تراش، صاحبِ کمال است. انشا به‌طرز اعجاز خسروی می‌نگارد و ایهام از دست نمی‌دهد. جناب خان آرزو در حقّ او می‌فرماید که بعد از فیضی فیاضی مثل او، در هندوستان معنی‌دانی برنخاسته“^۱.

محمد صالح کنبوه در شاهجهان‌نامه رقمطراز است:

”بعد از شیخ فیضی در سواد اعظم هندوستان، سخنوری که در هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد، به‌غیر از او دیگری برنخاسته“^۲.

آزاد بلگرامی در سرو آزاد چنین اظهار نظر دارند:

”ابوالبرکات لاهوری صاحب طبع منیر و نظم و نثر دلپذیر است“^۳.

لچهمی نرائن شفیق در تذکره گل رعنا چنین نوشته است:

”ابوالبرکات منیر، عطارد هندوستان است و در شاعری و انشاپردازی یگانه زمان برهان استعدادش این بس که میرزا جلالی طباطبایی بر کلیات او دیباچه نوشته“^۴.

منیر با وجود این‌که عمر کوتاهی داشت ولی هر در میدان نظم و نثر طبع‌آزمایی کرد و در این عرصه مختصر آثار زیادی به‌یادگار گذاشت.

آثار منظوم

کلیات اولی، دیوان منیر، گلدسته، دستنبو، مثنوی میخانه، مثنوی رمز و ایما، مثنوی‌ساز و برگ، مثنوی مظهر گل (در صفت بنگاله)، و مثنوی بهار جاوید.

آثار منثور

تذکره شعرا، انشای منیر، رقعات منیر، مناظرات منیر نوباده، کارنامه، کارستان، شرح قصاید عرفی.

۱. خوشگو، بندرابن داس، سفینه خوشگو، دفتر دوم، ص ۶۹۳.

۲. کنبوه، محمد صالح، عمل صالح موسوم به شاهجهان‌نامه، ج ۳، ص ۴۱۶.

۳. بلگرامی، علام علی آزاد، سروآزاد، ص ۶۱.

۴. لچهمی نرائن شفیق اورنگ‌آبادی، گل رعنا.

اما حیف که این شاعر جوان که سنش بیش از سی و شش سال نبوده در سال ۱۰۵۴ ق/ ۱۶۴۴ م در شهر اکبرآباد از این جهان شتافت و جسدش را از اکبرآباد به لاهور بردند و در همان سرزمین که به دنیا آمده بود به خاک سپرده شد.

معرفی مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله)

ابوالبرکات منیر به تمام اصناف شعر فارسی، قصاید، غزلیات، رباعیات و مقطعات طبع آزمایی کرد و شهرت عمده وی به مثنویات اوست. در کتاب سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری که در اصل کلیات اوست که توسط دکتر سید فرید اکرم جمع‌آوری شد. پنج مثنوی، به عنوان‌های مذکور وجود دارند که هر مثنوی در حقیقت به جای خود شاهکار است. منیر در مثنوی اول که به عنوان میخانه است لاهور را تعریف نمود. در مثنوی بهار جاوید که بزرگ‌ترین مثنوی اوست که مشتمل بر ۱۳۳۰ بیت است کشمیر جنت‌نظیر را تعبیر نموده و مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) بنگال را از زاویه‌های مختلف و از دیدگاه خودشان تعریف کرد. منیر این مثنوی را به سیف خان باجناق شاهجهان منسوب کرد. دکتر سید فرید اکرم درباره مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) می‌نویسد:

”ابوالبرکات منیر در بنگال در خدمت ممدوح خود میرزا وصی ملقب به سیف خان (د. ۱۰۴۹ هـ/ ۱۶۴۰ م) حضور داشت، و در چهارده روز در سال ۱۰۴۹ این مثنوی را که مشتمل بر ۹۵۵ بیت است سرود و به نام سیف خان منسوب ساخت.“

در این مورد می‌گوید:

”اکنون در حلقه به‌گوشان شاهزاده کامگار درآمده‌ام و یکی از پیکان تیزرو را فرستاده‌ام تا خاطر او را نشان ساخته، نزد این گوشه‌نشین تنهایی آورد... و در این ایام منظومات مثنوی مظهر گُل پایه ظهور یافت و آن مشتمل است بر ستایش ملک بنگاله“^۱.

۱. منیر، سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری، ص ۳۶-۳۵.

بنابر نوشته دکتر سید فرید اکرم مثنوی مذکور اولین بار در لکهنو در سال ۱۸۸۹ م. و بار دوم به نام مثنوی در صفت بنگاله در کراچی در سال ۱۹۵۳ م به توسط اداره مطبوعات دولت پاکستان به چاپ رسید.

مثنوی مظهر گل (در صفت بنگاله) از مناجات در بارگاه ایزد متعال شروع می شود:

به نام فیض بخش دانش آموز که دل ها گشته از وی فیض اندوز
به درگاهش خرد جسته توسل ز فیضش گشته انسان مظهر گل^۱

بعد از ۲۸ بیت مناجات، می رسد به نعت سرور کائنات، و آغاز نعت چنین است:

سر و سرکرده پاکان محمد^ص نخستین موجه دریای سرمد
جز او خاتم میان انبیا نیست در آن خاتم به جز نام خدا نیست^۲

سپس می رسد به مدح، ممدوح خود میرزا وصی ملقب به سیف خان، منیر، سیف خان را این طور مدح می نماید:

لبم دمساز مدح سیف خان است که مدحش جوهر تیغ زبان است
ازان بر لشکر آریان شده چیر که می نازد به هم نامیش شمشیر^۳

بعد از ۴۱ بیت در مدح سیف خان "آمدن نواب از اکبر آباد و رفتن به بنگاله" را در

یازده بیت این طور بیان می کند:

چو نواب سخندان خردور به حکم پادشاه هفت کشور
به فال فرخ و [با] فرحه داد برون آمد ز شهر اکبر آباد
به دولت سوی بنگاله روان شد رفیق و همراهش بخت جوان شد
رهم هم بود چون فرمانبر او پی خدمت کمینه چاکر او
چو دولت در رکابش شد شتایان سبک مانند آب اندر بیابان
شدم القصه با صد شادکامی به قطع ره، هلاک تیزگامی
سوی بنگاله طبعم کرد آهنگ رساند تا دماغم نشئه از بنگ^۴
شدم سرگرم در طی مراحل به سان ماه در سیر منازل

۱. منیر، سروده ها و نوشته های منیر لاهوری، ص ۱۴۹.

۲. همان، ص ۱۵۰.

۳. همان، ص ۱۵۱.

۴. در سانسکریت بهنگ گیاهی است خواب آور.

تمامی ره نور دیدم به تعجیل به چشم خویش دیدم میل در میل
 به پتنه^۱ چون رسیدم با دل شاد هوای کشتی ام اندر سر افتاد
 مرا بنمود آب گنگ چون او کمر بستم که گردم هندو او^۲
 منیر وقتی که به شعر آخر "آمدن نواب از اکبرآباد و رفتن به بنگاله" می‌رسد. زبان
 به تعریف دریای گنگ می‌گشاید و ۳۸ بیت در «تعریف دریای گنگ» می‌سراید و شعر
 آغازیش دریای گنگ:

چو گنگ آبستن صد بحرِ قلزم فلک چون قطره آبی درو گم
 کسی را ساحل او نیست معلوم کنارش چون میان دوست معدوم^۳
 شعر آخر دریای گنگ:

مرا مشکل بود جنیدن از جا به کشتی تخته بندم کرد دریا^۴
 ازین به بعد ۶۲ بیت به عنوان «بیان سیر کشتی» می‌سراید سفر کشتی را از زاویه‌های
 گوناگون تعریف می‌کند:

نه کشتی، بل کمان دل‌نشینی به هر گوشه درو چله‌گزینی
 نه دامن تیر او چون می‌کند کار که نی پیکانش کس دیده نه سو فار^۵

همان‌طور این مثنوی به عنوان‌های مختلف ادامه دارد. قبل از اینکه منیر برسد
 به عنوان در تعریف بنگاله، اول تحت عنوان «در مذمت پشه گوید» می‌نویسد:
 نه دریا جور اندیشه کشیدم که کشتی کشتی آنجا پشه دیدم
 بود در خون کشیدن پشه استاد چرا باشد کسی محتاج فصّاد^۶

این شاعر خوش فکر و خوش‌الحان و جوان ما این همه مراحل را عبور می‌کند و
 می‌آید به سر مطلب و اشعاری را تحت عنوان «در تعریف بنگاله» سراییده و همه جا
 بنگال را تعریف و توصیف نموده، گاهی بنگال را به بهشت تشبیه می‌دهد، گاهی

۱. یکی از شهرهای هند که قبلاً عظیم‌آباد هم گفته می‌شود.

۲. منیر، سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. همان، ص ۱۵۵.

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۵۸.

چگونگی آب و هوای بنگال را می‌ستاید، گاهی بنگال را به‌باغ گُل‌ها تعبیر می‌نماید، گاهی سبزه و چشمه و لاله را توصیف می‌کند و گاهی در اشعار خود بنگاله را از «خلد جاویدان زهت آفرینش سیف خان» نسبت داده است. «در تعریف بنگاله» از اینجا شروع می‌شود:

رسیدم چون ز فیض لایزالی	به‌بنگاله پی عشرت سگالی
بهشتی دیدم از گُل‌ها نگارین	گُلشن چون چهره حوران بهارین
سوادش سرمه‌سای چشمِ نرگس	تن گُل از نسیمش یافته جس
به‌هرجا کاندرین کشور رسیدم	به‌غیر از سنبل و ریحان ندیدم
به‌نوعی پُر ز سبزه این دیار است	که شهر سبز از وی شرمسار است
به‌صحرایش همه‌جا سبزه رُسته	زمین ز آب زمرد روی شسته
ز فیض سبزه آن خاکِ خرّم	زمرد گشته مرواریدِ شبنم
توان دید از صفای چشم ادراک	خیال سبزه نارسته از خاک
زمین او سراسر سبزه‌زار است	بلی آغاز این ملک از بهار است
نه سبزه رُسته زین خاکِ طربناک	که طوطی سرزده از بیضه خاک
زمینی با طراوت بسته پیمان	چمن از شرم او در خطِ ریحان
ز خاکش دیده بینش کرده تحصیل	بود سرمه غبارش میل در میل
غبارش می‌کند بینش‌فزایی	که خاک اوست کحل روشنایی
ز فیض ابر جای خار و خاشاک	توان رفتن گُل و سبزه ازین خاک
ز تخمی کان زمین را می‌دهد بوس	هزاران گُل دمد چون دمّ طلاوس
ز بارِ گُل زمینش گشته عاجز	کسی نام خزان نشنیده هرگز
زمین از بس که کرده گُل‌نگاری	لقب جاروب را گشته بهاری
به‌هزارانگیز، خاکِ فیض‌ناکش	چو غنچه پُر ز گُل هر مشتِ خاکش
نبالد چون به‌خود از عیش بلبل	که گشته دامن صحرا پر از گُل
نوآیین سبزه بین از سنگ رُسته	گل رنگین ز شاخ رنگ رُسته
گُلش پرورده بادِ شمال است	ز فیض گُلشنش، دهقان نهال است
ز سحر نامیه در بزمِ گُلشن	چراغِ گُل شده از آب روشن
به‌نوعی خار اینجا گُل دهد بار	که خارِ گُل بود رشکِ گُل خار

گلش را با صبا پیوندِ جانیست
 شود بر لاله او فتنه، سنبل
 به گلشن تیز رفتاری صبا داشت
 درو فیض طراوت کم نباشد
 از آن پیوسته سوسن تر زبان است
 ز بس کز سحر شبنم جسته پاره
 ز تأثیر بهار از فیض جاوید
 نموده شبنم از نیلوفرش چهر
 چو شبنم از بُن دندان کند کار
 هوا را تا نسیم انگیز کرده است
 مرا وصف نسیم او چو رو داد
 به صحن گلشنش ابر بهاران
 نهال اوست از طبع هواکوش
 چو داغ لاله تر گردیده خوش خوش
 چنان با سنگ و آهن فیض شد جفت
 سیاهی را درین جا مشکل افتاد
 چو اوصاف درختانش کنم سر
 ز بس فیض رطوبت گشته گستاخ
 به گلگشت چمن سرمست باده
 بهم کرده ز بهر عیش سازی
 به هر جایی که بینی سبزه زار است
 از آن بنگاله خُلد جاودان است
 الهی تا چمن ریحان نگار است
 گل اقبال او را آبرو ده
 هوایی کین دیار فیض پرور
 همه سال از رطوبت بهره یاب است
 ز تأثیر هوای او قلم زن
 بود زان سان رسا فیض هوایش

ولی سوسن ز یارانِ زبانی است
 برد فرمان نافرمان او گُل
 مگر از لاله، آتش زیر پا داشت
 گل تصویر، بی شبنم نباشد
 که او را حرف شبنم بر زبان است
 فرود آورده از گردون ستاره
 ز شبنم یافت گوهر، خنجر بید
 بود چون آسمان و چشمه مهر
 چرا افزون نگردد حسن گلزار
 ازو هنگامه کشمیر سرد است
 نوشتم شعر خود بر کاغذ باد
 رسن بازی کند دائم ز باران
 به کردار الف با ابر همدوش
 ز تأثیر رطوبت، دود آتش
 که آتش برگ چون گُل برگ بشکفت
 که ابرش ابر گشت و بادپا باد
 ز کلکم سر زند چندین مشجر
 رگ ابر است پنداری رگ شاخ...
 چو گُل آیند گُل رویان پیاده
 لب جام و لب جو بوسه بازی
 بهار است و بهار است و بهار است
 که نزهت آفرینش سیف خان است
 گل سی پاره در دست بهار است
 بهار عیش او را رنگ و بو ده
 که می بالد ازو طبع سخنور
 مگر هر ماه اینجا ماه آب است
 نیارد جز گُل ریحان نوشتن
 که گردد سرو جاروب فضایش

ز اعجاز هوا از روی دیوار
 رطوبت در هوایش چون وطن ساخت
 هوا بگرفت چندان از تری فال
 هوایش کرد سیرابی چنان سر
 هوا زان سا رطوبت کرده بنیاد
 هوا زان سا ز تری فیض یاب است
 چو کشتی زین سبب چنگ نواگر
 چمن آنجا هوادار سحاب است
 بود فیض بهاران جابه جایش
 کسی را کز هوای اوست بی صبر
 قلم، وصف هوا چون بر لب آرد
 دمیده سبزه چون خط از رخ یار
 هوایش بادزن را آب زن ساخت
 که مرغان هوا را موج شد بال
 که دود شمع گشته سنبل تر
 که گشته مرغ آبی کاغذ باد
 که نقش مطربان، نقش بر آب است
 به آب افتاده است از نغمه تر
 هوای ابر دائم بر یک آب است
 نباشد بی گل ابری هوایش
 کند رگ بر بدن، کار رگ ابر
 همه بر کاغذ ابری نگارد^۱

منیر چقدر به بنگال و به سرزمین بنگال عشق می ورزید. می توان از اشعاری که تحت عنوان «در تعریف زمین بنگاله» است آن را دریابیم. منیر عشق خودش را به سرزمین بنگاله چنین نشان می دهد:

چه گویم زان زمین فیض گستر
 زمین او بود زان گونه سیراب
 ز بس خاکش ز سیرابی است معمور
 زمین او به نوعی گشته نمناک
 نظر بر خاک نمناکش توان کرد
 ز بس دارد رطوبت خاک پایش
 زمین او بود از بس که سیراب
 ز بس گیرد رطوبت از زمین اوج
 زمین او به حدی هست سیراب
 ز سیرابی زمین زان گونه آباد
 که آب از شرم خاک او شده تر
 که نقش پای گردد چشمه آب
 ز زهد زاهدان خشکی شده دور
 که مرغابی پرد از بیضه خاک
 خمیر شبنم از خاکش توان کرد
 توانی آب افشردن ز خاکش
 کند مردم گیاه را مردم آب
 ز سیرابی شود جاروب چون موج
 که گردد دانه روی قطره آب
 که گردد موج زن از جنبش باد^۲

۱. منیر، سروده ها و نوشته های منیر لاهوری، ص ۱۶۱-۱۵۸.

۲. همان، ص ۱۶۱.

همان‌طور این مثنوی صفت بنگاله ادامه دارد. گاهی شاعر چشمه‌های بنگال را تعریف می‌کند، گاهی در تعریف سبزه شعر می‌سراید، و وقتی که «در تعریف گُل‌ها»

می‌رسد فکر می‌کنم هیچ‌گونه‌ای گُل در بنگال باقی‌نمانده باشد که درباره آن شعر نسروده باشد، مثلاً در تعریف گُل لاله، در تعریف گُل صدبرگ، در تعریف گُل قلعه، در تعریف گُل عشق پیچان، در تعریف گُل چنبیلی، در تعریف گُل رای بیل، در تعریف گُل سیوتی، در تعریف گُل رای چنپه، در تعریف کیوره، در تعریف گُل جاهی، جوهی، در تعریف گُل فرهنگ، در تعریف گُل عجائب، در تعریف گُل جهانگیری، در تعریف گُل

منیر در مثنوی اوّل که به‌عنوان میخانه است لاهور را تعریف نمود. در مثنوی بهار جاوید که بزرگ‌ترین مثنوی اوست که مشتمل بر ۱۳۳۰ بیت است کشمیر جنت‌نظیر را تعبیر نموده و مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) بنگال را از زاویه‌های مختلف و از دیدگاه خودشان تعریف کرد.

قدم، در تعریف گُل مشک دانه، در تعریف گُل مهدی، در تعریف گُل چنپه، در تعریف گُل نیک، در تعریف گُل گلچین، در تعریف گُل شبدلی، در تعریف گُل فرنگی نیزه، در تعریف گُل دوپهری، در تعریف گُل لیلی و مجنون و در تعریف گُل‌های دیگر و برای هریک نوع گُل و برای هریک عنوان مذکور در تعریف و توصیف آن شعرهایی سروده است. بیشتر اقسام گُل که ذکر شده‌اند مربوط به منطقه بنگاله هستند و غیر از تعریف گُل‌ها، درخت‌ها را هم تعریف کرده و برای هریک درخت شعر جداگانه سروده است. مثلاً در تعریف درخت ناریل، در تعریف نیشکر، و در تعریف درخت انبه. علاوه بر این در تعریف میوه هند بالخصوص میوه‌های بنگال هم شعرهایی دارد، مثلاً در تعریف فالسه، در تعریف کیله (موز) و در تعریف انّاس و جز آن.

مختصراً گفته می‌شود هیچ‌چیزی در ذهن شاعر نمانده که آن را تعریف نکرده باشد و درباره آن شعر نسروده باشد. مثلاً در صفت مور، در صفت پالکی، در وصف فیل، در وصف کرگدن، در وصف گاومیش، در تعریف طوطی، و در تعریف مینا. پس می‌توان از مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) عشق و علاقه و محبت بی‌حدّ

منیر لاهوری به سرزمین بنگال به خوبی اندازه بگیریم که این شاعر عزیز ما چقدر به این سرزمین عشق می‌ورزید.

منیر لاهوری خلاصه این مثنوی را در آخر همین مثنوی تحت عنوان «در ختم رساله گوید» می‌نویسد و آن چیزهایی را که در این مثنوی آورده، یا تعریف و توصیف نموده «در ختم رساله گوید» همه را نوشته و خلاصه کرده حتی ممدوح خودش و تاریخ ختم مثنوی را هم بیان کرده است و شعر از اینجا شروع می‌شود:

بحمد الله که از تأییدِ فطرت	به روی کار آمد نقشِ فکرت
زبانم یافت از فیض سخن نام	پذیرفت این همایون‌نامه انجام
نه ماهی بل یکی ماهی دل‌افروز	تمامی یافتنه در چارده روز
معانی در سوادش آشکارا	بود زان‌سان که اندر شب ستارا
در ایاتش سفیدی جا گزیده	دل شب‌ها چنین روشن که دیده
بسان ابروی خوبان رعنا	به هر بیتش هزاران رمز و ایما
بود معنی ته هر بیت نیکو	چو چشم روشن اندر زیر ابرو
در ایاتش به هم تشبیه و ایهام	بود همچون گلاب و می به یک جام
ز ایهامش شده معنی دوبالا	سخن از معنی او گشته والا
ندارد معنی ار معنی ندارد	بگوید هر که ایاتش نگارد
به کاوش گر عدو در وی شتابد	به جز معنی دگر چیزی نیابد
ازین زیبا سوادِ سحرآمیز	که گشته حرف حرفش معنی‌انگیز
به چشم هر که طبعش نیست تاریک	بود تار نظر معنی باریک
نیابد زو دل معنی سگالی	خیالی را نگردد تا خیالی
سوادش با طراوت همنشین است	بهاری کش سیه خوانند این است
درو کرده معانی طرح گلشن	سواد او به معنی شرح گلشن
ز رنگینی معنی بسته تا طرف	سیاهی در سوادش گشته شنگرف
به کلک فیض، فکرم بی تأمل	خطاب او نوشته مظهرِ گل
نگارش دادم از فیض مدامش	به نام سیف خان کردم تمامش
بدین نامه قلم تا کرده شب‌گیر	هزار است و چل و نه سال تحریر
ثنای ملک بنگاله سراسر	رقم کرده به کلک فیض گستر

ز فیض نشئه معنی به صد رنگ
همه گل‌های او را بر ستودم
ز بهر خاطر گلشن‌پرستان
سخن از وصفِ گل‌ها تازه گفتم
گزیدم در سخن رنگین ادایی
چو بلبل بشنود این نظم رنگین
زبان را با سخن همزاد کردم
چنان آب سخن را بر فزودم
نبوده زین سوادم چون گزیری
بدین معنی مرا افتاد چون کار
شدم آگه ز تیزی تگ کلک
مرا زین فکرهای پیچ در پیچ
به غیر از من کسی قدرت ندارد
نه هیچ اندیشه‌پرور هیچ‌گاهی
زبانم را به معنی فیض عام است
بین آیین سحرآمیزی من
چه پوشی چشم ازین نیکو صناعت
به اندیشه تمیزی کن تمیزی
منیر ای جبه‌افروز معانی
چو کردی از معانی مبرهن
سخن را نیست پایانی بهش باش
پس می‌شود گفت که مثنوی مظهر گُل (در صفت بنگاله) یکی از کامل‌ترین و
مهم‌ترین منابع آشنایی با بنگال است که توسط منیر لاهوری به دست شیفتگان و عاشقان
بنگال رسیده است.

مآخذ

۱. بلگرامی، غلام علی آزاد، تذکره سرو آزاد، دکن (هند)، ۱۱۶۶ ق.
۲. خوشگو، بندرابن داس، سفینه خوشگو، دفتر دوم (پایان نامه دوره دکتری)، تصحیح دکتر سید کلیم اصغر.
۳. کنبوه، محمد صالح، عمل صالح الموسوم به شاهجهان نامه، تصحیح دکتر غلام یزدانی، ترمیم و تصحیح وحید قریشی، ج ۳، لاهور، ۱۹۷۲ م.
۴. لچهمی نرائن شفیق اورنگ آبادی، تذکره گل رعنا، آفرین بزمی پریس، حیدرآباد، دکن، هند.
۵. منیر، سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری، به کوشش دکتر سید فرید اکرم، بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار، تهران، ۱۳۸۸ ش.

رابندر نات تاگور و موسیقی ایران

راجیسوار میترا

ترجمه و تلخیص: فرحت آمیز*

موسیقی در فرهنگ هند و ایرانی عرصه مطالعه‌ای است که خیلی جالب است. قرن‌ها پیش، واژگان موسیقی هندی دارای بسیاری از اصطلاحاتی بود. برخی از (مود) ایرانی همچنین به موسیقی هندی اضافه شدند.

اصطلاح هندی «سُر» به نظر می‌رسد، مأخوذ از «سرود» (نغمه) اصطلاح ایرانی است.

چند قرن پیش، کلمه سرود همراه اصطلاحات موسیقی مثل «سماع» (نغمه) در هند خیلی رایج بود و خواننده را «نغمه‌سرای» می‌گفتند.

گفته می‌شود که است امیر خسرو^۱ آهنگ شیرین (ملودی) مختلف به موسیقی هندی را با موفقیت زیادی معرفی کرده بود. راگ‌های اصلی که به‌وی نسبت می‌دهند، عبارت است از «سازگری»، ایمن (راگا-کلیان)^۲، عشاق، دوگاه، فرغانه، سرپرده، فرودست، زیلف، غنم، موافق، محیر، صنم و باخرز. وی نیز انواع نغمه مبنی بر بعضی طرح (پیترون)‌های ایرانی از جمله «قوالی» و «ترانه» را معرفی کرد که تاکنون خیلی شهرت دارند. وی در این دو الگو، لحن (تیون)‌های ایرانی و هندی را به‌مهارت عمیق آمیخته بود.

* دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی‌نو.

۱. ابوالحسن یمین‌الدین خسرو (۱۳۲۵-۱۲۵۳ م).

۲. ایمن به معنی «شاد یا خوشبخت» است. کلیان کم یا بیش همین معنی دارد - با سعادت.

ابوالفضل علّامی^۱ نسبت به آن دو الگو می‌گوید: "از صوت و نقش فارسی و هندی برگرفته عشرت‌افزا شد"^۲. قوال از این گروه‌اند لیکن بیشتر طرز دهلی و جونپور سرایند. بدان روش فارسی شعر می‌خوانند"^۳.

در زمان اکبر پادشاه تیموری^۴، اسم‌های فارسی در موسیقی هندی زیاد به‌کار می‌رفتند. به‌عنوان مثال علّامی فصلی در مورد موسیقی در آیین اکبری به‌زیباترین شکل فارسی نوشته است که تا هنوز در دسترس است.

رساله‌های مهم فارسی از جمله «مصباح‌السرور، راگ درّین و تحفة‌الهند» درباره موسیقی هندی در قرن هفدهم نیز نوشته شده‌اند. رساله آخر از نویسندگان مختلف در طی دو قرن از جمله «سر ویلیام جونس»^۵ است که عملاً موضوع «هندشناسی» را از طریق پیش‌دکترای «سبک موسیقی هندویان» (تحقیق آسیا، سال ۱۷۸۴ و ۱۷۹۲ میلادی) در هند جدید دوباره زنده کرده بود. همچنین سازهای مختلف هند مثل سرود، اسراج از اسرار، دلربا (یک نوع اسراج)، ستار از «بین سه یار» شهنای و غیره تاکنون اسم‌های فارسی دارند.

در طی فرمانروایی انگلستان، رابطه هند با فرهنگ ایران به‌تدریج کمتر شد. موسیقی هند رشدی نکرد و در طی دوره رشد خود هنر خارجی را جذب کرد. به‌هرحال در همین زمان سرودهای «لیریکل» منطقه‌ای خیلی پیشرفت کردند. تاگور در این قلمرو زیاد موفق شد. وی حدوداً دو هزار و پانصد نغمه را سرود که بهترین سبک‌های موسیقی هند را شامل می‌شود.

تاگور نقّاد بزرگ موسیقی بود. وی در پیری «هفتاد سالگی» به‌ایران سفر کرد. در دوران سفر ایران وی موسیقی دو کشور را برابر کرد و موسیقی هند را بسیار موفق

۱. شیخ ابوالفضل بن مبارک ناگوری (۱۴ ژانویه ۱۵۵۱ - ۱۲ آگوست ۱۶۰۲ م).

۲. آیین اکبری، جلد ۲، ۱۱ صفحه، بی. بلوخمنا.

۳. همان.

۴. ۲۷ ژانویه ۱۵۵۶ - ۲۹ اکتبر ۱۶۰۵ م.

۵. ۲۸ سپتامبر ۱۷۴۶ - ۲۷ آوریل ۱۷۹۴ م.

ارزیابی کرد. وی آرامگاه حافظ شیرازی^۱ را زیارت کرد و از سرودها و موسیقی ایرانی لذت برد. احساس «تأثیر» وی به شرح زیر است:

تاگور اعتقاد داشت کرد که موسیقی ایرانی با موسیقی بنگال نزدیکی دارد زیرا موسیقی ایرانی با شعر بیگانه نیست.

”چند نمونه موسیقی ایرانی را شنیدم. در شب نشینی، یکی ساز «قانون» را نواخت، نوازنده دیگر ساز مانند «ستار» ما را نواخت و نوازنده سوم سازی (ترکیب هندی «بائن و طبله» از «طبل» را نواخت. موسیقی سه حرکت داشت: اول متنوع و سریع، دوم افسرده و جدی (ملایم) و سوم موزون و سرشار از رقص بود. گاهی موسیقی ایرانی مانند موسیقی هند صدا کرد.“

تاگور اعتقاد داشت کرد که موسیقی ایرانی با موسیقی بنگال نزدیکی دارد زیرا موسیقی ایرانی با شعر بیگانه نیست. غزل‌های قاضی نذراالاسلام^۲، معاصر تاگور قابلیت توافق در موسیقی بنگال در مورد جذب کردن چند طرح ایرانی را خیلی نشان می‌دهند. مشاهده تاگور درباره نواختن ویولن به شرح زیر است:

”امشب مردی خوب ویولن را نواخت. یکی از لحن (تیون)ها که نوازنده نواخت، با ویرو (بهیرو) و رامکلی تفاوت ندارد. درک کردم در حقیقت سازنده استاد بود، پیشه‌ور (به اصطلاح «استادان» موسیقی هند) نبود.“

تاگور باور داشت که موسیقی واقعی آرام و متعادل می‌باشد اما ضمناً، تنوع ابراز و عمق احساس هم خواهد داشت. نیز وی معتقد بود موسیقی هر کشوری باید جاذبه بومی داشته باشند. موسیقی‌دانان جدید ایرانی همین‌طور فکر می‌کردند. اما ایشان می‌خواستند با معرفی کردن همسازی (هارمونی) موسیقی غربی در موسیقی ایرانی، موسیقی بومی ایران را همچنان بومی بماند.

۱. ۲۶-۱۳۲۵-۹۰-۱۳۸۹ م.

۲. ۲۵ می ۱۸۹۹ - ۲۹ آگوست ۱۹۷۶ م.

وی این حقیقت را قدردانی کرد که تاریخ به‌قابلیت ایرانیان گواهی می‌داد. آمیزش (امتزاج) هنر غربی با هنر شرقی در تمامی آسیا دیده شدنی بود و موجب ابداع جدید در موسیقی شد.

وی نیز داشت که اگر جهان شرق به‌موسیقی غربی نیز مانند ادبیات غربی معتاد شده بود، بی‌تردید در هند (فن) جدیدی در موسیقی شرقی آغاز شده است.

تاگور اعتقاد داشت که همسازی نه تنها در موسیقی ایران بلکه در کنسرت موسیقی هند نیز ممکن می‌باشد.

شرح تاگور دربارهٔ سفر ایران به‌تشابه سبک‌های موسیقی دو کشور اشاره می‌کند که از زمان قدیم مناسبات فرهنگی دو جانبه داشته‌اند. در هزاره سوم، روابط فرهنگی دو کشور نیز از راه بحث و تفاهم عقلانی در عرصه ارزیابی موسیقی محکم‌تر خواهد شد.

تاگور: مرواریدِ نایابِ بنگاله

سید انور حسن زاهدی*

مادرِ گیتی ما هند است. این یک کشورِ پهناور است و یکی از ولایت‌های این کشور بنگاله است و یکی از معروف‌ترین شهرهای این ولایت ایالت شهر کلکته است. مادرِ گیتی به‌فرزندانِ ممتاز خود می‌نازد، یکی از این فرزندانِ نامور و شاعرِ عظیم «رابیندرا نات تاگور» پسرِ دیویندرا نات تاگور است که در کلکته در محله «جورا ساکو» (جوڑا ساکو) در ۷ می ۱۸۶۱ م متولد شد.

تاگور در خانواده علمی و ادبی چشم به‌جهان گشود، او از اوایل عمر خود در محیط ادبی پرورش یافت. او علوم را در دبیرستان یا مرکز علمی کسب نکرد، او را به دبستان‌های مختلف داخل کردند، اما به‌هیچ‌جا یا به‌هیچ‌دبستان قرار نگرفت. چرا که طبعِ بیدار او با نظامِ تعلیم آن عهدِ خود را هماهنگ نتوانست کرد. آخرش نظامِ تعلیم و تربیت او در خانه پدری‌اش مورد استفاده او قرار گرفت. او در محیط تازه و گشاده به‌کمکِ معلمانِ کاردان و چیره‌دست و ماهرِ تشنگی علم خود را دفع کرد و از فیضِ صحبت‌های آن اساتذّه چیره‌دست استفاده کرد. چون به‌سیزده سال رسید، نخستین نظم خود را سرود که آن در یک ماهنامه بنگاله چاپ شد. بعدها نظم‌های مختلف او در جراید مختلف بنگله به‌چاپ رسید و از همین‌جا آغازِ مقبولیت او شروع شد.

چون تاگور به‌هفده (۱۷) سالگی رسید، با برادرِ دوّم خود که اسمش سَتندرا نات تاگور بود، سفرِ نخستین به‌اروپا را اختیار کرد. تا یک سال آنجا اقامت کرد. چون بازگشت، رفتارِ ادبی او تیزتر شد. سرودها و داستان‌ها و ناول‌های خود را به‌چاپ رسانید و

* دانشیار و رئیس بخش فارسی کالج اورینتل، پتناسیتی (بهار).

دل خوانندگان را متأثر کرد. معروف‌ترین مجموعه سرودهای او «گیتانجلی» است که در سال ۱۹۱۰ م چاپ شد. بعد از یک سال رابیندرا نات تاگور با مشورت و همکاری تنی چند از یاران، ترجمه گیتانجلی را به زبان انگلیس آغاز کرد و مسوده این را با خود به انگلستان برد. آنجا به محافل ادبا و شعرا این اشعار را خواند بعد از شنیدن همه اهالی محفل محو حیرت شدند، چرا که این صوت و آهنگ برای آنها قطعاً نو و تازه و جدید بود و روحانیت خوابیده آنها را مشتعل کرد. «این‌دیا سوسائتی لندن» آن را با اسم "Gitanjali: Song Offering" به چاپ رسانید. یک شاعر و ادیب معروف به نام W.B. Yeats در دیباچه این کتاب نوشته است:

”نزد من این سرودها یک جهان خیالی را عرضه کرده است که من همه عمر تصور می‌کردم... این سرودها در کتابها چاپ شده و برای گمنام شدن، تحریر نشده‌اند، این زبانزد خلایق شده در دلها جا خواهد گرفت و همه دم زنده و جاوید خواهد شد.“

بعد از چاپ شدن یک کتاب چشم‌های مادی اروپا وا شدند. آنها بزرگترین جایزه زبان و ادب «نوبل» را در سال ۱۹۱۳ م به رابیندرا نات تاگور اهدا کردند و اعتراف به بزرگی او کردند. بعد از این نه فقط اهل اروپا، بل توجه سراسر جهان سوی او مبدول شد و در چشم زدنی شخصیت و شاعری او شهره آفاق شد. حقیقاً گیتانجلی یک نغمه سرودی است که از مطالعه آن معلوم می‌شود که دل شاعری چنان سوز درون دارد که همه مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. او در شکل انواع انسانیت، مختلف‌النوع و در مناظر فطرت جلوه خالق کائنات را مشاهده می‌کند و می‌خواهد که آن را رگ جان خود جاری، یا حرز جان خود بکند. همان‌طور او میان خانواده‌های پست و بدون پشتوانه و اهالی پامال شده و زیر خط فقر نشسته و با آنها همدلی می‌کند و می‌گوید که نزد ایشان هم ایزد وجود دارد. او احساس ظهور و وجود ایزد در میان ایشان را بیدار می‌کند. این حقیقت در سرودهای تاگور چنین واضح می‌شود:

”در زندگی از دردها و ضربه‌های پیاپی مأیوس شده حس کردم که در زندگانی هر آن چه را که عملی بود انجام دادم. اکنون من فقط چراغ سحری هستم. این روزها اسم «رام» را ورد زبان کرده‌ام. حالا در جستجوی منزل ابدی هستم.“

این همه احساسات و جذبات و طرز فکر و شاعری «تاگور» را این طور آفاقیت بخشید که این وصف حال در دیگر شعرای بنگاله کمتر دیده می شود. چند مثال از سرود «گیتانجلی» را ملاحظه فرمایید که اینها در افهام و تفهیم اسلوب نادر و طرز بیان تازه شاعر مورد توجه است:

بهارت تیرته

اینجا روی این سرزمین
آریه، غیر آریایی، دراوید، چینی
شک و هون
پتهان و مغول
همه باهم یکی شده اند و شیر و شکر
امروز در مغرب وا شد
و
از آنجا هرکس اهدایی می آرد
دار و گیر
خلط و ملط
باز نگشت
سوی این سمت از ساحل هند

آتما تران

این دعای من نیست
به وقت مصیبت، حفاظت ما کن
تقاضای من است
من از خطرها نمی لرزم
مرا بیم نیست
اگر شما
از رنج و غم و یأس من نمی کاهید
مرا فقط این قدر حوصله بدهید
که نبرد آزمایی رنج و غم بتوانم کرد
و پیروزی یابم

تاگور فقط بر سواحل ایستاده نظاره موج دریا و آب روان او نمی‌کرد، بل از آن جماعت اهل نبرد بود که جهد می‌کند تغییری در جهان به وجود آورد. دلش پر و سرشار از جذبه و انس و محبت و همدردی انسانیت و انسان بود. این همدردی و جذبه محبت از حدود جغرافیایی و زبانی و خانوادگی و مذهبی بالاتر بود و این وصف او را شهرت عالمگیری و آفاقی عطا کرد. چون تاگور فقط چهارده ساله بود، او در جشنواره هندوان که مقصدش جذبه حب الوطنی را بیدار کردن و تقویت دادن بود، نظم‌های وطن‌پرستانه سرود و بعد از دو سال که در دربار دهلی منعقد شد و جشن حکمرانی ملکه ویکتوریا را برگزار کردند. این شاعر نو عمر و جوان راز سنگدلی و بی‌رحمی اشغالگران را عیان کرد که قبل از این راز مخفی بود. در این موقع در یک «جشنواره هندوان» یک نظم طنزیه «ای بھارت! تیرے ڈرے ڈرے کی بدنامی» (ای هند! بدنامی هر ذره شما) را سرود.

در سال ۱۹۱۹ م در «باغ جلیانوالا» حادثه قتل عام رو داد. به فرمان «جنرل دائر» هندیان معصوم را قتل عام کردند، و صدها تن از هندیان لقمه اجل شدند. تاگور با واژه‌های سخت مذمت این قتل و غارتگری کرد. مخالفت با این ظلم از سوی تاگور تا حد زیادی پروانه آزادی اقوام محکوم را امضاء کرد.

شب ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱ م محافظان زندان هوگلی ناگهان بر خوابیده و مقید افراد زندان یورش بردند در نتیجه دو تن از میحوسین زندان هلاک شدند و بسی افراد دیگر زندان مجروح شدند. روز دیگر چون اطلاع سفاکانه این حادثه به کلکته رسید، برای مخالفت با بربریت حکومت انگلیس در سراسر شهر یک موج غم و غصه گسترده و در ۲۶ سپتامبر نزد «مینار شهید» یک جلسه اعتراضی عظیم برپا کردند. با وجود پیرانه سالی و نادرستی صحت خود (تاگور) نه فقط در این جلسه شرکت کرد، بل صدارت این جلسه هم به عهده گرفت. او در خطبه صدارتی خود از واژه‌های سخت و تند مذمت ارباب قدرت را کرد و حکومت اجتماعی یا سامراجی را از نتایج ناراضگی عوام خبردار کرد.

همان‌طور به موقع تقسیم بنگاله و تحریک سودیشی هم تاگور با استفاده از نیروی شعر و نثر خود دل عوام الناس را گرم و پرجوش و پرحالت کرد و عزم بیداری آنان را

استوار کرد. او در تحریر خود بارها این امر را تذکر داده است که باید کُره زمین را برای عامه قابل سکونت و آرام بسازند، داغ زشت استحصال اجتماعی و جبر و استعداد را از سراسر جهان پاک کنند و بدون شکست دادن استعمارگران شجر انسانیت بارآور نتواند شد. چنین تفکرات شاعر در نوشته‌های اواخر عمر او هم زیادت‌تر و قوی‌تر دیده می‌شود. به عنوان مثال به یک نظم طویل و معروف شاعر مسمی به «اے بار پھر آؤ مورے» (اکنون مرا اذن بازگشتن بده) می‌توان اشاره کرد. در این نظم شاعر به قدرتمندان زورگو تذکر تلخی داده و با عامه مردم اظهار همدردی و محبت کرده است.

به وقت جنگ‌های جهانی هم تاگور خاموش و ساکت نماند و اظهارات و جذبات دل درون خود را با واژه‌های سخت و تند نشان داد. چون «موسولینی» بهابی سینا یورش کرد، تاگور این عمل نازیبایش را با واژه‌های سخت مذمت کرد. یورش ژاپن بر چین را نیز محکوم کرد و با آنها اظهار همدردی کرد و همان‌طور به وقت یورش «هیتلر» بر چک‌اسکواکی هم او صدای اعتراض را بلند کرد.

در سال ۱۹۳۰ م تاگور سفری به روس کرد و بعد از بازگشتن از روس نوشتن سلسله «رشیار چتهی» (نامه‌های روس) را آغاز کرد که از مطالعه آن تفکرات و احساسات تاگور در مخالفت جبر و ظلم عیان می‌شوند. در سال ۱۹۳۲ م تاگور سفری به ایران کرد. از محیط آنجا بسیار متأثر شد. از حسن استقبال خواص و عوام ایران تاگور بسیار تأثر خوب گرفت و در ضمن یک شعر منظوم کرد. عنوانش «جہاں زمین آزاد ہوں خوف سے» (هر جا که ذهن از بیم آزاد بشود) است:

هر جا که ذهن از بیم آزاد بشود

ما همه دم سربلند مانیم

آنجا هیچ علمی قدغن نیست

نه جهان را تکه تکه تقسیم می‌کنند

تا مزرعه‌های مقامات باشد

باید یک یک واژه‌ها که بر زبان می‌آید

پیش رود برای تکمیل مقاصد...

باید که چشمه تعقل هیچ وقت گم نشود...

در این جنتِ فکر آزاد
بیدار کن کشور ما را از خواب
خدایا! از شما فقط این تقاضا را دارم

یک امر مهم در موردِ تاگور و راجه موهن رای را نیز باید تذکر داد. راجه رام موهن رای مؤسس (نهضت) «برهمو سماج» بود. خانواده وی با فرهنگ و ثقافت ایرانی به‌خوبی آشنا بود. پدرش در دولتِ دربارِ گورکان بر عهدهٔ اعلیٰ متمکن بود و زبانِ دربارِ دهلی هم فارسی بود. لذا اسلاف و بزرگان او را با زبانِ فارسی آشنایی داشتنِ فطری و اجباری بود. علاوه از این بود و باش و طرزِ زندگانیِ او مانند طبقهٔ اشرافِ مسلمانانِ ایرانی بود. راجه رام موهن رای به‌ذاتِ خود لباسِ طرزِ ایرانی در بر می‌کرد. مصنفِ تاریخِ برهمو سماج رقمطراز است:

”راجه رام موهن رای، بالخصوص از فکرِ مکاتبِ عرفانی و از تصوّفِ ایرانی و اسلامی متأثر بود. زندگانیِ ذاتی و طرزِ لباس و آداب و زبان او مانند مسلمانان مشابه بود. به‌وقتِ سخن گفتنِ او اشعارِ فارسی و اقوال و ارشاداتِ صوفیان و بزرگان را نقل می‌کرد. یک نکته نادر این است که راجه رام موهن رای، نخستین کتابِ خود را به‌زبانِ فارسی تصنیف کرد، که اسمش «تحفة الموحّدين» است و آن را در سنهٔ ۱۸۰۳ م نوشت. به‌قولِ فراکیوهر این کتاب خالص افکار و عقایدِ توحید را نشاندهی می‌کند که بعد از مطالعهٔ تصانیفِ علمای اسلام اخذ کرده است.“

راج رام موهن رای از افکار و عقایدِ ایران و اسلامی هرچه عناصرِ فکری اخذ کرده است به‌شرحِ ذیل‌اند:

- الف: اعتقاد و ایمان به‌توحید و نفی شرک.
- ب: نفرین و بیزاری از بت‌پرستی.
- ج: تأیید جنبهٔ سیاسی و اجتماعی مذهب و تردید رهبانیت.
- د: حمایت انصاف اجتماعی و مخالفتِ رسمِ زن بیوه سوزی «ستی».
- ه: نفی یا ردّ تناسخ که مهم‌ترین اساسِ عقایدِ ادیان و مذاهبِ هندیان است.

بعد از راجه رام موهن رای نامورترین و ممتازترین اشخاص «برهمو سماج»، دیویندرا نات تاگور، و پسرش رابیندرا نات تاگور، را می‌شمارند. قبلاً تذکر شد که رابیندرا نات تاگور یکی از ممتازترین فیلسوفان و شاعران نامدار و مردِ عارف مسلک بود. از مطالعه تصانیف او عیان می‌شود که او با فنّ شاعری عرفانی فارسی آشنا بود، و با روایت عرفانی هندوان کُلّی آشنا و وابسته و منسلک بود. کتاب معروف «دینِ انسان» را چون مطالعه می‌کنم، عیان می‌شود که تاگور به نسبت خداوندِ عالم به مقایسه عقاید وید از تصوّر و افکار مذهب تصوّف ایرانی نزدیکتر و هماهنگ‌تر بود. در عرفان ایرانی «نورالانوار» را صفتِ اعلیٰ خداوندِ عالم قرار داده است. لکن در وید خدا را بحر وجود قرار داده است و اوستا خداوندِ عالم را نور کامل و محبوبِ بنی نوع انسان قرار می‌دهد. خلاصه کلام این است که تاگور یک شاعر عظیم بنگاله و مُصلح قوم و دوستدارِ وطن بود. او به وسیله تصانیف گرانمایه و گرانقدرِ خود کارهای چنین سودمند کرد که هنوز آوازه اسمش به بامِ عروج رسیده است و ایالتِ بنگاله بر این دُرّ گرانبها می‌نازد. او برای پیشرفتِ مشترکِ ثقافت و فرهنگ هند و ایران بسیار تلاش کرد. کشور ایران هم به او فخر می‌کند و به همین اختصاصات و وصفش است که خانه فرهنگ ایران، فصلنامه قند پارسی شماره تازه خود را برای «ویژه‌نامه تاگور» اختصاص داده است. ما همه هندویان برای پیروزی و کامرانی و طولِ عمرِ اهالیِ ایران دعا می‌کنیم.

شعرِ تاگور دربارهٔ ایران*

شفقت شکیب*

هنگامی که تاگور در ایران بود از طرف وزیر فرهنگ ضیافتی به افتخار وی برپا بود، تاگور اشعاری به زبان انگلیسی دربارهٔ ایران سرود و در همان جلسه آقای اورنگ این قطعه را از روی اشعار تاگور مرتجلاً ساختند. در زیر نخست ترجمهٔ اشعار تاگور را قرائت می‌کنید و بعد اشعار آقای اورنگ را:

ایران با تمام گل‌هایش در باغ و تمام مرغهای دوستداران آن گلها روز تولد یک شاعر، شاعری از راه دور رسیده را تجلیل کردند و مخلوط کرده‌اند آوازه‌های خودشان را در یک پیغام شادی - ای ایران اولادان شجاع تو تحفه‌های ذی‌قیمت دوستی خود را در این روز ولادت شاعر از راه دور رسیده آورده‌اند. زیرا که در دل‌های خود دانستند که او از خودشان است.

ای ایران، این روز تولد شاعر از راه دور رسیده به واسطهٔ افتخار دست تو به یک شرافت تازه مکمل شده و به کمال خود رسید. در عوض من این دسته گل را بر پیشانی تو گذاشته فریاد می‌کنم پاینده باد ایران.

همه خاک ایران و گل‌های باغ	که رونق فزایند بر باغ و راغ
بهمدستی بلبلان چمن	که هستند شیدای گل همچو من
بیاد همان دم که پویا شدم	طلب‌کار دیدار دنیا شدم
یکی جشن پیروز بگرفته‌اند	تو گفتی که نوروز بگرفته‌اند

● چاپ «تجدید» تهران.

* کارشناسی ارشد فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو.

گُل از خود بفرقم نثار آورید
 بگویند کز راه دور آمدم
 تو گفتی که بلبل به منقار خویش
 به گُل همنوا گشته در بوستان
 سرودی بر آیین رامشگران
 همه پور و فرزندان ای خاک پاک
 به جشن من امروز خرم شدند
 ز هر خواسته کش گران ارج تر
 ازی را به شادی چنین خواستند
 که دیدند در دل مرا یار خویش
 مرا جشن زادن اگر تازه شد
 ز خاک تو ای مرز ایران کنون
 سرم شد مکلل دلم شاد شد
 چو در تو کمال و خرد یافتم
 ز گل دسته ای کرده ام زین سخن
 به فریاد و بانگی بلند و رسا
 همی گویم ای خاک آباد باش
 نوازان شباهنگ تار آورید
 به دیدارتان با سرور آمدم
 گرفته است بر شادی ام تارِ خویش
 به شادی طوطی هندوستان
 سرودند و دل گشته خرم از آن
 که هستند چون اختران تابناک
 همه پای کوبان به رقص آمدند
 سرایم نمودند گنج گهر
 دلم را ز غم پاک پیراستند
 گرفتند شادی دلداری خویش
 جهان گر ز نامم پرآوازه شد
 مرا افتخاری ست از حد فزون
 روانم چو ایران آباد شد
 ز بود سخن دیهمی بافتم
 برویت فشانم در این انجمن
 غزلخوان و خندان شباهنگ سا
 ظفرمند و پیروز و هم شاد باش

سرودهای عرفانی باولهای بنگاله

نیاز احمد خان*

گروهی از جویندگان حق با پارچهٔ پوسیده رنگ زعفرانی به تن، زلف و ریش دراز و درهم آمیخته، برهنه‌پا، پتو به دوش، یک تاره یا دو تاره به دست، زنبیلی آویخته در بغل، یکسر یگانه از دور و بر، گم گشته در طبیعت و دنیای ساخته خود، به نظر دیوانه‌ای ولی در حق فرزانه‌ای، سرود عارفانه‌ای به لب هماهنگ با مضراب سازها، چشم دوخته بر نقطه‌ای، هرگاه تقلانان از اضطراب درونی برای جستجو وجود وجدانی که مویرمانش اسمش را گذاشته‌اند، از پیچ و خم مزرعه‌ها می‌گذرند و همیشه زیر لب یک فریاد شکسته‌ای دارند، این است گروه باولها که در بنگاله وجود دارند. اسم باول منسوب می‌شود به یک طایفهٔ چند نفری از طبقهٔ کارگران بنگاله که اعتقادات شخصی مذهبی دارند. مطابق به شرحی که باول دربارهٔ خود می‌دید...

”تماماً متمرکز بر طبع خود می‌باشد. به هر صورتی که می‌خواهد زندگی می‌کند، گاهی می‌خندد و به گاهی ضجه می‌کشد... یک طرز شگفت‌انگیز زندگی... با داشتن مسکنی زیر درختان مثل فقیری که چیزی از آن خود ندارد در این دنیا جز یک لحاف پوسیدهٔ چهل تیکه، همواره از ناحیه‌ای به ناحیه‌ای حرکت می‌کنند.“

پس خیلی دور از زندگی پرشلوغ و خالی و تگ و دوهای شهری می‌توان یک سلسله از سراینندگان را که هنوز وجود دارند در روستاهای بنگاله مشاهده کرد. این مؤسسه‌ای است برخوردار از علاقه‌مندی ادبی و مذهبی. چرا که سرودهای این

* استاد فارسی گروه عربی، فارسی و مطالعات علوم اسلامی، دانشگاه ویشوا بهاراتی، شانتی نکتان (بنگال غربی).

رامشگران به آن طوری که برای سادگی و صراحت بیان معروف است همان‌طور برای شدت روحانی در محتوایش نیز ممتاز است.

به‌طور عمومی پذیرفته شده است که واژهٔ باول در زبان بنگالی مشتق است از کلمهٔ «واتل» سانسکریت و معنایش «دیوانه» و یا «آنکه تحت تأثیر باد قرار گرفته است» باول را می‌شود به‌صورت یک کوچ‌گر فرهنگی و مذهبی میان خرده بورژوازی روستایی بنگاله شناخت. وی با روستاییان نیست. وی به‌هیچ‌زمینی بستگی ندارد. سرودهایش ضد همه‌گونه بستگی است حتی به‌آنان که به‌اسباب تعیش جهانی ملوث‌اند. باول به‌طور انکارناپذیر یک فرآوردهٔ روستایی بنگاله است. هویت اساسی‌اش از سرزمینی که ازو دم می‌خورد ریشهٔ عمیقی دارد. فلسفه‌اش بازجویی عمدی یک فکر سادهٔ روستایی است. باید توضیح داده شود که سرودهای باول به‌منظور خواندن تودهٔ مردم نوشته نمی‌شد و نیز هیچ‌هدفی به‌سوی پدیدآوردن آثار هنری و ادبی نداشت و ندارد. در حق بیشتر باولهای گذشته نوشتن و خواندن بلند نبودند، این روزها نیز وضعیت‌شان چنین است. سرودهای باول با آمیزش آهنگ سینه به‌سینه منتقل می‌شود و نیز وسیله‌ای بوده است به‌دست جویندگان معرفت حق برای درس مذهبی به‌گام پیمودگان‌شان. در این سرودها وجود وزن و قافیه شعری تصادفی است بلکه این از احساسات روحانی باول برخاسته به‌حالت زبان ساده روستایی ظاهر گردید.

قدیم‌ترین سرود باول که امروز در دست است در قرن هجدهم منظوم شده است، آن نیز به‌صورت کتبی نیست که خود دلیل بر بی‌سوادی این گروه است. آنها حتی باور نداشتند که سرودهایشان همیشه بماند. این چنین طریق ویژهٔ باول بود به‌پیگیری از عرفان حق و عشق، ادراک اسرار زندگی و موت و تفهیم رابطهٔ فرد و اجتماع. سرودها هیچ‌اثر تفکرات مشترکه‌ای و یا هیچ‌القاء و عطف و تلقینی را نشان نمی‌دهد. این سرودها به‌طور انفرادی در زبان سادهٔ روستایی با کاربرد واژه‌ها و لحن محلی منظوم شده است. تصوّرات این سرودها بیشتر بر منظرهٔ دهکده‌ها و به‌وسایلی که اینها در زندگی روزمره به‌کار می‌برند مبتنی است. محتوای این سرودها را به‌چند عنوان دسته‌بندی می‌توان کرد:

۱. تقاضا از مرشد به‌راهنمایی در راه بازجویی در طبیعت خدا.
۲. وصال روحانی با خدا: آنکه در دل مسکنی دارد. آنکه یافت نمی‌شود.

۳. تجزیه حکمتی جسم انسانی و دنیای مادی.
۴. انضباط جسمی و فکری برای پیشرفت روحانی.
۵. سؤالات مربوط به زندگی و موت و ادراک مرگ توام با کشمکش شدید برای زندگی کامل.

باولها تا حدی مردم غریبه‌اند. ایشان رفتار و عادات و اسم‌های عجیبی دارند. ایشان از هرگونه قید و بند سنتی، اجتماعی و یا مذهبی آزادند و استیلای آنها را یکسر قبول ندارند. استقلال روحی شعارشان است و یک زندگی ساده‌ای را اختیار می‌کنند که در آن بیشتر تمایلات طبیعی فکرشان از مؤسسه‌های اجتماعی مهار نمی‌شود. ایشان به‌جانبی قدم می‌زنند که برعکس مسیری است که عموم مردم بر آن راه می‌پیمایند. ایشان از هر آن مذهبی که در آن مراسم باطل و تشریفات پوچ مذهبی، دورویی و فضل‌فروشی، پارسایی طبیعی روح را تحت‌الشعاع قرار داده. ابا می‌کنند. ایشان مختلف از مذاهب شناخته مذهبی به‌طرز فکر خود ساخته‌اند این چنین نظر از این سرود باولی برمی‌آید:

جاده‌ات مسدود است با مساجد و بتخانه‌ها
می‌شنوم ندای تو را ای خدا! ولی مجبورم
چرا که چندین راهبر باطل دعوت می‌کنند مرا
اگر آنها که می‌بایست نوازش کنند
بسوزند جسم شناوری را
پس کجا می‌ایستی ای مرشد؟
افسوس تک راهت گم شد در جاده‌های گوناگون
جلو درت چندین قفل است...

بدین جهت باولها مسلک خود را مسلک معکوس می‌خوانند و روند پیشرفت روحیه خود را مثل روندی علیه جریان می‌گویند. در سرود قشنگی چنین سخن گفته شده است:

آنکه عاشق عشق حقیقی‌ست
آنکه قدرشناس واقعی زندگی‌ست
آنکه می‌شناسد ارزش احساسات را

شیوه و رفتارهایش معکوس‌اند همه
 هیچ‌کس مطمئن نیست که رفتارش
 کی و چه رنگی اتمام می‌پذیرد
 این چنین مرد دیوانه
 هیچ‌اثری نپذیرد از سعادت و یا نکبت دنیا
 درمی‌یابد لذت عشق استوار
 شاید که چشم‌هایش شناوراند
 در آب کیف مدام
 گاهی می‌خندد تنها در حال خود
 گاهی فریاد می‌زند به‌نهج خویش
 روشن می‌کند چراغ عشق و می‌نشیند فداکار
 با فکرهایش غوطه زن
 در عمق بی‌پایان دریای احساسات...

قدیم‌ترین سرود باول که امروز
 در دست است در قرن هجدهم
 منظوم شده است، آن نیز
 به‌صورت کتبی نیست که خود
 دلیل بر بی‌سوادی این گروه
 است.

در مورد مسیر معکوس باولها باید خاطر نشان شود که با تمام مفهوم مذهبی و جستجوی حق راهی است که بیشتر صوفیای و درویش‌های عهد و سطای هند از او حرف می‌زدند و قبولش داشتند مزید بر آن چون نفوذ و اثرات تصوّف در مسلک باول بیشتر راه پیدا کرده بود این در همان معنی و مفهوم از مسیر معکوس پی می‌برد. پس طوری که R.A. Nicholson می‌گوید:

”توحید عبارت است از طبیعت مطلق الهی که به‌درگذشتن از طبیعت انسانی تحقیق یابد. بنابراین آخرین کیفیت انسانی به‌نخستین کیفیتش برمی‌گردد و حتی به‌شکل ماقبل وجودش برمی‌آید“^۱.

اگر اینجا چندین شعر از شاعر فارسی نقل شود مسلک باولها واضح‌تر می‌گردد:

ما رخت ز مسجد به‌خرابات کشیدیم	خط بر ورق زهد و کرامات کشیدیم
در کوی مغان در صف عشاق نشستیم	جام از کف رندان خرابات کشیدیم
از زهد و مقامات گذشتیم که بسیار	کاس تعب از زهد و مقامات کشیدیم

1. *The Idea of Personality in Sufism*, p.13.

برجسته‌ترین نکته‌هایی که در سرودهای باول به آن برمی‌خوریم یک روحیه نقد و ارتداد و مرشدگرایی است و نیز داشتن عقیده که جسم انسانی یک عالم صغیری است بلکه مختصری از کائنات است که در آن حق وجود دارد و باید او را در خود وجود انسانی ادراک کرد. طوری که می‌گوید:

فقیری گزیدم در عمر خام

جشن‌گیران با اسم خودت

ای اله

ای فقیر دلنشینم

عزیزترین مرشدم

راهم بنما به روح در وجودم

باولها را این عقیده‌شان به راهی می‌برد که منطبق می‌شود به مسلک سهج‌گران. سهج عبارت است از میانه روی، پذیرفتن راه طبیعی در جستجوی حق و نیز عقیده مخصوصی که سهج یعنی تمثال هر وجود، حقیقت نهایی است. سهج وجود پست جبلی که هر ذی‌روح و غیرذی‌روح با وصف داشتن وجود متصرفش است. ولی باز هم هر ذی‌روح از وجود آن مافوق بی‌خبر است. ادراک این سهج به عنوان یک بزرگترین اکتساب آرزو روحانی منسوب می‌شود. سهج در نگاه باولها داخلی‌ترین معشوق ازلی است که به وجود وجدانی موسوم است. باولها از عشق و وصل حرف می‌زنند ولی این عشق عبارت است از عشق بین شخصیت انسانی و معشوق الوهی که در خود وجودش وجود دارد و در این راه آن مرد عاشق با معشوق الوهی ارتباط می‌گیرد یا به حرف دیگر با وجود معشوق که خود در معبد وجود مسکن دارد ممزوج می‌شود. در این تحول چشمگیر در فراگیری تصوّر جدیدشان مربوط به امر سهج و نیز به دیگرگونی‌شان در ادراک مذهبی نفوذ وافی از تصوّف دیده می‌شود. باول همیشه دچار اضطراب درونی است که چطور شود که آن وجود وجدانی را دریابد. جایی می‌گوید:

در شهر آئینه‌هایم کسی زیست کند در مجاورم

هیچ‌روزی ندیده‌ام او را

آن شهر احاطه است با کنار آبها

هیچ‌سراغی نیست از ساحلی یا کرجی

تمنا دارم ببینمش
ولی چطور برسم به آنجا؟
چطور شرح دهم از مجاورم
هیچ سری، گردنی و یا دستی ندارد
گاهی در خلاء است او
و گاهی شناور است روی آب
اگر فقط مجاورم دست بزند به من
همه زحماتم از بین می رود یکسر
او و لائن مسکون اند در یکجا
باز هم ملیونها فرسنگ دورند از یکدیگر

باولها توسط عشق ساده و خداترسی شان بیشتر از مسالک دیگر مذهبی یک روحیه
تقرب غیرسنتی به الوهیت نشان می دهند. در حقیقت این سرایندگان روستایی و بی سواد
به ستون پایین ترین اجتماع هندو و مسلم بنگاله (شرقی و غربی) تعلق دارند. باولهایی
که به اجتماع هندوها تعلق دارند عموماً در عقیده شان «ویشنوگرا» اند و آنانکه متعلق
به اجتماع مسلمانان اند بیشتر به تصوف عقیده دارند و در هردو مکتب بر تصور عرفانی
عشق الهی تأکید شده است. به جنبه سرودهای باول در آن اسرار لایتنهای تعریف
می شود در مورد فناپذیری وجود هم خیلی بخوبی و سادگی اظهار شده است و معهذا
سوزش و اضطراب قلب برای وصل با وجود و جدایی بیشتر دیده می شود:

عشق عزیزم
همنوی من دردم
بگو چرا دلم
گم گشته در بی حالی
قدم می زند بی جهت
به سوی نفس خویش
با هیچ هیاهو
هیچ شکویی نیست
در عمق دلم
لرزان با سرشکها

فریاد می‌کند با چشم‌ها
و در سکوت صدای با صفا
صدا می‌کند مدام
بیا لطفاً بیا

باولهای که به اجتماع هندوها
تعلق دارند عموماً در عقیده شان
«ویشنوگرا» اند و آنانکه متعلق
به اجتماع مسلمانان اند بیشتر
به تصوف عقیده دارند.

عشق، پیش باولها در معنای وسیع‌ترش یک
گونه راهی است به سوی معرفت ذات حق.
همین عشق است که یزدان را به انسان نزدیک
می‌آرد. بدین جهت در سرودهای باول تأکید
ویژه‌ای به عشق دیده می‌شود. همین نظر در
سرودی این‌طور ابراز داده شده است:

همه ما به شیوه‌های مختلف
از خدا می‌پنداریم
داروساز عشق است او
ماورای همه حسیات و احساسات است او
ولی باهم

این فقط جوهر عشق است که دارد
خدا یافت می‌شود

بیشتر سرودهای باول بر جستجویی در ذات خود و رابطه فرد با خدا است.
متمایزترین ویژگی فکر مذهبی باول، سادگی سبب و صراحت بیان‌شان است:

وقتی که

فکر

و چشم‌ها

هماهنگ‌اند

پس هدف است

در دسترس تو

می‌توانی دید

هر همای بی‌قالب

با چشم‌های برهنه

باول قبول دارد که خدا بی‌شکل است ولی برایش شکل و بی‌شکل شدن یکی و جدا نشدنی است. امری که پیش باول اهمیت زیاد دارد این است که یک رابطه داخلی بین خدا و وجود یعنی عالم استوار است:

فراموش نکن...

که جسم تو دارا است

تمامی موجودیت را

تا جایی که مربوط به معامله با خدا و عالم است، باولها در برابر ویدهاها بیشتر به عقیده مذهبی تانترها نزدیکی دارند. ویدهاها آورده آریاها است و بالعموم درباره خدایان طبیعت مثل خورشید و باران حرف می‌زند و به تذکر اهمیت زیاد می‌دهد و تانترها به طرف دیگر فولکور قدیم این سرزمین است که بر آن هنوز آریاها قدم نگذاشته بودند، و ایشان همان فولکلور محلی را منعکس می‌کنند. محتوای این فولکلور بیشتر راجع به دایره فکر، محیط معلوم و نامعلوم روان انسانی، قدرت مردی و قوه فعلیه نسوانی هردو در رابط جنسی و در جستجوی خدا، صحبت می‌کند. در عقیده تانترها عوالم خدا، دیو و انسان انتزاعی و لمس کردنی همه بازتاب همان یک نیروی حیاتی‌اند. شعر، موسیقی، رقص و آهنگ همه اینها ویژگی باول‌اند و نیز به یک هدف خاصی مختص‌اند. آن هدف عبارت است از پی بردن به رابطه انسان با خدا و کشف وجود انسانی.

و ای دل بی حس من

واماندی از زراعت کردن در

زمین انسانی...

اگر می‌کردی همچنین

این می‌توانست یک محصول زر تسلیم کند

از قرن دوازدهم به بعد تاریخ هند نمایانگر تاریخی است از ارتباط، تصادف و مصالحه سیاسی، فرهنگی و مذهبی. در این دوره ارتباط تصوّف طوری که در هند شکل گرفت می‌توانست به عنوان یک واسطه توافق نقش مهمی ایفاء کرد و همین امکان اضافی است که به مقبول شدن و همه‌گیری فکرهای تصوّف کمک کرده است. پس

تصوّرات صوفیانه که معرفی پیدا کرده بود را با تصوّرات سهج‌گران همانند ساخت و در نتیجه این اختلاط باولهای بنگاله فراگیرتر و چشم‌گیرتر شدند. به‌منظور چگونگی و وسعت نفوذ تصوّف در مسلک باولها باید اوّل مشاهده کرد که اظهار احساسات درونی به‌طریق سرودها یک شیوه مهمّ مذهبی باولها بوده است. از این طریق در باولها از نفوذ دوجانبه سراغ می‌یابیم، یکی وینشوگرایی بنگاله که موسیقی را یک وسیله ناگزیر برای وصل الوهی می‌پنداشت و از طرف دیگر نفوذ سنتّ سماع عارفان بوده است. تأثیرات موسیقی صوفیان به‌ما در راه فنا فی‌الحق کمک می‌کند.

دومین اهمّیت صوفیان، مرشدگرایی‌شان است. نظریات تصوّف بر این نقطه واضح‌تر می‌شود، نظری از عوارف‌المعارف نقل می‌شود:

”وقتی که مرید برخوردار از رفتارهای پسندیده است، با محبّت در قلب شیخ جای می‌گزیند و به‌نظر خدا نیز پسندیده گردد. چرا که خدا به‌طرف دوستانش همیشه با ترحم، طرفداری و علاقه‌مندی نظر می‌افکند. پس وجودش با جای گرفتن در قلب شیخ از موهبت و رحمت خدا و از نعمت بی‌کرانش برخوردار می‌شود و پذیرش شیخ نشانه پذیرش خدا، محمود همه شیوخ شود“^۱.

در سرودهای مرشدگرایی باولها یک آمیزش روحیه هندی با روحیه تصوّف می‌بینیم. برجستگی سرودهای مرشدگرایی باولها برگیرندگی و ابراز فریادشان و نیز به‌ضربان قلب آرزومندان مضطرب مبنی است. مرید بر آن خود سپردگی بی‌قید و شرط مریدان که مرشد خود را یک راهنمای چیره‌دست و دوراندیش و مصلحت‌بین می‌پندارند، یک جاذبیّت اضافی به‌سرودها بهم می‌آرد:

دستخوش امواج شد کشتی‌ام
با صدای جرنج جرنج پرت می‌شود به‌این سو و آن
باد مهیبی است برافزون
باز هم ای مرشدم
باید بمانم به‌امید تو

۱. عوارف‌المعارف، ترجمه H. Willarforce Clark، ص ۱۸.

ابرها گرفته است در غرب
 پاره است طناب چرخ سکان
 در گردابی گیر کرده است گشتی‌ام
 باز هم ای مرشدم
 باید بمانم به‌امید تو
 خیزاب می‌گذرد به‌سرعت از سکان تا عرشه
 همه کالای من گرانبهاتر ز لعل و گوهر
 با سیل رفت یکسر
 باز هم ای مرشدم
 باید بمانم به‌امید تو
 نکنم دیده‌هایم را باز مگر اینکه ببینمش در اولین نگاه
 پس مژده بدهید به‌من با بوهای خوش
 بشارت بدهید به‌من با صداها
 او در رسید
 جلوه‌گر است در افق خاوری
 دوست آمده است
 وی ظاهر گشت در آسمان شرق
 آیا چشم می‌گشاید نیلوفری بدون شرف جلوه‌اش
 تمام شب در تقللاً است نیلوفر در خوابهاش
 برای آفتاب صبح
 نکنم دیده‌هایم را باز مگر آنکه ببینمش در اولین نگاه

تاریخ و تحول چاپخانه فارسی در بنگال

سید غلام نبی احمد*

سرزمین بنگال از دیرباز به عنوان جایگاه و زادگاه و گهواره علم و ادب، هنر و دانش، فرهنگ و تمدن، بازرگانی و ورزشی به شمار می‌آید که بسیار دانشمندان و دانشوران نامدار، فرهیختگان و نخبگان نامور، سخنوران و نویسندگان برجسته، بازیگران و هنر پیشه‌های چیره‌دست ظهور کردند که با علم و دانش خویش مقبولیت خاصی و شهرت شایانی به عهده داشتند و توجه سراسر جهان را به خود جلب کردند.

پس از پا نهادن انگلیسی‌ها به خاک زرخیز هند، منطقه مردم خیز یعنی بنگال را از ابتدا مورد توجه قرار دادند و شهر کلکته را به‌توسط یکی از انگلیسی‌ها به نام جوب چارنوک (Job Charnok) بتاريخ ۲۴ اوت ۱۶۹۰ م بنا نهادند و بزودی این شهر شهرت و محبوبیت فراوانی به خود گرفت و انگلیسی‌ها علاوه بر علوم و فنون جدید اروپائی جهت چاپ و طباعت توجه خاصی نمودند و تحت نظارت کمپانی هند شرقی بسیار چاپخانه‌ها تأسیس شد که در زمینه نشر و انتشار روزنامه‌ها و چاپ و اشاعت کتابهای گوناگون به زبان‌های مختلف فعال بود.

ناگفته نماند که نخستین چاپخانه فارسی در جهان در هند در شهر کلکته تأسیس شد که برای هندیان باعث افتخار و سربلندی می‌باشد. در ایران اولین چاپخانه فارسی در سال ۱۸۱۷ م (۱۲۳۳ هـ) به‌توسط زین‌العابدین در شهر تبریز تأسیس نموده شده^۱ و چاپخانه میرزا صالح شیرازی که دومین چاپخانه ایرانی

* استادیار فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱. یحیی آریانپور، از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۳۰.

محسوب می‌شود^۱، در سال ۱۸۳۰ م بنیان گذاشته شد. کلکته در قرن نوزدهم میلادی در زمینه چاپ و انتشار روزنامه‌های فارسی و کتابهای ادبی و هنری مرکز مهمی در شبه قاره به‌شمار می‌رفت.

چارلس ولکنس (Charles Wilkins) یکی از خاورشناسان معروف جهان بعد از ترتیب دادن حروف سربی بنگالی به فارسی توجه نمود و حروف سربی فارسی (Persian Typography) را در سال ۱۷۸۰ م ابتکار نمود. این چاپ حروفی نستعلیق بود. اولین کتاب فارسی که در هند به چاپ رسید «انشای هرکرن» بود. این کتاب در سال ۱۷۸۱ م (۱۱۹۶ هـ) در چاپخانه کمپانی هند شرقی منتشر شد.

کارمندان و عهده‌داران کمپانی هند شرقی یاد گرفتن و آشنایی با زبان و ادبیات فارسی را لازم دانستند چون تا آن وقت زبان فارسی از حیث زبان رسمی هند بوده، نیز انگلیسی‌ها به منظور بازرگانی و تبلیغ دین مسیحی گسترش حکومت خود چاپخانه‌ها را تأسیس کردند. مثلاً هندوستانی پریس، به سنت میسن پریس، کرانیکل پریس، ایشاتیک لیتوگرافیک پریس، مطبع طبّی، مطبع مخزن القوانین، مطبع محمدی، مطبع رئیس‌الخبار، مطبع سلطانی، مطبع مظهرالعجائب، مطبع سلطان‌الخبار، مطبع گلدسته نشاط، مطبع محمدی، و غیره بودند که در ترویج و نشر آثار و جراید و روزنامه‌های فارسی نقش مهمی ایفا نموده است.

چاپخانه‌های مهم فارسی که از نظر تاریخی اهمیت خاصی دارد و در زمینه چاپ و انتشار سهم فوق‌العاده‌ای داشته است، در زیر مورد بررسی و توضیح قرار می‌گیرد:

۱. چاپخانه کمپانی هند شرقی (East India Company Press)

چاپخانه کمپانی هند شرقی یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین چاپخانه‌های هند به‌شمار می‌رود که سر چارلس ولکنس ترتیب دهنده حروف چاپ بنگالی و چاپ فارسی در سال ۱۷۷۶ م در هوگلی تأسیس نمود و چنانکه گفته شده پس از ابتکار حروف سربی فارسی اولین کتاب فارسی که در این چاپخانه انتشار یافت «انشای هرکرن» بود که در

۱. دکتر محمد استعلامی، بررسی ادبیات امروزی، ص ۳۹.

سال ۱۷۸۱ م به چاپ رسید. داستان لیلی و مجنون و کلیات سعدی هم در این چاپخانه چاپ شده است. لیلی مجنون در سال ۱۷۸۸ م، کلیات سعدی جلد اول ۱۷۹۱ م، و جلد دوم ۱۷۹۵ م انتشار یافت. کلیات سعدی جلد دوم دارای ۵۷۳ صفحه می باشد که علاوه بر غزلیات، قصاید، رباعیات مرثی، ترجیعات، مقطعات و هزلیات و غیره بود. دیگر کتاب مهم دستور عربی نوشته شده از بیللی که مبنی بر سه جلد می باشد. جلد اول در سال ۱۸۰۲ م جلد دوم در سال ۱۸۰۳ م و جلد سوم در سال ۱۸۰۵ م به چاپ رسیده است.

۲. چاپخانه توماس ایند فیرس (Thomas and Feres Press)

درباره این چاپخانه اطلاعات زیاد و معتبری به دست نرسیده، فقط دوتا کتاب که در این چاپخانه به چاپ رسیده است، یکی فرهنگ قوانین مسلمانان و شرایط و اصطلاحات مالیات بنگال (Dictionary of Mohamman Law and Bengal) نوشته از فرانسیس گلیدون، در سال ۱۷۹۶ م منتشر شد. طبق نظر پرفسور محمد امین، این فرهنگ اولین فرهنگ فارسی-انگلیسی در شبه قاره هند به شمار می رود.^۱ دیگر کتاب «رساله در ذکر احکام عشر و خراج» از امیر حیدر بلگرامی با ترجمه انگلیسی در سال ۱۷۹۷ م انتشار یافت.

۳. کوپر پریس (Copper Press)

این چاپخانه به نام مالک و صاحب آقای جوزف شناخته می شود که اداره مرکزی آن در انگلستان بود و یکی از شاخه های این چاپخانه در شهر کلکته تأسیس شده بود. در این چاپخانه فرهنگ فارسی و عربی و انگلیسی (Vacabulary Persian, Arabic and English) چاپ شده. این فرهنگ از ویلیام کرک پترک دبیر فارسی فرمانده کمپانی هند شرقی گردآورده شد که مبنی بر ۲۲۸ صفحه می باشد که در زمینه دستور فرهنگ نوشته شده. علاوه بر این فرهنگ، کتابهای بسیار مهمی در این چاپخانه انتشار یافته است.

۱. پرفسور محمد امین، مجله آشنا، ش ۲۷ فوریه-مارس ۱۹۹۶ م، ص ۶۲.

۴. چاپخانه هندوستانی (Hindustani Press)

پروفسور جان گلکرسٹ بنیانگذار کالج فورت ویلیام در سال ۱۸۰۱ م به منظور چاپ و انتشار آثار اردو و فارسی کالج فورت ویلیام «چاپخانه هندوستانی» را در شهر کلکتہ تأسیس نمود. یقیناً پرفسور گلکرسٹ یکی از مربیان و پرستاران زبان و ادبیات اردو و فارسی به شمار می‌رود که به‌کاوش و کارنامه خود فارسی خدمات صادقانه و گرانبه انجام داده است. بنا به گفته کیومرث امیری چاپخانه هندوستانی از حیث اولین چاپخانه رسمی به‌الفبای فارسی محسوب می‌شود.^۱ طبق نظر عتیق صدیقی چاپخانه هندوستانی اولین چاپخانه تجارتي به‌شمار می‌رود.^۲

در این چاپخانه کتاب فارسی «میر طالبی فی بلاد افرنجی» نوشته میرزا ابوطالب خان اصفهانی و «برهان قاطع» نوشته محمد حسین برهان تبریزی و غیره آثار مهمی به‌چاپ رسیده است. میرزا ابوطالب خان در اوایل قرن نوزدهم میلادی به‌اروپا مسافرت کرد و تجربیات و مشاهدات را به‌شکل کتاب «میر طالبی فی بلاد افرنجی» از حیث سفرنامه نوشت که پسران وی میر حسین علی و میر قدرت علی در سال ۱۸۱۲ م آن را منتشر کردند. دیگر کتاب برهان قاطع را پرفسور تومسن روبک تصحیح کرده در سال ۱۸۱۸ م به‌چاپ رساند. در سال ۱۸۰۳ م کتاب «مفرح‌القلوب» از مفتی تاج‌الدین را به‌اردو ترجمه کرده به‌نام «اخلاق هندی» منتشر کرد. دیگر آثار مهمی که در این چاپخانه انتشار شده است. مثلاً «فرهنگ فارسی- هندوستانی و انگلیسی» از فرانسیس گلیدون و «گلستان سعدی» با ترجمه به‌زبان انگلیسی که در دو جلد می‌باشد در سال ۱۸۰۶ م انتشار یافت.

در سال ۱۸۰۴ م زمان مسئولیت این چاپخانه به‌دست دکتر ویلیام هنتر رسید. نیز در سال ۱۸۱۱ م این چاپخانه تحت نظارت دکتر ویلسن واگذار شده بود. چاپخانه هندوستان تا سال ۱۸۲۸ م ادامه داشت.

۱. کیومرث امیری، زبان و ادب فارسی در هند، ص ۸۰.

۲. محمد عتیق صدیقی، هندوستانی اخبار نویس کنفی کے عہد میں (اردو)، ص ۱۰۰.

۵. چاپخانه بابتست میسن (Baptist Mission Press)

این چاپخانه با هدف ترویج و تبلیغ دین مسیحی در سال ۱۸۱۸ م در شهر کلکته تأسیس شد. معمولاً این چاپخانه کتابهای فارسی به حروف «سربی» نسخ چاپ می کرد. اما بعضی از مطبوعات و آثار به نستعلیق هم دیده می شود.

کتابهای معروفی که در این چاپخانه انتشار یافت عبارت اند از «شاهنامه فردوسی»، «کارنامه حیدری» از مولوی عبدالرحیم دهر متخلص به تمنا که آن را شهزاده محمد سلطان پسر تیپو سلطان در سال ۱۸۴۸ م چاپ کرد این کتاب راجع به کارنامه بهادرانه و دلیری های تیپو سلطان می باشد. «خزانة العلوم» که در زمینه ریاضی است در سال ۱۸۳۷ م به چاپ رسید.

«سکندرنامه نظامی گنجوی» را اسپرنگر، محمد شوشتری و آغا احمد علی تصحیح نموده در سال ۱۸۵۲ م چاپ کردند. دیگر لغت و فرهنگ معروف عربی و فارسی «کتاب اصطلاحات الفنون از محمد اعلی بن علی الثانوی» به توسط عبدالحق و محمد وجیه و غلام قادر تصحیح شده در دو جلد، جلد اول در سال ۱۸۶۲ م و جلد دوم در سال ۱۸۶۴ م چاپ شد. این چاپخانه تاریخ بیهقی را هم چاپ نموده است. یقیناً این چاپخانه در زمینه انتشار کتابهای فارسی سهم بسیار داشته است. خدمات ارزنده انجام داده است. یکی از شاهکارهای این چاپخانه «شاهنامه فردوسی» می باشد که آقای ترنر میکن «شاهنامه» را با زیبایی بسیار با فرهنگ و لغات نادر و اصطلاحات غریب را نوشته در چهار جلد چاپ کرد که در ادبیات فارسی اهمیتی و ارزشی خاصی دارد.

۶. چاپخانه ایشیاتیک لیتوگرافیک (Asiatic Lithographic Press)

این چاپخانه در سال ۱۸۲۵ م در شهر کلکته تأسیس نموده شد. اولین کتاب که در این چاپخانه منتشر شد در سال ۱۸۲۵ م «فتاوی حمادیه»^۱ بود. دیگر کتابها چون «فصول العمادی» و «دارالمختار» و «نل و دمن» از فیضی و غیره هم انتشار یافته است و دیگر آثار مهمی فارسی که در این چاپخانه به چاپ رسید. سفرنامه ای یکی از

۱. مغیث الحسن، کلکتہ کے قدیم اردو مطابع اور انکی مطبوعات (اردو)، ص ۴۸.

خاورشناسان معروف جان لوئیس برک هارد (John Lewis Burk Hard) «فوائد الناظرین» ترجمه از «سفر حجاز» عربی بود، در سال ۱۸۳۳ م منتشر شد و بوستان

سعدی را آقای تمیزالدین تصحیح و تدوین نموده، در سال ۱۸۲۸ م چاپ کرد.

۷. چاپخانه طَبّی

این چاپخانه هم در زمینه چاپ و نشر کتابهای فارسی و عربی و اردو کارنامه گرانمایی انجام داده است. چاپخانه طَبّی را حکیم عبدالمجید از شیخ احمد بن محمد الیمنی به منظور چاپ و انتشار آثار

فارسی و عربی و اردو در سال ۱۸۲۸ م خریده بود. در ضمن انتشار «برهان قاطع» به چاپ رسید که در زمینه فرهنگ اهمیتی خاصی دارد.

«سیر المتأخرین» در زمینه تاریخ، «خلاصة الحساب» در ریاضی، «هدایه و کافیه» در موضوع فقه حنفی، «تفسیر فتح العزیز» در موضوع تفسیر قرآن مجید و نیز دیگر آثار مهمی چون ترجمه «شاهنامه فردوسی» به زبان اردو و «بحرالجواهر» فرهنگ طَبّی و غیره را چاپ کرده است. این چاپخانه همان وقت برای چاپ کتابهای فارسی و عربی و اردو شهرت و مقبولیت فراوانی داشت. بعدها چاپخانه طَبّی با نام «مظاهر العجائب» و تحت مالکیت کبیرالدین در سال ۶۱-۱۸۶۰ م درآمد.

۸. چاپخانه آفتاب عالم

این چاپخانه در آخر قرن هجدهم میلادی در کلکته تأسیس شد و اولین کتابی که در این چاپخانه منتشر شد در سال ۱۸۰۰ م «تحفه اثنا عشریه» نوشته شده از شاه عبدالعزیز دهلوی بود. ترجمه فارسی «تاریخ آسام» که اصلاً به زبان اردو نوشته شده توسط میر بهادر علی حسینی در سال ۱۸۰۵ م منتشر شد. تذکره شاعران و نویسندگان ایران و هند «آتشکده آذر» از لطف علی بیگ آذر در سال ۱۸۳۳ م انتشار یافت. «مرآة الخیال» از شیر خان لودی را تصحیح نموده، آقای محمد صفی پوری در سال ۱۸۳۱ م آن را

در چاپخانه‌های کلکته اولین مرتبه بسیاری از آثار فارسی انتشار یافته است که از نظر تاریخی اهمیتی و ارزش بسیار دارد و در زمینه گسترش و رواج زبان و ادبیات فارسی نقش اساسی و کارنامه فوق‌العاده‌ای ایفا نموده است.

چاپ کرد. دیگر تاریخ اسلام معروف به «فتیحه عبریه» از شهاب‌الدین طاش در سال ۱۸۴۸ م انتشار یافت.

۹. چاپخانه سلطانی

این چاپخانه در کاخ نواب واجد علی شاه در مَیّا برج بنگال واقع بود. در این چاپخانه کتابهای مختلف به‌ویژه آثاری از واجد علی شاه منتشر می‌شد. مثلاً «ارشاد خاقانی» در سال ۱۸۵۲ م منتشر شد که دربارهٔ عروض و قوافی بحث کرده بود. و «ملاذکلمات» که در فن فرهنگ به زبان فارسی می‌باشد که در سال ۱۸۷۹ م به چاپ رسید. دیگر کتابی «حملة حیدری» از رفیع خان در سال ۱۸۵۰ م به چاپ رسید و کتابهای دیگر واجد علی شاه «مثنوی حزن اختر»، «بحر هدایت» و غیره هم منتشر شده است.

چاپخانه سلطانی شهرت و مقبولیت فراوانی به دست آورده است. اما علاوه بر این چندین چاپخانه‌های فارسی و عربی هم در بنگال و ناحیه آن بوده که هیچ‌وقت فراموش شدنی نیست مثلاً «چاپخانه محمدی» که «جامع التواریخ» تصحیح فقیر محمد و «انوار سهیلی» از ملا واعظ حسین کاشفی را در سال ۱۸۶۲ م منتشر نمود. «چاپخانه گلدسته نشاط» که «فهرست کتابخانه انجمن آسیایی بنگال» را در سال ۱۸۸۶ م چاپ کرد. «چاپخانه قادریه» که «شرح بوستان سعدی» از شیخ محمد سراج‌الدین را در سال ۱۸۶۳ م منتشر کرد. «چاپخانه کریمی» که «اخلاق جلالی» به تصحیح محمد ساطع را در سال ۱۸۵۱ م چاپ نمود. «چاپخانه سلطان‌الخبار» که «خلاصة التواریخ بنگاله» که از زبان انگلیسی به زبان فارسی به‌توسط عبدالرؤف ترجمه شده را در سال ۱۸۵۲ م به چاپ رساند. «مطبع احمدی» که «گنج خوبی» را در سال ۱۲۶۴ ه و «مطبع آفتاب عالمتاب»، مرشدآباد کتاب «دریای لطافت» را در سال ۱۲۶۶ ه منتشر کردند. «مطبع مرآة الاخبار» که «هدایت العارفین» را در سال ۱۲۷۴ هجری و کالج پریس که «ویس و رامین» را در سال ۱۷۶۴ م منتشر کردند.

به‌طور کلی می‌توان گفت که در زمینه چاپ و نشر آثار گرانقدر و پرمایه و شاهکارهای فارسی در هر موضوع چون شعر و ادب و فرهنگ و پزشکی و اخلاق و تاریخ و سفرنامه و جغرافیا و تصوف و دین و مذهب و انتشار روزنامه‌های فارسی،

ایالت بنگال به‌ویژه شهر کلکته در قرن نوزدهم و بیستم میلادی خدمات ارزنده و سهم بسزایی داشته است چون در چاپخانه‌های کلکته اولین مرتبه بسیاری از آثار فارسی انتشار یافته است که از نظر تاریخی اهمیتی و ارزش بسیار دارد و در زمینه گسترش و رواج زبان و ادبیات فارسی نقش اساسی و کارنامه فوق‌العاده‌ای ایفا نموده است.

منابع

۱. امداد صابری، تاریخ صفحات اردو (اردو).
۲. پرفسور محمد امین، مقاله از مجله آشنا، سن ۲۷، فوریه-مارس ۱۹۹۶ م، ایران.
۳. دکتر محمد استعلامی، بررسی ادبیات امروز ایران.
۴. کیومرث امیری، زبان و ادب فارسی در هند، ایران.
۵. محمد عتیق صدیقی، ہندوستانی اخبار نویسی کینی کے عہد میں (اردو).
۶. مغیث الحسن، کلکتہ کے قدیم اردو مطالع اور انکی مطبوعات (تذکرہ اردو).
۷. یحیی آریانپور، از صبا تا نیما، ایران.
8. E.G. Brown, Press and Poetry, Cambridge.

مسائل مطالعات فارسی در کلکته و اقدامات لازم برای حل آن

محمد منصور عالم*

زبان فارسی برای نهصد سال زبان رسمی و علمی و ادبی شبه قاره بوده است. نه فقط مسلمانان بلکه هندوان هم فارسی یاد می گرفتند و شعر می گفتند، تألیف می نمودند و در اداره دولتی خدماتی انجام می دادند. پس از انقراض حکومت مسلمانان، زبان فارسی نیز رونق خود را از دست داد. زبان انگلیسی جای فارسی را گرفت. در نتیجه تقسیم شبه قاره به پاکستان و هند، زبان هندی زبان رسمی مردم سرزمین هند شد. از هنگامی که پای کمپانی شرقی باز شد و آنان حاکمیت زبان فارسی را عمل مهمی در رشد فرهنگی و بیداری مردم و آشنایی آن زبان را فرهنگ و معارف ایران و اسلامی دانستند، نخستین چاره را بریدن مردم از زبان و ادبیات فارسی دانستند و به تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۸۳۷ میلادی از سوی ریاست شورای فرماندهی اشغالگران بریتانیا در هند بیانیه رسمی به منظور لغو اسم زبان فارسی از دواير دولتی و ممنوعیت استفاده از آن صادر شد. پس از این بیانیه فارسی در هند به ویژه بنگاله بتدریج رو به زوال رفت و رفته رفته در مدارس دینی و کالجها و دانشگاهها محصور شد. شکی نیست که فتیله این چراغ در حال سوختن است و اگر غافل شویم فتیله نیز به اتمام خواهد رسید. بنابراین اگر روغنی بدین چراغ در حال خاموش برسد، فروزان خواهد ماند. اهل بنگاله در اثر حلاوت این زبان شیرین چنان عاشقش شده اند که هنوز این چراغ را از باد مخالف محفوظ

* دانشیار بخش فارسی کالج مولانا آزاد، کلکته (بنگال غربی).

داشته‌اند. هرچند که شکوفه‌های گذشته نرسد، ولی باعث دلگرمی دوستداران اسلام و ایران و فرهنگ فارسی و اسلامی خواهد بود.

شکی نیست که کالج‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس دینی در درس و تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول‌اند ولی بدون تأمل می‌توان گفت که اینان فقط درس و تدریس بر طبق نصاب‌ات می‌دهند و اینان در توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی مثل انجمن‌های ادبی و فرهنگی مؤثر و مفید نیستند. مثلاً انجمن علوم شرقی کل هند، پونه، انجمن آسیایی کلکته، انجمن بزم ایران کلکته، شعبه بمبئی انجمن آسیایی، دائرةالمعارف حیدرآباد، انجمن تحقیق علوم اسلامی، بمبئی، دارالمصنّفین اعظم‌گره، دارالعلوم دیوبند، جامعه ملّیه اسلامیّه دهلی‌نو، انجمن ترقّی اردوی هند، دهلی‌نو، ندوة المصنّفین، دهلی، دائرة تحقیقات تاریخی هند، پونا، اداره علوم شرقی، باروده، شعبه هند و ایران، انجمن روابط فرهنگی هند و کشورهای خارجی دهلی‌نو و همچنین انجمن‌های علمی و دیگر راجع به مطالعات زبان و ادب فارسی وظیفه مهمّی انجام می‌دهند.

چنانکه بنده از کلکته علاقه دارد، به‌حلّ مسائل درباره این زبان شیرین در کلکته بپردازد.

مسائل درس، تدریس و گسترش زبان فارسی در بنگاله مثل دیگر ایالت‌ها، بسیاراند، ولی اگر سفارت محترم ایران در هند، خانه فرهنگ ایران در هند و وزارت علوم و فرهنگ جمهوری اسلامی ایران از صدق دل کمک کنند، ان‌شاءالله چراغ فارسی که هنوز در بنگاله به‌طور کلی خاموش نشده است بار دیگر فروزان خواهد شد. اختیارداران را باید که در حفظ و پرورش زبان و ادبیات فارسی سهم مؤثّری ایفا کنند.

مسائل و حلّ آن

۱. در کلکته انجمن بزم ایران از مدّت شصت سال خدمات پرارزش و ارزنده به‌گسترش و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی انجام می‌دهد، نه فقط میان مسلمانان بلکه میان هندوان و دیگران هم فارسی را آشنا کرده است. لذا این انجمن لایق و سزاوار بزرگ‌ترین کمک‌های مالی است، تا بتواند برنامه مفصّل درباره پیشرفت مطالعات فارسی جدید را بزودی جامه عمل بپوشاند. اولیای وزارت فرهنگ ایران

باید که برنامه تهیه کنند تا بر طبق آن کمک مالی در دسترس بزم ایران گذاشته شود.

۲. اگر کسی بخواهد از وضعیت زبان و ادب فارسی ایران آگاهی به دست آورد، شاید هیچ وسیله‌ای مناسب‌تر و آزموده‌تر از شماره‌های مختلف مجلهٔ ایندو-ایرانیکا نباشد. لذا بنده اولیای این بزم را آگاه می‌کند که ایندو-ایرانیکا مجله‌ایست در زمینهٔ فارسی و فرهنگ ایران، و مشترکات تاریخی ایران و شبه قاره.

۳. برای آشنا کردن استادان و دانشجویان فارسی از فارسی جدید، برنامه‌ای تهیه شود که کتابها و مجله‌ها و روزنامه‌های فارسی از ایران مستقلاً به‌انجمن بزم ایران و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها ارسال گردد.

۴. پیش از انقلاب اسلامی ایران، در انجمن ایران کلاسهای فارسی ادامه داشت و یک آموزگار ایرانی برای تدریس فارسی در انجمن از طرف دولت ایران به کلکته اعزام شده، مشغول کار بود ولی بعد از انقلاب اسلامی این سلسله قطع شد. کلاسهای زبان فارسی جدید در خانه‌های فرهنگ ایران در بمبئی و در دهلی‌نو دایر است و ادامه دارد. استادان ایرانی از طرف جمهوری اسلامی ایران به بمبئی و دهلی اعزام شده‌اند و در آن شهرها به تدریس فارسی مشغول‌اند، ولی متأسفانه می‌گویم که عاشقان و دوستداران فارسی در کلکته چه تقصیر کرده‌اند که از یک استاد ایرانی محروم شده‌اند. اولیای سفارتخانه و اختیارداران وزارت آموزش و پرورش ایران که از انجمن ایران در کلکته بازدید کرده‌اند، هر بار وعده نمودند ولی این وعده هنوز وفا نشده. به این جهت از اولیای محترم تقاضا و خواهش می‌کنم که توجهات خودشان را با این امر مبذول بفرمایند، تا بزودی کلاسهای زبان فارسی در انجمن بزم ایران بار دیگر باز شود.

۵. همه می‌دانند که در توسعهٔ زبان و ادب مجله‌ها و روزنامه‌ها نقش مهمی انجام می‌دهند. چنانچه خانهٔ فرهنگ ایران باید که روزنامه‌ها و مجله‌های فارسی ایران به‌انجمن بزم ایران و دیگر مراکز علمی در کلکته به‌طور مسلسل ارسال کند.

۶. تلویزیون و رادیو هم بهترین وسائل‌اند که در آموختن فارسی بسیار مؤثرند. لذا باید که برنامه‌ای تهیه کنند که به‌وسیلهٔ رادیو و تلویزیون این کشور راه آموختن فروغ

زبان فارسی آسان شود. کانال (Channel) برای درس و تدریس فارسی جدید برای هندیان مخصوص بشود. زیرا که وسائل سمعی و بصری امروز برای تدریس زبان‌های خارجی وجود دارد.

۷. به‌نظر بنده فیلم‌هایی نمایش بدهند که مردم، ایران جدید را به‌طور کامل ببینند، زیرا که ایران کلاسیکی و سنن قدیم اینجا هست و راجع به‌ایران امروز اطلاعاتی علمی موجود نیست. باید که کتابها را وارد کنند که مردم درباره‌ی ایران‌شناسی هرچه بیشتر اطلاعاتی به‌دست بیاورند. فیلم‌هایی نمایش بدهند یا مثلاً سخنرانی‌ها ترتیب دهند و هیئت‌های فرهنگی از ایران و هیئت‌های هند و ایران تبادل شود. دانشمندان ایران سوی هند می‌آیند. استاد ایرانی در کلکته تشریف بیاورند و درس بدهند. متقابلاً همان‌طور که خانه‌های فرهنگ ایران در هند وجود دارند باید که خانه‌ی فرهنگ هند در شهرهای مهم ایران برقرار شود.

۸. کتابخانه‌های بنگاله مثلاً کتابخانه‌ی انجمن ایران، کتابخانه‌ی ملی، کتابخانه‌ی انجمن آسیایی و کتابخانه‌ی مدرسه‌ی عالییه پر از نسخه‌های پرارزش فارسی مربوط به‌بنگاله هستند و این بر محققان و پژوهشگران پوشیده نیست. خیلی مفید و کارآمد است اگر جمع‌آوری و مطالعه و تصحیح و چاپ اینها انجام بشوند. ولی بدون پول این خواب و خیال است، لذا برنامه‌ای تهیه بشود که دولت ایران محققان و پژوهشگران کلکته را در این زمینه کمک مالی برساند، یا اگر رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مایل باشد می‌تواند آن نسخه‌های پرارزش را به‌صورت کتابی یا کتابهای متعدد به‌چاپ برساند.

۹. متأسفانه می‌گویم که پژوهشگران و محققان و استادان فارسی در کلکته چه تقصیر کرده‌اند که از زیارت ایران مقدس که کشور آرزوهایشان است محروم شده‌اند. بعد از استادان محترم آقای دکتر محمد اسحق، دکتر هیرا لعل چوپرا و دکتر عطا کریم برق، بیست و پنج سال شده است که این سلسله قطع شده است، لذا از اختیارداران استدعا می‌کنم که به‌این مسئله توجه بکنند.

۱۰. انجمن‌های فارسی مثل انجمن استادان فارسی هند که سی سال است به‌خدمت فارسی کار مهمی انجام می‌دهد و انجمن پژوهشگران زبان فارسی که در سال‌های

اخیر به وجود آمده فعالیت‌های گسترش زبان فارسی را به عهده داشته است، باید که این انجمن‌ها را مستحکم سازند و راه فعالیت‌های ترویج و پاسداری زبان فارسی مثل دیگر زبان‌های جهان فراهم شود. مختصراً راه‌های گسترش زبان فارسی در کلکته و در سراسر هند به نظر من اینجاست:

۱. اجرای بورس تحصیلی برای تشویق دانشجویان دانشگاهی زبان فارسی.
 ۲. پیدا کردن شغل‌ها برای فارغ‌التحصیلان.
 ۳. امکانات برای نشر و چاپ و فروش کتابهای تحقیقی که در این زمینه آماده می‌شود.
 ۴. تهیه کتب و مجلات و امکانات تحصیل برای استادان زبان فارسی.
 ۵. مسافرت‌ها به ایران و درس بازآموزی استادان فارسی.
 ۶. ورود مطبوعات تازه به هند و شهرهای مهم آن توسط کتابفروش‌های ایران در کلکته، پتنا، بمبئی، دهلی، حیدرآباد، و علیگره.
 ۷. امکاناتی برای دیدار از ایران برای استفاده از کتابخانه‌های آنجا تهیه شود.
- امیدوارم که اگر مسئله مذکور طبق مراد حل شود، دیگر مانعی در حفظ و پرورش زبان و ادب فارسی در آموزشگاه‌های و انجمن‌های علمی و فرهنگی هند نخواهد ماند.

نیازِ دنیایِ پرآشوبِ امروز به درکِ بهترِ اندیشه‌هایِ والای رابیندرا نات تاگور

بهرام طوسی*

احساس می‌کنم ستارگان فلک در نهاد من می‌درخشند و جهان در درون من مانند رودهایی که طغیان دارند می‌خروشد.

گل‌ها در بدن من می‌شکفند و بوی جوانی و زیبایی خاک و آب مانند بوی مشک و عبیر از دل من برمی‌خیزد.

و نفس هرچه حیات دارد در خیال من به نغمه سرایی مشغول است.

اهمیت افکار و اندیشه‌های بسیاری از بزرگان در زمان حیات آنان به شکل عمیق و همه جانبه درک نمی‌شود و بسیار بوده‌اند متفکران و اندیشمندانی که سال‌ها و حتی قرن‌ها بعد از درگذشت‌شان شناخته شده‌اند. این مطلب به‌خصوص در مورد کسانی صدق می‌کند که از رفتارهای غلط و جهت‌گیری‌های نادرست افراد درگیر تعصبات و اختلافات بی‌اساس قومی و نژادی و مذهبی و عقیدتی و طبقاتی و جز آن رنج می‌برده‌اند و می‌کوشیده‌اند تا افکار و عقاید مختلف را به یکدیگر نزدیک کنند و پیوندهای دوستی استواری را میان انسان‌ها و میان انسان و طبیعت برقرار کنند. کسانی که با چشم بینایی درون، حاصل اختلاف، و خودسری‌های انسان‌ها را می‌دیده‌اند و می‌دانستند که نتیجه تعصب خشک و کور چیزی جز رسوایی و مصیبت و نکبت و بدبختی نخواهد بود، که امروز ما در جای‌جای دنیا شاهد این مصیبت‌ها هستیم.

* استاد دانشگاه فردوسی، مشهد.

مصیبت‌هایی که عاملی جز خودخواهی، تعصب و جهل معنوی ندارد، به قول حضرت اقبال لاهوری:

عصر حاضر فتنه‌ها زیر سر است طبع ناپروای او آفتگر است
جلوه‌اش ما را ز ما بیگانه کرد ساز ما را از نوا بیگانه کرد^۱

از آنجا که دعوت به حق و عدالت و ذره‌ای تفکر و شناخت دیگران و توجه به خواسته‌ها و احساسات آنان با طبیعت خودخواه و انحصار طلب بسیاری از انسان‌های زورمند سازگار نیست، فریادهای انسان‌هایی اندیشمند و فرهیخته مانند رابیندرا نات تاگور به مقدار زیادی شنیده نمی‌شود چون «غشاهای چشم‌ها» و گوش‌ها را کور و کر ساخته است لذا افکار بلند این بزرگان تا حد زیادی ناشناخته باقی می‌ماند و یا به ظاهر از یاد محدود ولی از آنجا که حق است و براساس عدالت و عشق و محبت استوار، هرگز نمی‌میرد و اگر همچون آتش زیر خاکستر حتی قرن‌ها به فراموشی سپرده شود هرچند گاه یک‌بار به همت دلسوخته‌ای از گوشه و کنار شعله‌ای می‌کشد، نور می‌پراکند و دل‌های سرد و افسرده و ناامید را گرمی و امید می‌بخشد زیرا خداوندگار جهان با آن نواهای حقیقت‌جویی و حق‌طلبی و دوستی و مهر و عشق همراه بوده و پشتیبان آنها است.

در قرآن کریم سورة الحجرات، آیه ۱۳ می‌فرماید:

«يَتَأْتِيَ النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنُكُمْ»^۲ (ای مردم ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و به شعبه‌ها و قبیله‌ها تقسیم کردیم تا بشناسید یکدیگر را، بدرستی که گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست).

خداوند برای هیچ بشری هیچگونه امتیازی از نظر رنگ پوست، نژاد، قبیله، قومیت، مال و توانگری و حتی دین و مذهب و مسلک قائل نشده است مگر در تقوا و میزان راستی و درستکاری، و این از عظمت‌های دین مبین اسلام است که حتی برای خود و

۱. کلیات اقبال، ص ۱۳۳.

۲. الحجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

برای مسلمانان امتیاز جداگانه‌ای قائل نشده است هرکس با تقواتر باشد نزد خداوند عزیزتر است. حتی شرط مسلمان و متقی بودن را قبول و احترام به سایر ادیان گذشته قرار داده است^۱ و امتیاز افراد را در میزان رحم و مروت و انصاف و عشق و انسانیت آنها دانسته است.

پورداوود درباره‌ی وی می‌نویسد:
 “نه اینکه اکنون بنگاله ادبیات
 خود را مدیون این نویسنده
 چیره‌دست است نهال آزادی و
 رستگاری هند هم از گفتارهای
 شورانگیز این مرد میهن دوست
 بالیدن گرفت...”

در طول قرن‌ها علما، متفکرین، فلاسفه، انبیاء، عرفا و سایر بزرگان همین راه را انتخاب کرده‌اند و براساس آن طریقه‌های زیادی را برای خیر و برکت بشریت و برای نابودی ظلم و ستم و جنگ و خونریزی ارائه داده‌اند. هیچ اندیشمندی هرگز تبعیض و نادرستی و ظلم و جنایت را

ستایش نکرده بلکه برعکس، همه به اتفاق عشق و محبت به دیگران و به همه موجودات عالم را توصیه کرده‌اند که اگر بشر چنین کند دنیا گلستان می‌شود. ولی هر مسلکی که بر پایه تبعیض و دشمنی استوار باشد ناچار محکوم به نابودی است. نمونه‌هایی از قدیم‌ترین ایام را با اشاره‌ای گذرا ارائه می‌دهم که نشان دهنده سیر تکاملی و ارتباط نزدیک ادیان و افکار بزرگان می‌باشد.

زرتشت پیامبر که تاگور با افکار و عقاید وی مودّتی عمیق داشت (ظهور او را تا ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح دانسته‌اند)^۲ بنا به نوشته جلال‌الدین آشتیانی در کتاب «زرتشت، مزدیسنا و حکومت» سرتاسر گاتاها روی سخنش با مردم است و همه پیروان راستی و پیروان دروغ و همه مردم جهان را مورد خطاب قرار می‌دهد. وی می‌نویسد:
 “نه سخن از آریاهاست و نه اشاره به ایرانیان هیچ گروه و قوم خاصی دارای امتیاز نیست، پیام زرتشت عام است و اهورا مزدا نیز خدای همه عالمیان

۱. قرآن کریم، بقره: ۴.

۲. ظهور زرتشت در آذربایجان غربی ایران و بهروایتی بسیار ضعیف در حوالی بلخ و خوارزم بوده است و در مورد سال ظهور وی از ۶۰۰ تا ۳۵۰۰ قبل از میلاد اشاره شده است. (آشتیانی، ص ۸۰-۵۰)

می‌باشد“ (جالب اینجاست که برای قوم ویشتاسپند نیز برتری قائل نشده و حتی بدان اشاره هم نکرده است).^۱

توضیح اینکه تا زمان زرتشت دین جنبه قومی و طایفه‌ای و ناحیه‌ای داشت هر گروه و قوم خاصی برای خودخدایی و رسوم دینی خاص قائل بودند ولی زرتشت برای اولین بار از یک خدای خالق عالم، «اهورا مزدا»^۲ یعنی مهین دادار هستی‌بخش یا هستی‌بخش و دانای بزرگ، سخن گفته است (همانجا) در فصل پنجم کتاب دین بشر تحت عنوان پیامر که به زرتشت اختصاص دارد، شاعر حکیم بلندپایه هند تاگور می‌نویسد که با ظهور آن، دین از مرحله افسانه و جادو به مرحله روحانیت و اخلاق معنوی درآمد.^۳

در هات ۳۲/۲ چنین آمده است:

”کسی که با اندیشه و گفتار و کردار بازوان خویش با بدکاران پیکار کند و نقشه آنان را عقیم سازد و یا آنان را به راه راست رهبری نماید، به درستی چنین شخصی خواست پروردگار را انجام داده و به خداوند جان و خرد عشق می‌ورزد.“
مهرداد بهار می‌نویسد:

”براساس دین زرتشتی هرمز و یا اهورا مزدا نشانه نور و پاکی و روشنایی و خوبی است و اهریمن نشانه تاریکی، تبه‌کاری، پتیارگی و یک نبرد دائمی میان این دو جریان دارد و وظیفه همه مردم و انسان‌ها است که اهورا مزدا را یاری کنند تا بدی از دنیا رخت بر بندد و نیکی پیروز شود“.^۴

زرتشت در آغاز گاتاها توضیح می‌دهد که فقط در سایه اعمالی که متکی به راستی و درستی است می‌توان خدا را خشنود ساخت. اندیشه نیک و خرد پاک بهترین وسیله

۱. ص ۱۲۲.

۲. «اهورا» از اسوره گرفته شده که در ادبیات قدیم و دیک نیز یک نام مطلق روحانی بوده نه موجود جسمانی... به معنی جان و هستی‌بخش. «مزدا» نیز از دو کلمه «مز» به معنای بزرگ که در فارسی «مس» و «مه» شده است و «دا» به معنی دانش و بخشیدن و آفریدن است.

۳. شفق، ص ۳۳.

۴. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۸-۱.

برای نزدیک شدن به خدا است. تنها در پرتو راستی است که مردم می‌توانند به سعادت دست یافته و پاداش دنیوی و اخروی یابند. او در اوّلین قدم با صراحت تمام رشوه و فدیة (قربانی) و شعائر و تشریفات و نماز به‌خاطر نیاز را که وسایل خشنودی خدایان جامعه بود، طرد می‌نماید.^۱

در هات ۳۳/۱۰ چنین آمده:

همه خوبی‌های زندگی از تست، آنچه براستی بوده و آنچه که هست و آنچه خواهد بود. ای مزدا! از مهر خودت به‌ما بخش و بیاری منش پاک و نیروی معنوی و راستی بی‌غزا و خوشبختی را برای تن. به‌طور کلی حرف زرتشت یک حرف است که می‌گوید: راه در دنیا فقط یکی است و آن راستی است، دیگران همه بی‌راه‌اند.

و این درست حرف قرآن کریم است که مرتب تکرار بر اهدنا الصراط المستقیم دارد. زرتشت خوبی و سعادت بشر را در راستی و درستی دانسته و در واقع اساس عرفان و عشق و مهر و محبت را در تعلیمات بودا، کنفوسیوس و زرتشت باید جستجو کرد که انسان به‌انسان فراتر بوده و به‌همه موجودات سرایت می‌دهند، به‌هر چیزی که «او» خلق کرده است.

این آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها را می‌ستائیم. این مکان‌ها و رؤس‌ها و چراگاه‌ها و سرزمین‌ها و آبشخورها را می‌ستائیم و دارنده این سرزمین‌ها را می‌ستائیم، آن اهورا مزدا را.^۲

به‌دریا بنگرم دریا ته وینم به‌صحرا بنگرم صحرا ته وینم
به‌هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت زیبا ته وینم
(بابا طاهر عریان همدانی)

و فی کل شیء له آیه تدل علی ائّه واحد

آلبرت آوی در تاریخ مختصر فلسفه اروپا می‌نویسد:

۱. آشتیانی، ص ۱۲۲.

۲. یسنا ۶، بند ۱۵.

زرتشت یا زرتشترا در فضای اندیشه و تفکر قدرتی عظیم نشان داد که تأثیر ژرفی درآیندگان کرد عمده ولی در همه جریانات عالم یک پیکار دائمی میان

به‌طور کلی تاگور بنای فلسفه خود را بر «حقیقت»، «اخلاق» و «زیبایی» قرار داده بود.

نیک و بد، راستی و کثری مشاهده می‌کرد. عبریان مفهوم شیطان را به‌عنوان دشمن بزرگ یهوه، از همین جریان گسترش دادند و پس از آن مفهوم شیطان مسیحی نیز از مذهب یهود برآمد. علاقه‌مندی زرتشت در وقف خود به‌راست و نفرت از دروغ و نادرستی یکسره به‌دانش و فلسفه یونانی انجامید.^۱

جذبۀ ذوق و لطف شاعرانه تعلیمات بسیار عارفانه و صلح‌جویانه و تسلیم و رضا و قناعت و استعنا و زیبایی دوستی که در این آئین (بودائی) بوده در میان مردمی که در آن زمان از عقاید تند و تیز و جنگجویی و پرخاش به‌تنگ آمده بودند و در پی تعلیمات ملایم و آرام می‌گشتند بسیار پسندیده افتاده است، و به‌جرات می‌توان گفت این یگانه عقیده و آئینی است که بی‌جنگ و کشتار در جهان پیشرفته و به‌زور شمشیر بر مردم جهان تحمیل نکرده‌اند در دورۀ اسلامی همین عقیده مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه در میان صوفیه مشرق زمین بسیار پسندیده افتاده و آئین بودائی یکی از سرچشم‌های الهام تصوّف ایران شده است.^۲

امروز بعد از قرن‌ها جنگ و خونریزی و تجاوز و اظهار قدرت باید برای بشر ثابت شده باشد که از جنگ و اعمال زور کاری ساخته نیست و باید انسان راه گفتگو و تبادل افکار و دست برداشتن از تعصّب را در پیش بگیرد تا شاید روزی جهان روی صلح و آرامش را ببیند.

طول تاریخ همه کشورها پر است از جنگ و نبردهای خانمان برانداز و کارهایی که انسان خود از بازگوئی آنها شرم دارد و این کار هنوز هم متأسفانه ادامه دارد. ولی باید

۱. تاریخ مختصر فلسفه در اروپا، ص ۱۱۰.

۲. سعید نفیسی، ص ۲۰.

عاقبت روزی برسد که آدم به‌واقع آدم شود و ذره‌ای رحم و انصاف پیدا کند و درحالی‌که به‌معتقدات خود پایبند است به‌دیگران نیز حق بدهد و لااقل مختصری برایشان و برای عقاید و افکارشان احترام قائل شود. آنگاه است که می‌توان امیدوار بود که خورشید خوشبختی نور بر عالم پر آشوب ما افکنده است.

دیوان‌های شعرای شکر شکن ایران و عرفای نامدار پر است از خدمت خلق و جانفشانی برای راحت دیگران:

نظامی در مخزن الاسرار:

عمر به‌خشنودی دلها گداز	تا ز تو خشنود شود کردگار
سایه خورشید سواران طلب	رنج خود و راحت یاران طلب
دردستانی کن و درمان دهی	تات رسانند به‌قرماندهی
گرم شو از مهر و ز کین سرد باش	چون مه و خورشید جوانمرد باش
هر که به‌نیکی عمل آغاز کرد	نیکی او روی بدو باز کرد
گنبد گردنده ز روی قیاس	هست به‌نیکی و بدی حق شناس

دین یهود و همچنین مسیحیت نیز مردم را به‌راستی و درستی درستکاری دعوت می‌کنند.

از حضرت عیسی بن مریم نقل است که عشق و محبت به‌دیگران را به‌نهایت رسانده بود و از جنگ و خونریزی و خشونت حتی با کسانی که وی را آزار می‌دادند بیزار می‌جست تا بدان پایه که می‌فرمود اگر کسی سیلی به‌گونه‌ات نواخت، طرف دیگر صورتت را پیش بیاور.

این همه بزرگی روح قربت نزدیکی دارد با فلسفه مقاومت منفی که به‌رهبری مهاتما گاندی بزرگ استقلال کشور پهناور هندوستان را توسط مردمی با دست خالی در برابر امپراتوری سر تا پا مسلح وقت تضمین کرد و اساس همان تفکر عمیق مقاومت توام با مدارا است که از تراوشات ذهن پربار تاگور بود.

در دین اسلام و قرآن کریم همه جا به‌گذشت و ایثار و فداکاری و عشق و محبت اشاره شده است. اسلام همه ادیان را به‌وحدت دعوت می‌کند و لازم است به‌این جنبه مهم دین بیشتر از سایر جنبه‌های آن اهمیت داد. در عرفان نیز که با نگاهی ژرف به‌عمق

دستورات الهی و اهداف عالیّه دین می‌نگرد، همه جا سخن از دوستی و مودّت و ایثار برای دیگران و عشق به عالم و همه موجودات عالم است. یک عارف همه انسان‌ها را یکسان می‌نگرد چه افراد هم مسلک خود را و چه اهل سایر ادیان و فرقه‌ها را.

بر سر در خانقاه ابوالحسن خرقانی نوشته شده بود:

”هرکس در این سرای آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید. چه آن‌که در محضر خداوند به جان ارزد، بر سفره ابوالحسن به نان ارزد“.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و عارف روشندل دیگر می‌فرماید:

پیش ما سوختگان کعبه و بتخانه یکی است

حرم و دیر یکی مسجد و میخانه یکی است

پیر پیمانه‌کشان گفت که در مذهب عشق

مست و هشیار یکی عاقل و دیوانه یکی است

شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌فرماید:

راه تو به هر قدم که پویند خوش‌ست

وصل تو به هر سبب که جویند خوش‌ست

روی تو به هر دیده که بینند نکوست

نام تو به هر زبان که گویند خوش‌ست

اما در مورد حکیم و متفکر و ادیب بزرگ کشور پهناور هند جناب رابیندرا نات تاگور.

جناب ایشان را می‌توان از وارثان خلف افکار انسانی و عرفانی و دینی دانست که در ادبیات رقت احساس و روح لطیف شاعرانه در جایگاهی رفیع قرار دارد و استادی و نفوذ کلام وی انکار ناپذیر است به‌طوری که به‌قول مرحوم دکتر مهدی فروغ وی با نفوذ کلام ساده و بی‌پیرایه خود توجه و علاقه متفکران و شعرا و نوع دوستان جهان را به‌خود جلب کرد و اگر بگوییم که اندیشه مردم مغرب را درباره هند عوض کرد سخن به‌گزارف نگفته‌ایم. (ص ۴۴)

پورداوود درباره‌ی وی می‌نویسد:

”نه اینکه اکنون بنگاله ادبیات خود را مدیون این نویسنده چیره‌دست است نهال آزادی و رستگاری هند هم از گفتارهای شورانگیز این مرد میهن دوست بالیدن گرفت. سروده‌های دلکش وی در سراسر کشور پهناور هند در سر زبانهاست، از آنجمله سرود ملی آن سرزمین“^۱.

وی آزادی و سربلندی و هند نوین را ثمره فداکاری و مبارزات صلح‌طلبانه و پرشکوه دو مرد بزرگ یعنی مهاتما گاندی و تاگور می‌داند و می‌نویسد:

”تاگور آزادی هند را ندیده از جهان درگذشت، گاندی پس از رسیدن به آرزوی دیرین خود به تیر نابکاری از پای درآمد“^۲.

علاوه بر این تاگور به‌از میان بردن سلطه‌های ظالمانه و برقراری آزادی و عدالت معتقد بود و الحق که در این زمینه نیز موفقیت وی چشمگیر بوده است. به‌قول دکتر فروغ تاگور یکی از عوامل عمده و مؤثر در تقویت احساسات بشردوستی و نوع‌خواهی و برادری بود. وی از هواداران جدی صلح و دوستی بوده و از جنگ و کشتار نفرت داشت. در نامه‌ای به دوستی می‌نویسد:

”آرزوی من این است که در (صلح) به‌سربرم. من کار خود را کرده‌ام و امیدوارم که خدای من این فرصت را به‌من عنایت فرماید که در جوارِ او لب از گفتار فروبندم و به‌سکوت مطلق او گوش فرا دهم“^۳.

به‌طور کلی تاگور بنای فلسفه خود را بر «حقیقت»، «اخلاق» و «زیبایی» قرار داده بود یعنی همان چیزی که امروز دنیای آشوب زده و محنت کشیده ما بیش از هر چیز دیگر به‌آن نیاز دارد، به‌این گوهرهای پرارزش و بزرگ انسانی.

حقیقت چیست؟ اینکه همه انسان‌ها حق مساوی از این کره خاکی دارند زیرا همه آفریده یک منبع بزرگ و توأمند ازلی و ابدی هستند. نحوه شکل گرفتن نطفه همه آنها

۱. سیاسی، ص ۱۳.

۲. همان، ۱۴-۱۳.

۳. ص ۴۴.

یکسان است و همه به یک صورت متولد می‌شوند. نیازهای جسمی و روحی هیچ‌کدام با دیگری در اصل تفاوتی ندارد و اگر تفاوتی هست اکتسابی و مربوط به محیط بعد از تولد می‌باشد. همه دارای احساسات و عواطف فرزند، پدری، مادری، و عشق و نیاز به داشتن سرپناهی امن و لقمه نانی برای قوت لایموت هستند، بدون کوچکترین اختلافی. بنابراین باید همه آنها نیز از حقوق مساوی برخوردار باشند. اگر کسی دین و مسلک و ایده خود را برتر می‌داند، حق تحمیل آن را به دیگران ندارد ولی حق دارد آن را آزادانه و به طرز عقلانی و انسانی ارائه دهد تا دیگران نیز از آن باخبر شوند. هیچ عقیده‌ای را نمی‌توان با زور تحمیل کرد زیرا انسان همیشه می‌شنود و به تدریج «احسن‌ها» را انتخاب می‌کند.

اخلاق چیست؟ آیا اخلاق چیزی جز انسانیت و محبت و ملایمت و دوستی و ایثار و توجه به دیگران است؟ اگر تنها اخلاق بر جهان حکومت کند دنیا چیزی جز بهشت خواهد شد؟

امروزه در دنیا ما تنها کمبودی که به شدت احساس می‌شود و همه ملّت‌ها نیازمند آن هستند همین اخلاق است، یعنی معنویات. اگر اخلاق وجود داشته باشد، دیگر از زورگویی و جنایت و نسل‌کشی و قتل عام‌های دسته جمعی به بهانه باورهای شخصی اثری باقی نخواهد ماند.

و اما زیبایی. زیبایی هنر زندگی، هنر خوب زیستن و آفتاب خوشبختی است. زیبایی کلمه‌ای جامع و پرمعنی است که همه چیز را در برمی‌گیرد، همه خوبی‌ها را، حقیقت را اخلاق را، انسان را، دنیا و دنیا‌های دیگر و حتی خود خدا را. ان الله جمیل یحب الجمال.

زیبایی همان چیزی است که عرفا همیشه به دنبال آن بوده‌اند و آن را به شکل‌های گوناگون بیان کرده‌اند به شکل عدالت، مهربانی، دوستی، برادری و صفا و یکدلی و جز آن. تاگور روح زیبایی را در نوشته خود به نام «شعر و زندگی جدید» بیان داشته. در این نوشته می‌گوید:

”ما در عصر انقلابات به سر می‌بریم. مللی که امروز از طریقه زندگانی درست غافل مانده و هنر زیست را فراموش کرده‌اند شاید به این علت است که روح

آنها در زیر مصائب پیشرفت‌ها سریع مادی یا «طوفان سرعت» از درک این همه زیبایی‌های عالم غافل مانده است... هرگاه انسان صفت درک زیبایی را در خود تقویت نکند، چون همه چیز از دست رفت هیچ چیزی نمی‌تواند جای آن را بگیرد و آن طراوت و جمال و زیبایی حیات نیز از دست می‌رود.^۱

به‌راستی که اگر لبخند را از زندگی بگیرند، فروغ محبت خاموش شود، چشم از دیدن زیبایی‌های دنیا که در رأس همه دوستی و مهربانی و یابوری و بی‌ریائی و صلح و صفا قرار دارد، عاجز باشد، نغمه‌های خوش آهنگ موسیقی و نوای دلکش مرغان و پرندگان و همه‌جانبه‌ها را نشنود. چه چیزی در زندگی باقی می‌ماند که بتوانیم ادعا کنیم ارزش زنده ماندن را دارد؟

زیبایی یک لبخند پرمهر. پاک کردن اشک یک کودک. گرفتن بازوی فردی مسن که نیاز به کمک دارد، چه عبادتی بالاتر از این یافت می‌شود؟ و چه زیبایی پرشکوه‌تر از این می‌توان مشاهده کرد؟ و چقدر سیاه بخت هستند کسانی که قدرت درک این عوالم با شکوه را نداشته باشند و نتوانند یک لبخند مهرآمیز را بر چهره خود ترسیم کنند و محبت خود را به‌نمایش بگذارند.

در مجموع مقدمه‌ای که در یگانگی اهداف ادیان الهی و تفکرهای انسانی مطرح شد به‌آنجا می‌رسیم که انسان از دیرباز در جست و جوی کیمیای سعادت که آرامش و آسایش همگان است بوده و همواره درین راه گام برداشته است. عرفا با تفکرات عمیق خود سعی در رفع مشکلات بشر داشته‌اند. در اینجا می‌خواهم با اطمینان اعلام کنم که تاگور نیز یک عارف برجسته و راستین بود که همه عمر چراغ هدایت گرفته و درین راه خطیر گام برمی‌داشته است.

دکتر سیاسی معتقد است که افکار بلند تاگور مؤید جنبه او هستند. چه او دربارهٔ ناروایی و ناصوابی اختلافات نژادی و مرامی و طبقاتی و محدودیت کشورها داد سخن داده و همهٔ جهانیان را برادر و یار و یاور یکدیگر خواسته و از آنان به‌همین عنوان یادکرده است. تاگور آرزو داشت امکان اینکه طبقه‌ای از مردمان مال و جلال خود را

۱. نوله‌ای تاگور، ص ۷-۱۰۶.

به‌رخ طبقات دیگر بکشند و این امور عارضی را مایه برتری خود قرار دهند از میان برود و تا حدودی که شرایط و مقتضیات اجازه می‌دهد برابری کامل میان آدمیان برقرار گردد (ص ۹). باید گفت که این غایت آرزو و نهایت آمال هر انسان اندیشمند وارسته و ناانصاف است.

دکتر رضازاده شفق هم در همین زمینه می‌نویسد مهم‌ترین صفتی را که تاگور اثر تهذیب و عرفان آدمی می‌داند همانا محبت خدمت است که شخص خودشناس خداشناس نسبت به تمام جهانیان می‌تواند داشته باشد. آدم واقعی و انسان خدازی کسی است که در دلش محبت باشد و در عملش آن محبت ظاهر گردد. چه فایده از انسانی که بخورد و بخوابد یا بگوید و بپوید ولی نفعی و مهربی از او نسبت به دیگران نرسد که وجود او در آن صورت از وجود حیوان هم کم ارزشتر است. (ص ۳۳)

هر که را در دل نباشد عشق یار بهر وی پالان و افساری بیار
(مولوی)

دنیای مادی و صنعتی شتابگر امروز که می‌توان گفت به‌پایین‌ترین مرحله‌های مادی‌گری و غفلت و از خود بیگانگی سقوط کرده است، نیاز فراوانی به‌توجه به‌معنویات دارد. مشکلات اجتماعی جامعه‌های پیشرفته امروز آن‌قدر فراوان شده است که مردم زیادی میل به تجدید نظر در راهما و کنش‌های اجتماعی خود و توجه بیشتر به‌منبع فیض‌بخش هستی پیدا کرده‌اند. در اینجا است که توجه و بازنگری و تعمق در افکار بلندپایه بزرگان گذشته و متفکران پراحادی مانند تاگور می‌تواند چون نوشدار و مانند کیمیای سعادت چاره ساز باشد.

در معرفت شبه جزیره هند و فلسفه خودسازی در این شبه قاره پهناور و در تعلیمات عالیه انسان‌ساز آن یک نوع رجوع به‌درون و پاکسازی وجود از شهوات و تزکیه نفس وجودشناسی و تسلط بر نفس و نیروهای شیطانی درونی وجود دارد. عین همین رگه‌ها الماس در عرفان اسلامی نیز مطرح است. به‌گونه‌ای که می‌توان عرفان و شناخت و در ماهیت عالم و آرا را به‌شاخه‌های زیبای پربار یک درخت تنومند و بارور یعنی درخت حقیقت تشبیه کرد که هر شاخه‌اش رو به‌سویی دارد و در جهتی سرکشیده و باورها و نگرش گوناگون دینی و فلسفی و عرفانی را به‌وجود آورده است که از یک

طرف به یک منبع فیض متصل‌اند و در حقیقت از آن منشعب شده‌اند و از طرف دیگر سر شاخه‌ها از همه جانب بسوی یک منبع عالی به طرف بالا متوجّه‌اند و همه این افکار بلند و پربار هر کدام به گونه‌ای می‌توانند انسان را به سرچشمه حقیقت برسانند. تاگور را باید دوباره شناخت و از افکار بلندش یاری جست، سیاستمداران که با لجبازی‌ها و خشونت‌های خود نتوانسته‌اند صلح و آرامش دنیا را تأمین کنند باید عمیق‌تر و با دیدی عرفانی به زندگی نگاه کرد و از همّت پیر مغان و افکار بلند تاگورها مدد گرفت و دنیا را به سوی آرامش هدایت کرد. با شعری از آن متفکر بزرگ سخن را به پایان می‌رساند.

مردم در عالم مادی بر سر مال و جاه اختلاف دارند و می‌ستیزند افسوس برخی آن‌گونه اختلاف و ستیزه را به مسائل روحانی هم می‌برند و حقیقت را هم تملک می‌کنند.

آیا درست است که یک چینی بخواهد آفتاب را به‌عذر اینکه اوّل در آنجا طلوع می‌کند تملک کند؟

از من بپرسید، من سر بلندم از اینکه می‌توانم دریابم که نیکان جمله جهان در اصول همدل و همدستانند و بر آنان است که خارهای نفاق را ریشه کن کنند و آدمیان را به گلزار وحدت برسانند.

منابع

۱. آشتیانی، مهندس جلال‌الدین (۱۴۶۷) زرش، مزدینا و حکومت، تهران.
۲. آوی، آلبرت (---) تاریخ فلسفه در اروپا، مترجم: علی اصغر حلبی، تهران زوآر.
۳. اقبال لاهوری، محمد (۱۹۹۰) کلیات، انتشارات اقبال (آکادمی پاکستان).
۴. بهار، مهرداد (۱۳۶۲) پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، انتشارات توس.
۵. پورداد، ابراهیم (۱۳۴۰) "رابیندرا نات تاگور"، مجله دانشکده ادبیات تهران.
۶. تاگور، رابیندرا نات، خانه و جهان، مترجم: زهرا خانلری کیا، تهران: انتشارات توس.
۷. تدین، عطاءالله، جلوه‌های تصوّف و عرفان در ایران و جهان، تهران، انتشارات توس.
۸. رضازاده شفق (۱۳۴۰) "زرتشت از نظر تاگور"، مجله دانشکده ادبیات تهران.
۹. سیاسی، علی اکبر (۱۳۴۰) "شمه‌ای از افکار و آراء تاگور"، مجله دانشکده ادبیات تهران.

۱۰. صورتگر، دکتر لطفعلی (۱۳۴۰) "نیروی ادبی تاگور"، مجله دانشکده ادبیات، تهران.
۱۱. طوسی، بهرام (۱۳۷۴) "عراقی و تصوّف و عرفان"، مجموعه مقالات بزرگ داشت فخرالدین عراقی، اراک.
۱۲. طوسی، بهرام (۱۳۷۷) "هفت جام فضولی در وادی شریعت"، تهران: ایران شناخت ش ۹.
۱۳. فروغ، دکتر مهدی (۱۳۴۰) "درامهای تاگور"، مجله دانشکده ادبیات تهران.
۱۴. کبیر، همایون (۱۳۴۰) "شخصیت و نبوغ تاگور"، مجله دانشکده ادبیات تهران.
۱۵. مولانا جلالالدین، مثنوی مولوی.
۱۶. نظامی گنجوی، مخزن الاسرار.
۱۷. نفیسی، سعید (۱۳۷۱) سرچشمه تصوّف در ایران، تهران: انتشارات فروغی.
۱۸. وحیدالاولیا اوصاف المغربین، شیراز: خانقاه احمدی: ایندوشکر (۱۳۴۰) "نولهای تاگور"، مجله دانشکده ادبیات تهران.

تاگور و سیستم تحصیلات نوین*

ذاکره شریف قاسمی*

رابیندرا نات تاگور در زمینه‌های مختلف فعال و اندیشمندی فوق‌العاده ممتاز در دوره خود بوده است. او درباره تحصیلات هم اندیشه‌ها داشته که حتی امروز هم باید مورد توجه ما قرارگیرد. باید عرض شود که او از جمله افراد معدودی است که اندیشه‌های خود درباره شئون گوناگون زندگی را به‌راه انداخت. برای این‌که آنها را عملی سازد، کارهای خستگی ناپذیر را انجام داد. آنچه درباره تحصیلات فکر می‌کرد، آن را در درسگاه‌ها در شانتی نکیتن پیاده کرد و راه جدیدی و مفیدی را در دوره خود نشان داد.

تاگور باری درباره کودکی و تحصیلات خود گفته بود:

”من در محیط آرزو، آرزو برای توسعه روح انسان، بزرگ شده‌ام. ما در منزل خود خواهان آزادی قدرت در زبان خود، آزادی فکر در ادبیات خود، آزادی روح در عقاید مذهبی و ذهن در محیط اجتماعی خود بوده‌ایم. این‌گونه فرصت مرا اعتماد در قدرت تحصیلات بخشید که عنصری همراه با زندگی است و تنها آن می‌تواند به ما آزادی حقیقی بدهد، ارفع‌ترین چیزی که برای انسان می‌خواهند، آزادی اشتراک اخلاقی در جهان انسانی است.“^۱

♦ مبنی بر نگاشته‌های از تاگور شناسان.

* استاد فارسی دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

۱. مجله سه‌ماهی «وشوابارتی»، آوریل-ژوئیه.

در این نظر تاگور، یک گروه چهار واژه - آرزو، قدرت، آزادی و اشتراک - را تعریف می‌کنند و تاگور می‌خواهد انسان را چطور در مرکز کائنات او، چنان‌که او افکار خود دربارهٔ تحصیلات را توضیح داده است، جای دهد.

تا اوایل قرن بیستم چون تحصیلات غربی داخل زندگی ما در هند شده بود، هیچ یک به‌نظر می‌آید، دربارهٔ تحصیلات کامل فکر نکرده بود که فرصت یادگرفتن در آنجا که ارتباط مابین انسان و طبیعت، مابین هنرهای آزاد و هنرهای زیبا و نمایش دهنده و در آنجا که انسان در مرکز کائنات است، فراهم کرد. تنها دانش و مهارت ما را به‌عنوان انسان‌ها جایی نمی‌برد و ما نیاز به‌چیزی دیگر از اینها داریم. این فکر در اعلامیهٔ اینستین به‌زیبایی مطرح شده است. او گفته است:

”تنها دانش و مهارت نمی‌تواند انسان‌ها را به‌زندگانی محترم و مسرت‌آمیزی برسد. بشریت هرگونه عللی دارد مدعیان ارزش‌ها و استانداردهای عالی اخلاقی را بر کاشفین راستی بیرونی ارجحیت دهند. برای آنچه بشریت ممنون اشخاصی مثل بودا، عیسی و مسیح است، برای من عالی‌ترین از همه موفقیت‌های ذهن جوینده و سازنده است.“

به‌فهرست این «ذهن‌های بزرگ» که اینشتین (۱۸۹۷-۱۹۵۵ م) آماده کرده است، می‌خواهم تاگور را هم شامل آن کنم نه فقط برای شعرها، درام‌ها، داستان‌ها، نول‌ها، نغمه‌ها و نقاشی‌هایش، بلکه هم برای فلسفه و افکار دربارهٔ تعمیر ملت و افکار او راجع به «انسان را چه کامل می‌سازد» و «چطور مسرت تخلیقی» چنان‌که در موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی و یا نوشتن همراه با علوم به‌کاربردنی جلو می‌رود.

دربارهٔ افکار تاگور و راجع به تحصیلات، او کوتیل اظهار نظر کرد:

”به‌جای مطالعات فرهنگ‌های ملی برای جنگ‌هایی که برنده شد و تسلط فرهنگی که تحمیل گردید، او برای سیستم تحصیلات که تاریخ و فرهنگ را جهت پیشرفتی که برای شکستن موانع مذهبی و اجتماعی مورد استفاده قرار داده است، توجیه می‌کرد. این‌گونه رفتار ابداعی را مورد تأکید قرار می‌داد که برای متحدسازی افراد با سابقه‌های مختلف در چارچوب بزرگتر

بعمل می‌آید و در طرح سیاست‌های اقتصادی برای عدالت اجتماعی و کم کردن فاصله مابین ثروتمند و فقیر به کار می‌رود.“
 وقتی که تاگور ۸۰ ساله بود، به تجربه خود در شانتی نکیتن نگاه کرد و به ما گفت که او چطور جایی را برای «علوم» در برنامه در اینجا (در آتما کارینا) به وجود آورد:

”چون من تعهد نمودم تحصیلات را که زمینه تخلیقی آن کائنات تخلیقی شعری اصلی بود، فراهم نمایم، من اینجا خواستار همکاری زمین، آب و آسمان شدم. می‌خواستم آیین توبه برای دانش را به سکوی مسرت به‌نهم. سعی کردم دانشجویان جوان را در باغ جشن طبیعت با خواندن ترانه‌های خوش‌آمد برای هر فصل الهام بخشم، در اینجا درست در آغاز، ما جایی برای رمز اصل کائنات به وجود آوردیم. می‌خواستم جایی را برای دانشمندان در برنامه کل و پرروحیه خود به وجود آورم. به این علت، علوم، موفقیت خاصی امتیازی در جای کار ما داشت. ویدها به ما می‌گویند: یکی که بدون آن حتی دانشمندترین نمی‌تواند به ثمری برسد، یکی که می‌توان به او تنها با عقل و خرد رسید و نه از طریق زمزمه کردن و یا آیین‌های پرستش.“

به این علت بود که سعی کردم از هر دو مسرت و خرد در به وجود آوردن تخلیقی اینجا استفاده کردم.

دیدید که به عکس عقیده ما، اینجا حرفی درباره «الوهیت» با «ماورای طبیعت» نیست که خیلی جالب توجه است. تاگور اینجا درباره ایجاد ارتباط مابین نیروهای خرد، علوم و قدرت مسرت - هنرها حرف می‌زند. به طور کلی، توجه او این است که هر دو باید در جایی نشان داده شوند که در آن نیاز به پروردن و تربیت شدن آنهاست و باید حتماً با مسایلی معامله کنند که متعلق به انسان و طبیعت در دوراور اوست. بنابراین اینها باید همکاری زمین، آب و آسمان و فضای دورادور را حتماً داشته باشند و هم باید با تغییر فصل‌ها مرتبط شوند.

این‌که تحصیلات معنی‌اش یادگرفتن حسب عادت، حفظ کردن و ارائه مجدد آن نیست، از پاراگراف‌های آغازین کتابش به‌عنوان «وشوآبارتی» آشکار است: «تحصیلاتی که از تکرار تشویق می‌کند، تحصیلاتِ ذهن نیست بلکه می‌توان آن راحتی به‌طور مکانیکی کسب کرد».

درست است که ارائه مجدد مکانیکی نمی‌تواند هدف فرا آمده باسواد به‌عنوان نمونه باشد. تحصیلات از ما می‌خواهد حق را کشف و باز کنیم و آن را طبق لیاقت‌های خود بیان نمایم. در اینجا او درباره فشارها حرف می‌زند. ملت خاصی ممکن است فشارهای مختلف داشته باشد که در حدود آن یکی قادر باشد حق علمی با مشاهده را بیان کند. تاگور اعتماد دارد که هند از همیشه در رأس آنهایی می‌بوده است که معماهای دانش را حل کرده و درباره تصفیة بحران جهانی فکر کرده است.

باز هم تاگور گلایه‌ای دارد که درحالی‌که هند معماهای دشوار مسایل دانش را حل کرده و اتخاذ ذهنی داشته ولی حالا ذهن آن به‌نژاد، طبقه، زبان و مذهب تقسیم شده است. او هشدار می‌دهد جابه‌جایی عضو دانشمندی با قطع اعضای احساس از کل جسم یک نفر را بی‌کار یا بی‌حرکت می‌سازد و این حقیقت معلوم است که تنها وقتی که ما همه ده انگشت دست‌های خود را به هم می‌پیوندیم، می‌توانیم پیاله‌ای بسازیم و نذر و نیاز کنیم. باعث تعجب نیست که او بهترین دانشمندان اروپایی و آسیایی را در دانشگاه خود دعوت کرد و بعضی چهره‌های درخشان عصر خود را به‌عنوان استاد اعزامی در رشته‌های مختلف گردآورد. این تسهیل فراهمی تماس، او فکر می‌کرد، از خودی خود به‌افکار و دانش جدید منجر خواهد شد.

بنابراین، او می‌گوید که ما نیاز برای عمران سیستمی داریم که سنن تحصیلات را از تواریخ تمدن ویدیکا (ویدک)، پورانیکا، بودها، جینا، مسلمان کسب کند و راه خودمان را برای آماده کردن نسل‌های جدید کشف نماید و این‌طور به‌ظهور مردمان و زنان با کیفیات رهبری مناسب کمک کند. او می‌گوید: شما اگر خود را مفصل و به‌طور گیرا نمی‌دانید، نمی‌توانید با نقل و پیروی

دیگران، هند را بسازید. این کار را تنها با یادگرفتن به هم آمیزی سنن مختلف می توان انجام داد و گرنه ما سیستم معیار دوم را بروز می آوریم که بر «انتقال» دانش و تانولوژی مبنی است.

تاگور دلیل می آورد که در غرب، هر کشور و هر فرهنگ و جامعه اش هدف های مقصود خود را دریافت نموده اند و اینها مبنی بر آن هدف ها تصمیم گرفته اند چه نوع سیستم تحصیلات لازم است. ولی در کشور ما به جای زندگی یا جیونا، یا «جیویکا» است که جای اصلی را در برنامه ریزی تحصیلات گرفته است. چون معیشت و یا استخدام مربوط به آنچه ما نداریم و آنچه نیاز به آن داریم «اباوا و پرایوجنا» است، هدف زندگی زیاد ارفع است. این جستجوی به دست آوری کمالی یک نوع دنیوی است که خیلی اعلی تر از جنبه های دنیوی وسیله استخدام است که به هر حال چون بر جاده درست تحصیلات جلو می رویم، به دست خواهد آمد. تا آنجا، ما باید حتماً مابین هدف اعلی تر یعنی آزادی، خودمختاری آداب معاشرت و هدف «پایین تر» یا «اتفاقی»، وسیله استخدام، مهارت و لیاقت تکنیکی فرق بگذاریم. در برنامه کار تاگور، بنابراین قضیه بود که انسان و آزادی بشریت مورد توجه مرکزی او بوده است.

مولانا روم و تاگور

غلام سرور*

ترجمه: خان محمد صادق جونپوری♦

مولانا روم و رابیندرا نات تاگور دو نام شناخته شده در دنیای علم و ادب است. مولانا رومی با اشعار مثنوی خود گلستان علم و معرفت را آبیاری نموده و از طرف دیگر گیتانجلی تاگور نیز با نغمه‌های خود تشنگان معرفت را سیراب نموده است. هزاران کتاب در مورد مولانا رومی نوشته شده است، مخصوصاً پژوهشگران غربی ترجمه مثنوی او را به زبان‌های مختلف چاپ کرده‌اند. تاگور نیز یک شاعر بلند مرتبه، مصنف ترانه‌ها و درام‌ها، مؤسس دانشگاه ویشو بهارتی و اولین آسیایی بود که جایزه نوبل دریافت می‌کرد.

فاصله زمانی بین این دو شخصیت تقریباً هفت صد سال است. ولی از نظر فکری هردو به یکدیگر نزدیکند. در کلام هردو ارزش‌های بلند اخلاقی و انسانی به چشم می‌خورد، هردو به سفرهای دور و دراز پرداختند و زندگی عامه مردم را از نزدیک مشاهده کردند. مثنوی رومی رنگ جدیدی به تصوف و روحانیت داد و نغمه‌های تاگور ادبیات بنگالی را غنی نمود.

تاگور از هشت سالگی شروع به شعر گفتن کرد. نغمه‌های او مثل رنگین کمان آمیزه‌ای از رنگ‌های مختلف است. در اشعار او احساسات، هجر یار، فطرت، درد و غم انسانی و حقایق دنیوی بیان شده است.

* دانشیار و رئیس بخش فارسی کالج مولانا آزاد، کلکته.

♦ پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو (از متن اردو).

نقطه آغاز شاعری مولانا روم جدایی ناگهانی او از پیر و مرشد خود حضرت شمس تبریزی بود؛ درحالی که ۵۳ سال از سن او می گذشت. مولانا روم نتوانست غم جدایی معشوق را تحمل نماید و شروع به سرودن اشعار عرفانی نمود. مریدان او اشعارش را یادداشت می کردند. سپس به فرمایش دوستی شروع به سرودن مثنوی کرد این اشعار که شامل شش دفتر است از شاهکارهای ادبی در موضوع تصوف و اسرار و معارف آن می باشد.

در سال ۱۹۰۱ م برهم آچاریه در آشرم تاگور اقامت نمود و این موضوع نقطه عطفی در زندگی او شد. زمان مولانا روم دوران عروج تصوف بود. او در قونیه خانقاهی تأسیس نمود و سرپرستی سالکان خواجه نصیص شد؛ ولی تاگور از این نعمت محروم بود. تاگور به جمع سنیاسی^۱ و مرتاضان و شنو مذهبی پیوست و تمام عمر در جستجوی حق سرگردان بود.

همه می دانیم که مولانا روم به تمام معنی یک شاعر عرفانی بود و شاعری هدف زندگی اش نبود. خود می گوید:

شاعر نیم و ز شاعری نان نخورم وز فضل نلافم و غم آن نخورم
از طرف دیگر تاگور نیز هیچ وقت شاعری را وسیله کسب معاش قرار نداد. او با شاعری منازل عرفان را طی نمود و به وسیله ترانه های خود جهت جدیدی به علم و دانش و بصیرت داد. حال در اینجا مطالعه ای تطبیقی بر روی اشعار این دو شاعر انجام می دهیم و موضوعات مختلف را از نگاه آن دو بررسی می کنیم:

نی

مولانا روم از نی به عنوان یک علامت استفاده کرده است و به وسیله نی احوال جدایی و دوری انسان از معبود حقیقی را به صورت زیبایی بیان نموده است:
شنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند
تاگور همین فکر را در قالب این کلمات بیان نموده است:

۱. واژه سانسکریت به معنی «مرتاض»/«تارک الدتیا».

این درد فراق است که در همه جای دنیا وجود دارد و باعث پیدایش اشکال بی‌شماری در آسمان نامحدود می‌شود.^۱

تاگور نیز از سمبل‌نی‌خیلی خوب استفاده کرده است؛ ولی در رنگ و آهنگ باهم فرق دارند. او صدای بانسری (نی) را صدای معبود حقیقی می‌داند و می‌گوید:

صدای تو و من آسمان را پوشانده است. آهنگ تو و صدای من در آسمان‌ها می‌پیچد.^۲

افکار و نظریات مولانا
روم و تاگور در زمینه
یافتن معبود حقیقی باهم
مشابهت دارند.

سعی و کوشش

مولانا رومی صوفی بزرگی بود؛ ولی حامی رهبانیت و ترک دنیا نبود. وی مردم را ترغیب می‌نمود که رزق حلال حاصل کنند. در نگاه او لقمه حلال در تحصیل علم و حکمت و عشق و محبت تأثیر بسزایی دارد:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت زاید از لقمه حلال

تاگور نیز همین نظریه را دارد. او معتقد است که معرفت الهی با نشستن در معبد و ذکر گفتن حاصل نمی‌شود؛ بلکه باید پیش کشاورزانی رفت که در مزرعه‌ها عرق می‌ریزند یا باید جایی رفت که کارگران در حال کار کردن هستند و در همانجاها عرفان الهی را می‌توان درک نمود.

این تسبیح خواندن در صبح و شام را
ترک کن

عبادت و دعا خوانی را ترک کن
چه کسی را پرستش می‌کنی
پشت درهای بسته
در گوشه معابد

چشم باز کن خدا هرگز روبه‌روی تو نیست

چوڑ دو تم یہ تسبیحات صبح و شام

چھوڑو جا پ اور گیتوں کا دھرم
کس کی عبادت کر رہے تم
بند دروازوں کے اندر
مندروں کے گوشے میں
آنکھیں کھولو خدا تمہارے سامنے ہر گز نہیں

۱. گیتانجلی، ترانہ شماره ۸۴

۲. همان، ترانہ شماره ۷۱.

وہ ملے گا ان کھیتوں میں جہاں کسان برسرِ پکار خدا در مزرعہ‌ای است کہ کشاورزان در
ہے آن زحمت می‌کشند
وہ ملے گا ان راہوں میں جہاں او در جادہ‌هایی است کہ
جہاں مزدور پتھروں کو چور رہا ہے کارگران سنگ خورد می‌کنند^۱

جستجوی خدا

افکار و نظریات مولانا روم و تاگور در زمینہ یافتنِ معبود حقیقی باہم مشابہت دارند. مولانا روم نیز ہمین عقیدہ را دارد؛ یعنی خدا نہ در حرم است و نہ در آسمان‌ها بلکہ خدا درون دل‌های پاک جای دارد. او می‌گوید:

ای قوم بہ حج کجایید کجایید معشوق ہمین جاست بیایید بیایید
آنان کہ طلبکار خدایید خدایید حاجت بہ طلب نیست شما بیاید شما بیاید

تاگور بہ طور واضح بیان می‌کند کہ خدا از ما جدا نیست. این طور نیست کہ خدا در عبادتگاہ‌ها باشد. نہ، او در وجود ماست. او بر مرگ و زندگی، خوشی و غم، گناہ و پرهیزگاری و وصل و ہجر قادر است. تمام زمین عبادتگاہ ازلی و ابدی اوست.

این نظریات تاگور را ما در بسیاری از ترانہ‌های گیتانجلی می‌یابیم و چنین محسوس می‌شود کہ او در جستجوی خدا سرگردان است. او خدا را گاهی در مزرعہ‌ها، گاهی در پرتو خورشید، گاهی در مناظر طبیعت و گاهی در صدای نی می‌بیند. او وحدانیت خدا را قبول دارد. در یک ترانہ او چنین می‌گوید:

ای خدا تو در آتش نیز موجود هستی، در آب نیز وجود داری. او محیط بر تمام است و من در مقابل چنین خدایی سر بہ سجده می‌گزارم.

تاگور در حین جستجوی خدا بہ نظریہ وحدت وجود می‌رسد. تاگور در ترانہ‌های خود می‌گوید کہ خدا در اصل در دل انسان است و انسان در جستجوی او این طرف و آن طرف می‌رود. او در یکی از ترانہ‌ها نظریہ‌ای مشابہ انا الحق منصور حلّاج را ارائه می‌کند.

۱. گیتانجلی، ترانہ شماره ۱۱.

مولانا روم در دفتر اول مثنوی حکایت عاشقی را نقل می‌کند و می‌گوید که تا زمانی که عاشق به کلمه «من» چسبیده است، نمی‌تواند به‌خانه دلدار راه یابد و وقتی که از واژه «من» توبه می‌کند، به‌دیدار محبوب نائل می‌شود:

چون تویی تو هنوز از تو نرفت سوختن باید تو را در نار تفت...
گفت اکنون چون منی ای من در آ نیست گنجایی دو من را در سرا
نظریه وحدت وجود در اشعار مولانا با آب و تاب فراوان به‌چشم می‌خورد:
اندر دل من درون و بیرون همه اوست اندر تن من جان و رگ و خون همه اوست
این جای چگونه کفر و ایمان گنجد بیچون باشد وجود من چون همه اوست

عشق

عشق از مهم‌ترین موضوعات شاعران است. در اشعار مولانا عشق و محبت اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است. عشق زندگی اوست. همراز و همسفر اوست. او می‌گوید:

جز عشق نبود هیچ دمساز مرا نی اول و نی آخر و آغاز مرا
مولانا علاج تمام بیماری‌های خود را در عشق جستجو می‌کند:
مرحبا ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علت‌های ما
رومی از عشق به‌عنوان مذهب نام می‌برد و آن را جدای از دیگر مذاهب می‌داند:
مذهب عاشق ز مذهب‌ها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست
تاگور نیز در اشعار خود دم از عشق می‌زند. او همیشه در جستجوی محبوب حقیقی سرگردان بوده و این نکته را درک نموده که خدا در طبیعت پنهان است. او می‌گوید:

”تو در آسمان هستی، تو در آشیانه‌ها هستی، تو همه جا هستی“^۱.
تاگور عشق را اصل و هسته کائنات می‌پندارد و در نظر او این گوهر عشق است که توان ادراک راز هستی را دارد. زندگی او براساس آتش عشق استوار است:

۱. گیتانجلی، ترانه شماره ۶۷.

”زندگی من استعاره‌ای از آتش عشق است. این دنیا فانی است، ولی عشق همیشگی است. همه چیز از بین خواهد رفت؛ بجز عشق که به صورت اصلی خود باقی خواهد ماند“^۱.

همایون کبیر در کتاب «رابیندر نات تاگور» می‌گوید:
 ”برای تاگور عشق خدای حقیقی است. محبت مادر به فرزند و عشق عاشق به معشوق مثالی از این عشق حقیقی است“^۲.

زندگی

در این مورد نیز مطمح نظر رومی و تاگور یکی است. به عقیده مولانا روم تمام مخلوقات خدا همیشه در حال حاصل کردن زندگی جدید هستند. خورشید نور خود را به این دنیا می‌دهد و زمین میوه‌های تازه تولید می‌کند. زندگی هیچ وقت متوقف نمی‌شود و همیشه در حال حرکت است. مولانا می‌گوید:

هر نفس نو می‌شود دنیای ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
 عمر همچون جوی نو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد
 تاگور نیز درباره زندگی همین نظریه را دارد. او زندگی را به یک جام تشبیه می‌کند که هر آن رحمت‌های خدا در آن جمع می‌شوند:
 ”تو مرا نامتناهی نمودی. این خواسته توست. این ظرف هستی را تو خالی و پر می‌کنی و همیشه پراز زندگی تازه می‌نمایی“^۳.
 افکار تاگور نیز مثل افکار و نظریات مولانا روم و دیگر شعرای صوفی است.

مرگ

مولانا عقیده داشت که زندگی انسان پایدار و همیشگی است. او هیچ وقت فنا نمی‌شود. مرگ در نظر او کوچ به سوی یک منزلگاه اعلی است. او ارتقای زندگی انسانی را در قالب این اشعار بیان می‌کند:

۱. گیتانجلی.

۲. رابندرا نات تاگور، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۱.

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم
 مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

مولانا می‌خواهد این نکته را بیان نماید که برای رسیدن به این مقام و درجه انسان باید چندین بار مژه مرگ را بچشد. پس او نباید از مرگ بهراسد؛ چرا که بعد از مرگ مدارج اعلای زندگی را طی خواهد نمود.

تاگور نیز از مرگ نمی‌هراسد. او مرگ را همان قدر عزیز می‌دارد که زندگی را. به عقیده او مرگ فقط تبدیل هیئت و لباس انسانی است. او می‌گوید:

من آن لحظه را نمی‌شناختم وقتی که برای اولین بار از دروازه زندگی عبور نمودم. آن چه نیرویی بود که مرا در این دنیای وسیع زندگی داد، مثل شکفتن گلی در نیمه شب جنگل. صبح که این نور را دیدم حس کردم در این دنیا تنها نیستم و یک شیء بی‌نام و نشان و غیرقابل فهم چون مادر مرا در آغوش گرفت. در هنگام مرگ نیز یک شیء نامعلوم ظاهر خواهد شد. من به این زندگی عشق می‌روزم و یقین دارم که به مرگ نیز عشق خواهم ورزید.^۱

تاگور در این ترانه تمام رموز مرگ و زندگی را بیان نموده است. او یقین دارد که بعد از مرگ نیز زندگی وجود دارد و در آن زندگی سکون و اطمینان حاصل خواهد نمود.

به طور خلاصه می‌توان گفت که مولانا رومی و تاگور هردو از شخصیت‌های بزرگ زمان هستند و هردو در دریای حقیقت و معرفت شناورند، هردو فرهنگ انسانی و نظام هستی را به دقت مطالعه کرده و به سلیقه خود نظریات و افکار خود را بیان نموده‌اند.

۱. رابندرا نات تاگور، ترانه شماره ۹۴.

تاگور و فلسفه تعلیم

♦ صوفیه شیرین

ترجمه: خان محمد صادق جونپوری*

تاگور از شخصیت‌های بزرگ دنیاست. او یک ادیب، شاعر، داستان‌نویس، معلم، مددکار اجتماعی مجاهد آزادی، پرچمدار انسانیت و پیامبر صلح بود. شخصیت وی امتزاج زیبایی از صورت کلاسیک و جدید بود. تاگور در هفتم می سال ۱۸۶۱ م در کلکته متولد شد. او شاعری را از هشت سالگی آغاز نمود. اولین نظم او ابهیلاش است. در ۱۷ سالگی مجموعه اشعار وی بنام کبھی کاهنی چاپ شد. رابیندرا سنگیت که مجموعه‌ای از ترانه‌های اوست هنوز هم در میان مردم بنگال مشهور است. دوران اولیه زندگی او خیلی تحت تأثیر مذهب و فنون لطیفه مخصوصاً ادبیات، موسیقی و نقاشی بود. او به زبان‌های سانسکرت، بنگالی و انگلیسی آشنائی داشت.

تاگور تعلیمات ابتدایی را در خانه فراگرفت. برادر بزرگ او می‌خواست که تاگور به تحصیل در رشته حقوق پردازد و به‌همین سبب در سال ۱۸۷۸ م برای تحصیلات عالی به انگلستان رفت. ولی نتوانست مدت زیادی در آنجا بماند و خیلی زود به‌هند بازگشت و به‌عنوان موسیقی‌دان، شاعر و معلم در جامعه شناخته شد. او بعد از بازگشت از انگلیس در سال ۱۹۱۲ م، کتاب گیتانجلی خود را به‌انگلیسی ترجمه نمود. این ترجمه باعث شهرت بیش از حد تاگور در جهان و مخصوصاً در لندن شد. او یک سال بعد در سال ۱۹۱۳ م به پاس خدمات ادبی جایزه «نوبل» ادبیات را دریافت نمود. او

♦ استاد در کالج سریندر نات، کلکته.

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو. (از متن اردو)

اولین آسیایی است که این جایزه را به دست آورد. در سال ۱۹۱۵ م جورج پنجم پادشاه انگلیس به او لقب سر عطا نمود.

تاگور به فرهنگ غربی و مخصوصاً شاعری غربی خیلی علاقه داشت. او خواهان یکی نمودن فرهنگ غربی و شرقی بود. براساس همین نظریه او در سال ۱۹۰۱ م مدرسه‌ای به نام شانتی نکیتن در کلکته تأسیس نمود. نظریات تعلیمی تاگور تحت تأثیر فلسفه زندگی او بوده است. تاگور مثل پلاتو و روسو کتابهای ضخیمی در این موضوع نوشت ولی نظریات وی در مقالات، سخنرانی‌ها و نامه‌های شخصی او موجود است. او در سال ۱۸۹۲ م کتابی در مورد تعلیم و آموزش نوشت. در این کتاب ۲۲ مقاله در مورد اهمیت آموزش وجود دارد. نظریه تعلیم تاگور در اصل مجسمه صلاحیت‌های شاعرانه و هنرمندانه او بود که خدا در وجود او ودیعت نهاده بود. مدرسه شانتی نکیتن به عنوان معلم و در شری نکیتن به عنوان ناظم نظریات او را تحت تأثیر قرار داد.

تاگور شاعر بزرگی بود و شاعری او تحت تأثیر طبیعت قرار داشت. به همین سبب وی به نظام آموزشی قدیمی مانند آشرم و کروکل اعتقاد داشت. او می‌گفت که طبیعت بر تربیت و نشو و نمای بچه‌ها تأثیر می‌گذارد و برای همین او می‌خواست که نزدیک طبیعت باشد. به قول تاگور بچه‌ای که در آشرم زندگی می‌کند و درس می‌خواند، به دور از هیاهوی زندگی در یک محیط مساعد شخصیت و کردار خود را بهتر بروز خواهد داد. تاگور تاح تأثیر همین نظریه مدرسه شانتی نکیتن را تأسیس نمود. به گفته او طبیعت و فطرت بهترین معلم است. بچه‌ها از استاد و کتاب کمتر و از طبیعت بیشتر یاد می‌گیرند. او عقیده دارد قلب و مغز ما نیاز به هوای تازه و نور دارد تا ما بتوانیم عظمت و سادگی طبیعت را محسوس نمائیم. آموزش در یک محیط طبیعی بهتر است. معنی محیط فقط محیط طبیعی نیست بلکه شامل محیط اجتماعی نیز می‌شود که نقش مهمی در پرورش و نشو و نمای بچه‌ها ایفا می‌کند. همان‌طور که درختان به کمک محیط اطراف میوه درست می‌کنند بچه‌ها نیز تحت تأثیر محیط اطراف خود شخصیت خود را شکل می‌دهند.

نظریه تعلیم تاگور می‌گوید که تعلیم باید بدون جبر و با طیب خاطر باشد. این نظریه را تاگور در مدرسه شانتی نکیتن پیاده نمود. او می‌خواست که در مدارس محیط

آزاد و مفرح باشد، جایی که شاگردان از شخصیت بزرگ استادان خود بهره‌مند شوند. حصول علم جزء لاینفک ترقی است. اگر ما نتوانیم کنیم هدف ما از حصول علم از بین می‌رود. تعلیم باعث بالیدگی افکار، شخصیت و روح انسان می‌شود. تاگور عقیده دارد که این علم است که باعث تکمیل انسانیت در یک بچه می‌شود.

تاگور و فن نقاشی

محمد اسلام*

ترجمه: خان محمد صادق جونپوری♦

اسمارت، تامس دانیل، ویلیم دانیل و تقریباً شصت نقاش دیگر یکی بعد از دیگری به هند آمدند. این نقاشان به آثار باستانی، مناظر طبیعی، زندگی قبیله‌ای و روش زندگی آنها و... علاقه داشتند و در سفرنامه خود تصاویر اینها را ثبت می‌کردند. نقاشی آنها امتزاجی از سایه و نور بود. در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی نقاشان هندی اسلوب و روش خاص خود را داشتند. ولی همزمان با سلطه کمپانی هند شرقی سبک جدیدی از نقاشی به‌روی کار آمد و نقادان نام آن را نقاشی سبک کمپانی نهادند. این سبک مخصوصاً در مرشدآباد، کلکته، پتنه، بنارس و بعداً در لکهنو و دهلی رشد کرد. در این سبک سعی در ادغام نمودن سبک نقاشی غربی و سبک نقاشی هندی کرده بودند و ارزش‌های نقاشی سنتی هندی روبه‌زوال گذاشت. نقاشان نیز از سبک سنتی دست. حقوق و انعاماتی که نقاشان از پادشاهان و نوابان دریافت می‌کردند تعطیل شده بود و کمپانی هند شرقی خواستار استفاده از نقاشان انگلیسی بود. در حقیقت انگلیسی‌ها در پشت پرده به‌تاراج اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پرداختند.

نقاشان بنگال هنوز به سنت‌های خود پایبند بودند. این نقاشان به‌جای به‌تصویر کشیدن طبیعت شروع به نقاشی کردن خدایان خود نمودند. در این زمان تصاویر خدایان به‌کثرت به‌چشم می‌خورد. آنها به‌این طریق حس مذهبی خود را ارضاع می‌کردند و خریداران این تابلوهانیز پول خوبی با بت آن می‌دادند.

* نویسنده بنگالی.

♦ پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو (از متن اردو).

در آن وضعیت حسّاس این تاگور بود که عَلم شورش بلند نمود. او مثل دیگر نقّاشان این فن را وسیله کسب معاش قرار نداد بلکه فقط برای ارضاع حس هنری خود بود. او از دوران دانشجویی به نقّاشی علاقه‌مند بود ولی نقّاشی را خیلی دیر و در ۶۰ سالگی خود آغاز کرد و خیلی زود شهرت بین‌المللی حاصل نمود. او سبک جدیدی در نقّاشی ایجاد کرد و در نقّاشی حامی سنت‌گرایی بود ولی او مخالف تقلید کورکورانه از سنت‌ها و سبک‌ها و مخصوصاً سبک بنگالی بود. او خواستار حرکتی نوین در سبک نقّاشی بنگالی بود. همین امر سبب شد که نقّاشان جوان جرأت پیدا کنند و به‌طرف سبک جدید گام بردارند و به‌این ترتیب سبک بنگالی آهسته آهسته کم‌رنگ شد و سبک جدید جای آن را گرفت.

در دهه‌های آخر قرن نوزدهم میلادی فعالیت‌های خلاقانه تاگور شامل ادبیات، موسیقی و شاعری بود ولی همراه با آن او به نقّاشی نیز تمایل پیدا کرده بود و به‌همین سبب وی به‌دور از غوغای شهر کلکته در کجان خلوتی چون شانتی نکیتن یک مدرسه هنر احداث نمود و در آن فن نقّاشی را به‌جوانان آموزش می‌دادند. در سال ۱۹۱۹ م بخشی بنام بخش هنر افتتاح شد و یک موزه هنری و کتابخانه هنری نیز تشکیل شد. این هنرستان صدها هنرمند تربیت نمود، مثلاً: نندلال بوس، بریشور سین، سلیش دیو ورما، هری‌هرن، پر بهات نیوگی، امیت گُمار، آران. چکرورتی و... هدف تاگور از تأسیس هنرستان تربیت هنرمندان با معیارهای جدید بود. بخشی از رونق امروزه هنر در بنگال مرهون سعی و کوشش تاگور است.

در دور اوّل نقّاشی تاگور فقط کتاب نقّاشی (۱۹۸۹ م)، دفترچه (۱۹۰۵ م) و مسوّدات نظم‌های غربی را به‌تصویر کشید. در این دوران نقّاشی‌های وی امتزاج زیبایی از نوشته‌ها و اسکیچ‌های (طرح‌های) اوست.

در این نقّاشی‌ها ارزش‌های معنوی به‌چشم می‌خورند. در آن دوران نقّاشان بنگالی از سنت‌های قدیمی روگردان شده بودند و یک نشاء ثانیه آغاز گشته بود و آنها با ادغام سبک نقّاشی بنگالی و اروپایی در حال ایجاد سبک جدیدی در نقّاشی بودند.

تاگور در سال ۱۹۱۲ م برای انتشار کتاب خود گیتانجلی به‌اروپا سفر کرد و تابلوهای نقّاشان اروپائی را از نزدیک مشاهده نمود و تحت تأثیر آن قرار گرفت. او در

سال ۱۹۱۷ م به ژاپن رفت. نقاشان ژاپنی در فن نقاشی با رنگ روغنی مهارت داشتند و بسیاری از نقاشان چینی برای یادگیری این فن به ژاپن سفر کرده بودند. مثلاً لی تایفورد

در نقاشی‌های تاگور خط‌ها بیشتر از رنگ‌ها اهمیت دارند. منظرکشی موضوع خاص نقاشی‌های اوست.

در سال ۱۸۸۷ م به آنجا رفت و لی سونگ در سال ۱۹۰۵ م به آنجا رفت و با اسرار و رموز این فن آشنا شد. تاگور نیز تحت تأثیر نقاشان ژاپنی قرار گرفته بود و بعد از مراجعت از ژاپن تعداد زیادی تابلو به همان سبک درست کرد و به نقاشانی که در شانتی نکیتن

دوره آموزشی را می‌گذراندند توصیه نمود که به همان سبک نقاشی کنند.

سال ۱۹۲۴ م برای تاگور خیلی مهم بود. در این سال او به شهر بوینس آیرس در کشور آرژانتین سفر کرد و با خانمی به نام ویکتوریا آشنا شد. این خانم با دیدن مسودات شخصی نظم‌های غربی خیلی تعجب نمود. این نظم‌ها تجربه‌ای منحصر به فرد در فن نقاشی بودند که تاگور خود نیز از آن بی‌خبر بود. هنگام کتابت اشعار واژه‌های غیرضروری طوری خط‌زده شده بودند که نه تنها معیوب به نظر نمی‌آمدند بلکه به زیبایی آن هم اضافه شده بود.

شخصیت دیگری که تاگور را خیلی تحت تأثیر قرار داد نقاش و نقاد مشهور تامسن بود. تاگور در سال ۱۹۲۸ م با او ملاقات نمود و به پیشنهاد او بود که تاگور به‌طور جدی به فن نقاشی توجه نشان داد. حالا دیگر تاگور بیشتر روی نقاشی متمرکز شده بود. تقریباً ۲۰۰۰ نقاشی را بر روی کاغذ منتقل نموده بود. به کوشش ویکتوریا دفترچه تاگور، مسوده اشعار، جوگاجوگ و گیتانجلی در سال ۱۹۳۵ م در گالری هنری فرانسه به نمایش گذاشته شدند. مردم استقبال خوبی از این نقاشی‌ها نمودند. هنری بود و دیگر نقاشان مشهور فرانسه کار او را پسندیدند. حالا تاگور به عنوان نقاش نیز در دنیا مشهور شده بود. تاگور اولین نقاش بنگالی است که باعث شناخت نقاشی بنگالی در خارج از مرزهای بنگال و هند شد.

تاگور در مرحله دوم کار خود، رسماً شروع به نقاشی نمود. قبلاً او بیشتر از مداد رنگی مومی، آبرنگ، خودکار و مداد استفاده می‌کرد ولی حالا او بیشتر قلم‌مو را به کار می‌برد. فن نقاشی تاگور ادغام بسیار زیبایی از سبک قدیم و جدید نقاشی است ما در

نقاشی‌های تاگور سادگی نقاشی سبک مغول و تخیلات نقاشی سبک اروپایی را یکجا مشاهده می‌کنیم. تاگور تحت تأثیر نقاشان غربی بوده ولی از فرهنگ برهنگی آنان به‌دور بوده است و همواره سعی نموده که برهنگی در تابلوهای او راه پیدا نکند. ولی چند تابلوی او را می‌توان در این زمره قرار داد. از جمله تابلویی که در سال ۱۹۳۴ م به‌عنوان Study of a Young Lady Nude Bust به‌تصویر کشیده شده است که در حال حاضر زینت بخش موزه دانشگاه رابیندرا بهارتی می‌باشد.

در نقاشی‌های تاگور خط‌ها بیشتر از رنگ‌ها اهمیت دارند. منظرکشی موضوع خاص نقاشی‌های اوست. شاید تاگور اولین نقاش بنگالی باشد که تحت تأثیر نقاشان اروپایی به‌منظرکشی از طبیعت توجه خاصی نمود. فصل‌ها، منظره طبیعت با تغییر ساعات روز و... در آثار او نمایان است. انتخاب رنگ متناسب با محیط روح نقاشی تاگور است. در تمام تابلوهای تاگور از نظر عاطفی یک عنصر غالب است و آن عنصر جنبه تاریک زندگی یعنی مأیوسی، افسردگی، خستگی، سکوت است. آیا این تصاویر عکس زندگی تاگور هستند یا آنها عکس هندیان در بند آن زمان هستند. به‌هرحال قضاوت در مورد آن مشکل است چرا که هر فرد از نقطه نظر خود به‌این تصاویر می‌نگرد. ظاهراً چنین می‌نماید که بیشتر وقت تاگور در مناطق روستائی بنگال سپری شده است و مردم فقیر و نادار روستاها موضوع اصلی تابلوهای او هستند.^۱

۱. از نظر آماری موضوعات نقاشی‌ها تاگور چنین است

طراحی چهره مرد ۴۰۸ مورد. طراحی چهره زن ۱۸۶ مورد. طراحی صحنه طبیعت ۵۸ مورد. طراحی چهره خود [تاگور] ۹ مورد. طراحی پرتره ۹ مورد. طراحی حیوانات ۸۹ مورد. طراحی پرندگان ۸۹ مورد. طراحی درختان ۱۱۶ مورد. طراحی تصاویر در حال رقص ۴۷ مورد. موضوعات دیگر ۵۱۷ مورد. ۷۳ عدد از تابلوهای او در کلا بهون (ساختمان هنر) وجود دارد. تعدادی از نقاشی‌های او در رابندرا بهارتی شهر کلکته نگهداری می‌شود. ۳۲ عدد از نقاشی‌های او در دانشکده هنرهای زیبا محفوظ هستند. تعدادی از این نقاشی‌ها در ملکیت آکادمی فرهنگی بیرلا در شهر کلکته، تعدادی در دست گالری ملی هنرهای نوین در شهر دهلی، تعدادی در موزه‌های شهر لندن و بنگلادش است. به‌مناسبت صد و پنجاهمین (۱۵۰) سال تولد تاگور نقاشی‌های او در ۴ جلد با همکاری مالی دولت هند چاپ شده‌اند. نقاشی‌های تاگور امروزه نیز شیفتگان بسیاری دارد و در ماه ژوئن سال ۲۰۱۰ م نقاشی‌های او در لندن به‌قیمت بیش از دویست میلیون (دو کرو) روپیه به‌فروش رفت. (مترجم)

شاعرِ بزرگ، تاگور

همایون کبیر*

ترجمه: خان محمد صادق جونپوری*

رابیندرا نات تاگور از آن دسته ادیبانی است که نمی‌توان آنها را در حصار مرزها محدود کرد. فقط اگر نظری به تصانیف خلّاقانه او بیفکنیم باز هم کمتر نویسنده‌ای به پای او می‌رسد. او بیش از یک هزار نظم و دو هزار ترانه نوشته است. علاوه بر آن تعداد زیادی نمایشنامه، داستان و مقالات متعدّدی در موضوعات مختلف مانند مذهب، تعلیم و تربیت و سیاست نوشته است. به عبارت واضح‌تر او تمام موضوعات مورد علاقه انسان‌ها را در ذهن خود داشته است. اگر محاسن و خوبی‌های نوشته‌های او را ارزیابی نماییم کمتر نویسنده‌ای به آن نقطه رسیده است. تاگور یک نمونه عالی از اهل فرهنگ بود و در استعدادهای او شکّی نیست. او با زندگی مردم معمولی که به آنها عشق می‌ورزید رابطه خیلی عمیقی داشت.

تاگور از لحاظ محلّ و زمان تولد نیز خوش شانس بود. با ورود ملل غربی جریان زندگی آرام مردم هند دچار تموج شد و در سرتاسر کشور آثار یک بیداری عمومی پدیدار گشت. مردم، مصلحان و رهنمایان همه دچار تقلید کورکورانه شده بودند. تاگور در دورانی متولد شد که برای اوّلین بار این عقیده کورکورانه در حال تزلزل بود. ولی نظریات و فرهنگ غربی هنوز پا بر جا بود. این زمان برای ظهور شخصیت پر عظمتی مثل تاگور مناسب می‌نمود. نه فقط زمان، بلکه محل تولد او نیز برای او مناسب بود.

♦ شاعر بنگالی، ادیب، معلّم و سردبیر مجلهٔ چتورنگ.

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو (از متن اردو).

ایالت بنگال بیشتر از جاهای دیگر تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفته بود و در بنگال نیز بیشتر از همه شهر کلکته تحت تأثیر قرار داشت.

محیط خانوادگی نیز در نشو و نما و پرورش فطانت و تیزهوشی تاگور دخیل بود. خاندان وی از راهنمایان بیداری هند بود. آنها بدون ترک وراث فرهنگی قدیمی، شرایط زمان جدید را قبول نمودند. تاگور به‌عکس برهمین بودن روایات مصلحان هند قدیم را خیلی با دقت دنبال می‌کرد. او فقط تحت تأثیر ادبیات نبود بلکه ارزش‌های زندگی را که مذهب و فرهنگ آن را مرتب کرده بودند قبول داشت. او از خاندان زمیندارها بود و به‌همین علت فرهنگ مشترک دربار مغول‌های قرون وسطی را بدون پس و پیش قبول نمود. در این موارد او شاید با دیگر زمین داران برهمین فرقی نداشت، ولی بر عکس بسیاری از آنها، وی از دنیای جدید و نیازهای عصر حاضر نیز با خبر بود. خاندان تاگور که مالا مال از روایات قدیم و قرون وسطی بود در قبول تعالیم و فرهنگ و طرز بود و باش غربی از همه جلوتر بود. تاگور بدون ترک ارزش‌های قدیم و قرون وسطی، مبارزه طلبی دوره جدید را قبول نمود. کسانی که از فرهنگ خود روگردان شدند و به‌تعالیم غربی تکیه نمودند از زندگی ملی جدا شدند و سرمایه روحانی آنها از بین رفت. به‌همین دلیل با وجود این که چند تن از این افراد عالم و فاضل نیز بودند ولی نتوانستند بر زندگی مردم و ادبیات اثر عمیقی بگذارند. در حقیقت شخص عظیم و بزرگ روابط خود را با زندگی درونی ملت محکم می‌کند و توانایی و نیرو حاصل می‌کند و دیگران فاقد چنین امری بودند.

عامل دیگری نیز بود که به‌تاگور کمک نمود تا با زندگی مردم متحد و متصل شود. در دوران نوجوانی وی چندین ماه در کنار رودخانه پدما زندگی کرده بود و فرهنگ روستایی را از نزدیک لمس کرده بود. تجربه‌ای که وی در اینجا حاصل نمود ریشه‌اش به‌تاریخ اولیه و قدیم می‌رسد. فرهنگ ابتدایی و قدیم در میان مردم ریشه‌دارتر از فرهنگ شهری قرون وسطی بود. به‌این صورت تاگور داخل دنیایی شد که برای شهر نشینان بیگانه بود.

اگر به‌زندگی و نوشته‌های تاگور نظری بیفکنیم تخیل تابناک و نیروی تخیل حیرت‌انگیز او ما را شگفت زده خواهد نمود. او شاعر بود. ولی علاقه او محدود

به شاعری نبود. او در بخش‌های مختلف ادبیات کار کرد. او موسیقی‌دان و نقاش بزرگی بود. علاوه بر این در بخش مذهب، آموزش، سیاست و اصلاحات اجتماعی کارهای او نمایان است. با دیدن خدمات و دایره کار او می‌توان او را از معماران هند جدید برشمرد.

شکی نیست که تاگور تحت تأثیر شاعری ویشنو و رمز و کنایات تصوّف بوده است. اشعار و ترانه‌های وی پر از چنین احساسات و تصاویری است.

راز قوّت تاگور در این است که وی زندگی را یک جزء کامل و ناقابل تقسیم می‌داند. برخورد بین فرهنگ‌ها یا تفرقه‌پردازی، نیروی او را سلب ننمود. او هنر و زندگی را دو چیز جداگانه نمی‌دانست. در اواخر قرن نوزدهم یک اصول جدید فلسفه

هنر در اروپا رواج پیدا کرد. به این شرح که بسیاری‌ها هنر را فقط برای هنر می‌خواستند و به نظر آنها لازم نبود که هنر با زندگی نیز مرتبط باشد. این افراد می‌گفتند که شاعر یا هنرمند واقعاً خواب می‌بیند.

تاگور این عقیده را قبول نداشت که هنر از حقائق زندگی بی‌نیاز است. او به تلاش زیبایی پرداخته است ولی در قالب زندگی و او یقین داشت که تا وقتی که زندگی به حسن آراسته نشود شیرین نخواهد شد. به نظر تاگور مذهب شاعر همان مذهب انسانی است.

تاگور از بزرگترین سرایندگان ترانه در دنیا است. غم و درد و اندوه دل را چنان زیبا و واقعی ترسیم نموده و همراه موسیقی ترانه‌هایی ساخت که اگر کلمات را فراموش کنیم فقط موسیقی آن نیز در دل ما اثر می‌گذارد. او نظم خواب آبشار را زمانی نوشت که هنوز بیست سال هم نداشت. این نظم از بهترین ترانه‌های زبان بنگالی بلکه همه زبانهای دنیا می‌باشد. این نظم فقط به خاطر موسیقی و شدت اثر خود مشهور نیست بلکه تصویر کشی زیبا و خیالات و احساسات آن نیز درخور توجه است. در این نظم وحدت و یکتائی طبیعت و انسان به صورت زیبایی بیان شده است. وحدت بین طبیعت و انسان از خصوصیات شعری تاگور است. شاید هیچ شاعری به این اندازه به زمین عشق و محبت نورزیده باشد. شب یا روز یا تغییر فصل‌ها و... کمتر موضوعی

است که تاگور در مورد آن نغمه‌سرایی نکرده باشد. شاعری آسان وی مناظر فطرت بنگال را درون خود جای داده است. از زمان کالی‌داس شاعران هندی فصل باران را محور شاعری خود قرار داده بودند و تاگور نیز در اشعار خود این فصل را به‌تصویر کشیده است. زمین تپیده قبل از بارندگی، صحنه باران، بوی خوش خاک خیس بعد از باران اول، حرارت زندگی در علف‌های تازه سبز شده، تیره شدن روشنی شفاف آسمان صبح هنگام با آمدن ابرهای سیاه، صدای ریزش باران در خلوت شب و صدها تصویر دیگر در شاعری تاگور زنده شده‌اند. در این اشعار وی درد و غم دل انسانی را نمایان کرده است. طبیعت و انسان شریک درد و غم یکدیگر شده‌اند و فرق میان آن دو از بین رفته است.

تاگور از فصل‌های دیگر نیز چشم‌پوشی نکرده است. فصل سرما و بهار در اشعار او آورده شده‌اند. جوش و خروش و نشو و نما و خوشی‌های بهار و همراه آن ناپایدار بودن فصل بهار از دیگر محورهای شاعری او می‌باشد. یکی از ترانه‌های مؤفق او الهام گرفته از فصل سرما است که در آن حرارت زندگی و حرکت و رهائی از بندها به‌تصویر کشیده شده است. او در نظمی فصل سرما را به‌ریاضت کشی تشبیه نموده که نفس خود را حبس نموده و در انتظار آمدن زندگی جدید است.

تاگور فقط به‌خاطر زیبایی‌های طبیعی به‌زمین عشق نمی‌ورزد بلکه به‌زمین عشق می‌ورزد چرا که وطن آدمی است. او در بسیاری از اشعار عشق و محبت خود را به‌انسان بیان نموده است. شاید کمتر حسرت، آرزو یا درد و غمی در دل انسان باشد که تخیل و ضمیر تاگور را به‌لرزه درنیاورده باشد. وی فطرت مادی را به‌صورت همسفری برای انسان پر از احساسات مطرح نموده است. او می‌دانست که زندگی پر از آرزوها و تنش‌های مختلف است. وی عقیده داشت که این زندگی دنیاوی به‌خاطر اشتباهات، اذیت‌ها و آرزوها خیلی دوست داشتنی‌تر می‌شود.

تاگور این دنیا را مانند صحنهٔ تئاتری نمی‌داند که انسان در آن برای کامل شدن تلاش می‌کند، بلکه او دنیا را به‌شکل مادر مهربانی می‌بیند که محافظ و پرورش‌کننده انسان‌های در حال تلاش برای تحقق ماهیت و معنویت در قالب تجربیات است. تاگور تارک دنیا و راهب نبود او فقط به‌دنبال لهو و لعب و لذات جسمانی نیز نبود. او از یک

طرف این نظریه را که نیازهای جسمی و لذّت اندوزی قابل قبول نیست ردّ نمود و از طرف دیگر او لذّت حواس خمسّه و عیش و عشرت را همه چیز نمی‌داند. او تلاش برای حصول عرفان زندگی را عزّت و شان حقیقی زندگی می‌داند. تاگور در یک نظم مشهور بنام الوداع بهشت، زندگی متحرّک و پرجنب و جوش دنیاوی همراه با غم و شادی را بر زندگی غیرفعّال و همراه با خوشی‌های بهشت ترجیح می‌دهد.

خدمت اصلی تاگور در شاعری ترانه‌های اوست. محبّت و عشق او به مناظر فطرت و رنگارنگی زندگی با وجدان او رابطه عمیقی داشت و همین باعث به وجود آمدن حالت درامائی در بیشتر اشعار او شده است. او مجذوب موضوعات سیاسی و اجتماعی نیز شده است. هر موضوعی که او بر آن انگشت گذاشته و چیزی در مورد آن نوشته به خودی خود مهم شده است.

تاگور مقالات چندی در قالب طنز علیه افراد خودی که غلط عمل می‌کنند نوشته است ولی اینجا نیز انسان دوستی او بالاتر از سطح غم و غصّه و ناراحتی او است. در نظم‌هایی که برای وطن دوستی سروده شده آرزوهای تمام افراد دنیا بیان شده است. او وطن دوستی را صفتی فطری می‌داند که در آن برای وطن و هموطنان خود محبّت بی‌پایان وجود دارد ولی برای کشورها و اقوام دیگر شائبه‌ای از نفرت یا دشمنی وجود ندارد. در نظم گرو گویند محبّت او به وطن و هموطنان تبدیل به عشق به تمام نوع انسانی شده است. تاگور هیچ وقت قبول نکرد که کسی که ماهیت انسانی دارد خارجی است. او در نظم مشهور پرواسی (خارجی) می‌گوید که همه جا خانه من و هر گوشه دنیا وطن من است.

شکی نیست که تاگور تحت تأثیر شاعری ویشنو و رمز و کنایات تصوّف بوده است. اشعار و ترانه‌های وی پر از چنین احساسات و تصاویری است. موضوع شاعری وی ما را به یاد احساسات خروشان شاعران رمزگو می‌اندازد، ولی با وجود این او در مورد سفر ساری و جاری زندگی بیداری خود را ثابت می‌نماید. در واژه‌ها و عبارات او حقیقتی وجود دارد که بدون احساس و تجربه ذاتی ممکن نیست. هنگامی که ترجمه انگلیسی گیتانجلی چاپ شد، دنیائی که بر اثر جنگ جهانی اوّل تباه و برباد شده بود از پیغام محبّت موجود در این کتاب استقبال نمود. شکی نیست که اشعار این کتاب پر از

احساسات است. موضوع تاگور در گیتانجلی از تجربه‌های روزمره ما گرفته شده و تصویرکشی احساسات خیلی نرم و ساده است. ولی باز هم حسن و اشارات دوررس در آن پنهان است که قابل بیان نیست. خصوصیت بسیاری از ترانه‌های اواخر عمر تاگور این است که بسیار نرم و آسان هستند. در سروده‌های ابتدایی او بسیاری از تلمیحات و انعکاس‌های صوتی زبان سانسکرت وجود دارد. در بسیاری از اشعار او طرز احساس و موضوعات ادبیات قدیم سانسکرت به چشم می‌خورد. شکی نیست که وی موضوعات کهنه را در پیرایه جدیدی بیان نموده است. وی در اشعار مربوط به انسان و خدا صنایع و بدایع را ترک نموده است. هنگام نظم کردن حالت‌های خیلی معمولی انسان‌ها نیز دقت می‌کند که صداقت را در قالب احساسات خود بیان نماید. زبان وی مثل گویش مردم ساده و واضح است. در بسیاری از نظم‌های بعدی ما احساس می‌کنیم که با یک تجربه داخلی روبه‌رو هستیم. واژه‌ها مثل آینه صاف و مثل آهنگ‌های موسیقی نیرومند شده‌اند که ما را حیرت زده می‌کند. تاگور تمام عمر در جستجوی صداقت بوده است.

در تصانیف وی همت مردانه و تخیلات شجاعانه‌ای وجود دارند که برای خوانندگان غیر بنگالی زبان ناشناخته شده است. علت آن هم این است که فقط بعضی از تصانیف وی برای ترجمه انتخاب شدند و اصل زبان و بیان وی در ترجمه کمی کم شده است. علاقه تاگور به انسان و فطرت انسانی و زندگی او از همان ابتدای زندگی او مشاهده می‌شود. در ترانه سندهیا که مجموعه اشعار دوران جوانی اوست ما او را در حال حلّ و فصل مسائل معضلات انسانی می‌یابیم. خود غرضی انسان وقتی لباس محبت به تن می‌کند قبحی در آن پدیدار می‌شود، در همان دوران نوجوانی وی تصویر این قبح و زشتی را مجسم می‌کند. در ترانه نئی ویدیه افکار فلسفی او عمیق‌تر و بیشتر می‌شود.

بهترین نوع هماهنگی بین عقل و احساسات در نظم بلاکا دیده می‌شود. بعضی از نظم‌های بلاکا نمایانگر غم و اندوه داخلی هست و نتیجه این هماهنگی این است که اصول فلسفه به شکل نظم‌های دارای موسیقی خالص درمی‌آیند.

تاگور تا آخر عمر در پی احساسات و تجربیات و اسلوب نگارش جدید بود. بعد از شصت سالگی تعداد ترانه‌های او خیلی زیاد شد. خلاصه این‌که شاعری تاگور امتزاجی از وراثت فرهنگی هند روش بود و باش دربار مغول، حقائق زندگی مردم بنگال و قوت عمل اروپای جدید بود. این عناصر، شاعری تاگور را خیلی جاذب و دلچسب نموده است.

آثار فارسی سده هفتم در بنگال

محمد کلیم سهرامی*

هنگامی که بنگال به دست اختیارالدین محمد بن بختیار در سال ۱۲۰۱ م (اواخر سده ششم هجری قمری) فتح شد^۱ زبان فارسی در زمینه بنگال ریشه عمیق گرفت، در سده هفتم هجری قمری بجز دو کتاب فارسی که از آثار یکی از بزرگترین علما این دوره می باشد کتابهای دیگر تاکنون به دست ما نرسیده است، نخستین شرح احوال مصنف را به طور اختصار تذکر می دهیم و پس از آن آثار فارسی اش را به رشته تحریر درمی آوریم.

شیخ شرف الدین ابوتوامة یکی از علمای متبحر بوده است و در پیشرفت جامعه مسلمانان در بنگال سهم بیشتری دارد. شیخ در بخارا چشم به جهان گشود و در خراسان تحصیلات خویش را فرا گرفت، او در علوم دینی، فقه، احادیث، شیمی و علوم طبیعی مهارت وافر داشت، او در اوایل عهد سلطنت سلطان غیاث الدین بلبن (۱۲۶۰ م/ ۶۵۹ هـ) به دهلی وارد شد.

شاه شعیب در تألیف خود به نام «مناقب الاصفیا» که کتابی مهم و معاصر می باشد پیرامون شیخ شرف الدین ابوتوامة می نویسد:

”در آن دوره شهرت دانشمندی، پاکبازی و تبخر علمی مولانا اشرف الدین (شرف الدین) توامة نه تنها در خطه های عربی هند بلکه در عرب، ایران و دیگر ممالک انتشار یافته، او در تمام علوم دسترسی کافی داشت، حتی در شیمی و

* استاد فارسی دانشگاه راجشاهی، بنگلادش.

۱. تاریخ فرهنگی بنگال، مجلد اول، ص ۴۷.

علوم طبیعی، مردم دانشمند در علوم مذهبی از او مشورت می‌کردند و مردم عمومی که شامل امراء و اعیان هم می‌باشند با او علاقه بیشتری داشتند^۱. درباره تاریخ ورود مولانا شرف‌الدین ابوتوامه به سنارگاؤن بین تذکره‌نگاران و مؤرخان اختلاف است، ولی بین سال ۶۸۳-۶۷۷ هـ/۱۲۸۴-۱۲۷۸ م می‌توان تعیین کرد^۲.

در این دوره سلطان مغیث‌الدین (طغرل فرماندار لکهنوتی از سلطنت دهلی سر به‌طغیان برآورد و به سال ۱۲۸۱ م (۶۸۰ هـ) به دست سلطان غیاث‌الدین بلبن فرار کرد و سپس معزول گردید، و سپس پسر بلبن بغرا خان به فرمانداری بنگال مأمور شد. شیخ شرف‌الدین ابوتوامه در سنارگاؤن با خانواده خود اقامت پذیرفت، و به تبلیغات دینی و تدریس مذهبی مشغول شد، تعداد کثیری از دانشجویان بنگال و شمال هند در محضر وی کسب علم کردند، مولانا شرف‌الدین در سنارگاؤن یک مرکز تربیتی علوم اسلامی و یک خانقاه جهت استفاده بی‌نویان آن دیار تأسیس کرد و در سال ۷۰۰ هـ/۱۳۰۰ م از این جهان رخت سفر بر بست و در سنارگاؤن مدفون گردید. مولانا شرف‌الدین ابوتوامه صاحب تصانیف هم بود. از آثارش «مقامات» مهم‌ترین می‌باشد که درباره موضوع تصوف در بنگال در اواخر قرن هفتم هجری قمری تألیف گردیده است، کتاب مزبور در هند، پاکستان و بنگلادش دارای شهرت چشم‌گیر بود، و در حلقه علما و صوفیه از لحاظ موضوع اهمیتی پرارزش داشت. اطلاع بیشتری پیرامون «مقامات» در دست نیست، زیرا که نسخه‌های خطی و چاپی این کتاب در حال حاضر در هیچ کتابخانه‌ای پیدا نیست، البته از مکتوبی که در زیر نقل می‌شود و در یک مجموعه خطی به نام «ترس‌الآئین الملکی»^۳ محفوظ مانده اطلاعی برای یافتن نسخه مقامات و رسیدگی به آن می‌توان استفاده کرد.

۱. اقتباس «مناقب الاصفیاء» در حاشیه مکتوبات صدی، ص ۳۳۹.

۲. تاریخ اجتماعی بنگال، ص ۷۰.

۳. ترسل الآئین الملکی (خطی)، انجمن آسیائی بنگال، برگ ۱۱.

۱. مکتوب ۳۴: "این مکتوب به جانب ملک الامرا السادات ناصرالحق والدین مقطع لاهور از برای طلب نسخه مقامات (مولانا استاذالعلم شرف الدین توامه علیه الرحمه) در قلم آمد."

۲. مکتوب ۳۵: "این مکتوب نیز به جانب سیدالسادات ناصرالحق والدین بعد رسیدن نسخه مقامات در قلم آید."

کتاب دیگر از آثار فارسی سده هفتم در بنگال که اسمش «نام حق» است اثر یکی از مریدان مولانا شرف الدین ابوتوامه می باشد که دارای صد و هشتاد بیت و دو باب است، علاوه از این در آغاز کتاب سه باب مربوط به حمد و لغت و دیباچه مؤلف و در آخر کتاب «خاتمه» نیز شامل است که در آن تاریخ تدوین کتاب را مؤلف به رشته نظم درآورده است، کتاب مزبور مختصری است و مشتمل بر ۱۸ صفحات می باشد، این کتاب نخستین بار در بمبئی به سال ۱۸۸۵ م (۱۳۰۳ هـ)، بار دوم در کانپور به سال ۱۹۱۳ م (۱۳۳۲ هـ) به چاپ رسید.

قاضی محمد صادق اختر، سخنور برجسته از سرزمین بنگاله

عمر کمال الدین کاکوروی*

رسیدم چون ز فیض لایزالی	به بنگاله پی عشرت سگالی
بهشتی دیدم از گلها نگارین	گلش چون چهر حوران بهارین
زمین او سراسر سبزه زارست	بلی آغاز این ملک از بهار است
ز خاکش دیده بینش کرده تحصیل	بود سرمه غبارش میل در میل
غبارش می کند بینش فزایی	که خاک اوست کحل روشنایی
به هر جایی که بینی سبزه زار است	بهارست و بهارست و بهارست

(منیر لاهوری)

ابیات فوق‌الذکر در توصیف میهن تاگور و قاضی نذراالاسلام یعنی سرزمین مینوخال بنگال نشانگر این حقیقت است که خطّه بنگال از دیرباز مرکز دانش و فرهنگ بوده است. دیار همیشه بهار بنگاله از لحاظ ترویج و اشاعت زبان و ادبیات فارسی نیز اهمّیت چشمگیر خود را واضح نموده است و بین ثبوت آن این است که بسیاری شاعران و نویسندگان برجسته از این خطّه برخاسته درخت تنومند زبان و ادبیات فارسی در هند را آبیاری کرده‌اند میان این نابغان روزگار قاضی محمد صادق اختر بیش از همه توجه ما را جلب می‌کند.

* رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لکهنو، لکهنو.

قاضی محمد صادق متخلص به «اختر»^۱ مخاطب به ملک الشعرا و خان بهادر پسر قاضی محمد لعل بود.^۲ نیاکان وی عربی‌النسل و از اخلاف حضرت خواجه عیدالله احرار نقشبندی بودند که از وطن خودشان هجرت نموده مدتی در ترکستان اقامت گزیدند سپس سوی هند عزیمت کردند، نخست در دهلی مقیم شدند ولی بعداً در شهر هوگلی که کنار دریای گنگ حدود هفتصد و چهل (۴۰) کیلومتر از شمال کلکته است ماندگار شدند. اختر در همین شهر در سال ۱۲۰۱ هـ/ ۱۷۸۶-۸۷ م با به عرصه وجود نهاد^۳ و معقولات و منقولات را نزد سید محمد اسعد بردوانی و فضلی دیگر آن زمان یاد گرفت.^۴ به روایت «کیفیت العارفین»، وی در محضر سید المشایخ مولانا سید رضا منعمی ابوالعلا مدارج سلوک هم طی کرد.^۵ سپس وی در سال ۱۲۲۶ هـ/ ۱۸۱۱ م یا چند سال پیش به لکهنو آمد و در شعر فارسی شاگردی مرزا محمد حسن قتیل (م: ۱۲۳۳ هـ در لکهنو)^۶ اختیار نمود و بعد از مدت کوتاهی به بنگال آمدند. هنگامی که غازی‌الدین حیدر (مدت حکومت: ۱۲۴۳-۱۲۲۹ هـ)^۷ با کمک انگلیس‌ها پادشاه آن استان گردید وی

۱. محمد صادق متخلص به اختر در «حديقة الارشاد» و «محامید حیدریه» نام خود محمد صادق نوشت الحاق لفظ خانی که در بعضی تذکرها نوشته است درست نیست اطلاع «اسعد الاخبار»، اگره، ۸ اکتوبر ۱۸۴۹ م که در وی محمد صادق علی خان درج است نیز غلط است. همچنین در «آب حیات» مصنفه محمد حسین آزاد، ص ۳۳۲، چاپ نولکشور، لاهور، ۱۹۰۷ م؛ درباره وی حاجی محمد صادق خان اختر هم درست نیست که هیچ اطلاع درباره مشرف شدن حج بیت الله در منابع مستند موجود نیست.

۲. ریاض الوفاق، ذوالفقار علی مست، ص ۶ و در نزهة الخواطر، ۲۴۳/۷، فقط محمد نوشته است.

۳. این امر چنین به اثبات می‌رسد که وی در دیباچه «حديقة الارشاد» سن خود را ۲۵ سال نوشت و سال تصنیف این اثر ۱۲۲۶ هجری است.

۴. نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر، مصنفه حکیم سید عبدالحی حسنی، ۲۲۳/۷.

۵. کیفیت العارفین، ص ۱۷۰-۱۶۹.

۶. ابیات ذیل نشانگر این حقیقت‌اند که اختر در سرودن شعر فارسی پیش قتیل زانوی تلمذ ته می‌کرده بود.

دژه از خورشید دایم می‌نماید کسب نور از قتیل اختر طریق نکته‌دانی یادگیر

ز فیض تربیت حضرت قتیل اختر به‌رمزگاه سخن شد مرا زبان خنجر

توان در نکته‌سنجی و به‌همتای قتیل اختر اگر دنیای دیگر آدم دیگر شود پیدا

۷. غازی‌الدین پسر نواب سعادت علی خان (مدت حکومت: ۱۲۲۹-۱۲۱۳ هـ/ ۱۸۱۴-۱۷۹۷ م)، اولین نواب اوده بود که بعد از فوت شدن پدرش حاکم اوده شد، سپس در سال ۱۲۳۴ هجری با کمک انگلیسی‌ها پادشاه آن ایالت گردید و تاج سلطانی بر سر گذاشت و پس از پادشاهی حدود چهارده سال در ۱۲۴۳ هجری داعی اجل

دوباره سوی لکهنو عزیمت کرد و بنا به گفته نواب صدیق حسن خان در تذکره «شمع انجمن» «به خطاب ملک الشعراى سربلند گشت»^۱. بعد از فوت نواب چندی بی کار مانده و بعداً در شهر کانپور و اتاوه به عهده تحصیلدار به سربرد و در آخر زندگانی باز به لکهنو رسیده و در سال ۱۸۵۸ م داعی اجل را لبیک گفت و پیوند خاک این شهر شد.^۲

اختر یکی از معروف ترین نویسندگان و سخن سرایان فارسی در قرن نوزدهم میلادی محسوب می گردد و به زبان اردو نیز تسلط می داشت. تذکره های بسیار وجود دارند که در آن استعداد شگفت آمیز علمی وی ذکر شده است که بعضی از تذکره ها اینجا برای مثال آورده می شود.

نواب صدیق حسن خان در شمع انجمن می نویسد:

«اختر قاضی محمد صادق خان از قاضی زادگان هوگلی نواح کلکته است در مستعدان زمانه ممدود بود «صبح صادق» و «نورالانشا» و «محامد حیدریه» و «نقودالحکم» و دیوان فارسی و اردوی ریخته تألیف اوست. عمری در لکهنو به زیر سایه عنایت غازی الدین حیدر پادشاه به سربرد و به خطاب ملک الشعراى سربلند گشت از شعراى معاصرین برادر مرحوم او را دیده بود و محرر سطور نیز به بعض نوابغش آگاه شد سلیقه انشا فارسی و شعر اردو نیکو داشت در لکهنو بعد زمانه غدر هندوستان سفر آخرت گزید...»^۳

صاحب «ریاض الوفاق» چنین مرقوم است:

«محمد صادق «اختر» تخلص درخشان کوکب برج صلب مشتری خصال قاضی محمد لعل هگلوی است. به بازوی اختر طالع بر اوج هنر و استعداد

را لبیک گفت و در روضه شاه نجف واقع حضرت گنج که شبیه روضه حضرت علی کرم الله وجهه نجف اشرف است مدفون گردید.

۱. شمع انجمن، نواب صدیق خان قنوجی، ص ۶۳، سعادت علی خان ناصر در «تذکره خوش معرکه زیبا» می نویسد که وی تحت نظر صاحب کلان (resident) خدمت انشانویسی انجام داده بود، غازی الدین حیدر وی را از خانه خوانده به عهده تصنیف و تألیف مأمور کرد و دو هزار روپیه مشاھرہ مقرر کرد.
۲. بیشتر تذکره نویسان وفات او را در سال ۱۸۵۸ م در شهر لکهنو نوشتند، ولی رام بابو سکسینه در «تاریخ ادب اردو» در شهر اتاوه ذکر کرده است که درست نیست.
۳. شمع انجمن، ص ۶۳.

تصاعد نموده به رفاقت صاحبی در لکهنو شتافته صحبت صاحب کمالان آن دیار العیار کمال دریافته در شعر و شاعری مناسبتی تمام و فکری موزون خرام به هم رسانیده^۱.

وزیر علی عبرتی در تذکره نثر نویسندگان خودشان تمجید او به این طور می‌کند: "اگر بوم زاد آن معنی سگان خاک بنگاله باشد مگر مدارج سخن‌پیرایی بدان ارتفاع پایه رسانیده بود که ریخته خامه معنی نگارش با کلام عجم پهلوی زد"^۲. توصیف اختر در تذکره هزار داستان معروف به «خم‌خانه جاوید» همچنین است: "... زبان فارسی خوب می‌دانست... علاوه تبخّر علمی و سخنوری و دقایق شعر نظیر خود نداشت"^۳. (ترجمه از اردو)

مظفر حسین صبا در تذکره «روز روشن» مستطیر است:

"اختر قاضی محمد صادق خان از اعیان شهر هوگلی بود هوگلی شهری است کنار دریای گنگ از دارالامارة کلکته صوب شمال دوازده کروه مسافت دارد و نزد هندوان بر آبادیش چهار هزار سال گذشته و اختر از بدو سن رشد در سرکار انگریزی معظم و محترم مانده و مدتی در سرکار اولین پادشاه ملک اوده غازی الدین حیدر شاه زمن عز اختصاص داشت و محامد حیدریه به نام نامیش تألیف نموده و در آخر عمر به ملازمت خاتم سلاطین اوده واجد علی شاه سلطان عالم نصیبی وافی برداشته در استجماع اکثر فضایل نوع انسانی و صفت عالم آشنایی از معاصرین گوی تفرّد می‌ربود و در جمله علوم عموماً و در علم ادب عجم و عرب و فنون کیمیا و سیمیا و هیمیا خصوصاً ماهر بود و نظم و نثر فارسی به کمال لطف و پاکیزگی انشاء می‌نمود بعد انقضای قضیه شورش و فساد افواج انگلیسیه که در سنه ثالث و سبعین از مائة ثالث عشر (۱۲۷۳ هـ) برپا شده قیام بیت‌الحکومت لکهنو گزید و همانجا پیوند زمین گردید..."^۴

۱. ریاض‌الوفاق، ذوالفقار علی مست، ص ۶.

۲. ریاض‌الافکار (خطی)، وزیر علی عبرتی، کتابخانه خدابخش، پتنه، ص ۱۰.

۳. تذکره هزار داستان معروف به خمخانه جاوید، لاله سری رام، ۲۰۰/۱.

۴. تذکره روز روشن، مظفر حسین صبا، ص ۳۹-۳۷.

احمد حسین سحر در تذکره خودش «طور معنی» می‌نویسد:

«اختر تخلص قاضی محمد صادق خان در نثر ید بیضا و در نظم ید طولی داشته از عماید روزگار و به‌همت وجود محسوب مشهود است. از تصنیف محامد حیدریه، به‌مدح غازی‌الدین حیدر پادشاه جم مرتبه لکهنو به‌خطاب ملک‌الشعرای سربلندی یافت و رساله صبح صادق به‌وضع آشوب زمانه تصنیف کرده اوست مرد ذوفنون و صاحب کمال است. در این زمانه کسی که به‌مرتب کمال و مکارم اخلاق رسیده غنیمت می‌توان شمرد...»^۱

ابن امین الله طوفان در «تذکره‌الشعرا» مرقوم است:

«محمد صادق اختر قاضی‌زاده هگلی است چند مدت در عهد خلدیمکان نواب غازی‌الدین حیدر خان در لکهنو ملازم سرکار فلک وقار مانده چنانچه مناقب حیدریه، در آن هنگام تألیف فرموده بالفعل در ضلع کانپور تحصیلدار است فارسی و هندی هردو زبان بهتر می‌داند»^۲.

در حاشیه «آب حیات» مؤلفه محمد حسین آزاد این‌طور آمده است:

«اختر جامع‌الکمالات عهد خویش بود، بیشتر معارضات شاعرانه و عالمانه پیش وی بحث و بررسی می‌شد»^۳. (ترجمه اردو)

مؤرخ و تذکره‌نویس شهیر سید عبدالحی ندوی رای‌بریلوی در «نزّه‌الخواطر» درباره اختر نقل می‌کند:

«الشیخ الفاضل صادق بن محمد الهوغلی ثم اللکهنوی القاضی محمد صادق خان اختر ولد و نشأ ببلدة «هوغلی» علی اثنی عشر میلا من کلکته و قرأ العلم علی سید محمد أسعد البردوانی و علی غیره من العلماء ثم أقبل علی الشعر اقبالا کلیا و قدمه لکهنو فی عهد غازی‌الدین حیدر و الف له «المحامد الحیدریه» و فی آخر عمره أدرك واجد علی شاه اللکهنوی و تقرب إلیه و سكن لکهنو و مات بعد الفتنة...»^۴

۱. طور معنی، احمد حسین سحر کاکوروی، تصحیح دکتر رئیس احمد نعمانی، ص ۸۲.

۲. تذکره شعرا، ابن امین الله طوفان، تصحیح قاضی عبدالودود، ص ۱۶.

۳. آب حیات، محمد حسین آزاد، ص ۲۳۲ (حاشیه).

۴. نزّه‌الخواطر و بهجة‌المسامع و النواظر، حکیم سید عبدالحی، ۲۲۳/۷.

مولوی غلام امام شهید امیتهوی و معاصر غالب دهلوی شاگرد مصحفی در کلیات خودش قصیده‌ای مشتمل بر یکصد و نود و هفت (۱۹۷) به مدح «اختر» سرود چندین ابیات چنین طوراند:

از جهانگیری کلکش ز عرب تا به عجم	داد در پنجه خورشید قضا چتر و علم
زاده فکرت پاکش همه روحی ست لطیف	نظم او آمده با معجز عیسی توام
نظم و نثرش چو مه و مهر بود عالمگیر	روشن از پرتو نورش ز عرب تا به عجم
عشق بوسید زمین ادب از عجز و بگفت	کای خداوند سخن دادرسی سیف و قلم
از سخن تا سخنی بست به عالم باقی	سخنت ورد زبان باد برای عالم ^۱

آثار اختر

آثار اختر به نثر و نظم فارسی و اردو و به ترتیب الفبایی در ذیل ذکر می‌شوند:

۱. **آفتاب عالم:** مهم‌ترین اثر اختر است که محتوی است بر احوال و آثار چهار هزار و دو صد و شصت و چهار (۴۲۶۴) شاعر فارسی. این تألیف بسیار پُرارزش هنوز به زیور طبع آراسته نشده است و اطلاعاتی که تا به حال دست محرّر این مسطور رسیده از آن برمی‌آید که یک نسخه خطی اغلب منحصر به فرد در کتابخانه شخصی اهالی شمس‌آباد نگهداری می‌شود و شایقان ادبیات و فرهنگ امیدوارند که این آفتاب عالم‌تاب به زودی بر وفق تابناک فارسی زبان خواهد درخشید.^۲
۲. **بهار اقبال:** نسخه خطی این تصنیف در کتابخانه شبلی مضبوط است مشخصات این نسخه پُرارزش به قرار ذیل است:
عنوان کتاب: بهار اقبال، فن: انشا فارسی، تعداد صفحات: بست و هشت (۲۸)، خط: نستعلیق خفی، تعداد سطور: پانزده (۱۵)، اندازه: ۲۷/۵×۱۷ سانتی‌متر، کاتب: سربلند خان، سال کتابت: ۱۲۴۶ هجری.

۱. کلیات غلام امام شهید امیتهوی، ص ۶۸-۶۷.

۲. تذکره روز روشن، ص ۳۸؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۱۷/۱؛ *A History of Indo Persian Literature*, by: Prof. S.H. Qasemi, pp.355-358.

آغاز: شگفته‌روی و دلکشای گلستان سخن وقوف‌نامه کاری ستایش و ثنایش
 «بهار اقبال» خداوند با کمالی است که به‌تازه‌کاری نسیمش دانه گوهر در بطن
 صدف رونمای غنچه یاسمین است...

انجام:

آیه لاتقنطوا بر من بخوان از لطف خویش گرچه من خو کرده‌ام با پاس از بد اختری
 از نسیم بخشش خود مژده در گوشم‌رسان تا خزان گلشنم گردد بهار جعفری
 اختر مسکین همه تن چشم امید است و بس باید از چشم عنایت جانب او بگیری
 ترقیمه: لله الحمد که این کتاب موسوم به «بهار اقبال» من تصنیف جناب مستطاب
 ملک‌الشعرا قاضی محمد صادق خان بهادر اختر به خط شکسته بسته عاصی
 سراپای معاصی سربلند خان متوطن موسی‌نگر، پرگنه بهوگنی‌پور، ضلع کانپور
 به تاریخ دهم ماه جمادی‌الاول ۱۲۴۶ هجری به اختتام رسید. اللهم اغفر لکاتبه و
 قارئه و مصنفه.

در این کتاب در مدح نصیرالدوله دوتا قصیده نوشته شده است که مطلع آن به‌قرار
 ذیل است:

۱. نصیرالدوله یعنی فارس‌الملک که هست از بحر قدر او فلک فلک

(برگ ۲ ب و ۳ الف)

۲. آن صاحب کرم که ز فیض نگاه او

(برگ ۴ الف)

عناوین گوناگون چنین‌اند: صفت باره‌دری (برگ ۴ ب)، صفت گلشن (برگ ۵ ب)،
 صفت فواکه (برگ ۷ الف)، صفت حوض روح‌افزا (برگ ۷ الف)، صفت ته‌خانه
 (برگ ۹ الف)، صفت عمارتی (برگ ۹ الف و ب) که بر لب این حوض دلکش
 واقع است.

در آخر قصیده‌ای دارای نود و نه بیت است و مبنی بر دو مطلع است:

مطلع اول:

ای شکنج زلف پرچین تو دام دلبری غمزه جادو نگاهت سایه بال پری

(۵۲ بیت، برگ ۱۱ ب تا ۱۳ ب)

مطلع دوّم:

ای ترا چون آسمان بر جمله عالم سروری جبه‌سایان جنایت مهر و ماه و مشتری

(۴۷ بیت، برگ ۱۳ ب تا ۱۴ ب)

۳. بهار بی خزان: در انشا، مشخصات این تصنیف در دست نیست فقط به‌توسط تاریخ ادب اردو از رام بابو سکسینه و تذکرة الشعرا ابن امین الله طوفان مرتبه قاضی عبدالودود معلوم می‌شود که این کتاب یکی از تصانیف اختر است.

۴. حدیقه الارشاد: نسخه خطی حدیقه الارشاد در کتابخانه خدابخش، پتنه موجود است.

مشخصات: سال تصنیف: ۱۲۲۶ هجری، شماره H.L. ۸۴۱، فن انشاء، صفحات ۲۴۲، سطور ۱۵، خط نستعلیق.

آغاز: به‌انشای اساس بدائع‌نگاری رگ امر قلم سردست درفشانی است که گل سخن بر شاخسار زبان به‌آبیاری شکر نعمت او شگفته اوست... (ص ۲)
ترقیمه: الحمد لله و المنت لله که به‌قدر لیاقت و استعدادی که از مبدء فیاض روزگار گردیده در ماه ربیع‌الثانی فی ۱۲۲۶ هجری هزار و دو صد و بست و شش به‌موجب ارشاد کرامت... نواب محمد علی خان بهادر... ضاعت اجلاله طرفه حدیقه ترتیب دارم. (ص ۱۱۴)
نویسنده در این تألیف آشفتگی و اضطرابی سنگینی که از آن دچار بود در پیرایه الم‌ناک بیان نموده است.

”از مبادی انتشار طباشیر صبح تا حال... به‌انشای مؤلفات غریب و منشأ بدیع راغب بود ناگاه... وحشت‌افزا واقعه‌ام پیش‌آمد که تخیل آن دل آسودگان سرای وحدت را در اضطراب جاوید... و پای کوه را جنبانید... فلک ستیزه کار با من نرد کج باخت و میان من و آن شغل دلپذیر سنگ تفرقه انداخت. طبعی که همیشه محکوم بود بر سلطان خرد آن‌قدر مستولی شده که عنان شکیبایی از دست داده چار و ناچار از کار بی‌کار و از خود بی‌خود بوده در گوشه ناکامی انزوا و تمکن اختیار نموده عمر گران‌مایه در عبادت معبود... بسر می‌برد.“ (ص ۶۰-۶۱)

در این کتاب اختر دربارهٔ فنّ کتابت و مکتوب‌نویسی و انشانویسی اطلاعات جالب فراهم کرده است و در آخر به‌عنوان «حديقة الارث و در بیان حد هر چیز» سخن‌های مفید نگاشته‌اند.

۵. دیوان اردو: نزد نواب جعفر علی خان متخلص به «اثر» لکهنوی مضبوط است.
۶. دیوان فارسی: دیوان فارسی اختر در اشیاتک سوسائتی بنگال نگهداری می‌شود شماره آن ۳۱۰ است.

۷. شمس‌المدائح

۸. صبح صادق: این کتاب دارای بست و شش (۲۶) صفحه به تقاضای محمد اسمعیل خان مؤرخ ۲۳ صفر ۱۲۶۸ هجری از مطبع مصطفائی لکهنو چاپ شده است. موضوع این تألیف انشا است. اسپرنگر و رام بابو سکسینه اشتباهاً این را سوانح حیات اختر گفته است که سرتاسر غلط است. نویسنده در این دوره‌های مختلف زندگی بشر، ناقدری اهل علم و قدردانی ناکسان و ضمناً احوال خویش را بیان کرده است.

۹. گلدسته محبت: در این کتاب اختر احوال ملاقات نواب غازی‌الدین حیدر وزیر ایالت اوده و لارد وارن هستینگز را تحریر کرده است. در «تذکره خوش معرکه زیبا» فقط این اطلاع موجود است. تفصیلات دیگر دربارهٔ این کتاب در تذکره مزبور موجود نیست.

۱۰. گلزار خسروی: اطلاعات در دست نیست.

۱۱. گنج بی‌رنج: در تذکره‌ها فقط نام ذکر شده است.

۱۲. گنج نیرنگ: جز نام چیزی دربارهٔ این اثر در دست نیست.

۱۳. لوامع‌النور فی وجوه المنشور: مجلد دوم نورالانشاء را اختر «لوامع‌النور فی وجوه المنشور» عنوان داده است و در آخر «نورالانشاء» چنین تحریر کرده است:
 «جلد دوم مشعر است به‌قوانین فارسی و ترکی و اصطلاحات و ضرب‌المثل و اغلاط محاورات و مایتعلق به‌فن‌الادب که پیش از اختتام «بلوامع‌النور فی وجوه المنشور» نامزد گشته به‌شرط بقای حیات مستعار و رفیق شدن توفیق ایزدی.»
 (نورالانشاء، برگ ۲۵۲ ب)

۱۴. **محامد حیدریه:** این کتاب در تعریف نواب غازی الدین حیدر نوشته شده دارای حکایات دل‌انگیز و مضامین اخلاقی و غیره. این اثر اختر در شعبان المعظم ۱۲۳۸ هـ نوشته شد و در سال ۱۲۷۵ هجری از چاپخانه شاهی به‌زیور طبع آراسته شد. در خط تایپ این کتاب دارای دویست و هشتاد و هشت صفحه است. چاپ دیگر این کتاب هم وجود دارد ولی درباره چاپخانه و مقام و سال چاپ هیچ اطلاع در دست نیست.

آغاز کتاب چنین طور است:

”شگفتگی غنچه‌دهان و نغمه‌سنجی عندلیب زبان به‌نسیم دلکشا و نکته روح‌افزایی محامد و مناقب گلشن‌آرای است که به‌گلگونه طرازی... و جمال عروسان بوستان مملکت برافروخت و به‌صواعق سیاست معدلت قرین این گروه حق پژوه که شناسد...”

۱۵. **مفیدالمفید:** در تذکره‌ها فقط نام این اثر ثبت است.

۱۶. **مخزن‌الجواهر:** در تذکره فقط نام این اثر ذکر شده است.

۱۷. **نقودالحکم:** این اثر پُراورش در کتابخانه شبلی ندوة العلماء لکهنو مضبوط است.

مشخصات این اثر همچنین است:

شماره کتابخانه: ۴۰۳، نام کتاب: نقودالحکم، نویسنده: قاضی محمد صادق اختر، زبان: فارسی، فن: تصوف، خط: شکسته نستعلیق، کاتب: سربلند خان، سال کتابت: ۱۲۴۷ هجری، تعداد صفحات: یکصد و هشتاد و هشت، تعداد سطور: سیزده، اندازه: ۲۵×۱۸ سانتی‌متر ویژگی عناوین را به‌رنگ سرخ نوشته شده است و متن را از حکایت‌های دلچسب و بیت‌های جالب مزین کرده است.

آغاز:

ای نام تو راحت روان همه کس وز نام تو پیداست نشان همه کس

از نام خوش تو جان من تازه شود جان من تنها نه که جان همه کس

ثنای بی‌کران خداوندی را سزد که هرچه کند حکمت است و شکر بی‌پایان منعمی را لایق که از او بی‌شمار نعمت است رضای قضای وی باید که او را نفاذ و مشیت است ستایش او را شاید که صنعت او سزاوار رحمت است. (برگ ۱ الف)

انجام: خاتمه این کتاب شرف انتساب که موسوم است به «نقودالحکم» و مملو است به انواع فواید و نعم مشتمل به عرض حال در خدمت بزرگان با فضل و کمال. (برگ ۹۲ ب)

ترقیمه: هزاران سپاس به جناب خالق الجن و الناس که این کتاب موسوم به «نقودالحکم» من تصنیف جناب مستطاب مستغنی عن الخطاب ملک الشعرا قاضی محمد صادق خان بهادر متخلص به «اختر» متوطن شهر هوگلی به خط شکسته بسته عاصی سراپا معاصی سربلند خان متوطن موسی نگر، پرگنه بهوگنی پور، ضلع کانپور. به تاریخ بستم شهر ربیع الاول ۱۲۴۷ هجری تحریر یافت. اللهم اغفر لکاتبه و قارئه و مصنفه در مقام اوریا، نگارش پذیرفت.

چندین عناوین این اثر بدین قراراند:

فضایل جناب خاتم النبیین ص، فضایل قرآن مجید و فرقان حمید، در بیان وسعت رحمت، در بیان محبت الهی، در بیان تقوی و توکل و صبر، مذمت حرص، مذمت سؤال، مذمت بخل، صفت توبه، بیان مرگ، بیان روز قیامت و غیرهم.

۱۸. نورالانشاء: این اثر مهم محمد صادق متخلص به اختر در کتابخانه شبلی ندوة العلماء،

لکهنو نگهداری می شود. مشخصات این کتاب به قرار ذیل است:

شماره کتابخانه: ۲۱۴، نام کتاب: نورالانشاء، نویسنده قاضی محمد صادق اختر، زبان: فارسی، فن: انشاء مکتوبات، خط: شکسته نستعلیق، کاتب: اسم کاتب مشخص نیست، ولی از تحریر قیاس اغلب این است که کاتب این اثر کاتب مستقل اختر سربلند خان است، سال کتابت: ۱۲۴۵ هجری، تعداد صفحات پنج صد و دوازده (۵۱۲)، تعداد سطور: دوازده (۱۲)، اندازه: ۲۴×۱۵ سانتی متر، ویژگی: عناوین را به رنگ سرخ نوشته شده است، کرم خورده.

آغاز: سجده ریزی خامه حمدنگار جناب اقدس حضرت آفریدگار:

ای نام تو آرایش عنوان کلام وی نام تو آرامش هر بی آرام

در حیز امکان و تصوّر هرگز بی نام تو آغاز نگیرد انجام

روشن سواد قلمرو خانه عنبرین شمار به نور انشای حمد و ثنای خداوند نور و ظلمت آفرینی است که خورشید زرین شعاع قلم بر لوح مغمور کائنات معمور

به‌تحریر سوره نور مأمور کرده اوست دلیلی روشن طلعت نور در چشم دیده‌وران نزدیک و دور از مردمک نورانی سواد رشک طور پردگی سیه‌خیمه بوده طناب‌کش سراپرده او نی قلم معنی‌پروران سخن‌گستر به‌فیض نامیه کاری صنعت‌های شیرین کاری‌ها بر دوش او ثمره‌یاب شکرریزی و چمن چهار گوشه رشک هشت بهشت دوات سخن‌طرازان معنی‌پرور به‌آبیاری ابر مدرار مداد قدرت سیه بهار در آغوش او آماده... (برگ ۱ ب)

در وجه تألیف می‌گوید:

بر ضمائر بیضا نظایر صدرنشینان بارگاه دوربینی... مستور و محجوب مباد چون برخوردار... مرزا علی حسین متخلص به‌نور... به‌دل همواره پیشنهاد همت قاصران هیچمدان می‌باشد با وصف شغل عهده تحصیلداری که کمی فرصت و هجوم افکار در لیل و نهار و تشویش دماغ و تردد خاطر از لوازم آن است به‌رضاجوی آن سعید ازلی مشقت چند روزه به‌خود گوارا نموده به‌ترتیب اجزای چند پرداختم و به‌رعایت آن نور دیده قابلیت و نور حقیقه اهلیت به «نورالانشاء» موسوم ساختم...

روزی که نه شادی و نه شیون ماند نی دست و قلم نه جان ولی تن ماند
ور خاطر دوستان دهد یاد مرا حرفی که به‌یادگار از من ماند
و سواد این ناظوره سخنوری به‌روز عید سعید ماه رمضان المبارک سال هزار و دو صد و چهل و پنج هجری قدسی (۱۲۴۵ هـ) انجام و اختتام پذیرفت. (برگ ۳ ب و ۴ الف)

انجام: شکر فراوان و سپاس بی‌پایان به‌جناب بخشیده جان و ایمان که به‌دستکاری توفیق و مددگاری تأیید او سبحانه جلّ شأنه این درر غرر در سلک تألیف و تصنیف سمت انتساق و صفت انتظام یافت... منظوم:

گر نیامد حساب عمر بسر نکنم طرح نامه دیگر نکم
ور به‌پایان رسید نامه من بس همین نامه نقش خامه من
۱۹. غزلیات اختر: در کتابخانه شبلی ندوة العلماء لکهنو، جنگی به‌عنوان «غزلیات اختر» نگهداری می‌شود مشخصات این جنگ بقرار زیر است:

نام: غزلیات اختر، گوینده: محمد صادق اختر، زبان: فارسی، فن: غزل و رباعی، تعداد صفحات: ۲۰، تعداد سطور: ۱۱-۱۰، اندازه: ۲۵×۱۱ سانتی متر، خط: نستعلیق، ویژگی: کرم خورده، ترقیمه ندارد. آغاز:

جلوه‌ای کرد قدت کبک دری پیدا شد عکست افتاد در آینه پری پیدا شد
انجام:

اختر به یاد چشم بتان سرمه گشته‌ام از راه دیده می‌گذرد کاروان ما
قیاس غالب این است که این جنگ «بیاض» به خط اختر است که جابه‌جا چنین
طور نوشته است طرح لکهنو (در عهد معتمدالدوله بهادر)، (در طرح آگره گفت)،
(طرح کانپور) و غیره. در این جنگ تعداد غزلیات نوزده (۱۹) است که دارای هفت
تا چهارده بیت است در حاشیه ده (۱۰) رباعی هم نوشته است.
مطالع چندین غزلیات این طوراند:

یک ره بسویم جلوه کن ای رونق گلزارما (برگ ۱ الف)
تا چاشنی گرفت ز مدحت زبان ما (۹ بیت، برگ ۹ ب)
چه باشد گر به‌سوی عاشق شیدا تهی باشد (۷ بیت، برگ ۷، الف در طرح آگره)
دل ز کوی تو چه گویم که چه اندوخته رفت (۵ بیت، ۹ الف)
گل شیفته عارض زیبایی تو باشد (۷ بیت، برگ ۹ الف)
ما را ز بعد مرگ نیاید به‌کار شمع (۷ بیت، ۷ الف در طرح کانپور)
شب که پنهان نگهش سوی رقیبان دیدم (۹ بیت، برگ ۳ ب)
غزلی جالب که بیانگر طرز اختر است، برای تفنن طبع ملاحظه فرمایید:

جلوه‌ای کرده قدت کبک دری پیدا شد	عکست افتاد در آینه پری پیدا شد
چشم جادوی تو افکند به‌شوخی نگهی	بهر خوبان جهان عشوه‌گری پیدا شد
کرد پرواز به‌هجران تو رنگ رخ من	در جهان سلسله نامه‌بری پیدا شد
هر سرشکی که به‌یاد لب لعل تو دلم	ریخت از دیده عقیق جگری پیدا شد
کس به‌دوران تو با خاطر آسوده نزیست	تا به‌دور قمرت فتنه‌گری پیدا شد
اشکم از دیده برون آمد و رسوایم ساخت	خانه پرورده عجب در بدری پیدا شد

دل که بر بوی تو عزم سفری داشت مدام ناگهان نکهت باد سحری پیدا شد
اختر آن یار دم نزع به‌بالین آمد تا به‌کویت خبر بی‌خبری پیدا شد
(برگ ۱ الف)

رباعیات اختر دارای مضامین گوناگون‌اند، چندین رباعیات از این‌طوراند:

چشم تو چه جادویی که با ما نکند زلفت چه تطاول که به‌دل‌ها نکند
هنگام جوانی ناز بر روی زمین قد تو چه فتنه‌ها که برپا نکند

*

در ملک کمال عزّ و جاهی داریم در بزم حریم قدس راهی داریم
گر شاه و وزیر را به‌جاه است غرور ما نیز ازین نمد کلاهی داریم

*

بر جان ز غم عشق تو باری دارم اندر جگر از غمزه فگاری دارم
حسرت که شهید تست بر مرقد وی در سینه ز دل لوح مزاری دارم

چند ابیات دیگر همین‌طوراند:

در صفت پری‌وشان لکهنو

جنت است این بوستان بی‌خزان لکهنو حور و غلمانند در وی گلرخان لکهنو
گر ندیدی سرو بستان را در انداز خرام گویا یک یک ببین سرو روان لکهنو
بر تن جان می‌شود پیراهن صبرم قبا چون کتان از یک نگاه مهوشان لکهنو
بس که خون بی‌گناهان ریختند این کافران کربلا شد لکهنو از قاتلان لکهنو
شوکت جمشیدی و فر فر بدون کی رسد با کمال و کرّ و فر و عزّ و شأن لکهنو
دل اگر دادیم و افتادیم از بزم بتان جان من بادا به‌قربان بتان لکهنو
می‌گذارد بدر کامل تا کند خود را هلال از پی طرفی کلاه گلرخان لکهنو
(نورالانشاء، برگ ۳۱ ب)

غزلی در استقبال خسرو دهلوی:

جان ز تن بردی و در جانی هنوز

خط برآوردی و ذی‌شائی هنوز پیشوای ساده رویانی هنوز
با لب می‌گون و چشم کافرت شور عشق می‌پرستانی هنوز
جسم من شد خاک و خاکم شد به‌باد آسمان در فکر ویرانی هنوز

ای خدنگ ناز در پهلوی من یک دو دم بنشین که مهمانی هنوز
بسمل چشم تو دارد زیر خاک دیده وا چون چشم قربانی هنوز
بر امید وعده‌ات ای جان جان زنده می‌دارد گرانجانی هنوز
گرچه از خط صبح حسنت شام شد جان اختر ماه تابانی هنوز
(نورالانشاء، برگ ۳۷ ب و ۳۸ الف)

ابیات غیرمنقوط در مدح نواب سید زین الدین علی خان ناظم مرشدآباد:
مالک ملک کرم سرور دهر سالک راه علا مهر کرم
مطلع طالع او مهر و عطا حارس درگاه او علم و غلم
هم هوای در او روح ملک هم دعای دل او درد امم
کار او در همه عالم اصلاح مهر او در همه دل‌ها مرهم
کلک او حکم رسی را همراه دم او درد ملک را همدم
(نورالانشاء، برگ ۳۴ الف و ب)

*

لمعه حسنت روکش یوسف تیر نگاهت شوق زلیخا
زلف درازت قصه مجنون خط سیاهت نامه لیلی

*

اختر این بحر تنگ فرصت که نامش زندگی‌ست
حسرت نظاره چشم حبابم کرده است
پریشان ساختن، آشفته کردن، دل ز کف بردن
همه زان گیسوی آواره بی‌شانه می‌آید
گاهی نظری سوی من از ناز نکردی
ممنون نگاه غلط انداز نکردی

منابع

۱. اعلام «نزهة الخواطر»، حکیم سید عبدالحی حسنی، چاپ دار عرفات، رای بریلی، ۱۴۱۳ هـ/۱۹۹۲ م.
۲. برهان (مجله) ندوة المصنفین، دهلی، ژوئیه ۱۹۸۷ م.
۳. تاریخ تذکرة‌های فارسی، احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۰ ش.

۴. تذکره روز روشن، مظفر حسین صبا، مطبع شاهجهانی، بوپال ۱۲۹۷ هجری.
۵. تذکره شعرا، ابن امین الله طوفان، تصحیح قاضی عبدالودود، اداره تحقیقات اردو، پتنه.
۶. تذکره شمع انجمن، نواب صدیق حسن خان قنوجی، مطبع شاهجهانی، بوپال، ۱۲۹۳ هجری.
۷. تذکره نویسی در هند و پاک، سید علی رضا نقوی، مؤسسه مطبوعات علمی، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
۸. خمخانه جاوید، لاله سری رام، همدرد پریس، دهلی، ۱۹۲۶ م.
۹. ریاض الافکار (خطی)، وزیر علی عبرتی، کتابخانه خدابخش، پتنه، بی تا.
۱۰. ریاض الوفاق، ذوالفقار علی مست، به تصحیح خیام پور، شرکت سهامی آذربایجان، ۱۳۴۳ ش.
۱۱. طور معنی، احمد حسین سحر کاکوروی، به تصحیح دکتر رئیس احمد نعمانی، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، ۲۰۰۷ م.
۱۲. فارسی ادب به عهد بهادر شاه، دکتر ابوالحق اختر، رانا آفست پریس، بنارس، ۱۹۹۸ م.
۱۳. کیفیت العارفین، خانقاه منعمیه، گیا، ۱۳۵۱ هجری.
۱۴. محمد حسین آزاد، آب حیات، نولکشور پریس، لاهور، ۱۹۷۰ م، چاپ عکسی اردو اکادمی، یوپی، ۲۰۰۳ م.

15. A History of Indo Persian Literature (1806-1857 A.D.), by Prof. S.H. Qasemi, Delhi University, Arsons Computer Text, Delhi, 2008.

چارلز استیوارت و تاریخ بنگاله

علیم اشرف خان*

حافظ سروده بود:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
ولی حقیقت این است که ادبیات فارسی نه تنها بنگاله را شکرشکن کرده بود بل
همه هند را به دامن پارسی گرفته بود. مستشرقین نامدار خدمات شایانی را در توسعه و
گسترش زبان و ادبیات فارسی در هند ایفا نموده‌اند. در زمینه تاریخ بنگاله می‌توان چند
نفر مستشرق را نام برد:

۱. آقای چارلز استیوارت (۱۸۳۷-۱۷۶۴ م)؛

۲. آقای جان کلارک مارشمین (۱۸۷۷-۱۷۹۴ م)؛

۳. آقای هنری فردیند بلوخن (۱۸۷۸-۱۸۳۸ م)؛

۴. آقای ولسن هنتر (۱۹۰۰-۱۸۴۰ م)؛

۵. آقای هنری بیوریچ (۱۹۲۹-۱۸۳۷ م)؛

همه افراد مزبور سهم مستقل و مستحکمی در تاریخ بنگاله به‌ویژه در قرن نوزدهم
میلادی دارا هستند که اکثرشان وابسته به کمپانی هند شرقی (East India Company)
بودند. در این مقاله سهم چارلز استیوارت را در زمینه تاریخ بنگاله بررسی خواهیم نمود
که او هم وابسته به کمپانی هند شرقی بود از طرف دولت انگلیس مأمور خدمت بود و
سهمی که او در پیشبرد تاریخ بنگاله ایفا نموده است را می‌توان در کتاب «تاریخ بنگاله»
او مشاهده کرد که اکثر منابع تاریخی را برای حکومت مسلمانان در بنگاله از فارسی

* دانشیار بخش فارسی، دانشگاه دهلی، دهلی.

گرفته و آن را به زبان انگلیسی ارائه نموده است. کتاب مهم استیوارت به نام «تاریخ بنگاله» (History of Bengal) نخستین کتاب تا سال ۱۹۴۸ م در تاریخ بنگاله به زبان انگلیسی است که بعد از آن جلد دوم همین کتاب را مورخ نامدار سر جادونات سرکار تصحیح کرده و از دانشگاه داکا به چاپ رسانده است.

چارلز استیوارت در سال ۱۷۶۴ م در بریتانیا متولد شد. درباره تحصیلات مقدماتی او اطلاعاتی در دست نیست، همین قدر معلوم است که وی اوّل سپتامبر ۱۷۷۹ م در ارتش مأمور شده بود و برای کمپانی هند شرقی سفر خود را ۱۳ مارس ۱۷۸۱ م آغاز کرد.

چارلز استیوارت درباره زندگی خود که در مقدمه کاتالاک کتابخانه شرقی تیپو سلطان نگاشته است:

”خدمت ارتش را وقتی شروع کرده بودم که اکثر جوانان برای تحصیلات به سمت کالج‌ها می‌رفتند و خدمت ۲۵ ساله که خارج از کشور انجام داده‌ام نتوانستم که بیشتر وقت خودم را برای مطالعه و تحقیق صرف کنم.“^۱

چارلز استیوارت در دوران مأموریت کمپانی هند شرقی شهرهای جونپور، سلطانپور، اتاوه، چنار، بنارس، کانپور، لکهنو، فتح‌گره، کلکته، چیتاگان، دیناجپور، مدناپور و داکا زندگی کرده بود.

در سال ۱۸۰۳ م آقای استیوارت در کالج فورت ویلیام به‌هیئت استادیار زبان فارسی استخدام شد وی تقریباً ۳ سال یعنی تا سال ۱۸۰۶ م در همین کالج سمت استادیار داشت و بعد از آن به انگلستان برگشته و آنجا سمت استاد زبان‌های شرقی را در کالج هند شرقی در هرفورت شائر دریافت کرد. در ماه اوت سال ۱۸۰۸ م استیوارت از این استادی بازنشسته شد و حدوداً ۲۶ سال برای کمپانی هند شرقی خدمت کرد.

وقتی استیوارت در کالج هیلی بری تدریس می‌کرد (تقریباً از ۱۸۰۸ تا ۱۸۲۶ م) وی چندین تألیفات تحقیقی و علمی در زمینه شرق‌شناسی انجام داده بود که عبارتند از:

1. Stewart, C.A.: *A Descriptive Catalogue of the Oriental Library of late Tipoo Sultan of Mysore*, London, 1809, p.iv.

۱. تاریخ بنگاله (History of Bengal)
 ۲. معرفی مطالعه و گویشی زبان‌های هندوستانی در کرناتک (An Introduction to the Study of the Hindustany Languages as spoken in the Carnatik (Madras, 1808)
 ۳. فهرست مشروح کتابخانه شرقی تیپو سلطان در میسور (کمبرج، ۱۸۰۹) (A Descriptive Catalogue of the Oriental Library of late Tipo Sultan of Mysore (Cambridge, 1809)
 ۴. اسفار مرزا ابوطالب خان در آسیا، آفریقا و اروپا در سال‌های ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۳ م (The Travels of Mirza Abu-Taleb Khan in Asia, Africa and in Europe, during the years 1799, 1800, 1801, 1802 and 1803 (Traslated into English, London, 1810)
 ۵. معرفی انوار سهیلی حسین واعظ کاشفی (An Introduction to the Anvar-i-Soohely of Hussin Vaiz Kashify (London, 1821)
 ۶. نامه‌های فارسی (با چاپ فیک سیمیلی) (Original Persian Letters, and other documents, with Fac-Similes (Compiled and Translation, London, 1825)
- پس از بازنشستگی از کالج هیلی بری آقای چارلز استیوارت کارهای تحقیقی، علمی و ترجمه به زبان انگلیسی را دنبال کرد. او کتاب «ملفوظات تیموری» یا «خودنوشت تیمور» را به زبان انگلیسی در سال ۱۸۳۰ م به چاپ رسانید.^۱
- همچنین وی «تذکره‌الواقعات» یا «یادداشت‌های پادشاه تیموری همایون» را به زبان انگلیسی ترجمه نمود آن را به سال ۱۸۳۲ م از لندن به چاپ رسانید.^۲
- آقای چارلز استیوارت مقاله مفصل تحت عنوان «احوال پادشاه جهانگیر با توضیحات مینیاتور» را در مجله رویال ایشیاتک سوسائتی، انگلستان و آئرلند^۳ در سال ۱۸۳۶ م چاپ نموده بود.

۱. اول این کتاب به ترکی چغتائی نگاشته شده بود و بعداً آقای ابوطالب حسینی آن را به زبان فارسی برگردانده بود.

۲. این تألیف جوهر آفتابچی است که مستخدم همایون پادشاه بوده.

3. The Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland.

طبق اطلاعات «بات کروئکل»^۱، چارلز استیوارت روز نهم آوریل سال ۱۸۳۷ م چشم از جهان فانی فرو بست.

مستشرق ما آقای چارلز استیوارت بیشتر کارهای علمی، تحقیقی و ترجمه و انگلیسی را پس از بازنشستگی از کالج فورت ویلیام و هیلی بری انجام داد. تاریخ بنگاله از آقای چارلز استیوارت کتاب تاریخ عام بنگاله هست که بیشتر تاریخ قرون میانه بنگاله را در بردارد و بیشتر از منابع فارسی استفاده شده است. به گمان می توان حدث زد که استیوارت زبان های عربی، فارسی و هندوستانی را از سال های ۱۷۸۱ تا ۱۸۰۳ م یاد گرفته باشد وقتی او در کمپانی هند شرقی کارمند بوده است.

وقتی استیوارت در شهرهای جونپور، چنار، کانپور و داکا مأموریت داشت همانجا زبان های اردو، عربی و فارسی را یاد گرفت و این هم عامل مثبتی بوده که وقتی یک کارمند در این زبان ها تسلط پیدا می کرد حتماً رتبه او را در کمپانی هند شرقی بالا می بردند. بدین سبب افسران و مأموران کمپانی هند شرقی منشی های هندی را برای تحصیل و آموختن این زبان ها استخدام می کردند. طبق تاریخ کالج فورت ویلیام چارلز استیوارت از طرف کمپانی هند شرقی اجازه داده شده بود که نسخه انوار سهیلی که به زبان انگلیسی ترجمه شده بود را به چاپ رساند و صد نسخه به کالج فورت ویلیام بفروشد.^۲

حتی این اطلاع مهم هم در کتاب بالا آمده است که نسخ خطی کتابخانه میسور را به کتابخانه کالج فورت ویلیام انتقال بدهند تا نسخ خطی یکجا باشد و مورد استفاده محققان و پژوهشگران باشد. آقای چارلز استیوارت این درخواست را برای کمپانی هند شرقی داده بود که اگر کمپانی ماهی سه هزار (۳۰۰۰) روپیه و مخارج کاغذ و قلم برای منشی تقریباً پنجاه روپیه (۵۰) اجازه بدهد او می تواند کار ترجمه را به عهده بگیرد. از طرف کالج این ماهیانه به وی تقدیم شد که کاتالوگ های کتابخانه شرقی تیپو سلطان را درست کند. ولی به علت کارهای زیادی او نتوانست کار را تکمیل کند ولی او این

1. Bath Chronicle, Periodical 13th April, 1837, London.

2. Ranking, G.S.A.: *A History of the College of Fort William from its First Foundation; Bengal: Past & Present*, Vol. 21, July-December 1920, p.173.

کاتالاک‌ها را در سال ۱۸۰۹ م به‌نحو احسن کامل کرد. همین کاتالاک موجب شد که او با نسخ خطی آشنا شود و تاریخ بنگاله را از همین نسخ ترغیب گرفت و تاریخ بنگاله را با حواشی و تعلیقات به‌زبان انگلیسی ترجمه نمود که کتاب پُرارزشی است. آقای چارلز استیوارت نسخ خطی زیر را در کتابخانه تیپو سلطان مشاهده کرد که نام‌های آن عبارتند از:

۱. طبقات ناصری از منهاج سراج؛
۲. تاریخ الفی؛
۳. تاریخ اکبری از نظام‌الدین احمد بخشی؛
۴. تاریخ فرشته از محمد قاسم هندوشاه فرشته؛
۵. اکبرنامه از شیخ ابوالفضل؛
۶. زبدة‌التواریخ از نورالحق مشرقی؛
۷. جهانگیرنامه از معتمد خان؛
۸. شاهجهان‌نامه از محمد بن صالح؛
۹. عالمگیرنامه از مرزا محمد کاظم؛
۱۰. مآثر عالمگیری از محمد ساقی مستعد خان؛
۱۱. منتخب‌اللباب یا تاریخ خوافی خان از محمد حسن خوافی خان؛
۱۲. مآثر‌الامرا از شاهنواز خان.

از فهرست کتاب‌ها این نتیجه را باید گرفت که چارلز استیوارت خواسته بود که شاهکارهای تاریخی فارسی را با ترجمه انگلیسی به‌افراد کشور خود معرفی نماید. ترجمه ملفوظات تیموری و ترجمه تذکرةالواقعات به‌انگلیسی همین هدف را داشته بود. یکی از اهداف دیگر این تراجم بوده که استیوارت عقیده داشته که دانشجویان شرق‌شناسی هردو کالج فورت ویلیام و هیلی بری باید با آثار و مفاخر فرهنگی و ادبی هند را بشناسند قبل از این که آنها به‌خدمت کمپانی هند شرقی بیایند. لارد ویلزلی و هیستنگز می‌خواستند که کسانی که عازم هند و مأموریت خدمت کمپانی هند شرقی باشند با این آثار و فرهنگ شرق آشنا باشند تا کار طبق اخلاق شرقی‌ها انجام بدهند. طبق احتیاجات کمپانی هند شرقی آنها افرادی را برای ورود به‌کمپانی درنظر داشتند و

در انگلستان و در هند کالج‌ها را باز کردند که پاسخ‌گوی احتیاجات آنها باشد و یکی از آن افراد خود آقای چارلز استیوارت بوده است.

البته این هم درست است که آقای چارلز استیوارت تنها برای سود کمپانی شرقی این تراجم را انجام نداده بود بلکه ایشان دنبال شناخت و پول هم بوده.

حتی در آرشیو کالج فورت ویلیام می‌توان دید که آقای تامس ویلیام بیل که پروفیسور زبان و ادبیات عربی و فارسی بوده کمتر از آقای چارلز استیوارت حقوق می‌گرفت و چند مرتبه به مقامات گلایه هم کرده بود. رئیس کالج فورت ویلیام آقای پروفیسور گل‌کرست هم نسبت به استیوارت حقوق کم دریافت می‌کرد.

در مقدمه ترجمه انوار سهیلی آقای استیوارت یادآور شده است که من معتقدم که کمپانی هند شرقی تصمیم بگیرد طوری که کتاب‌های ویلیام شکسپیر در کالج‌ها فروخته می‌شود این کتاب هم در ردیف کتاب‌های شکسپیر باشد و این ترجمه در سال آینده تحصیلی یکی از کتاب‌های درسی قرار داده شود.^۱

آقای چارلز استیوارت در زندگی خود چندین جا عضویت داشت مثل:

۱. انجمن آسیای بنگاله؛

۲. انجمن آسیایی انگلستان و ایرلند؛

۳. عضو کمیته مترجمان شرقی؛

۴. اکادمی علوم، مونیخ.

با امر کمیته مترجمان شرقی آقای چارلز استیوارت دو کتاب ملفوظات تیموری و تذکره‌الواقعات را به انگلیسی ترجمه نمود و همین کمیته برای ترجمه ملفوظات تیموری جایزه طلایی به استیوارت تقدیم نموده بود.^۲

درباره تاریخ بنگاله استیوارت می‌توان ادعای وی را درک کرد او نوشته است که بنگاله یکی از خطه‌های سرسبز و شاداب هند است که همه خصائص منطقه برای کسانی که می‌خواستند هند را بازدید کنند مورد توجه است و هر کسی که بر این منطقه

1. India Office Records, Committee of College Paper, 1805-1825, G/1/36, Cf.70-71.

2. Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, Minutes of the Oriental Translation Committee for Publishing Oriental Works, f.87.

حکمرانی می‌کند برایش لازم است که تاریخ این دیار را بداند تا بنگال را درست درک کند. زمین بنگال برای کشاورزی و محصولات مناسب است.

استیوارت دانسته بود که کمپانی هند شرقی نخست به کلکته آمده بود و از اینجا همه هند را در حکمرانی خود درآورده بود، پس بنگال برای کمپانی هند شرقی مهم و مورد استفاده است. استیوارت قبل از این که درباره تاریخ بنگاله بنویسد یادآور شده است که بنگال قبل از کمپانی هند شرقی جای مصنوعی نبوده اینجا اغتشاش و بغی بوده و راحت و آرام نبود.

تاریخ بنگاله استیوارت

این تاریخ پانصد و چهل و هشت (۵۴۸) صفحه دارد و این صفحات در شش بخش این‌طور قسمت شده است:

بخش یک و دو: درباره مسلمانان اولین فاتح هند (در اختصار وی درباره دوره عباسیان، سامانیان، غزنویان، و غوریان نگاشته است حدوداً ۴۰ صفحه درباره فتوحات سلطان محمود غزنوی، محمد غوری و قطب‌الدین ایبک قبل از ورود آنها به سرزمین هند را ذکر کرده است که بعداً بنگاله هم تحت حکومت آنها آمده بود).

بخش سه - متعلق به تاریخ بنگاله: این بخش درباره اختیارالدین محمد بختیار خلجی که بنگال را فتح نموده بود و بعداً افرادی مثل شیران، علی‌مردان، غیاث‌الدین و نصیرالدین که حکومت بنگاله را مستحکم نمودند درباره آنها ذکر آمده است که آنها از طرف حکومت مرکزی هند که در دهلی بود فرستاده شده بودند. در عهد سلطان محمد بن تغلق (۱۳۵۱-۱۳۲۵ م) حکومت مرکزی رو به انحطاط بود. بنگال را از دست حکومت مرکزی دهلی جدا کرده و آزاد ساخته و تقریباً تا دویست سال افراد مختلف بنگاله را تحت نظارت خود درآوردند و خودشان را حکمرانان آزاد تلقی کرده بودند.

بخش چهار: درباره حکمرانان آزاد بنگاله است. در سال ۱۵۳۸ م آزادی بنگاله با تحوّل و تأثیر شیر شاه تقریباً کاسته شد البته همایون در سال ۱۵۵۵ م دو مرتبه تخت دهلی را گرفته بود. حکمرانی بنگال را به اختیار خود درآورد و آن را در سال ۱۵۷۶ م به دست داؤد خان داد.

بخش پنجم: درین بخش آقای استیوارت دربارهٔ حکمرانی شیرشاهی در بنگال به تفصیل پرداخته است. از سال ۱۵۷۶ م بنگال به دست یکی از معاون شاهنشاهی اجاره می شد، البته پس از انتقال اورنگزیب وقتی در بنگال حکومت مستحکم نبوده آن موقع انگلیس ها نواب سراج الدوله را در صحنهٔ بنگال انداختند و در سال ۱۷۵۷ م او حکمران واقعی بنگاله شده بود.

بخش ششم: این بخش متعلق به مغول بنگاله است و دربارهٔ رویدادهای حکومت دهلی و خطهٔ بنگاله مطالبی را دربردارد که گاهی تنها رویدادهای بنگاله و گاهی حکومت دهلی و گاهی هردو را یکجا ذکر نموده است. وقتی استیوارت بنگال را ذکر می کند وی بیشتر بنگاله را با جمع از ایالت های بنگال یعنی بیهار، اوریسه و یک جزوی از آسام هم حساب می کند. در این توضیحات وی دربارهٔ پتان، افغان و مغول با ذکر غلامان و ارتش آنها صحبت کرده است. در این بخش استیوارت دربارهٔ استخدام و کارهای عمدهٔ آن زمان، روزمرهٔ بنگاله، حکمرانان، کارهای آنها، موفقیت و ناکامی های آنها، عذرها و بغاوت ها تا شکست نواب سراج الدوله در سال ۱۷۵۷ م را با تاریخ ها ذکر نموده است.

یکی از نقائص عمدهٔ تاریخ بنگاله استیوارت این است که وی دربارهٔ زبان، ادب، تمدن، فرهنگ، صنائع دستی و کارهای روزمرهٔ عموم مردم را در نظر نداشته و چیزی دربارهٔ این عناوین مهم ذکر نکرده است.

وی خودش در آغاز تاریخ بنگاله متذکر شده است که اگر کسی از اروپا دربارهٔ افراد و زندگانی عموم مردم بنگاله به تاریخ بنگاله مراجع می کند وی سودی از این نخواهد بُرد!

طبق اطلاعات وی ساکنان اصلی بنگاله هندوها بودند و ما اطلاع نداریم که آنها ادبیات مهم را یادگار گذاشته باشند و منابع که آنها گذاشتند بیشتر در زبان سانسکریت است از مطالعهٔ تاریخ بنگاله استیوارت مشخص است که او نسبت به پتان ها و افغان و مغول تنها مغول ها را دوست داشت و دربارهٔ افغانان و پتان ها فکر او منفی است.

1. *History of Bengal, Preliminary Discourse*, pp.v-vi.

وی عقیده داشته که اکثر حکمرانان بنگاله حتّی خود محمّد بختیار خلجی اوّلین مسلمان فاتح بنگاله طغان خان و تیمور خان وقتی حکومت را می‌راندند خیلی عاجزانه حکومت می‌کردند. او قصّه‌های تاریخی که به نام عرفای هند معروف است و پادشاهان هم متعلّق کرده است و یکی از ویژگی عمده تاریخ‌های قرون میانه هند همین است که عرفا برای پادشاهان رُل مهمّی را ایفا نموده‌اند و تاریخ استیوارت خالی از این جور قصّه‌ها نیست.

وقتی استیوارت قصّه‌های تاریخی را مرقوم می‌نماید معمولاً بیانش و زبانش روان است استیوارت واقعه‌ای در این زمینه طوری رقم کرده است که یکی از زمینداران بردوان به نام سوبها سینگ یک دختر قشنگ راجه را محکوم کرده بود وقتی او می‌خواست او را در بغل بیاورد دختر چاقوی تیز را از لباس درآورد و او را قتل کرده خود را هم کشت. استیوارت در تاریخ بنگاله یادآور شده است که او وقتی تاریخ بنگاله را نگاشته بیشتر منابع فارسی را خودش ترجمه نموده است. ولی بنده از ترجمه‌های افراد دیگر که از فارسی به انگلیسی برگردانده بودند آن را هم به کار برده‌ام و از نویسندگان اروپایی هم کمک گرفته‌ام تا جایی که ممکن بوده است.^۱

طبق فرموده کالنگ وود تاریخ استیوارت بیشتر در ردیف بریدن و چسپاندن به نظر می‌رسد او منابع فارسی را جمع‌آوری نموده، خود ترجمه نموده یا تراجم دیگران را خوانده آن را به طریقه و روش خود در صفحات چسپانده است.^۲

اوّلین بار تاریخ بنگاله چارلز استیوارت در سال ۱۸۴۷ م با تصحیح آقای فرید، جی، موات، دبیر شورای تعلیم بنگال چاپ شده بود و بعد از آن از چاپخانه بنگاباسی کلکته در سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۱۰ م دو مرتبه چاپ شد.

حتّی مورّخان بنگالی اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی مثل راج کرشنا مکھوپادهیای، اکھشی کمار میترا، کالی پرسنّا بندوپادهیای، رجنی‌کانت چکرورتی و راکهل داس بَنرجی با تاریخ بنگاله استیوارت نظر مثبت یا منفی داشتند ولی همه اینها تأثیر از این تاریخ گرفته‌اند. بنگال در سال ۱۹۰۵ م دو قسمت شده بود و آن دوران

1. *History of Bengal*, (Preface), p.ii.

2. Collingwood, R.G.: *The Idea of History*, London, 1946, pp.257-58.

همین تاریخ بنگاله استیوارت سند بوده برای اتحاد و یگانگی مسلمانان و هندوان بنگاله و نقش مثبتی در اتحاد و یگانگی هندو و مسلم را بازی کرده بود. یکی از ممتازترین ویژگی تاریخ بنگاله استیوارت این است که سندی است که وضع بنگال در دوران سلطنت مسلمانان را نشان داده است و این با برخی منابع تاریخی دیگر منطبق نیست.

در آخر می‌توان نتیجه‌گیری کرد مؤلف تاریخ بنگاله آقای چارلز استیوارت مستشرقی بوده که برای تاریخ نقش مهمی را ایفا نموده است و ما می‌توانیم آقای چارلز استیوارت را پدر تاریخ‌نویسی انگلیسی بنگاله بنامیم.

تاریخ بنگاله چارلز استیوارت تاریخی است که رویدادهای تاریخی بنگاله را سال به سال توضیح داده است. فتوحات و جنگ‌های بنگال و حکومت‌های پی در پی در این تاریخ گنجانیده شده است. این هم واقعی است که بنا به علت‌های آن دوران که عبارتند از نهضت فرانسه و جنگ‌های ناپلئون به انگلیس‌ها این تاریخ بنگاله چارلز استیوارت کمتر توجه خوانندگان را به خود جلب کرده است.

این تاریخ بنگاله بیشتر مقبول نشد به‌دلیلی که تاریخ بنگاله تنها تاریخ مسلمانان هند نیست که در سراسر هند حکومت داشتند البته این تاریخ یک پاره‌ای از هند است که رویدادهای تاریخ بنگاله را دربردارد.

یکی از علت‌ها این بود که استیوارت تنها همین کتاب تاریخ عمومی بنگاله را نگاشته بود و نتایج آن را به چشم خود ندید و بعد از تکمیل این کتاب همه عمر خود را در ترجمه از فارسی به انگلیسی صرف کرده بود.

این تاریخ بنگاله در انگلستان هم چندان مقبول نشد البته این تاریخ در کالج‌ها و دانشگاه‌های بنگال بیشتر مورد مطالعه بوده و این کتاب در کالج‌ها و دانشگاه‌های بنگال جزو نصاب تاریخ بوده است.

تاریخ بنگاله استیوارت یکی از کتاب‌های مهم تاریخ بنگال بود که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم کتابی بوده است که برای اتحاد مسلمانان و هندوان بیشتر مطرح و یکی از راه‌های شناخت منطقه بنگال محسوب می‌شد.

تاگور و دانشگاه ویشو بهارتی

سیّد احسان علی شاه *

ترجمه: خان محمد صادق جونپوری *

رابیندرا نات تاگور:

”ویشو بهارتی نماینده کشوری است که بهترین مغزها را دارد و وقف همه است. ویشو بهارتی تمدن هندی را به دیگران عرضه می‌نماید و خود خواستار استفاده از تمدن دیگران است.“

در هند تعداد زیادی دانشگاه و مدارس علمیه وجود داشت. ولی با این وجود تاگور دانشگاه ویشو بهارتی را احداث نمود. دلیل احداث این دانشگاه چه بود؟ و این دانشگاه بر چه اساسی بنا شد؟ در ۲۲ دسامبر سال ۱۹۲۱ م ویشو بهارتی تأسیس شد، ولی این اداره چیز جدیدی نبود بلکه شکل منسجم و ترقی یافته مدرسه شانتی نکیتن به‌شمار می‌رفت. برای درک اهداف ویشو بهارتی باید تاریخ مدرسه شانتی نکیتن را بررسی نماییم.

آشرام شانتی نکیتن به‌علت شخصیت‌های مرتبط با آن خیلی مشهور شد. از این میان دو شخصیت به‌طور خاص قابل ذکرند. یکی مهارشی دیوندرا نات تاگور که مؤسس این آشرم بود و دیگری فرزند مشهور او دکتر رابیندرا نات تاگور. همین افراد مدرسه شانتی نکیتن را تبدیل به دانشگاه نمودند و روح مصلح بزرگ راجه رام موهن رای پشت و پناه آنها بود. مکانی که آشرم در آن احداث شد در ابتدا یک منطقه لم یزرع

♦ داستان‌نویس و مترجم اشعار و داستانهای تاگور.

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو (از متن اردو).

و به‌دور از شهر بود و به‌علت وجود راهزنان خیلی بدنام شده بود. یک روز مهارشی دیوندر از این منطقه عبور نمود. او چادرخود را در سایه دو درختی نصب نمود که تنها رونق این محل بودند. او در این چادر چندین روز به‌عبادت خدا و تفکر مشغول بود. این درختان هنوز هم در یک گوشه آشرم وجود دارند و جایی که مهارشی نشسته بود یک سنگ مرمر نصب کرده‌اند. این عبادتگاه مورد پسند مهارشی قرار گرفت. کارگران زمین را آبیاری کرده و به‌وسلیه کود حاصل خیز نمودند، درختان سایه‌دار کاشتند و یک باغ نیز آماده کردند. سپس یک خانه و بعد از آن یک معبد نیز ساختند. وقتی که این منطقه ویران و لم یزرع آباد و سرسبز شد مهارشی نام آن را آشرم گذاشت و آن را همراه یک ملک به‌قیمت ۶۰ هزار روپیه وقف نمود و درهای آن را برای هر شخصی که خواستار تفکر و اندیشیدن باشد باز گذاشت.

شانتی نکیتن تقریباً تا سی سال هیچ ترقی ننمود. عبادت‌گزاران هیچ‌وقت برای عبادت به‌این معبد نمی‌آمدند و فقط یک روحانی هندو مراسم نیایش را صبح‌ها انجام می‌داد. بعضی اوقات افرادی برای دیدن آن و توقف در آن می‌آمدند. مهارشی می‌دانست که مردم علاقه‌ای به‌این آشرم نشان نمی‌دهند ولی او اطمینان داشت که روزی خواهد آمد که این آشرم نه تنها در هند بلکه در همه دنیا مشهور خواهد شد. او از آینده درخشان آن ناامید نبود. سه سال بعد که رابیندرا نات تصمیم به‌تأسیس یک مدرسه در شانتی نکیتن گرفت، پدر او از این کار او حمایت نمود و در دسامبر ۱۹۰۱ م مدرسه احداث شد. هدف تاگور از احداث این مدرسه آن بود در این مدرسه بچه‌ها راحت باشند و آزادی داشته باشند، جایی که تعلیمات آنجا با زندگی واقعی فاصله‌ای نداشته باشد، و باشندگان آن مثل یک ملت متحد باشند و از لحاظ نسل و رنگ امتیازی برهم نداشته باشند و شاگردان آن در بین مناظر طبیعت آموزش‌های ذهنی و روحانی ببینند.

اولین مدیر این مدرسه انقلابی مشهور آقای برهما بندهپ اپادهیای بود. اپادهیا مسیحی مذهب بود ولی او به‌روایات هندی علاقه داشت. در آن زمان دو استاد در مدرسه بودند یکی پندت شود هن که بعد از مدتی مدرسه را ترک کرد و دیگری جگد نند رای که تا آخر در همین مدرسه بود و در سال ۱۹۳۳ م فوت نمود. تعداد شاگردان در آن زمان بیشتر از پنج نفر نبود. دو نفر از این شاگردان فرزند خود شاعر بودند.

زندگی روزمره مدرسه در آن زمان به این صورت بود:

شاگردان تمام سال پابرهنه بودند و بجز پخت و پز غذا همه کارهای خود را

شخصاً انجام می دادند. بعد از حمام صبح شاگردان و استادان در نزدیک سالن مطالعه فعلی زیر درختان می نشستند و ویدها را می خواندند. هنگام مطالعه هر شخص لباسی از ابریشم مقدس به تن می کرد و کلاس ها زیر سایه درختان برگزار می شد. زندگی در اینجا مانند آشرم های قدیمی بود.

در آغاز پولی از شاگردان دریافت

نمی کردند. هزینه مدرسه را بانی آن پرداخت می کرد ولی بعداً مجبور شدند که

شهریه ای را تعیین نمایند. در آن زمان شهریه مدرسه ۱۵ روپیه ماهانه بود.

تا مدت ها مردم توجهی به این مدرسه ننمودند افراد کمی بودند که روح این نظریه را درک کنند. اکثر مردم فکر می کردند که همه اینها فقط یک تخیل شاعرانه است یا حداکثر عکس العمل روش آموزشی غربی. افزایش فعالیت های سیاسی برهما بندهپ باعث شد که رابطه او با این مؤسسه آموزشی باعث بروز خطراتی برای مدرسه گردد. لذا یک سال بعد از تأسیس مدرسه او مجبور شد روابط خود را با مدرسه قطع نماید. در سال سوم تأسیس مدرسه شخصیت بزرگ دیگری وارد مدرسه شد. نام او ستیش چند رای بود. ولی او فقط یک سال در مدرسه بود و در سال ۱۹۰۴ م به مرض حصه از دنیا رفت. در تابستان همان سال مدیریت این مدرسه به موهت چندر سین داده شد. او تمام سعی خود را برای ترقی مدرسه نمود و به تعداد شاگردان نیز روز به روز اضافه می شد. فشار کار باعث بیماری او شد و او مجبور به ترک مدرسه شد.

این دوران زمان اوج فعالیت های آزادی خواه در هند بود. تاگور نمی خواست که فضای آرام شانتی نکیتن تحت تأثیر این شرایط قرار گیرد. ولی با وجودی که این مدرسه رابطه مستقیمی با سیاست های خارجی کشور نداشت ولی افراد آن برای شرکت در این نهضت بی تابی می کردند. ولی تاگور آنها را از این کار منع نمود که نظریات

تاگور در سن چهل سالگی مدرسه شانتی نکیتن را تأسیس کرد و در عرض ۲۲ سال آن را به اوج ترقی رساند. پندت جواهر لعل نهرو می گوید کسی که ویشو بهارتی را ندیده هیچ چیز ندیده است.

شانتی نکیتن با این غوغاهای سیاسی فرق زیادی دارد. خود تاگور فعالیت‌های سیاسی را کنار گذاشت و با جوش و خروش فراوان به کار مدرسه پرداخت. در همان زمان اجیت سار چکرورتی با مدرسه رابطه پیدا کرد و با نوشته‌های خود به کار تبلیغ مدرسه پرداخت.

در سال ۱۹۱۳ م تاگور برای انتشار ترجمه گیتانجلی به لندن رفت. در همان ایام شاگردان قدیمی مدرسه انجمنی را تأسیس کردند. این انجمن ده عضو داشت و هدف اصلی آن آگاه نمودن مردم درباره مدرسه و علاقه‌مند ساختن مردم به شانتی نکیتن بود. در ۲۲ دسامبر سال ۱۹۲۲ م شاگردان، استادان و فارغ‌التحصیلان جلسه‌ای زیر سایه درختان امبه تشکیل دادند. در همین جلسه تاگور خواستار تشکیل اداره‌ای شد که مرکز تمدن مشرق باشد و در همین جا برای اولیا بار واژه ویشو بهارتی به کار برده شد. ویشو یعنی جهان بهارتی یعنی عقل و تمدن و هردو واژه از سانسکریت گرفته شده است. در سال ۱۹۱۹ م آموزش ادبیات بودائی، وید و سانسکریت عهد عتیق و زبان‌های پالی و پراکت شروع شد. چند مدت بعد آموزش زبان چینی و تبتی نیز آغاز شد. در سال ۱۹۳۴ م این مدرسه تحت نظارت دانشگاه کلکته درآمد. در همان ایام پندت شکتی موهن سین شاستری با این مدرسه ارتباط برقرار کرد و بعداً مدیریت این مدرسه را به عهده گرفت.

تاگور عقیده داشت که بدون آموزش موسیقی و فنون لطیفه تحصیلات انسان کامل نخواهد شد. به همین علت وی در سال ۱۹۱۸ م بخش هنری را تأسیس نمود این بخش تحت نظارت نند لال بوس کار خود را آغاز کرد و به کوشش وی این اداره از بزرگترین مراکز آموزش موسیقی در هند شد.

تاگور عقیده داشت که تمدن هندی باید مرکز اقتصادی نیز باشد. وی می‌خواست که تمام مایحتاج شاگردان خود را خود از طریق کشاورزی به دست آورد. با همین هدف در سال ۱۹۱۵ م تاگور در نزدیک سورل زمین‌های زیادی خرید و آنجا کشاورزی و پرورش دام و کارهای دیگر روستائی را شروع کرد. ولی موفقیت خاصی در این کار حاصل نشد.

بعد از جنگ جهانی اول تاگور در سفرهای اروپایی خود با یک جوان انگلیسی به نام ایلمه‌رست آشنا شد و خیلی زود این آشنایی به دوستی تبدیل شد. وی از تاگور خواست تا به وی اجازه دهد تا مرکزی را برای اصلاح شرایط زندگی روستاییان در اطراف شانتی نکیتن تأسیس نماید. تاگور تصمیم گرفت تا زمین‌های کشاورزی اطراف شانتی نکیتن را به دست این انگلیسی جوان بسپارد.

تاگور در سال ۱۹۲۱ م به هند بازگشت. در آن زمان نهضت عدم همکاری گاندی در اوج خود بود. همه از او خواستند که در این نهضت شرکت کند ولی او انکار نمود و فعالیت در مدرسه را بر هر کار دیگری ترجیح داد.

تاگور یک ترست تأسیس نمود و تمام زمین‌ها، خانه‌ها، جایزه نوبل و حقوق کتابهای بنگالی را برای ویشو بهارتی وقف کرد. در سال ۱۹۲۱ م در شانتی نکیتن علاوه بر مدرسه آشرم، بخش تحقیق، مرکز فنون لطیفه، بخش بانوان و بخش آموزشی وجود داشت. بعد از تأسیس ویشو بهارتی شانتی نکیتن به سرعت ترقی نمود. تاگور دانشمندان و اندیشمندان دنیا را برای بازدید از ویشو بهارتی دعوت نمود. بخش آموزشی آن نیز خیلی پیشرفت نمود. پارسیان برای آموزش مذهب خود پول دادند و بخش آموزش‌های پارسی را راه انداختند. در سال ۱۹۲۷ م نظام حیدرآباد یک لک روپیه به مدرسه هدیه داد و بخش مطالعات اسلامی در شانتی نکیتن تأسیس شد. برای آموزش ادبیات تبتی نیز بخش جداگانه‌ای به راه انداختند. تاگور به کمک دوستان چینی بخش مطالعات زبان و ادبیات چینی را تأسیس کرد. دولت چین صد هزار کتاب به این بخش اهدا نمود. در سال ۱۹۳۷ م ساختمان ادبیات چینی افتتاح شد. مدتی بعد بخش جداگانه‌ای برای علوم هندی تأسیس کردند. در بخش موسیقی کلاس‌های رقص نیز شروع شد و رقاصان ماهر از منی‌پور، گجرات و جنوب هند برای آموزش رقص به مدرسه آمدند.

تاگور در سن چهل سالگی مدرسه شانتی نکیتن را تأسیس کرد و در عرض ۲۲ سال آن را به اوج ترقی رساند. پندت جواهر لعل نهرو می‌گوید کسی که ویشو بهارتی را ندیده هیچ چیز ندیده است.

مروری بر احوال و آثارِ رابیندرا نات تاگور

شهناز پروین*

رابیندرا نات تاگور در سال ۱۸۶۱ م در جوړو سانکو (کلکته) متولد شد و در سال ۱۹۴۱ م از دنیا رفت. پدرش عالم بزرگ هند بود. رابیندرا نات تاگور یکی از ارجمندترین هندیان است. ایشان نه فقط شاعر بود بلکه داستان‌نویس، فرهنگ‌نویس و درام‌نویس نیز بود.

تاگور در دبیرستان درس نخواند وقتی که بچه بود از دبیرستان فرار می‌کرد. پس ایشان در خانه درس خواند. پدرش می‌خواست که شخصیت ایشان را بسازند. به‌خاطر این در انگلستان در سال ۱۹۷۸ م برای درس قانون ثبت نام کرد ولی ایشان درس را تمام نکرد و در سال ۱۸۸۰ م بدون گرفتن مدرک به‌هند برگشت.

از بچگی شعر می‌گفت. اشعارش هر ماه در مجله ادبی «بهارتیم» چاپ می‌شد. در سال ۱۸۸۵ م در یک مجله ماهانه که منتشر می‌شد مسئولیت مدیریت را به‌عهده گرفت. بعد از این مجله ماهنامه «سادهن» مدیر شد.

اگرچه تاگور به‌شاعری علاقه بیشتری داشت ولی ایشان نوشتن درام‌ها، مقاله‌ها و افسانه‌ها را در سال ۱۸۹۱ م شروع کرد. حتی در سال ۱۹۱۲ م گیتانجلی را به‌زبان انگلیسی ترجمه کرد. نوامبر سال ۱۹۱۳ م برای خدمات ادبی جایزه «نوبل» گرفت. تصانیف تاگور به‌زبانهای مختلف ترجمه شده، ایشان بنیانگذار یک مرکز است که در آن مرکز دروس علمی تدریس می‌شد. بعداً مرکز شانتی نکیتن تأسیس شد. حالا این مرکز جایگاه دانشگاه بین‌المللی دارد. واقعاً تاگور مصنف بزرگ هند هستند. ایشان دو ترانه

* استادیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

سرود یکی از آنها «جن گن من...» برای مردم هند و دیگری «امار سونار بین...» برای مردم کشورهای بنگلادش. ترانه هندی برای اولین بار در سال ۱۹۱۱ م در یک جلسه که در کلکته برگزار شده بود، سروده شده بود.

تاگور در سال ۱۹۱۵ م و خطاب به عنوان «سر» را دریافت کرد، ولی بعد از قتل عام جلیانوالا باغ ایشان ۲۰ می این خطاب را پس داد.

تاگور از سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۵ م به مدت ۵ سال را به عبادت سپری کرد. در سال ۱۸۹۶ م یک نظم به عنوان سنهری ناو (کشتی طلایی) و چترانگلا در سال ۱۸۹۲ م چاپ شده بود و این دو تا تصنیف ویژگی خاصی را دارد. واقعاً تجزیه و تحلیل کردن نظم‌های تاگور ممکن نیست. بیشتر از دویست ترانه که تاگور نوشتند بسیار معروف و مشهور شدند. بعد از این ایشان سفر فرهنگی خود را شروع کرد و بعداً هنر نقاشی را نیز تجربه کرد، نقاشی ایشان این قدر زیبا و قشنگ بود که در صحنه نقاشی نیز معروف شد.

تاگور در سال ۱۸۷۸ تا ۱۹۳۰ م هفت بار به سفر انگلستان کرد. در زبان بنگالی نظم‌ها، درام‌ها و یادداشت‌های زیادی از وی چاپ شده که بعضی از آنها به شرح ذیل هستند:

نظم

- ماناسی (The Ideal One) در سال ۱۸۹۰ م چاپ شده است.
- سونارتاری (The Golden Boat) در سال ۱۸۹۴ م چاپ شده است.
- گیتانجلی (Song offering) در سال ۱۹۱۰ م چاپ شده است.
- گیتی مالایا (Wreath of song) در سال ۱۹۱۴ م چاپ شده است.
- بالاکا (The flight of cranes).

درام‌ها

- ویسرجن (The Sacrifies) در سال ۱۸۹۰ م نوشته شده است.
- والمیکی پرتیپها (The Genius of Valmiki) در سال ۱۸۸۱ م نوشته شده است.
- راجا (The King of Dark Chamber) در سال ۱۹۱۰ م نوشته شده است.

داک گهر (The Post Office) در سال ۱۹۱۲ م نوشته شده است.
 اچالایاتان (The Immoveable) در سال ۱۹۱۲ م نوشته شده است.
 موکتادهارا (The Water fall) در سال ۱۹۲۲ م نوشته شده است.
 رکتاکاروی (Real Oleanders) در سال ۱۹۲۶ م نوشته شده است.

افسانه‌ها

نستانر (The Broken Nest) در سال ۱۹۰۱ م نوشته شده است.
 گورا (Fair Faced) در سال ۱۹۱۰ م نوشته شده است.
 گهر بائر (The Home and The World) در سال ۱۹۱۶ م نوشته شده است.
 یوگایوگ (Cross Currents) در سال ۱۹۲۹ م نوشته شده است.

یادداشتها

جیون سمرتی (Reminiscences) در سال ۱۹۱۲ م نوشته شده است.
 چیلی بیلا (Boyhood Days) در سال ۱۹۴۰ م نوشته شده است.

تصانیف انگلیسی تاگور:

Thought Relics 1921

تصانیفی که از بنگالی به انگلیسی ترجمه شده:

Chitra 1914
 Creative Unity 1922
 The Crescent Moon 1913
 Fireflies 1928

میراثِ تاگور: سرودِ ملیِ هندوستان

زهرا شعربافچی زاده*

تولدِ هر کودک، نشان آن است که خدا هنوز از انسان ناامید نشده است
(رابیندرا نات تاگور)

رابیندرا نات تاگور (Rabindranath Tagore) شاعر، نقاش، موسیقی‌دان و فیلسوف بنگالی، در روز ششم ماه مه سال ۱۸۶۱ م یعنی حدود ۶۰ سال پس از حضور استعمار انگلیس در ایالت بنگال و در شهر کلکته در خانواده‌ی مهاراجه‌ای ثروتمند به دنیا آمد. اوج پیشرفت این خاندان در زمان پدربزرگ رابیندرا نات تاگور بود که به‌بخشندگی شهرت بسیار داشت و همچنین رهبر آیین راجا رام موهان روی (Raja Ram Mohum Roy) بود. از او سه پسر به‌جای ماند که بزرگ‌ترین آنها دبندراناث (Debendranath) - پدر رابیندرا نات تاگور - در سال ۱۸۱۷ م زاده شد. از آنجا که وی در بزرگسالی مردی دیندار و پارسا بود، از سوی هندوان لقب «مهاریشی» را که لقبی است ویژه رهبران دینی، دریافت کرد. مادر رابیندرا نات، سارادا دیوی نام داشت که در نوجوانی تاگور درگذشت و او را با اندوهی تمام رها کرد. وی درباره‌ی مرگ مادرش در جایی می‌گوید: "نخستین باری بود که با مفهوم نیستی و رفتن بی‌بازگشت آشنا شدم آن هنگام که پیکر مادرم را به‌معبدی بردند و سوزاندند."

رابیندرا نات چهاردهمین فرزند خانواده و کوچک‌ترین عضو آنها بود. همه برادران و خواهرانش دستی بر ادب و فلسفه و شعر و ریاضی و موسیقی داشتند و برخی به‌پرستاری و کارهایی مانند آن می‌پرداختند. بنابراین، وی از کودکی با فلسفه و

* دانشجوی دکتری دانشگاه دهلی، دهلی.

چهره‌پردازی و موسیقی و شعر و نویسندگی آشنا شد. همچنین، خواندن و نوشتن را در خانه آموخت. او از هشت سالگی شعر می‌گفت. مادر و برادر بزرگش از استعداد فهم زبان، فلسفه و منطق برخوردار و مشوق او در دانش‌اندوزی بودند. وی را به‌آموزشگاه‌های گوناگون فرستادند ولی رابیندرا نات با مدرسه خو نمی‌گرفت و از آن گریزان بود، چنان‌که در بزرگسالی مدرسه را آمیزه‌ای از بیمارستان و زندان خواند. وی بیشترین لذتی که از محیط زندگی می‌برد را در حیات طبیعی و طبیعت و جانداران خلاصه می‌کرد. در دوران نوجوانی با پدر به‌هیمالیا رفت و این سفر خاطره‌انگیز در روح و جان‌ش تأثیر شگفتی داشته است، طوری که در شعرهای خود بدانجا و آن سفر اشاره‌ها داشته است. همه این عوامل خانوادگی در کنار عوامل ذاتی و شخصیتی تاگور بر روح و جان وی تأثیر گذاشته و از او دانشمندی ادیب و عارف و هنرمند برای هندوان ساخته و گویی چنان است که با تأثیرپذیری از جنبش و تکاپوی خانواده‌اش، عصاره‌ای پرمغز و محتوا از خاندان و خانواده‌اش را ایجاد کرده است. پس از طبیعت، مهم‌ترین رکن و اساسی که بر جان تاگور روحی دوباره بخشیده و او را در راستای اهدافش راه نشان بوده حضور یک معلم و استاد در زندگی وی بوده است.

در آغاز قرن نوزدهم مرد متفکری به‌نام «راجا رام موهان روی» نهضت تازه‌ای در ادب و فلسفه بنیاد نهاد؛ نهضتی که عظمتش برای شرق آن زمان بزرگ و غیرقابل تصور به‌نظر می‌رسید و همین نهضت بود که صد سال بعد توانست هندی آزاد و مستقل به‌وجود آورد. تاگور از پیروان شایسته این نهضت بزرگ بود. او از محیط مدرسه و معلم‌های خصوصی تنها توانست قواعد علوم و زبان را فراگیرد و تفکرات تنهایی، وی را چه از نظر انسانی و چه قراردادهای اجتماعی در جایگاهی شایسته قرار داد.

از آنجا که نگرش‌های تاگور بر اوضاع جهانی نیز تسلط داشت و احترام و ستایش همه اقوام انسانی را شیوه خود ساخته بود، اقدام به‌مسافرت کشورهای خارجی کرد و از کشورهایی مانند آمریکا، آلمان، فرانسه، ژاپن و ایران دیدن کرد. چنان‌که خود او در جایی اشاره داشته دو سفری که به‌ایران داشته است برای وی بسیار ثمربخش بوده تا جایی که بر روابط هند و ایران بسیار تأکید و به‌شباهت‌های فرهنگی این دو ملت اشاره می‌کند. وی یک‌بار در سال ۱۹۱۱ م و بار دیگر در ۱۹۳۲ م به‌ایران آمد و از رضا خان

درخواست کرد که به‌فرستادن برخی معلّم‌های خبره و استاد در آموزش برای مدرسه و دانشگاهش اقدام کند. رضا خان هم از او دریغ نکرد و استاد ابراهیم‌پور داوود را برای آموزش علوم انسانی فرستاد. پس از سفر وی به‌ایران بسیاری از بزرگان ایرانی پی به‌شخصیت او بردند و شناخت‌نامه‌های ارزشمندی درباره‌ی وی منتشر کردند. از جمله این افراد دکتر ابراهیم پورداوود، دکتر علی اکبر سیاسی، رضازاده شفق و دیگرانی از این قبیل بوده‌اند. پورداوود هم پس از دیدار با تاگور تحت تأثیر شخصیت ویژه‌ی او قرارگرفته و درباره‌ی او گفته؛ نه اینکه بنگاله

علاوه بر نوبل مبلغی حدود ۸۰۰۰ پوند انگلیس نیز به‌او هدیه کردند که وی همه‌ی آن پول را صرف گسترش و پیشرفت مدرسه «شانتی نیکتان» کرد.

ادبیات خود را مدیون این نویسنده‌ی چیره‌دست است که نهال آزادی و رستگاری هند هم از گفتارهای شورانگیز این مرد میهن دوست بالیدن گرفت. سروده‌های دلکش وی در سراسر کشور پهناور هند در سر زبان‌ها است و از آن جمله سرود ملی آن سرزمین (سیاسی، ۱۳۴۰: ۱۳). سیاسی درباره‌ی مخالفت‌های وی در برتری جویی‌های کاست‌های بالای هندوستان مطالبی بیان داشته و نشان می‌دهد که وی با نظام طبقاتی موجود در هند بسیار مخالف و نسبت به‌آنها معترض بوده است و رضازاده شفق وی را خداشناسی عارف می‌داند که همه‌ی مراحل تهذیب نفس و پالایش آن را می‌شناسد.

تاگور و گاندی از هم‌عصران و دوستان یکدیگر به‌شمار می‌رفتند و همواره مسیر و اهداف یکدیگر را می‌ستودند. تاگور گاندی را «روح بزرگ در جامه‌ی روستایی» می‌خواند و گاندی وی را «نگهبان بزرگ». این لقب‌ها از سوی آنان برای هم نشان از هم‌کناری دو شخصیت بزرگ و مهم هندوستان در آن دوره‌ی زمانی است. تاگور نخستین مقاله‌ی سیاسی‌اش را در اکتبر ۱۹۲۱ م با عنوان «ندای حقیقت» و درباره‌ی گاندی و نهضت استقلال هند نوشت. دوستی‌ها و تایید نظرهای آنها برای همدیگر به‌جای خود اما بحث‌ها و نپذیرفتن ایده‌های یکدیگر در پاره‌ای جهت‌ها نیز به‌جای خود، طوری که

تاگور با گاندی بر سر پیام «چرخه»^۱ که نماد استقلال و خوداتکایی هندوستان بود اندکی تردید و مخالفت داشت و این تردید خود را با این موضوع عنوان کرد که اساساً همه کشورها به هم کناری و کمک سایر کشورها نیازمندند و هندوستان نیز مانند سایر کشورها. تردید بعدی وی در این باره بود که آیا خوداتکایی هند در این برهه زمانی برای پیشرفت هند کمک کننده است یا نه. اما گاندی به تاگور گوش نکرد و همچنان بر اهداف خویش مبنی بر استقلال صنعتی هند پافشاری و تصویر چرخ دستی را هر روز بیشتر از روزهای پیشین در ذهن‌های مردم پررنگ می‌کرد مردم نیز به سوزاندن هر گونه کالای خارجی در بازارها می‌پرداختند درحالی‌که تاگور اصرار داشت باید به پیام‌های سایر کشورها نیز گوش فرا داد. بنابراین این تفاوت ایده میان تاگور و گاندی سال‌ها ادامه پیدا کرد اما دوستی و پیوند آنها همچنان پایدار ماند. تاگور درباره گاندی چنین گفته است: او در آستانه کلبه‌های هزاران بی‌نوا می‌ایستاد و همچون آنان جامه می‌پوشید. با آنان به زبان خودشان سخن می‌گفت. در اینجا پیکر او حقیقت زنده مجسم بود و نه صرف معقولاتی از کتاب‌ها، به این دلیل «مهاتما» نام حقیقی اوست و این نامی است که مردم هند به او داده‌اند. جز او چه کسی حس کرده است که همه هندیان گوشت و خون او را دارند؟

وجوه ادبی و هنری تاگور

آغاز کار ادبی رابیندرا نات تاگور با سرودن اشعار غنایی در سال ۱۸۷۶ م بود. غزل‌ها و چکامه‌های تاگور بیشتر با فضاهای عاشقانه، رمانتیک و با نگاه‌های تازه ادبی همراه با رمز و رازهای شاعرانه پیوند داشت. وی در سرایش و نگارش رویا پردازی را بسیار می‌ستود و ادبیات غنایی خود را بر پایه عاشق کشی‌ها و معشوق خواهی‌ها پی

۱. گاندی به‌کاربردن «چرخه» یا چرخ ریسندگی را نشانه بستگی صادقانه به نهضت ملی می‌دانست. او از همه هندی‌ها حتی ثروتمندان‌شان خواست که پارچه‌های دستباف بپوشند و منسوجات بیگانه و ماشینی بریتانیا را از خود دور کنند تا بار دیگر خانه‌های هند پر از آواز چرخه ریسندگی شود و صنعت نساجی کشور را از چنگ استعمار به‌درآورد. نهضت کناره‌گیری از صنعت جدید و روی آوردن به اقتصاد دستی در هند شکست خورد اما تا یک دهه نماد شورش آن کشور و ایالت‌هایش به‌شمار می‌رفت.

می‌ریخت. دگرگونی و دیگر زیستی در شعر و زندگانی تاگور وقتی آغاز شد که وی اقدام به ساخت مدرسه‌ای به نام «شانتی نیکتان»، «جایگاه آرامش» یا همان «دارالسلام» کرد و اصول و عقاید تربیتی خود را در آنجا به کار بست که در برگرفته سرانجام درخشانی برای وی بود؛ این مدرسه بعدها به صورت یک کانون آموزش جهانی شناخته شد. در واقع، شعرگویی تاگور تا پیش از ساختن مدرسه دو مرحله داشت یکی پیش و دیگری پس از ساختن آن مدرسه بود، چرا که تصویرهای شعری وی با توجه به فضاهای مرفه فردی که خود در آن زیسته بود همواره سرشار از زیبایی، رفاه و دغدغه‌های زندگی‌های اینچنینی را داشت اما پس از آن مدرسه و دیدار از زندگی مردم عادی هند و دردها و رنج‌ها با مفهوم گرسنگی، آوارگی و بیماری آشنا شد و از آن پس به ترسیم تصویر واقعی ملت هند در شعرها و نوشته‌هایش پرداخت و توجه به کاخ‌های اشرافی، زنان زیبا در خانه‌های بزرگ و هر آنچه رنگ و روی مادی داشت را در نوشته‌ها و سروده‌هایش به کناری نهاده و در عوض به کوخ‌های بی‌سایبان و رخسار زنان رنگ پریده و کودکان گرسنه و مردان بی‌نوا سرزمینش پرداخت، کاری که شاید اگر انجام نمی‌داد از تاگور چنین شخصیت به یاد ماندنی و جاویدان برای هندوستان نمی‌ساخت. وی سروده‌ها و نگاشته‌های خود را به دو زبان بنگالی و هندی می‌گفت و در همین زمان بود که نمایشنامه‌های کم نظیری مانند «مهتاب درخشنده»، «باغبان و سنگ‌های گرسنه» و «امید دهقان» را به نگارش درآورد و در سال ۱۹۱۱ م سروده‌هایی مانند «مرگ امید»، «آوازهایی از قربانی» و «چیستان جالی» را به زبان انگلیسی برگرداند و پس از آن در سال ۱۹۱۳ م بسیاری از سروده‌هایش به دیگر زبان‌های زنده دنیا برگردانده شد و در همین سال به خاطر ترانه‌های پرمغز و محتوایش در گیتانجلی جایزه نوبل را از آن خود و هندوستان ساخت. وی نخستین آسیایی و نخستین تیره پوستی بود که جایزه نوبل را بهره خود کرد. علاوه بر نوبل مبلغی حدود ۸۰۰۰ پوند انگلیس نیز به او هدیه کردند که وی همه آن پول را صرف گسترش و پیشرفت مدرسه «شانتی نیکتان» کرد. وی در کنار سرایش و نگارش متون ادبی به نوشتن سایر انواع ادبی همانند نمایشنامه، داستان و مقاله‌های گوناگون نیز می‌پرداخت. ارزش ادبی کارهای تاگور تا به جایی رسید که غربی‌ها وی را «صدای معنوی میراث هند» خواندند و از آن پس بیش از ۶۰ جلد

آثار منظوم و سایر آثارش به زبان‌های زنده دنیا برگردانده شد. مهم‌ترین کارهای ادبی وی عبارتند از: گیتانجلی (نوبل/۱۹۱۳ م)، سلطان قصر سیاه، میوه جمع‌کن، اشعارخیر، رشته‌های گسسته، نامه‌هایی به یک دوست، پیوند آدمی، مذهب بشر، شخصیت، نکاتی از بنگال، هدیه عاشق و...

تفاوت ایده میان تاگور و گاندی سال‌ها ادامه پیدا کرد اما دوستی و پیوند آنها همچنان پایدار ماند.

از مهم‌ترین سروده‌های تاگور همان گیتانجلی بوده که شهرت جهانی پیدا کرده است. وی در این اثر به نیایش‌های عرفانی خویش پرداخته و همواره خدای

خویش را فریاد می‌زند و خود را خالی از هر گونه دین، مسلک و مذهبی قرار می‌دهد و شاید از این بابت است که گفته‌هایش در قالب نیایش‌های روحانی در دل همگان می‌نشیند. آندره ژید فرانسوی که خود نویسنده و شاعری روح‌بخش و دانا در قرن نوزدهم میلادی به‌شمار می‌رود، به ترجمه این اثر تاگور می‌پردازد و آن را از دو جهت تحسین می‌کند، نخست کوچک بودن و کم حجمی آن را و دیگر آن که از اساطیر هندی میرا است و نامی از آنها آورده نشده است. وی با دیدن این اثر هند را آفرین می‌گوید.^۱ این اثر تاگور با روح خداجویانه‌اش در سال ۱۹۱۳ م توفیق جهانی پیدا کرد و جایزه نوبل غربی‌ها را از آن خود ساخت، جایزه‌ای که بعدها وقتی شدت استعمار را بر جان و روح ملت‌ش احساس کرد به‌همان‌ها باز پس داد.

تاگور، علاوه بر ترانه‌سرایی و نگارش، با سرشت بلند هنری که در وجود خود داشته به‌یاد گرفتن نقاشی، آن هم در سن ۶۸ سالگی پرداخت، زمانی که افراد بی‌شماری در این سن و سال دست از کارهای روزانه می‌کشند و خود را به‌نوعی بازنشسته می‌سازند و گوشه دنج و خلوتی را ترجیح می‌دهند. اما طبع کم‌نظیر تاگور او را از پای نشانده و همواره وی را به‌جلو راند، طوری که نقاشی‌های وی در مسکو، نیویورک، پاریس، برلین و مونیخ به‌نمایش گذاشته شد. هنرمندی مانند او که در شعر و ادب و حتی هنر نقاشی کم‌نظیر بود دست بلندی هم در موسیقی داشت که آموختن آن را

۱. روان‌فرهادی، سرود نیایش: ۱۸.

از دوران کودکی آغاز کرده بود. وی همواره برای ترانه‌هایش آهنگ می‌ساخته و در طول زندگی پربارش حدود ۳۰۰۰ آهنگ تصنیف کرده که یکی از مهم‌ترین و ماندگارترین ترانه‌ها و تصنیف‌های وی که برای آن به‌زیبایی آهنگ‌سازی کرده، سرود «جانا گانا مانا» است که سرود و ترانه ملی هندوستان به‌شمار می‌رود.

جانا گانا مانا: سرود ملی هندوستان

این سرود که نخستین بار در ۲۷ دسامبر ۱۹۱۱ م در کنگره ملی هندوستان و در مجمع بزرگان سیاسی و دولتی و روحانیون مذهبی در کلکته، زادگاه تاگور اجرا شد و در ۲۴ ژانویه ۱۹۵۰ م یعنی حدود چهل سال بعد به‌صورت رسمی مورد استقبال بزرگان کشوری و مردم قرار گرفت و از آن زمان تاکنون سرود ملی هندوستان به‌شمار می‌آید. تاگور در همان سال‌ها سروده خویش را در شهر «مادان پالا» به‌زبان انگلیسی برگرداند و به‌یاری مارگارت کوییزن (Margaret Cousins) موسیقی‌دان زبردست و همسر جیمز کوییزن (James Cousins) شاعر مشهور ایرلندی، موسیقی نابی برای آن تصنیف کرد که هنوز نسخه اصلی آن در کتابخانه بسنت دانشکده الهیات شهر مادان پالا وجود دارد. همچنین سروده دیگر تاگور با عنوان (Amar Shonar Bangla)، سرود ملی کشور بنگلادش به‌شمار می‌رود.

پیش از این سرود، ترانه «وئنده ماترم» (Vanda Mataram) سرود جنبش آزادی و نوای گریه هندوستان به‌شمار می‌رفت که برای مدتی در کلان شهرهای هندوستان اجرا می‌شد. اما از آنجا که این سرود در ستایش «دُرگا ماتا» (Mother Durga) به‌معنای مادر دورگا (الهه هندوها) و یاری از وی بود مورد مخالفت ادیان یکتاپرستی مانند مسلمانان، سیک‌ها، مسیحی‌ها و سایرینی از این دست قرار گرفت و پس از آن سرود تاگور را که خالی از هر گونه تعصب مذهبی و سرشار از روح آزادگی، وحدت و ملی‌گرایی بود را به‌عنوان سرود ملی هندوستان برگزیدند و از آن زمان تا به‌امروز همچنان سرود ملی شبه قاره هند باقیمانده است.

خوانش سرود ملی «جانا گانا مانا» به‌دو صورت توسط تاگور تصنیف شده است، یکی به‌صورت ۵۲ دقیقه قابل اجرا است و دیگری با ۲۰ دقیقه. این سروده شاعر بنگالی

دارای پنج بند و همچنین واژه‌های سانسکریتی بسیار است و از آنجا که این زبان باستانی در میان مردم رایج نیست و تنها عده‌ای پژوهشگران، علاقه‌مندان این زبان را می‌دانند، تلفظ واژه‌ها و به‌آواز خواندن این سرود ملی برای عموم دشوار است. طبق قانون قرار داده شده از سوی دولت در هنگام خواندن این سرود باید سلسله‌مراتبی مانند سکوت و توجه به سرود ملی، عدم خوانش آن در محیط سر پوشیده و استفاده از پرچم در هنگام خواندن رعایت شود که تا چنین مهیا نباشد این سرود به‌آواز خوانده نمی‌شود.

متن سانسکریتی و ترجمه انگلیسی این سرود در زیر آورده می‌شود:

Jana Gana Mana Adhinayaka Jaya He
 Bharat Bhagya Vidhata
 Punjab, Sindh, Gujarat, Maratha
 Dravida Utkala Banga
 Vindhya Himachal Yamuna Ganga
 Uccala Jaladhi Taranga
 Tubh Shubha Name Jage
 Tubh Shubha Ashisha Mange
 Gahe Tubh Jaya Gata
 Jana Gana Mana Adhinayaka Jaya He
 Bharat Bhagya Vidhata
 Jaye He! Jaye He! Jaye He!
 Jaye, Jaye, Jaye, Jaye He.

ترجمه انگلیسی:

Thou art the ruler of the minds of all people,
 Dispenser of India's destiny.
 Thy name rouses the hearts of Punjab, Sind,
 Gujarat and Maratha,
 Of the Dravida and Orissa and Bengal;
 it echoes in the hills of the Vindhyas and Himalayas,
 mingles in the music of Jamuna and Ganges and is
 chanted by the waves of the Indian Sea.

They pray for thy blessings and sing thy praise.
 The saving of all people waits in thy hand,
 Thou dispenser of India's destiny.
 Victory, victory, victory, Victory to thee

امروزه تاگور با سروده‌ها، نوشته‌ها، تصنیف‌های زیبا و پرمحتوا بزرگترین و با ارزش‌ترین میراث خود را برای جامعه هندوستان و جامعه جهانی بر جای گذاشته است که از میان آنها سرود «جانا گانا مانا» از ماندگارترین و جاودانه‌ترین آنها است چرا که هر روز و در هر مراسم مهم رسمی و گاه غیررسمی، در مجلس و در بارگاه ریاست جمهوری و سایرین، بر سر مزار و یادبودهای بزرگان کشوری، در مدارس و گاهی دانشگاه‌ها این سرود بارها و بارها با همان لحن و آهنگ مورد قبول و ستایش تاگور به‌آواز خوانده می‌شود و یاد تاگور و نگرش‌های عارفانه و ملی‌اش همواره زنده نگه داشته می‌شود. بنابراین سرود ملی هندوستان را می‌توان «بزرگترین میراث تاگور» بر هندوستان نامید. وی در این سرود از همه عناصر و منابع ملی کشور پهناور هندوستان به‌صورت کلی بیان می‌کند؛ از دریاها، کوه‌ها، شهرها و ولایات و از مردم و اقوام مختلف نیز یاد می‌کند و خداوندی که سرنوشت هندوستان به‌دست اوست را می‌ستاید و از او می‌خواهد که پاسخ چشم‌انتظاری‌های مردم را بدهد و علاوه بر آن نگرش همبستگی و یگانه بودن را در متن سرود باز تولید می‌کند او در این ترانه با همه فروتنی و نگاه عارفانه‌اش به‌مردم یادآوری می‌کند که با حفظ این میراث می‌توانند طعم خوش آزادی، آزادی و پیروزی را همواره دریابند. این سرود به‌نوعی می‌تواند برآیند همه ترانه‌ها و گفتارهای شخص تاگور باشد، طوری که عقاید وی مبتنی بر یگانه‌پرستی، یکسان‌نگری در عرصه جامعه و انسان‌ها، مخالفت با نظام‌های طبقاتی، عدم برخورد ادیان و همچنین بینش عارفانه‌اش نسبت به‌زندگی و میل به یگانگی مردم و پر و بال دادن روح آزادی در واژه‌ها و واژه‌های این ترانه مشاهد می‌شود.

در پایان، نگارنده این سطور ترجمه سروده تاگور و سرود ملی هندوستان را به‌فارسی تقدیم می‌کند:

تویی فرمانروای ذهن‌های همه مردم
 و ناظر سرنوشت و تقدیر هندوستان

به نام تو باده گساری‌های پنجاب، سند
 گجرات و مراتها در
 دراویدی و اوریسه و بنگال
 بازتاب صدا در تپه‌ها و کوه‌های ویندهاواس و هیمالیا
 در هم‌آمیزی نوای موسیقی جامو و گنگ
 و آهنگ ساده مناجات موج‌های دریای هند
 همه و همه برای آمرزش و پاکی دعا می‌کنند و آواز پرستش می‌خوانند
 و رستگاری همه مردم در انتظار دست‌های توست
 تو ناظر سرنوشت و تقدیر هندوستان هستی
 پیروزی پیروزی پیروزی تو راست

فهرست منابع

۱. پورداوود، ابراهیم (۱۳۴۰): رابیندرا نات تاگور، تهران، مجله دانشکده ادبیات تهران.
۲. رضازاده شفق (۱۳۴۰): زرتشت از نظر تاگور، تهران، مجله دانشکده ادبیات تهران.
۳. روان فرهادی، عبدالغفور (۱۳۷۷): سرود نیایش؛ گیتانجلی، دهلی، اداره روابط فرهنگی سفارت دولت اسلامی افغانستان در هند.
۴. سیاسی، علی اکبر (۱۳۴۰): شمه‌ای از افکار و آراء تاگور، تهران، مجله دانشکده ادبیات تهران.
۵. صورتگر، لطف علی (۱۳۴۰): نیروی ادبی تاگور، تهران، مجله دانشکده ادبیات تهران.
6. Dutta, K; Robinson, A (1995), Rabindranath Tagore: The Myriad-Minded Man, St. Martin's Press.

Links:

National Anthem - Know India. National Portal of India. Government of India.
 National Anthem of India, Jana Gana Mana, Composed by Rabindranath Tagore.

از حافظ تا تاجور

محمد عرفان*

این مقاله پس از معرفی ادب فارسی در بنگاله و انعکاس آن در شعر به معرفی تاجور از مشاهیر آن خطه می‌پردازد و سپس نظر دانشمندان هندی درباره تاجور و آثار وی مطرح شده است.

روابط ادبی و فرهنگی بین هند و ایران یکی از روابط قدیمی بوده است و دانشمندان هند و ایران می‌دانند که هند و ایران از زمان آریایی‌ها، روابط داشته‌اند. زبان فارسی بین این دو کشور یک عنصر مهم بوده است. آغاز دوره نوین هندوستان از ورود انگلیس‌ها به هند بوده است. می‌بینیم که انگلیس‌ها به زبان فارسی احترام گذاشتند و دیگر زبان‌های هندی را هم آموختند. در این مدت زبان اردو، هندی و انگلیسی پذیرفته شد، ولی انگلیس‌ها زبان فارسی را از جهت سیاسی زبان مهم‌تری می‌دانستند.

زبان و ادبیات فارسی در بنگال

ایالت بنگاله در ادبیات فارسی نقشی مهمی را ایفا کرد. زمان ورود فارسی در بنگاله هم‌زمان ورود اسلام در این سرزمین است و از دوره اختیارالدین بن بختیار خلجی تا تسلط دولت انگلیسی، فارسی زبان رسمی هم بوده است.

”در سال ۱۷۵۷ م هنگامی که انگلیس‌ها از کار سراج‌الدوله امیر بنگال (۱۷۵۶-۱۷۵۷ م) فراغت یافتند، دوره‌های آموزش زبان فارسی را برپا کردند.“^۱

* دکتری زبان فارسی دانشگاه جواهرلعل نهرو دهلی نو و عضو انجمن بیدل خانه فرهنگ ایران، دهلی نو.
۱. ”زبان فارسی و شرکت هند شرقی“، پرفسور عبدالله، مترجم خانم انجم حمید، مجله دانش، پاییز ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۱۶۳.

برای این خاطر بود که مدارس و مکاتیب تأسیس کردند، می‌بینیم که: "در سال ۱۷۵۷ م مدیران شرکت تصمیم گرفتند که در آغاز پنج تن از کارمندان را برای آموزش زبان فارسی به‌بصره بفرستند. سپس در هر سال دو تن دیگر از کارمندان با هزینه دولت اعزام شدند تا کارمندان اروپایی شرکت زبان فارسی را بخوبی بیاموزند."^۱

"لرد ولزلی برای بهتر ساختن آموزش کارمندان کمپانی، در سال ۱۸۰۰ م دانشکده فورت ویلیام را بنیاد نهاد. در این دانشکده برای تدریس زبان‌های فارسی و عربی و محلی از معلمان شایسته استفاده می‌شد و برای پیشرفت علوم مختلف زبان فارسی کوشش‌های به‌سزایی انجام گرفت و نیز کتاب‌های ارزشمندی در علوم شرقی منتشر شد."^۲

به‌قول دکتر عبدالله:

"اگر فقط همان کارهای اروپاییان را بررسی کنیم، می‌توانیم بگوییم که اگر این تا مدتی دیگر ادامه می‌یافت، دوره تیموریه هند را دوباره به‌یاد ما می‌آورد. کول بروک، گلاوین، هیرنگتن، گلکرائست، ایدمنستون، بیلی، لوکیت، لمسدن، هنتر، بوکنن، کری، بارلو و دانشمندان دیگر"^۳.

"وارن هیستنگز که فارسی را خوب می‌دانست و «لرد ولزلی» از کسانی بودند که به‌زبان و ادب فارسی ارج شایسته‌ای می‌نهادند. در دوره‌های مأموریت‌شان برای آموزش دانش‌های شرقی تأکید ویژه‌ای داشتند. در نتیجه این کوشش‌ها در سراسر کشور مدرسه‌ها و دانشکده‌های بسیار برپا شد. از آن میان مدرسه بریلی و جز آنها که بسیار معروف‌اند. فریزر، در دهلی مدرسه‌های بسیاری تأسیس کرد."^۴

۱. زبان فارسی و شرکت هند شرقی، پرفسور عبدالله، مترجم خانم انجم حمید، مجله دانش، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۴.

۳. همان.

۴. مجله دانش، پاییز ۱۳۷۶ هـ، ص ۱۶۴.

در سال ۱۷۸۴ م انجمن آسیایی بنگال تأسیس شد. سر ویلیام جونز بنیانگذار و نخستین رئیس این انجمن بود. این انجمن در زمین علم و ادب خصوصاً در تاریخ شرق خدمت بزرگی کرد. در این زمان دانشمندان اروپایی برای تحقیق و ترجمه در هند یک گروه بودند. کتاب‌های فارسی بی‌شماری که در زمان سلطنت مغول نوشته شده بود انگلیس‌ها در زبان انگلیسی آوردند که امروز پراهمیت است.

در این زمان در هند فکر نو پیدا شد. دانشمندان، بانی نشأة شانیه هند «راجا رام موهن رای» گفتند. خانواده راجا رام موهن رای ایران‌شناس بودند. او دلبستگی با زبان و ادبیات فارسی داشت. نخستین کتاب در زبان فارسی را به‌عنوان «تحفة الموحّدين» در سال ۱۸۰۳ م نوشت. این کتاب از افکار اسلامی متأثر است.^۱

او موجد تحریک برهمو سماج بود، بعد از راجه رام موهن رای می‌بینیم که این تحریک «مهرسی^۲ دیوندرا نات تاگور»^۳ راند. مهرسی دیوندرا نات تاگور مطالعه قدر و اخلاق اسلامی خوب داشته بود و عاشق اشعار سعدی و حافظ بود. فکر او از افکار و ادبیات ایرانی متأثر بود.

بعد از «تاگور بزرگ» می‌بینیم که یکی از دانشمندان هندوستان نوین «ویویکا آنند» به‌ایران باستان بسیار علاقه‌مند بود. او در زمینه ایران باستان بسیار مطالعه کرده بود و در کتاب «انسپایرید تاک»^۴ عقاید «مایای آریایی هند» و نظریه آریایی ایران «خدای خیر و خدای شر» را مقایسه کرده است. او در عقاید آریایی معتقد به وحدت به‌نظر می‌آید.^۵

«سفرنامه» او از کتاب‌های مهم به‌شمار می‌آید. در آنجا در مورد روابط قدیم هند و ایران و می‌نویسد که نام هند را ایرانیان داده‌اند. وقتی که او در استانبول بود، هم‌زمان، مظفرالدین شاه در سفر ترکیه بود و با سلطان عبدالحمید ملاقات کرده بوده او در سفرنامه ملاقات دو پادشاه را ذکر می‌کند و ایران را با احترام یاد می‌کند. گرچه او

۱. راه اسلام، ص ۲۰.

۲. واژه هندی است به‌معنی صوفی.

۳. پدر رابیندرا نات تاگور بود.

۴. کتاب انگلیسی «Inspired Talk».

۵. راه اسلام، ص ۲۱.

فارسی و اردو بلد نبود ولی در نوشته‌هایش، اشاره به زبان فارسی می‌کند. ممکن است که مفهوم فارسی اشعار را به انگلیسی گرفته بود.^۱

شورش ۱۸۵۷ م اولین جنگ آزادی هند به‌شمار می‌آید. در نتیجه هند غلام کامل بریتانیا شد. جنبش برای آزادی هند یک راه نو یافت. در این مدت، روشنفکران هند با ایران وابستگی بسیاری داشتند و «راجا رام موهن رای» تا «مهاتما گاندی» همه با قدر، اخلاق و فرهنگ ایران آگاه بودند و تأثیرات بر زندگی آنها مهم بود. «گوکلی، گاندی، نهرو» همه پیرو کار «راجا رام موهن رای» بودند.

در هندوستان نوین فارسی زبان رسمی نبوده است ولی مقام ادبی و فرهنگی خود را داشته است. پروفیسور شریف حسین قاسمی در «زندگی‌نامه اجمالی تاگور»، تأثیرات این زبان بر دیگر زبان‌های هند را مهم شمرده است. در قرن هجدهم زبان اردو و هندی زبانی مهم برای رابطه بین مردم بود و پذیرش شد. نویسندگان فارسی‌شناس و ایران‌دوست بودند، شاعران و ادیبان در هر دو زبان اردو و فارسی آثاری برجا گذاشتند. شاعران و ادیبان فارسی بی‌شماری در بنگاله پیدا شدند و کتابها به زبان فارسی نوشته‌اند و روزنامه فارسی رایج شد.

می‌بینم که در بنگال فقط ادیبان و شاعران فارسی زبان و مسلمانان نبودند بلکه هندوان هم همراهشان می‌بودند. استاد فارسی حافظ محمد طاهر علی می‌نویسد:

”این زبان به سرعت رواج یافت و در محیط اجتماعی با این‌طور نفوذ کرد که در آن زمان هیچ‌خانه‌ای را نبوده که در آن فارسی خوانده نشده. نه فقط مسلمان بلکه هندوان بنگاله نیز فارسی را دوست می‌داشتند و یاد می‌گرفتند، نه تنها به این علت که فارسی زبان رسمی این ایالت بود بلکه مطالب اخلاقی و عرفانی شعر و ادب فارسی توجه هندوان بنگاله را به طرف خود جلب کرد. هندوان بنگاله اشعار حافظ، گلستان و بوستان سعدی و مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی و غیره را همدوش مسلمانان با شوق و ذوق می‌خواندند و لذت می‌بردند. مطالعات ادبیات فارسی تأثیر عمیق در جامعه گذاشت و به این وسیله تحوّل فوق‌العاده در

۱. راه اسلام، ص ۲-۲۱.

محیط اجتماعی بنگاله به وجود آمد. وقتی بود آمد. وقتی بود که تحت تأثیر مطالعات فارسی هندوان بنگاله طرز و روش مسلمانان را اختیار کردند و لباس مانند مسلمانان می پوشیدند هر مرد با سواد از فارسی بلد بوده. حتی کسی که درس فارسی نمی گرفته یک مرد شایسته و مهذب به شمار نمی آمد.^۱

تعداد شاعران و نویسندگان هندو که در بنگاله می زیستند و به ادبیات فارسی خدمات مهمی انجام داده اند، خیلی زیاد می باشد و اساسی آنان در صفحات تذکرها ثبت اند. ذکر همه این شاعران و نویسندگان برجسته اینجا ممکن نیست. لهذا چند نام مهمی از این قرار است: راجه رام موهن رای، دبندرا نات تاگور (پدر رابیندرا نات تاگور)، لاله سدا سکھ، راما تهورا موهن مترا، مهاراجه کلیان سنگه، لاله کهیم نراین، منشی دولت رام شوق نبیره راجا بهولا ناتھ (با دربار واجد علی شاه منسلک بود) و منشی میدو لال زار و غیره از انجمن ادب فارسی بنگاله بودند.^۲

حافظ

به قول شبلی نعمانی زندگی نامه حافظ در تذکرةهای فارسی کامل نیست. بهترین و مستندترین تذکره، تذکره میخانه از عبدالنبی فخرالزمانی است. این کتاب در دوره پادشاه جهانگیر در سال ۱۰۳۶ هجری نوشته شده بود. در این تذکره اوایل زمان زندگی حافظ قدری بهتر است و در کتاب حبیب السیر جسته جسته واقعاتی از زندگی حافظ موجود است. در کلام حافظ جابه جا زندگی حافظ به نظر می آید. ولی این تصویر کامل نیست، یک خاکه است. بلکه این یک خاکه نیست، فقط یک لکیر است.^۳

او می نویسد:

در آن زمان سلاطین آرزو داشتند که خواجه حافظ مهمان ایشان بشوند و از هر طرف یعنی عراق، عرب، هندوستان دعوت نامه آمده بود ولی او قبول نکرد و گفت:

۱. بیاض، ص ۹، ج ۲۹، شماره ۱، سال ۲۰۰۹.

۲. همان.

۳. شعرالعجم، ج ۲، ص ۱۴۵.

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم باد مصلی و آب رکنا باد^۱
 خواجه حافظ در سال ۷۹۳ هجری وفات یافت. از خاک مصلی تاریخ وفات وی
 برمی‌آید.^۲

”تاگور وقتی که در دانشگاه
 شانتی نیکیتن درامه یا داستان
 می‌نوشت، آن را برای دوستان
 و دانشجویان می‌خواند، و از
 آراء آنها استفاده می‌کرد

حافظ ازدواج کرد و فرزند او شاه نعمان بود
 که در هندوستان سکونت داشت و بر مقام قلعه
 برهان‌پور وفات یافت. مقبره او در قلعه اسیر است.^۳
 در دکن آن زمان سلطان شاه محمود بهمنی
 مسند آرا بود. او صاحب کمال بود، به زبان عربی و
 فارسی در هردو زبان شعر می‌گفت. او شاعران و
 دانشمندان را خیلی محترم می‌داشت. او شهره حافظ را شنید و دعوت‌نامه‌ای برای سفر
 دکن فرستاد. حافظ راضی شد ولی چون این سفر منظور ایزد نبود وقتی که حافظ بر
 کشتی سوار شد در دریا طغیانی آمد. پس حافظ اراده ترک سفر دکن کرد، یک غزل
 سرود و به دست فضل الله به خدمت سلطان فرستاد.
 غزل:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد بهمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
 شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است کلام دلکش است اما به درد سر نمی‌ارزد
 به کوی می‌فروشانش به جامی در نمی‌گیرند زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی‌ارزد
 بس آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی در غلط کردم که یک موجش به صد زر نمی‌ارزد
 فضل الله این غزل در خدمت سلطان بهمنی پیش کرد و ماجرای ترک سفر حافظ را
 بیان کرد. سلطان بهمنی یکی از فضلاء دربار را یک هزار تنکه طلا داد که برای حافظ
 تحفه قیمتی بخرد و به خدمت او پیش بکند.^۴

۱. شعرالعجم، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. همان، ص ۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۴۵.

۴. همان، ص ۱۵۳. این واقعه در تاریخ فرشته هم موجود است.

بنگاله و حافظ

نام بنگاله با نام حافظ شیرازی به این‌طور پیوسته شده که تا نام حافظ زنده باشد ذکر بنگاله هم خواهد ماند. حاکم همین ایالت بوده که از حافظ شیرازی دعوت کرده سلطان غیاث‌الدین بن سلطان سکندر فرمانروای بنگاله که در سال ۷۶۸ هجری تخت‌نشین شده بود. می‌خواست که از کلام حافظ مستفید بشوید. یک طرح، «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود»، فرستاد و عرض سفر برای بنگاله را کرد. حافظ در پاسخ غزل معروفش را که به این مطلع آغاز می‌شود به خدمت سلطان غیاث‌الدین فرمانروای بنگاله اهدا نموده و به‌خصوص این شعر درباره بنگاله سرود. این غزل حافظ نام بنگاله را دنیای فارسی جاودان ساخت.

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود	این بحث با ثلاثه غساله می‌رود
می‌ده که نو عروس چمن حدّ حسن یافت	کار این زمان ز صنعت دلّاله می‌رود
شکر شکن شوند همه طوطیان هند	زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر	کاین طفل یک شبه ره یکساله می‌رود
آن چشم جادوانه عابد فریب بین	کش کاروان سحر ز دنباله می‌رود
از ره مرو به عشوه دنیا که این عجوز	مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود
باد بهار می‌وزد از گلستان شاه	وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین	خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود ^۱

تاگور در ایران

رابیندرا نات تاگور شخصیت جهانی شاعر بزرگ نوبل انعام گرفته در ایران شهرت به‌سزایی دارد. تاگور ایران را دوست داشت و شاعران صوفی ایران نزد او محترم بود. "خانواده تاگور ایران‌شناس بودند و فرهنگ ایران را به‌خوبی می‌شناختند. در زمان مظفرالدین شاه قاجار نواب کُمار شُمار تاگور کنسول افتخاری ایران در کلکته بوده و لذا تاگور طبعاً با ایران علقه و ارتباط می‌داشت"^۲.

۱. دیوان حافظ، با تصحیح و مقدمه و تحقیق دکتر نایینی.

۲. نیایش «گیتانجلی»، مقتدری، ص ۳۹.

تا زمانی که تاگور جایزه ادبی نوبل را نبرده بود، ایرانیان با آثار او آشنا نبودند. کتاب معروف به «دین بشر» از او است که درباره فرهنگ باستانی ایران سخنرانی می‌کند.

”دین زردشتی را آیینی جهانی و انسانی دانسته و دستور کوشش در راه نیکی و پرهیز از بدی و جدال علیه آن را که مبنای آن دین است می‌ستاید“^۱.

تاگور در این کتاب در پایان می‌نویسد:

”زردشت سرود یگانگی می‌خواهد که خود شاعر و سرود سازم بی‌اختیار بسوی نغمه آسمانی خویش جلب می‌کند“^۲.

”گیتانجلی کتاب شعری از او است که مخصوصاً در گیتانجلی اثر تصوّف و فلسفه و عرفان ایرانی کاملاً مشهود است و شخص همان جذبه و لذّتی را که از مطالعه مناجات خواجه عبدالله انصاری و غزلیات حافظ شیرازی احساس می‌کند از خواندن گیتانجلی نیز حاصل می‌دارد“^۳.

پدر تاگور مهارسی دیویندرا نات تاگور هم ایران دوست بود و به عرفان و ادب ایران علاقه داشت و شیفته و فریفته اشعار حافظ بود و پیرو مذهب «برهم سماج» بود و بر دست راجا رام موهن رای بیعت کرده بود و اشعار حافظ را یاد گرفته بود:

”او هر بامداد صفحه‌ای از اوپنیشادها و یک غزل از حافظ را به‌عنوان یک فریضة دینی قرائت می‌کرده است. حتّی هنگام جان دادن که بسیار بی‌قرار و بی‌آرام بوده از بستگانش خواهش می‌کند تا غزلی از حافظ برایش بخوانند و آنان اشعار زیر را از نخستین غزل حافظ است، با ساز ونوا برایش می‌سرایند:

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها

به‌می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

۱. نیایش «گیتانجلی»، مقتدری، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۴۴.

۳. همان.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
 کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها
 همه کارم ز خود کامی به‌بدنامی کشید آخر
 نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفل‌ها
 حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ
 متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهمل‌ها^۱

«او روزنامه منتشر کرده بود بنام «بنگادوت». این روزنامه دارای یک صفحه فارسی هم بود و در آن صفحه دستور و فرمان‌های دولت انگلیسی و اعلام استخدام و غیر آن چاپ می‌شد. خودش در زندگینامه خود می‌نویسد که چون من بر کوه هماله رفته بودم آنجا هر روز تا نصف شب نغمه‌های برهمو سماج و اشعار حافظ را با ذوق و شوق فروان می‌خواندم. باید یادآوری شود که در این سفر رابیندرا نات تاگور همراه پدر خود بود و امکان قوی دارد که از زبان پدرش اشعار حافظ را شنیده و تأثر پذیرفته باشد. پدرش دبیندرا نات تاگور دیوان حافظ را کلاً یاد گرفته بود و با این سبب او را حافظ حافظ می‌گفتند. او طی صحبت با دوستان یادنامه‌های خود از اشعار حافظ به‌مناسب موقع و محل به‌خوبی استفاده می‌کرد. این یک نکته‌ای جا است که دبیندرا نات تاگور از حافظ چنان عشق می‌ورزیده که حتی بوقت عبادت هم حافظ را فراموش نکرده و در حین عبادت با اپانیشاد اشعار حافظ هم می‌سروده روی آن زنگ^۲ که دبیندرا نات به‌وقت عبادت می‌زد، این شعر حافظ نوشته است:

مرا در منزل جانان چه امن وعیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها^۳

این زنگ در موزه تاگور در سانتی نکیتن هنوز نگهداری می‌شود. یک‌بار دبیندرا نات به‌بنارس سفر کرد. راجع به این سفر می‌نویسد:

۱. نیایش «گیتانجلی»، مقتدری، ص ۴۲.

۲. در انگلیسی bell است.

”من یا قایق اجاره کردم و بسوی بنارس روانه شدم. ناگاه جزر و مد روز گنگا آغاز شد و امواج مد و جزر قایق را ایطرف و آن طرف نکان می داد. من به خدا رجوع کردم. بسوی آسمان نگاه کرده گفتم:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینم آن یار آشنا را“^۱
 گیتانجلی به انگلیسی ترجمه شد. در اروپا شهرت یافت وقتی که در دنیا جنگ جهانی بود، نتایج جنگ جهانی اوّل پیش بود. تاگور از جنگ و جدل نفرت کرد و پیام انسانیت و امنیت داد. گیتانجلی تاگور جایزه نوبل یافت و به شهرت جهانی رسید. پس او در ایران شهرت یافت و مقالات وی در روزنامه‌ها چاپ شد:

”آقای رحیم‌زاده صفوی در جریده ایران از نویسندگان و دانشمندان درخواست کرد تا درباره تاگور بحث و فحص و قلمفرسایی کنند و در نتیجه توجّه عمومی واجب گردید و دانشمند گرامی آقای طباطبایی مقالات مسلسلی درباره وی نوشتند که در روزنامه ایران منتشر شد“^۲.

برای تاگور دانشمندان ایرانی کتاب و مقالات نوشتند و آثار او را به فارسی درآوردند، مانند: محیط طباطبایی، محمد علی اسلامی ندوشن، مهدی بازرگان، ابراهیم پورداوود، دکتر محمد تقی مقتدری، سید مصطفی طباطبایی، قاسم‌نژاد حسینی، علی شریعتی، دکتر رضازاده شفق، ملک‌الشعراى بهار و دیگران.

در جشن هفت صدمین سال تولّد حافظ، تاگور به ایران دعوت شد. در ماه آوریل سال ۱۹۳۲ میلادی سفری به ایران کرد. دوره سفر او یک ماهه بود. خطابه پذیرایی در بوشهر که به زبان انگلیسی بود با احساسات صمیمانه‌ای در خدمت تاگور از طرف ایران با اجازه پادشاه ایران قرائت شد.

دکتر نیاز احمد خان کتابی با عنوان «طوطی هند» نوشت، در این کتاب می‌نویسد:
 ”دکتر تاگور یکی از مردمان عالی از تبار هند و ایرانی می‌باشد آنچه که در مظاهرات تعقل خاوری همیشه درخشان و چشمگیر است. دکتر تاگور نمونه

۱. بیاض، ص ۱۵.

۲. نیایش «گیتانجلی»، مقتدری، ص ۳۹-۴۰.

زنده آن می‌باشد. قدرت بیان‌شان بار دیگر فکر و فرهنگ غرب را در مورد ستیزه بین ماده و روحانیت قبول‌اند که شرق هنوز هم از استعداد نهانی برخوردار است. درس‌هایشان می‌تواند در حرکت‌های انسانی توازنی پیدا کند چرا که ممکن است علیه جاذبیت به‌ماده و قالب آنچه که برادران غربی با تمایلات خشن‌سازی خاصیت انسانی با آن خو گرفته‌اند واکنشی رخ بدهد^۱. پاسخ شاعر:

”برادران ایرانی! برای آن همه کلمات محبتی که ایراد فرمودید با صمیمیت قلبی اظهار تشکر می‌کنم. باید عرض کنم که فرصت بزرگی دستم داد تا توانستم در میان‌تان بیایم. اولین دفعه‌ای است که ایران را به‌این نزدیکی مشاهده کردم و امیدوارم که در این چند روز اقامتم در کشورتان بتوانم بیشتر نزدیکی و درونگری با مردمان ایران آشنایی پیدا کنم.“

”من شاعرم از قبیل همان توده شاعرانم که پیام‌شان احتیاج به‌وسیله‌ای و یا سخنرانی پرزور و شوری را ندارد تا به‌قلب انسان راه یابد بلکه به‌طریق سکوت و ژرفنای تمام که مکان لا‌مکان است. هیچ‌وظیفه درس و تبلیغی را ندارم بلکه مسئولیتی دارم تا در برابر ندای باطن عکس‌العملی را به‌زبان عاطفه و زیبایی نشان بدهم. اگر ادعایی به‌شه‌رت شاعری دارم باید آن را به‌همان بی‌کرانی پرسکوت پیدا کرد که از آن همه الهامات و تصورات منبع گرفته بر اقلیم خاطر انسانی بازتاب می‌کند.“

”با نقش مزبور بخت این شاعر انزوایی دارد در محل مورد توجه و تماشای میلیون‌ها مردم کشورهای بزرگ آسیایی و اقلیم غربی قرارگیرد. به‌هرحال پیام‌ها و سخنرانی‌ها را که داشتم در آن سرزمین ایراد کنم زبانش به‌درستی از زبان خودم نمایندگی نمی‌کند زبان حقیقم در عمق روح مشغول به‌هنر آفرینی و در مقامی می‌ماند جایی که فکرهایم در حال بی‌زبانی سرگردان است. اگر از کشورتان دیدار نمی‌کردم زیارت من ناتمام می‌ماند. امروز عصر با دیدارتان

۱. طوطی هند سوی ایران، ص ۱۴۷.

زندگانیم با خوشحالی تمام سرشار گشت. با اینکه امروز توانستم دو تمدن قدیم شرقی را به یک پیوند محبت وصل دهم چنانکه از این جلسه برمی آید، سعادتمند شدم^۱.

ملک الشعراى بهار، در وقت سفر تاگور به ایران با وی نزدیک و آشنا شد. بهار، در تجلیل و توصیف تاگور شعری سرود و آن را «هدیه تاگور» نام نهاد. چند بیت از اشعار وی نقل می شود:

از وطن حافظ شیرین سخن	بگذرد آن طوطی شکر شکن
طوطی بنگاله برآید ز هند	جانب ایران بگراید ز هند
چون من از این مژده خبر یافتم	پای ز سر کرده و بشتافتم
قطره از عالم بالا چکید	در گهرش جوهر عرفان پدید
هند صدف وار دهان برد پیش	قطره فرد برد شد بخویش
قرن پس از قرن بر او برگذشت	دهر پس از دهر مکرر گذشت
تا صدف هند گهربار شد	مهد یکی گوهر شهوار شد
از نظر اجنبیش دور ساخت	درج گهر سینه تاگور ساخت
ای قلمت هدیه پروردگار	هدیه ایران بپذیر از بهار ^۲

تاگور در ایران اشعاری در ستایش ایران سروده و خواند و آقای اسدی معلم زبان انگلیسی آنها را برای حضار ترجمه کرد و آقای اورنگ آن اشعار را به فارسی به رشته نظم درآورد و در انجمن تاگور خواند. چند بیت از اشعار وی نقل می شود^۳:

ای ایران!

گل‌های بوستان تو و بلبلان گل پرست تو،

برای بر پا داشتن سالگرد و جشن تولد شاعری که از راهی دور آمده است.

ترانه‌ها و غزل‌های زیبا خوانده با و تبریک می گوید.

ای ایران!

فرزندان پرمهر و دلیر تو،

۱. طوطی هند سوی ایران، ص ۱۵۱.

۲. نغمه تاگور یا صد بند، ص ۱۰.

۳. نیایش «گیتانجلی»، مقتدری، ص ۵-۳۴.

چه تحفه‌های گران‌بهایی به‌عنوان یادگار محبت و عشق تو، به‌شاعری که از راهی دور آمده است هدیه می‌کنند.

و گویا که ایشان قبلاً و معنا خود را باوی هم نوا و هم آهنگ ساخته‌اند.
ای ایران!

شاعری که در روز تولدش از میهن خویش دور و مهجور افتاده است،
تو او را تاج عزت و شرافت پوشانیده‌ای.

و من!

در برابر این همه لطف و محبت‌هایی که دیده‌ام،

می‌خواهم فقط یک دسته گل بر تارک نیرومند و افراخته و باستانی تو نثار کرده، و
با آهنگی رسا به‌درگاه معبود نادیده راه اجابت داده مسألت و دعا کنم که:

“ایران همیشه سرافراز و پیروز باد”^۱

شخصیت ادبی تاگور در تمام آثار منظوم و منثور او چه سیاسی و اجتماعی ادبی و
مذهبی بخوبی نمایان است. او پیغام انسانیت عشق و محبت می‌دهد. فلسفه هندی را
دوست داشت:

“وی دوستدار انسانیت و پرچمدار آزادی بشر بود و از این رو در جهان متمدن
امروزی باید او را پیامبر آزادی فکر و محبت و صلح عمومی خواند، او شاعری
است که با شمشیر برنده کلمات منظوم به‌پیکار برخاسته و می‌خواهد جامعه
انسانی را از زنجیر بندگی و بردگی، بردگی نسل و نژاد، بردگی فکر و معتقدات
مذهبی و ملی رهایی بخشد.”^۲

تاگور در هنگام اقامت خود در تهران از رضا شاه پهلوی خواست که کسی را برای
تدریس به‌کالج وی بفرستد. ابراهیم پورداوود که در آن سال‌ها در آلمان به‌سر می‌برد.
دولت ایران او را برای تحصیل در شانتی نیکاتن فرستاد. او در میان ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴ م
در دانشگاه شانتی نیکاتن «وشوا بهارتی»^۳ در میان تاگور گذاشت و زندگی تاگور را از
نزدیک مشاهده کرد. او می‌نویسد:

۱. نیایش «گیتانجلی»، مقتدری، ص ۵-۳۴.

۲. نغمه تاگور، ص ۲۰۰.

۳. همه هندوستان.

”تاگور در طی صحبت چند بار به من گفت: گمان می‌کنم که در تهران کسی مرا نشناخت، زیرا چیزی از من به فارسی برگردانیده نشد که مرا بشناساند چون این سخن را از او شنیدم گفتم این کار را من در اینجا با همراهی یکی از استادان اینجا به نام ضیاءالدین که از فارسی هم بهره داشت انجام دادم و صد بند از اشعار تاگور را از بنگالی به فارسی گردانیدم“^۱.

عقیده ایرانیان درباره شخصیت تاگور این است که او ایمان دارد که عقاید و اندیشه بزرگانش را محکم کند و خود را فیلسوف هندی و فلسفه‌اش را فلسفه ملتش قرار دهد و بارها سعی می‌کند که این افکار و خیالات در میان مردم پذیرفته شود:

”تاگور پیرو دیانت برهمایی و ناشر آراء اسلاف خود است. ایمان وی براساس و شالوده فلسفه دینی هند است که امروز به منزله پا به فلسفه تعاون و بشردوستی او می‌باشد“^۲.

مولوی ضیاءالدین استاد زبان بنگاله و فارسی‌شناس و استاد شانتی نیکاتن، اشعار تاگور را به فارسی درآورد و عنوان شعرهای تاگور را عنوان فارسی داد. همین‌طور «گردهاری لال تیکو» و «ابرهیم پورداوود» و دکتر «مقتدری» اشعار تاگور را به فارسی ترجمه کردند.

چند شعر زیبا از او:

ای زندگی!

هر لحظه به‌شکلی و رنگ و روی تازه تجلی کن

در بوی جلوه کن و با سرودهای امید بخش به‌رقص آی

چنانی خود آرایی کن که سراپای وجودم بوجود آید!

در اعماق دلم با خوشی و شادی روی بنما

ای نور درخشیده! ای مایه خوشبختی به‌سراچه دلم فرود آی!

ای پرچهره ای عشق و ای سراپا اطمینان پیش آی!

در هر حال قدم فراتر نه!

۱. نغمه تاگور، ص ۲۱.

۲. رایندرا نات تاگور، ص ۳۶.

هنگام درد و اندوه، شادی و خرسندی ما بیا!
 در کردار و رفتار ما به صورت جاودانی خود روی آر!
 در پایان عمر چهره نمایی کن!
 ای زندگی شیرین! هر لحظه با نقش و نگارهای تازه رخ بنما!^۱

*

ماه ناتمام!
 محبوب من!
 راز سر بسته‌ام بشنو،
 ولی نمی‌دانم چه بگویم!
 از این آسمان نیلگون، آواز نی به گوش هوش می‌رسد،
 هرچه در دلم می‌گذرد، به صورت نغمه درمی‌آید،
 چنین احساس می‌کنم که شاید او از راه فرا رسد!
 از این رو از پس خنده، گریان می‌شوم!
 به این می‌ماند که از میان ستارگان به او نگاهی شده و تیغه ماه با دیدن همین اشاره
 بدر گردیده است!^۲

پرفسور مشیرالحسن در مقاله خود در موردِ تاگور و ایران می‌نویسد:

Reflection of Culture Encounters: India and Iran

“In used to dream of a Persia where bulbuls made love to the roses, where in dreamland garden poets sat around their wine cups and invoked vision of ineffable meaning. But now that I have come to your country my dream has been formed into a concrete image and finds its permanent place in the inner chamber of my experience”.

I have visited Sa‘di’s tomb; I have sat beside the resting place of Hafiz and intimately felt his touch in the past age of Persia lent the old world perfume of its own sunny hours of spring to the morning of that day and the silent voice of your ancient poet filled the silence in the heart of the poet of Modern India”³. (9 May 1932)

۱. رابیندرا نات تاگور، ص ۳۸.

۲. رابیندرا نات، ص ۹۱.

3. Habib, Irfan: *The Growth of Civilization in India and Iran*, p.230.

رایبندرا نات تاگور از نظر دانشمندان زبان و ادبیات هندی

شاعر جهانی رایبندرا نات تاگور گرچه زبان مادری و خانواده او بنگاله بود، ولی او تمام زبان‌ها و ادبیات را دوست می‌داشت و خصوصاً دلبستگی به ادبیات سانسکریت و هندی داشت. در زمان او زبان فارسی و اردو در هند بسیار قبول مردم بود و زبان هندی نزدیک زبان بنگاله است و رشته لسانی این دو زبان با یک دیگر نزدیک است. وقتی که اوّلین بار آثار تاگور در هند شهرت یافت و مردم از نویسندگی تاگور آگاه شده بودند، پس ترجمه آثار تاگور در زبانهای مختلف شروع شد و بعد گیتانجلی در انگلیسی ترجمه شد، اروپا از فکر و فلسفه تاگور آگاه شد. تاگور برای جایزه نوبل انتخاب شد و در سراسر جهان آثار او ترجمه شد. دانشمندان هندی درباره او کتاب نوشتند و مقاله‌ها چاپ کردند و آثار او را به زبان‌های هندی درآوردند.

در زمان تاگور در هند چند نویسنده مهم‌ترین بوده‌اند که شهرت جهانی یافته بودند، مانند: علامه اقبال، سروجنی نائیدو، مهابیر پرشاد دیویدی، هزاری پرشاد دیویدی، پریم چند، الطاف حسین حالی، حسرت موهانی، جوش ملیح آبادی، دَنکر، نرالا، میتلهلی شَرَن گُپْت و غیره.

نویسندگان و دانشمندان هندی آثار تاگور را ترجمه کردند و درباره او کتابی نوشتند: همایون کبیر، هزاری پرشاد دیویدی، رام دهاری سنگ دَنکر، هَنس کُمار تیواری، بهوانی پرشاد مسر، سو کمار سین، نرمَل جین، مهکرجی شرونی، شچیناند واتسیان، الا چند جوشی، رام سنگ تومر، پَرُفل چند اوجها، بهرت بُهوشن اگروال و...

مترجم گیتانجلی راما تیواری می‌نویسد:

”من قبل از سی سال گیتانجلی (نیایش) تاگور را خوانده بودم، پس من فریفته تاگور شده بودم. چند سال بعد برای ترجمه گیتانجلی در زبان هندی موقع یافتم، خیلی خوش شدم ولی ترسیده بودم که این کار بزرگ از شاعر جهانی تاگور و من، این برای من زبان کوتاه و کلام بزرگ خواهد شد، که قبلاً چند بار گیتانجلی ترجمه شده بوده است. پس ترجمه دیگر چه معنی دارد و من خود را نگاه کردم که شعر تاگور را ترجمه کردن این استعداد در من موجود است یا

نیست. پس من جسارت پیدا کردم که این کار با نیکی انجام بدهم. مرا اینجا یک شعر میتله‌ی شرن گیت یاد آمده است، که این است:

(رام تمهاری پریتزی کاوے ہے है राम तुमहारी चरित्र स्वयं ही काव्य है
کوئی کوئی بن جائے سچ سمجھو ہے) 'कोई कवि बन जा' सहज संभव है।

ترجمه فارسی این شعر: ای رام^۲ زندگی شما، خود یک مجموعه کلام است؛ کسی شاعر بشود، ولی برابر یا مثل شما باشد این ممکن نیست.

و او دیگر جا می‌نویسد:

”من می‌دانم ترجمه آثار کسی را در برابر اصل نمی‌شود، و این هرگز ممکن نیست که در برابر اصل بشود“^۳.

همایون کبیر دانشمند و نویسنده زبان هندی درباره تاگور می‌نویسد:

”او از خانواده برهمن بود، سبب این بود که به زبان و ادبیات «سانسکرت» و «ودا» دلبستگی زیاد داشت و او از فرهنگ اسلامی و مغول متأثر بود. او شاعر فطری بود و دلبستگی او به نویسندگی زیاد بود. داستان، ناول، تمثیل به زیبایی می‌نوشت و دلبستگی او به نقاشی، فنون لطیفه و موسیقی هم زیاد بود“.

همایون کبیر می‌نویسد:

”عروج و ارتقا و نشو و نما ی یک شاعر چه طور شده است، این را گفتن آسان نیست. این یک سلسله باعث افزایش ذهنی بیداری می‌شود، که در ذهن و قلب شاعر مثل طوفان در دریا پیدا می‌شود که این را تجزیه و تبصره کردن آسان نیست، من کلام اوایل زندگی یک شاعر را مطالعه می‌کنم که خیلی مشهور شده بوده است و کلام او که در زندگی اخیر نوشته شده مشهور نشد. تاگور در این زمره بود، که می‌بینم در اوایل زمان شاعری تاگور مشهور شد. تاگور تا زمان هشتاد سالگی شعر نوشت“^۴.

۱. گیتانجلی، راماتیواری، پیشگفتار.

۲. رام یک خدای مشهور هندوان است.

۳. گیتانجلی، راماتیواری، پیشگفتار.

۴. مقدمه رابیندرا نات تاگور، همایون کبیر، ص ۲۳،

و او می‌نویسد:

”او از زندگی مردم هند و فرهنگ گوناگون هند متأثر بود که از زمان قدیم در هند رایج بود و آن را به شعر درآورد. او از ادبیات سانسکرت و «ودا» استفاده کرد و شعر «ویشنو گیتی»^۱ و «ادبیات صوفی» را مطالعه بیشتر کرده بود. او این را در شعر خود شامل کرد. در دورهٔ وسطی در هند رسم و نظام رؤسا و زمینداران زیاد پذیرفته شده بود، او این را بررسی کرد و در شعر خود بر علیه این نظام نوشت. او از زندگی روزمرهٔ هند استفاده کرد که در شعر او بازتاب دارد. در آثار او زندگی مردم روستایی بنگاله را می‌بینیم که او با بزرگی آن را بیان می‌کند. یعنی در ادبیات «بارلا»^۲ رسم و رواج اروپا را با زیبایی در شعر خود شامل کرد و در شعر او زیبایی پیدا کرد. در مجموعهٔ «بالکان» از فکر و قوت و فرهنگ اروپا متأثر است. انسان از زمان قدیم فهمیده بوده است. این همه چیزها در کلام او موجود است، که تاگور به آن یک شکل نو داده است. فلسفهٔ آریایی قدیم هند، ادیان هند، رسم و اخلاق دربار مغول هند و زندگی طبقهٔ متوسطه بنگاله و دورهٔ جدید اروپا را هم می‌بینیم که با قوت عرفانی در کلام او آمیخته شده است. این سبب شده که یک سبک نو در کلام او پیدا شود»^۳.

مصنّف کامل جوشی دربارهٔ تاگور می‌نویسد:

”که من درام تمثیلی را در ماه سرما نوشته بودم و در فصل گرما و باران بر من شعر جاری می‌بود و با موسیقی قوت شعرگویی در من اضافه می‌شد. من در این فصل نوشته‌ام و در فصل سرما که ذهن من ساکت می‌بود و قلب من خاموش می‌شد، پس من تمثیل‌نگاری کرده بودم»^۴.

و او می‌نویسد:

۱. ویشنو یک خدای هندوان است در توصیف او زیاد شعر سروده شده است.

۲. ادبیات بنگله به این نام دانسته می‌شود.

۳. مقدمهٔ رابیندرا نات تاگور، همایون کبیر، ص ۲۴.

۴. جیون کھانی رابیندرا نات تاگور (داستان زندگی رابیندرا نات تاگور)، ص ۱۳۱.

”تاگور وقتی که در دانشگاه شانتی نیکیتن درامه یا داستان می‌نوشت، آن را برای دوستان و دانشجویان می‌خواند و از آراء آنها استفاده می‌کرد و دوستان تاگور هم از او استفاده می‌کردند و ستایش می‌کردند. پس در نویسندگی من یک جان نو پیدا می‌شد“^۱.

مترجم تمثیلات تاگور ستیندرا گپتا می‌نویسد:

”آثار تاگور به‌همه زبانهای دنیا ترجمه شده است، اما برخی هم بودند که در کشورهای مختلف برای مطالعه متن آثار تاگور، دانشمندان زبان بنگله را آموختند. پس اهمیت و مرتبه این شاعر از این معلوم می‌شود. درباره تاگور من نمی‌خواهم چیزی بسیار بگویم“^۲.

و او می‌نویسد:

”مدرسه به‌وی^۳ خوش نمی‌آمد. این برای او مثل زندان بود و خواندن در خانه با استاد را نمی‌پسندید. چند بار در مدرسه داخل شد ولی خودش آن را رد کرد. خانواده او گفته بود که این بچه بی‌کار خواهد شد. ولی رابیندرا همیشه در مطالعه غرق بود و کتاب مهم «ودا» و «سانسکریت» را مطالعه می‌کرد. او به‌مطالعه زیاد معروف شده بود، او درس اجباری نمی‌خواست. وقتی که در مدرسه بود او زبان و علوم مختلف خوانده بود: انگلیسی، سانسکرت، هندی، ریاضی، تاریخ و غیره. او این‌قدر ذهن بود که چیزی را که یک بار می‌شنید، فراموش نمی‌کرد و در ذهن او جا می‌گرفت“^۴.

دانشمند ادبیات هندی شروَن مکهرجی می‌نویسد:

”شاعر جهانی رابیندرا نات تاگور یکی از بزرگترین شاعران جهان بوده است، او در زمین هند مثل گل بود و با شعر خود نه فقط هند را بلکه دنیا را معطر کرد و به‌شعر گل افشانی کرد. شعر او بر زبان مردم جاری بود. در دل او برای همه

۱. جیون کھانی رابیندرا نات تاگور (داستان زندگی رابیندرا نات تاگور)، ص ۱۲۶.

۲. تمثیل تاگور (ناتک تاگور)، مترجم ستیندرا گپتا، پیشگفتار، ص ۱.

۳. یعنی رابیندرا نات تاگور.

۴. بال ساهتیّه رابیندرا نات تاگور (ادبیات کودکان رابیندرا نات تاگور)، ص ۳.

محبت بود. او از خدای پاک می‌ترسید و برای خود و مردم از خدا دعا می‌خواست. بشنوید: «ای خدای بزرگوار از شما، من یک استدعا دارم، که بدی را از دل من خارج بکنید و قوت صبر و تحمل به‌من بدهید، و کامرانی بدهید...» محبت برای دیگران در دل من پیدا شود، و مرا کمک کنید برای شناختن غربا و بیکسان، و قوت بده، بر علیه ظلم و استبداد، که من امروز می‌بینم! چه طور زندگی انسان‌ها خراب شده است، و این قوت را به‌من بده که زندگی را با محبت و عقیدت سپری کنم.^۱

«رابیندرا کمی مخالف زبان انگلیسی بود و می‌گفت دانشجویان از مطالعه ادبیات هند و فلسفه هند دور می‌شوند».

«او روابط استاد و دانشجو را مثل پدر و فرزند می‌دانست و می‌گفت که در دانشگاه من که دانشجویان درس می‌خوانند همه مثل فرزندان من هستند و همه مانند یک خانواده هستیم و شانتی نیکیتن خانه آنهاست. او طریقه تحصیل انگلیسی در هند را نمی‌خواست».^۲

و او هم می‌نویسد:

«نخستین شانتی نیکیتن را در مقام بولپور بنگال بنام «آشرم شانتی نیکیتن» پدر رابیندرا نات تاگور دیندرا نات تاگور برپا کرده بود و سپس رابیندرنات تاگور در سال ۱۹۰۱ م برای آزمایش فکر و فلسفه خود اینجا را انتخاب کرد. اولین بار در اینجا فقط پنج دانشجو بودند. بعداً این پیشرفت کرد و زیاد دانشجویان به‌این سو آمدند، پس این دانشگاه در جهان مشهور شد، ولی به‌حیث دانشگاه بین‌المللی در سال ۱۹۱۸ م آغاز به‌کار کرد و چند مرکز مختلف به‌عنوان علوم مختلف تأسیس یافت: هندی بهون^۳، سانسکریت بهون، سکچها^۴ بهون، سنگیت^۵ بهون، گرامین

۱. گرو دیو رابیندرا نات تاگور، پیشگفتار.

۲. همان.

۳. بهون به‌معنی خانه است، ولی اینجا برای مرکز به‌کار آورده شده است.

۴. به‌معنی تحصیل است.

۵. معنی موسیقی.

نرمان^۱ بهون، و غیره. و از همه اطراف دنیا برای درس و تحقیق دانشجویان به اینجا آمدند. او این طور «شانتی نیکتن/وشوا بهارتی»^۲ را بنا کرد و برای گیتانجلی^۳ جایزه نوبل یافت. سادھنا گیت، پربھات گیت، مانسی، سونار تری، تیآگ، مالینی، کلپنا سندھو، گیتانجلی، مکتی دھارا، و غیره از آثار مهم اوست^۴. مصنف کامل جوشی می نویسد:

”در سال ۱۹۲۱ م رابیندرا نات تاگور شصت ساله شده بود، در این عمر انسانها آرام طلب می شوند ولی تاگور همیشه کار می کرد، برای شانی نیکتن و سرمایه تهیه می کرد و سفر بسیاری کرد. او یازده بار سفر کشورهای مختلف دنیا کرد. او همیشه در کار مصروف بود و مشغول نوشتن بود. زندگی اخیر خود را در شانتی نیکتن گذاشت. این دانشگاه در دنیا مشهور شد و او برای امنیت دنیا این دانشگاه را مهم دانست“^۵.

و دیگر جا مصنف جوشی می نویسد:

”مشهورترین ناول او «گورا» است که تاگور در جوانی آن را نوشته بود، قهرمان ناول «گورا» خود زندگی خود را بیان می کند و می گوید که من فرزند انگلیسی هستم، در زمان غدر ۱۸۵۷ م آنها مرا تنها گذاشتند و یک مادر پدر هندو مرا پرورش دادند. «گورا» فرهنگ هندی را خیلی دوست می دارد و احترام زیادی به هند می گذاشت. او یک رهنمای قومی هند بود و در سراسر هند معروف شد“^۶. لیلا مجمدار می نویسد:

”در دل تاگور برای مردم هند محبت زیاد بود که در آثار او نمایان است، فقط در آثار نه، بلکه در زندگی او این شامل بود. او به چیزهای هند مانند: جشن

۱. فروغ دادن به زندگی روستایی.

۲. جای امن گاه/همه هندوستان.

۳. نیایش.

۴. گرو دیو رابیندرا نات تاگور، پیشگفتار.

۵. جیون کھانی رابیندرا نات تاگور (داستان زندگی رابیندرا نات تاگور)، ص ۱۲۲.

۶. همان، ص ۱۲۷.

گوناگون، زبان و ادبیات، فنون لطیفه، موسیقی، رقص، نقاشی و غیره. محبت قلبی داشت. او به کودکان دلبستگی داشت و همیشه آنها را دوست می‌داشت و می‌گفت که اینها باید تربیت و نشو و نماي ذهنی بزرگی بگیرند. او از دولت انگلیسی خطاب «سر» گرفته بود اما پس از سانحه جلیانوالا باغ، این خطاب را برگردانید.^۱

منابع

۱. تومر، رام سنگه (مترجم): *رابیندرا نات کی کهایاں* (داستان رابیندرا نات تاگور)، رابیندرا بهون، ساهتییه اکادمی، دهلی نو.
۲. جوشی، کمل: *جیون کهای رابیندرا نات تاگور* (یک داستان زندگی رابیندرا نات تاگور)، اوریتیل لونگ مینس لیمیتید، کلکته، ۱۹۵۴ م.
۳. حافظ، دیوان حافظ، تصحیح و مقدمه و تحقیق دکتر نایینی، نشر انتشار سخن، خیابان انقلاب، تهران.
۴. حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، چاپخانه دانشکده، تهران، ۱۳۳۷ ه.ش.
۵. خان، دکتر نیاز احمد، طوطی هند سوی چمن، دانشگاه وشوا بهارتی، بنگال، ۲۰۰۴ م.
۶. خان، دکتر نیاز احمد، وجود وجدانی «سرودهای عرفان بولهای بنگاله»، دانشگاه وشوا بهارتی، بنگال، ۲۰۰۴ م.
۷. دیویدی، هزاری پرشاد (مترجم): *میرا بچپن* (زندگی کودکی من)، نویسنده تاگور، اندین پریس لیمیتید، اله آباد.
۸. شهابی، علی اکبر، روابط ادبی ایران و هند، چاپخانه کتابفروشی، تهران، ۱۳۱۶ ه.ش.
۹. شهباز حسن، گیتانجلی، علمی، تهران.
۱۰. طباطبایی محیط، رابیندرا نات تاگور، انتشارات شیعه، تهران، ۱۳۱۱ ه.ش.
۱۱. طباطبایی، سید مصطفی (محمد ضیاء الدین)، نغمه تاگور، یا صد بند، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۴۷ ه.ش.
۱۲. علوی، پرویز، تاریخ نوین هند، تهران، بین الملل، ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۳. کانونگی، ایس این (مترجم): (مصنف سومن سرکار) *بگله نوجاگران* (بیداری نو بنگله)، گرنته سیلپ، دهلی نو.

۱. بال ساهتییه رابیندرا نات تاگور (ادبیات کودکان رابیندرا نات تاگور)، ص ۱۵.

۱۴. کبیر، همایون: *رابیندرانات تاگور* ساهتیه اکادمی، دهلی نو.
۱۵. گپتا، ستیندرا (مترجم): *ناکث تاگور* (تمثیلات تاگور) سی ۱۷۴/۸، یمونا بیهار، دهلی.
۱۶. مجمدار، لیلا (نولپوری): *بال ساهتیه رابیندرانات تاگور* (ادبیات کودکان رابیندرا نات تاگور) ساهتیه اکادمی، دهلی نو، ۱۹۶۲ م.
۱۷. مقتدری، دکتر محمد تقی، نیایش، «گیتانجلی» تاگور عطایی، تهران، ۱۳۴۲ ه.ش.
۱۸. مکهرجی، شرون: *گروپورابیندرانات تاگور* لائف لائن بوکس، ۹۴۲۷/۱، ویست روہتاس نگر، شاهرار، دهلی.
۱۹. نعمانی، علامہ شبلی، شعرالعجم، دارالمصنفین، اعظم گره، ۱۹۹۱ م.
۲۰. واتیسیان، شچیداند (مترجم): *گورابارلاناو*، رابیندرا بهون، ساهتیه اکادمی، دهلی نو.

مجله‌ها

۲۱. بیاض، جلد ۲۹، شماره ۱، ۲۰۰۹، دانشگاه دهلی، دهلی.
۲۲. قند پارسی، «تاریخ و تحول روزنامه‌نویسی فارسی در هند»، شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۱ ه.ش، مرکز تحقیقات فارسی رایشی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو.
۲۳. دانش، شماره اختصاصی، حافظ محمود شیرانی، تابستان ۱۳۷۷ ه.ش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۲۴. هند نو، مجله مهرماه ۱۳۷۰ ه.ش، سال دوازدهم، شماره اول، تهران.
۲۵. روابط فرهنگی هند و ایران (انگلیسی و فارسی)، مجله خصوصی، مارس ژوئیه ۱۹۹۴ م، انجمن ایران، کلکته.
۲۶. هند نو، تاگور، پروفیسور همایون کبیر، ترجمه محمود تفضلی، فروردین ماه، ۱۳۴۰ ه.ش، شماره اول، تهران.
۲۷. راه اسلام، خصوصی شماره، روابط هند و ایران (اردو)، خانه فرهنگ ایران، ۱۹۹۶ م.
28. Habib, Irfan, *The Growth of Civilization in India and Iran*, Tulika, New Delhi, 2002.
29. Hasan, Prof. Ainul, *Studies of Persian Language Issue & Themes*, Book Plus, New Delhi, 2003.

مقام زن در آثارِ تاگور

سعیده امان*

ترجمه: خان محمد صادق جونپوری♦

تاگور مجموعه‌ای از اوصاف بود. او به یک وقت شاعر، داستان‌نویس، کارشناس آموزش و مصلح بود. او در شاعری شهرت جهانی حاصل کرد. کتاب او گیتانجلی جایزه نوبل دریافت نمود. تاگور در داستان‌های خود زندگی اجتماعی هند را به تصویر کشیده است. مسائلی که عامه مردم به خصوص زنان با آن درگیرند موضوع داستان‌های اوست. اینها مسائلی بودند که تاگور برای حلّ و فصل آنها سعی و تلاش می‌کرد. در حقیقت اجتماع هندی و حالت زار زنان و پستی آنها در جامعه تاگور را خیلی تحت تأثیر قرار داده بود شاید به همین علت عشق و محبت به زن در اکثر داستان‌های او آشکار است. او در جنگ علیه ازدواج کودکان، رفتار وحشیانه با دختران نابالغ، رسم ستی و ظلم به بیوه زنان داستان‌های خود را به عنوان اسلحه به کاربرد و سعی نمود تا زاویه دید جامعه را نسبت به این مسائل تغییر دهد. او در این موضوع چند داستان خیلی با اثر نوشت. به طور مثال از این داستان‌ها می‌توان نام برد: «کهودیتو پاشان»، «مونی هارا»، «گپت دهن»، «سمپتی» و «درستی‌دان» که به خاطر موضوع و داستان‌گویی خود در دنیای ادبیات خیلی مشهور شدند.

تاگور اولین نویسنده‌ای است که در داستان‌های خود به زنان جایگاه مناسبی داده است. اگرچه رابندرا نات به همه طبقات جامعه عشق می‌ورزید و از همه مسائل و

* پژوهشگر زبان فارسی، ادیب و شاعر اردو زبان.

♦ پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو (از متن اردو).

مشکلات انسان‌ها آگاه بود ولی مسائلی که در حال حاضر در جامعه مهم بودند توجه او را به خود جلب کردند. مشکلاتی که در جامعه وجود داشت باید حل می‌شد و

تمام زنانی که در داستان‌های
تاگور به تصویر کشیده شده‌اند
ستم‌دیده و مظلوم هستند.
اکثر آنها در حال قیام علیه این
رسوم ظالمانه هستند.

مخصوصاً تاگور از دیدن حالت زار زنان در خانواده‌های طبقه متوسط بنگالی یکه خورده بود. او در نوشته‌های خود این وضع را مورد انتقاد قرار داد. در آن زمان تاگور در بیشتر داستان‌های خود همین موضوع را در پیرایه‌های مختلف مطرح نمود.

در داستان «سمپتی» مرنمی یک دختر شیطان و بازیگوش ناگهان تبدیل به یک زن با وقار و محبوب می‌شود. این داستان را تاگور با ظرافت خاصی مطرح نموده است.

تاگور در داستان «درستی‌دان» زن کوری را به تصویر کشیده که شوهر خود را عاشقانه دوست دارد. از یک طرف در قلب او مهربانی و اعتماد به شوهر وجود دارد و از طرف دیگر نسبت به شوهر خود بدگمان است و شک دارد که شوهر به او بی‌وفایی می‌کند. او داستان را به خوبی پرورش می‌دهد و به انجام منطقی خود می‌رساند.

تاگور در داستان‌های خود فردیت زن را خیلی تحسین نموده است. در داستان‌های او آواز مخالفت با رسم جهیزیه، محدودیت‌های نسلی و نجس بودن شنیده می‌شود. تمام زنانی که در داستان‌های تاگور به تصویر کشیده شده‌اند ستم‌دیده و مظلوم هستند. اکثر آنها در حال قیام علیه این رسوم ظالمانه هستند.

تاگور به وسیله نبودنی در داستان چوکھیر بالی و دامنی در داستان چتورنگ رسم و رواج قدیمی و بیجان را به باد مسخره می‌گیرد. هردو این زنان بیوه هستند ولی مخالف اصول ظالمانه جامعه هستند و همه جا در حال اعتراض به این سنت‌ها دیده می‌شوند.

تاگور داستانی به نام دوبون (دو خواهر) دارد و در آن زوایای مختلف زندگی زنان نشان داده شده و شخصیت او را دلچسب و با وقار می‌نماید. تاگور می‌گوید: زنان دو نوع هستند یکی مادر و دیگری معشوقه. اگر بخواهیم زن را به فصل‌ها تشبیه دهیم مادر مثل فصل باران است که آب می‌دهد، میوه می‌دهد، تشنگی را دور می‌کند و معشوقه مثل فصل بهار است مست و شوخ و پرجنب و جوش با یک روح ناآرام و پرتلاطم.

تاگور در نامه‌ای می‌نویسد:

”به‌بردگی کشیدن نصف جامعه را اگر به‌تقدیر الهی نسبت دهیم، بی‌حرمتی به‌نام پاک اوست که با کنار گذاشتن زن و دور نگه‌داشتن او از جامعه ما چه قدر از پیشرفت باز مانده‌ایم.“

تاگور با نوشته‌های خود می‌خواهد جامعه را از خواب غفلت بیدار نماید. او در جامعه مردان خواستار برابری زن و مرد است و می‌خواهد که زن در توسعه و ترقی جامعه نقش داشته باشد. او در مقاله‌ای می‌نویسد:

”به‌نظر من میدان عمل زن و مرد در دنیا یکی است. هردو در یک میدان به‌طرق مختلف کار می‌کنند. در جنگ یک دست کمان را نگه می‌دارد و دست دیگر شمشیر زنی می‌کند. زنان باید در تمام بخش‌های زندگی فعال باشند.“

به‌طور خلاصه ما می‌توانیم بگوییم که تاگور در نوشته‌های خود همیشه از زن طرفداری نموده و آنها را ستوده است. او در حمایت ازدواج بیوگان نیز چندین داستان نوشته است. او حتی پسر خود را به‌ازدواج با یک زن بیوه درآورد و این شعار را در زندگی عملی، نشان داد.

فلسفه بنیادی گیتانجلی

نورالهدی*

ترجمه: خان محمد صادق جونپوری♦

گیتانجلی مجموعه‌ای از ترانه‌های شاعر بزرگ تاگور است و ترجمه انگلیسی آن به نام Son Offering چاپ شده است. این کتاب برای اولین بار در سال ۱۹۱۰ م به زبان بنگالی منتشر شد. قبل از آن تقریباً ۲۴ عدد از مجموعه شعرها و ترانه‌های تاگور منتشر شده بود. تعداد ترانه‌های سروده شده تاگور تقریباً سه هزار است. تاگور در سال ۱۹۱۳ م جایزه نوبل ادبیات را به خاطر کتاب گیتانجلی دریافت نمود. دبلیو.بی. ایتس. شاعر مشهور انگلیسی زبان در مقدمه ترجمه کتاب گیتانجلی می‌نویسد:

در عرض چند سال گذشته هیچ چیز مثل ترجمه‌های تاگور را تحت تأثیر قرار نداد. من آن را هر روز می‌خوانم. خواندن هر سطر آن باعث فراموشی مشکلات می‌شود. این اشعار بهترین فرهنگ دنیا را ارائه می‌دهند. ما با مطالعه گیتانجلی درمی‌یابیم که این اشعار از لحاظ موضوع هماهنگ هستند و با هم ربط دارند. تمام اشعار و ترانه‌ها حالت مناجات و حمد و ثنا دارند. برای تکمیل حمد و ثنا از نیرنگی زمانه، مناظر طبیعت، حسن مجازی و حتی از سیاست و وطن‌پرستی نیز کمک گرفته شده است. فلسفه بنیادی گیتانجلی اقرار و اعتراف به قدرت کامله خدا و عبدیت غیرمشروط انسان است. زمان تألیف گیتانجلی برای بیان چنین

* استاد مدرسه عالی، کلکته.

♦ پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو (از متن اردو).

مطالبی مناسب بود. آن زمان هند دچار انحطاط اخلاقی، مذهبی و فکری بود و به علت انقلاب صنعتی اروپا مادی‌گرایی سربلند کرده بود. ارزش‌های قدیم و جدید در حال رویارویی و تصادم بودند. تاگور تا سال ۱۹۱۲ م سه بار به اروپا سفر کرده بود و شکست این ارزش‌ها در نگاه او بود. طرز زندگی و روش فکری هندی‌ها با اروپائی‌ها فرق اساسی داشت. در آن زمان اروپا به دنبال آسودگی معنوی بود. به همین علت ارزش و قدر و قیمت گیتانجلی را قبل از همه اروپاییان و به خصوص انگلیسی‌ها دریافتند. همایون کبیر می‌گوید:

بعضی از نقّادان فلسفه الوهیت تاگور را با فلسفه خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۱۳ م) مقایسه می‌کنند. تصوّر الوهیت تاگور همان تصوّر الوهیت در اسلام است.

ورثه فرهنگی کهن، طرز بود و باش دربار مغولیّه، حقائق مبهم زندگی مردم بنگال و قوت عمل و توانایی اروپای جدید محرکات شاعری تاگور بودند.

شاعری تاگور و اقبال با همین پس زمینه رشد پیدا کرد. ولی سفر فکری این دو شاعر به دو سمت متضادّ ادامه یافت. اقبال به وسیله تکمیل خودی خواستار ساخت انسان کامل است. ولی در نگاه تاگور خود سپردگی کامل در حضور خدا است که یک انسان کامل را تشکیل می‌دهد. به نظر تاگور مرگ یک نجات دهنده است. اینجا رویارویی با مسائل زندگی مطرح نیست بلکه عقب‌نشینی وجود دارد. انسان در نگاه تاگور شکست خورده و مجبور است. او خود را به تقدیر سپرده است و به طفیل عبادت‌های خود امید دارد که زندگی بعد از مرگ او بهتر از این زندگی باشد. در اکثر اشعار گیتانجلی همین فلسفه حکم فرماست. چند مثال:

ای مرگ! تو آخرین نجات دهنده هستی. بیا و با من نجوا کن. من هر روز در انتظار تو هستم. مسرت‌ها و شادابی‌های زندگی فقط برای توست. گل‌ها آماده‌اند. گل برای داماد درست شده است. عروس بعد از ازدواج به خانه خود خواهد رفت و در سکوت و تنهایی شب به معبود حقیقی خود خواهد پیوست.

فرصت من تمام شده است. حالا مرا وداع کن. من سر عجز خم می‌کنم و مرخص می‌شوم. ای مردم! من کلید درهای خانه خود را به شما می‌سپارم و از تمام مال و منال

دست می‌کشم. در مقابل آن فقط یک کلمه مهربانی می‌خواهم. مدت‌ها ما همسایه همدیگر بوده‌ایم. حالا وقت غروب است. شمع حیات من رو به خاموشی است. قاصد آمده است و من آماده سفر هستم.

دوستان من! هنگام جدایی برای مؤفقیّت من دعا کنید.

تقریباً در سه چهارم اشعار گیتانجلی همین احساسات وجود دارد. در نظر تاگور مرگ خاتمه زندگی است. در نگاه او زندگی با مرگ کامل می‌شود.

خصوصیّت اصلی شاعری مناجاتی تصوّف و الوهیّت است. تصوّف و الوهیّت تاگور با الهیات دیو مالایی و فلسفه ویدانت همخوانی بیشتری دارد.

تاگور رهبانیت و ترک دنیا را می‌پسندد. او انسان را قطره حقیری در بحر وجود می‌داند که خواستار اتّصال به دریاست. او این احساس رجعت را به پرندگانی مثال می‌زند که عصر هنگام به طرف آشیانه‌های خود برمی‌گردند.

بعضی از نقّادان فلسفه الوهیّت تاگور را با فلسفه خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۱۳ م) مقایسه می‌کنند. تصوّر الوهیّت تاگور همان تصوّر الوهیّت در اسلام است. او هستی مطلق و ماورای ادراک است. او رحیم و کریم است. عنایت‌های او نامحدود است. او حُسن و جمال، نیکی‌ها و درستی‌ها را می‌پسندد. او می‌آفریند و فنا می‌کند. تاگور خود را در مقابل قدرت خدا مجبور می‌داند و راه چاره را در این می‌بیند که خود را تسلیم آن قدرت مطلق نماید. او دعا می‌کند چرا که به عنایات قادر مطلق اطمینان دارد. به همین علّت در ترانه‌ای مذهبی او تأثیر فراوانی وجود دارد. در دنیای مادی امروز شاید ما اهمیّت این وابستگی و شیفتگی را احساس ننماییم. ولی تا وقتی که روی زمین رابطه بین خدا و انسان وجود دارد ترانه‌های تاگور زنده و جاودان هستند. چند مثال:

قلب من آرزو دارد که هم‌نوای نغمه‌های تو شود.

من فقط می‌خواهم لحظه‌ای در حضور تو بنشینم.

من فقط منتظر محبّت هستم تا خود را به آن بسپارم.

ای زندگی! آیا من در مقابل تو همین‌طور بایستم. زیر این آسمان عظیم الشّان در

تنهایی و سکوت با یک دل ناتوان مقابل تو بایستم...

ای مولای من تو فرصت غیرمتناهی داری کسی لحظات تو را نمی‌تواند شمار نماید. شب و روز می‌گذرد گل‌ها می‌شکفند و پژمرده می‌شوند. تو می‌دانی چه طور منتظر باید بود.

**اقبال به وسیله تکمیل خودی
خواستار ساخت انسان کامل
است. ولی در نگاه تاگور خود
سپردگی کامل در حضور خدا
است که یک انسان کامل را
تشکیل می‌دهد.**

محققان او را با شاعر انگلیسی ویلیام وردز ورت مقایسه می‌کنند. ولی یک فرق اساسی بین آنها وجود دارد. شاعری وردز ورت مستقیماً مرهون منت مناظر طبیعت است. این مناظر عناصر بنیادی شاعری او هستند. ولی برای تاگور مسئله فرق دارد. تاگور برای تقویت نظرات فلسفی و اعطای ارزش‌های جمالی به نفس مضمون از

تصویرکشی کمک می‌گیرد. او به کمک محرکات زمینی سخن از الوهیت می‌زند. الفاظ، واژه‌ها، استعارات و تشبیهات تاگور از همین زمین و از همین آب و هوا برمی‌خیزند.

کوه، دشت، جنگل، دریا، جاده، مسافر تنها، فصل خزان، بادهای موسمی، کشتی و ملّاح، کشاورز و مزرعه، ابرهای شناور در آسمان، بهار و پاییز، آشیانه پرنده‌ها، اردک‌ها، درخت امبه، علف‌های هرز، ناقوس برهمن، گل‌ها، رعد و برق، آسمان آبی، زنبور عسل، صدای نی و تشبیهات دیگر. یک قصر عالی از لطافت خیال و قدرت بیان درست می‌کند و پادشاه پادشاهان را در آن قرار می‌دهد و طالب نجات خود می‌شود. چند مثال: امروز فصل سرما با نجواها و آه خود نزدیک دریچه من آمده است و زنبورهای عسل در صحن‌خانه به‌نواختن ساز مشغولند.

ابرها جمع می‌شوند و تاریکی زیادتر می‌شود. من خیره به آسمان تاریک در دوردست می‌نگرم و دل من با هوای مضطرب آه و ناله می‌کند.

فصل بهار رخت بر بسته است و من زیر سنگینی گل‌های پژمرده در حال انتظار هستم...

بحر خموش صبح تبدیل به امواج نغمه پرندگان شده است. گل‌های کنار جاده شادمان هستند. ما راه خود را طی می‌کردیم و به این مناظر توجه نمی‌کردیم.

ابرها در آسمان می‌غرند تاریکی بر اثر رعد می‌لرزد. حصیر پوسیده خود را بیاور و در صحن پهن کن.

در نگاه تاگور محبت زمینی وسیله‌ای برای رسیدن به خداست و در موقعیت‌های ویژه به مقام الوهیت نیز می‌رسد.

این گفته که تاگور
مبلغ مسیحیت بود
یک تهمت ناروا
است.

اگرچه در گیتانجلی داستان عشق و محبت به‌طور مستقیم به چشم نمی‌خورد ولی به‌طور ضمنی این عشق و محبت را می‌توان مشاهده نمود. اگر نگاهی به آثار

تاگور اعم از اشعار، ترانه‌ها، نمایشنامه‌ها و داستان‌هایش بیندازیم می‌بینیم که همه جا روح یک زن وجود دارد و معمولاً فرق بین حقیقت و مجاز مشکل می‌شود. چند مثال: خوشی من در همین است که همین‌طور منتظر و چشم به‌راه تو باشم... آسمان پر از ابر است. باران بند نمی‌آید. نمی‌دانم چه چیزی در دل من بیتابی می‌کند...

... من مثل گدایی چادر بر روی خود دارم و نشسته‌ام. مردم می‌پرسند که من چه می‌خواهم من چشم‌هایم را پایین می‌اندازم و جوابی به آنها نمی‌دهم آه من نمی‌توانم به آنها بگویم که من چشم انتظار تو هستم و تو قول آمدن داده‌ای...

فلسفه حیات در نگاه تاگور ماهیتی صوفیانه دارد. او دانسته به تبلیغ مسلکی نمی‌پردازد. افکار تاگور با ارزش‌های اخلاقی و معنوی آن زمان مطابقت دارد. به همین دلیل نوشته‌های او رابطه‌ای نامریی بین انسان و خدا به وجود می‌آورد و انسانی که دغدغه دارد در این روابط آسودگی پیدا می‌کند.

هر هنرمندی در دنیا نوعی تشنگی و دغدغه ذهنی دارد. همین احساس تشنگی هنر هنرمند را بالا می‌برد. اگر تشنگی نباشد هیچ اثر گراندی به وجود نخواهد آمد. هر هنرمندی در جستجوی چیزی است که در دست او نیست. این احساس جستجو در مولوی، اقبال و تاگور مشترک است. این احساس در شعر مولانا به شکل:

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست.

ولی انسان به نقطه ضعف‌های ابدی خود اعتراف می‌کند:

گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست
روح اقبال نیز مثل بو سرگردان است. او نمی‌داند دنبال چه چیزی می‌گردد:
در این گلشن پریشان مثل بوییم نمی‌دانم چه می‌خواهم که جویم

در نگاه تاگور محبت
زمینی وسیله‌ای برای
رسیدن به خداست و در
موقعیت‌های ویژه به مقام
الوهیت نیز می‌رسد.

گیتانجلی پر از همین کشمکش‌ها است و به همین
علت تصوّف تاگور به فلسفه رواقیون تبدیل می‌شود.
بعضی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که نظریات تاگور
مملو از عقائد مسیحیت است که او از جامعه برهمنو
به ارث برده است.

ولی حقیقتاً تاگور مبلّغ نبود که دین مخصوصی را
تبلیغ نماید. در نود درصد ترانه‌های گیتانجلی سخن از
پوجا، پرارته‌ها، بهگوان و اختیار کلی است. ولی

حرف‌های متضادی نیز وجود دارد. تاگور به روحانیون معبد توصیه می‌کند که از گوشه
انزوا بیرون آیند و حرکت و عملی انجام دهند. او از زحمت‌های شبانه‌روزی کشاورزان؛
صورت‌های خسته و لباس‌های پوسیده آنان حرف می‌زند. او دم از سیاست نیز می‌زند
و برای آزادی وطن دعا می‌کند. لذا این گفته تا حدی قابل قبول است که فلسفه
واضحی در گیتانجلی وجود ندارد ولی این گفته که تاگور مبلّغ مسیحیت بود یک
تهمت ناروا است.

چهار دهه از قرن گذشته از لحاظ فرهنگی و اجتماعی تحت نظام زمین داری بود.
زندگی از حرکت باز مانده بود. حرکت و عمل و جستجوی علمی دچار رکود بود.
عشق و محبت در عبادت شامل بود. حسن و عشق در مزرعه کشاورزان و خلوت‌کده
ثروتمندان زنده بود. زن یک شی ملکوتی بود. فلسفه الهی تاگور از این عوامل به‌عنوان
وسیله استفاده می‌کند. در قرن بیستم شاعری تاگور یک نعمت خداوندی بود.

شرح حال و آثارِ رابیندرا نات تاگور

شهناز آرا بیگم*

رابیندرا نات تاگور شاعر و نویسنده نامدار هند در ششم ماه مه ۱۸۶۱ م مطابق سال ۱۲۷۸ ق در کلکته در خانواده اشرفی متولد شد. وی جوانترین فرزند «مهارشی دیوندرا نات» (Maharishi Devendranath) و نوه شاهزاده «دوارکا نات تاگور» (Dwarkanath Tagore) و خود پیشوای «براهما ساز» و تجدّد طلب نهضت هند در قرن نوزدهم و بیستم بود.^۱

خانواده رابندرا نات دوستی صمیمانه و نزدیکی با راجه رام موهان روی (Raja Ram Mohan Roy) داشتند و پس از مرگ وی اقدامات و برنامه او به وسیله یکی از همکاران و دستیاران صمیمی و با وفایش شاهزاده «دوارکا نات تاگور» تعقیب شد و این شخص پدر بزرگ رابیندرا نات تاگور بود که تصمیم داشت برنامه‌های اصلاحات مذهبی راجه رام موهان رای را به نتیجه برساند. اما «دوندرا نات تاگور» پدرش فیلسوف بزرگی بود که توانست نهالی را که رام موهان بر زمین نشانده بود، بارور سازد. دوندرا نات به خاطر کوشش‌ها و زحمتهایی که در این راه کشید، به دریافت عنوان «ماهاریشی» به معنی «حکیم بزرگ» مفتخر گردید.^۲

تاگور در کودکی از مادر محروم شد. او از پریشانی دوران کودکی خویش سخن به میان آورده که تنها در کنار پنجره می‌نشست و با دقت فراوان به هر سوی می‌نگریست

* استادیار فارسی موقت دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. لغت‌نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ص ۵۴۹۷.

۲. دانشمندان و مشاهیر بزرگ جهان، ص ۴-۴۲۳.

و از زیبایی‌های طبیعت لذت می‌برد. از کودکی شعر می‌سرود، به‌طوری که در ۱۴ سالگی نخستین شعر خود را در جشن ملی فرهنگی بنگالی‌ها خواند.^۱

تاگور پس از تحصیلات متوسطه برای تحصیل علم حقوق به انگلستان رفت، اما چون شور و شوق فراوان به ادبیات داشت، از تحصیل در رشته حقوق دست کشید و به هندوستان بازگشت و به ادارهٔ املاک خانوادگی پرداخت. او از دوستان نزدیک گاندی بود و در نهضت وطن‌پرستان استقلال طلب عضویت داشت. با اشعار میهنی و سروده‌های ملی به وطن‌پرستان کمک کرد. چندی بعد آتش شور و اشتیاق در دلش بیشتر شعله‌ور گشت و اختصاصاً به کارهای ادبی پرداخت. بیش از ۵۰ نمایشنامه، ۴۰ رمان و تعداد زیادی داستان کوتاه و چندین دیوان شعر پدید آورد.

سفرهای بسیاری به کشورهای آسیایی، اروپایی و امریکایی کرد و در آنجا سخنرانی‌هایی ایراد نمود. در سال ۱۹۰۱ م مدرسه‌ای بنام شانتی نیکتان (مقام صلح) تأسیس کرد و به ارشاد و اشاعه و تعلیم افکار و اندیشه‌های آزادیخواهانه مشغول شد.^۲ سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۲ م از سالهای درخشان فعالیت‌های ادبی او به‌شمار می‌روند. در سال ۱۹۰۹ م مجموعهٔ مشهور سروده‌های مذهبی او «گیتانجلی» منتشر شد. سال بعد کوشش کرد نهضت «برهموئیزم» را که به واسطهٔ فعالیت‌های سیاسی اهمیت سابق خود را از دست داده بود، دوباره زنده کند. پیش از این پیروان این نهضت به‌عللی به‌سه‌گروه تقسیم شده و در مورد بعضی مسائل اجتماعی با یکدیگر به مخالفت برخاسته بودند. رابیندرا نات در آغاز سعی کرد که این گروه‌ها را باهم متحد سازد و با وجودی که موانع بسیاری را از سر راه برداشته بود، سرانجام در این راه شکست خورد. پس از این به‌شانتی نیکتان بازگشت و مدت یک‌سال به آرامی و بدون هیچ سر و صدایی به تفکر مشغول شد.

پس از آن با گیتانجلی که آن را مشخصاً به انگلیسی ترجمه کرده بود، به انگلستان رفت و در آنجا «ب. یت» (B. Yette) که از دانشمندان و شعرای با احساس و عمیق و

۱. دائرةالمعارف نو، ص ۱۰۹۶.

۲. دائرةالمعارف ادبی، ص ۴۲۳.

دانشمند بود، بر گیتانجلی مقدمه نوشت که شاهدهی بر ارزش و اعتبار این مجموعه نفیس و عالمانه است:

تاگور به هر کاری دست می‌زد، در آن پیشرفت می‌کرد. او در سن ۷۵ سالگی بازی کریکت را فرا گرفت که خاص جوانان است. وی نقاشی را هم در سالهای پیری آغاز کرد و در آن پیشرفت‌های بسیار نمود

”من نسخه خطی این ترجمه را روزهای متوالی با خود، در هر کجا که می‌رفتم، همراه داشتم و در قطار، اتوبوس، رستوران، آن را مطالعه کرده‌ام و اغلب ناچار شده‌ام که آن را ببندم تا مردم غریبه متوجه دگرگونی‌ام از مطالب گیتانجلی نشوند. این اشعار و غزلها در مضامین خود

دنیاپی را نمایش می‌دهند که در سراسر عمر آن را در خواب و رؤیا می‌دیدم؛ کارهایی که از یک فرهنگ سخن می‌گویند“^۱.

تاگور به سال ۱۹۱۳ م به دریافت جایزه نوبل در ادبیات نایل گشت و ۸۰۰۰ پوند از آن را برای نگهداری و تعمیر مدرسه خویش خرج کرد.^۲

تاگور در سوم ژوئن ۱۹۱۵ م (۱۲ خرداد ۱۲۹۴ ش) از طرف دولت انگلیس به لقب و عنوان «سر» (Sir) مفتخر شد. در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ م که سپاهیان انگلیس شورش استقلال‌طلبی و آزادیخواهی مردم میهن‌پرست پنجاب را در جلیانوالا باغ (Jalianwala Bagh) امریتسر با آتش سلاح و غضب خود خاموش کردند و جمعی کثیر از اهالی آنجا را به گناه میهن‌پرستی به دیار عدم فرستادند، روحیه تاگور جریحه‌دار شد و ندای همدردی بلند کرد و از عنوان و لقب چشم پوشید و مراتب را طی نامه‌ای به لرد چلمس‌فورد (Chelmsford) نایب‌السلطنه هند اطلاع داد و نوشت “... آنچه روزی مایه سرافرازی بود، اکنون روزی فرا رسیده است که مایه ننگ گردیده است...” این عمل تاگور در مردم هند تأثیر بسیار داشت؛ زیرا تاگور معتقد به سختی و مقاومت شدید در مقابل انگلیس‌ها نبود و معتقد بود که ابتدا باید مردم هند را برای احراز استقلال آماده و

۱. دانشمندان و مشاهیر بزرگ جهان، ص ۶-۴۲۵.

2. Enclopaedia Britanica. p.754.

تربیت کرد تا روح قوی و اراده آنان بر انگلیس‌ها غلبه کند. او با روش گاندی مخالفت بود و آن را تندروی می‌دانست و معتقد به رویه نرمش بود.

تاگور از همان اوان جوانی به نوشتن مقالات و سرودن اشعار پرداخت که در جراید محلی منتشر شد و مورد توجه خاص قرار گرفت. آثار تاگور وسعت بسیاری دارد و از رشته‌های مختلف ادبی، اجتماعی، سیاسی، هنری، فرهنگی، تربیتی و مذهبی مشحون است. ملاحظه زندگی افراد عادی بنگال این فرصت را به تاگور داد تا از زندگی روزانه مردم و طرز تفکرشان و عادات و آداب و فرهنگ عامیانه آنان خوب اطلاع یابد و در آثار خود از آنها الهام بگیرد و موضوعات مختلف داستانها و اشعار و کتابهای خویش را از آن میان برگزیند و طرزی نوین در ادبیات بنگالی ایجاد کند؛ چنانچه در تغزل و اشعار عشقی که آن را «پدنویسی» می‌گویند، مهارت خود را نشان داد. او هر چند تحت تأثیر آثار ادب ویشنوا (Vaisnava) که از قرون ماضیه در بنگال رایج بود، قرار گرفت؛ اما با قدرت تفکر و نبوغ ادبی خود توانست یک سبک تأسیس کند و به همین جهت او را «پدر زبان و ادب جدید بنگالی» می‌شمارند و نیز بر اثر شیوع آثار تاگور بود که اشعار «باول و باتیالی» (Baul & Bhatiyali) در سراسر بنگال رواج بسیار یافت و مقبول عامه گشت و از سال ۱۸۸۴ م به بعد که تاگور آنها را منتشر ساخت، همچنان در جامعه و توده و بین کشاورزان و ملّاحان و طبقات مختلف مورد توجه قرار گرفت و جزء ادب عامه گشت و همان‌طوری که اشعار عرفانی و دو بیتی‌های بابا طاهر عریان را در ایران همه، حتی آنان که از عرفان و تصوّف کمترین اطلاعی ندارند، می‌خوانند، تکرار می‌کنند و لذّت می‌برند؛ در سراسر بنگال هم همه مردم این اشعار تاگور را با لذّت خاص می‌خوانند و حظّ می‌برند و به مهر حق و فانی بودن دنیا می‌اندیشند.^۱

تاگور موسیقی‌دان و نقّاش و شاعر بود و به زبان بنگالی اشعار عارفانه و شورانگیزی سرود. به کشورهای اروپا و ایران و ژاپن و چین مسافرت کرد.^۲

۱. نیایش «گیتانجلی»، ص ۵-۲۴.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ص ۵۴۹۷.

در سال ۱۹۲۸ م دانشگاه آکسفورد از وی دعوت کرد که برای ایراد چند سخنرانی در آن دانشگاه به انگلستان عزیمت کند. این دعوت مورد قبول رابیندرا نات تاگور واقع گشت. اما به واسطه بیماری نتوانست سخنرانی‌های خود را در موقع مقرر انجام دهد. در سال ۱۹۳۱ م از شوروی هم دیدن کرد و کتابی در مورد زندگی و افکار مردم آن سرزمین به رشته تحریر درآورد.^۱

در آوریل ۱۹۴۱ م دانشکده آکسفورد درجه دکترا افتخاری را به وی اهدا کرد. در آن مراسم خطابه‌ای درباره «بحران در تمدن» ایراد کرد و در آن علل جنگ را با روش عقلی تجزیه و تحلیل نمود و پیشنهادهایی در جهت صلح و توافق عمومی به جهانیان ارائه کرد. این خطابه که در نوع خود یکی از شاهکارهای نثری تاگور است، به نام «مذهب بشر» چاپ و منتشر گردید. وی در هفتم اوت ۱۹۴۱ م پس از یک عمل جراحی در کلکته درگذشت.^۲

دیندرا نات تاگور پدر رابیندرا نات تاگور دیوان حافظ را از برداشت و به همین سبب به نام «حافظ حافظ» معروف گشت.

تاگور از سن چهل سالگی در کارهای ادبی و اجتماعی خود تحول و تکامل قابل ملاحظه‌ای یافت و قسمت اعظم کارهای ادبی خویش را از ۱۹۰۱ م به بعد انجام داد و عقاید اجتماعی خود را عملی ساخت. چنانکه شانتی نیکتان را در سال ۱۹۲۲ م در آنجایی که پدرش به تفکر می‌پرداخت، ساخت. این مکتب کوچک که با پول فروش جواهرات زن تاگور تأسیس یافت، از سال ۱۹۲۲ م به بعد به عنوان یک دانشگاه شناخته شد و امروز شهرتی جهانی دارد. زجری که تاگور از دوران تحصیلی خود برده بود، او را به این تفکر واداشت که در مدرسه خود زندگی طبیعی و آزاد را ترجیح دهد تا شاگردان در زیر درختان تنومند به تحصیل و تفکر بپردازند و طبیعت خو گیرند و از مواهب آن بهره‌ور شوند و به تماشای به گل‌ها و پرندگان، درختان و مرغزارها، آبشارها و کوهساران بپردازند و به برادری و برابری نیز به موازات مسائل علمی توجه داشته باشند

۱. دانشمندان و مشاهیر بزرگ جهان، ص ۴۲۶.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ص ۵۴۹۷.

و به عظمت خلقت و هم آهنگی طبیعت خارج و خویش پی ببرند و اندیشه و خصائل‌شان تحت فشار قرار نگیرد و استعدادهای‌شان توسعه یابد و در نتیجه وجودشان کامل گردد و نیروهای فکری و احساسات دانش‌آموزان پرورش یابد و منشأ اثر گردد. تاگور در زمینه نمایش نشان داد که نه تنها نویسنده‌ای بزرگ است، بلکه ثابت کرد که خود نیز یک هنرپیشه عالی‌قدر است؛ به‌طوری که بزرگترین هنرپیشه بنگال گفته بود که خوب شد تاگور هنرپیشگی خود را پیشه همیشگی نکرد وگرنه ما همگی دکانمان تخته می‌شد و بیکار می‌ماندیم.

تاگور به هر کاری دست می‌زد، در آن پیشرفت می‌کرد. او در سن ۷۵ سالگی بازی کریکت را فرا گرفت که خاص جوانان است. وی نقاشی را هم در سالهای پیری آغاز کرد و در آن پیشرفت‌های بسیار نمود و از آثار نقاشی مشارالیه نمایشگاه‌های متعددی در دنیا دایر شد و چون آنها را از روی احساسات و هیجان‌های درونی طرح کرده بود و مورد توجه قرار می‌گرفت. تاگور کسی است که در هفتاد سالگی نقاشی طرح جدید هند را آغاز کرد.

نه تنها تاگور به ایران مهر داشته، بلکه پدرش مهاریشی نیز به‌عرفان و ادب ایران علاقه داشته و شیفته و فریفته حافظ بود و بسیاری از اشعار او را از برداشت و هر بامداد صفحه‌ای از اوپانیشادها و یک غزل از حافظ را به‌عنوان یک فریضة دینی قرائت می‌کرد. حتی در مرض موت و هنگام جان دادن که بسیار بی‌قرار و بی‌آرام بود، از بستگانش خواست تا غزلی از حافظ را برایش بخوانند و آنان اشعار زیر را از نخستین غزل حافظ با ساز و نوا برایش می‌سرایند:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

همه کارم ز خود کامی به‌بدنامی کشید آخر
 نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل‌ها
 حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ
 متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهل‌ها
 و چون به‌مصرع آخر می‌رسند، او نیز با آرامش و سکون دنیا را وداع گفت و چشم
 از جهان فرو بست.^۱

آثار تاگور

تاگور که از اوان جوانی به‌نگارش مقالات و سرودن اشعار پرداخته بود، روز به‌روز آثار
 نوین و جالبی تقدیم جهان ادب و فرهنگ کرد و تا واپسین دم زندگی از نوشتن و
 سرودن نیاسود. وی در رشته‌های مختلف اعم از شعر، فلسفه، مذهب، تاریخ، موسیقی،
 آموزش و پرورش، فرهنگ عامیانه، داستان‌های کوچک، زبانشناسی، سیاست و جامعه‌شناسی
 قلم‌پردازی کرده و آثار بدیعی پدید آورده است. وی یکی از پُرکارترین نویسندگان بوده
 است. آثار نظمی او یکصد کتاب است که در سی مجلد انتشار یافته و هر یک متجاوز
 از ۵۰۰ صفحه دارد و بالغ بر ۱۵۰۰۰ صفحه می‌شود و آثار نثری او ۲۸ مجلد است. ۴۰
 حکایت کوچک و بیش از ۵۰ نمایشنامه نوشته است که اغلب به‌زبانهای مختلف ترجمه
 شده و بر روی صحنه رفته است. چند فقره از آنها نیز توسط آقای امیر فریدون گرگانی
 به‌نحوی دلچسپ و هنرمندانه و روان به‌فارسی گردانیده شده و انتشار یافته است.
 تاگور در کلیه این آثار نبوغ خود را ظاهر ساخته و با کمال قدرت و مهارت آثار
 ادبی خویش را عرضه کرده است و در عین حال که به‌کفه فرهنگ و تمدن و فلسفه و
 عقاید ملی هند توجه دارد، از عرفان و تصوف ایران الهام می‌گیرد، به‌ادب سانسکریت
 عنایت دارد و از افکار نوین و تخیلات اروپایی متأثر است. او روحی نوین را در
 پیکری کهن حلول داده و عنصری دلفریب و کم‌نظیر پدید آورده که روح‌افزا و جاودان
 گشته است. آثار وی از آزادیخواهی و استقلال‌طلبی مشحون است و با آنکه به‌شدت
 عمل معتقد نیست، بمانند معاصر خود علامه اقبال همه هم میهنان بلکه ملت‌های شرقی

۱. نیایش «گیتانجلی»، ص ۴۲.

را به تعامل فکری و قیام فرهنگی و توسعه تربیت فردی و اجتماعی و حفظ سنت‌های باستانی و صلح‌جویانه دعوت می‌کند.

آثار نقّاشی تاگور نیز مانند سایر آثار او جالب است. تعداد زیادی از نقّاشی‌هایش در مجموعه رابیندرا ناسادان موجود است و در موزه تاگور تعداد کثیری باقی است که به‌نمایش گذاشته شده و محفوظ مانده است.^۱

مجموعه اشعار او بنام «گیتانجلی» به‌وسیله آندره ژید نویسنده مشهور فرانسه ترجمه شد. از جمله آثار این دانشمند بزرگ که به‌زبانهای انگلیسی و فرانسه ترجمه شده است عبارتند از:^۲

نام کتاب	ترجمه به انگلیسی	ترجمه به فرانسه
	در سال	در سال
باغبان ^۳	م ۱۹۱۴	م ۱۹۲۱
چیدن میوه ^۴	م ۱۹۱۶	م ۱۹۲۱
میهن و جهان	م ۱۹۱۹	م ۱۹۲۱
فراری		م ۱۹۲۴
صد شعر از کبیر	م ۱۹۱۵	م ۱۹۲۴
ماه جوان	م ۱۹۱۳	م ۱۹۲۴
خاطرات من	م ۱۹۱۷	م ۱۹۲۵
آمال و نامه بادشاه		م ۱۹۲۵
مذهب بشر	م ۱۹۳۱	م ۱۹۲۵
موشی		م ۱۹۲۶
دوره بهار		م ۱۹۲۶

۱. نیایش «گیتانجلی»، ص ۲۹-۳۰.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ص ۹۸-۵۴۹۷.

۳. در فرانسه (باغبان عشق)، این اثر در سال ۱۳۲۱ هجری به‌وسیله دوشیزه ف.گ. خطیر به‌فارسی ترجمه شد.

۴. در فرانسه «سبد میوه» این کتاب به‌نام «سبد میوه» در سال ۱۳۲۴ ه.ش به‌وسیله ناصر ایراندوست به‌فارسی ترجمه شد.

۱۹۲۹ م

ماشین (دram)
غرق کشتی

داستان

۱۹۲۸ م	نامه‌های به یک دوست ^۱
۱۹۱۴ م	چیترا ^۲
۱۹۱۴ م	پستخانه
۱۹۱۶ م	پرندگان آواره
۱۹۱۷ م	ملیت
۱۹۱۸ م	تربیت طوطی
۱۹۲۴ م	خرزهره قرمز
۱۹۲۵ م	گره‌های باز شده

دیگر از آثار این دانشمند بزرگ عبارت است از:

۱. چترلیپی
۲. وحدت تخلیقی
۳. الوداع ای دوست من
۴. مرکز تمدن هندی
۵. گورا
۶. مناظر بنگال
۷. سنگهای گرسنه
۸. شاه و کلبه تاریک
۹. هدیه عاشق
۱۰. شخصیت
۱۱. یادداشتهای
۱۲. نمایشنامه قربانی و دیگر نمایشنامه‌ها
۱۳. طریقت (نطق‌های تاگور در ژاپن) ۱۴. خدمت
۱۵. دو خواهر
۱۶. منظره‌ای از تاریخ هند
۱۷. سه نمایشنامه

۱. از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۲ م.

۲. این اثر در سال ۱۳۳۴ هـ ش به وسیله فتح الله مجتبیائی به فارسی ترجمه شد.

در پایان این مقاله می‌خواهم خاطر نشان کنم که در کتاب «نیایش»، قبل از پیشگفتار، اطلاعات مختصری دربارهٔ بازدید تاگور از مقبرهٔ حافظ شیرازی به تاریخ ۹ فروردین ۱۳۱۱ ش و نیز عکسی از او در آنجا وجود دارد. فیلسوف و شاعر شهیر هند رابیندرا نات تاگور در سال ۱۳۱۱ ش به ایران رفت و به‌هنگام بازدید از شهر شیراز به آرامگاه حافظ قدم نهاد و ساعت‌ها در آنجا ماند و به‌راز و نیاز پرداخت.

منابع

۱. دائرةالمعارف ادبی، ترجمه و تألیف عبدالحسین سعیدیان، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۹ ه.ش.
۲. دائرةالمعارف نو، تألیف و ترجمه عبدالحسین سعیدیان، ناشر انتشارات علم و زندگی، تهران، چاپ اول سال ۱۳۷۸ ه.ش.
۳. دانشمندان و مشاهیر بزرگ جهان، مصطفی صدری، انتشارات شقایق، تهران، چاپ دوم سال ۱۳۷۲ ه.ش.
۴. لغت‌نامهٔ علی اکبر دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر جعفر شهیدی، جلد چهارم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول از دورهٔ جدید: بهار ۱۳۷۳ ه.ش.
۵. نیایش «گیتانجلی» اثر فیلسوف فرزانه و هنرمند یگانه و شاعر بلند پایهٔ هند رابیندرا نات تاگور، ترجمه دکتر محمد تقی مقتدری، ۱۳۴۲ ش، از نشریات ادارهٔ اطلاعات سفارت کبرای هند، تهران.
6. Encyclopaedia Britannica, A New Survey of Universal Knowledge, Encyclopaedia Britannica Ltd., Chicago, London, Toronto, Volume 21, 1950.

نفوذِ فارسی در زبان و ادبیاتِ بنگالی

محمد نورالهدی*

شکر شکن شوند همه طوطیانِ هند زین قندِ پارسی که به بنگاله می‌رود
(حافظ)

اشاره

از هشت قرن پیش رواج و استفاده از شعر و ادب فارسی در بنگال مبرهن است. در این مقاله نفوذ فارسی در زبان و ادبیات بنگالی در شش بخش بررسی گردیده است. در نکته اول، کتاب عمده دارای بازتاب، در نکته دوم تراجم هفتگانه آثار عمده فارسی، در نکته سوم صدها لغت فارسی مورد استفاده در زبان بنگالی به شکل اصلی یا با کمی تغییر، در نکته چهارم لغات فارسی در بنگالی با تلفظ مختلف، در نکته پنجم لغات بنگالی با پسوندهای فارسی، در نکته ششم نفوذ کلی شعر و ادب فارسی بر شعر و ادب بنگالی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

کلمات کلیدی: زبان و ادب فارسی، زبان و ادبیات بنگالی، تراجم فارسی به بنگالی، ادبیات پوتهی.

قند پارسی خواجه حافظ را نه فقط طوطیان هند و بنگال از ژرفای دل پذیرفته‌اند، بلکه از هشتصد سال پیش که زبان فارسی به بنگال وارد شد، بیش از ششصد سال به عنوان زبان رسمی رایج این حوزه باقی‌ماند.

وقتی که اختیارالدین محمد بن بختیار خلجی در سال ۱۲۰۴ م راجا لکهنش را شکست داد و حکومت مسلمانان در بنگال را تشکیل داد همان وقت زبان فارسی وارد

* استاد زبان و ادبیات فارسی بخش زبان‌ها دانشگاه راجشاهی، بنگلادش.

بنگال شد. حکام مسلمانان از سال ۱۲۰۴ تا ۱۷۵۷ م بر شبه قاره مسلط بودند و حدود ۶۳۲ سال بر بنگال نیز حکومت کردند. در این قرن‌ها زبان فارسی زبان رسمی بنگال بود، ولی زبان دینی مسلمانان بنگال زبان عربی بود.

در سال ۱۷۵۷ م انگلیسیان در جنگ پلاسی نواب سراج‌الدوله را شکست دادند و حکومت بنگال را گرفتند، بعد از آن رفته رفته زبان فارسی در این منطقه بی‌اهمیت شد و در سال ۱۸۳۷ م زبان انگلیسی جای زبان فارسی را در مکاتبات رسمی کشور گرفت؛ ولی زبان فارسی از ذهن مردم بنگال از بین نرفت و زبان دل مردم بنگال شد، از همان وقت تا اکنون زبان فارسی زبان و ادبیات بنگالی را تحت نفوذ قرار داده است. نفوذ زبان فارسی در زبان و ادبیات بنگالی گوناگون است، ما آن را در اینجا به چند بخش تقسیم‌بندی کردیم و مختصر توضیح می‌دهیم:

نکته اول

از آثار و نفوذ فارسی، شاعران و دانشمندان و ادبا و فصیحای بنگال کتابهای بسیاری به فارسی نوشته‌اند. در اینجا سعی می‌کنیم برخی از آثار فارسی این منطقه را معرفی کنیم:

۱. **تاریخ بنگاله:** منشی سلیم الله در سال ۱۷۶۳ م این کتاب تاریخ بنگال را نوشت، اصل این کتاب در سال ۱۹۷۹ م توسط ایشیاتیک سوسایتی داکا چاپ گردیده است.^۱

۲. **مثنوی در صفت بنگاله:** یکی از آثار ابوالبرکات منیر لاهوری است. منیر به همراه برادر خود ابوالفتح ضمیر چندی به دربار سیف خان صوبه‌دار بنگال به سربرد و در دوران توقّفش در جهانگیرنگر در سال ۱۶۳۹ م این کتاب را نوشت.^۲ در این مثنوی مناظر طبیعی بنگال بسیار ماهرانه و با فصاحت تعریف شده است. مثل اینکه تند و تیزی باد و فراوانی آب را در بنگال در سلک نظم آورده است:

۱. دکتر محمد عبدالله، ادبیات فارسی در بنگلادش (زبان بنگالی) بنگلادش اسلامیک فونڈیشن، داکا، ۱۹۸۳ م، ص ۱۱.

۲. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، دانشگاه پنجاب، لاهور، ج ۴، ص ۳۶۳.

که این ملک از سه عنصر گشته آباد نه بینی غیر آب و آتش و باد
 همین خاک است کاینجا ناپدید است زمین در خواب کس هرگز ندید است^۱
 منیر لاهوری در تعریف «انبیٰ بنگال» می‌گوید:
 همین یک نکته بس در مدحت او
 که خوش رنگست و خوش طعم است و خوشبو^۲

در تعریف گلها می‌گوید:

سخن از وصف گلهايش کنم سر شوم گلدسته بند از تار مسطر
 چو اوصاف سرخش نگارم شود خامه رگ ابر بهارم^۳
 منیر لاهوری در تعریف بنگاله می‌گوید:

رسیدم چون ز فیض لایزالی به بنگاله پئی عشرت سگالی
 بهشتی دیدم از گلها نگارین گلش چون چهره حوران بهارین^۴

در تعریف زمین بنگاله منیر لاهوری می‌سراید:

چه گویم زان زمین فیض گستر که آب از شرم خاک او شده تر
 زمین او بود ز انگونه سیر آب که نقش پای گردد چشمه آب^۵

۳. بهارستان غیبی: کتاب تاریخی است که علاءالدین غیبی در سال ۱۶۴۱ م به عهد شاهجهان نوشت.

۴. ریاض السلاطین: این کتاب از تواریخ مستند بنگال است که به سال ۱۷۸۸ م توسط غلام حسین سلیم تألیف شده و پس از تحشیه و تصحیح توسط عبدالحق عابد به سال ۱۸۱۰ م در کلکته چاپ شده است.^۶

۱. دکتر محمد کلیم سهرامی، خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، داکا، ۱۹۹۹ م، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. ابوالبرکات منیر لاهوری، مثنوی در صفت بنگاله، لاهور، ص ۳۴.

۴. همان، ص ۲۵.

۵. همان، ص ۳۰.

۶. خدمتگزاران فارسی در بنگلادش، ص ۵.

۵. **سیرالمتأخرین:** مؤلف این کتاب غلام حسین طباطبائی است. در این کتاب بعد از اورنگ‌زیب، تاریخ هفت سلطان مغول (۱۷۸۱-۱۷۰۷ م) بیان شده است و به سال ۱۸۳۲ م در کلکته چاپ شده است.^۱
۶. **تاریخ شاه شجاعی:** میر محمد معصوم بن حسن بن صالح در سال ۱۶۶۰ م این کتاب را نوشت، ولی متأسفانه هنوز چاپ نشده است.
۷. **نام حق:** شیخ شرف‌الدین ابوتوامه صاحب کتاب «نام حق» است. موضوع این کتاب فقه اسلامی است.
۸. **خدمتگزاران فارسی در بنگلادش:** مؤلف این کتاب دکتر محمد کلیم سه‌سرامی است. این کتاب به سال ۱۹۹۹ م توسط علی اورسجی رایزن فرهنگی وقت جمهوری اسلامی ایران در داکا چاپ شده است. موضوع این کتاب وضع اجتماعی و ادبی خدمتگزاران فارسی بنگال از سال ۱۲۰۱ تا ۱۹۹۵ م بیان شده است.
۹. **گزیده احوال و آثار قاضی نذراالاسلام:** این کتاب توسط مولانا عیسی شاهدی با همکاری دکتر کلثوم ابوالبشر از بنگالی به فارسی ترجمه و به‌کوشش علی اورسجی از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا در سال ۱۹۹۵ م چاپ شده است. در این کتاب ترجمه چند قطعه شعر قاضی نذراالاسلام (شاعر ملی بنگلادش) به زبان فارسی به‌نظم آورده شده است.
مانند - شعر «محرم» را نمونه می‌آورم:
دیگر بار ماه محرم از راه رسید
ماه شیون و زاری
زین‌العابدین در کربلا گریان از هوش رفته است
علی^(ع) و فاطمه^(س) در بهشت برین گریانند
صدای گریه آسمان و زمین نیز امروز به‌گوش می‌رسد
آسمان خون می‌گرید
و دشت رنگ خون گرفته است

۱. ادبیات فارسی در بنگلادش (زبان بنگالی)، ص ۱۱.

سکینه خاتون، جنازه قاسم بر دامن
گریه می کند
با دیدن تیر در گلوی اصغر نازک بدن
(عرش) خدا به گریه درآمده است.
امروز مسلمانان جهان گریانند و مرثیه
خوان
در سوگ آن عزیزان
اشکها
هزاران سال جاری خواهد بود^۱
همان طور کتاب های بسیاری به زبان
فارسی نوشته شده است.

نفوذ و تأثیر فارسی در زبان و ادبیات
بنگالی در زمینه های گوناگون است از
شعر و وزن شعر و سبک شعر گرفته تا
استعمال لغات و اصطلاح و مثل و این
در آثار ادبای بنگلادش همچون قاضی
نذراالاسلام، کیقباد، علاول، شاه محمد
صغیر، فرخ احمد و دیگران به خوبی
مشاهده می شود.

نکته دوم

به غیر از آنچه بیان شد آثاری نیز در زمینه ادبیات فارسی و نفوذ زبان فارسی در ادبیات
بنگالی موجود است که از زبان فارسی به بنگالی ترجمه شده و سعی می شود در اینجا تا
حدودی معرفی گردد.

در اواسط قرن هفدهم میلادی زبان فارسی در بنگلادش به قدری نفوذ پیدا کرده بود
که در بیشتر اشعار و منظومه ها و داستانهای بنگالی لفظ فارسی به کار برده می شد. تا
پایان این قرن پیوند زبان فارسی با بنگالی بیشتر شد و در نتیجه به علت سادگی و روانی
زبان فارسی و نیز علاقه مندی صاحبان آثار به این زبان، ادبیات پوتهی اختراع شد.
ادبیات «پوتهی» یعنی ادبیات ترکیبی و منظور از آن وارد کردن لغات و ترکیب های
فارسی در زبان بنگالی بود. نویسندگان مسلمان بنگالی سعی کردند که اساس زبان
فارسی محکم تر و استوارتر شود، بدین علت بیشتر آنان از استعمال لغات سانسکریت
احتراز نمودند و عموماً از صنایع لفظی استفاده نکردند و مطالب را به زبان ساده بیان

۱. محمد عیسی شاهی (مترجم)، گزیده احوال و آثار قاضی نذراالاسلام، راینی فرهنگی جمهوری اسلامی
ایران، داکا، بنگلادش، ۱۹۹۵ م، ص ۱۰۸.

کردند. ادبیات «پوتهی» به‌طور کلی ساده، سلیس، روان و بی‌تکلف بود. مردم بنگال پوتهی را خیلی دوست داشتند. هنوز در روستاهای بنگلادش مردم همه شب «ادبیات پوتهی» را می‌خوانند و لذت می‌برند^۱ مشهورترین ادبیات پوتهی و تعدادی از کتاب‌های فارسی که به‌زبان بنگالی ترجمه شده است. مانند:

اولین کتاب که از فارسی به‌بنگالی ترجمه شد داستان «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال» بود. داستان «یوسف و زلیخا» دومین کتابی بود که توسط عبدالحکیم شاه (۱۶۸۰-۱۶۲۰ م) به‌تقلید از شاه محمد صغیر^۲ از فارسی به‌بنگالی ترجمه شد.

«اسکندرنامه» و «هفت پیکر نظامی گنجوی» از آثاری است که توسط سید علاول (۱۶۷۳-۱۵۹۷ م) به‌ترتیب در سالهای ۱۶۷۳ و ۱۸۶۳ م به‌بنگالی ترجمه شد. همین مترجم کتاب «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال» و «تحفه» که اثری به‌فارسی از مولانا یوسف گدا بود، را نیز به‌بنگالی به‌ترتیب در سالهای ۱۶۵۸ و ۱۶۶۴ م ترجمه کرد^۳.

در اوایل قرن هفدهم میلادی محمد نواز خان «گل بکاولی» را به‌زبان بنگالی درآورد. علاوه بر این قصه حسن بانو، قصه حیرات الفقه، قصه حاتم طایی هم به‌زبان بنگالی ترجمه شد.

از اواسط قرن نوزدهم نیز تا به‌حال آثاری دیگر از فارسی به‌زبان بنگالی ترجمه شده است. فقط اسم کتابها را ذکر می‌کنم:

۱. **فردوسی و شاهنامه او:** درباره شاعر فردوسی و شاهنامه فردوسی بسیاری کتب بنام‌های مختلف نوشته شد. منیرالدین یوسف (۱۹۸۷-۱۹۱۹ م) متن کامل شاهنامه را به‌زبان بنگالی و به‌شعر ترجمه کرده و نام ترجمه را «فردوشیر شاهنامه» گذاشته است.

۱. دکتر کلثوم ابوالبشر، «پیوند زبان فارسی با بنگالی»، دانش (فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، شماره ۵۱، ۱۳۷۶ ه.ش، اسلام‌آباد، ص ۵۰.

۲. شاه محمد صغیر یکی از اولین شاعران بزرگ مسلمان بنگال بود. او در عهد غیاث‌الدین اعظم شاه (۱۵۰۹-۱۳۹۳ م) می‌زیست و کتاب یوسف و زلیخا را ترجمه کرد. وی درباره شجاعت و مردانگی حضرت علی^(ع) کتابی به‌نام «جنگ‌نامه» نوشت. (تاریخ ادبیات بنگالا، ص ۲۲۴)

۳. محبوب‌العالم، تاریخ ادبیات بنگالا (به‌زبان بنگالی)، خان برادرز کمپانی، داکا، ۲۰۰۰ م، ص ۲۰۹.

۲. **غزلیات و رباعیات حافظ شیرازی:** دیوان حافظ را دکتر شهیدالله، قاضی اکرم حسین، منیرالدین یوسف به زبان بنگالی در زمان مختلف ترجمه کردند. همان‌طور رباعیات حافظ را آچه کمار بهتارچاریه، شاعر ملی بنگلادش قاضی نذرالاسلام، دکتر شهیدالله، کانتی چندرو گهوش به زبان بنگالی در زمان خودشان ترجمه کردند.
 ۳. **مهمترین ترجمه‌های مثنوی مولانا رومی:** کتاب مثنوی رومی از مهم‌ترین ترجمه‌ها به زبان بنگالی است که توسط فضل‌الکریم انجام شده اما متأسفانه هنوز چاپ نشده است. غیر از آن دفتر اوّل از مثنوی رومی توسط نویسندگان شیخ‌الحديث مولانا عزیزالحق، اظهر علی بختیاری، عبدالمجید، محمد عیسی شاهدی و غیره بنام‌های مختلف ترجمه کردند و چاپ شده است.
 ۴. **ترجمه‌های آثار سعدی شیرازی:** زندگینامه سعدی و گلستان و بوستان سعدی هم به زبان بنگالی ترجمه شده است.
 ۵. **عمر خیّام و رباعیات او:** رباعیات عمر خیّام و زندگینامه عمر خیّام به زبان بنگالی توسط شاعر نذرالاسلام، دکتر محمد شهیدالله، سید ابوریحان، کانتی چندرو گهوش در زمان خودشان ترجمه کردند و چاپ شده است.
 ۶. **ترجمه فرهنگ فارسی به بنگالی:** این لغات‌نامه به کوشش آقای علی اورسجی و توسط رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا، در سال ۱۹۹۸ م چاپ شده است.
 ۷. **تاریخ ادب پارسی:** مؤلف اصل کتاب دکتر احمد تمیم‌داری و مترجم این کتاب طارق ضیاء‌الرّحمن سراجی و محمد عیسی شاهدی می‌باشند، این کتاب زیر نظر دکتر سید رضا هاشمی، از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا، در سال ۲۰۰۰ م چاپ شده است.
 ۸. **گزیده‌ای داستان‌های کوتاه جلال آل احمد:** مترجم این کتاب عبدالصبور خان است و زیر نظر دکتر رضا هاشمی، از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا در سال ۲۰۰۶ م چاپ شده است.
- همین‌طور کتاب‌های تاریخی و ادبی و آموزشی دیگر به زبان بنگالی ترجمه شده است.

نکته سوم

در نتیجه گسترش زبان فارسی در بنگال، شکل‌گیری و قالب‌ریزی جدیدی در زبان بنگالی به وجود آمد. دکتر غلام مقصود هلالی (۱۹۶۱-۱۹۰۰ م) فرهنگی به نام عناصر فارسی و عربی در زبان بنگالی نوشت و توضیح داد که تقریباً شش هزار لغت و اصطلاح فارسی و عربی در زبان بنگالی وجود دارد و حدود ۴۰ درصد لغات بنگالی از زبان فارسی گرفته شده است. همین‌طور در سال ۱۹۷۰ م ویلیام گولد کتاب فرهنگ مسلمانان را در شهر داکا چاپ کرد. در این کتاب حدود ۶ هزار لغت فارسی و عربی جمع‌آوری شده که در زبان بنگالی رایج است.^۱ این نشانه نفوذ و تأثیر فارسی در زبان بنگالی است. برای نمونه به لغات و اصطلاحاتی که در زبان فارسی و بنگالی مشترک هستند اشاره می‌کنیم:

- (۱) لغات دادگاه و دادگستری مانند: عدالت، وکیل، وصیت‌نامه، منصف، پیشکار، قانون، دلیل، جلسه، امین، منشی، پروانه، حاکم، حکم، فرمان، حق، خزانه، وکالت‌نامه، اجلاس و غیره.
- (۲) لغات اعضاء بدن مانند: پا، بازو، بدن، زبان، سر، پیشانی، کمر، پوست، چهره، صورت، دل، جان، سینه، گردن، زلف، پنجه و غیره.
- (۳) لباس‌ها مانند: چادر، عمامه، جبه، شلوار، پیراهن، بازوبند، کمربند، پوشاک و غیره.
- (۴) خوردنی‌ها مانند: پلاو، قرمه، کوفته، گوشت، پنیر، چای، حلوا، کباب، قیمه، مربا، سبزی، انار، سیب، انگور، خربزه، خوراک، پسته، بادام، کشمش و غیره.
- (۵) لغات دینی و مذهبی مانند: نماز، روزه، حج، زکوه، خدا، اذان، بندگی، مسجد، پیغمبر، ایمان، قربانی، عید، مرثیه، نوروز، تعزیه، ماتم، جنت، دوزخ، بهشت، قیامت، کافر، ملّا، مولانا، مولوی، پرهیزگار، ایماندار، جماعت، جمعه، ظهر، عصر، بزرگی، جای نماز، پرهیزگاری، بی‌ایمان، بی‌ادب، بت، بتخانه و غیره.

۱. دانش، شماره ۵۱، ص ۱۸۱.

- (۶) لغات خویشاوندان همچون: بابا، خاله، دایی، داماد، شوهر، کنیز، غلام، چاکر، دوست، یار، دشمن و غیره.
- (۷) پرنده و جانور مانند: گاو، شیر، بلبل، کبوتر، باز، طوطا (طوطی)، خرگوش، مرغ، جانور و غیره.
- (۸) اسامی خانم‌ها و آقایان مانند: نسیم، جهان، دلربا، دل افروز، افروزه، گوهر جان، نور جهان، ملیحه، فردوسی، زینت آرا، جمشید، حسن، حسین، علی، افتخار، عالم، زهرا، بتول، نازنین و غیره.
- (۹) اسم مکان: خانقاه، یتیم‌خانه، حمام‌خانه، غسل‌خانه، پیشاب‌خانه، پیل‌خانه، گلستان، مسافر‌خانه، مهمان‌خانه، کارخانه، آسمان، زمین، بازار، جنگل و غیره.
- (۱۰) همچنین بسیاری از لغات فارسی در زبان بنگالی استفاده می‌شود. مانند: آب و هوا، دور، دماغ، دم، نام، بالش، نیل، نرم، پشم، جادو، دفتر، مدرسه، محلّ، محبّت، محروم، مهمان، میدان، حلال‌خور، حرام‌خور، آباد، نور، نوکر، نیک، نظر، نیک، نظر، هوشیار، هوش، بی‌هوش، آرام، یک، آزاد، احکام، منافق، مناجات، تفسیر، گور، قبر، سزا، جزا، ظلم، شاه، شان، شاهزاده، تازه، بابت، پریشان، بیچاره، تاریخ، دانه، خوش، خرید، دوات، دوست، دریا، درگاه، شروع، مربّی، مهربانی، کاغذ، قلم، گرم، بچه، بیش، برف، درد^۱ و غیره.

نکته چهارم

در حال حاضر لغات فارسی بسیاری با تغییر تلفّظ در بنگالی استفاده می‌شود، برای نمونه بعضی از آن بیان می‌شود:

تلفّظ فارسی	تلفّظ بنگالی	تلفّظ فارسی	تلفّظ بنگالی	تلفّظ فارسی	تلفّظ بنگالی
انگشت	انگول	کشمش	کیسمیس	بریانی	بیرانی
کمر	کومر	پنجره	پنجری	نه	نا
خراب	خراب	خواجه	خاجا	بدذاتی	بذاتی

۱. سیّد نعیم‌البصیر، دستور زبان فارسی، ۱۹۸۲ م، هنوز چاپ نشده، ص ۴۵؛ دانش شماره ۵۱، ص ۱۸۱.

شاگرد	شاگرید	آسمان	اسمان	بخشش	بخشیش
شال	شل	چهار	چار	باقی	باکی
شاهزاده	شاهزادا	حمله	حملا	تازه	تازا
تبدیل	بدل	تأکید	تکید	اشاره	اشارا و...

نکته پنجم

بسیاری از لغات بنگالی با ترکیب لغات فارسی ساخته شده‌اند. مانند^۱:

بنگالی	فارسی =	لغت مرکب	معنی لغت
بابو +	گری =	بابوگری	خودنمایی
دوا +	خانه =	دواخانه	داروخانه
کرانی +	گری =	کرانی‌گری	منشی
گدی +	نشین =	گدی‌نشین	کسی که وراثت می‌گیرد
تهک +	باز =	تهک‌باز	حقه‌باز، حيله‌گر
تهیلا +	گاری =	تهیلاگاری	قسمی از گاری
گانجا +	خور =	گانجاخور	کسی که گانجا می‌خورد
چال +	باز =	چال‌باز	حقه‌باز، زرنګ
فاکی +	باز =	فاکی‌باز	مکّار، تنبل
سن +	تاریخ =	سن تاریخ	سال و تاریخ و...

علاوه بر آن مقداری از لغت فارسی با تغییر املاي طبیعی در زبان بنگالی وارد شده‌اند.

نکته ششم: تأثیر شعرا و ادبای ایرانی بر مردم بنگلادش

مردم بنگلادش سخنوران، شعرا و ادبای ایران را بسیار دوست دارند و تکریم می‌کنند و از خواندن کلام آنها لذت می‌برند. در قرن نوزدهم میلادی شعرای این مرز و بوم به تقلید سروده‌های ایرانی، اشعاری را سرودند. هنوز در مجالس این منطقه، اشعار

۱. شیخ غلام مقصود هلالی، عناصر فارسی و عربی در بنگالی (بنگلا)، ژانویه ۱۹۶۸ م، داکا، ص ۴۴.

سعدی و حافظ و مولوی و خیام خوانده می‌شود. در آثار منظوم بنگالی، مرشیدی، زاری و انواع نغمه‌ها و سروده‌ها وجود دارد که تحت نفوذ تأثیر حافظ و مولوی و سعدی و عطار و سنایی سروده شده یا افکار تصوّف و معرفت عشق الهی را چنان اشعار ایرانی شرح می‌دهد. مردم این ناحیه دیوان حافظ و مثنوی مولوی را به‌لحن مخصوص می‌سرایند و نسبت به آنان تعظیم و تکریم می‌نمایند و این تکریم به‌جهت توجّه این بزرگان به‌نکات قرآن و سرودن و تألیف آثارشان به‌زبان فارسی است.

اشعار عاشقانه و غنایی به‌خصوص در زبان بنگالی تحت نفوذ اشعار فارسی است. سروده‌های قاضی نذراالاسلام نمونه‌ای از این تأثیر را نشان می‌دهد:

”غزل‌های او لطیف، ساده، روان و تغزل در اشعار وی به‌حدّ کمال است.“

بسیاری از شاعران دیگر بنگاله سبک اشعار ایرانی را در اشعار خود به‌کاربردند. به‌جرات می‌گوییم که زبان فارسی به‌زبان بنگالی کمک کرد که سطح علمی و فکری و اندیشه در آن بالا رود. مرثیه، رباعی و مثنوی به‌زبان بنگالی کاملاً از ادبیات فارسی گرفته شده است.

در پایان باید گفت که نفوذ و تأثیر فارسی در زبان و ادبیات بنگالی در زمینه‌های گوناگون است از شعر و وزن شعر و سبک شعر گرفته تا استعمال لغات و اصطلاح و مثل و این در آثار ادبای بنگلادش همچون قاضی نذراالاسلام، کقباد، علاول، شاه محمد صغیر، فرّخ احمد و دیگران به‌خوبی مشاهده می‌شود. نذراالاسلام در شعر «فاتحه دوازدهم» بیش از ۱۰۰ لغت فارسی استفاده کرده است.

پس به‌طور کلی زبان بنگالی مرهون زبان فارسی است. شعرا و ادبای زبان فارسی الگو و سرچشمه‌ای برای شعرای بنگلادش هستند. ما آرزومند استحکام این پیوند فرهنگی و علمی و هنری و شعری و ادبی و برای پیشرفت بیشتر همکاری صمیمانه دو ملت ایران و بنگلادش لازم است.

پیوند زبان فارسی و بنگالی

کلثوم ابوالبشر*

کشور ما بنگلادش سرزمینی است که از قدیم‌ترین ایام دارای فرهنگ و تمدن بوده است. این سرزمین با ایران و پاکستان فاصله زیادی دارد، اما در عوالم روحی و معنوی بین این سه ملت فواصل ظاهری هرگز تأثیر نداشته و دل‌های ما همواره با فرهنگ و تمدن ایران تماس نزدیکی داشته است. قرن‌هاست که از قند پارسی که به بنگاله می‌آورده‌اند، همه طوطیان هند، شکرشکن و شیرین‌گفتار گردیده‌اند. قرن‌هاست که روابط استوار فرهنگی و دینی و تاریخی بین ایران و شبه قاره پاک و هند و بنگلادش پیوسته برقرار و از برکت احترام متقابل برخوردار بوده است.

بی‌شک آثار ادبی و هنری، یکی از معیارهای هر تمدن است که باید از گزند حوادث مصون بماند. این وظیفه سنگین و مهم بر دوش ادبا و هنرشناسان و دانشمندانی است که حفظ و گسترش روابط فرهنگی و آثار ادبی را بر عهده دارند.

سرزمین بنگال با سابقه دیرینه تاریخی و فرهنگی از کشورهای کهن جهان به‌شمار می‌آید. این کشور صاحب فرهنگی اصیل و غنی و دارای آداب و رسوم و زبان مخصوص به خود می‌باشد؛ فرهنگ و ادبیات خارجی‌ان، مانند ترک، مغول و ایرانی را در فرهنگ و ادبیات خود پذیرفته، ولی اصالت خود را از دست نداده است. با ورود اسلام به این سرزمین، بیشتر مردم اسلام را به‌عنوان دین رسمی خود قبول کردند. آهسته آهسته با ورود اسلام، گروه زیادی از عرفا و صوفیه در این کشور متوطن شدند. وجود اینان باعث شد تا نفوذ کلامشان در ادبیات زبان بنگالی تأثیر ویژه‌ای بگذارد. به‌علاوه

* استاد بخش فارسی دانشگاه داکا، داکا (بنگلادش).

فعّالیت‌های مبلّغان دینی، احکام و دستورات پسندیده آنها چنان پیشرفت نمود که توده‌های غیرمسلمان مانند بودایی‌ها و هندوها را به‌خود جلب نمود. دکتر کلیم سه‌سرامی، یکی از نویسندگان معروف شبه قاره، می‌نویسد:

”خانقاه‌های متصوفین بنگال بدون هیچ‌شک و تردید مرکز علوم دینی و فرهنگی فارسی بوده است“.^۱

صوفیان و متصوفان مبلّغانی که بیشتر آنان فارسی زبان بودند، وقتی که پیغام محبّت و عشق الهی را به‌زبان ساده و شیرین که مخلوط به‌زبان بنگالی بود، بیان می‌نمودند، مردم بنگاله در حلقه‌ اثر و جذب آنان قرار می‌گرفتند. از قرن پنجم هجری زبان فارسی به‌عنوان یکی از برنامه‌های درسی در مدارس گنجانده شد. زمانی که در سال ۱۲۰۴ م توسط محمد بن بختیار خلجی، سپهسالار معزالدین محمد سام (شهاب‌الدین غوری)، حکومت مسلمانان در بنگاله تشکیل گردید، وی به‌عنوان نخستین پادشاه مسلمان اوّلین مدرسه را در شهر رنگپور (نواحی شمالی بنگلادش) تأسیس کرد. به‌نظر می‌رسد که تدریس زبان فارسی از این زمان در مدارس شروع شد.^۲ بعداً زبان فارسی به‌تمام معنی مورد استقبال اهل فضل و هنر قرارگرفت. تقریباً همه‌ی علما و فضلا و شعرا و سخنوران مورّخین و تذکره‌نویسان شبه قاره مخصوصاً بنگاله آثار خود را به‌این زبان نگاشتند. سپس از آغاز تا پایان حکومت مسلمانان (۱۲۰۴ تا ۱۸۳۷ م) یعنی تقریباً شش صد سال فارسی، زبان رسمی، دولتی و اداری در شبه قاره بود. در این مدت طولانی صدها کتاب به‌زبان فارسی در بنگاله نگاشته شد. وجود منابع بسیار غنی از آثار ادبی و هنری در بنگاله مؤید این حقیقت است. توانایی این زبان نه تنها در ادبیات و هنر بلکه در بیان و انتقال علوم وابسته همچون: تاریخ، مذهب، قرآن، و حدیث غیرقابل انکار است. در کنار ترقّی و تکامل زبان فارسی در این سرزمین، هنرهای وابسته به‌آن مانند خطاطی، نقاشی، معماری که مظاهر دیگری از فرهنگ فارسی است، تکامل یافت. کتیبه‌های موجود در کلیه مساجد و خانقاه‌ها و بناهای تاریخی در بنگاله یادآور عظمت و احترام آن دوران است.

۱. مجله دانش، اسلام‌آباد، شماره ۲۳.

۲. تاریخ فرشته به‌حواله تاریخ مدرسه عالیّه از مولوی عبدالستار، ۱۹۵۹ م، داکا.

به‌راستی زبان فارسی مبداء تحوّل بزرگ اجتماعی و فرهنگی در کشور بنگاله بوده و اهمیت و شایستگی ویژه‌ای را به‌خود اختصاص داده است. بسیاری از زبان‌های موجود در این شبه قاره مثل اردو، هندی و بنگالی تکامل خویش را از فارسی یافته‌اند. آموزش زبان فارسی و مطالعه بررسی فرهنگ ادبیات ایران در این منطقه آن‌قدر شدت گرفته بود که مردم بنگاله در ادارات دولتی، مدارس و مجالس به‌زبان فارسی صحبت می‌کردند. هنوز آثاری از ادبیات فارسی و نفوذ فارسی در ادبیات بنگالی موجودند که ناشناخته مانده و باید کوشش همه جانبه‌ای در شناسایی و احیای آنها به‌عمل آید. برای فهم بهتر مطلب، به یک مقدمه کوتاه اشاره می‌کنم.

قبل از آمدن فاتحان مسلمان به بنگاله، حکومت در دست راجه‌های هندو بود و زبان رسمی آنها و پیشوایان دین هندو، سانسکریت بود؛ ولی مردم عامّه به‌زبان بنگالی گفتگو می‌کردند. راجه‌ها و پراهمن‌ها زبان بنگالی را دوست نداشتند و به‌نظر حقیر می‌شمردند.^۱ به‌همین خاطر یک زبان رابط و مرکزی و ملی وجود نداشت. وقتی که حکمرانان مسلمان بنگاله را فتح نمودند، نظر عنایت و التفات خود را به‌زبان بنگالی منعطف کردند. چون آنان می‌خواستند رابطه خوبی با مردم این کشور پیدا کنند. سپس به‌ترویج و ترقی و پیشرفت این زبان کمر بستند. اگرچه بسیاری از حکمرانان بنگاله ترک و مغول بودند، ولی هرگز جز به‌زبان فارسی نمی‌اندیشیدند. بدین علّت آنها در رواج و تشویق هردو زبان کوتاهی نمی‌کردند. طی این مدّت طویل ادبیات بنگالی نفوذ و تأثیر اسلام را پذیرفت. پیش از این ادبیات بنگالی از موضوع‌های اسلامی و دینی خالی بود.

در عهد غیاث‌الدین اعظم شاه (۱۴۱۰-۱۳۷۷ م) شاه محمد صغیر، یکی از قدیم‌ترین نویسندگان بنگاله کتابی به‌نام یوسف و زلیخا به‌زبان بنگالی نوشت. در این کتاب شاه محمد صغیر توصیف غیاث‌الدین اعظم را هم بیان می‌نمود گمان می‌رود که محمد صغیر اولین شاعر زبان بنگالی بود که در زمینه دین اسلام به‌زبان بنگالی شعر سرود.

۱. دکتر عبدالحی، پروفیسور علی احسن و دکتر شهیدالله، بنگالا ادب کی تاریخ (اردو)، ۱۹۵۷ م، داکا.

در دورهٔ سلطان شمس‌الدین یوسف (۱۹۸۱-۱۴۷۳ م) زین‌العابدین اهل چیتاگانگ زندگانی حضرت محمد^ص را به‌عنوان «رسول‌ربی جوی» (پیروزی رسول) نوشت^۱ بعداً «شب معراج» و «وفات‌نامه» را تألیف کرد.

تا اواخر قرن هفدهم میلادی پیوند زبان فارسی با بنگالی رو به‌افزایش بود. به‌علت سادگی و روانی و نیز علاقه‌مندی به‌فارسی، «ادبیات پوتهی» اختراع شد، یعنی ادبیات ترکیبی، منظور از آن وارد کردن لغات و ترکیب‌های فارسی در زبان بنگالی بود.

شاه برید و شیخ چاند شاعران دیگری بودند که به‌تبع زین‌العابدین منظومه‌های اسلامی را به‌زبان بنگالی نوشتند. شیخ چاند کتاب‌هایی به‌نام «قیامت‌نامه» و «طالب‌نامه» نوشت که مبتنی بر افکار تصوف بودند.

دورهٔ علاء‌الدین حسین (۱۵۱۹-۱۴۹۳ م) و نصیرالدین نصرت

شاه (۱۵۲۲-۱۵۱۹ م) عهد زرین زبان

بنگالی بود. در آن زمان زبان بنگالی خیلی پیشرفت کرد و بین هندوان و مسلمانان رابطه‌ای اجتماعی و فرهنگی پیدا شد و هردو ملت آن‌قدر به‌یکدیگر نزدیک شدند که شاعران هندو نیز موضوعات اسلامی و لغات فارسی را در اشعار خود به‌کار بردند. به‌این نمونه شعر بهارت چند، شاعر هندو توجه کنید:

غضب کربلا ستمی عجب کتا لشکر دو تین لاکھ آدمی تمار^۲

منظومه‌ها و اشعار دربارهٔ واقعهٔ کربلا نیز در ادبیات بنگالی دیده می‌شود. در سال ۱۶۳۵ م محمد خان کتابی به‌عنوان «مقتل حسین»^۳ نوشت. شاعر دیگری به‌نام یعقوب علی جنگ شیرباز با قاسم و فریاد سکینه را به‌تحریر درآورد. در سال ۱۶۸۴ م عبدالنبی از اهالی چیتاگانگ زندگانی امیر حمزه را به‌عنوان «امیرنامه» ترجمه کرد. شاعر بزرگ بنگالی غریب الله فقیر کتاب امیر حمزه، جلد اول را نوشت. شاعر دیگری به‌نام سید

۱. بنگلا ادب کی تاریخ، ص ۱۳۷.

۲. پرفسور محمد عبدالله، بنگلا ادب پر اسلامی اثرات، مجلهٔ پاسبان، داکا، ۱۹۶۶ م.

۳. مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، کلکته.

حمزه به تبع غریب الله فقیر دوباره کتابی دربارهٔ امیر حمزه نوشت. غریب الله فقیر از صوفیان معروف زمان خود بود و در سال ۱۷۸۰ م درگذشت. در سال ۱۷۲۳ م شاعر محمد «جنگ‌نامه» را نوشت. بعداً شاه صغیر دربارهٔ شجاعت و مردانگی حضرت علیؑ کتابی به نام «جنگ‌نامه» تحریر کرد. کتاب دیگری که به فارسی تحریر شد، «موسار سؤال» یعنی «پرسش‌های حضرت موسیؑ» بود.

در اواسط قرن هفدهم میلادی زبان فارسی در بنگال آن قدر نفوذ پیدا کرده بود که بیشتر اشعار و منظومه‌ها و داستان‌ها در موضوعات کربلا، پیرامون شخصیت و مقام حضرت محمدؐ حضرت علیؑ و شخصیت حضرت فاطمهؑ بودند. شاعر شاه بدیع‌الدی فاطمار «صورت‌نامه» را نوشت. چند داستان فرضی و مبنی بر تخیلات هم دربارهٔ وقایع کربلا نوشته شد، مانند جنگ حنیفه و امیر جنگ.

تا اواخر قرن هفدهم میلادی پیوند زبان فارسی با بنگالی رو به افزایش بود. به علت سادگی و روانی و نیز علاقه‌مندی به فارسی، «ادبیات پوتهی» اختراع شد، یعنی ادبیات ترکیبی، منظور از آن وارد کردن لغات و ترکیب‌های فارسی در زبان بنگالی بود. نویسندگان مسلمان بنگالی سعی کردند که اساس نفوذ زبان فارسی محکم‌تر و استوارتر شود؛ بدین علت بیشتر آنان از استعمال لغات سانسکریت احتراز نمودند و عموماً از صنایع لفظی استفاده نکردند و مطالب را به زبان ساده و سهل اظهار نمودند. «ادبیات پوتهی» به طور کلی ساده، سلیس، روان و بی‌تکلف بود. مردم پوتهی را خیلی دوست داشتند. هنوز در روستاهای بنگلادش مردم همه شب «ادبیات پوتهی» را می‌خوانند و لذت می‌برند. اهمیت ادبیات پوتهی در این نکته است که در آن روح دین اسلامی وجود دارد.

به هر حال باید اضافه نمود که از نخستین و مهم‌ترین نویسندگان «ادبیات پوتهی» غریب الله و سید حمزه بودند. بعداً عبدالرحیم، منیرالدین، محمد منشی، تاج‌الدین، عارف رضاء الله و عبدالوهاب نیز از معروف‌ترین نویسندگان «ادبیات پوتهی» به شمار می‌آمدند. قبل از تأسیس کالج فورت ویلیام مشهورترین ادبیات پوتهی و تعدادی از کتاب‌های فارسی که به بنگالی ترجمه شده به شرح زیر است:

اولین کتاب که از فارسی به زبان بنگالی ترجمه شد داستان «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال»^۱ بود. مترجم این کتاب دونا غازی از اهالی چاندپور (بنگلادش) بود. وی در اواسط قرن شانزدهم میلادی می‌زیست. دیگری عبدالحکیم شاه (۱۶۸۰-۱۶۲۰ م) یکی از برجسته‌ترین نویسندگان در عهد خود بود. وی به تقلید و پیروی شاه محمد صغیر «داستان یوسف زلیخا» را از منابع فارسی به زبان بنگالی ترجمه کرد.

شاعری به نام سید علاول نیز داستان «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال» را به زبان بنگالی ترجمه کرد. وی کتابی فارسی به نام «تحفه» تألیف مولانا یوسف گدا را نیز در مدت چهار سال به زبان بنگالی برگردانید. سید علاول در دربار شاه شجاع خدمت می‌کرد. وی «سکندرنامه» و «هفت پیکر» نظامی را به زبان بنگالی ترجمه کرد.

در اوایل قرن هفدهم میلادی محمد نوازش خان «قصه گل و بکاولی» را به زبان بنگالی درآورد. همین داستان را محمد مقیم در سال ۱۷۶۰ م ترجمه کرد. کتاب «ده مجلس» را عبدالکریم خوندکار از اهالی برمه و سید علاول به زبان بنگالی ترجمه کرد. کتاب «سرموسی» یا «سرنامه» در سال ۱۷۰۳ م توسط شیخ منصور اهالی چیتاگانگ به زبان بنگالی تلخیص و ترجمه شد.

تا اواخر قرن هجدهم میلادی بسیاری از کتاب‌های فارسی به زبان بنگالی ترجمه شد. به اختصار مهم‌ترین آنها عبارتند از:^۲

۱. **قصه ملکه شاهی:** نویسنده این کتاب معلوم نیست. نسخه این کتاب در کتابخانه ایشیاتک سوسایتی کلکته موجود است.
۲. **ترجمه قصه ملکه شاهی:** به عنوان «گدا و ملکه» مترجم شیخ سعدی بنگالی ۱۷۱۵ م.
۳. ایضاً، مترجم شیرباز.
۴. **قصه حیرت الفقه:** مترجم محمد علی اهل چیتاگانگ.

1. *Indo-Iranica*. Iran Society, Calcutta, Vol. 43, No. 3 & 4, p.6.

۲. مأخوذ از مجله روابط فرهنگی هند و ایران، جلد ۴۳، شماره ۳، کلکته.

۵. قصه حسن بانو: مترجم محمد علی (تالخیص قصه حاتم طائی).
 ۶. هیت اپدیش (نصایح دوست): کتابی در زبان سانسکریت بود. از سانسکریت به زبان فارسی و عربی ترجمه شد. بعداً حیات محمود از اهالی رنگپور (بنگلادش) آن را در سال ۱۷۳۲ م به عنوان «چتو اتهان» یعنی باغ دل از فارسی به زبان بنگالی ترجمه کرد.
 ۷. ترجمه هیت اپدیش: مترجم سید نورالدین اهل چیتاگانگ، ۱۷۹۷ م.
 ۸. ترجمه قصه سلطان یمامه: به عنوان «قصه جمجمه»، مترجم محمد قاسم.
 ۹. ترجمه طوطی نامه: به عنوان «طوطی ایتیهاس» یعنی «تاریخ طوطی» مترجم چاندی چرن منشی.
 ۱۰. ترجمه قصه حاتم طایی: توسط سید محمد حمزه.
- زبان فارسی در بخش‌های مختلف دور و نزدیک بنگاله نفوذ بسیار گسترده‌ای داشته، تأثیر این زبان در بنگال به حدی رسید که اگر کسی بخواهد کلمات فارسی را از آن بیرون بکشد، زبان بنگالی دچار تزلزل خواهد شد.
- در قرن نوزدهم میلادی اشعاری توسط شعرای این مرز و بوم سروده شده که به تقلید از سروده‌های ایرانی می‌باشد. مردم بنگاله سخنوران و شعرا و ادبای ایران را بسیار دوست می‌داشتند و تکریم می‌نمودند و از خواندن کلام آنها لذت می‌بردند. هنوز در مجالس این منطقه اشعار سعدی و حافظ و مولانای رومی و خیام خوانده می‌شود. در منظومه بنگالی، مرشد زاری، معرفتی و باؤل، انواع نغمه‌ها و سروده‌ها وجود دارد که مثل حافظ و مولانای رومی و عطار و سنایی افکار تصوّف و معرفت عشق الهی را شرح می‌دهد. مردم این ناحیه دیوان حافظ و مثنوی مولانای رومی را با لحن مخصوص می‌خوانند و نسبت به حافظ و مولانا تعظیم و تکریم می‌نمایند. این همه تکریم به آنان به جهت افکار و توجه‌شان به نکات قرآن و زبان شیرین فارسی است.
- اشعار عاشقانه و غنایی در زبان بنگالی تحت نفوذ و تأثیر فارسی است. سروده‌های قاضی نذراسلام نمونه آن است. غزل‌های او لطیف، ساده، روان و تغزل در اشعار وی به حدّ کمال است. بسیاری از شاعران دیگر بنگاله سبک‌های ایرانی را در اشعار خود پذیرفتند. به جرأت می‌گوییم که فارسی، زبان بنگالی را کمک کرد که سطح علمی و

فکری و اندیشه خود را بالا برد. مرثیه، رباعی و مثنوی در زبان بنگالی کاملاً از ادبیات فارسی گرفته شده است.

اشعار عاشقانه و غنایی در زبان بنگالی تحت نفوذ و تأثیر فارسی است. سروده‌های قاضی نذراالاسلام نمونه آن است.

در نتیجه گسترش زبان و ادبیات فارسی در بنگاله شکل‌گیری و قالب‌ریزی جدیدی در زبان بنگالی به وجود آمد. دکتر مقصود هلالی (۱۹۶۱-۱۹۰۰ م) فرهنگی به نام «عناصر فارسی و عربی در زبان بنگالی» نوشت و توضیح داد که تقریباً شش هزار لغت و اصطلاحات فارسی و

عربی در زبان بنگالی وجود دارد^۱ و حدود چهل در صد لغات بنگالی از زبان فارسی گرفته شده است. همین‌طور در سال ۱۹۷۰ م ویلیام گولد کتاب «فرهنگ مسلمانی» را در شهر داکا، چاپ کرد. در این کتاب حدود شش هزار لغات فارسی و عربی جمع‌آوری شده است که در زبان بنگالی رایج است. این مهم‌ترین نشانه تأثیر و پیوند زبان فارسی در زبان و ادب مردم بنگاله است. اینک به چند لغت و اصطلاح مهم که در زبان فارسی و بنگالی مشترک هستند، اشاره می‌کنم:

دادگاه و دادگستری: عدالت، وکیل، وصیت‌نامه، منصف، پیشکار، قانون، دلیل، جلسه، امین، پروانه، حاکم، حکم، فرمان، حق، خزانه، منشی، وکالت‌نامه، آیین، دستور.

اعضاء جسم: پا، بازو، بدن، زبان، سر، پیشانی، کمر، پوست، چهره، صورت، دل، سینه، گردن، ناخن، زلف، دست (هست)، پنجه.

لباس‌ها: چادر، عمامه، جبه، پرده، شلوار، پیراهن، عمامه، بازوبند، کمر بند، پوشاک.

غذاها: قورمه، بریانی، کوفته، گوشت، پلاو (پلو) پنیر، چای، حلوا، کباب، قیمه، مرته (مرتا) سبزی، انار، سیب، انگور، خربزه، خوراک، پسته، بادام، کشمش.

لغات دینی و مذهبی: نماز، روزه، خدا، اذان، بندگی، مسجد، زکوة، پیغمبر، ایمان، مدبر، قربانی، عید، مرثیه، تعزیه، ماتم، جنت، دوزخ، قیامت، کافر، ملأ، بهشت، پرهیزگار، جای‌نماز، جماعت، جمعه، ظهر، عصر، قبل از جمعه.

1. Dr. Ghulam Maqsood Hilali, *Perso-Arabic Elemets Bengali*, Dhaka, 1967.

لغات خویشان: بابا، خاله، داماد، بچّه، شوهر، کنیز، غلام، دوست، یار، دشمن.
پرنده و جانور: گاو (گابهی)، شیر، بلبل، کبوتر، باز، طوطا (طوطی)، خرگوش، مرغ، جانور.

اسم خانم و آقا: نسیم جهان، دلربا، دل افروز، گوهر جان، نور جهان، گلبدن، آرزو، فاطمه، رونق، ملیحه، فردوسی، زینت آرا، جمشید، حسن، حسین، افتخار عالم، محمد علی، زهرا، کنیز، بتول.

اسم مکان: یتیم خانه، حمام خانه، پیل خانه، گلشن، گلستان، دلگشا، سرای خانه، مسافر خانه، آستانه، کارخانه، ویران، بالاخان، دالان، آسمان، زمین، بازار، جنگل.

همچنین در گفتگوهای روزمره مردم بنگلادش لغت زیر هم شنیده می شود.
 آباد، آتش بازی، آرام، آمدنی، آواز، آهسته (آست) آینه، اجاره، استعفا، احمق، اندازه، استاد، آب و هوا، آسان، بیمه، بادشاه، بار بزرگ، بهادر، بیچاره، بیکار، بیهوش، بالش، برف، بیمار، پری، پریشان، پسند، پشم، پیشه، تاریخ، توشک، جان، جوان، چالاک، چراغ، خاموش، خبردار، خرید، خریدار، خوراک، خواب، دانه، دربار، درد، دور، دوربین، دوات، زندگی، رنگ، چهل، سایه، (چهپایا) سبز، (سبوز) سرد، سود، سابق، شادی، شرم، شروع، طوفان، فرار، فریاد، کم، کتاب، کاغذ، کرسی، فقیر، لنگر، مزدور، مربی، مهربانی، مشکل، مکتب، مدرسه، معلم، نرم، نظر، نمونه، وزن، هفته.
 مقداری از لغات بنگالی با آمیزش لغت فارس ساخته شده اند، مانند^۱

بنگالی	فارسی	=	معنی لغت
گانجا +	خور	=	کسی که گانجا می خورد
گول +	انداز	=	تفنگ ساز (gunner)
چال +	باز	=	حقّه باز
فاکی +	باز	=	تنبل، مکار
گلا +	بند	=	گلوبند (ممکن است که تغییر یافته همان ترکیب فارسی باشد).

۱. ماخوذ از دکتر مقصود هلالی، عناصر عربی و فارسی در زبان بنگالی.

رانی	+	پسند	=	رانی پسند	انبه
تخت	+	پوش	=	تخت پوش	لوازم رختخواب، bed cover
شکا	+	نویس	=	شکانویس	هدیه استاد
چریا	+	خانه	=	چریاخانه	باغ وحوش
دوا	+	خانه	=	دواخانه	داروخانه
داک	+	خانه	=	داکخانه	پستخانه
تهانه	+	دار	=	تهانه دار	پلیس، شهربانی
انگشی	+	دار	=	انگشی دار	سهم دار
پان	+	دان	=	پاندان	جایی که «پان» می گذارند
چهایبی	+	دان	=	چهایبی دان	زیر سیگاری ash tray
پرمان	+	صحیح	=	پرمان صحیح	دلیل صحیح
ماپ	+	صحیح	=	ماپ صحیح	اندازه درست
بابو	+	گری	=	بابوگری	آدم خودنما fops
کرانی	+	گری	=	کرانی گری	منشی
گدی	+	نشین	=	گدی نشین	کسی که ارث می گیرد

دانسته شده است که فارسی و سانسکریت از ریشه زبان های هند و اروپایی هستند. بعداً اگرچه این دو زبان از یکدیگر جدا شدند و امروز میان زبان فارسی و سانسکریت فرق بسیار است ولی وجود مقداری از الفاظ مشترک و متشابه میان هردو زبان بیانگر این نظریه است که اساس هردو زبان یکی بود. زبان بنگالی چون دختر زبان سانسکریت است، بنابراین تعدادی از لغات بنگالی که از سانسکریت گرفته شده اند با زبان فارسی پیوند و وابستگی دارند، مانند:

معنی	لغات سانسکریت/ بنگالی	لغات	فارسی جدید
به زبان انگلیسی	و تلفظ به زبان انگلیسی		
Lusture	abha	ابها	آب
Cloud	abhara	ابهرا	ابر
eye-brow	bhuru	بهرو	ابرو

Rest	aram	آرام	آرام
Horse	ashva	اسب	اسب
Sky	ashman	آسمان	آسمان
Camel	ushtra	شتر	شتر
Finger	angushta	انگشت	انگشت
Voice	A'va	آواز	آواز
Burden	bhara	بار	بار
Arm	bhahu	بازو	بازو
Morning	bhama	بامداد	بامداد
Brother	bharata	برادر	برادر
country land	bhumi	بوم	بوم
Fear	bhima	بیم	بیم
Father	pitri	پدر	پتری، پتا
window, cage	panjara	پنجره	پنجره
Son	putra	پور	پترا
Body	tanu	تن	تنو
Umbrella	chatra	چتر	چهاترا
Hand	hasto	دست	هستو

بعد از تأسیس کالج فورت ویلیام، زبان بنگالی از موضوعات اسلامی دورتر شد. چون گروهی از نویسندگان هندو دوست نداشتند که در زبان بنگالی لغت‌های فارسی و عربی رواج یابد. آنها به جای لغات فارسی، بیشتر الفاظ سانسکریت را در این زبان داخل کردند. ولی بسیاری از شاعران و نویسندگان مسلمان این روش را قبول نکردند مانند میر مشرف حسین، کیقباد، شیخ فضل‌الکریم، ریاض‌الدین مشهدی «ادبیات پوتهی» را ادامه دادند. از اوایل قرن بیستم تا به حال در ادبیات بنگالی تأثیر و نفوذ فارسی دوباره نمودار شد. چون شاعران مسلمان مثل مزدل حق، سید اسماعیل سراجی، یعقوب علی چوهدری، شهادت حسین، قاضی نذراالاسلام، دکتر شهیدالله، قاضی مطهر حسین و

غلام مصطفی، فرخ احمد، اخترالعالم، سید علی اشرف، سید علی احسن، برکت الله، انعام الحق و جسیم الدین و غیره در پیشرفت ادبیات بنگالی کارهای مهمی انجام دادند و زبان بنگالی را به لغات فارسی مزین کردند.

در اواسط قرن هفدهم میلادی زبان فارسی در بنگال آن قدر نفوذ پیدا کرده بود که بیشتر اشعار و منظومه‌ها و داستان‌ها در موضوعات کربلا، پیرامون شخصیت و مقام حضرت محمدؐ حضرت علیؑ و شخصیت حضرت فاطمهؑ بودند.

از اواسط قرن نوزدهم تا به حال بیشتر آثار فارسی به زبان بنگالی ترجمه شده و تعداد بسیاری از کتاب‌ها راجع به تاریخ ادبیات ایران به رشته تحریر درآمده‌اند. برای اطلاع پژوهشگران و علاقه‌مندان فهرستی از این کتاب‌ها آورده می‌شود.

ترجمه غزلیات و رباعیات حافظ شیرازی

۱. رباعیات حافظ (۶۵ رباعی ترجمه شده): اجه کمار بهتاچاریه، سال ۱۳۳۶ ب.^۱
۲. رباعیات حافظ (۷۳ رباعی ترجمه شده): مترجم قاضی نذراالاسلام، کلکته، ۱۳۶۹ ب.
۳. دیوان حافظ: مترجم دکتر محمد شهیدالله، ۱۹۳۸ م، داکا.
۴. دیوان حافظ: مترجم قاضی اکرم حسین، ۱۹۶۱ م، داکا.
۵. رباعیات حافظ: مترجم عزیزالحکیم.
۶. حافظ غزل گهچچو (گلدسته غزلیات حافظ): مترجم عبدالحافظ، ۱۹۸۴ م، داکا.
۷. رباعیات حافظ: مترجم دکتر شهیدالله، ۱۹۳۹ م.
۸. رباعیات حافظ: مترجم عبدالحافظ، ۱۹۸۷ م، داکا.
۹. دیوان حافظ: مترجم نریندر دیو، ۱۹۵۹ م، کلکته.
۱۰. مترجمان هندو: ستیندرو نات، مهیت چند لال، جتیندر موهن باگچی، چندوشین، مکھو پادھی، شکتی بندهو پادھی، چندی چرن مترا، ساوتری پرودها، پندت کرشنا چندر مجومدار، کانتی چندر گهوش، کیش چندر گهوش، گریش چندر گوش و... غزلیات حافظ را ترجمه کردند.

۱. سال بنگالی.

کتاب‌هایی درباره مولانای رومی و ترجمهٔ مثنوی

۱. مولانا رومیر مثنوی شریف (جلد اول): مترجم اظهر علی بختیاری، ۱۳۰۲ ب، داکا.
۲. مثنویر کھانی (داستان مثنوی): نذراالحق، ۱۳۹۵ ب، داکا.
۳. مثنوی گلیو (داستان مثنوی): خلیل الرحمن، ۱۹۶۷ م، داکا.
۴. مثنوی گلیو (داستان مثنوی): عبدالستار، داکا.
۵. رومیر مثنوی (مثنوی رومی): مترجم منیرالدین یوسف، ۱۳۷۳ ب، داکا.
۶. ابن العربی و جلال‌الدین محمد رومی: محمد سلیمان علی سرکار، ۱۹۸۴ م، داکا.
۷. مثنوی رومی: قاضی اکرم حسین، کلکته.
۸. مولانا رومیر مثنوی شریف (جلد اول تا سوّم): مترجم مولانا عزیزالحق، ۱۳۹۵ ب، داکا.
۹. مثنوی رومی (جلد اول تا چهارم): مترجم مولانا عبدالمجید، ۱۹۸۶ م، داکا.
۱۰. مولانا جلال‌الدین رومی: از غلام رسول محمد، ۱۹۶۴ م، داکا.
۱۱. بشو پریمک رومی (عاشق جهان - رومی): شمس‌الدین محمد اسحق، ۱۹۷۴ م، داکا.
۱۲. مولانا رومی: از عبدالستار، ۱۹۸۰ م، داکا.

فردوسی و شاهنامهٔ او

۱. فردوسیر شاهنامه (جلد اول تا ششم): مترجم منیرالدین یوسف، ۱۹۹۲ م، داکا.
۲. مهاکوی فردوسی (شاعر بزرگوار - فردوسی): منیرالدین یوسف، ۱۹۸۸ م، داکا.
۳. فردوسیر چرمیترو (کردار فردوسی): مجمل حق، ۱۳۴۵ ب، کلکته.
۴. ناتک فردوسی (نمایشنامهٔ فردوسی): ۱۹۶۴ م.
۵. چهیلیدیر شاهنامه (شاهنامهٔ کودکان): مولوی ابراهیم خان، ۱۳۲۹ ب، داکا.
۶. چهوتو دیر شاهنامه (شاهنامه برای بچه‌ها): واجد علی.
۷. ترجمهٔ شاهنامه در نظم: مزمل حق.
۸. ترجمهٔ رستم و سهراب: دویجن‌درا لال رای.
۹. شاهنامار کوی فردوسی (شاعر شاهنامه - فردوسی): عبریش رای.

سعدی شیرازی و آثارش

۱. بوستانیر بنگوانوباد (بنگلا ترجمه بوستان): مترجم عبدالمنان، ۱۹۸۵ م.
۲. گلستانیر بنگوانوباد (ترجمه گلستان در بنگالی): مترجم عبدالمنان، ۱۹۸۹ م.
۳. مهاکوی شیخ سعدی (شاعر بزرگوار - شیخ سعدی): مبارک حسین، ۱۹۸۷ م، داکا.
۴. کریمای سعدی (ترجمه پندنامه): مترجم قاضی اکرم حسین، ۱۹۴۸ م.
۵. گلستانیر گلیو (داستان‌های شیخ سعدی): محمد حبیب الله بهار.
۶. شیخ سعیدیر گلیو (داستان‌های شیخ سعدی): عبدالستار، ۱۹۸۰ م، داکا.
۷. ست بهابه ستک (صد پندها از گلستان): کرشن چندر مجومدار، ۱۸۶۱ م.^۱
۸. گلستان: مترجم عبدالصمد، اهالی چتاگانگ.
۹. گلستان (اولین ترجمه به زبان بنگالی): آگستن دی سلوا، ۱۸۵۲ م.
۱۰. نصیحت‌نامه (ماخوذ از پندنامه): سید جان، ۱۸۶۸ م، داکا.
۱۱. هیتو پاکهن مالا (جلد اول؛ برگزیده داستان‌های گلستان سعدی): گریش چند سین، ۱۸۷۱ م، داکا.
۱۲. اددان (میدان/باغ): مترجم مولانا محمد یعقوب، ۱۸۹۵ م.
۱۳. پشپو اددان (گلستان): مترجم عبدالقادر، ۱۹۰۱ م.
۱۴. گلستانیر بنگوانو باد (ترجمه گلستان به بنگالی): مترجم عبدالقادر، ۱۹۰۵ م.
۱۵. نیتی کانن (ترجمه باب هشتم بوستان): دیوان شمس الدین احمد، ۱۹۱۱ م.
۱۶. فولستان (گلستان): مترجم مهیما رنجن و خیرالانعام، ۱۳۱۸ ب.
۱۷. اپدیش لمری (ترجمه پندنامه سعدی): مترجم رادها گویند گنگا پادهو، ۱۹۱۰ م.
۱۸. ستو بهابه کسم یا کلام سعدی: حبیب الرحمن، ۱۹۲۵ م.
۱۹. گلستانیر گلیو (داستان‌های گلستان): حبیب الرحمن، ۱۹۲۹ م.
۲۰. مهاکوی سعیدیر گلستانیر بنگوانوباد (ترجمه گلستان سعدی در بنگالی): مترجم شیخ حبیب الرحمن، ۱۹۳۳ م.
۲۱. گلستانیر گلیو (داستان‌های گلستان برای کودکان): بنده علی میا، ۱۹۶۳ م، داکا.

۱. شماره ۷ تا ۲۰ ماخوذ از "شیخ سعدی شاشی در ادبیات بنگالی" از دکتر رضیه سلطانه، داکا.

۲۲. حضرت شیخ سعدی: ناظم الدین بهویان، ۱۹۷۸ م، داکا.
۲۳. پندنامه: مترجم محمد اکمل، ۱۸۶۳ م، کلکته.
۲۴. بوستان: مترجم عبدالجلیل.
۲۵. گلستان: مترجم عبدالجلیل.
۲۶. آلوکیر سندهانه شیخ سعدی (شیخ سعدی برای تلاش نور و روشنی): عبدالستار، ۱۹۸۰ م.

عمر خیام و رباعیات او

۱. رباعیات عمر خیام (۷۵ رباعی ترجمه شده): مترجم کامنی چندر گهوش، ۱۳۶۸ ب، کلکته.
۲. رباعیات عمر خیام: مترجم سکندر ابوجعفر، ۱۹۶۰ م، داکا.
۳. عمر خیام میر رباعیات: مترجم یوسف حیدر، ۱۹۸۵ م، داکا.
۴. رباعیات عمر خیام: مترجم قاضی نذراالاسلام، ۱۹۵۹ م، داکا.
۵. رباعیات عمر خیام: مترجم دکتر محمد شهیدالله، ۱۹۵۲ م، داکا.
۶. رباعیات عمر خیام: مترجم نریندر دیو.

علّامه اقبال لاهوری و آثار فارسی او

۱. رموز بیخودی: مترجم مرزا سلطان احمد، داکا.
۲. رموز بیخودی: ابوالفرح محمد عبدالحق، ۱۹۵۵ م، داکا.
۳. رموز بیخودی: مترجم عبدالحق فریدی، داکا.
۴. اسرار خودی: سید عبدالمنان، ۱۹۵۰ م، داکا.

کتاب‌هایی درباره تاریخ زبان و ادبیات فارسی

۱. پارش شیر پروتی‌بها (جلد اول و دوم؛ نابغه‌های ایران): محمد برکت الله، ۱۰۲۴ م.
۲. پارش شیر ساهتیر ایتیهاس (تاریخ ادبیات فارس): شری هریندر چند پال، ۱۹۵۳ م، کلکته.

۳. مسلم منیسا (دانشمندان مسلمان): عبدالمودود، چاپ دوم، ۱۹۷۰ م، داکا.
۴. ایرانیر کوی (شاعران ایران): پروفیسور منصورالدین، چاپ اول ۱۹۶۸ م، داکا.
۵. فارسی ساهتیر کالوکرم (بررسی ادبیات فارسی): عبدالستار، ۱۹۸۹ م، داکا.
۶. فارسی ساهتیر لوقق اپادان (افسانه‌های ملی در ادبیات فارسی): عبدالستار، ۱۹۸۰ م، داکا.
۷. بنگلادیشی فارسی ساهتو (ادبیات فارسی در بنگلادش): پروفیسور محمد عبدالله، ۱۹۸۴ م، داکا.
۸. فنلو گلاب ایران دیشی (گل‌هایی که در ایران شکوفه کردند): اختر فاروق، ۱۹۸۰ م، داکا.
۹. نذرالاسلام کابیو عربی، فارسی شبیدو (لغات فارسی و عربی در اشعار قاضی نذرالاسلام): عبدالستار، ۱۹۹۲ م، داکا.

کتاب‌های ادبی و تاریخی که به زبان بنگالی ترجمه شده

۱. تذکره‌الاولیا (جلد اول و دوم): شیخ فریدالدین عطار، مترجم الحاج محمد شمس‌الدین، ۱۹۵۷ م، داکا.
۲. کلبله و دمنه یعنی ترجمه انوار سهیلی: حسین واعظ الکاظمی، مترجم غلام سمدانی قریشی، ۱۹۶۹ م، داکا.
۳. همایون‌نامه از گلبدن بنت بابر: مترجم مصطفی هارون، ۱۹۷۸ م، داکا.
۴. تاریخ فیروزشاهی از ضیاءالدین برنی: مترجم غلام سمدانی قریشی، ۱۹۸۲ م، داکا.
۵. بیمارستان غیبی از علی‌الدین غیبی: ترجمه انگلیسی مرزا ناتهن، ترجمه بنگالی از ناتهن، خالقدار چوهدری، داکا.
۶. تاریخ شیر شاهی: مترجم محمد علی چوهدری.
۷. طبقات اکبری (جلد اول و دوم) از نظام‌الدین احمد بخشی: مترجم احمد فضل‌الرّحمن، ۱۹۷۸ م، داکا.
۸. سیرالمتأخرین از سید غلام حسین طباطبایی: مترجم دکتر ام. قادر، ۱۹۷۸ م، داکا.

۹. طبقات ناصری از منہاج سراج: مترجم ابوالکلام محمد زکریا، ۱۹۸۳ م، داکا.
۱۰. فتوحات فیروز شاہی از فیروز شاہ تغلق: مترجم پروفیسور عبدالکریم، ۱۹۸۹ م، داکا.
۱۱. سیاست‌نامه از نظام‌الملک طوسی: مترجم زاهد حسین، ۱۹۶۹ م، داکا.
۱۲. تاریخ فرشته: محمد قاسم.
۱۳. تذکرۃ الاولیا: مترجم مولوی گریش چندر سین^۱.
۱۴. ترجمۃ ریاض السلاطین: غلام حسین، مترجم رام برن گیتا.

کتاب‌های فرهنگ و دستور زبان فارسی و آموزش فارسی

۱. ای مسلمانان بنگالی- انگلش دکشتری: ریو ویلیام گولد سیک، ۱۹۷۰ م، داکا.
۲. پرشیو عربک الیمش ان بنگالی (عناصر فارسی و عربی در بنگالی): دکتر شیخ غلام مقصود هلالی، ۱۹۶۷ م، داکا.
۳. تیسرالمبتدی: مولوی مفتی منصورالحق، ۱۹۶۷ م، داکا.
۴. فارسی بهاشا ریباکرن (دستور زبان فارسی): انیس الرّحمٰن شفن، ۱۹۹۰ م، داکا.
۵. پرشین گرامر ایند کمپوزیشن ان بنگالی: سکندری بورد، داکا، ۱۹۴۷ م.
۶. گلشن فارسی (برای کلاس نهم و دهم دبیرستان بنگلادش): دکتر کلثوم ابوالبشر، ۱۹۸۸ م، داکا.
۷. فارسی جدید برای دانش‌آموزان (ابتدایی): دکتر کلثوم ابوالبشر با همکاری خانہ فرهنگ، ۱۹۸۴ م، داکا.
۸. آدهونک و پراچالیتو کتھا بارتا (جدید و گفتگوهای عامه به زبان فارسی): محمد روح‌الدین، ۱۹۷۷ م، داکا.

کتابنامه

۱. دکتر عبدالحی، شهیدالله و علی احسن، بنگلا ادب کی تاریخ (اردو)، ناشر: داکا یونیورسٹی، ۱۹۵۷ م، داکا.

۱. مجلہ روابط فرهنگی ہند و ایران، کلکتہ.

۲. سید علی احسن بنگالی ایند اردو (انگلیسی)، ۱۹۶۲ م، بنگلا اکیدمی، داکا.
۳. هلالی، شیخ غلام مقصود، عناصر فارسی و عربی در بنگالی (بنگلا)، ژانویه ۱۹۶۷ م، داکا.
۴. محمد انعام الحق، تاریخ تصوف (انگلیسی)، ۱۹۷۵ م، داکا.
۵. مجله روابط فرهنگی هند و ایران، جلد ۴۳، شماره ۳ و ۴، کلکته.
۶. مجله دانش، رایزنی جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، شماره ۲۳.
۷. پروفیسور محمد عبدالله، ادبیات فارسی در بنگلادش (بنگلا)، ۱۹۸۲ م، داکا.
۸. محمد برکت الله، انشاء برکت الله (بنگلا)، بنگلا اکیدمی، داکا.

نگاهی به زندگانی رابیندر نات تاگور و آثار وی

زینت کیفی*

رابیندر نات تاگور شاعر، فیلسوف، موسیقیدان و چهره‌پرداز اهل بنگال هند بود. نام‌آوری‌اش بیشتر برای شاعری اوست. وی نخستین آسیایی برندهٔ جایزهٔ «نوبل» بود. به تاگور لقب گوردیو (Gurdev) به معنای پیشوا داده‌اند. وی از سردمداران دیرین و مدافعان سرسخت استقلال هندوستان به‌شمار می‌آید.

رابیندر نات تاگور بزرگترین شاعر ایالت بنگال، هند است، که به‌دو زبان هندی و بنگالی شعر می‌سرود و اشعار خود را به‌انگلیسی نیز ترجمه می‌کرد. هم سرود ملی هند و هم سرود ملی بنگلادش از تصنیفات تاگور است.

او از کودکی اشعاری نغز می‌سرود و در زبان شبه قارهٔ انقلابی ادبی پدید آورد. به‌ویژه اشعار موسوم به گیتانجلی معروفیت فراوان دارد و به‌زبان‌های بسیاری ترجمه شده است. تاگور با این اشعار در سال ۱۹۱۳ م جایزهٔ نوبل را در ادبیات دریافت کرد. او علاوه بر سرودن شعر، داستان و نمایشنامه می‌نوشت، و گاه تأملات خیال‌انگیز و عرفانی خود را روی بوم نقاشی می‌آورد.

تاگور در سراسر مشرق زمین محبوبیت داشت. او به ایران علاقه فراوان داشت و دوبار به ایران سفر کرد: بار اول در اردیبهشت ۱۳۱۱ ه‍.ش (بهار ۱۹۳۲ م) که به همراه همسر خود و دینشاه ایرانی^۱ به دعوت دولت ایران به این کشور سفر کرد و جشن هفتادمین زادروز او در تهران برگزار شد. تاگور در دیدار از تهران و شیراز با بسیاری

* دانشجوی پیش‌دکتری فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی‌نو.

۱. از پیشوایان پارسیان هند (۴ نوامبر ۱۸۸۱ - ۳ نوامبر ۱۹۳۸ م).

از نویسندگان و سخنگویان ایرانی دوست شد. ملک‌الشعراى بهار^۱ در ستایش تاگور قصیده‌ای بلند سروده است. او در سال ۱۳۱۳ هـ.ش برای بار دوم به ایران سفر کرد.^۲ در این مقاله کوتاه بخش زندگانی و آثار رابندر نات تاگور (به ترتیب زمانی) که از کتاب دانشمند بنگالی دکتر شانتی رنجن بهتاجاریه^۳ ترجمه و تلخیص نموده‌ام را تقدیم شما خوانندگان گرامی می‌کنم:

۷۴-۱۸۶۱ م: رابندر نات تاگور روزِ هفتم ماه مه ۱۸۶۱ م (۲۵ بیساکه ۱۲۶۸ بنگاله) متولد شد. جشن سالروز رابندر نات تاگور طبق تقویم بنگاله برگزار می‌شود. نام پدر وی مهاریشی دیوندر نات و مادر شارددا دیوی بود. «رابندر نات» معنی «فرزند آفتاب» را دارد. نام خانگی تاگور «ربی» به معنی «آفتاب» بود. وی تحصیلات مقدماتی خود را در اوریتال سیمینری اسکول (۱۸۶۸ م) و نارمل اسکول (۱۸۷۰ م) و در بنگال اکادمی (۱۸۷۱ م) فرا گرفت. سپس در سال ۱۸۷۴ م وارد سینت زیویئرز اسکول شد. در همان سال وی نمایشنامه مکبث نگاشته شکسپیر و کُمار شمبهو از کالی داس را به زبان بنگالی ترجمه نمود. از سال ۱۸۶۹ م به سرودن شعر پرداخت. در سال ۱۸۷۳ م همراه با پدرش به سیر مناطق کوهی هیمالیا رفت و همان سال نمایشنامه‌ای به نام «شکست پریتهوی راج» نوشت.

۱۸۷۵ م: بتاریخ دهم مارس مادر تاگور درگذشت. همین سال بود که رابندر نات نخست بار شعر خود «ارمغان هندو میلا»^۴ را خواند. این شعر بعدها در مجله «آمرت بازار پتریکا» چاپ شد.

۸۰-۱۸۷۶ م: بتاریخ ۲۰ سپتامبر رهسپار انگلستان شد. آنجا تحصیلات خود را در دانشگاه لندن ادامه داد. در سال ۱۸۸۰ م به هند برگشت و مجموعه شعر خود «کوبی کاهنی» را انتشار نمود. خاطرات و وقایع سفر و اقامت انگلستان خود را در مجله «بهارتی» در پیوسته‌ها چاپ کرد.

۱. ۶ نوامبر ۱۸۸۴ - ۲۲ آوریل ۱۹۵۱ م.

۲. ویکی پدیا، در لغت «رابندر نات تاگور».

۳. رابندر نات تهاکر: حیات و خدمات (اردو)، کلکته، ۱۹۹۰ م.

۴. برنامه بزرگی که شاعران سروده‌های خود را می‌خواندند.

۱۸۸۱ م: تخلیق «برهمو سنگیت» (سرود برهمو سماج). نمایشنامه «والمیکی پرتیپها» را در رشته تحریر درآورد. یک سخنرانی بر فنّ موسیقی در کالج پزشکی کلکته انجام داد.

«رابیندر نات» معنی
«فرزند آفتاب» را دارد.
نام خانگی تاگور «ربی»
به معنی «آفتاب» بود.

۱۸۸۳ م: بتاریخ نهم دسامبر عروسی با بهوتارینی دیوی دختر بینی مادهو رای چوده‌ری که پس از ازدواج نامش مرنالینی دیوی شد.

۱۸۸۴ م: زن برادرش درگذشت که محرک خلق آثار ادبی تاگور بود. تاگور مدیر «آدی برهموسماج» شد.

۸۶-۱۸۸۵ م: سفرهایی به هزاری باغ و بمبئی. در مجله «بالک» شعر و نمایشنامه‌هایی برای کودکان نوشت.

۱۸۸۷ م: سفر به دارجیلینگ.

۱۸۸۹ م: پذیرفتن عهده زمینداری.

۱۹۹۰ م: سفر دوم به انگلستان (۲۲ اوت تا ۳ نوامبر).

۱۸۹۱ م: تأسیس برهمو مندر (معبد) در شانتی نیکیتن. داستانهایی در مجله «ساده‌نا» و «هیت وادی» نوشت.

۱۸۹۴ م: معاون رئیس «بنگه ساهتیه پریشد» (انجمن ادبی بنگیه) و مدیر مجله «ساده‌نا» شد.

۹۹-۱۸۹۸ م: مدیر مجله «بهارتی» شد. در هنگام گسترش مرگامرگ در کلکته به علاج و معالجه مردم و کارهای کمکی پرداخت. تظاهرات شدید علیه دولت انگلیس بر مظلّم بر بال گنگا دهر تلک (یکی از آزادی خواهان هند). اقامت گرینی در شانتی نیکیتن و سپس در شلانی داه (اکنون شیالده شهری در بنگال غربی است).

۱۹۰۱ م: مدیر مجله «بنگ درشن» شد. شروع به فعالیت مدرسه برهمو سماج در شانتی نیکیتن.

تظاهرات علیه استعمارگران انگلیسی در آفریقای جنوبی.

۱۹۰۲ م: درگذشت همسر مرنالینی دیوی (۲۳ نوامبر).

۱۹۰۳ م: درگذشت دخترش (۱۹ سپتامبر).

۱۹۰۵ م: درگذشت پدرش (۱۹ ژانویه). شرکت در جنبش بر ضد تقسیم بنگال به‌توسط لارد کرزن (مأمور انگلیسی در بنگال). بنیانگذاری «راکھی بندهن»^۱ برای راه اندازی اتحاد در میان مردم. در همین سال مقاله «امپریالیسم» و سرودهایی راجع به تقسیم بنگاله را چاپ نمود.

۱۹۰۷ م: ریاست کنفرانس ادبی بنگاله. ازدواج یک دخترش به‌نام میرا. درگذشت پسر نوجوانش شمی. شعر «اربندو! سلام بر تو» به‌موقع گرفتاری اربندو گهوش^۲.

۱۹۱۰ م: عروسی پسرش رتهندر نات تاگور با یک دختر بیوه. در آن روزگار این عمل بسیار جرأت‌مندانه و انقلابی بود. تألیف رمان سیاسی «گورا». این رمان مورد استقبال فراوان قرار گرفت. انتشار «گیتانجلی»، شاهکار ادبی تاگور، به‌زبان بنگالی. تأسیس خوابگاهی برای دختران در شانتی نیکیتن و یک خانه برای کودکان.

۱۹۱۲ م: سفر سوم به‌انگلستان و آشنایی با عده‌ایی از شاعران و نویسندگان و هنرمندان معروف آن دیار. ترجمه «گیتانجلی» به‌انگلیسی به‌نام “Songs Offerings” که با مقدمه دانشمند معروف^۳ William Butler Yeats در ماه نوامبر از انتشارات انجمن هند (India Society) به‌چاپ رسید. پس از چهار ماه به‌آمریکا رفت سخنرانی‌هایی در دانشگاه‌های شیکاگو و هاروارد ارائه نمود.

۱۹۱۳ م: اعلام جایزه نوبل به‌تاگور بتاريخ ۱۳ نوامبر. قبل از تاگور کسی از آسیا برای این جایزه برگزیده نشده بود.

۱۹۱۵ م: آمدن گاندی و همسرش کستوربا گاندی به‌شانتی نیکیتن. خطاب «سر» (Sir) (۳ ژانویه). سفر کشمیر.

۱۹۱۶ م: سفر ژاپن و سخنرانی‌هایی علیه استعمارگرایی که از آن دو سخنرانی “The Nation” و “The Spirit of Japan” خیلی مشهوراند. سفر دوم آمریکا.

۱. «راکھی بندهن» رسمی هست که خواهران بر دست برادران یک نخ می‌بندند که نشانگر مهر و امنیت است.

۲. یکی از نویسندگان و شاعران و آزادی‌خواهان هند (۱۸۷۲-۱۹۵۰ م)

۳. ۱۳ ژوئن ۱۸۶۵ - ۲۸ ژانویه ۱۹۳۹ م.

۱۹۱۷ م: سفر دوم ژاپن. چاپ داستان‌های کوتاه در مجله «سبوج پتر» به زبان ساده و عامیانه. در نمایشنامه «داک گهر» به‌طور هنرپیشه کار کرد.

۱۹۱۸ م: تأسیس دانشگاه ویشو بهارتی (۲۳ دسامبر). سفر به جنوب هند.

۱۹۱۹ م: ناشی از تأثر واقعه خونین جلیانوالا باغ (پنجاب) خطاب «Sir» را به دولت انگلیسی با نامه‌ای سخت واپس داد. پس از سفر جنوب هند به سفر آسام رفت.

۱۹۲۰ م: در یک کنفرانس ادبی در احمدآباد، گجرات شرکت نمود. یک مهمان گاندی در سابرماتی آشرم وی بود. چهارم سفر خارج. پس از واپس دادن خطاب «Sir» این نخست سفر تاگور به خارج بود. چون در انگلستان وی برای بازدید مجلس آنجا رفت و دید که آنها واقعه خونین جلیانوالا باغ (پنجاب) را عادلانه می‌پندارند، از آنجا بیرون شد در نامه‌ای فرهنگ انگلستان را Devil's Workshop (کارخانه ابلیس) گردانده است. از انگلستان به فرانسه رفت و پس از سفرهایی به هلند و بلژیک به آمریکا رفت.

۱۹۲۱-۲۲ م: از آمریکا به لندن برگشت. سفر اروپای میانه. سخنرانی در دانشگاه هاروارد. ضبط صدای تاگور در برلین. ملاقات با Romain Rolland^۱ در پاریس. برگشت به هند. ملاقات کردن گاندی با تاگور در کلکته.

۱۹۲۳ م: ریاست کنفرانس ادبی شمال هند. تأسیس بخشی برای دختران در شانتی نیکیتن. سفری به آسام. تأسیس Vishva Bharti Trust و بخش انتشارات در دانشگاه ویشو بهارتی. مجموعه شعر خود «سنت» را به شاعر قاضی نذراالاسلام که آن وقت زندانی بود، هدیه کرد. درگذشت برادر بزرگ سندر نات.

۱۹۲۴ م: سه سخنرانی ادبی در دانشگاه کلکته. سفری به چین در آوریل. تاگور در چین (پکن) بود که سالروزش (۲۵ بیساکه) فرا رسید و مردم چین آن را طبق فرهنگ چین جشن گرفتند و تاگور را شاعر خود قرار داده خطاب «چو. چین. تانگ» دادند که به معنی نیرومند مانند برق و آفتاب هند است. در ماه جون برای بار سوم عازم ژاپن شد. سپس رهسپار اروپا و آمریکای جنوبی گشت.

۱. ۲۹ ژانویه ۱۸۶۶ - ۳۰ دسامبر ۱۹۴۴ م.

۱۹۲۶ م: سفر بنگال شرقی (بنگلادش کنونی) در ماه ژانویه و فوریه. سخنرانی در موضوع Philosophy of Art در دانشگاه داکا. سفر ایتالیا و ملاقات با موسولینی. سفر مصر. ملاقات با ^۱Albert Einstein در اروپا.

۲۹-۱۹۲۷ م: سفرهایی به آسیای مشرقی، سنگاپور، کانادا، ژاپن، چین و غیره. ۱۹۳۰ م: سفر انگلستان. سخنرانی‌هایی در آکسفورد و هاروارد. سفری به روسیه (سپتامبر) و ملاقات با دانشمندان و سخنرانی‌هایی چند در آن دیار. سفر آمریکا. سخنرانی‌هایی علیه دولت بریتانیا در منچستر. به‌طور احتجاج زندانی شدن گاندی و جواهر لعل نهرو در هند و مظالم انگلیسی‌ها بر هندیان. سخنرانی در آکسفورد در موضوع Religion of Man (مذهب انسان) که بعداً به‌صورت کتاب چاپ نیز شد. سخنرانی دیگر بر موضوع Civilisation and Progress. در ژوئیه به برلین رفت و آنجا با Einstein و ^۲Bernard Shaw ملاقات کرد. در ماه اکتبر باز به آمریکا رفت. سخنرانی بر موضوع Internationalism در جینوا.

۱۹۳۱ م: از طرف کالج سانسکرت کلکته خطاب «سربه بهوم» یافت. انتشار The Golden Book of Tagore (کتاب طلایی تاگور).

۱۹۳۲ م: سفرهایی به ایران و عراق. افتخار «استادی رام تنو لاهری» در دانشگاه کلکته. تظاهرات علیه زندانی شدن گاندی و ملاقات با وی در زندان.

۱۹۳۳ م: سخنرانی در دانشگاه کلکته در موضوع تعلیم و تربیت. سخنرانی‌هایی در دانشگاه‌های آندھرا و عثمانیه.

۱۹۳۴ م: تألیف رُمان «چار ادھیای» (چهار فصل). دریافت مدرک اعزازی دکترای ادبیات (D.Litt.) از طرف دانشگاه هندوی بنارس. تأسیس فروشگاه‌های تعاون روستایی در شانتی نیکیتن برای پیشرفت و توسعه قبایل بومی. ناگفته نباشد که تاگور به‌وضعیت و ضرورت و اهمیت بومیان آگاهی تمام داشت و در نوشته‌هایش نیز نقوش زندگی بومیان پیدا است.

۱. ۱۴ مارس ۱۸۷۹ - ۱۸ آوریل ۱۹۵۵ م.

۲. ۲۶ ژوئیه ۱۸۵۶ - ۲ نوامبر ۱۹۵۰ م.

سفری به لاهور. سخنرانی در دانشگاه لکهنو. سفر به ایران و شرکت در جشن هزار ساله فردوسی به دعوت دولت امپراتوری ایران.

۱۹۳۶ م: دریافت مدرک اعزازی D.Litt از طرف دانشگاه داکا.

۱۹۳۷ م: سخنرانی در دانشگاه کلکته (۱۷ فوریه). افتتاح «چینا بهون» (۱۴ آوریل). خطاب «کوبی سمرات» از طرف انجمن بهارت تیرت (ایالت آندھرا). برگزاری «یوم اندامان» در شانتی نیکیتن (۱۱ ستمبر).

۱۹۳۸ م: هفتم ژانویه را به طور «یوم چین» برگزار کرد. بنیانگذاری «هندی بهون». دریافت مدرک D.Litt از دانشگاه جامعه عثمانیه حیدرآباد. اظهار تأسف بر وفات شاعر مشرق علامه اقبال (۳۱ آوریل). بنیانگذاری «مهاجاتی سدن» در کلکته. اهدای خطاب «پرَم گرو» از طرف مهاراجا پوری.

۱۹۴۰ م: آمدن گاندی و همسرش برای ملاقات تاگور به شانتی نیکیتن (۱۵ فوریه). این مرتبه گاندی دو روز در شانتی نیکیتن اقامت داشت و هنگام رفتن تاگور نامه‌ایی به گاندی داد که پس از وی مسئولیت ویشو بهارتی به گاندی سپرده شده بود. گاندی آن نامه را به مولانا آزاد داد که پس از استقلال هند نخست وزیر تعلیم شد و در سال ۱۹۵۱ م دولت هند مسئولیت ویشو بهارتی را بر عهده خود گرفت. در همین سال تاگور مدرک D.Litt از دانشگاه آکسفورد دریافت کرد.

۱۹۴۱ م: خطاب «بهارت بهاسکر» (آفتاب هند). درگذشت تاگور بتاريخ ۲۲ ساون ۱۳۴۸ بنگله ۷/ اوت در ۸۰ سالگی.

آثار رابیندر نات تاگور

۱. مجموعه‌های شعر و سرود

- | | | | |
|-----------------|--------|-------------------------------|--------|
| ۱. کوبی کاهنی | ۱۸۷۸ م | ۲. بن پھول | ۱۸۸۰ م |
| ۳. بهگینه هردئی | ۱۸۸۱ م | ۴. سندھا سنگیت | ۱۸۸۲ م |
| ۵. پرپھات سنگیت | ۱۸۸۳ م | ۶. چھبی دگان | ۱۸۸۴ م |
| ۷. شئی شب سنگیت | ۱۸۸۴ م | ۸. بهانو سنگ تھاکر گُریرپدابی | ۱۸۸۴ م |
| ۹. ربی چھایا | ۱۸۸۵ م | ۱۰. کوری و کومل | ۱۸۸۶ م |
| ۱۱. مانسی | ۱۸۹۰ م | ۱۲. سونارتری | ۱۸۹۴ م |

۱۸۹۶ م	۱۴. ندی	۱۹۸۴ م	۱۳. بدائی ابھی شاپ
۱۸۹۶ م	۱۶. چترا	۱۸۹۶ م	۱۵. مالنی
۱۸۹۹ م	۱۸. کنی کا	۱۸۹۶ م	۱۷. چئی تالی
۱۹۰۰ م	۲۰. کلپنا	۱۸۹۹ م	۱۹. کتھا
۱۹۰۰ م	۲۲. کھنی کا	۱۹۰۰ م	۲۱. کاهنی
۱۹۰۲ م	۲۴. سمرن (سورن)	۱۹۰۱ م	۲۳. نئی بیدیا
۱۹۰۶ م	۲۶. کھی یا	۱۹۰۵ م	۲۵. باؤل گیت
۱۹۰۹ م	۲۸. شیشو	۱۹۰۸ م	۲۷. کتھا وکاهنی
۱۹۱۴ م	۳۰. آت شرگہ	۱۹۱۰ م	۲۹. گیتانجلی
۱۹۱۴ م	۳۲. گیتالی	۱۹۱۴ م	۳۱. گیتی مالیه
۱۹۱۸ م	۳۴. پلاتکا	۱۹۱۶ م	۳۳. بلاکا
۱۹۲۵ م	۳۶. پوربی	۱۹۲۲ م	۳۵. شیشو بھولا نات
۱۹۲۶ م	۳۸. لی کھن	۱۹۲۵ م	۳۷. پرہانی
۱۹۳۱ م	۴۰. بن بانی	۱۹۲۹ م	۳۹. مھویا
۱۹۳۲ م	۴۲. پونشپہ	۱۹۳۲ م	۴۱. پری شیش
۱۹۳۵ م	۴۴. شیش سپتک	۱۹۳۳ م	۴۳. بچی تریتا
۱۹۳۶ م	۴۶. پتربوت	۱۹۳۵ م	۴۵. بٹھی کا
۱۹۳۶ م	۴۸. سائیک پتر	۱۹۳۶ م	۴۷. شیاملی
۱۹۳۷ م	۵۰. چھرارچبھی	۱۹۳۶ م	۴۹. کھاپ چھارا
۱۹۳۸ م	۵۲. سی جوتی	۱۹۳۸ م	۵۱. پران تک
۱۹۳۹ م	۵۴. پرہاسنی	۱۹۳۸ م	۵۳. گیت بتیان
۱۹۴۰ م	۵۶. نَب جاتک	۱۹۳۹ م	۵۵. آکاش پردیپ
۱۹۴۰ م	۵۸. روگ شجائی	۱۹۴۰ م	۵۷. سانائی
۱۹۴۱ م	۶۰. گلپہ سلپہ	۱۹۴۱ م	۵۹. ناردگیہ
۱۹۴۱ م	۶۲. چھرا	۱۹۴۱ م	۶۱. جنم دینی
		۱۹۴۱ م	۶۳. شیش لیکھا

۲. نمایشنامه‌ها

۱۸۸۱ م	۲. ردرچند	۱۸۸۱ م	۱. والمیکی پرتیپها
۱۸۸۴ م	۴. پرکریتیر پرتی شوده	۱۸۸۲ م	۳. کال مرگیا
۱۸۸۸ م	۶. مایار کهیلا	۱۸۸۴ م	۵. نلنی
۱۸۹۰ م	۸. بی سرجن	۱۸۸۹ م	۷. راجا ورانی
۱۸۹۲ م	۱۰. گورائی گلد	۱۸۹۲ م	۹. چترانگدا
۱۸۹۷ م	۱۲. بیکنته پرکهاتا	۱۸۹۴ م	۱۱. بدائی ابهی شاپ
۱۹۰۷ م	۱۴. هاسیه کوئتک	۱۹۰۰ م	۱۳. کاهنی
۱۹۰۸ م	۱۶. شادرأتسو	۱۹۰۷ م	۱۵. بیانگ کوئتک
۱۹۰۹ م	۱۸. پراسچته	۱۹۰۸ م	۱۷. مکتوت
۱۹۱۲ م	۲۰. داک گهر	۱۹۱۰ م	۱۹. راجا
۱۹۱۲ م	۲۲. اچلائتن	۱۹۱۲ م	۲۱. مالنی
۱۹۱۸ م	۲۴. گرو	۱۹۱۶ م	۲۳. پهاگوننی
۱۹۲۱ م	۲۶. رین شوده	۱۹۲۰ م	۲۵. اروپ تن
۱۹۲۳ م	۲۸. بسنت	۱۹۲۲ م	۲۷. مکت دهارا
۱۹۲۶ م	۳۰. چراکمار سبها	۱۹۲۵ م	۲۹. گرها پریش
۱۹۲۶ م	۳۲. نئی یر پوجا	۱۹۲۶ م	۳۱. سوده بوده
۱۹۲۶ م	۳۴. رکت کربی	۱۹۲۶ م	۳۳. شیش پرشنه
۱۹۲۹ م	۳۶. پری تران	۱۹۲۷ م	۳۵. ریتو رنگا
۱۹۳۲ م	۳۸. نبین	۱۹۳۱ م	۳۷. شاپ موچن
۱۹۳۳ م	۴۰. چندا لیکا	۱۹۳۲ م	۳۹. کالیر جاترا
۱۹۳۳ م	۴۲. بانسری	۱۹۳۳ م	۴۱. تاسیردیش
۱۹۳۶ م	۴۴. ناتیه گیت پری شوده	۱۹۳۴ م	۴۳. سراپن گاتها
۱۹۳۸ م	۴۶. نرتیه ناتیه مایار کهیلا	۱۹۳۶ م	۴۵. نرتیه ناتیه چترانگدا
۱۹۳۹ م	۴۸. مکتیر اوپای	۱۹۳۹ م	۴۷. شیاما

۳. رُمان‌ها

- | | | | |
|-----------------------|--------|------------------------|--------|
| ۱. بوتهاکرانیرها | م ۱۸۸۲ | ۲. راجرشی ^۱ | م ۱۸۸۵ |
| ۳. چوکھیر بالی | م ۱۹۰۲ | ۴. نوکا دویی | م ۱۹۰۶ |
| ۵. پرجاپتی یررنربندها | م ۱۹۰۸ | ۶. گورا | م ۱۹۰۹ |
| ۷. گھری بای ری | م ۱۹۱۶ | ۸. چتورنگ | م ۱۹۱۶ |
| ۹. جوگا جوگ | م ۱۹۲۹ | ۱۰. شسیر کبی تا | م ۱۹۳۰ |
| ۱۱. دوی بون | م ۱۹۳۳ | ۱۲. مالنجه | م ۱۹۳۴ |
| ۱۳. چار ادھیائی | م ۱۹۳۴ | | |

داستان‌ها

- | | | | |
|------------------------------------|--------|---------------------------|--------|
| ۱. چهوت گلپه | م ۱۸۹۴ | ۲. بی چترأ گلپه (بخش اول) | م ۱۸۹۴ |
| ۳. بی چترأ گلپه (بخش دوم) | م ۱۸۹۴ | ۴. کتھا چتو ستیه | م ۱۸۹۴ |
| ۵. گلپه گوچهه (بخش اول) | م ۱۹۰۰ | ۶. گلپه | م ۱۹۰۱ |
| ۷. هیت بادیراوپھار | م ۱۹۰۴ | ۸. آئیتی گلپه | م ۱۹۱۱ |
| ۹. گلپه چارئی | م ۱۹۱۲ | ۱۰. گلپه سپتک | م ۱۹۱۶ |
| ۱۱. پھلا نمبر | م ۱۹۲۰ | ۱۲. لی بی کا | م ۱۹۲۲ |
| ۱۳. گلپه گوچهه (بخش اول؛ مع اضافه) | م ۱۹۲۶ | | |
| ۱۴. گلپه گوچهه (بخش دوم) | م ۱۹۲۶ | ۱۵. گلپه گوچهه (بخش سوم) | م ۱۹۲۷ |
| ۱۶. سی | م ۱۹۳۷ | ۱۷. تین سنگی | م ۱۹۴۱ |
| ۱۸. گلپه گوچهه (بخش چهارم) | م ۱۹۶۷ | | |

دیگر تصانیف

- | | | | |
|----------------------|--------|--------------------|--------|
| ۱. یورپ پر با سیرپتر | م ۱۸۸۱ | ۲. بی بی ده پرسنگه | م ۱۸۸۳ |
| ۳. رام موھن رای | م ۱۸۸۵ | ۴. آلوچنا | م ۱۸۸۵ |
| ۵. سمالوچنا | م ۱۸۸۸ | ۶. منتری ابھی شیک | م ۱۸۹۰ |

۱. بعدها این رُمان نمایشنامه نیز شد.

۷. یورپ جاتریر دایری (بخش اول) ۱۸۹۱ م
۸. یورپ جاتریر دایری (بخش دوم) ۱۸۹۳ م
۹. پنچ بهوت ۱۸۹۷ م ۱۰. اپنشو برهما ۱۹۰۱ م
۱۱. آتما شکتی ۱۹۰۵ م ۱۲. بهارت درشن ۱۹۰۶ م
۱۳. بچی ترا پرینده ۱۹۰۷ م ۱۴. چرترا پوجا ۱۹۰۷ م
۱۵. پراچین ساهتیه ۱۹۰۷ م ۱۶. ساهتیه ۱۹۰۷ م
۱۷. آدهونک ساهتیه ۱۹۰۷ م ۱۸. لوک ساهتیه ۱۹۰۷ م
۱۹. سیده تنؤ ۱۹۰۹ م ۲۰. دهرم ۱۹۰۹ م
۲۱. شانتی نیکیتن ۱۹۰۹ م ۲۲. جیون سمرتی ۱۹۱۲ م
۲۳. چهنه پتر ۱۹۱۲ م ۲۴. پرینده ۱۹۱۶ م
۲۵. کرتار راجهای کرمه ۱۹۱۷ م ۲۶. جاپان جاتری ۱۹۱۹ م
۲۷. چاتری ۱۹۲۹ م ۲۸. بهانو سنگه یر پترابلی ۱۹۳۰ م
۲۹. مانب دهرمه ۱۹۳۳ م ۳۰. راشیار چتهی ۱۹۳۳ م
۳۱. بهارت پتهک رام موهن ۱۹۳۳ م ۳۲. چهند ۱۹۳۶ م
۳۳. جاپانی پارسی ۱۹۳۶ م ۳۴. پراک تنی ۱۹۳۶ م
۳۵. کلانتر ۱۹۳۷ م ۳۶. وشوا پریچئی ۱۹۳۷ م
۳۷. بنگا بهاشا پریچئی ۱۹۳۸ م ۳۸. چیهلی بیلا ۱۹۴۰ م
۳۹. چترالپی ۱۹۴۱ م ۴۰. شریتی ۱۹۴۱ م
۴۱. آشر میر روپ و بکاش ۱۹۴۱ م

ترجمه‌ها

1. Gitanjali (Songs-Offerings), Indian Society, London, 1912.
2. The Gardener (Poems), Macmillan & Co., 1913.
3. The Crescent Moon, Macmillan & Co., 1913.
4. Chitra (Drama), Macmillan & Co., 1913.
5. Sadhana (Essays), Macmillan & Co., 1913.
6. One Hundred Poems of Kabir, Indian Society, London, 1914.

7. Personality (Essays), Macmillan & Co., New York, 1917.
8. Nationalism (Essays), Macmillan & Co., New York, 1917.
9. On Oriental Culture & Jahan's Mission, Indo-Japan Association, Tokyo, 1929.
10. Mahatmaji and the depressed Humanity, Vishwa Bharti, Dec 1932.
11. East and West, Paris, 1935.
12. Twenty six songs of Tagore, Paris, 1935.

علاوه بر فهرست فوق حدوداً ۲۵ کتاب تاگور در حین زندگی وی به انگلیسی ترجمه و چاپ شد. آثار تاگور به طور کلیات از انتشارت مختلف به چاپ رسیده است. بخش انتشارات ویشو بهارتی، کلیات وی را در ۲۶ مجلد ضخیم چاپ کرده که جلد اول آن به سال ۱۹۳۹ م و آخرین جلد در سال ۱۹۴۸ م انتشار یافت. سپس جلد ۲۷ نیز از ویشو بهارتی در سال ۱۹۶۵ م به چاپ رسید. دولت بنگال غربی نیز با اجازه بخش انتشارات ویشو بهارتی کلیات تاگور را در ۱۵ مجلد ضخیم بین سالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۱ م چاپ کرد و قصد چاپ دوم آن را نیز داشت که جلد اول آن سلسله در سال ۱۹۸۱ م به چاپ رسید.

سیری در آثار ادبیِ تاگور

خان محمد صادق جونپوری*

رابندرا نات تاگور یکی از بزرگترین شاعران، داستان‌نویسان، نمایشنامه‌نویسان، نقّاشان، موسیقی‌دانان و سخنرانان قرن بیستم است. بیشتر آثار او به‌زبان بنگالی است ولی او خود بسیاری از آثارش را به‌انگلیسی ترجمه نموده است - از آن جمله گیتانجلی که مجموعه‌ای از ترانه‌های اوست و جایزه نوبل ادبیات سال ۱۹۱۳ م را از آن خود نمود - او اولین آسیایی است که این جایزه را دریافت نمود. گیتانجلی باعث شناخت او در غرب شد.

تاگور بیشتر به‌خاطر شاعری خود شناخته شد، ولی او رُمان، داستان، مقاله، سفرنامه، نمایشنامه و هزاران ترانه نیز نوشته است. نوشته‌های وی دارای وزن و موسیقی است. ما در این مقاله نظری اجمالی بر آثار این شاعر بزرگ هند می‌اندازیم:

الف. رُمان

تاگور هشت رُمان بلند و چهار رُمان کوتاه نوشته است. قهرمان رُمان‌های او بیشتر مردم عادی کوچه و بازار هستند. افرادی که ما هر روز به‌چشم خود آنها را می‌بینیم و با آنها نشست و برخاست داریم. قهرمان داستان او افسانه‌ای نیست که از دسترس ما به‌دور باشد؛ بلکه قهرمان حقیقی است که بر روی زمین وجود دارد. فهرست اجمالی رُمان‌های او چنین است:

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در لکهنو.

۱. چتورنگا^۱: یک رُمان آینده نگر که به جای جواب دادن به سؤالات خود پرسش‌های زیادی را مطرح می‌کند. داستانی عاشقانه که در آن نظریات مختلف در حال تصادم هستند. چهار شخصیت عمده در این داستان وجود دارند: سچیش، دوست صمیمی او سربیلش، عموی او جگ موهن و یک بیوه زیبا روی به نام «دامینی». فیلمی نیز به همین نام در سال ۲۰۰۸ م به زبان بنگالی ساخته شده است.
۲. شیشِر کوبیتا^۲: این رُمان نقطه عطفی در تاریخ ادبیات بنگالی است. این رُمان در سال ۱۹۲۸ م در مجله پروباشی^۳ به طور قسمت وار چاپ شده و در سال بعد به صورت کتابی انتشار یافت. این رُمان به انگلیسی نیز ترجمه و به نام آخرین شعر^۴ منتشر شد (مترجم: آندیتا موک اوپدیای) و رادها چکرورتی نیز آن را به نام ترانه‌های تودیع^۵ ترجمه کرد. رُمان داستان وکیلی به نام امیت رای را روایت می‌کند که روشنفکریش باعث شده که او به تمام سنت‌ها پشت پا بزند. امیت در یک حادثه تصادف با لبنیا ملاقات می‌کند و این دیدار به عشقی آتشین منجر می‌شود. بیشتر واقعات در شیلانگ^۶ اتفاق افتاده است. عشق این دو شخصیت با مکالمه‌ها و اشعار رد و بدل شده ادامه پیدا می‌کند. داستان به نثر مسجع و همراه عناصر طنز و سبک مدرن است.
۳. چاراودی^۷: تاگور این رُمان را در سن ۷۲ سالگی نوشت. رُمان باز داستان عاشقانه است. فیلمی نیز به همین نام ساخته شده است.
۴. نوکا دوبی^۸:

۱. چتورنگا (Chatoranga): یکی از بازی‌های باستانی قرن ششم که شکل اولیه شطرنج امروزی است.

۲. شیشِر کوبیتا (Shesher Kobita).

۳. پروباشی (Probashi).

۴. آخرین شعر (Last Poem).

۵. ترانه‌های تودیع (Farewell Songs).

۶. پایتخت میگهالیا که کوچکترین ایالت هند.

۷. چاراودی (Char Adhyay).

۸. نوکا دوبی (Nouka Dubi).

۵. **گهر بائر**^۱: این رمان در سال ۱۹۱۶ م نوشته شده است. ماجرای رمان در زمان انگلیسی‌ها روی می‌دهد. آنها قصد دارند بنگال را به دو قسمت مسلمان‌نشین و هندونشین تقسیم کنند. مردم یک نهضت ملی علیه این اقدام شروع می‌کنند. بیملا همسر یک زمیندار بنام نیکی است. نیکیل در انگلیس درس خوانده و روشنفکر است. همسرش بیملا در اندرون خانه زندگی می‌کند و با دنیای خارج ارتباطی ندارد. ما این داستان را به تفصیل تحلیل خواهیم کرد. این رمان تحت عنوان البیت و العالم به عربی نیز ترجمه شده است. برخی از حکایت‌ها و تئاترهای تاگور را اسماعیل مظهر صاحب مجله العصور مصری به زبان عربی ترجمه کرده است.

۶. **جوگاجوگ**^۲: این رمان اوّل به صورت دنباله‌دار در مجله بیچیترا چاپ شده و سپس در سال ۱۹۲۹ م به شکل کتابی منتشر شد. داستان پیرامون رقابت بین دو خانواده می‌گردد. بی‌پرود و مدوشودن. خواهر بی‌پرود کومودینی همسر مدوشودن است. شوهرش پول و ثروت خود را به رخ او می‌کشد. کومودینی شوهر را به چشم یک الهه می‌نگرد ولی شوهرش همیشه با رفتار و گفتار خود ثروت را مطرح می‌کند.

ب. داستان کوتاه

داستان‌های کوتاه او در کتابی گردآوری شده‌اند. این اثر از بهترین آثار داستانی ادبیات بنگالی است و باعث ساخت بسیاری از فیلم‌های مؤفق سینمای هند بوده است. در داستان اتیت^۳ یک برهمن جوان با زمین داری آشنا می‌شود و بیان می‌کند که از خانه فرار کرده و سرپناهی ندارد. زمیندار او را به خانه خود می‌آورد و پس از مدتی دختر خود را به عقد او درمی‌آورد. ولی یک روز قبل از عروسی آن پسر دوباره فرار می‌کند و ماجراهایی رخ می‌دهد.

۱. گهر بائر (Ghare Baire): خانه و جهان (The Home and The World).

۲. جوگاجوگ (Jogajog): ارتباط (relationship).

۳. اتیت (Atithi).

در داستان استری پتر^۱ قهرمان داستان مارینال همسر یک مرد از طبقه متوسط بنگالی است که به سفری می‌رود. در دوران سفر نامه‌ای به همسرش می‌نویسد و رنج‌های و دردهای زندگی زناشویی خود و کشمکش برای زیستن را بیان می‌کند و در آخر می‌گوید که او به‌خانه بر نخواهد گشت و در همینجا زندگی خوبی دارد. تاگور در داستان هیمنتی^۲ نظام ازدواج در مذهب هندو را مورد بحث خود قرار می‌دهد. داستان داستان زنی جوان بنام هیمنتی را بازگو می‌کند که قربانی ارزش‌های دروغین موجود در طبقه متوسط جامعه می‌شود. اکثر داستان‌های او به‌انگلیسی برگردانده شده است. و بارها تجدید چاپ شده است و فروش خوبی هم داشته است.

ج. نثر غیرداستانی

تاگور نوشته‌های غیرداستانی هم دارد. این نوشته‌ها شامل موضوعات مختلفی نظیر تاریخ هند، زبان‌شناسی، معنویت، زندگی‌نامه، سفرنامه، مقاله و سخنرانی است. سخنرانی‌های او در چندین جلد گردآوری شده‌اند و به‌نام نامه‌های اروپا و مذهب انسان چاپ شده است.

د. موسیقی و هنر

تاگور حدود ۲۲۳۰ ترانه و تعداد زیادی تابلو نقاشی ایجاد نموده است. شعرهای او در رابیندرا نات سنگیت (ترانه‌های رابندرا نات) جمع‌آوری شده است. این ترانه‌ها و آهنگ‌ها جزء لاینفک فرهنگ بنگال شده است. ترانه‌های او زبانزد مردم حتی روستائیان بی‌سواد است. موسیقی را نمی‌توان از آثار تاگور جدا کرد. او تحت تأثیر سبک تهومری^۳ از سبک‌های موسیقی هندی بوده است. سرود ملی هند و بنگلادش توسط تاگور سروده

۱. استری پتر (Strir Patra): نامه‌های همسر.

۲. هیمنتی (Haimanti).

۳. تهومری (Thumri): از سبک‌های سنتی موسیقی هندی است. یک متن عاشقانه و عبادت گونه که اکثر پیرامون عشق یک دختر به‌کریشنا (از خدایان هندو) می‌چرخد. این سبک با راگ انعطاف‌پذیری بهتری دارد و شامل ۸ ضرب یا ۱۶ ضرب یا ۱۴ ضرب است. این سبک در قرن نوزدهم خیلی مقبولیت پیدا کرد.

شده است. موسیقی‌دانانی چون ولایت خان، بوده‌ها دیو داس گپتا و امجد علی خان تحت تأثیر موسیقی او بودند.

ه. نقّاشی

تاگور در سن ۶۰ سالگی به‌این فنّ روی آورد. تابلوهای او در سراسر اروپا نمایش داده شدند. او تابلوهای خود را به‌سبک خاصی به‌تصویر کشیده که از نظر زیبایی‌شناسی و امتزاج رنگها خیلی بدیع هستند. او در نقّاشی حامی سنت‌گرایی بود ولی با تقلید کورکورانه از سنت‌ها و سبک‌ها و مخصوصاً سبک بنگالی مخالف بود. او خواستار حرکتی نوین در سبک نقّاشی بنگالی بود.

و. نمایشنامه

تاگور در نمایشنامه‌های خود از سه مورد الهام گرفته است، یکی آثار شاعران باستانی هند، دوم نمایشهای توام با موسیقی غربی و سوم ذوق سرشار و طبع نقطه سنج خود. نمایشنامه‌های تاگور بیانگر نظریات و احساسات او و مردم هند هستند. نمایشنامه شش رکن اصلی دارد: ۱- صحنه و لباس، ۲- موسیقی، ۳- کلام، ۴- اشخاص، ۵- فلسفه اشخاص، ۶- داستان. در نمایشنامه‌های تاگور شماره‌های ۲، ۳ و ۵ از اهمیت بیشتری برخوردار است. در آنها احساسات پاک و نهفته انسانی تجزیه و تحلیل می‌شود. تاگور در سن ۱۶ سالگی نمایشنامه برادر خود جیوتی رابیندرا نات را کارگردانی کرد. او در سن ۲۰ سالگی اولین «اپرا» درام خود را به‌نام وّالمیکی پرتیها (نبوغ وّالمیکی) نوشت و در آن نشان داد که چگونه قهرمان داستان صفات و شخصیت خود را تغییر داد. او بیشتر سبک‌های نمایشی و احساساتی را به‌کار می‌برد. نمایشنامه دیگر او بنام داک گهر^۱ نام دارد. یک داستان نمادین و تمثیلی معنوی که در سال ۱۹۱۲ م نوشته شده است. او داستان پسر بچه‌ای را بازگو می‌کند که قصد فرار از محدودیت‌های خود را دارد. امل کودک بیماری است که به‌تجویز پزشک باید در اتاق دربسته بماند. او با عشق فراوانی

۱. داک گهر (Dak Ghar): پُستخانه یا اداره پُست (Post Office).

که به طبیعت دارد در کنار پنجره می‌ایستد و رفت و آمد مردم را تماشا می‌کند. در اصل امل نماینده روح آدمی است پاک و بی‌آلایش که در آرزو دیگری است.^۱ تاگور در نمایشنامه‌های بعدی بیشتر روی احساسات و علائق انسانی تأکید می‌کند. او در سال ۱۸۹۰ م نمایشنامه ویسرجن^۲ را نوشت که از بهترین نمایشنامه‌های اوست. نمایشنامه‌های بعدی او تمثیلی و فلسفیانه شده است. نمایشنامه چندالیکا (دختر از طبقه نجس) جزء این دسته است. نمایشنامه مشهور دیگر او رکتاکراوی^۳ داستان پادشاهی را بازگو می‌کند که با بیگاری کشیدن مردم ثروت فراوانی اندوخته است. نندنی قهرمان داستان مردم را به قیام علیه این پادشاه دعوت می‌کند. نمایش نامه‌های همراه رقص او رابندرا نرتی ناتیا^۴ نام دارند مثل چیترانگدا^۵، راجا و مایر کهیلا.

ز. شاعری

در مورد شاعری تاگور سخن بسیار گفته شده است. کتاب گیتانجلی بهترین مجموعه اشعار اوست و جایزه نوبل ادبیات نیز دریافت کرد. آثار شعری دیگر تاگور عبارتند از: ماناسی^۶: این نظم در سال ۱۸۹۰ م سروده شده است.

پوربی^۷:

سونر توری^۸: شعر مشهور آن قایق طلایی ماهیت فناپذیری و زودگذر بودن زندگانی دنیوی را بیان می‌کند.

بالاکا^۹: عنوان کتاب استعاره‌ای از ارواح مهاجر است. یکی از آثار مشهور تاگور است. اشعار این مجموعه درد و غم انسانی را بازگو می‌کنند و محبت را به عنوان یک

۱. فرهنگ آثار، سید حسین رضا، ج ۲.

۲. ویسرجن (Visarjan): قربانی.

۳. رکتاکراوی (Raktakaravi): علفهای قرمز هرز (red oleanders).

۴. رابندرا نرتی ناتیا (Rabindra Nritya Natya).

۵. چیترانگدا (Chitrangada).

۶. ماناسی (Manasi).

۷. پوربی (Purobi).

۸. سونر توری (Sonar Tori): قایق طلایی (Golden Boat).

۹. بالاکا (Balaka): غازه‌های وحشی.

شی لافانی ارائه می‌دهد که باید بین خدا و بنده وجود داشته باشد. اولین نظم بلاکا چنین است:

این نور چراغ در گوشه‌ای
در اطاقی تاریک
تو می‌خواهی آن را در رهگذر مردم قرار دهی
اگر باد چراغ را خاموش کند
*

در فصل پائیز برگ درختان می‌ریزند
چرا

باد مخمور بهاری
وجود هستی را نوازش می‌کند
جوانی دوباره بازگشته است
و نامه‌ای به دست باد فرستاده
می‌گوید بیا در لحظات آخر زندگی
لباس پیری را پاره کن و از دروازه مرگ بازگرد
از غم‌ها و پریشانی‌ها دور شو
زندگی قدیمی شده است

آخرین نظم بلاکا شکوفه محبت نام دارد. شاعر محبت و عشق را به معراج خود رسانده است:

می‌دانم که هر لحظه شب و روز صدای قدم‌های مرا می‌شنوی
نگاه مسرت‌بخش تو چشم براه من است
در آسمان مخفی دل من بهشتی که تو ساختی موجود است
شکوفه‌های محبت یکی بعد از دیگری می‌شکفند با عشق و محبت

رُمان گهر بائر: این رُمان از بهترین رُمان‌های تاگور است که در سال ۱۹۱۶ م نوشته شده است. رُمان به صورت اول شخص بیان شده است. این رُمان به انگلیسی و سپس به فرانسوی نیز ترجمه شده است. ما در این مقاله آن را تحلیل خواهیم نمود:

خلاصه داستان: زمان داستان اوایل قرن بیستم در حدود ۱۹۰۵ م در بنگال هند است. زمینداری به نام نیکیل با زنی به نام بیملا ازدواج می‌کند که از نظر طبقاتی پایین‌تر از او است رنگ چهره او نیز تیره است که مخالف سنت خانواده آنها است. عشق و محبت آنها رویایی است و هر دو وقف یکدیگرند. این صورت ادامه دارد تا وقتی که سندپ دوست نیکیل وارد زندگی آنها می‌شود که یک انقلابی افراطی و رهبر ناسیونالیست‌ها است. سندپ فردی احساساتی و فعال که نقطه مقابل نیکیل است که فردی خجول و آرام پسنداست. سندپ سخنرانی‌های انقلابی می‌کند و کالاهای خارجی را بایکوت و از کالاهای هندی حمایت می‌کند.

بیملا خبردار می‌شود که قرار است سندپ در جلسه‌ای سخنرانی کند و اصرار دارد که سندپ از املاک آنها دیدن نماید. طبع نفوذپذیر سندپ به آسانی بیملای معصوم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بیملا پیشنهاد می‌کند که سندپ خانه او را مرکز فعالیت‌های خود قرار دهد. زنی که یک زمانی فقط با دنیای درون خانه سروکار داشته و فقط شوهرش را می‌شناخته، اکنون با دنیای خارج ارتباط برقرار می‌کند. بیملا در قالب همکار با سندپ در نهضت سوادیشی شرکت فعال پیدا می‌کند.

به مرور زمان اشتیاق و علاقه سندپ باعث می‌شود که دو نفر به هم دیگر نزدیک شوند و یک مثلث عشق به وجود می‌آید. بیملا همسرش نیکیل را زیر سؤال می‌برد. او در وجود سندپ خصوصیتی را می‌یابد که او همواره خواهان آن در مرد ایده‌آل خود بوده است. وطن‌پرستی، بلند و مقابله با خطرات.

بیملا با سرقت پول شوهرش به سندپ کمک مالی می‌رساند. بیملا می‌گوید که این ثروت متعلق به کشور است و باید برای آنها خرج شود و سرقت خود را به صورت یک وظیفه ملی توجیه می‌کند ولی هدف اصلی او فقط خوشحال کردن سندپ است. نیکیل از سرقت‌های زنش آگاه می‌شود ولی او را آزاد می‌گذارد تا آن چه را که بهتر می‌داند انجام دهد.

در همان زمان بیملا برای اولین بار عشق حقیقی را در وجود خود احساس می‌کند و متوجه می‌شود که این شوهر او نیکیل است که واقعاً او را دوست دارد. در آخر داستان بلوایی رخ می‌دهد. سندپ از شهر فرار می‌کند. نیکیل به شدت زخمی می‌شود.

روی داده‌های مهم

جلسه: نیکیل همسرش بیملا را به یک جلسه سیاسی می‌برد تا او را با دنیای خارج از منزل آشنا کند. اگرچه بیملا در مورد سندپ قبلاً چیزهایی شنیده بود و در مورد او نظر خوبی نداشت ولی او برای اولین بار سخنرانی سندپ را شنید. این حادثه نه تنها نظر او را در مورد سندپ تغییر داد بلکه نقطه نظر او را در مورد زندگی چه در خانه و چه در بیرون خانه تغییر داد. "من دیگر فقط همسر یک زمیندار نیستم بلکه من نماینده زنان جامعه بنگال هستم". بعد از مراجعت، بیملا از شوهرش درخواست نمود که سندپ را برای صرف شام دعوت نماید.

درک بیملا: سندپ بیملا را متقاعد می‌کند که تا از خانه همسرش دزدی کند. بیملا هنگام دزدی متوجه می‌شود که او در حال ارتکاب جرم سنگینی است. اینجا نقطه عطفی در شخصیت بیملا است. او متوجه می‌شود که سندپ انسان فاسدی است که نه تنها در حال غارت کردن ملت است بلکه او و دیگران را نیز به این سمت کشانده است. بیملا متوجه می‌شود که او بادزدی از خانه خود دچار اشتباه بزرگی شده است.

شخصیت‌های مهم داستان

نیکیل^۱ - شوهر بیملا: نیکیل فردی درس خوانده و متشخصی است. او از خانواده اشرافی است و خانواده آنها به زنان زیبای خود افتخار می‌کند، اما نیکیل نه صرفاً با یک زن از طبقه متوسط ازدواج نموده بلکه زنش زیبا نیز نیست. نیکیل به همسرش عشق می‌ورزد و برای او لباس به سبک اروپایی و جواهرات زیبا می‌خرد. او سعی دارد همسرش را در مورد دنیای بیرون از خانه آگاه سازد.

بیملا^۲ - همسر نیکیل: بیملا به عنوان یک زن نه خیلی زیبا و از طبقه پایین‌تر از نیکیل معرفی شده است. بیملا همسرش را دوست دارد و از اینکه با او زندگی می‌کند خورسند است. او تفاوت‌های طبقاتی بین خود و نیکیل را درک می‌کند. در آغاز داستان

۱. نیکیل (Nikhil).

۲. بیملا (Bimla).

او در نقش یک زن سنتی محدود است و با وجود اصرار شوهرش مبنی بر ورود به دنیای خارج از این کار سر باز می‌زند. بعد از نهضت سوادیشی احساسات او به سرعت تغییر پیدا می‌کند. با ورود سندپ احساسات آتشین و بی‌پروایی او ظهور پیدا می‌کند. به گذشت زمان او بیش از پیش به این نهضت علاقه‌مند می‌شود. در این مرحله او درون خود احساسات عاشقانه‌ای را برای سندپ می‌یابد.

سندپ^۱: او سومین شخصیت داستان و تکمیل کننده مثلث عشق است. او در خانه نیکیل مهمان است و سخنرانی‌های او بیملا را خیلی تحت تأثیر قرار داده است. او سخنران چیره‌دستی است. ویژگی‌های سندپ نقطه مقابل خصوصیات نیکیل است و به این صورت بیملا به طرف سندپ کشیده می‌شود. افزایش فعالیت‌های میهن پرستانه بیملا باعث می‌شود که او بیشتر با سندپ ارتباط برقرار کند و به این صورت کشاکش و برخورد بین این مثلث عشق بیشتر می‌شود. سندپ نه تنها بیملا بلکه مردم بنگال را نیز به جنب و جوش واداشته است. ولی شخصیت او با شخصیت یک میهن پرست ایده‌آل فرق دارد. در مواقعی انگیزه او خود غرضانه است و فقط می‌خواهد جایگاه خود را در جامعه تثبیت نماید. او دیگران را با نقاب خوبی فریب می‌دهد. او بیملا را وادار به دزدی از خانه شوهر می‌کند. در پایان داستان ما می‌بینیم که سخنرانی‌های او باعث زد و خورد فرقه‌ای می‌شود.

برا رانی^۲: بیملا با خواهر شوهرش میانه خوبی ندارد. برارانی باعث دردسرهایی برای بیملا می‌شود. او بیملا را به خاطر رابطه با سندپ به باد استهزا می‌گیرد. بیملا از دست او به شوهرش شکایت می‌کند.

امولیا^۳: بیملا او را به چشم فرزند خوانده می‌بیند. او در نهضت سوادیشی با امولیا آشنا شد و روابط خیلی صمیمی با او برقرار نمود. او به بیملا کمک می‌کند تا خود را بهتر بشناسد.

۱. سندپ (Sundeeep).

۲. برا رانی (Bara Rani): خواهر شوهر بیملا.

۳. امولیا (Amulya).

موضوعات مهم داستان

ملّی‌گرایی: کلّ داستان پیرامون نهضت سوادیشی می‌گردد. نویسنده از این نهضت طرفداری نمی‌کند بلکه خوانندگان را از عواقب چنین نهضت‌هایی خبردار می‌کند. تاگور عقیده دارد که چنین مسائلی بیشتر به‌ضرر کشور است تا به‌نفع آن. ملّی‌گرایی از طریق تحریم اشیاء خارجی نیز به‌نمایش گزاریده شده است.

سنت‌گرایی و مدرنیسم: این داستان رابطه بین سنت‌گرایی و مدرنیسم را نیز بازگو می‌کند. نیکیل از محصولات خارجی و مدرن استفاده می‌کند و به‌همسرش بیملا نیز تأکید دارد که همین کار را بکند. با ورود سندپ و سخنرانی‌های او مبنی بر تحریم کالاهای فرنگی، بیملا احساس می‌کند که او نیز باید از او تبعیت نماید.

نقش زن: در طول داستان ما روابط صمیمی بین نیکیل و بیملا را مشاهده می‌کنیم. ما می‌بینیم که به‌طور غیرمحسوس نقش زن در این داستان در حال تغییر است. بیملا مثل دیگر زنان جامعه شوهر خود را در حد پرستش دوست دارد. او والهانه به‌شوهرش احترام می‌گذارد. صحنه دیگری که جایگاه زن در جامعه را نشان می‌دهد وقتی است که نیکیل و سندپ در حال مذاکره هستند و آنها از بیملا می‌خواهند تا نظر خود را بیان نماید که برای بیملا خیلی غیرمترقبه است. او می‌گوید: هیچ من در چنین موقعیتی قرار نگرفتم که در مباحثه بین شوهرم و فرد دیگری شرکت کنم. این جمله نشان می‌دهد که زنان در جامعه هیچ وقت طرف مشوره قرار نگرفتند. در طول داستان ما با اشاره و کنایه به نقش زن در اجتماع و موضوعاتی که زن با آن درگیر بوده است پی می‌بریم.

فیلمی نیز از این داستان ساخته شد و در ۲۲ می سال ۱۹۸۴ م روی پرده رفت و جوایزی نیز دریافت نمود.^۱

1. Datta, Sandip Kumar, Rabindranath Tagore's The Home and The World: A Critical Companion.

شاعر آسمانی و عارف ربّانی هند در ایران

محمد کامگار پارسی*

شاعر آسمانی در محفل روحانی

هنوز منظره آن محفل روحانی از لوح ضمیرم محو نشده. در نیمه اردیبهشت ماه ۱۳۱۱ هـ ش در باغ نیرالدوله خیابان دوشان تپه (ژاله امروز) تهران، مجلسی با شکوه و جلال آراسته بودند. بسیاری از بزرگان پایتخت و دانشمندان و شاعران در آنجا گردآمده بودند. اگر اشتباه نکنم فراهم کننده این مجلس شادروان شاهزاده افسر رئیس انجمن ادبی ایران بود. رنگ سایه و روشنی که از اشعه طلایی خورشید و سایه شاخ و برگ درختان به هم آمیخته بود و بر صفحه مینایی چمن و برگ های شگرفی گل جلوه گری می کرد جز دست توانا و خامه هنرمند طبیعت دست هیچ نقاش و خامه هیچ پیکرنگاری نمی توانست ترکیب کند. نسیمی ملایم و عطرآمیز می وزید و در گوش برگ درختان ترانه های دلنواز می خواند و آنها را به رقص می آورد و چون به صحن باغ فرود می آمد با زلف عروسان چمن بازی می کرد. بید مجنون با گیسوان پریشان و پُرشکن خود رقاص این بزم طرب انگیز بود و مرغکان خوش آواز مطرب داستان سرای این مجلس دلاویز بودند. جمعی کثیر که سراپا چشم و گوش شده بودند به روی صندلی های خود در میان سبزه و گل نشسته بودند. مردی خوش اندام با ریش بلند کافور گون و سبلی صوفیانه و چشمانی سیاه و درشت و فریبا که از سیه چشمان هندی حکایت می کرد با لباده ای آستین گشاد و کلاهی از مخمل بنفش که زلف بلند و سفید او را می پوشانید در برابر آن گروه به روی صندلی مخمل که در میان گل و سبزه و در کنار درخت کاج

* پژوهشگر ایرانی.

قرار داشت آرمیده بود و ساقی وار همه را از باده سخنان دلنشین خود مست و مدهوش کرده بود. این مرد بزرگ و با وقار دکتر را ایندرا نات تاگور شاعر آسمانی و عارف ربّانی هندوستان بود که همچون فرشته‌ای در جامه آدمیان از آسمان فرودآمده با مردم سخن می‌گفت. لهجه او ملایم و گرم و گیرا و آهنگش آسمانی و سرودش شیرین و شیوا بود. هنگامی که سخنی می‌گفت یا ترانه‌ای می‌خواند نهانی با دختر زیبا و دلفریب طبیعت نرد عشق می‌باخت و از وجد و سرور دست افشانی می‌کرد. لعبتان باغ با آهنگ جانفزای باد بهاری پای کوبان و دست افشان بودند. من نیز در این بزم شادی را جوانی از باده‌کشان آن پیر می‌فروش بودم و شاگردی از شاگردان آن استاد جادوگر سخن‌پرداز. هنگامی که دکتر تاگور از زیبایی جهان سخن می‌گفت گه‌گاه لب فرو می‌بست و شیفته و فریفته مظاهر عشق‌انگیز طبیعت می‌شد. وی به‌چشم ظاهر جمال دل‌آرای جهان و به‌چشم باطن حقیقت عالم و اسرار آفرینش را آشکارا می‌دید.

عارف ربّانی بر کرسی عرفان

هنوز این صحنه دلفریب از خاطرم نرفته. من در چهره نورانی و سیمای ربّانی دکتر تاگور مات و مبهوت شده بودم و او در جمال طبیعت. گویی هردو خواهان یک دلبر بودیم. دکتر تاگور تنها شاعر نبود. وی در سلک عرفان مقامی بس بلند و ارجمند داشت. وی اندرین راه سالکی بود مجذوب که از مراحل فنا گذشته به‌سرچشمه بقا رسیده و رستگار شده و عاشقی بود که معشوق خود را در آغوش کشیده با وی راز و نیاز می‌کند. او معشوق خود را گاهی چون چهره سیمین ماه در میان ابرهای خاکستری پنهان می‌دید و زمانی چون ستارگان چشم‌کزن و گاه چون پرتو زرّین آفتاب صبحگاهی برفراز و فرق کوهساران و دامن دشت و بیابان تماشا می‌کرد. او گاهی جمال دلبر را در گل و سبزه و شکوه می‌نگریست و زمانی در آینه جویباران و سرشک ابر نیسانی و لحظه‌ای در شکن امواج دریا. او آواز محبوب را گاه از زمزمه باد سحرگاهان و لختی از آهنگ یکنواخت آبشارها و دمی از چهچه مرغکان خوش‌الحان می‌شنید و گاهی از بوق و سنج مندر^۱ و ناقوس کلیسا و زمزه مؤبدان آتشکده و

۱. معبد هندوان.

اذان‌گوی مسجد استماع می‌کرد. او یار نازنین خود را گاه به‌روی زمین و گاه در آسمان‌ها جستجو می‌کرد. وی شاهد خود را در همه جا می‌دید اگرچه این شاهد هرجایی لامکان است؛ او را با همه چیز و همه کس همراه می‌دید اگرچه تنها و یگانه است. آری این دلربا در همه چیز و همه چیز در اوست و همه اوست. تاگور پیام یار دلنواز را در ویدها و بگوت‌گیتا می‌خواند و الهام او را از دفتر دل و جان خود می‌گرفت و سرانجام حافظ‌وار می‌گفت:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

دکتر تاگور از سرچشمه زلال عرفان و تصوّف هند سیراب شده بود و از کتب مقدّس ویدها و بگوت‌گیتا الهام گرفته بود و نمی‌توانست غیر از این هم فکر کند. خداپرستی و نوع دوستی و مذهب انسانیت و آزادمنشی و همه چیز و همه کس را یکسان دیدن و راه وصول به‌حق و رستگاری اصول فلسفه و تصوّف او را تشکیل می‌دهند که او در نوشته‌ها و اشعار و نمایش‌نامه‌های خود مانند گیتانجلی و سکرفیس^۱ مذهب انسان و خانه و دنیا و صد کتب دیگر با زبانی ساده و افکاری روشن بیان می‌کند و چون روح شعر دوستی و زیباپرستی او با روح فلسفی و صوفی‌گوش آمیخته می‌شود او را از شاعران و فیلسوفان دیگر ممتاز می‌کند و رنگی دیگر به‌افکار او می‌دهد.

جشن هفتاد و یکمین سال تولّد شاعر آسمانی

هنوز به‌یاد دارم. در همین روزها بود که جشن هفتاد و یکمین سال تولّد دکتر تاگور در تهران با هیاهویی شادی‌آور برگزار گردید. من عضو انجمن ادبی ایران بودم. برای جشن تولّد این شاعر بزرگ و حکیم عالی‌قدر هند بسیاری از شاعران ایران مخصوصاً اعضای انجمن ادبی ایران شعر گفتند از آن جمله شادروان ملک‌الشعرای بهار و رشید یاسمی را به‌خاطر دارم. بنده خود نیز چکامه‌ای گفتم و صبح روز جشن شخصاً برای دکتر تاگور بردم. هنگامی که داخل باغ نیرالدوله شدم به‌مرحوم رشید یاسمی برخوردم و هر دو

۱. اینار و قربانی.

به‌درون اطاقی که شادروان دکتر تاگور نشسته بود رفتیم. او بر صندلی مخمل خود در میان کودکان زیبا و گل‌های شاداب نشسته بود و با کسانی که برای شادباش با گل و هدایا و اشعار آمده بودند سخن می‌گفت و شاد و خندان بود. رشید یاسمی مرا به‌وی معرفی کرد و من چکامه خود را به‌او تقدیم کردم و او با تبسم شیرین از من پذیرفت و گمان دارم جزء اشیا و نامه‌ها و شعرهایی که از ایران آورده ضبط شده باشد. آن روز من بسیار شادمان بودم که توانسته‌ام شاعر بزرگ هندوستان را از نزدیک بینم و شعر ناچیز خود را چون ران ملخ تقدیم سلیمان شعر و حکمت کنم. لکن در آن روز من هرگز فکر نمی‌کردم که روزی می‌آید مانند امروز که من پس از گذشتن سی سال در سرزمین هند و زادگاه او باشم و در جشن صدمین سال تولد وی شرکت کنم و چکامه خود را از لای دفتر کهنه و اوراق پوسیده بیرون بیاورم و در معرض افکار عمومی خاصه برادران شریف هندی قرار دهم. گویی در جهان اسراری است و نیروهایی است که هنوز علم نتوانسته است بدانها پی ببرد و آن ارتباط و تأثیر معنوی پیکرها و جان‌ها و رفتارها و گفتارها و پندارها و زمان‌ها و مکان‌ها و تاریخ وقوع حوادث با یکدیگر می‌باشد که خواه و ناخواه با گذشت زمان و پیمودن قوسی و دایره‌ای از دوایر آن به یکدیگر می‌رسند. هیچ‌کس جز حسابگر عالم رموز و اسرار نمی‌تواند این‌گونه دقیقاً حساب و پیش‌بینی کند که من پس از طی ۲۹ سال در همان ماه اردیبهشت هنگام برگزاری صدمین سال تولد دکتر تاگور در هندوستان و مخصوصاً در بنگال غربی زادگاه او باشم و در این جشن دعوت شده باشم و به‌نماینده‌گی از طرف سر کنسول محترم و خانه فرهنگ ایران در کلکته در آن شرکت کنم.

باری ملت مهمان‌نواز ایران دکتر تاگور را چون یکی از بزرگترین شاعران و عارفان خود استقبال کرد و در آغوش مهر و محبت جای داد و به‌گرمی تمام پذیرایی نمود. وی همچنین در سرزمین ایران بسیار شاد و خرم بود و از دیدار برادران ایرانی لذت می‌برد و از آرامگاه سعدی و حافظ کسب فیض می‌کرد و خود را در کشور بیگانه نمی‌دید. او آمده بود تا چراغ دل خود و چراغ جان مردم ایران با آذر فروزان و جاویدان عشق روشن نماید و دو ملت دوست و برادر را با پیوند محبت به یکدیگر نزدیک‌تر کند. او این معنی را به‌خوبی دریافته بود که:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
آری دکتر تاگور برای همیشه زنده و نامش بر ورق روزگار است.

جشن تولد دکتر تاگور در سال ۱۹۵۹ م

بنده یکبار هم پیش از این یعنی در ماه می ۱۹۵۹ م بنا به خواهش مؤسسه^۱ در جشن سالگرد دکتر تاگور در کلکته شرکت کردم و نیز شعری در آنجا خواندم و کتاب «صدبند» این شاعر بزرگوار را که به فارسی ترجمه شده به من هدیه کردند.

کتاب سکرفیس

یکی از دوستان مهربان من به نام آقای دکتر محمد تقی مقتدری که اخیراً رایزن سفارت ایران در دهلی نو و بعداً در کابل بودند چند سال پیش سفری به هندوستان کردند و من از او خواهش کردم که یکی از آثار دکتر تاگور را برایم بیاورد. او کتاب سکرفیس را از سفر هند به ارمغان آورد و در ۲۳ خرداد سال ۱۳۲۷ هـ ش به من هدیه نمود که هنوز به یادگار همراه دارم. این دو فقره پیش آمد هم یکی از ارتباطات معنوی است که در میان روح من و روح دکتر تاگور بوده است.

خطابه آقای دکتر شفق در بمبئی

استاد من آقای دکتر رضازاده شفق خطابه‌ای شیرین و شیوا و محققانه درباره ملاقات خود با دکتر تاگور در ایران و مباحثات فلسفی و عرفانی که با یکدیگر کرده بودند به زبان انگلیسی نوشته و در جشن گشایش صدمین سال این شاعر و فیلسوف هند در بمبئی قرائت کرده‌اند که خطابه‌ای است تاریخی و بسیار عالی و سودمند. همچنین در روز جشنی که در دهلی برگزار خواهد شد البته برخی از دانشمندان ایران شرکت خواهند جست و حق مطلب را ادا خواهند فرمود. بنده کمترین نیز آنچه را به چشم خود دیده و به گوش خود شنیده بودم و اثری که این دو جلسه ملاقات با دکتر تاگور در روح من باقی گذاشته بود با استفاده از نیروی حافظه و به ذوق و سلیقه خود به رشته تحریر درآوردم تا چه پسند افتد و چه در نظر آید.

1. Nikhil Banga Rabindra Sahitya Sammelan, May 1959, Calcutta.

شاعران و عارفان بزرگ به همه جهان تعلق دارند

شاعران و عارفان بزرگ اگرچه به حسب ظاهر مانند همه مردم جهان در کشوری خاص به دنیا آمده‌اند، اما روح آنها به اندازه‌ای بزرگ و افکار و عقایدشان به قدری وسیع است که در یک کشور نمی‌گنجد و خواه و ناخواه نخل پُرثمر افکار ایشان سر از باغ زادگاه خود بیرون می‌آورد و به سرزمین‌های پهناور جهان ثمر می‌ریزد و هر عابدی از رطب شیرین آن می‌چیند و می‌خورد و بهره‌مند می‌شود. دکتر تاگور هم مانند فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و عطار و سنایی متعلق به تمام جهان و جهانیان می‌باشد و اختصاص به کشور هندوستان و بنگال غربی ندارد. اگرچه این افتخار امروز نصیب مردمان بنگاله است.

پایان پوزش

اگر من در ایران بودم و می‌توانستم از روزنامه‌های ایّامی که این شاعر آسمانی به ایران آمد و به‌ویژه در تهران اقامت داشت استفاده کنم هر آینه مطالبی بیشتر و دقیق‌تر می‌نگاشتم. اکنون اگر در تطبیق حوادث تاریخی اشتباهی رخ داده و یا در اسقاط مطالب قصوری رفته و یا نام اشخاصی را که باید ذکر کند فراموش کرده پوزش می‌خواهد.

اینک چکامه

(۱)

باز نمودار شد راییت اردیبهشت خرم و سرسبز گشت کوه و در و دشت و کشت
صفای گلزار زد طعنه به‌باغ بهشت گشت هوای چمن یکسره عنبر سرشت
چنین هوا را کنون نباید از دست هشت
که خوشترین فصل‌ها باشد فصل بهار

(۲)

سحاب سنجاب پوش برآمد از کوهسار دام‌نش انباشته از گهر شاهوار
ز تند باد شمال مضطرب و بی‌قرار نهاد طرا روش پای به‌راه فرار
تاخت گسسته عنان زی چمن و مرغزار
کرد به‌گلزاریان گوهر خود را نثار

(۳)

گرد ز روی چمن به ژاله برخاسته سمن به لؤلؤی تر خویشتن آراسته
 سرو به دست صبا خود را پیراسته فزوده بر خرمی هرچه ز خود کاسته
 ز دولت گل شده باغ پر از خواسته
 صف زده بر طرف جوی کاج و سرو و چنار

(۴)

حریر زنگارگون بر وی پوشیده راغ جامه نو رنگ رنگ به دوش افکنده باغ
 خجسته در بوستان شده فروزان چراغ لاله بهر گوشه‌ای گرفته گلگون ایام
 تا که بشوید ز دل گرد غم و رنج و داغ
 که شسته گردد به می زنگ دل داغدار

(۵)

سوسن آزاد وار ستاده بر پا خموش مشک زده گیسوان ریخته بر طرف دوش
 لاله شده سرخ رو چمن شده سبز پوش فکنده در صحن باغ هزار دستان فروش
 به نغمه بلبلان سپیده دم می بنوش
 زانکه می صبحدم می برد از سر خمار

(۶)

بوالعجبا زرد گل شمع تر افروخته لاله به خون در زده جامه و دل سوخته
 چلچله در بال و پر غالیه اندوخته هدهد بر فرق سر تاج شهی دوخته
 عجب نه گر طبع من شعر نو آموخته
 مرغ سخن گو شود ز سعی آموزگار

(۷)

بنفشه‌ای کامده به ملک ما از فرنگ زرد و سپید و به نفس به خال و خط رنگ
 نشسته در گلستان چون صنمی شوخ و شنگ هر که کند در برش بهر تماشا درنگ
 ز آینه خاطرش رود به یکبار زنگ
 آری دیدار گل می برد از دل غبار

(۸)

خیری از زعفران رنگ گرفته بوام سوری خنده زنان گرفته در دست جام
 قرنفل مشک بو گشوده چون طفل کام شبنم در کام او ریخته چون شیر مام

طره سرسبز بید به پای افکنده دام
چون سر زلف بتان بهر دل بی قرار

(۹)

باد صبا صبحدم به صحن بستان وزد آید با ترس و بیم در شکن گل خزد
لعل لب غنچه را نرمک نرمک مزد غیغب او را ز شوق خردک خردک گزد
غنچه گشاید لب و خندد و گوید سزد
به عشق رویم اگر نغمه سراید هزار

(۱۰)

هست یکی لعبگر گویی مام زمین لعبت گانش همه خوبتر از حور عین
گاه نماید ز خاک نسترن و یاسمین گهی ز آب آورد برون گل آتشین
گر نبود باورت بیا به باغ و بین
ز فرّ اردیبهشت جهان شده پرنگار

(۱۱)

غنچه گل در سحر پرده برانداز شد بلبل بر شاخ گل باز غزل ساز شد
سبزه به رقص آمد و مرغ در آواز شد طوطیکان را ز نو لب به سخن باز شد
زاغ سیه با فغان خانه پرداز شد
آمد در جای آن سیره و قمری و سار

(۱۲)

اقاقیا خیمه زن آمده بر طرف جوی به قطره های سحاب کرده سحر شست و شوی
کرده به باد صبا خشک سر و دست و روی داده به دست هوا بوی خوش روی و موی
نسیم با هر نفس آورد آن عطر و بوی
چو بگذرد بامداد از بر هر جویبار

(۱۳)

راغ گرفته بوام ز طاق خضرا پلاس باغ ز طاووس نر عاریه کرده لباس
گشوده دست صبا بنفش گون چتر یاس نارون و سرو و کاج شده بگردون مماس
طبع زمین و هوا چه خوش نهاده اساس
زانکه طبیعت بود مدبّر و هوشیار

(۱۴)

خوش است گاه سحر به باغ خوردن شراب به‌ویژه در پای گل به‌ویژه نزدیک آب
 به‌روی سرخ آتشی گردان سیخ کباب چشم به‌روی نگار گوش به‌بانگ رباب
 باده بنوشی همی خوش خوش تا گاه خواب
 نهی سر از خرّمی بر سر زانوی یار

(۱۵)

خوشا آهو خوشا به‌دشت گردیدنش رفتن و گردنکشان به‌پشت سر دیدنش
 نرمک نرمک دهان به‌سبزه مالیدنش مشک دهان لاله را به‌لب فرو چیدنش
 لاله فروچیدن و خوردن و خوابیدنش
 به‌پای هر کوهسار بر سر هر مرغزار

(۱۶)

غزال باریک پی فتاده در خیز و دو تیهو و کبک دری خنده زن و تیزرو
 برده کبوتر ز باز در پرش خود گرو مرغ سلیمان شده تیز پر و تیز دو
 نامه بسر برزده به‌نامه بر نقش نو
 مژده جشنی بزرگ ز نقش او آشکار

(۱۷)

مولد دکتر تاگور حکیم دانای راز به‌ملک ایران زمین آمده بروی فراز
 خیز و به‌بستان شتاب ای صنم دلنواز بساط عیش و طرب چنانکه باید بساز
 تا بخورم با نشاط باده به‌آهنگ ساز
 شادی میلاد آن سخنور کامگار

(۱۸)

مژده میلاد او رفته به‌هفتم فلک غریو شادی شده سوی سما از سمک
 به‌لوح زرّین مهر دست قضا کرده حک که فیلسوفی بزرگ مظهر خوی ملک
 پای به‌هفتاد و دو نهد ز هفتاد و یک
 ایزد عمرش دهد دو بار هفتاد بار

(۱۹)

خرّم و دلشاد باد شاعر هندوستان شاعر با نام و جاه حکیم با قدر و شان

سال و مه عمر او خدا کند بی کران همی‌زید تندرست همی‌زید شادمان
 فروغ گفتش شود رهبر اهل جهان
 نامش ماند همی بر ورق روزگار^۱
 شعری که در سال ۱۹۵۹ م در ماه می گفته شده و در جشن سالگرد دکتر تاگور در
 کلکته در انجمن نامبرده در بالا خوانده شده:

نغمه دکتر تاگور یا نوای نی ازلی

- ۱
 آمد از آسمان به‌روی زمین ملکی در لباس آدمیان
 در پی دیدن بهشت برین همه جا بود روز و شب پویان
- ۲
 اثری از بهشت جاویدان هر کجا جستجوی کرد ندید
 آخر از تار مطرب دل و جان نغمه‌ای خوش به‌گوش خویش شنید
- ۳
 نغمه دل به‌گوش آمد راست گفت اندر پی چه می‌گردی؟
 داروی دردها همه اینجاست این دوا! گر که صاحب دردی
- ۴
 چون طبیبانه علم درد آموخت سینه‌ای دید پر ز جوش و خروش
 داروی دل خرید و جان بفروخت سود برد اندرین خرید و فروش
- ۵
 نی‌ای از بیشه وجود بساخت پیش لب برد و اندر آن بدمید
 آنچه دل گفت نی همان بنواخت نغمه‌هایش به‌گوش جان برسید
- ۶
 از نواهای دل‌نواگر شد گه به‌آواز زیر و گاهی بم
 بر در شاه نغمه چاکر شد بود با او به‌روز شادی و غم

۱. تهران، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۱۱ ه.ش.

۷

زیر یک سایه درخت نشست دید رقصان ز باد طره بید
بند از پای مرغ دل بگسست مرغ دل از قفس به عرش پرید

۸

عالمی دید بی کران و گشاد نه در آن قید و بند و نه زنجیر
می خرامند مردمان آزاد می خورند از بهشت عدن انجیر

۹

مهر زربنه موی می رقصند بر سر آبشار مستانه
گل خوش رنگ و بوی می رقصند ژاله ریزد از آن چو دُر دانه

۱۰

باد خواند به گوش برگ سرود شاخسار از نوای او رقصان
مرغکان برفراز شاخه ترد مست و سرگرم چهچه و الحان

۱۱

دید چون پای کوب و دست افشان همه عالم ز یک نی ازلی
پرده از دیده برگرفت و دوان رفت بیرون ز خانه دو دلی

۱۲

گشت تاگور ازین نوا شاعر غلغل اندر دل جهان افکند
برقی از نور باطن و ظاهر به رخ هفت آسمان افکند

۱۳

گفتی آن نی نبود جادو بود و آن نه شاعر که بود جادوگر
نغمه نی چه بود؟ هو هو بود و آن دم نی چه بود؟ بود آذر

۱۴

شعله بر جان خشک و تر می زد چون نی خویشتن به لب می برد
طعنه بر بلبل سحر می زد روز خود را چنین به شب می برد

۱۵

عمر او در گذشت از هشتاد غرق در فکرهای گوناگون
ای بسا قصه ها که داشت به یاد از یکی شاد وز دگر محزون

۱۶

دشت خاموش شمع پیکر او سوخت از عشق همچو پروانه
اول او چه بود و آخر او؟ پای تا سر تمام افسانه

۱۷

همچو نی استخوان او بشکست تن او گشت مشت خاکستر
کاروان رفت و آن غبار نشست ماند از آن کاروان به جا آذر

۱۸

زیر این طاق نیلگون سپهر می‌رسد ز آن نوا به گوش صدا
چیست این؟ ناله دلی پُر مهر چیست این ناله؟ زنگ عشق خدا

۱۹

از کجا آمدم نمی‌دانم به کجا کامگار خواهم رفت
همچنان پیک باد پویانم همچو سیلیم روان به دریا تفت

۲۰

بازی دهر کودکانه بود گاه سازد گهی خراب کند
قلم اندر کف زمانه بود طرح تو نقش ما بر آب کند^۱

رابیندرا نات تاگور، شاعر ستایشگر خداوند

لیلا هاشمیان*

رضوان صفایی صابر*

چکیده

قرن نوزدهم شاهد به‌ثمر رسیدن شخصیت‌های برجسته، با افکار متعالی در سرتاسر جهان بود که با اندیشه‌های درخشان و روشنگر خود راهی نوین در دنیای ادبیات به‌سوی یک هدف نهایی، یعنی سعادت جاودانه بشری گشودند.

در این میان سرزمین هندوستان نیز که با قدمت دیرینه‌اش همواره مهد پرورش آیین‌ها و نگرش‌های عارفانه و صوفیانه‌ای بوده که ریشه در عمق روح و هستی پاک و حقیقت‌جویانه ساکنان آن دارد، سهم خود را در به‌جلوه رساندن این شخصیت‌ها ادا نموده و در پهنای گسترده خود، انسان‌های شاخص و برجسته‌ای را پرورش داده که در طول حیات خود تنها رسالتشان را ژرفا بخشیدن و جهت‌گیری درست قلب‌های مردمان دیارشان به‌سمت یک حقیقت ناب و هدایتگر می‌دانستند. «رابیندرا نات تاگور» یکی از فرزندان خلف و راستین این سرزمین است که با دریافت درستی که از جهان هستی و خالق یگانه آن داشت، کمک شایانی به‌هدف جهان ادبیات و هنر در پیوستن به‌یک جاده مستقیم با افق دید روشن و نورانی نمود.

نیایش‌ها و اشعار بی‌مانندی که او در ستایش پروردگار هستی در شاهکار هنری خود «گیتانجلی» گنجانده، گویی انعکاس صدای همه قلب‌های خداپرست هندیان از زمان

* عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا، همدان.

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان.

باستان تا دوران زندگی او می‌باشد. در این مقاله کوشش می‌شود به‌گوشه‌ای از زندگی پربار این هنرمند برجسته و پیام یگانه زندگی اش در کتاب «گیتانجلی» پرداخته شود.

واژگان کلیدی: رایبندرا نات تاگور، گیتانجلی.

بدون شک اگر از قرن نوزدهم میلادی به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین سال‌های حیات ادبی هندوستان در مرحله گام نهادنش به‌دنیای مدرن نام‌برده شود، سخن به‌گرافی نیست. این قرن در دهه‌های میانی خود شاهد آغاز حیات کودکی بود که با زندگی اش روحی تازه و با طراوت به‌سرزمین رنگ‌ها و آوازا و نیایش‌های معنوی بخشید.

ششمین روز از ماه مه سال ۱۸۶۱ م، یعنی تقریباً ۶۰ سال پس از اشغال هندوستان توسط انگلیسی‌ها، خانواده ثروتمند «دبندرا نات تاگور» رهبر فرقه «برهمو ساج» تولد چهاردهمین فرزند خود را جشن گرفتند و او را «رایبندرا نات» نام نهادند. خانواده «رایبندرا نات» مهاراجه‌های ثروتمندی بودند که اجدادشان در اواخر سال‌های قرن هفدهم، به‌دنبال اختلاف با مرزبان شهر «جسور» در «بنگال» جنوبی، به یک دهکده ماهیگیری به‌نام «گوویندپور» کوچ کردند و بعد از گذشتن مدتی، در این دهکده به‌داد و ستد با انگلیسی‌ها پرداختند و به‌تدریج آن دهکده کوچک را گسترش دادند و به‌شهری بزرگ و آباد به‌نام «کلکته» تبدیل کردند. همان شهری که «رایبندرا نات» در آنجا دیده به‌جهان گشود.

یکی از موهبت‌های بزرگ زندگی تاگور، رشد و پرورش وی در خانواده‌ای بود که همگی اهل ادب و هنر و موسیقی بودند و در جهت‌گیری تفکر او به‌سوی ایده‌های متعالی‌اش نقش بزرگی ایفا کردند. بزرگترین برادر او «دویجیندرا نات» مرد دانشمندی بود که در رشته‌های فلسفه و ریاضی و شعر و موسیقی و ادبیات، چهره سرشناسی محسوب می‌شد. دومین پسر خانواده «ساتیندرا نات» به‌زبان‌های سانسکریت و بنگالی و انگلیسی تسلط کامل داشت. «جویتیریندرا نات» نیز که پنجمین فرزند بود، شاعر و موسیقیدان و نویسنده برجسته‌ای به‌شمار می‌آمد که بیشترین تأثیر را در میان دیگر فرزندان، بر تاگور جوان گذاشت. تاگور، خواهری به‌نام «سورنا کُماری» نیز داشت که یک زن نویسنده و آشنا به‌دانش موسیقی و آزادی‌خواه بود و برای بیداری زنان بنگالی، تلاش‌های قابل ستایشی انجام داد. مسلماً زندگی در میان چنین خانواده و خواهران و

برادران فرهیخته‌ای برای کودکی که دارای ذهنی جستجوگر و خلاق است، سرشار از لحظه‌های ناب آموختن و فراگیری می‌باشد.

در روزهایی که تاگور، تلاش‌های آغازینش را برای کندوکاو در دنیای پیرامونش شروع کرده بود، روزگار، نخستین بار چهره کریه و غم بارش را در ۱۳ سالگی به او نشان داد و «رایندرا نات» مادرش را برای همیشه از دست داد. مادر و مادر بزرگ وی را می‌توان اولین مشوق‌هایش برای دانش‌اندوزی نام برد. آنها دارای استعداد عمیقی برای درک زبان و منطق و فلسفه بودند و همواره تاگور را که به او در خانواده «رابی» می‌گفتند، به کسب علم و دانش ترغیب می‌کردند. آنها وی را به آموزشگاه‌ها و مدرسه‌های مختلف می‌فرستادند، ولی «رابی» به رسم بیشتر ادیبان و نویسندگان مشهور دنیا که هیچ‌گاه با محیط مدرسه خو نگرفتند، نتوانست به علم آموزی خود در مدرسه ادامه دهد و همیشه از آنجا گریزان بود. تا جایی که بعدها از مدرسه به عنوان آمیزه‌ای از بیمارستان و زندان نام می‌برد.

هرچند که تاگور در یک خانواده پرجمعیت و فرهیخته زندگی می‌کرد، اما همیشه در تنهایی بزرگی غوطه‌ور بود و به دلیل ضعف جسمانی مادرش، تحت تربیت و نگهداری خدمتکاری جوان و آموزش ندیده، کودکی خود را به بدترین شکل ممکن سپری می‌کرد.

”... تنها بودم و این تنهایی بزرگترین عنصر دوره کودکی من بود. پدرم را به ندرت ملاقات می‌کردم. زیرا بیشتر اوقات در سفر بود... پس از مرگ مادرم، مرا به دست خدمتگذاران سپردند. هر روز تنها کنار پنجره می‌نشستم و می‌کوشیدم آنچه را در خارج می‌گذرد، در ذهنم مجسم بسازم. از لحظه‌ای که حافظه‌ام قادر به ضبط خاطرات گردیده است، خود را دلباخته طبیعت شناختم. عشق مفرطی به طبیعت داشتم که از عهده شرح آن بر نمی‌آیم. طبیعت برایم پیوسته چونان همدمی عزیز بود و هر دم زیبایی تازه‌ای را بر من آشکار می‌ساخت...”^۱

۱. آقا شیخ محمد، نوری، ۱۳۷۴: ۶۹.

این عشق به طبیعت که ناشی از تنهایی وسیع دوران کودکی تاگور می‌باشد، در هیچ‌یک از لحظه‌های عمرش وی را رها نکرد و مبنای نوشتن اشعاری شد که با وارد شدن به دنیای روح‌نواز آنها، می‌توان بزرگترین پیام هستی، یعنی تجلی انوار پروردگار را در کائنات عمیقاً احساس کرد.

در دنیای پر از همه‌مه و ازدحامی که او زندگی می‌کرد، تنها مونس و همدمی که آرامش را برای او به‌ارمغان کی آورد، کتاب بود و غوطه‌ور شدن وی در سرزمین‌هایی که کتاب‌ها ترسیم می‌کردند، باعث پایه‌ریزی جهان‌بینی منحصر به فردی گشت که بعدها او را به یک چهره جهانی و دست نیافتنی تبدیل نمود.

سفری ۳ ماهه به‌هراه پدر به‌هیمالیا، جایی که برای هندیان، سرچشمه روحانیت و معنویت است، فرصتی بود که تاگور بتواند با اندیشه‌های ژرف پدر دانشمندش بیشتر آشنا شود و پاسخ بسیاری از ابهامات خود را در مورد ادبیات و فلسفه و مذهب از زبان او دریافت کند. در این زمان تاگور ۱۳ ساله، علاوه بر اینکه به‌زبان بنگالی شعر می‌سرود، به‌زبان‌های سانسکریت و فارسی و انگلیسی هم تسلط یافته بود و کم‌کم به‌دنیای ویژه و عمیقش گام می‌نهاد. تاگور در اغلب زمینه‌های هنری و ادبی مانند فلسفه، موسیقی، نقاشی، داستان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی طبع‌آزمایی کرده و در هر کدام از آنها به‌جایگاه قابل توجهی دست یافته است. اما بزرگترین جلوه‌های هنری وی در متعالی‌ترین نوع بیان اندیشه‌های بشر، یعنی شعر، نمود پیدا کرده است.

آغاز دوران آفرینش‌های هنری تاگور به‌معنای واقعی آن از زمانی شروع می‌شود که وی بعد از یک دوره دو ساله تحصیل در انگلستان، در سال ۱۸۸۰ م به‌بنگال باز می‌گردد و با کوله‌باری از دانش‌های مدرن اروپا، و آشنایی با موسیقی و نقاشی جدید غربی، در سطحی بالاتر از هم‌سن و سالان خودش قرار می‌گیرد.

علاوه بر شعر، بزرگترین دلمشغولی تاگور، وطن‌پرستی و رسیدن به‌آرمان‌های ملی‌گرایانه‌ای بود که در تک‌تک اعضای خانواده او نهادینه شده بود.

”برای تاگور، هند و مردم آن، مقدس‌ترین ارمغان خدا بود و او هر چیزی را که متعلق به این سرزمین و این ملت بود می‌پرستید. او هم مانند دیگر ساکنان متعصب این آب و خاک، از تسلط بیگانگان بر این اقلیم رنج می‌برد. با آزادگان

هم آواز می‌شد که باید سرنوشت هند را به‌دست خود هندیان سپرد... وقتی پدر دانشمند و اصیل زاده و وطن‌پرست، در اثر بیماری در انگلستان بدرود زندگی گفت، کلیه برادران و خواهران و دیگر کسان خانواده به‌گرد هم آمدند تا راه و روش او را دنبال کنند و برای آزادی هند بکوشند. آنان با اینکه زبان انگلیسی می‌دانستند، جز به‌زبان بنگالی سخن نمی‌گفتند و جز با این زبان نامه‌نگاری نمی‌کردند. شاعران این خانواده ترانه‌ها و سرودهایی می‌سرودند که اندیشه آزادی‌خواهی و رهایی از یوغ بندگی در آنها موج می‌زد.^۱

تا ۲۰ سالگی، تاگور آثار متعددی را اعم از نمایشنامه و رمان به‌نگارش درآورده بود و شهرت و آوازه‌اش در سراسر بنگال و حتی خارج از مرزهای آن پیچیده بود. ازدواج با دختر یک خانواده شریف و ادب‌پرور به‌نام «بهاباتارینی - دوی» که تاگور او را «مرینالینی» صدا می‌زد، زمینه‌ساز به‌وجود آمدن آرامش و عشقی فزاینده در قلب و روح شاعر جوان شد و پس از آن تاگور توانست در سایه محبت و آسایشی که در خانه‌اش موج می‌زد، آثار ماندگار خود را به‌وجود بیاورد.

در روند حرکت رو به‌کمال اندیشه‌ها و اشعار تاگور، وی به‌درکی از جهان و هنر رسیده بود که دیگر شیوه‌های کهن و قدیمی اشعار قبل از خود را نمی‌پسندید و مشتاقانه در پی آن بود که بتواند رسوم و مکاتب کهن شعری را دچار تغییر و تحول کند و یا حتی از بین ببرد. اما این اقدام وی با مخالفت شدید منتقدان مواجه شد و آنان نوک قلم انتقادی و زهرآلود خود را به‌سوی نوشته‌های تاگور که به‌سوی دنیای مدرن ادبیات در حرکت بود، نشانه رفتند. هر چند که تاگور نیز مانند بسیاری از مشاهیر ادبی و هنری جهان که به‌دنبال بی‌توجهی و عدم استقبال دیگران، شاهکارهای خود را خلق نمودند، در برابر این حملات تند و بی‌رحمانه، دست به‌آفرینش اثری زد که بعدها سند افتخار هند و حتی آسیا به‌حساب آمد.

سرانجام بارقه‌های خلاقانه و هدایت‌کننده ذهن تاگور در یک نقطه نورانی و متعالی به‌هم پیوستند و منجر به‌خلق بزرگترین و ارزشمندترین اثر منظوم وی، تحت عنوان

۱. شهناز، ۱۳۶۳: ۴۴.

«گیتانْجلی» گشتند. این اثر گویی آبی شد بر آتش حملات بی‌وقفه و انتقادهای ناراحت‌کننده منتقدان و مخالفان آثار تاگور و حتی آنان نیز نتوانستند شگفتی و ستایش خود را در برابر اشعار «گیتانْجلی» پنهان کنند. تاگور در مقابل همه آن ناملایمات و سختی‌ها هیچ‌گاه دفاعی از خود نکرد و همواره با بردباری و روحیه بزرگمنشانه‌اش، به‌آرامی از کنار آنان عبور کرد. بارزترین جنبه دفاعیه وی در این موارد در اشعار او جلوه می‌کند. از نظر او «گیتانْجلی» به‌تنهایی می‌توانست پاسخ محکمی به‌تمامی مخالفت‌ها و انتقادهای ناروا باشد.

”بگذار از این گذرگاه، آوازه شهرت تو همه جا طنین افکند.

بگذار خامه تو از این راه نامور شود.

بگذار تابندگی نبوغ تو از این طریق، ستایش همه جهانیان را به‌سوی تو برانگیزاند“^۱.

«گیتانْجلی» که چکیده جهان‌بینی و دیدگاه ژرف و عمیق تاگور نسبت به‌جهان هستی و پروردگار است، افتخاری برای وی به‌ارمغان آورد که باعث درخشش او در میان همه نویسندگان و شعرای برجسته هندی و آسیایی گشت. او «گیتانْجلی» را به‌زبان انگلیسی ترجمه کرد و در سفری که به‌انگلستان داشت، آن را به‌دوست قدیمی‌اش «سر ویلیام روتشتاین» نشان داد. طی یک جریان معارفه که در خانه «سر ویلیام» برگزار شد، اشعاری از این کتاب توسط «ویلیام باتلر ییتس» شاعر مشهور ایرلندی که ۱۰ سال بعد از تاگور موفق به‌دریافت جایزه نوبل گردید، خوانده شد و مشاهیری نظیر «عزرا پاوند» و «می سینکلر» را که در این جلسه حضور داشتند، شگفت زده کرد. به‌این ترتیب اشعار تاگور، دست به‌دست چرخید و در کمترین زمان ممکن، مورد ستایش و توجه اکثر منتقدان و مشاهیر ادیب روزگار خود قرار گرفت.

فرهنگستان نوبل در سال ۱۹۱۳ م، به‌این نتیجه رسید که هیچ‌کسی در دنیا شایسته‌تر از تاگور برای دریافت این جایزه ارزشمند ادبی نیست. این اتفاق، نخستین بار بود که برای یک اندیشمند و ادیب هندی و حتی شرقی رخ می‌داد و سبب دوخته شدن چشم

جهانیان به سمت مشرق زمین و سرزمین رنگارنگ هندوستان شد. شگفتی اهالی ادب بیشتر از هر چیزی به این دلیل بود که تا قبل از آن هیچ کسی از وجود چنین شاعری که تمامی آثارش به زبان بنگالی بوده و به جز مردم سرزمینش، کسی با نوشته‌های او آشنایی نداشته، آگاه نبوده است.

«گیتانجلی» را می‌توان تجلی‌گاه و نقطه اوج آرمان‌ها و ایده‌آل‌های فلسفی و اندیشه‌ای و عرفانی تاگور دانست که هم صدا با فرهنگ دیرینه ملت هند، مضامینی چون پرستش و ستایش خداوند و محبت و شیفتگی به‌ترین مخلوق او یعنی انسان، را در بستر و گذرگاه کتاب‌های مقدس مذهبی و فلسفی هندی، طنین انداز می‌کند:

”تا پیش از انتشار مجموعه گیتانجلی، آنچه بیشتر در سروده‌ها و نوشته‌های تاگور به چشم می‌خورد و اساس فکر و ذوق او را تشکیل می‌داد، ستایش طبیعت و عشق به انسان بود. اما در گیتانجلی، این ستایش و پرستش متوجه خدا شد و عشق ربّانی جایگزین عشق انسانی گردید. در این کتاب شاعر کوشیده است آرمان روحی هند باستان را کشف کند و آن را با واقعیت امروز این مرز و بوم منطبق سازد“^۱.

تفکر متعالی و آرمانی که تفکرات مردمان سرزمین هند، از زمان باستان تا دوران زندگی تاگور را تحت سلطه خود درآورده بود، در گستره‌ای اندیشه‌ای که شامل هماهنگی و هم‌جهتی نظام هستی می‌شد، قرار می‌گرفت. آرمان‌های معنوی و روحانی هندیان بر پایه این باور که جهان هستی دارای نظم و شگفت‌آور است و تمامی ذرات و عناصر تشکیل دهنده هستی، زیر فرمان این نظم سازمان یافته به‌گردش و تغییر مشغولند، شکل گرفته است. آنها این حقیقت را که کل فرمانروایی نظام آفرینش بر عهده یک وجود بی‌نقص و کامل قرار دارد، دریافته بودند و عصاره و چکیده این اعتقاد به‌شکلی متعالی و چیره‌دستانه در اشعار «گیتانجلی» تاگور ظهور پیدا کرد.

”بشنوید ای همه ساکنان پهنه گیتی!

بشنوید ای شما ایزدان جاودان ملک هستی، که هر یک برای خود سپهری دارید!

من او را در شهر روشنائی شناختم.
 من او را در شهر تابندگی یافتم.
 آن یکتا را، آن پروردگار رخشان را.
 در آن فراسوی مرز تاریکی، که دیهیم پادشاهی بر سر نهاده بود.
 تو نیز او را بشناس.
 به‌سوی او چشمانت را برافراز.
 تا از اقلیم نیستی گذری.

هان! ای هند از یاد رفته! بدان که تنها یک راه هست و جز آن راه نیست^۱.

«گیتانجلی» دارای ۱۰۳ سرود شورانگیز و زیبا است و تاگور کتاب خود را با راز و نیازهای عاشقانه‌اش با پروردگار آغاز می‌کند. نیایش‌های او بیانگر احترام و عشق ژرفی است که او نسبت به خالق زندگی و سلامتی و آرامش و زیبایی‌های هستی‌اش ابراز می‌کند. این اشعار، تجلی‌گاه قدرت و شکوه و شگفتی‌های رازآلود خداوند هستی هستند که تاگور در ژرفای وجودش، آنها را به‌نظاره نشسته و سخاوتمندانه با بیانی فیلسوفانه و در عین حال عارفانه، این تجربه‌های معنوی و روحانی را با مخاطبانش به‌اشتراک می‌گذارد.

از نظر تاگور، ابتدا، انتها و عصاره هستی، نور ذات پاک خداوندی است که کمال و تعالی را به‌حدّ نهایت خود رسانده است و جهان را با تجلی‌های پیدا و پنهان خود به‌سوی مسیر نهایی هدایت می‌کند. خداوندی که تاگور در اشعار «گیتانجلی» به‌تصویر کشیده و به‌ستایش خالصانه آن نشسته، دارای دو بعد و زاویه نگرش است. یکی خدایی است که برتر و والاتر از همه کائنات و مخلوقات هستی قرار دارد و در نقطه‌ای بی‌نهایت به‌هدایت جهان مشغول است. انسان و یا هیچ‌موجود دیگری، هرگز نمی‌تواند به‌انوار ربّانی پروردگار نزدیک شود و فهم و درک او از حدّ توان و انتظار انسان خارج است. خدای دیگر، پروردگار درونی هر انسانی است که در روح و جان او قرار دارد و منشأ همه حالات عارفانه و عاشقانه و درک زیبایی انسان از هستی می‌باشد و او همان

۱. شهباز، ۱۳۶۳: ۶۵.

انگیزه والایی است که انسان با شناخت و معرفت وی، سعی می‌کند خود را با او هم‌آوا و هم‌سو کند و با کمک و الطافش به‌سوی یک مسیر کمال‌گرایانه قدم بردارد تا به‌هماهنگی با کائنات دست پیدا کند.

«گیتانجلی» بیان می‌کند که خدای دورنی به‌انسان می‌آموزد تا با دستیابی به‌زیبایی‌ها و موهبت‌های دنیوی به‌درک درست و مشخصی از حقیقت برسد و با یافتن معرفت نسبت به‌همه راز و رمزهای هستی، مسیر حقیقت‌جویانه خود را ببیند و به‌چشمه نامتناهی جاودانگی متصل شود.

تاگور در این کتاب در ۳ جایگاه مختلف و متمایز قرار دارد. او به‌عنوان یک فیلسوف، یک هنرمند و یک شخص مذهبی و خداپرست هندی، از دریچه‌های متفاوت و در عین حال متحد، به‌ستایش پروردگار و راز و نیاز با او می‌پردازد و مجموعه شعری که پدید می‌آورد، به‌نوعی تشکرنامه و ادای دینی می‌باشد به‌خداوندی که او همه هستی و وجود و رفاه و آرامش خود را موهبت‌های بی‌دریغ و محبت‌آمیز او می‌داند.

”از هستی من آن‌قدر به‌جای بگذار تا بدان وسیله من تو را همه وجود خویش صدا کنم.

از اراده من آن‌قدر باقی بنه تا تو را گرد خویش بنگرم، هر دم بر آستان سر
فروم آورم و هر لحظه عشقم را به‌پایت فرو ریزم.
از وجودم آن ذره بر جای بنه که نتوانم هرگز تو را در خویشتن پنهان سازم.
از بندگی من آن حد باقی بگذار که در بند اراده تو باقی بمانم، تا خواسته تو را
بر جان پذیرم و جز راه تو را نپیمایم.
اینست تنها ایثار عشق من به‌پیشگاه تو“^۱.

پیام نهایی و عمیق «گیتانجلی» را باید در شناخت و معرفت خدا در روند سیر و سلوک انسان در شاهراه حقیقت‌یاب هستی جستجو کرد. به‌عقیده تاگور، وحدتی بی‌نهایت و هم‌جهت بین انسان و خدا وجود دارد و یک انسان پارسی و دیندار باید همواره با خود بیاندیشد که دارای یک روح و پیکر واحد با آن خداوند توانایی است

که یگانه مظهر کمال و چشمه نورانی لایزال است. سالکان و عارفان راه حق، تنها از گذرگاه این همبستگی و یگانگی می‌توانند به الهامات الهی خود پاسخ مثبت بدهند و آنان را برای دیگر انسان‌ها به‌نمایش بگذارند. بنابراین، مشتاقان اندیشه‌های تاگور، عرفانی‌ترین و والاترین مراتب فکری و درکی او را می‌توانند در «گیتانجلی» پیدا کنند. با وجود اینکه روزگار، گاه و بیگاه روی خوش به‌این شاعر و متفکر، نشان نمی‌داد و در یک فاصله زمانی کوتاه، هنگامی که شاعر هندی ۴۱ سال از عمر خود را سپری کرده بود، ابتدا همسر محبوبش و سپس دو فرزند کوچکش را از او ربود و باعث بر جای ماندن سایه‌ای از غم و اندوه بر روح و قلب تاگور گردید، هندوستان، ۸۰ سال از دوران خود را شاهد قلم‌فرسایی‌ها و به‌ثبت رساندن اندیشه‌های مردی بود که نزدیک به ۱۲۰ کتاب به‌زبان بنگالی به‌نگارش درآورد. این آثار که شامل فال‌های مختلف هنری و ادبی، نظیر شعر، نمایشنامه‌های منظوم و منثور، رمان و داستان کوتاه و سخنرانی‌های مذهبی و فلسفی و سیاسی منحصر به‌فرد می‌شدند، نام‌نگارنده خود را تا ابد بر تارک ادبیات هندوستان حک کردند.

همان‌گونه که اشاره شد، تاگور علاوه بر فعالیت‌های ادبی، هیچ‌گاه رسالت خود را به‌عنوان یک هنرمند، در مورد وضعیت اجتماعی جامعه‌اش از یاد نبرد و همواره همپای سیاستمداران روزگار خود مانند «گاندی» و «نهرو» به‌روشنگری و هدایت افکار مردم سرزمینش در برابر استعمارگران پرداخت. شاید بتوان اندیشه‌ها و سخنرانی‌های تاگور را یکی از عوامل محرک و تأثیرگذار در پیروزی نهضت «گاندی» دانست. اقدامات او تا جایی پیشرفت که در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ م، پس از کشتار ساکنان «پنجاب»، نشان و لقب شوالیه‌ای را که از انگلیسی‌ها دریافت کرده بود برای فرماندار هندوستان پس فرستاد و اعتراض خود را نسبت به‌این فاجعه انسانی ابراز نمود.

اقدام مهم دیگری که نام تاگور را برای همیشه جاودان ساخت، برپایی یک مدرسه برای کودکان بنگالی بود:

”تاگور در ۱۹۰۱ م، در «شانتی نیکتان» مدرسه‌ای تأسیس کرد و تمام نظراتش را درباره‌ی چونگی آموزش و پرورش در آن به‌اجرا گذاشت، از جمله اینکه کلاس‌ها

در هوای باز تشکیل شود و با آمدن دانشجویان از کشورهای مختلف برای تحصیل در آنجا، مدرسه بعدها تبدیل به «دانشگاه جهانی» شد^۱. سرانجام؛ تاگور، سپتامبر سال ۱۹۴۰ م، هنگامی که به کوه‌های هیمالیا، سرزمین رویاهای کودکی‌اش سفر کرده بود، بیمار شد و این بیماری مدت یک سال ادامه یافت. تا اینکه در ۷ اوت سال ۱۹۴۱ م، با دنیایی که همه تلاش خود را برای زیباتر شدنش انجام داده بود، وداع کرد.

منابع

۱. آقا شیخ محمد، مریم و نوری نشاط، سعید (۱۳۷۴) زندگینامه برندگان جایزه نوبل ادبیات، تهران: کویر، چاپ اول.
۲. رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۹) اندیشه‌های رابیندرا نات تاگور، تهران: لیوسا، چاپ اول.
۳. شهباز، حسن (۱۳۶۳) گیتانجلی و زندگینامه رابیندرا نات تاگور، تهران: علمی، چاپ اول.

۱. آقا شیخ محمد - نوری، ۱۳۷۴: ۷۰.

مقدمه باتلر بیتس بر گیتانجلی

ک.ام. یوسف*

ترجمه و تلفیص: اویس احمد*

مقدمه چشمگیر ویلیام باتلر بیتس^۱ بر ترجمهٔ منشور دفتر اشعار رایبندرا نات تاگور از گیتانجلی به نام “Songs Offerings” که تاگور خود از متن بنگالی انجام داده بود و در سال ۱۹۱۲ م به چاپ رسید، بدین قرار آغاز می‌شود:

”چند روز قبل من به یکی از پزشکان معروف بنگالی گفتم که با وجود اینکه من به زبان آلمانی آشنایی ندارم ولی اگر ترجمه‌ای از اشعار یک شاعر آلمانی مرا تحت تأثیر بگذارد و من عمق احساس آن را حس کنم من بدون تأمل به‌موزهٔ بریتانیا خواهم رفت و به پیدا کردن کتابهایی به زبان انگلیسی که دربارهٔ احوال زندگی و تاریخ اندیشه‌های او در آن مندرج باشد بپردازم. اگرچه این ترجمه‌های منشور رایبندرا نات تاگور مرا تحت تأثیر خود قرار داده است، ولی من با زندگی و تفکرات وی نمی‌توانم آشنا بشوم تا وقتی که کسی از هند بیاید و در این مورد مرا آشنا نکند.“

او ادامه داد و گفت:

”من رایبندرا نات را هر روز می‌خوانم و با خواندن فقط یک سطر از او می‌توانم هر رنج و آشفتگی دنیا را فراموش کنم.“

● ایندو ایرانیکا، “Gleanings from Gitanjali”، ج ۱۴، ۱۹۶۱ م، شماره ۲.

* دانشجوی پیش دکتري، مرکز مطالعات فارسی و آسیای مرکزی دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی نو.

۱. William Buttler Yeats (۱۳ ژوئن ۱۸۶۵ - ۲۸ ژانویه ۱۹۳۹ م).

من به ییتس گفتم که اگر یک انگلیسی که در عصرِ ریچارد^۱ دوم در لندن زندگی کرده و ترجمه‌ها از پترارچ^۲ و دانته^۳ می‌دید و نمی‌توانست کتابها به‌دست آورد که پاسخ پرسش‌های خودش را بدهد و احتمالاً از کسی مانند فلورتاین^۴ یا از بازرگان لومبارد^۵ می‌پرسد همان‌طور که من دارم از شما می‌پرسم و چنانکه می‌دانم که شعر پرمفهوم ولی نغز و ساده‌دور رنسانس در کشور شما به‌وجود آمد ولی من بجز شنیده‌ها نمی‌توانم در مورد آن اطلاعی داشته باشم.

او پاسخ داد که ما دیگر شعرا هم داریم ولی کم‌اند که به‌پای تاگور برسند ما این عصر را «عصرِ رابیندرا نات» نامیده‌ایم، چنانکه در عصرِ ما شاعری معروف در اروپا مانند او کمتر دیده می‌شود. او در شعرِ همان‌قدر قدرت داشت که در موسیقی و ترانه‌های او از مغرب هند تا برمه و بهر جا که زبان بنگالی رواج دارد، سروده می‌شود. به‌سنِ نوزده سالگی او شهرت بسزا به‌دست آورده بود، وقتی که او نخستین رُمان خود را نوشت و کمی بعد به‌علت نمایشنامه‌هایش معروف‌تر گردید چنانکه نمایشنامه‌های وی هنوز در کلکته نشان داده می‌شود و محبوب هستند. من کاملاً شیفته کمالِ زندگی او هستم، وقتی که او جوان بود احتمالاً از سن بیست و پنج تا سن سی و پنج سال او فقط در باغ نشست و در موردِ طبیعت و اجزای آن نوشت و این دورِ اندوهگینِ زندگی وی بود و در این دوره او شعر عاشقانه به‌زبان ما سرود که شعر بسیار نغز و لطیف به‌شمار می‌رود. سپس ییتس به‌اتمام صمیمیت می‌گوید:

”زبانم از ابراز احساساتی که در هفده سالگی برای شعر عاشقانه وی داشتم عاجز است و فرهیخته شعر عاشقانه او هستم ولی بعداً اندیشه هنرمندانه او عمیق‌تر و دارای افکار فلسفانه گردید. تمام ارمانها و ارزشهای بشری در اشعار او پیدا می‌شود. او از نخستین پیامبران سخن ماست که از زندگی فرار نکرده و

۱. پادشاه انگلستان که از ۲۲ ژوئن ۱۳۷۷ تا ۲۹ سپتامبر ۱۳۹۹ م (۲۲ سال و ۹۹ روز) حکومت کرد.

۲. پترارچ (Petrarch) ۲۰ ژوئیه ۱۳۰۴ - ۱۹ ژوئیه ۱۳۷۴ م.

۳. دانته (Dante Alighieri) ۱۲۶۵-۱۳۲۱ م.

۴. Florantine Banker

۵. Lombard Merchant

اما درباره زندگی و از خود زندگی سخن گفته و به همین علت در قلب ما جایگزین شده است.

گمان می‌رود که من الفاظ منتخبه ییتس را در فکر خود عوض کرده باشم ولی اندیشه او را هرگز تغییر نداده‌ام و در اینجا گزیده‌ای از جوهر پاره‌هایی از سرودهای جاودانه‌ای این شاعر بزرگوار که به نام «گیتانجلی» معروف است را ترجمه می‌کنیم. ناگفته نماند که این کتاب برنده جایزه عالی‌ترین جهانی در ادبیات یعنی جایزه نوبل در سال ۱۹۱۳ م شد:

آنجا که ترس و هراس نیست و سربلندی است
 آنجا که دانش مرزی ندارد
 آنجا که جهان در تکه‌های کوچک بسته به دیواری نیست
 آنجا که انگیزه‌ها از عمق قلب حق می‌ریزند
 آنجا که مبارزه دست‌های خود به فراراستگی گشاده است
 آنجا که جوی ناب خرد مسیرش را در دشت مفهوم مثل ریگ گم نکرده
 آنجا که دانش با فکر گشاده و عمل راهنماست
 خداوند! در آن فردوس آزاد بگذار که کشورم بیدار شود.

*

آن روز که مرگ بر دروازه‌ات بوسه خواهد داد
 چه چیزی تقدیم‌اش خواهی کرد؟
 آی! من پیشِ مهمانم جامی پر از زندگی خود بگذارم
 نگذارم که او تهی دست نرود
 هر قطره شراب شیرینِ روزهای پائیز
 و شبهای بهار
 و تمام سرمایه نقد و خردم را
 پیش او بگذارم
 روزی که زندگی به پایان برسد
 روزی که مرگ به خانه من وارد شود.

*

ای زنده‌ترین تمنای زندگی
ای مرگ بیا
مژده بده
که روزهای روزها در انتظارِ تو
سپری نموده‌ام
در فراقِ مرده‌ام
بیا که تمام شادمانی‌ها
تلخ کامی‌ها
برایت چشیده‌ام
بیا آنچه که من هستم
بیا آنچه که من دارم
بیا من امیدوارم
تمام عشق به‌سوی تو روان است
در سکوت
هان! گوشه چشمی کن
تا زندگی من که مالِ تو بود
مالِ تو باشد!

جمجمه

داستانی از رابیندرا نات تاگور

ترجمه: عبدالحمید آیتی*

به هنگام کودکی، در اتاق مجاور اتاق ما جمجمه‌ای آویزان بود و شب هنگام که باد در سوراخ‌هایش می‌پیچید، صدایی رعب‌انگیز از آن برمی‌خاست. روز که بازی می‌کردیم، می‌دویدیم و صدای باد را در جمجمه آویخته تقلید می‌کردیم.

همسایه ما که در آن اتاق سکونت داشت، دانشجوی دانشکده پزشکی بود و چون پدر و مادرمان می‌خواستند که از هر علمی آگاه شویم، ما را نزد او می‌فرستادند تا علم تشریح بیاموزیم. البته آنان که از حقیقت امر آگاهند نیک می‌دانند که از این درس‌ها چقدر لذت می‌بردیم، و برای آنانکه ما را نمی‌شناسند بهتر است که حقیقت همچنان در پرده اختفا باقی بماند.

سالها گذشت، آن دانشجو از آنجا رفت و جمجمه را از آن اتاق برد و ما نیز آنچه از علم تشریح آموخته بودیم فراموش کردیم. قضا را عده‌ای مهمان برایمان آمد و من مجبور شدم که اتاقم را به آنها واگذارم و رخت به اتاق مجاور یعنی همان اتاق که سالها پیش جمجمه را در آن آویخته بودند بکشم.

یک شب خواب از چشمم پریده بود. شب از نیمه گذشت و من همچنان بیدار بودم. زنگ ساعت بزرگ معبد، هرچند گاه، طنین می‌افکند و گذشت شب را اعلام می‌کرد. شعله نیم مرده چراغ کم کم به خاموشی گرایید. خانواده ما آن روزها به مصیبتی گرفتار آمده بود و ما عزادار بودیم و طبعاً وقتی که چراغ خاموش شد و تاریکی اتاق را

* مترجم و پژوهشگر ایرانی.

فرا گرفت، به فکر مرگ و زندگی افتادم، که چگونه گذشت شب و روز از این عمر اندک ما می‌کاهد. کم‌کم به یاد جمجمه افتادم، از خود پرسیدم که راستی آن جمجمه از آن چه کسی بوده است؟ ناگاه احساس کردم که شخصی در کنار تختخوابم راه می‌رود و صدای نفس‌های تندش را به آشکار می‌شنوم، گویی پی چیزی می‌گردد. آیا واقعاً کسی به اتاق من آمده، یا آنچه هست خیالی بیش نیست؟ وقتی که آدمی دچار بی‌خوابی می‌شود، خواه ناخواه دستخوش چنین اوهامی می‌شود. از صدای گام‌های او قلبم از تپش افتاد، تنم سرد شده بود و می‌لرزید. تا خود را از این هراس برهانم فریاد زدم: "کسی اینجا نیست؟" کسی که راه می‌رفت ایستاد و آرام گفت: "پی جمجمه‌ام می‌گردم." صدا، صدای لطیف زنی بود.

از اینکه از این خیال به هراس افتاده بودم، شرمندۀ شدم. سر از بالش برداشتم و گفتم: "در این موقع شب؟ حالا با جمجمه‌ات چه کار داری؟" در جوابم گفت: "این چه سؤالی است؟ آیا در آن جمجمه سحر جوانی و نشان بیست و شش سال زندگی من نیست؟ نباید به خاطر همین به دنبالش بگردم و پیدایش کنم؟" گفتم: "هرجا را که می‌خواهی بگرد، اما بگذار من بخوابم." در جوابم گفت: "تنها هستی؟ نمی‌خواهی بنشینم و کمی باهم حرف بزنیم؟ من در ایام حیات با مردم انس بسیار داشته‌ام. می‌خواهم خاطره زندگی پیشین را تجدید کنم." حس کردم که کسی نزدیک من نشست. گفتم: "از اینکه در این نیمه شب همصحبتی یافته‌ام خوشحالم. خوب، حالا چه می‌خواهی بگویی؟"

در این هنگام ساعت زنگ دو بعد از نیمه شب را نواخت و مهمان من گفت: "از عجیب‌ترین چیزی که دیده‌ام، یعنی سرگذشتم، برایت حرف می‌زنم..."

"آن وقتها که زنده بودم از هیچ‌کس به قدر شوهرم نمی‌ترسیدم. قلبم همچون ماهی سرگردانی بود که به دام او افتاده باشد. آن مرد غریب دلم را صید کرد و آرامش کودکی و آسایش خانواده را از من گرفت و دیگر هم به آن عالم محبت و صفا باز نگشتم. شوهرم پس از سه ماه مرد و من برای خانواده و دوستان پیشینم دلتنگ شدم. پدر شوهرم به زنش گفته بود که اگر به خانه پدرم باز نگردم

ممکن است از جاذبه عفاف خارج شوم. گوش می‌دهی؟ امیدوارم که به حرفهای من گوش بدهی!

گفتم: "گوش می‌دهم... زندگی تو آغاز عجیبی داشته است." زن گفت: "بگذار تمامش کنم."

"با دلی شاد به‌خانه پدرم برگشتم... من واقعاً زن زیبایی بودم، هرچند دوستانم درباره جمال من درست قضاوت نمی‌کردند... شما چه عقیده‌ای دارید؟"

گفتم: "شاید زیبا بوده‌ای، ولی من هرگز تو را به یاد نمی‌آورم. گمان هم نمی‌کنم که تو را دیده باشم." گفت: "چطور ممکن است مرا ندیده باشی؟ مگر به‌جمجمه من نگاه نمی‌کردی؟"

سپس خنده را سر داد و گفت:

"بله، آن جمجمه استخوانی چگونه می‌توانست از لطف جمال من حکایت کند؟ آن دو سوراخ جای چشمان می‌توانستند گویای جادوی نگاه و مستی چشمان من باشند؟ آن استخوانهای سرد و خشک چگونه می‌توانستند گونه‌های گلگون و با طراوت مرا مجسم کنند؟ آیا به‌راستی می‌توان در آن دو پاره استخوان نشانی از آن لبان لعلگون و دندان‌های آبدار و تبسم جانبخش یافت؟ چگونه می‌توان به‌تو ثابت کنم که آن جمجمه استخوانی که تو دیدی پیش از این چهره‌ای آسمانی، درخشان، زیبا و خیال‌انگیز بوده است. از اینکه دلم می‌خواهد که حرفهای مرا باور کنی خنده‌ام می‌گیرد. از طرف دیگر از دست تو عصبانی هستم. پزشکان آن زمان هرگز تصوّرش را هم نمی‌کردند که روزگاری آن چهره جانفزا وسیله آموزش شما شود. حتی یکی از آنها به‌من گل نرگس لقب داده بود. مسلماً اگر می‌دانست که روزگاری به‌جنین روزی می‌افتم هرگز این نام شاعرانه را به‌من نمی‌داد."

"بعضی وقتها که دامن کشان می‌خرامیدم، چون دانه الماسی می‌درخشیدم و به‌هر جا که رو می‌کردم پرتو حسنم چشم‌ها را خیره می‌ساخت. بارها به‌دستانم، دستهایی که زیباترین مردان را مفتون خویش ساخته بودند، نگاه می‌کردم. تو که فقط از همه وجود من جمجمه‌ای را دیده‌ای هرگز حرفهای مرا باور نخواهی کرد."

از این رو بر تو خشمناکم و امشب نمی‌گذارم که خواب به چشمانت برود. خوب شاید شبی از شبها به خوابت بیایم و جلوه‌ای کنم تا هرچه از علم تشریح آموخته‌ای از یاد ببری.“

گفتم: “به جمال نادیده‌ات قسم که از آنچه تو می‌گویی هیچ به‌یادم نمانده است.“
گفت: “من از میان زنان نتوانستم برای خود دوستی اختیار کنم. برادری داشتم که با خود عهد کرده بود که هرگز تن به زناشویی ندهد. من در خانه او تنهای تنها بودم و ساعات زندگیم را در باغ او می‌گذرانیدم. چنان می‌پنداشتم که محبوب عالمم، و ستارگان آشوبگر از چشمه جمال من سیراب می‌شوند، بادها به عشق من می‌نالند و زمین بر آن پای می‌نهم اگر عقلی می‌داشت به‌وجد می‌آمد، و همه جوانان جهان علفهای سبزی هستند و از آنها فرشی افکنده‌اند تا من بر آن گام نهم. ولی با این همه قلبم لبریز از اندوه بود.“

وقتی که چیکار، دوست برادرم، دانشکده پزشکی را به پایان رسانید، طبیب خانواده ما شد. من از پشت نقابی که بر چهره داشتم بارها او را دیده بودم. برادرم اخلاق عجیبی داشت. هرگز نمی‌خواست با چشمان باز دنیا را بنگرد. جز چیکار دوست دیگری نداشت و ازین رو او تنها غریبه‌ای بود که من در عمر خود دیده بودم... گوش می‌دهی؟... به چه فکر می‌کنی؟“

آهی کشیدم و گفتم: “دلم می‌خواست من به جای چیکار بودم.“

گفت: “صبر کن تا همه سرگذشتم را برایت حکایت کنم: یک شب مریض شدم. طبیب به‌عیادتم آمد. این اولین ملاقات ما بود. وقتی که او آمد، من کنار پنجره بر بستر افتاده بودم. سرخی غروب به‌صورت افتاده بود. طبیب به‌من نگاهی کرد. من در این حال خود را به جای او تصوّر کردم از دریچه چشم او به‌خود نگریستم. دسته‌ای از زلف شبه فامم بر جبین سپید و درخشانم افتاده بود. صورتم روی بالش کتان بود و شعاع غروب بر آن تافته بود. طبیب با لحنی آزرمتگین از برادرم پرسید: “نبضش را بگیرم؟“

“دستم را به‌طرفش دراز کردم و با خود گفتم - کاش دستبند زناشویی او زینت‌بخش دستم می‌بود. در همه عمرم طبیبی را ندیده بودم که وقتی نبض مریض را می‌گیرد قلب خودش هم به‌تپش افتد. او نبض مرا گرفته بود تا میزان

تبم را دریابد و من گوش به صدای قلب او می‌دادم تا مقدار محبتش را دریابم...
باور می‌کنی؟

گفتم؟ "چرا باور می‌کنم. قلب، وقتی که می‌زند، قصه عمر آدمی را سر می‌دهد.
گفت: "پس از آنکه بارها مریض شدم و بارها شفا یافتم، دریافتم که از همه آنهایی
که در دنیای خیال با من زندگی می‌کردند، جز دو تن باقی نمانده‌اند: یکی او که طبیب
است و یکی من که بیمار او هستم!"

"پاره‌ای از شبها گوهرهایم را به خود می‌آویختم، لباس عروسان به تن می‌کردم،
تاجی از زنبق و یاسمن بر سر می‌نهادم و در جای همیشگی خود، زیر درخت
می‌نشستم."

"آیا گمان می‌کنی که خوبرویان از نظر کردن در خویشتن ملول می‌شوند؟ من
خود را از دریچه چشم آن طبیب می‌دیدم و مفتون و مسحور خویش بودم. ولی
گاه در این کار اسراف می‌کردم، و از اینکه روحم چون نسیمی سبکبال در فضا
به پرواز درآمده است به وحشت می‌افتادم. پس از آن با خود شرط کردم که هرگز
تنها ننشینم. اگر سرگذشتم را به همینجا خاتمه دهم چه می‌کنی؟"

گفتم: "اگر بخواهی می‌توانی، ولی قصه‌ات ناتمام می‌ماند. خوب، من هم می‌توانم
باقیش را به‌هنگام صبح بشنوم."

گفت: "نه باید تمامش کنم، تا بتوانم از روی راز لبخندی که بر آن جمجمه نقش
بسته است پرده بردارم: مدتی با طبیب نشست و برخاست کردم. روزی از او درباره
انواع سمها پرسیدم که کدام یک کشنده‌تر است. این گفتگوها مرا به فکر مرگ انداخت
تا آنجا که تنها به دو چیز می‌اندیشیدم: عشق و مرگ... کم‌کم قصه‌ام به پایان می‌رسد."
گفتم: "شب هم کم‌کم به پایان می‌رسد."

گفت: "چندی بعد احساس کردم که طبیب گویی رازی در دل نهفته دارد که از
افشای آن شرمنده می‌شود. یک روز با لباس نو به خانه ما آمد و از برادرم خواست که
کالسکه‌اش را شب به او عاریه بدهد. علتش را پرسیدم، گفت ازدواج کرده و امشب
عروسی اوست. من خندیدم، خیلی هم خندیدم و فهمیدم که به آن زن مال فراوانی به ارث
رسیده و طبیب به سبب دارایش با او ازدواج کرده است. اما چرا از من مخفی می‌کرد؟

آخر من از او خواسته بودم که ازدواج نکند، زیرا ازدواج قلب مرا می‌شکند. ولی نباید به مردها اطمینان کرد. عصر که طیب آمد به استقبالش رفتم و مثل همیشه می‌خندیدم. به او گفتم: مطرب خبر کرده‌ای؟ مگر نباید شادمانی کنیم؟ گفت: مگر این کار شادمانی است؟“

”بار دیگر خندیدم و گفتم: باید چراغانی کنی و مطرب بیاوری و برادرم را برای تهیّه آنها روانه کردم. او رفت و ما را تنها گذاشت. من از عروس صحبت به میان آوردم و گفتم: حتماً باهم به دیدن من خواهید آمد. من دوستش خواهم داشت و پرسیدم: راستی باز هم نبض مرا خواهی گرفت؟ هرچند دکتر می‌توان از راز دل مردم آگاه شد، ولی من نشان نوعی اضطراب را در چهره او دیدم. برادرم که آمد، به دست هریک جامی دادم. آنها نوشیدند و به عروسی رفتند و خود نیز جامی نوشیدم. بعد زیباترین لباس‌هایم را پوشیدم و با گردنبند خود را آراستم، ولی خواب بر من غلبه کرد. شب قشنگی بود. نسیمی که از مشرق می‌وزید بوی زنبق و یاسمن به مشام می‌آورد. کم‌کم صدای موسیقی که از دوردست می‌آمد رو به خاموشی نهاد و چشمانم را بستم و لبخند زدم. دیگر نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد. شاید همچنانکه لبخند بر لب داشتم مرده باشم. بعدها دیدم که شما با جمجمه‌ام با جایگاه همه خاطراتم بود درس می‌آموزید. از این قصه لذت بردی؟“

گفتم: ”قصه عجیبی بود.“

در این هنگام خروس سحر بانگ برآورد. گفتم: ”اینجا هستید؟“ کسی جواب نداد. فروغ بامدادی به درون خانه‌ام تابیده بود.

بیداری زنان: قضاوت افسانه‌ای تاگور

عودیتی بَنرجی ♦

ترجمه: شمیم‌الحق صدیقی*

بیداری زنان نسبت به مقام شخصی، مالی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌شان در جامعه، اساساً استوار بر آموزش و پرورش می‌باشد که تعدادی از سؤالات را پیرامون مقامشان به‌خاطر می‌آورد و ایشان را تشویق می‌کند که صدایشان را علیه هر نابرابری، عدم عدالت و ستمگری بلند بکنند. بنابراین مبارزه اصلی جهت فایق آمدن به این‌گونه موانع و تبعیضات شروع می‌شود.

در قرن نوزدهم میلادی، اصلاحات اجتماعی مختلفی مانند نسخ رسم «ستی»^۱، ازدواج کودکان و چند زنی، معرفی ازدواج مجدد بیوه و غیره در بنگال و سایر هند به‌عمل آمد. حقوق زنان برای داشتن سهمی در دارایی مالی، برگزیدن شوهرشان و ازدواج طبق دلخواه‌شان و غیره نیز در جامعه اهمیت به‌دست آورد.

زنان در بنگال و سایر مناطق هند از اصلاحات اجتماعی الهام زیادی گرفتند و در عین حال آموزش و پرورش زنان با کمک بعضی مبلغین مسیحی و نیز چند تن از آزادفکران نظیر پاندیت ایشور چندرا ویدیا ساگر، گروه جوانسالان بنگال، رابیندرانات تاگور، راجا رادها کانتا دیو و غیرهم گسترش پیدا کرده بود. زنان شروع به‌نگریستن خارج از خانه و آشپزخانه کردند و این بیداری نقش مهمی را در تلاشهای ابتدایی‌شان

♦ استادیار گروه بنگالی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو

* دانشیار بازنشسته فارسی بخش فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو.

۱. ستی: سوختن و سوزاندن زن هندو با جنازه شوهرش.

برای نیل به کمی احترام و شناسایی به عنوان فردی در جامعه مغلوب مردان ایفا کرد. پس آن اصلاحات و دوره خاصی برای تفهیم بیداری زنان در بنگال بسیار مهم است. چنانکه می‌گویند ادب، آیین زندگی و جامعه می‌باشد. بنابراین بیداری زنان بنگالی یا هندی بدون تأثیر نهضت‌های اجتماعی مختلف در قرن نوزدهم میلادی کامل نخواهد بود، و اگر می‌خواهیم اهمیت اصلی ترسیم بیداری زنان در بعضی رمان‌های بزرگ نویسندگان معاصر را بفهمیم، نمی‌توانیم و نباید تاریخ اجتماعی را نادیده بگیریم.

رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) اگرچه به عنوان یک شاعر و فیلسوف برجسته و به عنوان یک معارف‌پرور بزرگ معروف‌تر است، افسانه‌نویس سرشناس هم می‌باشد. وی به عنوان پیشرو داستان‌های کوتاه قلمداد می‌شود و مجموعه انشاهای نام‌ها به اشخاص ممتاز مختلف، نقاشی‌ها و ترانه‌های او نشانگر شخصیت چند بُعدی‌اش می‌باشد. وی سیزده افسانه قابل ذکر را تصنیف کرد، یعنی «کروما»، «بوتاکورانی‌رهات»، «راجرشی»، «چوکهربالی»، «نوکادوبی»، «گورا»، «یوگایوگ»، «چتورنگا»، «گاره باثره»، «شیشر کا بیتا»، «دوئی بون»، «مالونچا» و «چار ادیائی». وقتی در اوایل قرن نوزدهم، تاگور سفرش را به عنوان «افسانه‌نویس» با «چوکهربالی» شروع کرد، زمان و ذهن مردم در جامعه در برابر بانکیم چندرا چترجی، پیشرو سرشناس افسانه‌های بنگالی از چندین لحاظ تغییر پیدا کرده بود. دوره بانکیم یعنی نیمه دوم قرن نوزدهم صحنه برخورد نه تنها دو قرن بلکه دو مجموعه ارزش‌ها و اخلاق‌ها می‌باشد، در صورتی که چندین اصلاحات اجتماعی هم‌اکنون در جامعه صورت گرفته بود، باز هم مردم کاملاً حاضر نبودند چیزهای تازه را با دلگرمی قبول بکنند. هنوز هم حیص و بیص و تردید در ذهن‌شان بود. در این صورت، نویسنده آزاد خیالی مثلی بانکیم در حد ممکنه سعی کرد سؤالاتی را علیه تمام نابرابری اجتماعی مطرح بکند، اما توفیق نیافت پشوانه‌ای را برای روش برخورد پیشرفته‌اش در زندگی روزمره به دست بیاورد.

در دوره رابیندرا نات تاگور سیستم آموزش و پرورش باختری و طرز جدید زندگی و نیز یک مجموعه تازه اقتدار و اخلاق برقرار شده بود. درحالی‌که الگوی تیولی قدیم کاملاً ترک نشده بود، سیستم ارتودوکس خانواده مشترک شروع به از هم پاشیدن

کرد. به جای آن یک طبقه میانه مردم باسواد، خدمتکار و مهذب کنترل‌کننده جامعه گردید و شروع به تسلط بر جامعه طرز زندگی و اذهان آن کرد.

ادبیات تمایل اجتماعی را دنبال می‌کند، بنابراین هیچ دلتنگی برای گذشته باشکوه و برای رُمان‌های تاریخی باقی نمانده بلکه به رُمان‌های تازه و موفق از نویسندگانی که به‌رموز پیچیده روانشناسی بشری توجه می‌کردند گرایش پیدا شد.

مقام اجتماعی و ذهن زنان هم در زمان تاگور تغییر پیدا کرده بود. اکنون شور و هیجان‌شان برای زندگی شدت یافته بود. آنها دیگر مطیع موانع و یا اجبارات اجتماعی نبودند، بلکه حالا مسئله و مبارزه‌شان درونی‌تر شده بود. از نبودنی یا آشا (چوکهربالی)، هیم نلنی (نوکادوبی)، سوجاریتا و للیتا (گورا)، دامینی (چتورنگا) گرفته تا بیملا (گاره باثره)، لبنیا (شیشر کبیتا)، ویا ایلا (چار ادھیای) - همه زنان سرزنده آن را به اثبات رساندند. بدیهی است که آنها باسوادتر شده بودند و شروع به رفتن خارج از خانه برای بهره بردن از استقلال مالی‌شان کردند. ازدواج کودکان و چندین زنی بین مردم روشنفکر و ترقی‌خواه، شرمناک تلقی شد. زنان توانستند طبق دلخواه‌شان ازدواج بکنند. حتی آنها می‌توانستند مجرد بمانند تا وقتی که همسر مناسبی پیدا نشود. آنها می‌توانستند معلم سرخانه، پزشک و حتی فعالان سیاسی باشند. تاگور در افسانه‌های «شیشر کبیتا»، «دوئی بون» و «چار ادھیای» به وجود آورده - به زنان خانه‌داری پرداخته که تسلط کامل بر خانواده دارند، خواهی آن راج لکشمی - بینودینی در «چوکهربالی»، آنند دامائی، برادا سُندری در «گورا» بیملا در «گائره باثره» باشد یا تراجا در «مالنچا». پس آیا زنان در زمان تاگور به هدفشان نایل شدند؟ جوابش آسان نیست. آموزش و پرورش، آمیختگی آزادی مرد و زن و استقلال اقتصادی - این همه اکنون مقام و منزلت زنان در خانواده و نیز جامعه را بغرنج‌تر می‌سازد. آنها نمی‌دانند که از زندگی چه می‌خواهند. ایشان درباره پسند و هویتشان شکاک گشته‌اند. می‌توانیم بگوییم که در افسانه‌های بانکیم زن را از نظر اجتماعی می‌شناختند؛ اما در افسانه‌های تاگور آن نظریه تا حدی بی‌معنی و غیرمهم گشته است. حالا مرکز توجه خود زن اعم از هر چیز دیگری می‌باشد.

همه قهرمانان زن تاگور بسیار دلیر و مهذب هستند. ایشان می‌خواهند در تمام شئون زندگی دوشادوش مردان باشند. لبنیا از شیشر کبیتا در این خصوص بی‌همتا است.

وی زن کاملی است که نقشِ معاونی را در جامعه ایفا می‌کند. او بسیار باسواد و از لحاظ مالی مستقل می‌باشد؛ به‌حیث معلّمه سرخانه کار می‌کند و با خانواده‌ای دور از مردم خودش برخورد دارد. وی تصوّر روشن جهان را دارد و به‌عنوان شخصی محدودیت‌های خود را می‌داند و هیچ احساس کمبودی را ندارد. ظاهراً خیلی نرم زبان و ساده می‌باشد البتّه در سیرت باطنی بسیار قوی و ثابت قدم است. قهرمان این افسانه امیت خواب‌بین می‌باشد و این صفت دامن دلی لبنیا را می‌گیرد و وی با امیت خیلی عشق می‌ورزد. باز هم به‌خاطر حفظ نه تنها آزادی بلکه نیز شناخت و عزّت نفس خود از ازدواج با امیت سر می‌پیچد. وی قریحه امیت را کاملاً می‌فهمد و نمی‌خواهد سرنوشت کیتی میتر رفیقّه سابق امیت را در زندگی خودش تکرار بکند. بالاخره لبنیا با مداح سرّی‌اش شوبن لعل ازدواج می‌کند اما تأنرو عاطفه برای امیت را از دست نمی‌دهد البتّه فاصله کافی از او را نگه می‌دارد.

در آخر باید گفت که بعضی اوقات، مطلب برخی از افسانه‌های تاگور کمی شبیه آن بانکیم چندرا و یا افسانه‌نویس معاش شرت چندرا چترّجی می‌باشد البتّه توصیف و کردار بندی تاگور بی‌نظیر می‌باشد. زبان و شیوه ارزیابی ذهنی نیز به‌ما کمک می‌کند که به‌باطن بینودینی، دامینی، کومو، للیتا، لبنیا، بیملا، نیرجا، ایلا و زنهای دیگر برسیم. همه‌شان بسیار خاص هستند و روش‌های برخوردشان نسبت به‌زندگی تا امروز که مصادف با یکصد و پنجاهمین سالروز تاگور است، بسیار مهم می‌باشد.

داستان‌های کوتاهِ تاگور

راجندر گُمار*

شخصیت تاگور بُعد گوناگون داشت. او شاعر، فیلسوف، موسیقی‌دان، مفکر و نویسنده نمایشنامه‌ها و داستان‌های کوتاه بود. شاعر بهاری لعل چکرورتی که شیفته و فریفته طبیعت و معاصر رابیندرا نات تاگور بود، تاگور را در زمینه طبیعت خیلی متأثر کرد. علاوه بر طبیعت، شاعر نامبرده، در تاگور عنصر ملیت و میهن‌دوستی را بیدار نمود. تاگور علاوه بر این آثار کالی داس و جی‌دیو و وشنو^۱ را خیلی دوست داشت. میهن‌پرستی و ملیت برای تاگور از همه چیز مهم‌تر بود. تا قرن نوزدهم شهرت تاگور در ایالت بنگال منتشر شده بود و اوایل قرن بیستم، او دیوان صد شعر را به چاپ رساند که مردم را در زندگی روزانه به افعال درست رهنمون می‌ساخت و برای میهن‌دوستی پند و نصیحت می‌داد. این اثر تاگور در سال ۱۹۱۳ م به طبع رسید و به وسیله این رابیندرا نات تاگور در سراسر جهان شناخته شد.^۲

وقتی تاگور داستان‌های کوتاه را نوشتن آغاز کرد. این صنف در هند کاملاً در آن زمان تأسیس نشده بود و در زمینه داستان‌نویسی ایالت بنگال، قبل از تاگور هیچ‌کس نبود که در این صنف ادبی دست آزموده باشد. او هیچ تأثیری از نویسنده خارجی در این زمینه نگرفته بود یعنی هرچه می‌نوشت زاده فکر خود تاگور بود. او سعی می‌کرد که از هرچه دور و برش اتفاق می‌افتاد. الهام بگیرد و چارچوب داستان کوتاهش را بسازد.

* استادیار دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. این سه تن شاعر زبان سانسکریت بودند و تخمیناً هزارها سال پیش می‌زیسته‌اند.

۲. ادبیات معاصر هندی، ص ۲۱-۲۲.

بنابراین در داستانهایش قهرمانان عموم مردم می‌باشند که خواننده هر روز با آنها برخورد می‌کند. طبق نظر تاگور، نویسنده به وسیله داستان خود، می‌تواند در زمان کوتاه، چیزی به دست خوانندگان بدهد تا آنها مجبور شوند راجع به آن مسائل غور و فکر کنند که در داستان نویسنده مطرح شده است.

تاگور در مجموع هشتاد و چهار داستان نوشته است. بیشتر داستانهایش در یک مجموعه‌ای به نام «گلپگچ» چاپ شده است. نصف داستانهای مجموعه مزبور در ظرف سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۵ م نوشته شد و در مجله‌ای موسوم به «ساده‌نا کال» به طبع رسید. مجموعه دوم به نام «گلپ سموه» می‌باشد که بیشتر داستانهایش در ظرف سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ م تألیف شد. داستانهای مجموعه ذکر شده را تاگور قبلاً در مجله‌ای «سبز پتر» منتشر کرده است. آخرین داستان تاگور در همین مجله به نام «پاتر اور پاتری» در سال ۱۹۱۷ م به چاپ رسید.^۱

تا زمان تاگور، در ادبیات زبان بنگالی، مردمان تهی‌دست و طبقه پایین جای نداشتند. تاگور اولین کسی بوده که چنین نوع انسان‌ها را قهرمان داستانهای خودش ساخته است. می‌توان گفت که تاگور در این مورد پیشگام بوده است.

تاگور در داستانهای کوتاه خودش مسائل گوناگون را مطرح کرده است از جمله مسائل در خانواده مشترک، مسائل ازدواج، مشکلات اجتماعی و غیره. چنین داستان‌ها را تاگور در اواخر قرن نوزدهم به رشته تحریر درآورد و در آغاز قرن بیستم تاگور داستان معروف «پوست ماستر» را نگاشت. در این داستان، مردی جوان شهری بار اول با زندگی دهاتی آشنا می‌گردد. او در دهی به نام شاهزادپر به عنوان پستیچی می‌آید و در آنجا کار زیاد نیست و برایش در آنجا وقت گذراندن سخت می‌شود. او سعی می‌کند که در وقت خالی شعر بسراید یا باغچه‌ای درست کند. یواش یواش او از این کارها لذت می‌برد. در آن ده دختری یتیم دوازده ساله‌ای، برای او کارهای خانگی را انجام می‌دهد. به مرور زمان، بین آنها دوستی می‌شود و پستیچی آن دختر را خواندن و نوشتن یاد می‌دهد.

۱. داستان‌های رابیندرا نات، ص ۱۱.

۲. پستیچی.

تاگور به وسیله این داستان سعی نموده است که نشان دهد که چگونه در دهات می‌تواند تغییر می‌آورد، چه در زندگی دهقانان و چه در طبیعت.

در داستان‌های کوتاه تاگور زن به عنوان مادر، خواهر، دختر و زن ترسیم شده است و به وسیله آن مسائل فامیلی مشترک را مطرح ساخته است که زن چطور بین وفاداری نسبت به فامیل شوهرش و نسبت به فامیل خودش گیر کرده است که بعضی اوقات خود را ناچار می‌یابد یا مسائل عروس کمسنی را به معرفی نمایش گذاشته است که شخصیت دختر چطور رشد خواهد یافت زیرا در آن موقع هر شخصی در فامیل برایش غریبی می‌باشد. در چنین اوضاعی، دختر بیچاره چه جور باید زندگی کند. این مسئله بزرگ را تاگور برای رفاه زنان روشن ساخته است.

داستان معروف دیگر تاگور به نام «آتی»^۱ می‌باشد. قهرمانش یک پسری است و شخصیت او دارای تمام صفات خوب می‌باشد که انگار ملک باشد و خوشرو هم هست. او با هر کسی که ملاقات می‌کند، شیفته و فریفته او می‌گردد. اصلاً او یک سیاح است و بنابراین او نمی‌تواند با کسی روابط صمیمی و دایمی داشته باشد. در اصل او فرزند طبیعت است زیرا در سیرتش داد و دهش و بی‌طرفی وجود دارد و هیچ‌موقع در کارهای کسی دخالت نمی‌کند.

داستان دیگر موسوم به «نشت نیر»^۲ که در سال ۱۹۰۱ م به رشته تحریر آمده بود. در این یک زن به محبت عموزاده شوهرش گرفتار می‌گردد. تخمه این قضیه بی‌پروایی شوهر زن می‌باشد که برای زن تحمل کردنی نمی‌باشد.

تاگور در داستان‌نویسی زبان مرصع و مسجع را به کار می‌برد. او تمام آثار خود را به زبان بنگله به وجود آورده است و بعضی از آثارش را به زبان انگلیسی نوشته است. یک امر لازم قابل تذکر می‌باشد که نویسنده امروز می‌داند که قبل از نوشتن داستان چه ابزارهایی لازم می‌باشد و او به تمام زاویه‌های داستان‌نویسی را غور و فکر می‌کند و بعداً به نوشتن مشغول می‌گردد، ولی در آغاز داستان‌نویسی در زمان تاگور چنین ابزارها را در

۱. مهمان.

۲. خانه تباه شده.

ذهن نویسنده نمی‌آورد. او فوری یک قهرمان را انتخاب می‌کرد و به‌نوشتن می‌پرداخت و اتفاق‌های داستان خود به‌خود به‌وجود می‌آمد و نویسنده طبق آن داستان را شکل و صورت می‌داد. چنین نوعی داستان به‌نام «راس منی کا بیثا»^۱ می‌باشد و به‌عنوان سبک داستان‌نویسی تاگور خیلی مهم است. مطالب این داستان فامیل نجیب که دوچار مشکل مفلسی شده است و این موجب شده که قهرمان اصلی داستان به‌نام «رُس منی» که زن لاغر و حسّاس ولی مصمّمی می‌باشد و با این اوضاع تهی دستی چطور می‌جنگد. علاوه بر این در این داستان تصویر مرگ خوفناک «کالی پد» ترسیم شده است. این داستان یکی از بهترین داستان‌های تاگور می‌باشد.

بعد از زنان، قهرمان تاگور بچه‌ها می‌باشند. او به‌تحصیلات‌شان خیلی علاقه‌مند بود. او از روش آموزش زمان خود متنفر بود و نمی‌خواست که بچه‌ها توی اتاق بنشینند و در آن مانند زندانی درس بخوانند، بنابراین او دانشگاه شانتی نیکیتن را بنیانگذاری کرد و زیر درخت‌ها کلاس برگزار می‌کرد. بچه‌های قهرمانان داستان او، از طبقه پایین و دهات هستند که می‌خواهند به‌آرمان‌های خودشان برسند.

رابیندرا نات تاگور معمولاً داستان‌ها را با یک دو قهرمان آغاز می‌کند که با آنها اتفاقاً ملاقات کرده است. تاگور در داستان‌نویسی شیوه اتوبیگرافی یا شخص سوّم را به‌کاربرده است. بعد از ۱۹۱۴ م تاگور به‌عنوان نویسنده پیشرفت کرده بود و دیگر قهرمانانش تنها از طبقه پایین و ناداران نبودند زیرا ذهن تاگور تا اکنون به‌طرف مسائل اجتماعی و آزادی مایل شده بود.

از همه داستان‌هایش داستان موسوم به «کابلی والا»^۲ معروف‌ترین شمرده می‌شود. نیز این شامل مجموعه بهترین داستان‌ها می‌باشد. این امر طبیعی می‌باشد که معروف شدن، شرط بهترین بودن نمی‌باشد. در داستان مذکور دوستی دختر پنج ساله‌ای و مرد افغانی به‌نام رحمت، عالم عمده است که در هند در شهر کلکته در ایالت بنگال، میوه‌های خشک می‌فروشد و اتفاقاً با دختر «منی» دوست می‌گردد. در آخر پدر منی همین که

۱. پسر راس منی.

۲. اهل کابلی، قهرمان اصلی این داستان در هند در شهر کلکته میوه‌های خشک می‌فروشد.

نشان دست دختر رحمت را می‌بیند، حسّ می‌کند که خواه رحمت افغانی باشد ولی پدر دختری است و از احساسات پدرانه سرشار است و آن شفقت و محبت که او برای

دخترش داشت، باعث شد که با منی دوستی داشته باشد. تاگور در این داستان، خواننده را مستقیم به صحنه داستان بدون حایل شده، می‌برد و خواننده آن تمام احساساتی را حس می‌کند که رحمت برای دخترش داشت. داستان مزبور به وسیلهٔ راوی بیان می‌شود و در اینجا ترجمه‌اش آورده می‌شود تا دوستان ایرانی با شیوهٔ تاگور کمی بیشتر آشنا بشوند.

تا زمان تاگور، در ادبیات زبان بنگالی، مردمان تهی‌دست و طبقهٔ پایین جای نداشتند. تاگور اولین کسی بوده که چنین نوع انسان‌ها را قهرمان داستان‌های خودش ساخته است.

کابلی والّا: منی، دختر پنج سالهٔ من، بدون حرف زدن نمی‌تواند ساکت باشد. بعد از تولّدش برای یاد گرفتن صحبت، او تنها یک سال را صرف کرده بود. وقتی که او بیدار است، نمی‌تواند خاموش بماند. مادرش بعض اوقات او را توبیخ می‌کند تا او ساکت باشد ولی نمی‌توانم مانند مادرش رفتار کنم. وقتی او ساکت می‌نشیند، به‌نظرم عجیب می‌رسد و این وضع را زیاد دیر، نمی‌توانم تحمل کنم. بنابراین ما هر دو با ذوق و شوق به صحبت می‌پردازیم.

وقت صبح من حاضر شده بودم که باب هفدهم رُمان را بنویسم. آن وقت منی آمد و گفت: "بابا پاسبان رام دیال، کلاغ را زاغ می‌گوید، او هیچ چیز نمی‌داند، درسته؟" قبل از این که من به او بفهمانم که در زبان برای یک چیز دو اسم وجود دارد، او به موضوع دیگر شتافت. بابا بولا می‌گفت: "فیل به طرف آسمان آب پرتاپ می‌کند و از آن باران می‌بارد. خدای من با بولا چه جوری حرف‌ها می‌زند، خیلی حرف‌های بی سر و ته می‌زند." او بدون آنکه منتظر عکس‌العمل شود سؤال کرد: "بابا مادرم با تو چه نسبت دارد؟".

درون قلب گفتم: "خواهر زن" و ظاهراً گفتم: "برو منی، با بولا بازی کن. اکنون کاری فوری دارم". آنگاه او کنار پای میزم، دست‌هایش را بر زانوی خود گذاشته، شروع به بازی کرد. اتاقم نزدیک خیابان بود. ناگهان منی به طرف پنجره دوید و به صدای بلند گفت: "کابلی والّه ای کابلی والّه".

لباس مندرس و فرسوده بر تن و به‌سر دستار داشته و کوله‌باری بر پشت و در دست جعبه کشمش گرفته، کابلی واله در خیابان یواش یواش راه می‌رفت. حدس زدن بسیار مشکل می‌باشد که در ذهن دخترم چه احساساتی مطرح شده بود. فکر کردم: "الآن با کوله‌باری آفتی روبه‌رویم خواهد ایستاد و باب هفدهم رُمان تمام نخواهد شد." همین که صدای منی را کابلی واله شنید، سرش را به‌طرفش گرداند و به‌طرف خانه‌ام شروع به‌قدم زدن کرد. فوری منی درون خانه دوید. در ذهن او وهم بود که درون کوله بارش حتماً دو چهار بیچه باشند.

کابلی واله آمد و به‌من سلام کرد و ایستاد. فکر کردم فروشنده را صدا زدن و از او چیز نخریدن چندان خوب نیست. ازش چیزی خریدم. با هم یک کمی صحبت کردیم. وقتی او حاضر به‌برگشتن شد، پرسید: "آقا دخترتان کجا رفت؟"

من هم می‌خواستم که خوف و ترس از ذهن منی دور برود، بنابراین او را نزدیک خود آوردم. او به‌من چسبید و با نظر مشکوک به‌طرف قیافه کابلی واله و کوله بارش نگاه می‌کرد. کابلی واله به‌او کشمش و میوه خشک داد ولی او آنها را قبول نکرد و با شک زیادت‌تر، مرا محکم گرفت. این اولین معرفی با کابلی واله بود.

از آن به‌بعد روزی داشتم برای کاری بیرون از خانه می‌رفتم. دیدم که منی با کابلی واله حرف‌های بی‌سر و ته می‌زد و او با دقت گوش می‌داد و لبخند می‌زد و در میان حرف‌های منی به‌زبان بنگالی شکسته نظر خودش را هم می‌داد. تا هنوز علاوه بر پدرش منی در عمر پنج ساله‌ای. این چنین شنونده حوصله‌دار نیافته بود. دیدم که آغوش منی پُر از بادام و کشمش هم می‌باشد. من به‌کابلی واله گفتم: "چرا تو این قدر زیاد میوه به‌این داده‌ای، آینده نده." و سکه پولی از جیبم درآوردم و به‌او پرداختم. او بدون تردید سکه‌ای را گرفت.

وقتی به‌خانه برگشتم، دیدم که توی خانه راجع به‌پولی شور و غوغا برپا شده است. مادر منی سکه‌ای را به‌من نشان داد و از منی با خشم می‌پرسید: "از کجا این سکه را یافته‌ای؟"

منی می‌گفت: "کابلی واله داده."

مادرش می‌گفت: "چرا ازش پول گرفته‌ای؟"

منی به صدای گریانی پاسخ داد: "نخواستہ بودم، خودش داده".

من نزدیک او رفتم و او را آرام کردم و به بیرون از خانه بردم. معلوم شد که با کابلی والہ این اولین ملاقات منی نبود، بلکه هر روز او به منی سر می‌زد و بهش میوه خشک می‌داد و به این طریق روابط نزدیکی با منی پیدا کرده بود. وقتی منی او را می‌دید، خندیده می‌پرسید: "کابلی والہ ای کابلی والہ! توی کولہ بارت چیست؟"

رحمت ہم لبخندزده می‌گفت: "فیل" یعنی هردو با ہم خیلی حرف‌های خنده‌آور می‌زدند و خوش می‌گذراندند و من هم بین یک بالغ و کودک شفقت و محبت را روئیده می‌دیدم. خوشم می‌آمد. بعض اوقات رحمت از منی می‌پرسید: "به سسرال^۱ هیچ وقتی نخواهی رفت؟" دخترهای بنگالی از بچگی کلمه سسرال را خوب می‌فهمند و معنی آن را می‌دانند ولی ما یک کمی پیشرفت کرده بودیم بنابراین درباره سسرال به منی چیزی یاد نداده بودیم اما ساکت ماندن علیه سیرتش بود. او فوری به جای پاسخ سؤال کرد: "آیا تو به سسرال خواهی رفت؟"

انگار سسر پیش رحمت باشد و به او مشت می‌زند و می‌گفت: "من سسر را خواهم کشت" منی سسر را حیوانی تصور کرده خوب می‌خندید.

من هیچ وقت بیرون از شهر کلکته نرفته بودم. وقتی اسم کشور خارج یا خارجی می‌شنوم، می‌خواهم که به آنجا بروم ولی سیرتم چنین می‌باشد، همین که اتاقم را ترک می‌کنم. کسل می‌شوم، بنابراین در اتاق خودم با کابلی والہ حرف می‌زدم و حس می‌کردم که در خارج سیر و سیاحت کرده باشم. وقتی او به زبان بنگالی شکسته راجع به کشورش صحبت می‌کرد. روبه روی چشمانم تصویر تمام ماجرا زنده می‌گشت.

مادر منی سیرت مشکوکی دارد. وقتی در کوچه شور و غوغا می‌شنید فکر می‌کرد که تمام اوباش‌ها و مشروب‌خوارها به طرف خانه‌اش دویده می‌آیند و انگار این زمین پُر از دزدان و اوباش‌ها و لوطی‌ها، مارها، پلنگ‌ها و حشرات وحشتناک است. نمی‌دانم به این سن رسیده، چرا از ذهنش این خوف و ترس دور نشده بود. البته راجع به کابلی والہ کاملاً مشکوک نبود، اما درباره او بارها به من گفته بود. من همیشه می‌خندیدم.

۱. به معنی فامیلی شوهر و موقع طنز و مزاح زندان را هم می‌گویند.

آن وقت از من سؤال می‌کرد: "آیا بچه‌ها دزدیده نمی‌شوند؟ آیا در افغانستان حرفه بچه‌فروشی وجود ندارد؟ آیا برای کابلی واله که تنی مانند فیل دارد. بچه را دزدیدن ممکن نیست؟" من دلایل زخم را پذیرفتم. او دروغ نمی‌گفت ولی هر آدم چنین باشد، ممکن نیست. بر هر غریبی اعتماد داشتن. امر معمولی نیست. این خوف در ذهن زخم همیشه باقی‌ماند، اما من نمی‌توانستم تنها برای ترس زخم، رحمت را از وارد شدن به‌خانه‌ام منع کنم.

هرسال در ماه‌های ژانویه و فوریه، رحمت به‌کشورش باز می‌گشت و در آن ماه‌ها، او برای وصول کردن پولی که به‌مردم به‌وام داده بود، مشغول می‌ماند و به‌این قصد به‌سفر دور و دراز می‌رفت ولی برای سر زدن به‌منی حتماً فرصتی به‌دست می‌آورد. اگر او در صبح نمی‌توانست بیاید، آن روز وقت عصر حتماً برای ملاقات می‌آمد. وقت غروب در گوشه‌ای اتاقم. او لباس سنتی پوشیده، کوله‌باری بر پشت داشته، می‌نشست. من هم او را دیده بعض اوقات مشکوک می‌گشتم ولی وقتی که منی با کابلی واله به‌گفتگو وارد می‌شد و می‌خندید. آن وقت به‌نظر می‌رسید که بین دو دوست روابط صمیمی و قدیمی وجود دارد. آنها حرف‌های شوخی می‌زدند. من هم از دیدن آنها خوشحال و مسرور می‌گشتم.

یک روز صبح من توی اتاقم نشسته بودم و بازخوانی متن رُمان را انجام می‌دادم، فصل سرما داشت به‌پایان می‌رسید ولی آن موقع به‌نظر می‌رسید که شاید در آن روزها سرما بیش از پیش شده بود. از پنجره نور آفتاب زیر میز برپاهایم می‌افتاد و گرمی آن لذت می‌بخشید. شاید وقت هشت صبح بود. در خیابان شور و غوغا برپا شد، دیدم که دو پاسبان رحمت را دستگیر کرده می‌آورند و عقبش گروه پسران می‌آید. بر لباس و تنش لکه‌های خون دیده می‌شد و در دست یکی از پاسبان‌ها خنجر بود. بیرون از اتاق آمدم و پرسیدم: "چه اتفاق افتاده؟"

پاسبانان چیزی گفتند ولی از رحمت شنیدم که همسایه ما از رحمت مقدار پولی به‌وام گرفته بود و الآن او آن پول را پس نمی‌داد و بین آنها نزاع برپا شده بود و رحمت به‌خشم آمده به‌او چاقو زده بود. رحمت همسایه را دروغ‌گو گفته دشنام می‌داد. هماندم منی کابلی واله ای کابلی واله گفته بیرون از خانه آمد. همین که رحمت منی را دید.

چهره‌اش مانند گل شگفته شد. امروز بر دوشش کوله‌باری نبود و در میان آنها درباره‌اش صحبت هم نشد. منی فوری گفت: «آیا سسرال خواهی رفت؟»

رحمت خندیده پاسخ داد: «بله، همانجا دارم می‌روم؟»

حسن کردم که پاسخ رحمت منی را خوش نیامد. رحمت دست‌های بسته را نشان داده گفت: «سسر را حتماً می‌زدم ولی چه کنم، دست‌هایم بسته است.»

به سبب قتل، رحمت را برای چند سال به زندان فرستادند و منی و من به مرور زمان رحمت و آن اتفاق را فراموش کردیم. روزهای مان طبق معمول می‌گذشتند و هیچ موقع به ذهن من، این فکر نرسید که آن مرد آزاد افغانی، چطور در زندان وقت خود را می‌گذراند. قبول می‌کنم که من تمام خاطرات رحمت از ذهنم رفته بود. به مرور زمان منی به سن بلوغ رسید و با هم سن دختران دوست شد و حتی به اتاق من هیچ موقع سر نمی‌زد و بین ما اکنون صحبت هم نمی‌شد. چند سال گذشت. بار دیگر فصل زمستان آمد. عروسی منی طی شده بود و در تعطیلات جشن عروسی برگزار خواهد شد. فکر می‌کردم که او به زودی، به خانه شوهر خود خواهد رفت. روز عقد فرا رسید. امروز شب عروسی منی می‌باشد. از صبح در خانه من، رفت و آمد مهمانان شروع شده بود. هر کس در فامیل من مشغول کار عروسی بود و برای جشن، تمام کارهای مهمی را انجام می‌داد. صدای آهنگ خواندن و شور و غوغا از هر سو می‌آمد.

توی اتاقم. حساب و کتاب جشن ازدواج را می‌دیدم. هماندم رحمت جلوی من آمد و سلام کرد. بار اول نمی‌توانستم او را بشناسم. او نه کوله‌باری داشت نه موهای بلند و نه بدنش مانند فیل بود ولی از صدای خنده‌اش او را شناختم. پرسیدم: «کی از زندان آزاد شده‌ای؟» پاسخ داد: «دیروز.»

این پاسخ را شنیده ترسیدم زیرا تا هنوز یک قاتل را روبه‌روی خودم ایستاده تجربه نکرده بودم. می‌خواستم حداقل امروز به مناسبت عروسی دخترم، این مرد از اینجا برود. چه خوب بود ولی به او گفتم: «امروز کار زیاد دارم، خیلی مشغول هستم، امروز تو برو از اینجا.»

او حاضر شد که برود ولی نزدیک در رسیده، این طرف و آن طرف نگاه کرد و همی جمع کرده پرسید: «آیا می‌توانم باری منی را ببینم؟» شاید او گمان داشت که منی

هم پنج ساله‌ای باشد و او را دیده، دویده آمد و می‌گفت: "ای کابلی واله! ای کابلی واله!" و هردو مشغول حرف‌هایی پُر از خنده خواهند ماند. شاید گمان داشت که بین دوستی‌شان هیچ تفاوتی رخ نداده باشد. او طبق معمول سال‌های گذشته، برای دوست خود چندتا میوه خشک آورده بود و آنها را در پاکت کوچک جمع کرده بود. گفتم: "امروز در خانه خیلی کار داریم، ممکن نیست که با منی ملاقات شود." این را شنیده او مایوس گشت و به طرف من با نگاهی امید نگرست و خداحافظی کرده بیرون رفت. چنین حالتش را دیده، ناراحت شدم. قرار نداشتم. فکر کردم که او را صدا زنم تا برگردد. همین اثنا دیدم که خودش دارد برمی‌گردد و نزد من آمده گفت: "یک کمی بادام و کشمش آورده بودم برای منی، لطفاً بهش خواهید داد." من آن پاکت را گرفتم و می‌خواستم که پولش بپردازم. او فوری دستم را گرفت و گفت: "پول ندهید. آقا مانند شما من هم دختری دارم و به‌یادش برای دخترتان یک کمی میوه آورده بودم، نه برای تجارت." بعداً دستش را توی جیب پیراهن گذاشت و یک کاغذ چرک خورده را درآورده و با دقت تمام ته آن را باز کرد و روی میزم آن را پهن کرد. دیدم که روی کاغذ نشانه‌های دست کوچک چاپ شده است. شاید دود سیاه شمع را به دست مالیده، نشان دست را گرفته بود. فکر کردم. ای خدای من! این مرد خارجی، رحمت با این نشانه دخترش، هر سال در خیابان‌های شهر کلکته میوه خشک می‌فروخت و آن نشانه دست دخترش آن را گویا همت و حوصله می‌بخشید.

در چشم‌هایم اشک جمع شد. او اهل کابل، فروشنده میوه خشک می‌باشد و من از فامیلی شرفای بنگالی، از یادم رفته بود. فوری آن احساساتی را که او حس می‌کرد، من هم آنها را درک کردم. او هم پدر دختر بود و من هم پدر دختری بودم. آن نشانه دست دخترش، مرا به یاد دخترم منی آورد. فوری من رحمت را توی خانه بردم. اعضای خانه‌ام بر تصمیم من اعتراضی نمودند ولی به آنها توجه ندادم. منی لباس عروسی را پوشیده کنار من ایستاد.

همین که رحمت عروس را دید، گویی نفس او بند می‌آمد و نمی‌توانست مانند سال‌های گذشته روابط نزدیکی را حس کند ولی خندیده پرسید؟ "آیا تو سسرال می‌روی؟" اکنون منی معنی کلمه سسرال را می‌دانست و نمی‌توانست پاسخ سؤالش را بدهد.

و رویش با شرم و حیا سرخ گشت و رویش را طرف دیگر کرد. ماجرای اولین روزی که رحمت و منی ملاقات کرده بودند. یادم آمد و من خیلی غمگین شدم.

منی درون خانه رفت و رحمت نفس بلند کشید و روی زمین نشست. ناگهان درک کرده بود که دخترش هم مانند منی بزرگ شده است و او هم مانند منی، شاید او را شناسد. از سر نو خود را به دخترش معرفی خواهد کرد. در ظرف هشت سال گذشته با دخترش چه شده است. کسی نمی‌داند. شاید رحمت در تخیل به‌کشورش رفته بود و نظاره‌اش می‌کرد.

من چندتا پول به‌رحمت دادم و گفتم: "رحمت به‌نزد دخترت، به‌کشورت برگرد و با دخترت شادباش. شاید این دعای تو زندگی دخترت را ثواب بخشد." به‌علت پول دادن به‌رحمت، جشن عروسی را آن چنانکه خواستم نتوانستم برپا کنم. زنان فامیل من از دست من ناراحت شدند ولی من خوشی و مسرت عجیبی حس می‌کردم.

کتابنامه

۱. تاگور، رابیندرا نات، داستان‌های رابیندرا نات (هندی)، مترجم رام سینگ تومر، ساهتیه اکیدمی، فیروزشاه مارگ، ساختمان رابیندر ۳۵، دهلی‌نو، ۲۰۰۸ م.
2. *A Centenary Volume, Rabindernath Tagore, 1861-1961*, Sahitya Academy, Rabindera Bhavan, 35, Ferozshah Road, New Delhi, 1992.
3. *Contemporary India Literature*, Sahitya Academy, Rabindera Bhavan, 35, Ferozshah Road, New Delhi, 1992.

ای تاگور!

محمد تقی ملک‌الشعراى بهار*

در موقع جشنِ هفتادمین سال تولّد دکتر رابیندرا نات تاگور مرحوم ملک‌الشعراى بهار
مشهدى مثنوى زیر را به‌رابیندرا نات تاگور تقدیم کرد^۱:

دستِ خدای احد لم یزل	ساخت یکی چنگ به‌روز ازل
بافته ابریشمش از زلفِ حور	بسته بر او پردهٔ موزون ز نور
نغمهٔ او رهبر آوارگان	مویهٔ او چارهٔ بیچارگان
گفت گر این چنگ نوازید راست	مهر فزونی کند و ظلم کاست
نغمهٔ این چنگ نوای خداست	هر که دهد گوش برای خداست
گر بنوازد کسی این چنگ را	کم نکند پرده و آهنگ را
هر که دهد گوش و مهیا شود	بند غرور از دل او وا شود
گرچه بود چنگ بر آهنگ چنگ	چنگ خدا محو کند نام چنگ
چونکه چنین چنگ خدا ساز کرد	چنگ زنى بهر او آواز کرد
گفت که من صنعتِ خود ساختم	سوی گروه بشر انداختم
کیست که این ساز بسازد کنون	بهر بشر چنگ نوازد کنون
چنگ ز من پرده ز من ره ز من	کیست نوازنده در این انجمن
هر که نوازد بنوازم ورا	در دو جهان سر بفرازم ورا
چنگ محبت چه بود جود من	نیست جز این مسئله مقصود من
چنگ خدا گشت میان جهان	ملعبه و دستخوش گم‌رهان

* ملک‌الشعراى بهار (م: ۱۳۳۰ هـ ش) - ایران.

۱. اقتباس از «سخنورانِ ایران در عصرِ حاضر» تألیف دکتر محمد اسحق، ج ۱، ص ۱۰۳ و ۳۹۶.

هرکسی از روی هوس چنگ زد
در ره دین تیزترین زخمه خاست
نغمه یزدان دگر و این دگر
این همه سرمایه کشتار گشت
هرکه بدان چنگ روان چنگ داشت
کینه برون از دل مردم نشد
اشک روان گشت به جای سرور
مهرپرستی ز جهان رخت بست
گشت ازین زمزمه‌های دروغ
زانکه به چنگ ازلیت به فن
چنگ نکو بود ولی بد زدند
چنگ نزد دل کس چنگشان
تا که درین عصر و زمان بی درنگ
ذات قدیمی پی بست و گشاد
چونکه بزد چنگ بر آهنگ راست
نالۀ عشاق برآمد ز چنگ
جمله نواها ز جهان رخت بست
ای تاگر! این چنگ که در دست توست
هیچ کس آن چنگ نزد بر طریق
لیک تو خوش ساختی این چنگ را
هرچه زنی در ره او می زنی
طبع تو چنگ است و خرد زخمه اش
سال تو هفتاد و خیالت نو است
هرکه ز یزدان بدش نور تافت

هرچه دلش خواست بد آهنگ زد
لیکن ازین زخمه نه آن نغمه خاست
زخمه دگر آن دگر و این دگر
آمد و بر دوش بشر بار گشت
زیر لبی زمزمه جنگ داشت
کبر و تفرعن ز جهان گم نشد
سوگ پیا گشت به هنگام سور
سم خر و گاو به جایش نشست
مهر فلک بی اثر و بی فروغ
راه خطا زد سر هر انجمن
چنگ خدا بهر دل خود زدند
قلب نرقصید بر آهنگشان
در بر «تاگر» بنهادند چنگ
چنگ خود اندر کف اهلش نهاد
نغمه اصلی ز دل چنگ خاست
پر شد از او هند و عراق و فرنگ
نغمه عشاق بجایش نشست
بود بچنگ دگران از نخست
هرکسی آن زد که پسندد فریق
یافتی آن ایزدی آهنگ را
خوش بزن این ره که نکو می زنی
شعر بلندت ازلی نغمه اش
زانکه ز یزدان بدلت پرتو است
در دو جهان دولت جاوید یافت

ای قلمت هدیه پروردگار

هدیه ایران پیذیر از بهار

بدین قصیده فرستم ترا درود و سلام

رشید یاسمی*

قصیده‌ای از رشید یاسمی تقدیم به تاگور:

کزو ببالد فخر و بدو بنازد نام
که کشور سخن از وی گرفت نظم و قوام
زدوده گشت جهان سخن ز زنگ ظلام
وز او گرفت همه غرب روشنایی وام
که صیت فضلش نهاد اندر آنجا گام
همی رساند جان را از آسمان پیغام
بخاطر اندر آثار روح در اجسام
که نیست آنجا اندیشه از فشار و زحام
هزار خاطر آشفته را کند آرام
به شرق و غرب زمین بر قلوب و بر افهام
زدوده فکر خواص و خموده طبع عوام
که چون تو پور نزاید ز مادر ایام
که در قلمرو سعدی و کشور خیام
شکایت شب هجر است و وصف جام مدام
ز بهر صلح و صفا و ز بهر امن و سلام
نجات یابد از آسیب محنت و آلام

درود باد بر آن شاعر بلند مقام
گزیده شعرا مفخر ادب تاگور
یگانه مهر درخشان شرق کز نورش
چو آفتاب ز آفاق شرق تابان شد
نماند گوشه‌ای اندر همه بسیط زمین
ز گفته‌های دلاویز و نکته‌های لطیف
کند پدید ز لفظ بدیع و معنی نغز
معانی اندر لفظش چو عالم ملکوت
ترانه‌های دل‌انگیز او به هر روزی
هنروری که ز سحر کلام چیره شده‌ست
ز رای روشن او بهره می‌برد یکسان
ایا خلاصه ذوق و کمال و دانش شرق
به هیچ جای چنان قدر تو نبشناسند
نه چون دگر شعرا شعرهای دلکش تو
که هرچه گویی پند است و حکمت و اخلاق
ز داروی سخت جان دردمند بشر

* شاعر و استاد برجسته ایرانی.

ترا ز جایزه‌های نوبل^۱ که بگرفتی اگر هزار بگیری هنوز نیست تمام
 نثار شعر ترا شاید از سپهر بلند بیفکند مه و خورشید و زهره و بهرام
 به‌جشن هفتاد از عمر تو بیایستی که سوی هند از ایران بیستم احرام
 چو راه دور مرا زین طواف دارد باز بدین قصیده فرستم ترا درود و سلام
 به‌پیری اندر طبع جوان و نیرومند دل تو خرم و جان باد مهبط الهام
 دل رشید ز آثار فکر روشن تو
 بسان طبع تو شادان و خرم و پدram

۱. رابیندر نات تاگور در سنه ۱۹۳۱ م جایزه نوبل (Noble Prize) برده است.

همچون غزلی بر لبِ «تاگور» گذشتی*

محمد بهرامی اصل*

چون صبح یقین از شب دیجور گذشتی
در خلوت آئینه نهادی رد تصویر
از عشق چو یکسان نگری وام گرفتی
ای صاعقه مهر تو از روز ازل مست
ماه از قدح نام تو نوشد می شهرت
تا کام جهانی شود از شهد تو شیرین
ای آمدن و رفتنت آغاز تحوّل
موسیقی عشقت چو به تاراج برآشف
مست نگه کیستی ای جان تغزل
دل بسته رویت شدم از روز تولّد
در سینه عشاق جهان تا بنشینی
جان برخی نام تو که چون دفتری از نّت
از کوچه شبهای پر از نور گذشتی
از کوبه دار چو منصور گذشتی
چشم از همه بگرفته چنان کور گذشتی
مست چه شدی کز می انگور گذشتی؟
تا ازل ظلمت تو چنان خور گذشتی
از ذهن گل باغ چو زنبور گذشتی
دیر آمدنت بس نه که از دور گذشتی
بر ذهن سه تارم تو چو ماهور گذشتی
کز شوق به رقص آمده با شور گذشتی
هر چند تو بر من همه رنجور گذشتی
همچون غزلی بر لب «تاگور» گذشتی
جاری شده از خانه سنتور گذشتی
روز از نو و ماه از نو و سالم همه از نو

♦ این شعر بعد از خواندن دو کتاب از رابیندرا نات تاگور در سال ۱۳۷۲/۱۰/۱ [۲۲/۱۲/۱۹۹۳] سروده شده است.

* شاعر و پژوهشگر ایرانی، تبریز.

کتابنامهٔ تاگور به فارسی در بازار کتاب ایران

سعیده حسینیجانی میاندھی*

رابیندرا نات تاگور یکی از شاعران شناخته شدهٔ هند در سطح جهان است که آوازهٔ ادبی‌اش در دوران زندگی خودش به ایران رسیده بود و ادیبان و شاعران ایرانی در دوران حیات این شاعر از او در ایران استقبال شایسته‌ای کردند. در بازار نشر ایران نیز تاگور و آثارش همواره از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. او در طی دهه‌های گذشته در بازار نشر ایران حضوری پررنگ داشته است و هر سال چندین ناشر و مترجم و محقق موضوع منشورات و تألیفات و تحقیقات خود را تاگور قرار می‌دهند. اکنون بعد از هشتاد سال که از مسافرت تاگور به ایران می‌گذرد ده‌ها عنوان کتاب در زمینه‌های شناخت این شاعر و اشعار و داستان‌ها و نمایشنامه‌ها و آثار وی نوشته شده است و مجلات و نشریات و سایت‌های بسیاری دربارهٔ این بزرگمرد سخن گفته‌اند. اینک با مروری بر کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های ایران و نیز پایگاه‌های تحقیقاتی و اطلاعاتی کتاب، عناوین مهم‌ترین کتابهای چاپ شده دربارهٔ این شاعر پرآوازه در اختیار شما قرار می‌گیرد. ضمن آن که باید اعتراف کرد که ممکن است کتابهای دیگری هم باشند که قابل دسترسی نبوده و اینها تنها بخشی از ارادت و احترام جامعهٔ فرهنگی ایران به این شاعر است؛ هنوز این ارادت و احترام ادامه دارد و هر روز شاهد نوشتن کتاب و ویژه‌نامه و دفتری از اشعار و آثار این شاعر بزرگ هستیم. آنچه در پی می‌آید سی و نه کتاب دربارهٔ تاگور در بازار نشر ایران به زبان فارسی و هفده کتاب به زبان‌های دیگر است که امکان دسترسی به آن در کتابخانه‌های ایران وجود دارد.

* دانشجوی دکتری مطالعات اسلامی جامعهٔ ملیهٔ اسلامی، دهلی‌نو.

۱. آواره؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، ترجمه ناصر ایران‌دوست، موضوع داستانهای هندی، محل انتشار: تهران، ناشر: اردیبهشت، تاریخ نشر: ۱۳۶۳ ه.ش، ۲۵۶ ص.
۲. اسلام و موسیقی؛ بخش دوم، حرمت ربا، بخش سوم، مصاحبه با تاگور، پدیدآورنده: محمد حسن شریعت سنگلجی، موضوع: اسلام و هنر، ربا، رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، داستانهای کوتاه، ناشر دانش، محل نشر: [تهران]، تاریخ نشر: [۱۳۵۵ ه.ش]، ۴۳ ص، یک تصویر؛ ۲۱ س.م.
۳. اشک نهان: مجموعه داستان، پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، مینا اعظامی (مترجم)، جویاسری موکرجی (مترجم)، ناشر: نقش و نگار، ۰۴ شهریور، ۱۳۸۶ ه.ش.
۴. اندیشه‌های رابیندرا نات تاگور؛ پدیدآورنده: ابوالقاسم رادفر (گردآورنده)، ناشر: لیوسا، بدیهه، ۳۰ فروردین، ۱۳۸۹ ه.ش.
۵. باغبان عشق؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، موضوع شعر هندی، ترجمه شده به فارسی، مترجم: خطیر، ف.گ.، ناشر: پروین، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۲۱ ه.ش، زبان فارسی، مشخصات ظاهری: ۵۵ ص.
۶. بیاد تاگور؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، موضوع: قرن ۲۰ م = نمایشنامه هندی، مترجم: فریدون گرکانی (۱۳۵۸-۱۳۰۲ ه.ش)، ناشر [بی‌نا]، محل نشر: [بی‌جا]، سال نشر: ۱۳۳۵ [-]، رقعی، مشخصات ظاهری: ۲۱۸ ص: عکس.
۷. پناهندگان، پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، مترجم: ناصر ایران‌دوست (۱۲۹۹ ه.ش)، ناشر: انتشارات اردیبهشت، محل نشر: تهران، ۲۶۸ ص.
۸. پناهندگان آواره؛ پدیدآورنده: گوته تاگور، ناصر ایران‌دوست (۱۲۹۹ ه.ش)، گردآورنده و مترجم: سرشناسه لاتین: بیل، جیمز، محل انتشار: تهران، ناشر: اردیبهشت، تاریخ نشر: ۱۳۶۸ ه.ش، ۲۶۸ ص.
۹. تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور؛ پدیدآورنده: پروین دخت مشهور، موضوع: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) (Rabindra Nath Tagore)، عرفان = جلال‌الدین محمد بن محمد مولوی (۶۷۲-۶۰۴ ق) - تأثیر - رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)،

- (Rabindra Nath Tagore) = شمس‌الدین محمد حافظ (۷۹۲-۷۲۹ ق)، تأثیر، رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م) (Rabindra Nath Tagore)، ناشر: جلیل، محل نشر: مشهد، تاریخ نشر: ۱۳۸۳ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص، ۵/۲۳ س.م.
۱۰. تاگور؛ پدیدآورنده: حسین قاسمی‌نژاد (۱۳۱۴ ه.ش)، موضوع: [رابیندرا نات تاگور، ۱۹۴۱-۱۸۶۱ م] سرگذشت‌نامه، ۱۰۸ ص، تاریخ نشر: ۱۳۵۲ ه.ش، مشخصات ظاهری، ۱۱۱ ص.
۱۱. تاگور: وجدان بشر = (TAGORE, LA CONSCIENCE DE L'HOMME)، پدیدآورنده: رامین جهانگللو (۱۳۳۵ ه.ش)، موضوع: سرگذشت‌نامه = رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، مترجم: خجسته کیا، ناشر: نشر نی، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۷۹ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۶۱ ص، رقعی.
۱۲. تاگور و مقام او؛ پدیدآورنده: سعید نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴ ه.ش)، موضوع: رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م) (Rabindra Nath Tagore)، نقد و تفسیر، ناشر: [بی‌ن]، محل نشر: [تهران]، تاریخ نشر: [۱۳۴۰ ه.ش]، یادداشتها: این کتاب مجموعه مقالاتی است که قبلاً به صورت سلسله مقالاتی در سال ۱۳۱۱ ه.ش در روزنامه ایران منتشر شده است. مشخصات ظاهری: ۴۴ ص، مصور: ۲۳ س.م.
۱۳. ترانه‌های مادر و رویاهای کودک؛ پدیدآورنده: تاگور، رابیندرا نات (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، شرح پدیدآور: ترجمه ناصر ایران‌دوست، ناشر: چاپخانه خراسان، محل نشر: مشهد، مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.
۱۴. چترا و چند غزال از باغبان عشق؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، انتخاب و مقدمه و ترجمه از فتح الله مجتبیایی (۱۳۰۶ ه.ش)، موضوع: نمایشنامه بنگالی - قرن ۲۰، محل انتشار: تهران، ناشر: نیل، تاریخ نشر: [۱۳۳۴ ه.ش]، یادداشتها: نمایشنامه و شعر، مشخصات ظاهری: ۱۱۰ ص، یک تصویر، ۲۲ س.م.
۱۵. حالات عارفانه داستان‌های کوتاه؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، مترجم انگلیسی سینجیتا گوپتا، مترجم فارسی مینا اعظامی (۱۳۳۵ ه.ش)، موضوع: داستانهای کوتاه هندی - قرن ۲۰ م، سرشناسه فارسی رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، محل انتشار: تهران، ناشر: صورتگر، تاریخ نشر: ۱۳۸۷ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۱۴۷ ص.

۱۶. **خانه و جهان؛** پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، زهرای خانلری «کیا» (مترجم)، ناشر: توس، ۱۰ آذر ۱۳۸۶ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۲۲۶ ص.
۱۷. **دو پنجره دو نگاه؛** نگاهی به اشعار جبران خلیل جبران و رابیندرا نات تاگور، گردآورنده و مترجم: حسن هاشمیداران، موضوع: نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها، محل انتشار: تهران، ناشر ابجد: جهان اجتماعی، تاریخ نشر: ۱۳۸۰ ه.ش، کتاب شن و حباب در سال ۱۳۷۹ ه.ش، تحت عنوان ماسه و کف با ترجمه محمد صادق اسفندیاری توسط نشر شفا منتشر شده است. مندرجات: پنجره اول: نگاه اول: شن و حباب، جبران خلیل جبران، ص ۷۱-۱، پنجره دوم: نگاه دوم: پرندهای سرگردان، رابیندرا نات تاگور، ص ۱۳۰-۷۳، جبران، جبران خلیل (۱۹۳۱-۱۸۸۳ م)، شن و حباب، رابیندرا نات تاگور، (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، پرندهای سرگردان، مشخصات ظاهری: ۱۳۰ ص، عکس.
۱۸. **رابیندرا نات تاگور؛** پدیدآورنده: محمد محیط طباطبایی، موضوع: رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، ناشر: کتابخانه ترقی، محل نشر: طهران، تاریخ نشر: ۱۳۱۱ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۶۷ ص.
۱۹. **سبد میوه؛** پدیدآورنده: مترجم و گردآورنده = ناصر ایران‌دوست (۱۲۹۹ ه.ش) = رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، موضوع: مجموعه‌ها - ترجمه به فارسی = شعر، ناشر: خرمی (چاپخانه)، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۳۴ ه.ش، اشعار دیگر از: ویکتور هوگو. - لامارتین. - فلوریان. - گی دو موپاسان. - مارسلین دبور و المور. - شارل بودلر. - پوشکین. - تورگنیف. - لرمانتف. - گوته. - هاینه. - لردبایرن و... مشخصات ظاهری: ۷۶ ص، مصور؛ ۲۱ س.م.
۲۰. **سروده‌های جاودانی؛** پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، موضوع: شعر هندی - قرن ۲۰ - ترجمه شده به فارسی، سرشناسه فارسی، رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، مترجم: گ.ل. تیکو، محل انتشار: تهران، بامشاد، سال نشر: ۱۳۴۰ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۱۲۴ ص، نمونه، عکس. شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه شده از بنگالی.

۲۱. سروده‌های صوفیانه گیتانجلی و مروری در زندگانی‌نامه رابیندرا نات تاگور؛ گردآورنده و مؤلف: حسن شهباز (۱۲۹۹ ه.ش)، تولد/وفات: ۱۹۴۱-۱۸۶۱ م، ناشر: علمی، محلّ نشر: تهران، تاریخ نشر: ۱۳۶۳ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص، مصوّر، ۲۱ س.م.
۲۲. سفر به هندوستان (دو هفته در هندوستان)؛ (به‌انضمام ۳ داستان از تاگور)، نویسنده: پروین‌دخت مشهور، موضوع: هند - سیر و سیاحت - قرن ۲۰ - سفرها - هند = داستانهای هندی - قرن ۲۰، محلّ انتشار: مشهد، ناشر: نشر جلیل، تاریخ نشر: ۱۳۸۰ ه.ش، مشخصات: ۸۱ ص.
۲۳. سیمای هند: گزیده‌هایی از آثار رابیندرا نات تاگور، سوامی ویو کانندا، مهاتما گاندی؛ موضوع: هند - تمدّن - سخنرانی‌ها، مقاله‌ها = فلسفه هندی، پدیدآورنده: محمود تفضلی، ناشر: کتاب‌سرا، محلّ نشر: تهران، تاریخ نشر: ۱۳۷۸ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۳۶۶ ص، ۲۱ س.م.
۲۴. شاختمانم رابیندرا نات تاگور؛ پدیدآورنده: علی دهباشی (به‌اهتمام)، ناشر: کتاب نشر نیکا، ۵ اسفند ۱۳۸۸ ه.ش.
۲۵. شب تاب: رابیندرا نات تاگور؛ پدیدآورنده: مسیحا برزگر (۱۳۴۰ ه.ش)، موضوع: شعر بنگالی قرن ۲۰ م، ترجمه به فارسی شعر فارسی، سرشناسه فارسی تاگور، رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، محلّ انتشار: تهران، ناشر: داریوش، تاریخ نشر: ۱۳۸۲ ه.ش، مشخصات: ۲۷۵ ص.
۲۶. شب تاب‌ها: رابیندرا نات تاگور؛ موضوع: نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها = ضرب‌المثل‌های هندی، مترجم: علی‌رضا بهنام (۱۳۵۲ ه.ش)، ناشر: مشکی، محلّ نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۸۷ ه.ش، مشخصات ظاهری: ۱۰۷ ص.
۲۷. صد بند تاگور؛ مترجم: ابراهیم پورداود، ناشر: دانشگاه تهران، محلّ نشر: [تهران]، تاریخ نشر: ۱۳۴۰ ه.ش، زبان فارسی، مشخصات ظاهری: [۲۳] + ۱۴۴ ص، مصوّر، ۱۷ س.م.
۲۸. قربانی - داستانی از رابیندرا نات تاگور؛ ترجمه: فریدون گرکانی، محلّ انتشار: تهران، ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تاریخ نشر: ۱۳۴۲ ه.ش، مشخصات: ۲۱۴ ص.

۲۹. **قلب خدا - نیایش‌های رابیندرا نات تاگور**؛ ترجمه: ماریه قلی خانی (۱۳۴۸ ه.ش)، موضوع: شعر هندی - قرن ۲۰ م - ترجمه شده به انگلیسی از شعر هندی - قرن ۲۰ م - ترجمه شده به فارسی، سرشناسه فارسی، رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، محل انتشار: تهران، ناشر: نوروز هنر، تاریخ نشر: ۱۳۸۳ ه.ش، بر ساخت: ۱۴۴ ص.
۳۰. **کشتی شکسته - رابیندرا نات تاگور**؛ ترجمه: عبدالمحمد آیتی (۱۳۰۵ ه.ش)، موضوع: داستانهای بنگالی - قرن ۲۰، محل انتشار: تهران، ناشر: نشر سروا، تاریخ نشر: ۱۳۷۶ ه.ش، بر ساخت: ۲۵۵ ص.
۳۱. **لیلا: داستانهای آسیایی، مجموعه هیجده داستان از تاگور و...**؛ پدیدآورنده: هوشنگ مستوفی (۱۳۰۱ ه.ش)، محل انتشار: تهران، ناشر: امیرکبیر، تاریخ نشر: ۱۳۴۴ ه.ش، بر ساخت: ۲۸۵ ص.
۳۲. **ماه نو - رابیندرا نات تاگور**؛ مترجم: سیاوش عسکری پاشائی (ع. پاشائی)، ناشر: [مازیار]، محل نشر: [تهران]، تاریخ نشر: [۱۳۵۳ ه.ش]، مشخصات ظاهری: ۸۷ ص، ۲۱ س.م.
۳۳. **مرد جهانی**؛ پدیدآورنده و ترجمه: علاءالدین بازارگادی (۱۳۴۸-۱۲۷۸ ه.ش)، زیر نظر لطف علی صورتگر، موضوع: رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، مقاله‌ها و خطابه‌ها، سرشناسه فارسی، رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، محل انتشار: تهران، ناشر: دانشگاه تهران، فروست انتشارات دانشگاه تهران: ۹۱۹، گنجینه فکر و ادب، تاریخ نشر: ۱۳۴۳ ه.ش، بر ساخت: ۳۳۲ ص، وزیری، چاپی، مصور.
۳۴. **ندای ساحلی، رابیندرا نات تاگور**؛ ترجمه: ناصر ایران‌دوست، محل انتشار: تهران، تاریخ نشر: ۱۳۴۴ ه.ش، مشخصات: ص ۱۵۲.
۳۵. **نغمه‌های جاویدان یا صد بند تاگور**؛ ترجمه: م ضیاءالدین، با مقدمه‌ای از مصطفی طباطبائی، موضوع شعر هندی - قرن ۱۹ م، محل انتشار: تهران، ناشر: عطایی، تاریخ نشر: ۱۳۴۷ ه.ش، بر ساخت: ۱۶۳ ص، ۲۲ س.م.
۳۶. **نغمه‌های جاوید عشق: گیتانجالی**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، فرامرز جواهری نیا (مترجم)، ناشر: مثلث - ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ ه.ش، محل نشر: تهران، تاریخ نشر: ۱۳۸۸ ه.ش، کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "Gitanjali, Song"

Offerings: a Collection of Prose translations made by the author from the original Bengali manuscript” به فارسی برگردانده شده است. مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص؛ ۱۶×۱۲ س.م.

۳۷. نیایش؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، مترجم: مقتدری، محمد تقی، ناشر [بی‌نا]، محلّ نشر [بی‌م.]، تاریخ نشر: ۱۳۴۲ هـ ش، زبان فارسی، مشخصات ظاهری: ۱۶۵ ص، یک تصویر خارج از متن، ۲۵ س.م.

۳۸. نیلوفر عشق؛ پدیدآورنده: اثر رابیندرا نات تاگور، ترجمه ع. پاشایی، موضوع: شعر هندی، محلّ انتشار: تهران، ناشر: طهوری، تاریخ نشر: ۱۳۵۵ هـ ش، یادداشتها: چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۴۴ هـ ش می‌باشد. سایر شناسه افزوده در مستند عنوان ع. پاشائی، (مترجم)، بر ساخت: ۳۹۸ ص.

۳۹. هلال ماه نو؛ پدیدآورنده: تاگور، ترجمه محمد مهیار، موضوع شعر فارسی - قرن - ۱۴ ترجمه شده از بنگالی - ترجمه شده به فارسی، سرشناسه فارسی، رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، محلّ انتشار: اصفهان، ناشر: شهریار، تاریخ نشر: ۱۳۴۱ هـ ش، محمد مهیار (۱۲۹۷ هـ ش) (مترجم)، رده بندی دیویی، ۴۴۱۶/۸۹۱ ت ۲۴۳ هـ ش، بر ساخت دوازده، ۷۶ ص.

برخی از آثار تاگور منتشر شده در بازارهای نشر جهان که در کتابخانه‌های ایران موجودند:

۱. البیت و العالم: قصّة اجتماعیه؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، شماره ردیف: ۲۸۱۶۵۷، شماره ثبت: ۱۳۱۳۵۸۳، مابقی پدیدآورندگان مترجم: عبده، طانیوس، شرح پدیدآور - تألیف رابیندرا نات طاغور؛ تعریب طانیوس عبده، ناشر: دارالهلل، محلّ نشر: القاهرة، سال نشر: ۱۹۲۵ م، شماره دیویی: ۱۴۹۱/۳ ط ۱۴۹/ب/ت ع، مشخصات ظاهری: ۱۲۵ ص، جلد ۱، نسخه ۱. محلّ نگهداری: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

۲. جنی الثمار؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، شماره ردیف: ۳۵۰۹۶، مابقی پدیدآورندگان: بدیع حقّی، ناشر: [بی‌نا]، محلّ نشر: [بیروت]، تاریخ

- نشر: ۱۹۵۵ م، رده کنگره: PK1772.A7H3، مشخصات ظاهری: ۹۵ ص، ۵/۲۰ س.م. محل نگهداری: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
۳. **جیتنجالی**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، موضوع: ادبیات هندی، شماره ردیف: ۷۴۹۳، مابقی پدیدآورندگان: بدیع حقی، ناشر: [بی‌نا]، محل نشر: بیروت، تاریخ نشر: ۱۹۵۵ م، شماره دیویی: ۸۹۱/۴۲۳ج، مشخصات ظاهری: ۷۹ ص. محل نگهداری: کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
۴. **دوره الریعه**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، موضوع: شماره ردیف: ۳۵۲۳۱، مابقی پدیدآورندگان: بدیع حقی = نجاح عطّار، ناشر: وزارة الثقافة الارشاد القومي، محل نشر: دمشق، تاریخ نشر: ۱۳۸۵ ق = ۱۹۶۵ م، رده کنگره: PK1772.A7H3D6، مشخصات ظاهری: ۱۹۱ ص، ۲۳ س.م. محل نگهداری: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
۵. **رابندرا نات طاغور**؛ پدیدآورنده: قاهره. دارالکتب، موضوع: رابیندرا نات تاگور، (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، - کتابشناسی، شماره ردیف: ۴۵۲۰، ناشر: دارالکتب، محل نشر: القاهرة، تاریخ نشر: ۱۹۶۱ م. رده کنگره: RZ8857.9.C3، زبان: عربی، یادداشتها: صفحه عنوان و متن به انگلیسی، مشخصات ظاهری: ۱۶+۲۰ ص، ۲۵ س.م. محل نگهداری: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
۶. **روائع طاغور فی الشعر و المسرح**؛ پدیدآورنده: ...، موضوع: رابیندرا نات تاگور، (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) - سرگذشتنامه، شماره ردیف: ۲۲۲۵۱، مابقی فیلدها: ۷۷۵۲۴ {b1۰۱-۱}، شماره مدرک: ۲۳۹۳۰، مترجم نقلها الى العربية: بدیع حقی، محل انتشار: بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴ م، صفحه: ۴۸۷ ص، توضیحات: چاپ پنجم، شناسه‌ها بدیع حقی، مترجم، عنوان، رده بندی کنگره: PK، ۱۷۲۵ ح ۷، ر ۹، ۱۹۸۴ م، محل نگهداری: کتابخانه مرکزی و مرکز اطلاع‌رسانی دانشگاه شاهد.
۷. **سادوونیک گیتاندژالی**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، موضوع: شعر هندی - قرن ۲۰ م، ترجمه شده به روسی، شماره ردیف ۱۶۰۳۵۶، شماره ثبت: ۷۱۶۷۹، مترجم: ایو سباباشنیکوفا، شرح پدیدآور: رابیندرا نات تاگور، از انگلیسی به روسی ایو. سباباشنیکوفا، ناشر: م. وس. سباباشنیکووی، محل نشر: مسکو، سال نشر: ۱۹۱۹ م، رده کنگره: ۱۵۴۲۰۰، شماره دیویی: ۸۹۱/۴۳۱۷۱ ت ۲۴۳ س،

مشخصات ظاهری: ۱۵۶ ص، جلد ۱، نسخه ۱، محلّ نگهداری ۷۱، نام کتابخانه سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

۸. **سرود نیایش (گیتانجلی)**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، شماره ردیف: ۳۲۱۱۷، مابقی پدیدآورندگان: عبدالغفور فرهادی، ناشر: پوهنتون کابل، پوهنچی ادبیات و علوم بشری، محلّ نشر: کابل، تاریخ نشر: ۱۳۵۴ هـ ش، رده کنگره: PK1772.P9T3G5، یادداشتها: به عوض شماره ۲، سال ۲۳، مجله ادب، مشخصات ظاهری: ۸+۱۹۸ ص، مصوّر، ۲۵ س.م.

۹. **سرود نیایش (گیتانجلی)**؛ همان مؤلف: اثر رابیندرا نات تاگور، ترجمه منظوم با مراجعه به متن بنگالی با شرح اشعار و سه مقدمه از عبدالغفور روان فرهادی، محلّ نگهداری: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.

۱۰. **طاغور، مسرح و شعر**؛ پدیدآورنده: یوحنا قمیر، موضوع: رابیندرا نات تاگور، (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، شماره ردیف: ۷۴۰۵۴، ناشر: دارالمشرق، محلّ نشر: بیروت، تاریخ نشر: ۱۹۹۸ م، رده کنگره: PK1726.T24Q9، مشخصات ظاهری: ۲۱۵ ص، مصوّر، ۲۳ س.م. ویرایش طبعه: ۲.

۱۱. **گورا**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، موضوع: داستانهای هندی - قرن ۱۹ م، شماره ردیف: ۷۸۷۰۲، شماره ثبت: ۷۱۲۳۸، شرح پدیدآور - مؤلف: رابیندرا نات تاگور، ناشر: خودوژستونایا لیتراتورا، محلّ نشر: مسکو، سال نشر: ۱۹۵۶ م، شماره دیویی، ۴۳۳۴/۸۹۱ ت ۲۴۳ گ، زبان: روسی، مشخصات ظاهری: ۴۵۶ ص.

۱۲. **هکذا غنی طاغور**؛ پدیدآورنده: ترجمه: خلیفه محمد التلیسی، موضوع: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) = شعر هندی - ترجمه شده به عربی، شماره ردیف: ۹۴۹۶، کد عنوان: ۹۵۳۶، محلّ انتشار: تونس، ناشر: الدار العربیه للکتاب، تاریخ نشر: ۱۹۸۹ م، رده بندی کنگره: PK1725/ت۹۸، رده بندی دیویی: ۹۸۰/ت۹۸، بر ساخت: PK1۷۲۵، ج. ۳. محلّ نگهداری: کتابخانه دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان.

۱۳. **اکیس ہائیں**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، شماره ردیف: ۲۸۵۸۸، مابقی پدیدآورندگان: ابوالحیاء بردوانی، ناشر: ساهتیہ آکادیمی، محلّ نشر: دہلی نو، تاریخ نشر: [۱۹۶۲ م]، رده کنگره: C/278، یادداشتها: بہ زبان اردو، مشخصات ظاہری: ۴۴۷ ص، چاپ سنگی، ۲۲ س.م. محلّ نگہداری: کتابخانہ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تہران.

۱۴. **ایک سو ایک نظمیں**؛ رابندر ناتہ تیگور، پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، شماره ردیف: ۲۸۶۳۸، مابقی پدیدآورندگان: رگھوپتی سہائے فراق گورکھپوری، ناشر: ساهتیہ آکادیمی، نئی دہلی، محلّ نشر: [دہلی]، تاریخ نشر: [۱۹۶۲ م]، رده کنگره: C/449، متن ہندی ترجمہ شدہ بہ اردو، مشخصات ظاہری: ۴۱۲ ص، چاپ سنگی، ۲۲ س.م. محلّ نگہداری: کتابخانہ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تہران.

۱۵. **تیگور**؛ پدیدآورنده: نادم سیتاپوری، موضوع: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) - سرگذشتنامہ، شماره ردیف: ۱۹۱۳۳۷، شماره ثبت: ۶۶۲۱۲۸، شرح پدیدآور: نادم سیتاپوری، ناشر: ادارہ فروغ اردو، محلّ نشر: لکھنؤ، سال نشر: ۱۹۶۱ م، رده کنگره: ۱۹۶۵۲۶، شماره دیوبی: ۸۹۱/۴۳۹ ات ۲۴۳ س، زبان: اردو، مشخصات ظاہری: ۱۲۰ ص، جلد ۱، نسخہ ۱. محلّ نگہداری ۶۶ کتابخانہ سازمان کتابخانہا، موزہا و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

۱۶. **کلام تیگور؛ حصہ اول، رابندر ناتہ تیگور کی مختلف بگالی نظموں اور گیتوں کا اردو ترجمہ**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، شماره ردیف: ۶۸۸۸۶، ناشر: وشوا بہارتی بُک شاپ، محلّ نشر: کلکتہ، تاریخ نشر: [۱۹۳۵ م]، رده کنگره: C/1050، زبان: اردو، مشخصات ظاہری: ی+۱۴+۲۰۱ ص، تصویر، ۵/۲۲ س.م.

۱۷. **کلام تیگور؛ حصہ اول، رابندر ناتہ تیگور کی مختلف بگالی نظموں اور گیتوں کا اردو ترجمہ**؛ همان مؤلف، مترجم: ضیاء الدین، شانتی نیکیتان، بنگال.

۱۸. **گیتا غنّی**؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، شماره ردیف: ۲۹۱۳۰، مابقی پدیدآورندگان: نیاز فتحپوری، ناشر: لطیف ایند کو، محلّ نشر: اگرہ، تاریخ نشر: [۱۹۱۴ م]، رده کنگره: D/734، مشخصات ظاہری: ۱۱۲+۷ ص، چاپ سنگی، ۲ تصویر، ۵/۱۸ س.م.

عنوانهای دیگر

عرض نغمه؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م)، اردو ترجمهٔ عرض نغمه؛ رابندر ناتھ تیگور؛ **مع ایک ہیٹھ مقدمہ و تہرہ کے** از نیاز فتحپوری.

لاکھن کا گونہ؛ پدیدآورنده: رابیندرا نات تاگور، موضوع: شعر اردو - قرن ۲۰ م، شمارهٔ ردیف: ۳۵۲۴۴۲، شمارهٔ ثبت: ۶۶۱۰۰۶، شرح پدیدآور: ای.اس. تاگور، رده کنگره: ۱۳۵۳۰۸، شمارهٔ دیویی: ۸۹۱/۴۳۹ ۱۷۱ ات ۲۴۳ ل، یادداشت اردو، مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص، جلد ۱، نسخه ۱. محل نگهداری: ۱۹ISBN۶۶.

فهرست بخشی از مقالات درج شده در نشریات و مجلّات ایران دربارهٔ تاگور

محمد رضا قزوه*

در میان چهره‌های ادبی و فرهنگی سرزمین شبه قارهٔ رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م) از جمله چهره‌هایی است که در سرزمین ایران توجه اهل فرهنگ و ادب را به خود جلب کرده است و هر سال مقالات و کتابهای فراوانی دربارهٔ این شخصیت نوشته می‌شود. اگرچه شخصیت این انسان فرهیخته تنها جنبهٔ ادبی ندارد و ایشان به‌رشته‌های مختلف هنر و علم احاطهٔ خوبی داشته‌اند اما بیشترین توجه به‌ایشان در ایران و جهان توجه به‌شعر و داستان‌های کوتاه او بوده است. شاید گردآوری تمام مقالات و مطالبی که دربارهٔ این شخصیت نامدار در جراید و مطبوعات ایران نوشته شده باشد کاری طاقت‌فرسا باشد اما در این فرصت با مروری بر برخی از آثار ارزشمند ایشان در مطبوعات و نشریاتی که بیشتر در معرض دید و قضاوت ماست توانسته‌ایم برخی از این مقالات را به‌شما عزیزان پیشکش کنیم.

آرامکدهٔ تاگور (۱)، ۵ ص از ۲۶۵ تا ۲۶۹، مجلّات: فرهنگ و هنر، مهر، پاییز ۱۳۴۳ ه‍.ش، شمارهٔ ۱۰۷؛ نویسنده: مؤقّر، مجید.

اندیشه و فلسفهٔ تاگور: پیام فلسفی تاگور، ۸ ص از ۴۹ تا ۵۶، مجلّات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه‍.ش، شمارهٔ ۴۵؛ مترجم: بناءپور، هاشم، نویسنده: باسانتا کوماری.

* دانشجوی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد و اسلامی ایران.

انسان شخصیتی و حقیقت زیباشناختی: نگاه دوگانهٔ تاگور به فلسفهٔ هنر، ۱۹ ص از ۶۳ تا ۸۱، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شمارهٔ ۴۵؛ نویسنده: گوتم بیسواس، مترجم: مختارزاده بهادرانی، لادن.

بررسی داستانهای کوتاه رابیندرا نات تاگور، ۷ ص از ۳۷۳ تا ۳۷۹، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شمارهٔ ۴۵؛ ناقد: سری کومار بانه رژی، مترجم: عزیزی، محمد حسین.

بزرگداشت رابیندرا نات تاگور: گزارش مراسم بزرگداشت رابیندرا نات تاگور در خانهٔ هنرمندان، ۹ ص از ۲۹۶ تا ۳۰۴، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، آذر و دی ۱۳۸۴ هـ.ش، شمارهٔ ۴۶؛ گزارشگر: دهباشی، شهاب.

به رابیندرا نات تاگور، ۲ ص از ۹۳ تا ۹۴، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ هـ.ش، شمارهٔ ۲؛ شاعر: صورتگر.

بیانات جناب آقای دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران در مراسم یادبود یکصدمین سال تولد تاگور، ۲ ص از ۷ تا ۸، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ هـ.ش، شمارهٔ ۲؛ سخنران: فرهاد.

پیام تاگور: تصویرهای نو، ۶ ص از ۳۱۵ تا ۳۲۰، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، آذر و دی ۱۳۸۴ هـ.ش، شمارهٔ ۴۶؛ سخنران: پاشایی، ع.

تأثیر مولوی بر تاگور، ۱ ص از ۳۶ تا ۳۶، مجلات: زبان و ادبیات، حافظ، مرداد ۱۳۸۴ هـ.ش، شمارهٔ ۱۷؛ نویسنده: سادات، سعید.

تاگور از نگاه اندیشمندان، ۴ ص از ۴۵ تا ۴۸، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شمارهٔ ۴۵؛ مترجم: فیروزآبادی، سعید.

تاگور در ایران: تاگور و ایران، ۱۲ ص از ۱۲۹ تا ۱۴۰، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شمارهٔ ۴۵؛ نویسنده: گلین، محمد.

تاگور نقاش: تاگور، نقاش هندی و تجدد، ۶ ص از ۴۲۱ تا ۴۲۶، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شمارهٔ ۴۵؛ گزارشگر: ژوریت فرلیچی، مترجم: معاصر، افشین.

تاگور و تصوّف اسلامی ایرانی، ۱۸ ص از ۱۰۷ تا ۱۲۴، مجلّات: زبان و ادبیّات دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران، بهار و تابستان ۱۳۷۹ هـ.ش، شماره ۱۵۳ و ۱۵۴؛ ناقد: کی منش، عبّاس.

تاگور و جایزه نوبل ۱۹۱۳ م، ۱۲ ص از ۲۶۷ تا ۲۷۸، مجلّات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شماره ۴۵؛ مترجم: خزاعی فر، علی.

تاگور و جایزه نوبل: جایزه نوبل، ۸ ص از ۲۵۹ تا ۲۶۶، مجلّات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شماره ۴۵؛ مترجم: حسینی زاد، محمود.

تاگور و سروده‌هایش: ده غزل از کتاب باغبان عشق، ۸ ص از ۱۴۹ تا ۱۵۶، مجلّات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شماره ۴۵؛ شاعر: رابیندرا نات تاگور، مترجم: مجتبیایی، سیّد فتح الله.

تاگور و نمایشنامه‌نویسی (به‌مناسبت ترجمه کتاب قربانی و چهار نمایشنامه دیگر)، ۷ ص از ۹۵۵ تا ۹۶۱، مجلّات: اطلاع‌رسانی و کتابداری، راهنمای کتاب، دی ۱۳۴۰ هـ.ش، شماره ۲۵؛ معرف: فروغ، مهدی.

تاگور و نمایشنامه‌نویسی، ۶ ص از ۳۸۴ تا ۳۸۹، مجلّات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شماره ۴۵؛ ناقد: فروغ، مهدی.

تاگور: پیامبر هند آزاد، ۱۲ ص از ۳۸۲ تا ۳۹۳، مجلّات: زبان و ادبیّات، چیستا، دی و بهمن ۱۳۷۷ هـ.ش، شماره ۱۵۴ و ۱۵۵؛ نویسنده: حسینی، هاشم.

تبار و اندیشه تاگور، ۱۰ ص از ۳۰۵ تا ۳۱۴، مجلّات: فرهنگ و هنر، بخارا، آذر و دی ۱۳۸۴ هـ.ش، شماره ۴۶؛ سخنران: مجتبیایی، فتح الله.

ترجمه گیتانجلی تاگور، ۱ ص از ۱۳۷ تا ۱۳۷، مجلّات: زبان و ادبیّات، آینده، سال سیزدهم، فروردین تا خرداد ۱۳۶۶ هـ.ش، شماره ۳-۱؛ نویسنده: چهره‌نگار، سیما.

تمدن شرق: تاگور شاعر و فیلسوف هندی، ۱۶ ص از ۳۵۷ تا ۳۷۲، مجلّات: زبان و ادبیّات، ایران‌شهر، سال چهارم، شهریور ۱۳۰۵ هـ.ش، شماره ۶؛ نویسنده: شیرازی، هوشیار.

خوش‌آمدی رابیندرا نات (به‌مناسبت سفر رابیندرا نات تاگور شاعر و دانشمند بلندپایه هنر به ایران)، ۳ ص از ۱۴۱ تا ۱۴۳، مجلّات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شماره ۴۵؛ شاعر: دهخدا، علی اکبر.

داستانهای تاگور: سردبیر، (۸ ص از ۳۰۷ تا ۳۱۴، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۵؛ نویسنده: رابیندرا نات تاگور، مترجم: طباطبائی، ناهید.

در این دنیای زیبا میل مردن نیست مرا: بررسی وصیت‌نامهٔ تاگور، ۷ ص از ۹۳ تا ۹۹، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۵؛ نویسنده: آتش برگ، محمد علی.

درام‌های تاگور، ۱۰ ص از ۴۱ تا ۵۰، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ هـ ش، شماره ۲؛ نویسنده: فروغ، مهدی.
دو غزل از تاگور، ۱ ص از ۷۴۲ تا ۷۴۲، مجلات: زبان و ادبیات، سخن، آبان ۱۳۴۰ هـ ش، شماره ۱۳۷؛ مترجم: پ.

دوازده شعر از تاگور، ۶ ص از ۱۶۷ تا ۱۷۲، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۵؛ شاعر: رابیندرا نات تاگور، مترجم: عبداللّهی، علی.

رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱ م)، ۲ ص از ۸۸ تا ۸۹، مجلات: فرهنگ و هنر، سینما تئاتر، فروردین ۱۳۷۶ هـ ش، شماره ۲۰؛ مترجم: خلج، منصور.

رابیندرا نات تاگور (شاعر و فیلسوف بزرگ)، ۳ ص از ۵۵۹ تا ۵۶۱، مجلات: فرهنگ و هنر، مهر، آذر ۱۳۴۴ هـ ش، شماره ۱۲۵؛ نویسنده: آبادانی، فرهاد.

رابیندرا نات تاگور «خدای شاعران»، ۱ ص از ۴۵۳ تا ۴۵۳، مجلات: زبان و ادبیات، چیستا، بهمن ۱۳۶۵ هـ ش، شماره ۳۶؛ نویسنده: یآوری، عیسی.

رابیندرا نات تاگور، ۱۸ ص از ۱۳ تا ۳۰، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ هـ ش، شماره ۲؛ نویسنده: پورداد، ابراهیم.

رابیندرا نات تاگور، ۶ ص از ۱۰ تا ۱۵، مجلات: زبان و ادبیات، سخن، تیر ۱۳۴۲ هـ ش، شماره ۱۵۵؛ نویسنده: رادها کریشنان، مترجم: گرگانی، امیر فریدون.

رند حافظ و «بائول» تاگور، ۱۲ ص از ۲۵ تا ۳۶، مجلات: زبان و ادبیات «پژوهشنامهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی»، بهار ۱۳۸۰ هـ ش، شماره ۲۹؛ نویسنده: مشهور، پروین دخت.

زرتشت از نظر تاگور، ۵ ص از ۳۱ تا ۳۵، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ هـ ش، شماره ۲؛ نویسنده: رضازاده شفق.

سادهانا یا تعالیم تاگور، ۵ ص از ۱۱۳ تا ۱۱۷، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ هـ ش، شماره ۲؛ مترجم: باستانی پاریزی.

سالشمار رابیندرا نات تاگور، ۳ ص از ۳۲۸ تا ۳۳۰، مجلات: فرهنگ و هنر، کلک، آبان- بهمن ۱۳۷۵ هـ ش، شماره ۸۳-۸۰.

سالشمار زندگی و آثار رابیندرا نات تاگور (سیری در زندگی تاگور)، ۷ ص از ۱۰ تا ۱۶، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۵؛ معرف: دهباشی، علی.

سفرهای تاگور: سفر به ایران، ۸ ص از ۲۷۹ تا ۲۸۶، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۵؛ گزارشگر: رابیندرا نات تاگور، مترجم: کام شاد، حسن.

سمینار بزرگداشت یکصد و سی و پنجمین سالگرد رابیندرا نات تاگور، ۶ ص از ۳۱۹ تا ۳۲۴، مجلات: فرهنگ و هنر، کلک، آبان- بهمن ۱۳۷۵ هـ ش، شماره ۸۳-۸۰؛ گزارشگر: معاصر، افشین.

شخصیت و نبوغ تاگور، ۴۲ ص از ۵۱ تا ۹۲، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ هـ ش، شماره ۲؛ نویسنده: کبیر، همایون، مترجم: تفضلی، محمود.

شریعت سنگلجی (گفت‌وگوی شریعت و تاگور)، ۲ ص از ۹۱۲ تا ۹۱۳، مجلات: زبان و ادبیات، وحید، آذر ۱۳۵۲ هـ ش، شماره ۱۲۰؛ نویسنده: مدرسی چهاردهی، مرتضی.

شریعت سنگلجی و تاگور (۴)، ۷ ص از ۱۰۲۶ تا ۱۰۳۲، مجلات: زبان و ادبیات، وحید، دی ۱۳۵۲ هـ ش، شماره ۱۲۱؛ نویسنده: مدرسی چهاردهی، مرتضی.

شعر از رابیندرا نات تاگور، ۱۳ ص از ۳۲۱ تا ۳۳۳، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، آذر و دی ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۶؛ مترجم: تقی‌زاده، صفدر.

شمه‌ای از افکار و آراء تاگور، ۴ ص از ۹ تا ۱۲، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ ه‍.ش، نویسنده: سیاسی، علی اکبر.

صد بند تاگور، ۸ ص از ۱۸۷ تا ۱۹۴، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه‍.ش، شمارهٔ ۴۵؛ شاعر: رابیندرا نات تاگور، مترجم: پورداود، ابراهیم.

صدمین سال تولد رابیندرا نات تاگور: زندگی و آثار تاگور، ۲ ص از ۹۴۸ تا ۹۴۹، مجلات: اطلاع‌رسانی و کتابداری، راهنمای کتاب، دی ۱۳۴۰ ه‍.ش، شمارهٔ ۲۵؛ مترجم: سعادت، اسماعیل.

طوطی شکر شکن تاگور، ۳ ص از ۲۲ تا ۲۴، مجلات: اطلاع‌رسانی و کتابداری، کیهان فرهنگی، مرداد ۱۳۸۱ ه‍.ش، شمارهٔ ۱۹۰؛ نویسنده: اعتمادی، محمود.

غزلی از تاگور، ۱ ص از ۲۲۰ تا ۲۲۰؛ مجلات: زبان و ادبیات، یغما، مرداد ۱۳۴۳ ه‍.ش، شمارهٔ ۱۹۳؛ مترجم: مقتدری، محمد تقی.

غزلی از تاگور، ۱ ص از ۶۸۲ تا ۶۸۲، مجلات: زبان و ادبیات، سخن، دورهٔ چهارم، شهریور ۱۳۳۲ ه‍.ش؛ شاعر: تاگور.

غزلی از تاگور، ۱ ص از ۷۱۶ تا ۷۱۶، مجلات: زبان و ادبیات، سخن، دورهٔ چهارم، شهریور ۱۳۳۲ ه‍.ش؛ شاعر: تاگور، مترجم: پ.

فلسفهٔ آموزش تاگور: شانتی نیکتان یا هنر آموزش، ۹ ص از ۱۰۰ تا ۱۰۸، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه‍.ش، شمارهٔ ۴۵؛ مترجم: کیا، خجسته، نویسنده: جهان بگلو، رامین.

قو، مجموعهٔ اشعار تاگور، ۲ ص از ۲۵۷ تا ۲۵۸، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه‍.ش، شمارهٔ ۴۵؛ مترجم: نونهالی، مهشید.

کتابهای خارجی: بسوی انسان جهانی (تاگور)، ۷ ص از ۲۶۷ تا ۲۷۳، مجلات: اطلاع‌رسانی و کتابداری، راهنمای کتاب، خرداد ۱۳۴۰ ه‍.ش، شمارهٔ ۱۸؛ ناقد: تفضلی، محمود.

کودکی تاگور، ۷ ص از ۳۵ تا ۴۱، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه‍.ش، شمارهٔ ۴۵؛ معرف: عاطف راد، مهدی.

گزارش مراسم جشن یکصدمین سال تولد رابیندرا نات تاگور، ۴ ص از ۱۱۸ تا ۱۲۱، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ هـ ش، شماره ۲.

گفتگوهای تاگور (تاگور با آلبرت انیشتن، رومن رولان و اچ.ج. ولز، ۱۶ ص از ۳۹۰ تا ۴۰۵، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۵؛ مصاحبه‌کننده: آلبرت انیشتن، مصاحبه‌کننده: رومن رولان، مصاحبه‌کننده: اچ.ج. ولز، مصاحبه شونده: رابیندرا نات تاگور، مترجم: اسماعیلی، سهیل.

گیتانجلی و زندگینامه رابیندرا نات تاگور و معرفی آثار او، ۴ ص از ۵۹۱ تا ۵۹۴، مجلات: زبان و ادبیات «آینده»، سال یازدهم، آبان ۱۳۶۴ هـ ش، شماره ۸؛ نویسنده: اقتداری، احمد.

مسافرت تاریخی تاگور، فیلسوف و شاعر هندی، به ایران، ۱ ص از ۵۷ تا ۵۷، مجلات: زبان و ادبیات، حافظ، اردیبهشت ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۱۴؛ گزارشگر: ضیایی، محمد صادق.

مولوی و تاگور (تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور)، ۱۰ ص از ۱۹ تا ۲۸، مجلات: فرهنگ و هنر، شعر، بهار ۱۳۸۸ هـ ش، شماره ۶۵؛ نویسنده: مشهور، پروین دخت.

نامه رومن رولان به تاگور، ۴ ص از ۴۱۷ تا ۴۲۰، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۵؛ مترجم: سعیدی، سیروس.

نامه‌های تاگور: شش نامه از تاگور (۱۱ ص از ۴۰۶ تا ۴۱۶، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش، شماره ۴۵؛ ذوالفقاری، غلام عباس.

نامه‌هایی که رومن رولان و رابیندرا نات تاگور برای هم نوشته‌اند، ۴ ص از ۱۸ تا ۲۱، مجلات: زبان و ادبیات، ادبستان فرهنگ و هنر، اسفند ۱۳۶۹ هـ ش، شماره ۱۵؛ مترجم: سعیدی، سیروس.

نبوغ رابیندرا نات تاگور (شاعر - حکیم - مربی)، ۹ ص از ۱۶۹ تا ۱۷۷، مجلات: فرهنگ و هنر، مهر، تابستان ۱۳۴۳ هـ ش، شماره ۱۰۶؛ نویسنده: مؤقر، مجید.

نظرات اجتماعی تاگور، ۹ ص از ۶۱ تا ۶۹، مجلات: زبان و ادبیات، سخن، اردیبهشت ۱۳۴۰ هـ ش، شماره ۱۳۱؛ نویسنده: کبیر، همایون، مترجم: تفضلی، محمود.

نقد داستانهای تاگور: تاگور نویسنده، ۲۳ ص از ۳۵۰ تا ۳۷۲، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه.ش، شماره ۴۵؛ ناقد: سیری کوماربازی، مترجم: تیموری، فاطمه.

نقد سروده‌های تاگور: گیتانجلی (مقدمه آندره ژید به کتاب گیتانجلی تاگور)، ۱۶ ص از ۲۰۵ تا ۲۲۰، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه.ش، شماره ۴۵؛ ناقد: آندره ژید، مترجم: حبیبی، سروش.

نگاهی به زندگی و آثار تاگور، ۱۸ ص از ۱۷ تا ۳۴، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه.ش، شماره ۴۵؛ معرف: پورداد، ابراهیم.

نمونه آثار تاگور، ۵ ص از ۹۶۵ تا ۹۶۹، مجلات: اطلاع‌رسانی و کتابداری، راهنمای کتاب، دی ۱۳۴۰ ه.ش، شماره ۲۵؛ نویسنده: پورداد، ابراهیم، مترجم: گ.ل. تیکو.

نمونه‌ای چند از اشعار تاگور، ۴ ص از ۱۰۹ تا ۱۱۲، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ ه.ش، شماره ۲؛ شاعر: تاگور.

نوول‌های تاگور، ۱۱ ص از ۹۵ تا ۱۰۵، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ ه.ش، شماره ۲؛ نویسنده: هندو شکر.

نیایش: شکوفایی عشق در بندگی خدا (نیایشی از رابیندرنات تاگور)، ۲ ص از ۱۱۸ تا ۱۱۹، مجلات: اطلاع‌رسانی و کتابداری، اخبار ادیان، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۴ ه.ش، شماره ۱۳.

نیروی ادبی تاگور، ۵ ص از ۳۶ تا ۴۰، مجلات: زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، دی ۱۳۴۰ ه.ش، شماره ۲؛ نویسنده: صورتگر.

هدیه تاگور، ۱ ص از ۳۲۷ تا ۳۲۷، مجلات: فرهنگ و هنر، کلک، آبان-بهمن ۱۳۷۵ ه.ش، شماره ۸۳-۸۰؛ شاعر: ملک الشعرای بهار.

هدیه تاگور، ۴ ص از ۹۶۲ تا ۹۶۵، مجلات: اطلاع‌رسانی و کتابداری، راهنمای کتاب، دی ۱۳۴۰ ه.ش، شماره ۲۵؛ شاعر: بهار «ملک الشعرا»، محمد تقی.

هدیه تاگور، ۵ ص از ۱۴۴ تا ۱۴۸، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ ه.ش، شماره ۴۵؛ شاعر: بهار «ملک الشعرا»، محمد تقی.

- هنر چیست (تلخیص از خطابه معروف تاگور در آمریکا)، ۳ ص از ۱۲۴۵ تا ۱۲۴۷، مجلات: فرهنگ و هنر، مهر، اردیبهشت ۱۳۱۶ هـ.ش، شماره ۴۸؛ سخنران: تاگور.
- یادداشت سردبیر: تاگور، شاعر و متفکری آزاده، ۳ ص از ۷ تا ۹، مجلات: فرهنگ و هنر، بخارا، پاییز ۱۳۸۴ هـ.ش، شماره ۴۵؛ نویسنده: دهباشی، علی.
- یک شاعر جهانی (مروری بر زندگی، آثار و افکار رابیندرا نات تاگور)، ۶ ص از ۳۲ تا ۳۷، مجلات: زبان و ادبیات، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، پاییز ۱۳۸۱ هـ.ش، شماره ۶۳؛ نویسنده: واثقی جهرمی، مرضیه.
- یک منظومه عرفانی از تاگور، ۳ ص از ۹۵۴ تا ۹۵۶، مجلات: زبان و ادبیات، سخن، اسفند ۱۳۵۵ هـ.ش، شماره ۲۹۴؛ مترجم: تفضلی، محمود.

51.	A Review of Life and Works of Rabindra Nath Tagore	Shehanaz Parvin	455
52.	Tagore's Legacy: Indian National Anthem	Zahra Sha'rbafchizadeh	458
53.	From Hafiz to Tagore	Mohammad Ifran	468
54.	Women's Position in Tagore's Works	Saeeda Aman	491
55.	Basic Philosophy in Gitanjali	Noorul Huda	494
56.	Life and Works of Rabindra Nath Tagore	Shehnaz Ara Begum	500
57.	Influence of Persian on Bengali Language and Literature	Mohammad Nurul Huda	510
58.	Relation between Persian and Bangla	Kulsoom Abul Bashar	521
59.	A Study of the Life and Works of Tagore	Zinat Kaifi	539
60.	An Overview of Tagore's Literary Works	Khan Mohammad Sadiq Jaunpuri	551
61.	The Indian Mystic and Poet in Iran	Mohammad Kamgar Parsi	562
62.	Rabindra Nath Tagore, A Poet of Divinity	Leila Hashmian, Rizwan Safaei Sabir	574
63.	Introduction of William Buttler Yeats to Gitanjali	K.M. Yusuf, Ovais Ahmad	585
64.	The Skull: A Story of Rabindra Nath Tagore	tr. Abdul Mohammad Ayati	589
65.	Women Emancipation: Tagore's Fictional Verdict	Shamimul Haq Siddiqi	595
66.	Short Stories of Tagore	Rajinder Kumar	599
67.	O Tagore!	Mohammad Taghi Bahar	610
68.	I Convey My Respected Felicitations to You through this Qasida	Rashid Yasmi	612
69.	A Poem by Tagore	Mohammad Behrami Asl	614
70.	Books on Tagore in Persian in Iranian Book Markets	Saeeda Hussainjani Miandahi	615
71.	Titles of Articles on Tagore in Iranian Publications	Mohammad Reza Ghazveh	626

29.	Society as Seen by Tagore	Fatima Radan	303
30.	Tagore's Poems	tr. A. Pashai	308
31.	Short Songs and Little Things	tr. Safdar Taghizadeh	310
32.	Tagore and Indian National Anthem	Syed Naqi Abbas "Kaifi"	323
33.	Tagore, The Complete Man and Iran	Suniti Kumar Chatterjee, tr. Jawed Akhtar	326
34.	Abul-Barakat Munir Lahori's Mathnavi Mazhar-e-Gul (in Praise of Bengal)	Kaleem Asghar	332
35.	Rabindra Nath Tagore and Music of Iran	Rajeswar Mitra, tr. & abstract: Farhat Amez	345
36.	Rabindra Nath Tagore: A Real Jewel of Bengal	Syed Anwar Hasan Zahedi	349
37.	Tagore's Verses About Iran	Shafaqqat Shakeeb	356
38.	Sufi Songs of Bowls of Bengal	Niaz Ahmad Khan	358
39.	History and Evolution of Persian Printing Press in Bengal	Syed Ghulam Nabi Ahmad	368
40.	Problems in Persian Studies in Calcutta and Necessary Steps to Solve Them	Mohammad Mansoor Alam	376
41.	Need of Today's Turbulent World to Understand the High Ideals of Rabindra Nath Tagore	Behram Tusi	381
42.	Tagore and New Education System	Zakira Sharif Qasemi	395
43.	Maulana Rum and Tagore	Ghulam Sarwar	400
44.	Tagore and Educational Philosophy	Sufia Shirin	407
45.	Tagore and the Art of Painting	Mohammad Isalm	410
46.	Tagore, A Great Poet	Humayun Kabir	414
47.	Seventh Century Persian Works in Bengal	Mohammad Kaleem Sehsarami	421
48.	Qazi Mohammad Sadiq Akhtar, A Prominent Poet from Bengal	Umar Kamaluddin Kakorvi	424
49.	Charles Stewart and History of Bengal	Alim Ashraf Khan	440
50.	Tagore and Vishva-Bharti University	Syed Ahsan Ali Shah, tr. Khan M. Sadiq Jaunpuri	450

7.	Introduction of Andre Zeid to Gitanjali of Tagore	tr. Saroush Habibi	68
8.	Dialogue between Shariat Sangalji and Tagore	Murtaza Mudarrasi Chahardahi	83
9.	Qand-e-Parsi and Bengal	Abdul Khaliq Rasheed	89
10.	Tagore in Iran	Reza Mostafavi Sabzwari	103
11.	Tagore and Journalism	Syed Hasan Abbas	116
12.	Maulavi and Tagore	Parveendukht Mashhoor	121
13.	Bengal's Inscriptions	Mehrdad Shakohi, tr. Azam Hidayati	147
14.	Firdausi and Tagore: Two World's Sages	Jaleel Tajleel	155
15.	Rabindra Nath Tagore	Radha Krishnan, tr. Amir Faridun Gurgani	159
16.	Tagore and Iranian Islamic Tasawwuf	Abbas K. Manish	170
17.	Influence of Persian in Bengali Music	Ata Kareem Barq	187
18.	Tagore and Iran	Mohammad Gulban	196
19.	Rabindra Nath Tagore	Ibrahim Pourdawood	203
20.	Contribution of Hindus to the Promotion of Persian in Bengal	Hafiz Mohammad Tahir Ali	217
21.	Six Letters of Tagore	tr. Ghulam Abbas Zulfiqari	226
22.	Persian Heritage on Bengal's Stones	Maulavi Abdul Ghafoor Nassakh, tr. Mohammad Vaheed Dastgardi	235
23.	Rabindra Nath Tagore and Iranian Mind	Sadigh Rezazadeh Shafaq, tr. Syed Naqi Abbas "Kaifi"	246
24.	Tagore: A Common Heritage of Iranian and Indian Culture	Mohammad Amin "Aamir"	252
25.	Tagore – God, Reality and Love in Tagore's Poetry	Asghar Ashnagohar	260
26.	A Historic Visit of Tagore, an Indian Poet and Philosopher, to Iran	Mohammad Sadigh Ziaei	282
27.	A Comparative Study of Sohrab Sepehri's and Tagore's Poetry	Iffat Naghabi	284
28.	A Spiritual Envoy of India	Hiran May Bannerji, tr. Khan Mohammad Sadiq Jaunpuri	296

Introduction

Rabindra Nath Tagore, a renowned and celebrated poet, philosopher, educationist, artist, drama and short story writer and sociologist, has also earned a pride of place for himself in Iran. Apart from the renderings of his works into Persian, books and numerous articles have also been written on his life and contribution to society at large.

Tagore visited Iran twice and won the hearts of the Iranians. Grand functions were held to celebrate his “seventieth”, “hundredth” and “hundred and twenty-fifth” anniversaries in Iran with Iranian dignitaries in attendance. Some grand halls and important places in Iran have been dedicated to him to perpetuate the memory of his Indian sage. He has rightly been termed as a revolutionary who tried his best to create a congenial atmosphere through out the world to live in peace. His life mission was to erect bridges of human understanding between the countries of the globe.

This special number on ‘Tagore and Bengal’ is being presented to the peace loving people to commemorate his one hundred fiftieth birth anniversary and age old Indo-Iran friendly relations by Persian Research Centre of the cultural counselor, Islamic Republic of Iran, New Delhi.

Articles in this Special Issue

1.	A Poetic Figure (Chief Editor’s Note)	Ali Reza Ghazveh	9
2.	Tagore’s Conversations	tr. Suhail Ismaili	15
3.	Chitra	tr. Fathullah Mujtabai	28
4.	A Short Life Account of Tagore	Sharif Husain Qasemi	35
5.	Rabindra Nath Tagore and the Development of Idea of Unity of God in India	Karim Najafi Barzegar	44
6.	Tagore	Abdul Ghafoor Rawan Farhadi	53



THE QUARTERLY JOURNAL OF
PERSIAN CULTURE, LANGUAGE AND LITERATURE
No. 49-50, AUTUMN-WINTER 2010-11

SPECIAL ISSUE ON TAGORE & BENGAL
IN COMMEMORATION OF 150th BIRTH ANNIVERSARY
OF RABINDRA NATH TAGORE

.....

Published by

CENTRE OF PERSIAN RESEARCH
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran, New Delhi

Publisher and Supervisor: KARIM NAJAFI BARZEGAR

Director & Chief Editor: ALI REZA GHAZVEH

Advisory Board

S.A.H. ABIDI, S.H. QASEMI, MEHDI KHAJEHPURI, CHANDER SHEKHAR,
SYED HASAN ABBAS & BEHROOZ IMANI



Title Calligraphy: KAVEH AKHAVEIN

Designing of the cover page: MAJID AHMADY & AISHA FOZIA

Composing and page setting: ABDUR REHMAN QURESHI & ALI RAZA KHAN

Printed at: ALPHA ART, NOIDA, U.P.



18, TILAK MARG, NEW DELHI-110 001

TEL.: 23383232-4, FAX: 23387547

ichdelhi@gmail.com

newdelhi@icro.ir

<http://fa.newdelhi.icro.ir>



THE QUARTERLY JOURNAL OF
PERSIAN CULTURE, LANGUAGE AND LITERATURE
No. 49-50, AUTUMN-WINTER 2010-11

SPECIAL ISSUE ON TAGORE & BENGAL
IN COMMEMORATION OF 150th BIRTH ANNIVERSARY
OF RABINDRA NATH TAGORE

The publication of *Qand-e-Parsi* is an attempt to introduce the valuable work of Indian scholars and writers in Persian, and also of some noted Iranian scholars from the medieval to the modern period. This journal will also undertake to publish the biographies of the scholars who have produced their valuable work in Persian, particularly those from India.

It is not necessary that the Cultural Counsellor agrees with the views expressed in this Journal.
The editor of *Qand-e-Parsi* is entitled to edit all the articles.
All rights of this quarterly Journal are reserved.
Extracts from this Journal can be used as quotation by giving reference of the Journal.

CENTRE OF PERSIAN RESEARCH
OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR
ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN
NEW DELHI